

الكتاب

﴿ في بيان وجوه اقسام الدليل والبرهان ﴾

﴿ وجواب مسائل انتقد بها حضرة الشيخ ﴾

(عبد السلام على أهل الايقان)

ربنا اننا سمعنا منادياً ينادي للايمان ان آمنوا

بربكم فآمننا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا

سيئاتنا وتوفنا مع الابرار

هو الاول في الاطراف الربيعية

بر اولي الالباب پوشيده نمائند که چون بعون الله تعالى تالیف کتاب فرائد در جواب شبهات جناب شیخ الاسلام سمت اختتام یافت جمعی از ارباب فضل و دانش طالب شدند که این کتاب بطبع رسد تا بسهولت انتشار یابد و در یافت آن بر هر کسی سهل و آسان گردد . زیرا که شبهات مندرجه در رسالتین جناب شیخ غالباً از شبهات عامه است که هر نفسی بسبب آنها عیناً در تصدیق صاحب امر متوقف شده و موجب لغزش او در صراط امر الله گشته . مثلاً همین شبهه که جناب شیخ در اول رساله خود بر سبیل سؤال مرقوم داشته اند که (مقام جناب باب مقام نبوت است یا امامت) البته نگارنده آنرا از هزار نفس مسموع داشته . زیرا نظر بمقیده جماعت شیعه اثنی عشریه که رتبه نبوت و امامت را قسیم یکدیگر میدانند سؤال از این مسئله را بکمان واهی خود اعظم وسیله الفحام اهل ایمان میندارند و در اول مناظرت از اهل بها این عبارت استفسار مینمایند که (مقام باب چه مقامی است مقام نبوت است و یا مقام امامت) بکمان اینکه اگر اهل ایمان گویند (نبوت) اعتراض کنند که بصریح کلمه خاتم النبیین و حدیث لانی بعدی این ادعا واضح البطلان است . و اگر گویند (امامت) ایراد نمایند که بحکم تصوص صریحه رتبه امامت در دوازده امام محصور است علاوه بر اینکه امام قادر بر تشریح شریعت جدیده نباشد و شریعت اسلامی هرگز منسوخ نگردد . غافل که مقام قائم موعود بحکم آیه کریمه یوم یاتی ربك او بعض آیات ربك و آیه مبارکه و جاء ربك و الملك صفاً و کثیر من امثالها مقام ربوبیت

منصوصه در قرآن است و یوم ظهور مبارکش یوم الرب موعود در کل ادیان و مقام ربوبیت مقام اصالت است نه نیابت و رتبه شاریت است نه تابعیت . و از نوادر مضحکه است که وقتی در طهران در منزل محمد ابراهیم بیگ یوزبائی شاهی سیدی از افضل اهل منبر دیدم که از یکی از افراد ملل خارجه استفسار مینمود که (امام اول شما کی است) آن مرد اجنبی متعجب و مندهش ماند که امامت چیست و امام اول کی است . بیچاره سید واعظ کمان مینمود که جمیع ملل بر وفق شیعه اثنی عشریه مجبورند که بدوازده امام معتقد باشند و تعداد اسامی ایشانرا از فرائض دینی و فضائل علمیه شناسند .

و بالجمله نظر بدفع شبهات ارباب ارتیاب از محضر اقدس من الیه المآب لازالت عتبه العلیة قبة الاحباب و مقصد اولی الالباب شمس اذن مشرق شد که جناب مستطاب نثر الاحباب حاجی عبد الکریم طهرانی و سلیل الاماجد الاطیاب جناب آمیرزا علی محمد شیرازی ایدهما الله تاملی علی نشر تفحسات امره و وفقهما علی اعلاء کلمته و ذکره بطبع این کتاب اقدام فرمایند و موجب تسهیل اقتناء آن بر هر طالب مستفید کردند . و بحمد الله تاملی طبع آن بهمت و اقدام ایندو وجود همام مقدم انجام یافت و غایت سعی در اتقان طبع و حسن ورق و جمال حروف بقدر مقدور مبذول گشت . و لکن باکمال اهتمام در تصحیح امکان نیافت که از اغلاط مطبعه مصون ماند . زیرا که عملاء مطابع در این بلاد زبان فارسی نمیدانند بل از فهم لغت عربیه قدیمه نیز عاجزند و جمیعاً بغلت دارجه که بالکل در قواعد و قوانین مباین لغت عربیه قدیمه است تکلم مینمایند و از این جهت ممکن نبود که در اشکال و حرکات حروف و یا اصل کلمات غلطی وقوع نیابد و از سهو و خطا که از لوازم

بشریه است محفوظ ماند چنانکه مقدار صعوت این مسئله تصحیح مطابع را اصحاب جرائد فارسیه که در مصر طبع میشود خوب میدانند و غالباً از قراء جرائد خود معذرت میخواهند . ولذا تدارکاً للفائت صحیفه خطاً و صواب بر آخر کتاب افزوده شد تا هر نفسی تواند بدان رجوع نماید و نسخه خودرا بآن تصحیح کند . و کذاک فهرستی بر آن افزود و محل هر مطای را بعدد صفحات معلوم داشت تا موجب سهولت در یافت مطالب بر هر مستفید و طالب گردد و طباع لطیفه در حین قرائت ملالت نیابد . و رجا چنان است که اهل فضل این اعذار واضح را بکرامت فطریه خود مقبول دارند و اگر خطائی بینند بنظر عفو و صفح در آن ملاحظه فرمایند . زیرا که عصمت از خطا خاصه مظاهر امر حضرت رب الارباب است و قبول عذر از شیم کریمه اولی الالباب . نسأل الله تعالی فی خاتمة القول ان یؤیدنا جمیعاً علی ما یحب و یرضی انه هو رب العرش و الثری و ولی عبادہ فی الاخرة و الاولى

حقوق الطبع محفوظه

(وقد طبع الكتاب بنفقة الحاج عبد الکریم الطهرانی)

و میرزا علی محمد شیرازی

و حقوق الطبع محفوظه للمصنف و بعده لهما

طبع بمطبعة هندیه بشارع المهدي بالازبکيه

فهرست کتاب و ادب

- دیباجه کتاب از صفحه ۲ - الی صفحه ۸
- مقاله اولی در بیان مقصود ومدعی اهل بها و ادله اثبات از (۸ - ۱۱۶)
- در بیان معتقد اهل بها در تعیین مقام نقطه اولی و جمال اقدس ابهی (۹ - ۱۶)
- در بیان ادله اثبات حقیقت امر نقطه اولی و جمال اقدس ابهی (۱۷ - ۱۱۶)
- فصل اول در بیان کیفیت استدلال و احتجاج بایات کتاب (۱۷ - ۲۹)
- فصل ثانی در بیان کیفیت احتجاج باحدیث و بشارات (۲۹ - ۶۰)
- در بیان احادیث و آیات وارده در تعیین میعاد ظهور (۳۱ - ۴۰)
- در بیان احادیثی که دال است بر حداثت سن و جوانی قائم موعود و این که اگر مقام او مهد ویتست
- در بیان احادیث و آیاتی که دال است بر محمل ظهور موعود (۴۸ - ۶۰)
- فصل ثالث در چگونگی استدلال بدلیل تقریر (۶۱ - ۷۸)
- در بیان اینکه اصول ادیان موجوده در عالم قبل از ظهور باب اعظم هفت دین است و کل باذن الله تشریح شده (۷۰ - ۷۶)
- (سؤال) برای تنبیه باینکه اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود اثبات حقیقت دین حق صعب بل مستحیل گردد (۷۶ - ۷۸)
- فصل رابع در کیفیت استدلال بمعجزات (۷۸ - ۱۱۶)
- مقاله ثانیه در بیان جواب شبهات شیخ واحداً بعد واحد (۱۱۷ - ۶۷۰)
- شبهه اولی در سؤال از مقام داعی و اینکه اگر مقام او مهد ویتست

- چرا با اینکه بایست غلبه تام یابد بمظلومیت شهید شد (۱۱۷ - ۱۱۹)
- در بیان اختلاف فیما بین شیخ و مناظر ایشان در این معنی که داعی باید یانجی باشد و یا امام (۱۱۹ - ۱۲۴)
- در بیان اینکه مستند جناب شیخ در اینکه نباید قائم موعود بمظلومیت ظاهر شود احادیث است و این (۱۲۵)
- در بیان اینکه احادیث دال است بر اینکه قائم موعود بمظلومیت کبری ظاهر خواهد شد (۱۲۵)
- در ذکر احادیث وارده در مظلومیت قائم موعود و اصحاب آنحضرت (۱۲۶ - ۱۳۹)
- در بیان اینکه احادیث داله بر مظلومیت قائم مؤید است بآیات قرآن (۱۳۹ - ۱۴۴)
- در بیان مماثلت و مشابَهت اسباب اعراض مسلمین از قائم موعود با سبب اعراض یهود از مسیح و بیان مشابَهت عقائد موهومه این دو ملت (۱۴۴ - ۱۴۸)
- در بیان اینکه جمع بین الاحادیث مقتضی است که غلبه وارده در احادیث بر نهج ایقان شریف بغضیه معنویه تفسیر شود نه بغلبه ملکیه (۱۴۹ - ۱۵۲)
- در بیان معنای حدیث متواتر و اثبات خطای شیخ در ادعای ورود اخبار کثیره متواتره. (۱۵۲ - ۱۵۷)
- در بیان عبارات شیخ در اینکه اگر مقصود از غلبه غلبه معنویه تدریجیه باشد ما این نوع غلبه را در مذاهب وادیان باطله نیز مشاهده مینمایم. (۱۵۷ - ۱۶۴)
- جواب جناب شیخ و اثبات بطلان تمثیل دین الهی بمذاهب باطله و ترتیب مقدمه برآی فهم این مسئله (۱۶۴ - ۲۲۷)
- در بیان معنای دین و مذهب و بیان فرق هر یک (۱۶۵ - ۱۶۶)
- در بیان کیفیت تفرق دیانت موسویه بمذاهب مختلفه (۱۶۶ - ۱۷۱)
- در بیان کیفیت انتشار دیانت نصرانیه و تفرق آن مذاهب مخالفه (۱۷۱ - ۱۹۰)

در بیان کیفیت حدوث مذاهب در
 دین اسلام (۱۹۱ - ۲۲۶)
 رجوع بجواب جناب شیخ در اینکه
 غلبه دینیة ندریحیه و بذل مال و جان
 دلالت ندارد زیرا که در مذاهب
 و ادیان باطله نیز موجود است
 (۲۲۷ - ۲۲۳)
 در بیان اینکه اصول ادیان
 موجوده کل باذن الله تشریح شده
 و مذاهب مختلفه مقتضی بطلان
 اصول ادیان نیست
 (۲۲۷ - ۲۲۳)
 در بیان اینکه عبادات مبتدعه
 چنانکه در ادیان وثنیه موجود
 است در دیانت اسلامیه نیز موجود
 است (۲۳۳ - ۲۳۶)
 در بیان اینکه هر اهل حق که منکر
 دین حقی شدند جواب شبهات
 سایر ادیانرا نمیتوانند گفت بخلاف
 اهل ایمان که بر دفع هر شبهه
 قادرند (۲۳۶ - ۲۴۰)
 در بیان اثبات اینکه شهادت شهدا
 و تحمل بلا یا مثبت حقیقت اهل آن
 تواند شد (۲۴۰ - ۲۴۴)
 در بیان اینکه مذاهب مختلفه کل
 در حکم مساوی است
 (۲۴۵ - ۲۴۸)
 در بیان اینکه مقصود از مدعی
 باطل که حق جل جلاله وعده
 ابطال آرا فرموده است ادعای
 مستقل است نه تأسیس مذاهب
 متفرقه (۲۴۸ - ۲۴۹)
 در بیان اینکه مظلومیت و تفرق
 و تشتت دلیل بطلان نیست بل
 دلیل حقیقت است
 (۲۴۹ - ۲۵۲)
 در بیان اینکه جناب شیخ از مناظر
 خود بمنافق و مزور تعبیر فرموده
 (۲۵۲ - ۲۶۱)
 در بیان اینکه جناب شیخ بایه را
 عدو اسلام و منکر ضروریات
 دانسته اند و اثبات اینکه عدو
 اسلام بحکم احادیث صحیحه علماء
 امتد (۲۶۱ - ۲۷۱)
 شبهه ثانیة جناب شیخ در اینکه اگر
 ادعای جمال اقدس ایبی نبوت
 باشد مخالف اجماع مسلمین است
 (۲۷۳ - ۲۷۴)
 جواب جناب شیخ و اثبات اینکه
 ادعای جمال اقدس ایبی ادعای

نبوت نیست بل ادعای ظهور
 موعود در قران و سایر کتب است
 (۲۷۵ - ۲۷۶)
 در بیان اثبات بطلان اجماعی که
 شیخ ادعا نموده و اثبات اینکه این
 اجماع همیشه دست آویزرد مظاهر
 امر الله گشته
 (۲۷۶ - ۲۷۹)
 در بیان آیاتی که دال است بر
 اینکه قائم موعود مقام او مقام
 ربوبیت است و با شریعت جدیده
 ظاهر خواهد شد
 (۲۸۰ - ۲۸۹)
 در بیان اختلال تفاسیر مفسرین
 و ذکر خطبه از خطب علویه که
 علمای تفسیر قران را تحریف
 خواهند نمود
 (۲۸۳ - ۲۸۹)
 در بیان احادیثی که بالصراحه مخبر
 است بر اینکه قائم موعود
 با شریعت جدیده و کتاب جدید
 ظاهر خواهد شد
 (۲۸۹ - ۳۰۵)
 در بیان اثبات اینکه مظاهر امر
 الله مظاهر اولیت و آخریت و سایر
 صفات الهیه اند
 (۳۰۵ - ۳۰۹)
 در بیان اثبات بطلان توهم شیخ
 در اینکه پیغمبری ظاهر خواهد
 شد که دین او آخر ادیان
 و شریعت او شریعت ابدیه خواهد
 بود (۳۰۹ - ۳۱۶)
 در بیان معنای لفظ نبی و اینکه
 مقصود از کلمه لانی بعدی بیان
 ترقی امت اسلامیه است نه ختم
 شرائع (۳۱۲ - ۳۱۶)
 در ذکر عبارات رساله ثانیة
 جناب شیخ که شبهه سابقه را
 باعتقاد خود قدری اوضح نوشته
 اند (۳۱۶ - ۳۱۷)
 جواب شبهه جناب شیخ و بیان
 اینکه ایشان در مطالعه ایقان
 اشتباه کرده و فرق فیما بین دفع
 شبهات و ادله اثباترا نفهمیده اند
 (۳۱۷ - ۳۲۲)
 در بیان اینکه امی که منکر انبیا
 شدند سبب رد و انکار ایشان سه
 شبهه بود و آن عبارت است از
 ابدیت شریعت و رجعت اشخاص
 معلومه و عدم تکمیل علامات

(۳۱۸ - ۳۲۶) در بیان حدیثی که صریح است بر اینکه ظهور قائم موعود رجعت جمیع انبیا و اولیای امم ماضیه است (۳۲۶ - ۳۲۹)

جواب شبهه رساله ثانیه جناب شیخ که باعتقاد خود قدری اوضح نوشته اند و ظهور مدعی صادق و کاذب را در زمان واحد فرض کرده اند (۳۲۳ - ۳۴۳)

شبهه ثالثه جناب شیخ در خصوص تفاسیر وارده در ایقان شریف در بیان معانی شمس و قمر و سما و امثالها (۳۴۳ - ۳۴۶)

جواب شبهه جناب شیخ (۳۴۷ - ۴۲۹)

در بیان اینکه چون فهم حقیقت تفاسیر وارده در ایقان در معانی سما و شمس و قمر و امثالها از مطالب مهمه است موقوف است بتاسیس مقدمه و ذکر چهار مطلب من حیث المقدمه (۳۴۷ - ۳۶۸)

مطلب اول در بیان اینکه در کتب مقدسه نورا و انجیل و قرآن تصوصی است بر اینکه هر نفسی بشارات وارده در انرا نخواهد فهمید (۳۴۷ - ۳۵۳)

مطلب ثانی اینکه کتب مقدسه مشتمل بر سه قسم از مطالب است و تاویل غالباً راجع بیک قسم از آن است (۳۵۳ - ۳۵۶)

مطلب ثالث در بیان اینکه آیات عظیمه از قبیل ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و امثالها در جمیع کتب مقدسه بیک نهج وارد شده است (۳۵۶ - ۳۶۲)

مطلب رابع در بیان اینکه کتب مقدسه کل صریح است بر اینکه تاویل این آیات در یوم الله ظاهر خواهد شد (۳۶۲ - ۳۶۸)

در بیان سبب نزول ایقان شریف در دار السلام و اثبات اینکه بنزول این کتاب مقدس ختم جمیع انبیا کشوده شد (۳۶۸ - ۳۷۱)

رجوع بجواب جناب شیخ در تفسیر معانی شمس و قمر و سما و امثالها (۳۷۲ - ۴۲۹)

در بیان اینکه الفاظ شمس و قمر و نجوم و سما و امثالها در کتب مقدسه کثیراً بر وفق ایقان شریف بر معانی غیر ظاهریه اطلاق شده (۳۷۵ - ۳۸۸)

در بیان اطلاق لفظ شمس و قمر در کتب مقدسه بر مظهر امر الله و مرکز میثاق الله و تبکیت ناقضین عهد الله و بیان اینکه مقصود از لفظ شمس و قمر ذکر مراتب ظهور و بطون شمس حقیقت است (۳۷۹ - ۳۸۳)

در بیان لزوم وجود قرائن و اینکه فهم این قرائن راجع باهل ایمان است نه بعامة (۳۸۸ - ۳۸۹)

اثبات بی اطلاعی جناب شیخ از قواعد مرعیه بین العلماء (۳۸۹ - ۳۹۳)

در بیان بطلان اینکه جناب شیخ کما کرده اند که باید تفاسیر صاحب امر مطابق تفاسیر سابقین باشد (۳۹۳ - ۴۱۳)

در بیان اختلاف مفسرین انجیل در تفسیر الفاظ شمس و قمر و سما و سقوط نجوم و امثالها (۴۱۳ - ۴۳۰)

در بیان دفع شبهه جناب شیخ در صعوبت فهم صحت و سقم احادیث وارده در کتاب ایقان (۴۲۷ - ۴۲۹)

شبهه رابعه جناب شیخ در بیان تفاسیر آیات رب المشارق و رب للغارب و غیرها (۴۲۹ - ۴۳۰)

جواب (۴۳۰ - ۴۴۸)

در بیان معنای تشبیه و استعاره و ذکر استعارات وارده در قرآن و سایر کتب مقدسه (۴۳۰ - ۴۳۷)

در بیان اطلاق لفظ غصن و غصن الرب بر فرع منشعب از اصل قدیم در کتب مقدسه و ذکر اینکه غصن رب هیکل امر را بنا میفرماید (۴۳۳ - ۴۳۵)

در بیان موارد استعمال لفظ سما در دین و انقطاع در نسخ آن (۴۳۵ - ۴۳۷)

شمس و قمر و نجوم بر انبیا و ائمه
و علما در کلمات فصیحی عرب
(۴۳۷ - ۴۴۷)

شبهه خامسه جناب شیخ در فصاحت
بیانات مظهر امر الله (۴۴۸)
جواب این شبهه (۴۴۸ - ۵۳۳)
مقاله مخصوصه فی بیان فصاحت
الآیات و بلاغتها و بیان وجوه
حجیتها (۴۵۰ - ۵۳۳)

در بیان سبب اختلاف علمای اسلام
در جهت حجیت وحی سماوی
و بیان سبب حدوث قول باینکه
جهت معجزه بودن قرآن فصاحت
و بلاغت او است (۴۵۰ - ۴۵۴)

در بیان اینکه اگر سبب معجزه
بودن قرآن فصاحت و بلاغت او
باشد حجیت بر اکثر اهل عالم بالغ
نشود (۴۵۴ - ۴۶۲)

در بیان سبب معجزه بودن قرآن
و سایر الواح سماویه باعتبار اهل
بها و ادله ان (۴۶۳ - ۴۶۸)
در بیان اینکه چون علمای اسلام
از معرفت سبب حجیت قرآن
جاهل مانند موجب فتح باب
اعتراضات نصاری کشند (۴۶۸)

در بیان اعتراضات صاحب تذییل
بر فصاحت و بلاغت قرآن شریف
(۴۶۹ - ۴۷۷)

در بیان اینکه اعتراضات شیخ
الاسلام بر فصاحت کتاب ایقان
مانند اعتراضات صاحب تذییل
است بر فصاحت قرآن الا اینکه
صاحب تذییل با شواهد اعتراض
نموده است و شیخ بدون شاهد
(۴۷۸)

عبارات رساله ثانیه شیخ در اعتراض
بر کتاب ایقان من حیث القواعد
(۴۷۹ - ۴۸۱)

جواب اعتراضات جناب شیخ بر
ایقان شریف (۴۸۱ - ۵۰۸)
در بیان اینکه جناب شیخ مناظر
خود را غالبی خوانده است بجهت
اینکه صاحب امر را بوصف حق
و حق منبع موصوف داشته
و جواب ان (۴۸۱ - ۴۸۸)
در بیان اینکه جناب شیخ نوشته اند
که در قانون لسان عرب فاعل
مرفوع و مفعول منصوب و مضاف
الیه مجرور باید باشد و جواب آن
(۴۸۸ - ۴۹۲)

در بیان اینکه جناب شیخ نوشته اند
که منشأ غلط مناظر مغرور این
است که موجد قانونرا نشناخته
است و جواب آن

(۴۹۵ - ۴۹۷)

در بیان اینکه جناب شیخ کان
کرده اند که قانون لغت ابدی
است و جایز التعمیر نیست (۴۹۷)
در بیان اینکه قوانین لغات اهل
عالم جمعاً در حیز تغییر و تبدیل
است (۴۹۷ - ۵۰۸)

در بیان اینکه بسامیشود که اخبار
نازله در کتب نبیین در کتب
مورخین یافت نمیشود چنانکه قصص
هود و صالح و ذی القرنین و امثالها
در کتب تاریخیه سایر ملل نیست
(۵۲۷ - ۵۲۸)

در بیان مدائح بعض اکابر علماء
و فصیحی امت عربیه و تصدیقشان
بر علو مقام صاحب امر
(۵۰۸ - ۵۲۸)

در بیان بعض اغلاط جناب شیخ
در رساله مطبوعه ایشان
(۵۲۸ - ۵۳۲)

در بیان اینکه تعجب جناب شیخ
از ظهور مبشری در میان صابئین
ناشی از جهل بحقائق ادیان است
(۵۴۱ - ۵۴۷)

خصوص عبارت انجیل حیثند
تظهر علامات ابن الانسان فی
السماء (۵۳۳ - ۵۳۵)
جواب شبهه جناب شیخ
(۵۳۵ - ۵۸۳)

در بیان اینکه چون اصلاح عالم
و اتفاق ام منوط بقیام روح الله
و ورود یوم الله بود جمیع شرایط
و امارات ان بصراحت در کتب
سماویه نازل شد (۵۳۶)

در بیان اینکه بسامیشود که اخبار
نازله در کتب نبیین در کتب
مورخین یافت نمیشود چنانکه قصص
هود و صالح و ذی القرنین و امثالها
در کتب تاریخیه سایر ملل نیست
(۵۲۷ - ۵۲۸)

کلامی از صاحب تذییل در
ایرادات تاریخیه بر قرآن شریف
(۵۳۸ - ۵۴۰)

در بیان کیفیت طلوع نجم در
میلاد انبیا
(۵۴۱ - ۵۴۷)

در بیان اینکه تعجب جناب شیخ
از ظهور مبشری در میان صابئین
ناشی از جهل بحقائق ادیان است
(۵۴۱ - ۵۴۷)

- (۵۴۷ - ۵۵۳) در بیان نقل عبارات ابی الفدا در کیفیت شرائع صابین (۵۴۸ - ۵۵۰)
- در بیان اخبار مجیمین در ظلوع نجبی در میلاد مبارک (۵۵۳ - ۵۶۱)
- در بیان معنای لفظ کاهن (۵۶۲ - ۵۶۹)
- در بیان بشارات نورین زبرین الشیخ الاحسانی والسید الرشتی سلام الله علیهما بر قرب ظهور موعود (۵۷۲ - ۵۸۳)
- ایراد جناب شیخ در خصوص کتاب ارشاد العوام جواب ایراد شیخ (۵۸۳ - ۵۸۵)
- (۵۸۵ - ۶۰۹) در بیان اینکه معترضین بر مظاهر امر الله اعتراض نمودند الا بسبب اینکه از معنی روح قدسی که در آن ابدان مقدسه مجلی است غافل ماندند و آن سلاطین وجود را مانند خود شخصی محدود تصور کردند
- (۵۸۵ - ۵۹۰) در بیان معنی لفظ ایقان و اثبات غلط شیخ در فهم معنای آن (۵۹۰)
- در بیان بعضی مآثر کتاب مستطاب ایقان (۵۹۲ - ۵۹۵)
- در بیان اینکه پیوسته منکرین انبیا و اعداء الله اهل ایمانرا تکفیر نموده اند (۵۹۷ - ۵۹۹)
- در بیان اینکه تصدیق و تکفیر فقها مناط اعتبار نیست و جز فساد و انهدام ممالک نتیجه بر آن مرتب نشود و ذکر بعضی شواهد تاریخیه (۵۹۹ - ۶۰۹)
- ایراد دیگر جناب شیخ در خصوص صاحب ارشاد (۶۰۹ - ۶۱۰)
- جواب ایراد شیخ (۶۱۰ - ۶۱۸)
- شبهه سابعه جناب شیخ که آخرین شبهات ایشان است در خصوص اعتراف ایقان مقدس بر کمال شریعت اسلامیة

- (۶۱۸ - ۶۱۹) جواب شبهه جناب شیخ الاسلام (۶۱۹ - ۶۲۹)
- آخرین عبارات جناب شیخ در رساله اولی در خصوص اینکه حیف است در این ایام انسان از فوائد تمدن صرف نظر نماید و بما لایمینی توجه کند (۶۲۹)
- جواب جناب شیخ (۶۳۰ - ۶۷۰)
- در بیان اینکه شکایت شیخ از بایه در خصوص تاخر مسلمین در امر تمدن بی معنی و بی موقع است (۶۳۰ - ۶۳۲)
- در بیان اینکه شرائع الهیه همیچیک منافی تمدن نیست بل مبنای تمدن مدوحه است خصوصاً شریعت مقدسه بهائیه و بیان بعضی مآثر دیانات (۶۳۲ - ۶۳۶)
- در بیان اینکه بعضی اهل اروپا شریعت اسلامیة را منافی تمدن اروپاییه میدانند و بعضی مطلق شرائع و ادیانرا و قیام کبار کتاب در دفع این شبهه
- (۶۳۶ - ۶۴۸) در بیان اینکه چون مناظر جناب شیخ ملاحظه فرموده است که تاخر مسلمین در تمدن راجع بطائفة بایه نیست از این مستفاد داشته اند که جناب شیخ نیز مانند اشتراکیه و فوضویه مطابق دایترامنا فی تمدن میدانند و میان مادار بین المناظرین (۶۴۸ - ۶۵۱)
- در ذکر بعض عبارات مناظر جناب شیخ که نکارنده تزییناً للکتاب و تمییزاً بینه و بین الشیخ ایراد نموده (۶۴۳ - ۶۴۵)
- ذکر عبارات جناب شیخ در جواب مناظر شان (۶۴۸ - ۶۵۱)
- جواب ایرادات جناب شیخ بر حضرت مناظر و اثبات اینکه از شریعت اسلامیة بحکم احادیث نبویه جزایمی باقی نمانده است (۶۵۱ - ۶۵۵)
- بیان جامع مختصری در ادله و براهین اهل بها ۶۵۱ - ۶۶۴ در بیان اینکه جناب شیخ جایز دانسته اند تمسک بشبهات کفار ملل ماضیه را و فیهما من الغرابة

ملا یحقی (۶۶۴ - ۶۶۸)	واز غرائب اینکه جناب شیخ
در بیان اینکه مناظر شیخ در حق	باینکه ایقانا خوانده اند بازهم
ایشان دعا فرموده و جناب شیخ	این امر اعظم را مذهبی از
فرق فیما بین قبول اعمال و استجابات	مذاهب اسلامیہ کان نموده اند
دعا را تفهیمیده اند	و اعرب از این آنکه وجود مبارک را
(۶۶۸ - ۶۷۰)	که دائماً محاط بیلای لا محیی
خاتمه کتاب در بیان بعض مطالب	است بجلوس در عکا و خوش
جناب شیخ که در غایت غرابت	گذرانی ملامت فرموده اند
است (۶۷۰ - ۷۲۸)	(۶۸۶ - ۶۸۹)
فاتحه غرائب اینکه جناب شیخ	در بیان موازین اربعه و اختلافات
با وجود مطالعه کتاب ایقان	شیخ و مناظر شان در این مسئله
بندس بازهم معتقد اهل بهار را در	وهی من المسائل المهمه
حق نقطه اولی جل الله الاعلی	(۶۸۹ - ۷۱۵)
تفهیمیده اند (۶۷۱ - ۶۷۵)	در بیان اینکه جناب شیخ با آنکه
واز غرائب اینکه جناب شیخ ایراد	ایقان شریف را خوانده اند کان
نموده اند بر بعض عبارات مناظر	کرده اند که مسأله تحریف
خود که اگر آنرا بلسان اجانب	و عدم تحریف کتب مقدسه در
ترجمه نمایند انوقت بیمی بودن	آن کتاب مبارک ذکر نشده
آن ظاهر میشود و جواب این ایراد	و بیان بعض مطالب دیگر
واقتراح نکارنده بر جناب شیخ	(۷۱۵ - ۷۲۷)
ترجمه بعض آیات قرآنا بلسان	اختتام الکتاب
فارسی (۶۷۵ - ۶۸۶)	(۷۲۸ - ۷۳۱)

صفحه	سطر	خطا	صواب
۵	۲	مطالعة	مطالعة
۵	۱۲	اینکه	اینکه
۵	۷	سوء العذاب	سوء العذاب
۱۰	۱۲	مذکوره	مذکوره
۱۰	۹	شتی	شتی
۱۰	۱۲	میداشتند	میداشتند
۱۱	۴	میداشتند	میداشتند
۱۱	۹	لیلی	لیلی
۱۱	۱۶	فلوب	قلوب
۱۲	۱۳	آذر بایجان	آذر بایجان
۱۳	۱۵	اقدس	اقدس
۱۶	۹	التحیة	التحیة
۱۸	۷	یرید الله	یرید الله
۲۱	۹	وقالوا	وقالوا
۲۱	۱۱	انا	انا
۲۱	۱۸	ار	از
۲۳	۵	نموده	نموده
۲۳	۹	وقودها	وقودها

صواب	خطأ	سطر	صفحه
عرق	عرف	١	٢٥
آيه	آيه	٣	٢٥
اذعان	ازعان	١١	٢٥
نمىر مايد	ينمىر مايد	١٩	٢٥
نفسه	نفسه	٦	٢٦
ذباله	ذباله	٨	٢٦
المقر	المقر	١٢	٢٦
استقرا	استقرا	١٢	٢٦
ملاء	ملاء	١٣	٢٦
هويناك	هويناك	١٤	٢٦
رباك	رباك	١٤	٢٦
منثور	منشور	١٧	٢٦
ينطق	ينطق	٢	٢٧
يوم	يوم	٣	٢٧
گذشته	گذشته	١٥	٢٧
تفكر	تفكر	٢	٢٩
مقيم	مقيم	١١	٣٠
آذر بايجان	آذر بايجان	١٢	٣٠

صواب	خطأ	سطر	صفحه
بقره	بقره	٤	٣١
العباسي	العباسي	٥	٣١
ليد	ليد	٦	٣١
منهم اربعة	منهم اربعة	٧	٣١
فته	فته	٨	٣١
سرتهم	سرتهم	٩	٣١
عددتها	عددتها	١٤	٣١
ولد	ولد	١	٣٢
واكتمه	واكتمه	٢	٣٢
بظهر	يظهر	١١	٣٤
ربك	ربك	٧	٣٥
لكل	لكل	٦	٣٦
يوم وان فسدت	يوم وان فسدت	١٣	٣٦
فانها نصف يوم	فانها نصف يوم		
كالف	كالف	١٤	٣٦
عليهما	عليهما	٤	٣٨
نمىر مايد	ينمىر مايد	١٧	٣٨
از آنچه	از آنچه	١٨	٣٨

صفحة	سطر	خطأ	صواب
٣٩	٢	وانقراد	وانقراض
٤١	٤	ذيرا	زيرا
٤٢	٥	الركن	الركن
٤٢	٧	قام	قائم
٤٣	٩	قلا تا مرني	فلم تا مرني
٤٢	١٠	تجبني	تجبني
٤٢	١٣	أخرج	أخرج
٤٣	١	اولياء	اولياء
٤٣	٢	دين الله	دين الله
٤٣	٤	وأخف	وأخف
٤٥	٤	جلدة	جلدة
٤٥	١١	حاز	جاز
٤٥	١٣	يحيي	يحيي
٤٥	١٥	يكون	يكون
٤٥	١٦	الرؤكبان	الرؤكبان
٤٧	٦	تولد	تولد
٤٨	١٤	قبل	قبل
٤٨	١٥	فاذا استبان	فاذا استبان

صفحة	سطر	خطأ	صواب
٤٨	١٨	الثقل	الثقل
٤٩	١	يبعد	يبعد
٤٩	١	العصمة	العصمة
٥١	١٧	علامت اصحاب علم قيافه را	علامت اصحاب علم قيافه
٥٢	٩	نا باين حد	تا باين حد
٥٢	١٥	با آنحضرت	آنحضرت
٥٣	٩	جاهلاً	جاهلاً
٥٦	١٧	زايرا	زيرا
٥٩	٨	المقدس	المقدس
٥٩	٩	اتي	اتي
٦٢	٩	حجتهم	حجتهم
٧٢	٤	توحش	توحش
٧٢	٥	صحاي	صحاري
٧٣	١٠	أواستا	أوستا
٧٧	١٠	مرجح	مرجح
٧٩	٢	مؤيدات	مؤيدات
٧٩	١٢	محير	محير
٨٦	١٧	واتينا	واتينا

صوبه	خطاً	سطر	صفحہ
زیرا	ریزا	۹	۸۷
نمود	نمور	۱۷	۸۷
يُشْعِرُكُمْ	بُشْعِرُكُمْ	۱۸	۸۸
میطلبند	میطلبند	۹	۹۰
أَنَّهُ لِيَحْزُنَكَ	أَنَّهُ لِيَحْزُنَكَ	۱۹	۹۰
يُكَلِّمَنَا اللَّهُ	كَلَّمَنَا اللَّهُ	۱۱	۹۳
تکلم	تکلم	۳	۹۴
ہاترا	ہاترا	۹	۹۴
متقدم	متقدم	۱۰	۹۴
فرمودند	فرمودند	۷	۹۶
شہید	شہید	۱۲	۹۶
وہجہ	وہجہ	۱۴	۹۶
بُضِلُّ	بُضِلُّ	۸	۱۰۰
ملت	ملت	۱۶	۱۰۶
باتم	بانم	۱۶	۱۰۸
تمسک	تمسک	۴	۱۱۱
اوقات	اوقات	۴	۱۱۱
تأمل	تأمل	۵	۱۱۳

صوبه	خطاً	سطر	صفحہ
متمسک	متمسک	۱۶	۱۱۳
یمد	یمد	۱۱	۱۲۱
خاتم النبیین	خاتم النبیین	۱۱	۱۲۴
یسار	نسیار	۱۵	۱۲۶
فاعفوا واصفحوا حتی	فاصبر حتی	۱۳	۱۳۴
راکد	داکد	۱۰	۱۳۶
فیوم	کوم	۱۴	۱۷۷
کبیر	فییر	۱۵	۱۷۷
امر	مر	۱۶	۱۷۷
سزاوارتر	سزاوار	۱	۱۹۷
الی	الا	۱۸	۲۱۴
باعتماد	بانتقاد	۱۶	۲۳۰
هنود	هنوز	۱۶	۲۳۱
يُنَبِّئُهُمْ	يُنَبِّئُهُمْ	۱۳	۲۴۵
مسنی	مسنی	۲	۲۴۶
بُضِلُّ	يُضِلُّ	۱۶	۲۵۷
عبد الله	عبد الله	۳	۲۶۴
فَلْيَبْلُغْ	فَلْيَبْلُغْ	۸	۲۶۴

صفحة	سطر	خطا	صواب
٢٦٤	١٧	ز كَوَاتِكُمْ	ز كَوَاتِكُمْ
٢٦٥	٦	الحِصَالُ	الحِصَالُ
٢٧٣	١	نر	بر
٢٧٧	١٨	امر الله	امر الله
٢٧٩	١٤	ظَاهِرِينَ	ظَاهِرِينَ
٢٨٨	٤	وبن	واين
٢٨٨	١٥	بريشان	بر ايشان
٢٩٠	١١	عند الياس	عند الياس
٣٠٥	١٥	يود قلب	بود لب
٣١١	١٤	اصحاح (٢٣)	اصحاح (٢٤)
٣١٦	١٩	نشما	بشما
٣٢١	٤	للسَّمْعِ	للسَّمْعِ
٣٢١	٧	استبعاد	استبعاد
٣٢١	١٦	اصحاح (٢٣)	اصحاح (٢٤)
٣٣٣	١٢	(الى قوله)	(الى آخر قوله)
٣٣٨	١٣	قليلي	قليله
٣٤٠	٣	عَلَامَاتُ	عَلَامَاتُ
٣٥٠	٧	شما . تنها	شما تنها

صفحة	شطر	خطا	صواب
٣٥١	٤	له يُسُوغُ	به يُسُوغُ
٣٥١	٥	بِكُنِي	بِكُنِي
٣٥٦	١٠	ذَا السَّمَاءِ	إِذَا السَّمَاءِ
٣٥٦	١١	إِسْرَةَ	سورة
٣٥٨	٤	يَوْمَ الرَّبِّ	يَوْمَ الرَّبِّ
٣٥٩	٣	لِيَرْتَعِدَ	لِيَرْتَعِدَ
٣٥٩	١١	وَالْبَحْرِ وَالْيَابِسَةِ	وَالْبَحْرِ وَالْيَابِسَةِ
٣٥٩	١٣	الْبَيْتِ	الْبَيْتِ
٣٦٢	٨	صرح	اصرح
٣٧١	١١	مانع تمدن	مانع نعيم تمدن
٣٧٩	١٣	پروردگار	پروردگار
٣٨٢	١٨	جميع	جمع
٣٨٤	١٨	زائل	زائل خواهد
٤١٨	١٦	قفقازيه	قفقازيه
٤٢١	٨	رمبني	ومبني
٤٢٢	٥-٤	مقدس شد جميع	مقدس جميع
٤٢٣	١٠	ملوك وظاهر	ملوك مظاهر
٤٢٣	١٢	وقلوبرا	وقلوبرا

صفحه	سطر	خطاً	صواب
٤٢٦	١٠	فلوبشان	قلوبشان
٤٢٨	١٥	دا . ته	داشته
٤٣٣	١٦	بَسَّي	بَسَّي
٤٣٤	٨	الغُصْنُ	الغُصْنُ
٤٣٥	١٤	احاديث	احلام
٤٣٦	١٥	ورؤيا ميفر مايدورؤيار و ايت ميفر مايد	
٤٣٧	١١	والأغلال	والأغلال
٤٥٠	١٩	دقرآن	در قرآن
٤٧٨	١٩	يراداترا	ايراداترا
٤٧٩	١٢	منيعي ار	منيعي را
٤٨٥	٦	نکنند	نکنند
٥١٣	١٠	في نائبة	في كل نائبة
٥١٦	١٢	لقلت ذا ابن له	لقلت ذا ابن اله
٥٢٠	١٤	لمعناه	لمعناه
٥٢٠	١٦	الكرامة	الكرامة
٥٢٠	١٧	بُوِّبِن	بُوِّبِن
٥٣٦	١٩	مظاهري	مظاهري
٥٣٨	٣	مزيبيل	مذيل

صفحه	سطر	خطاً	صواب
٥٦٣	١٢	ليكن لي	ليكن لي
٥٦٣	١٤	وتكلم	وتكلم
٥٦٥	١٥	سالكين	سالكين
٥٧١	١٧	از ايشان	از ظهور ايشان
٥٩٦	٦	بسغني	يسغني
٦٣٥	١٥	ناسادا	تا مبادا
٦٧٠	٩	نَسْتَلُ مِنَ اللَّهِ	ونَسْتَلُ اللَّهَ
٦٧٧	١٠	چه قدري	چه قدري يعني چه قدر يعني
٦٨٢	٥	ضبحاً	ضبحاً
٦٨٤	٥	وبا حضرت رسول	وبا حضرت رسول
٦٨٤	١٩	بطلاق	بطلاق
٦٨٧	١٥	نكوس	نكوس
٦٨٧	١٩	الكَ	الكَ
٦٩٦	١٣	مؤسس	مؤسس
٧٠٣	١٩	هري بکرا	هري بکرا
٧١٦	٧	ساييل	سائل
٧١٨	٦	منتشر	منتشر
٧٢٤	١٣	حيث	حيث

الكتاب

﴿ في بيان وجوه اقسام الدليل والبرهان ﴾

﴿ وجواب مسائل انتقد بها حضرة الشيخ ﴾
(عبد السلام على أهل الايقان)

ربنا اننا سمعنا منادياً ينادي للايمان أن آمنوا
بربكم فآمنا ربنا فافتقر لنا ذنوبنا وكفر عنا
سيئاتنا وتوفنا مع الابرار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

افتتح الكلام بالثناء على الرب المجيد البر الرؤوف العزيز
المجيد الظاهر باسمه العلي الاعلى والمتجلي بجماله الاقدس
البهى الابهى كاشف الحجاب عن الحقائق المودعة في الكتاب
ومبين دقائق التأويل من القرآن والتوراة والانجيل جزيل
العطاء جميل الثناء كثير الآلاء رافع الضعفاء الى الارجح
الاعلى وخافض ارباب الكبرياء الى الدرجات السفلى ذي القدرة
القاهرة والسطوة الظاهرة والآيات العظيمة الباهرة مبدد
شمل كل عات عنود ومعاند حقود ومتبعي سبل عاد وثمود
واصحاب الحجر واليهود منزل الصحف والاسفار المسفرة
عن انباء البررة الاخيار وقصص الجبابرة الفجار وجسيم رحمته
على اوليائه وعظيم نعمته على اعدائه تذكرة للمخلصين وتبصرة
للمتقين وذكري وموعظة للعالمين فسبحانه سبحانه تاهت
المقول في ادراك ذاته وذهلت الالباب من عظمة آياته
وبهرت الابصار عن تجلي جماله باعظم اسمائه وصفاته وعجزت
الصفوف عن مقاومة امره وفلت الالوف عن منع نشر اسمه
وذكره له الحمد والثناء وله العظمة والكبرياء لا اله الا هو

(٣)

في الاخرة والاولى واصلي واسلم على شمس الهدى والنور
الساطع من افق العلى والسدرة المباركة المغروسة في قطب جنة
المأوى الفرع الكريم المنشعب من الاصل القديم والسر
القويم المنبعث من ارادة ربه الرحمن الرحيم غصن الله الاعظم
وسر الله الاكرم وحجته القائمة بين العالم جعل الله قلوبنا كناثر
لاي ولائه والسنتنا هاتفة بذكره وثناؤه واتحف افضل
التحية والثناء واطيب التسليم والبهاء على الشمس البارغة
والدراري المنيرة والحقائق المقدسة والنفحات الالهية والنفوس
الطيبة القائمة باعباء الرسالة بين البرية سيما من انفجرت به
فجر الهداية من افق البطحا وابتسم بظهوره ثغر الصباح وولت
ظلمة الليلة الليلي قاهر عبدة الشيطان ومبيد عبادة الاوثان
ورافع اعلام التوحيد بين ملل الشرك والطغيان سيد المرسلين
وامام المتقين وخاتم النبيين والمنادي باقترب الساعة بين
العالمين صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله الطيبين الطاهرين
واصحابه المنتخبين الراشدين

بعد الحمد والصلوة اقل عباد ابو الفضل محمد بن محمد
رضا الجرفادقاني وفقه الله لخدمة العالم وازالة الضغائن الكامنة
في صدور الامم معروض ميدار دكه درسنة ماضيه رسالة
ملاحظه شديده جناب مستطاب ميرزا عبد السلام شيخ

الاسلام مدنیة تفلیس و سائر بلاد قفقازیة البسه الله رداء
 العزة الابديه و زین به و سادة المشیخة الاسلامیة در رد کتاب
 مستطاب ایقان تألیف نموده و انتقادی چند در لباس سؤال
 دران درج فرموده اند . نکارنده این اوراق نظرباینکه
 جواب مسائل ملل و رد اعتراضات امم بر این امر اعظم
 بکرات از قلم اعلی بافصح قول و ابلیغ بیان نازل شده جز آنکه
 اکابر احباب در رسائل استدلالیة متعدده دلائل حقیقت این
 ظهور اقدس را واضح و مبرهن داشته اند و راه احتجاجی
 بر نفسی باقی نکداشته اند و هم بسبب حدوث حوادث خطیره
 ملکیه و اشتغال بتألیف رسائل و مقالات علیه این عبد اقبال
 نمود و فراغت نیافت که جواب ایرادات ایشانرا معروض
 دارد و وهم را اریقین و ضلالت را از هدایت ممتاز نماید .
 تا آنکه در این سنه معلوم شد که یکی از افراد احباب که اگر چه
 من حیث الایمان در صفوف اولی واقف و مشهود
 است ولیکن من حیث الوصف در عداد کسبه مذکور و بشغل
 قتادی معروف و مشهور جوابی بروفق ذوق خود بر رساله
 مذکوره مرقوم داشته و بحکم کریمه فارجمع البصر
 هل تری من فتور حضرت شیخ را به مراجعت نظر در کتاب
 مستطاب ایقان دعوت نموده بل جسارتی بزرگتر کرده

و بعضیانی عظیم مرتکب شده که در طی مقال کاهی عنان قلم را
 بصوب نصیحت معطوف داشته و از مطالعه آیه کریمه
 و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم غفلت نموده و از تجربه
 سابقین محرب نکشته و حضرت شیخ را بفطرت سلیمه که
 اهل بهابدان مفظورند از معارضه آیات الهیه تحذیر نموده
 و بحکم کریمه فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بآیاتِ اللّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا
 سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ
 جنابش را از سلوک این مسلك مهلك انذار کرده و بصریح
 آیه مبارکه و لا تکونن من الذین کذبوا بآیات اللّهِ فتکونن من
 الخاسرین حضرتش را از دخول در این طریق و عمر خشن
 نهی نموده ولیکن حضرت شیخ از نصائح آن مؤمن بینفرض
 متغیر گشته و بکمان اینکه معارف عباد این ظهور اعظم
 بر محتویات رساله آن مؤمن محترم مقصور است وقت را مغتنم
 و مجال اعتراض را واسع و فسیح شمرده اند و بتصور اینکه
 جواب مسائل ایشان در غایت صعوبت است و اشکال بل در حیز
 ممتنع و محال در نهایت اطمینان خاطر و فراغت بال رساله دیگر
 تألیف فرموده و مطبوع و منتشر داشته اند . غافل که در کثانته
 فارسان این میدان سهام ناقبه و نصال نافذه است که بقوت اسم
 اعظم حجاب غلیظه او هام ملل را دریده اند و خط نسخ بر شهبات

مظلمهٔ جمیع ائم کشیده اند و بقوت بنان و بیان تشکیک
مشککین رازایل نموده اند و بقدرت قلم و لسان اوهام
متبحرین را باطل فرموده اند .

بلی اگر نفسی بر شمع از بحار معانی که حق جل جلاله
در این آیه مختصرهٔ کما بدأکم تعوذون و دیمه نهاده است
فائز گردد و معنی حدیث شریف **يُظْهِرُ الْقَائِمُ بَأَنَارِ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ**
بفهمد شهادت دهد که این امر اقدس اعظم مظهر جمیع
حوادث جسمیه ماضیه است و مصداق تمام وقائع ایام خالیه
طوفان نوح است که عالمی معارضت را بمصادمت یکموج
منعدم گرداند و جنهٔ ابراهیم است که نار معاندتر ابراهل
ایمان برد و سلام نماید عصای موسی است که حبال اوهام
اهل ضلال را فرو برد و ید بیضا است که خاطر ابصار
ارباب مکابرت و انکار گردد نفس مسیحی است که احیای
قلوب میته فرماید و جمال عیسوی که بیک نظره مستعدان را
از برص جهل و غباوت مظهر نماید حقیقت خاتم انبیا است
که ختم از حقیق مختوم بکشاید و رجعت ائمهٔ هدی که جمال
قدرت الهیه را در حلهٔ مظلومیت جلوه کر فرماید . و بالجمله
چون این عبد در سراپای رسالهٔ حضرت شیخ الاسلام بدقت
تمام نظر نمود ملاحظه شد که قطع نظر از اینکه حضرتش

در اعتراض بر این ظهور اعظم عیناً بشبهات سایر ائم در رد
مظاهر امر الله متمسک گشته و در طریق مکذبین ساف
مشی فرموده علاوه در طی عبارات غالباً از مسلك اعتدال
خارج گشته اند و زمام قلم افرو نهاده اند و در بذات قول
و خشونت کلام که منافی مقام علمای اعلام است الحق داد
سخنراده اند

و اگر چه هرگز سبیل امر الهی را خاشاک رسائل
اعتراض از سرعت جریان باز نداشته و نفوذ کلمهٔ الله را ایراد
و انتقاد عباد مانع نشده بل لازال ایراد و انتقاد موجب
بصارت ارباب استعداد گشته و هبوب اریاح معارضت سبب
مزید اشتعال نار هدایت شده چنانکه در طی مقال اشارتی
بر مصنفات سابقین در رد انبیا و رهسپارین خواهد شد و نتایج
آن مصنفات بر منصفین معلوم خواهد گشت و باین ملاحظه
لازم نمیمود که متعرض جواب اینگونه رسائل شود و عمر
کرانمایه را مصروف دفع شبهاتی که چندین هزار سال
دست آویز ارباب وجود و انکار و تکذیب و استکبار بوده
و هرگز ثمری بر آن مترتب نشده است نماید . ولیکن چون
فتح باب مناظرت موجب انتباه قلوب مستعده است و ایقاظ
نفوس راقده چه بدون نظر انتباه حاصل نشود و بدون

اجتهاد وصول ممکن نباشد . لهذا حسب الامر این عبد
جواب مسائل حضرت شیخ را در دو مقاله و یک خاتمه
معروض میدارد و مقاله اولی را در بیان اصل ادعا و برهان
آن و ثانیه را در جواب اعتراضات شیخ واحداً بعد واحد
و خاتمه را در کشف بعض مطالب غیر مرتبطة ایشان باصل
دلیل و برهان تخصیص میدهد .

وهنا نشرع في الجواب ونرجو من الله تعالى في فاتحة
الكتاب ان يحفظنا من سفساف القول وزخارف الكلام
وبذائة الخطاب وهذر البيان ويؤيدنا بفضله على الاعتدال في
المقال والاتقان في الاستدلال وينور قلوبنا بروح منه
ويشرح صدورنا بنفحة من لدنه انه هو ولي عباده الصالحين
وناصر ارقاه الخالصين

مَقَالَةُ الْبَاقِي

در بیان مقصود و مدعای اهل بها و ادله مثبتة این ادعا
اعلم ایها المناظر الجلیل ایدک الله بروح منه که اهل بهارا
عقیدت این است که جمیع صحف الهیه و کتب سماویة که در
عالم موجود است بر این بشارات عظیمه ناطق و متفق است

که در آخر الزمان بسبب طلوع دونیر اعظم در سماء امر
الله عالم رتبه بلوغ یابد و دوره اوهام و خرافات طی شود
وظلمت اختلافات دینیه و مذهبیة از عالم زائل گردد و جهان
برکله واحده و دین واحد استقرار یابد ضغائن کامنه در صدور
محو شود و عداوت و بیگانگی امم ب محبت و اخوت تبدیل یابد
جنک و جدال برافند بل الات حرب بادوات کسب مبدل
گردد حقائق مودعه در کتب ظهور یابد و مقاصد اصلیه
مستوره در بطون آیات مکشوف گردد معارف و علوم تقدم
پذیرد و انوار تمدن حقیقه که بلسان انبیا بدیانت معبراست
جمیع اقطار را منور فرماید نسیم رحمت بوزد و غمام عدل
سایه گسترد و امطار فضل بارد و غبار ظلم و قتل ستم در جمیع
اقطار عالم فرو نشیند و خلاصه القول سموات ادیان مختلفه
منطوی گردد و جهان آرایشی نو گیرد و عظام رمیه دین نشاء
جدیده و حیوة بدیعه پذیرد معنی وَ تَرَى الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ
آشکار شود و حقیقت و اشرفت الأرض بنور ربها هو یدا
گردد و تفسیر و الأمر یومئذ لله ظاهر آید . و در توراة
مقدس از این یوم عظیم و قرن فحیم یوم الرب و یوم الله و از
ایندو ظهور کریم بنزول ایلمای نبی یعنی الیاس و ظهور الله
تعبیر یافته و در انجیل جلیل بیوم الرب و یوم الملکوت و از

دو ظهور بر جمت یحیی و نزول ثانی حضرت روح الله از سما و در قرآن مجید یوم الله و یوم الجزا و یوم الحسرة و یوم التلاق و قیامت و ساعت و امثالها و در احادیث نبویه که مبین آیات قرآنی است از ظهور اول ظهور مهدی و از ظهور ثانی قیام روح الله و در احادیث ائمه هدی از ظهور اول ظهور قائم و از ظهور ثانی ظهور حسینی معبرگشته و چنانچه مشروحاً مبین و مبرهن خواهد گشت مقصود کل اخبار از ورود دو یوم عظیم است و دو ظهور کریم

عبارت ناشتی و حسنک واحد

و اگر چه بشواهد کثیره توان دریافت که در این لیل مدلم طویل مجهول ابتدا پیوسته مردان خدا طلاب هدی را ببشارت مذکوره خوش دل و امید و امیدداشتند و بلوغ عالم را بر تبه کمال مبین و مبرهن میفرمودند و عقل منور نیز بر صدق این و عود و لزوم تحقق ظهور موعود تصدیق میفرمود چو اگر عالم رتبه بلوغ نیابد کتاب تکوین دفتر ابر باشد و شجره خلقت شاخ بی بر و اتفاق ملل بر حشر اعظم و زوال اختلاف دیانت از عالم بر این مسئله شاهدی امین است و برهانی متین و لکن بر حسب کتب موجوده نخست

کس که صفحات الواح را این بشارات مبین فرمود و ورود یوم الله را مؤکد نمود سید عظیم حضرت کلیم بود و پس از وی هر یک از انبیای بنی اسرائیل در مدت یک هزار و پانصد سال قومی اقرناً بعد قرن بشارات مذکوره مستبشر میداشتند و محتوم بودن زوال ظلمت از عالم قوی دل و مستظهر میفرمودند تا آنکه بارقه روح القدس از اراضی مقدسه بدرخشید و شمس جمال عیسوی از افق بیت المقدس طالع گردید و ندای عالم آرای توبوا فقد اقترب ملکوت الله ارتفاع یافت و قلوب موحدین بر قرب انقضای این لیل و طلوع شمس هدی امیدوار گشت و ارض معارف بر این محور ششصد و بیست دو سال همی گردید تا آنکه روشنی فلق از جانب یثرب بدید و نخست اشراط یوم جزا خاتم انبیا و سیداصفیا علیه و آله افضل التحیه و الثناء قیام فرمود و ندای جهانگیر اتی امر الله فلا تستعجلوه آفاقرا احاطه نمود و صحیحه اقتراب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون جهانرا فرو گرفت و حدیث شریف انا علی نسم الساعة فلوب طلاب هدایت را بقرب ورود ساعت و انقضای دور ارباب ظلم و شرارت مطمئن و مستبشر ساخت و کتب و الواح از بشارات و علامات یوم الله مملو و مدوّن گشت و دلها بر این امید

هزار و دویست و شصت سال همی ارمید تا آنکه آن نجم در پی الهی از افق فارس بتابید و شعاع نورانی نار حقیقیه از شیراز بر فروخت و علامت صبح صادق آشکار اکشت و صیحه ظهور قائم و وعود از جمع بلاد ارتفاع یافت و ندای جانفزای بُشْرَى بُشْرَى صَبْحُ الْهَدَى تَنْقَسَ اَفَاقُ الْحَاظِهِ نمود و بروفق اصح و اکثر احادیث در مدت هفت سال که زمان دعوت آن حضرت بود با ابتلاسه بنی و خبیس و مصادمت احوال شدید و احاطه مصائب کثیره بنشر الواح مقدسه عالمیانرا بورد یوم الله و قرب ظهور موعود با هم مَن يُظْهِرُهُ اللهُ مستحضر و مستبشر داشت و خصوصاً در باب (۳) از واحد (۶) کتاب مستطاب بیان بریکو احد یعنی نوزده سال تنصیح و تصریح فرمود و پس از انقضای هفت سال ایام قیام بروفق حدیث مشهور لَابُدُّ لَنَا مِنْ اَدْرٍ بِالْبَحْجَانِ در مدینه تبریز رتبه شهادت یافت و برفیق اعلی صعود فرمود . و بالجمله پس از شهادت آنحضرت و ورود میعاد منصوص یوم الله و یوم الملکوت فرارسید و آفتاب حقیقت طالع شد و نیر عظمت مشرق کشت و جمال اقدس ابهی جل اسمه الاعزّ الاعلی بر امر الله قیام فرمود و وعود جمیع انبیا و مرسلین و بشارات اولیا و مقربین بقیام مقدسش تحقق

پذیرفت و پس از ورود مصائب کثیره و حدوث حوادث خطیره که شرح و تفصیل آن موکول بکتب تاریخیه است نه رسائل استدلالیه انجام منفای آن وجود اقدس بحکم اولیای دولتین علین عثمانی و ایران مدینه منوره عکاشد و باین حکم بشارتهای انبیا و ائمه علیهم السلام باراضی مقدسه تکمیل یافت و نبوتها تمام آمد و اخبار کاملاً متحقق گشت . و در مدت بیست و چهار سال که در این مدینه منوره متوقف بود با وجود احاطه عواصف مصائب و هیجان زوابع شدائد ندای الهی را بتوسط الواح مقدسه بملوک ارض و رؤسای ملل ابلاغ فرمود و صیحه قَدْ ظَهَرَ الْمَوْعُودُ وَ تَمَّ الْوَعْدُ مسموع صغیر و کبیر و جلیل و حقیر کشت زلال حقائق از قلم مبارکش جریان یافت و انهار معارف از بیان مقدسش منهر کشت مائده سماویه که جمیع ملل بر آن جمع توانند کشت بکسترد و شریعت مقدسه که اصلاح عالم و تمدین امم جز بدان معقول و متصور نیست تشریح فرمود کتاب مستطاب اقدس که دریاق اکبر است برای دفع امراض عالم و مغناطیس اعظم است برای جذب قلوب امم از قلم اعلی نازل شد و شاه راه مقدس که موعود انبیا است ظاهر کشت . و در این شریعت مقدسه جمیع لوازم و آداب دیاترا از عبادات

ومعاملات از قبیل طهارت و نظافت و صوم و صلاة و آداب
 زواج و حقوق متبادله زوجات و ازواج و مواریث و غیرها
 باتقن وضع و احسن وجه تشریح فرمود و کل را باطاعت دولت
 و اتباع قوانین هر مملکت و انقیاد نظامات دولیه و عدم دخول
 و مداخله در امور سیاسیه امر نمود و جمیع را با احترام ملوک
 و اصرا و حفظ مقام ارباب فضل و علما مورد داشت و از جنک
 و جدل و مبارزت و نزاع حتی حمل سلاح بدون اذن دولت
 نهی اکید فرمود و کل را بتکمیل محامد صفات و مکارم
 اخلاق از قبیل صدق و صفا و محبت و وفا و عفت و عصمت
 و امانت و تقوی و وصیت نمود و از قبایح افعال و مخازی
 اوصاف مانند کذب و افتری و غیبت و نسیبت و سرقت
 و خیانت و زنا نهی فرمود و خلاصه القول اهل بهارا بمحبت
 اهل عالم و مودت جمیع امم علی حدّ سواء امر نمود و موجبات
 بیگانگی و منافرت و لوازم بعد و مجانبت را بالکل باطل و زائل
 داشت. مثلاً امر فرموده که نفسی را با لفظ خشن نرنجانند
 و کلمه سب و اعم و ما یتکدر به الانسان بپولسان نرانند
 و اختلافات دینیه و مذهبییه را سبب مجانبت و منافرت نسازند
 کل را اوراق شجره انسانیت بینند و جمیعاً ازهار شاخسار
 بشریت شمردند جمیع ملل را با خود برادر دانند و بر نفسی

مفاخرت ننمایند و بخدمت عالم قیام کنند و از اله ضغائن دینیه
 و مذهبییه را که لاشک موجب خرابی عالم و هلاک و شقاء امم
 است اهمّ فرائض خود شمارند و در توسعه دائرة معارف
 و علوم و تکمیل مهن و فنون چندان تأکید فرموده که
 شبه آن در شرائع ماضیه مشاهده نکشیده است مثلاً بر کل
 واجب فرموده که اطفال خود را ذکوراً و انثاءً علم و خط
 و آداب عالیّه بیاموزند تا یک نفس عامی غیر مؤدب باقی
 نماند و نور علم و تمدن و فروغ کمال و تقدیم عالم را احاطه
 نماید و بشارت آیه مبارکه لَکُلِّ اُمْرٍ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ بِنُفْسِهِ
 تحقق یابد و اگر نفسی از اطاعت این حکم کردن بچسبند
 و از تربیت اطفال خود غفلت ورزد حکومت مأمور است که
 فرزند او را در مدارس معمره با آداب مذکوره متمم
 و مؤدب دارد و مصاریف آنرا از والد کدک دریافت نماید
 و اگر نفسی متمکن نباشد باید این مصاریف را حکومت از
 حقوق الهیه محسوب دارد و بالجمله جمیع لوازم سعادت
 و موجبات تقدم نفع بشر را واضح و مبین فرمود و احکام
 عبادات و مسائل منصوصه را بکتاب و مسائل غیر منصوصه
 و سیاسیه را بمجالس عدلیّه راجع نمود و در اواخر ایام
 کتاب مستطاب عهد را بخط مبارک مرقوم داشت و مرکز

عهد و میثاق ثابت و موء کد و منصوص فرمود و جمیع لوازم
نجاح و فلاح امت را مجددا در این سنر مشهور مسطور
نمود و در دویم شهر ذی قعدة سنة (۱۳۰۹) هجریه
مطابق شانزدهم ایار سنه (۱۸۹۲) میلادی دفتر اقرار و پیچید
و بافق اعلی و مقصد اسمی صعود فرمود

از این جمله که نکاشته شد معلوم توان داشت که معتقد اهل
بها این است که ظهور حضرت باب اعظم نقطه اولی و ظهور
جمال اقدس ابھی جل ذکرهما و عز اسمها دو ظهوری
است که جمیع انبیاء علیهم الاف التحیة و الثنا بدان بشارت داده اند
و وقایع و علامات آنرا در کمال ظهور و صراحت در
کتاب سماویہ ثبت فرموده اند و چون اصلاح عالم و وفاق
اظم منوط باین دو ظهور اعظم بود عود آنرا من حیث
الزمان و المكان مؤرخاً و معیناً در کتب اخذ نموده اند
و باصطلاح اهل اسلام که اکنون روی کلام بایشان است
ظهور اول ظهور قائم موعود است و ظهور ثانی ظهور
جمعی بلسان اهل تشیع و ظهور مهدی و نزول روح الله
باصطلاح اهل تسنن و چون مناط دعوی منقح کشت
و مدعای اهل بها معلوم شد زمام قلم را در بیان ادله و براهین
آن معطوف میداریم و از حق جل جلاله توفیق و تأیید

مسئلت مینمایم انه خیر موفق و معین
و نخست بر سبیل مقدمه معروض میدارم که اگرچه
در اوان ظهور مظاهر الهیه و طلوع شمس حقیقیه ادله ظهور
بسیار است و شواهد طلوع بیشمار بلکه باعتقاد اهل فؤاد جمیع
ذرات بر ظهورشان دلالت کند و احجار و حصاة بر
حقیقتشان شهادت دهد و لکن چون بسبب تمسک باوهام
و اهیة و رسوخ عقاید باطله اکثری از بصارت ادله حقیقت
انبیاء الله قاصرند و از ادراک عظمت امر الله عاجز چنانکه
بقای اهالی ادیان عتیقه بر معتقدات فاسده خود و اصرار بر
تکذیب انبیا و مرسلین بعد از گذشتن دو هزار و سه هزار
سال بر این مسئله دلیلی واضح است و برهانی لائح لهذا
مادر اثبات این امر اعظم استدلال را بچهار برهان که اقوی
و اظهر سایر براهین است مقصور میداریم و بدلیت آیات
کتاب و بشارات قبل و دلیل تقریر و معجزات اکتفا مینمایم
و چگونگی استدلال را در ضمن چهار فصل بانجام میبریم

فصل اول در چگونگی احتجاج با آیات

اعلم ایها الشهم الفاضل ایدکم الله وایانا باتباع الحق
و مجانبه الباطل که اعظم ادله و اقوای براهین که از انبیا

و مرسلین باقی مانده است و خود بان تحدی فرموده و بر
 معاندین و مکابرن بان احتجاج نموده اند کلام ربانی است
 و وحی آسمانی . و حق جل جلاله در قرآن مجید این دلیل را
 دلیل کافی و حجة بالغه و آیات الهیه و بینه صحف سماویه
 خوانده است و نفوذ و غلبه امر الله را بهمین حجت و حدها
 موکول و مخصوص فرموده است و مکابر و مکذب آنرا
 بعذاب الیم و سخط عظیم وعده داده است *يُرِيدُ اللهُ أَنْ*
يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ . و آن عبارت از
 معانی و حقایق است که بتوسط روح الامین بر قلب
 مقدس کلمه آلهیه نازل شود و بر هیئت کلمات تجلی کند و در
 قوالب الفاظ بر لسان مبارکش ظاهر گردد و از ظهور
 و صدور و نزول و انتشار آن عالم پیر جوانی یابد و ربیع روحانی
 فرار سد و شرائع و عوائد و سنن و آداب متجدد گردد .
 حقیقت امطار سماویه است که از غمام هیاکل طیبه نازل
 شود و حقائق انسانیه را که اشجار الهیه اند نصرت و طراوت
 بخشد و اشعه شمس ظهور است که بحکم الله نور السموات
 و الارض بطلوع نیر اعظم بر عالم اشراق نماید و ظلمت اوهام
 و خرافات را از قلوب و نفوس مستعده زایل فرماید . و بالجملة
 کلام الهی اعظم حجتی است که حق جل جلاله بر حقیقت

رسالت خاتم انبیا بان استدلال فرموده و بکافی بودن آن
 دون سائر معجزات تصریح نموده . و عقل منور نیز بچندین
 وجه برا عظمت آن حکم میفرماید و دلالت آنرا بر سایر
 معجزات ترجیح میدهد (وجه اول) آنکه کتاب اثر باقی
 دائم است و سائر معجزات آثار زائله غیر باقیه . زیرا که
 هر کسی از حاضرین و غائبین و موجودین زمان ظهور و غیر
 موجودین در هر قرن و زمان همه توانند کتاب را بدست آورد
 و از اثر پی بمؤثر برد و آزان انتفاع یافت . و لکن مرده
 زنده کردن و باسنان صعود نمودن و حجر و شجر را بشکام آوردن
 و امثالها باقی نمیاند و بدست هر کس نمیرسد و امکان وصول
 ببلاد نایه و اقطار شاسعه ندارد . اینست که قرآن را حجت
 بالغه و معجزه باقیه خوانده اند و آنرا اعظم آیات و اکبر
 معجزات دانسته اند (وجه دویم) آنکه علم و کتاب اشرف
 جمیع اشیا است که حجت اشرف مخلوقات گردد و برهان
 سید موجودات شود . و اگر منصف بعقل خود رجوع کند
 شهادت میدهد که هیچ شیئی از اشیا عالم شرافت علم و کتاب را
 ندارد و هیچ چیز با آن در علو رتبه برابری نمیکند و چون
 علم و کتاب چیزی در جهان برای ترقی نوع انسان مثمر و مفید
 نباشد (وجه سیم) آنکه در کتاب شریعت و آداب

و موعظت و انذار که موجب تحصیل ترقیات روحانیه و مدنیه است ثبت توان داشت و بآن اهل عالم مؤدب و متمدن توانند شد . و لکن از مرده زنده کردن و سوسمار تکلم کردن و نخل خرما بر پشت شتر رویانیدن و غیرها من المنقولات این فوائد حاصل نشود و ثمری برای اهل عالم بر آن مترتب نکرده (وجه چهارم) انکه آیات کتابیه موجب حیوة و هدایت و تذکر و رحمت است بخلاف آیات اقتراحیه یعنی معجزاتی که قوم از بنی خود بطلبند و ایمان خود را موقوف بظهور آن معجزه گردانند . چنانکه مفصلاً ان شاء الله تعالی در فصل معجزات بآیات قرآنی استدلال خواهد شد که بصراحت میفرماید آیات کتاب سبب الطمئنان و هدایت است و آیات مقترحه موجب ازدیاد شک و سخط و هلاکت . و خلاصه القول این مقدار که عرض شد منصف را کفایت میکند در اثبات اشریت و اعظمت آیات کتاب اکنون در قرآن شریف که دلیل متین و سراج منیر و فارق بین الحق و الباطل است قدری نظر کنیم و ببینیم که حضرت خاتم الانبیا علیه الآف التحیه و الثنا در اثبات رسالت خود چگونه استدلال فرموده و کدام حجّت را اعظم حجج مقرر داشته است .

و چون انسان بصیر در جمیع آیات قرآنی من البدو الی الحتم بدقت تفحص و تصفح نماید ملاحظه خواهد نمود که حق جلّ جلاله در اثبات حقیقت رسول خود جز بقرآن مجید احتیاج نفرموده و ابداً جزایات کتاب حجّتی و برهانی مقرر نداشته است و بصراحت فرموده است که جن وانس از آیتان سوره چون او عاجزند و جمیع من علی الارض از آوردن شبه آن قاصر باطل مقابله با او نتواند و قدرت الهیه مفتری علی الله و مختلف شبه آیات الله راهبالت ندهد

از جمله در سوره مبارکه عنکبوت فرموده است وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ . أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و ترجمه آیه مبارکه این است که کفار کفایت یافته اند چرا بحضرت رسول معجزاتی از پروردکارا و نازل نشد یعنی کفار میکفتند اگر محمد بیغمبر است چرا معجزاتی ظاهر نمیکند بعد خداوند تبارک و تعالی در جواب میفرماید بانها بگو که معجزات نزد خداوند هست و لکن من برای انذار و تخویف ناس از عذاب آخرت ظاهر شده ام . و پس از این جواب

میفرماید آیا کفایت نمیکنند ایشانرا که مابتو کتابی نازل فرموده ایم که برایشان تلاوت کرده میشود زیرا که در کتاب رحمت و موعظه است برای کسانی که ایمان میآورند . و از این آیه مبارکه دو مطلب مستفاد تواند داشت اول آنکه حضرت رسول چندان بمعجزات استدلال فرمود یعنی اظهار معجزه نمود که کفار بآنک باند میگفتند که اگر محمد پیغمبر است چرا خداوند باو معجزه نداده . دوم آنکه کتاب دلیلی است کافی و برهانی تمام و وافی هدایت عباد که مقصودی از ارسال رسل جز آن نیست مکنون در اوست و انتباه و تذکر ام منوط باو و این آیه مبارکه عالم را کفایت میکند اگر انسانرا قلابی مدرک و صدری منشرح باشد . ولیکن چه باید کرد که یکی از علامت یوم ظهور این است که خلق بخواندن و تفهیمیدن قرآن اکتفا کنند و باو هام باطله خود مانند امم ماضیه متمسک گردند .

و هم در سوره مبارکه طه فرموده است وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى وَخُلَاصَةٌ مَقْصُودِ آيَةٍ مَبَارَكَةٍ إِنَّهُ كَفَّارٌ كَفْتَهُ أَنْدُ جَرَايِكُ مَعْجَزَةٌ مِنْ جَانِبِ پَرُورِدِ كَارْخُودِ بَرَايِ اِيْشَانِ نِيْمَاوَرِدِ بَعْدِ دَرِ جَوَابِ مِيْفَرْمَايِدِ اِيَا بِيَانِ صَحْفِ اُولَى بَرَايِ اِيْشَانِ

نیامد یعنی آیا قرآن که بیان تورات و انجیل و سایر کتب سماویه است برای ایشان نازل نشد و از این آیه مبارکه بصراحت مستفاد میشود که قطع نظر از اینکه حضرت رسول بقرآن بر حقیقت خود استدلال فرمود سؤال قوم را در اظهار معجزه نیز اجابت نمود .

و همچنین در سوره البقره فرموده است وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا نَارَ الَّتِي وُقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ .

و ایضاً در سوره یونس فرموده است وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنَ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و از این قبیل آیات در قرآن مجید بسیار است و نگارنده رعایة الاختصار بدین جمله اقتصار نمود و کل صریح است بر اینکه اگر در شکند منکران در کلام الهی بودن قرآن و چنان گمان میکنند که آن حضرت خود

آنرا گفته و بافترا نچداوند بسته است جمیع متفق شوند و علما و فصحا و بزرگان خود را بماونت طلبند و سوره چون قرآن بیاورند و حال آنکه نخواهند آورد و نمیتوانند آورد بلکه در سوره بنی اسرائیل فرموده است که قُلْ لَنْ اِجْتَمَعَ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰى اَنْ يَأْتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظٰهِرًا يَبِيْ عِظْمَتِ قرآن بدین پایه است که اگر انس و جن جمع آیند و یکدیگر را ظهیر و معاون کردند که مانند قرآن آرند نتوانند و از عهده بر نیایند . و از این جمله توان دریافت که حق جلّ جلاله آیات کتاب را اعظم حجج و براهین مقرر داشته و آوردن مثل آنرا باطل در امکان احدی نهاده است . بلکه در صحف الهیه وارد است که اگر نفسی کلا میرا خود فرابافد و بخداوند بندد و بافترا باو جلت عظمته نسبت دهد حق جلّ جلاله باین قدرت او را اخذ فرماید و هلاک کند و مهلت ندهد و او را و کلامش را زایل نماید چنانکه در سوره مبارکه حاقه فرموده است وَلَوْ نَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْاَقَاوِیْلِ لَا خِذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِیْنِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِیْنَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ عَنْهُ حٰجِزِیْنَ وَاِنَّهٗ لَتَذٰكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِیْنَ و مقصود حق جلّ جلاله از این آیه مبارکه این است که اگر

کلامی را بما نبندد باین قوت او را اخذ فرمایم و عرق حیوة او را قطع نمایم و احدی از شما مانع نتواند شد و نفسی حاجز این سخط نتواند گشت و این آیه صریح است بر اینکه هرگز خداوند تبارک و تعالی مهلت نخواهد داد نفسی را که کلامی را بکذب با و نسبت دهد و کتابی را که خود تصنیف نموده باشد نام او را وحی اسمانی نهد و آیات الهیه خواند تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیرا

پس چون بر عظمت آیات کتاب و علو مقام کلام حضرت رب الارباب اطلاع حاصل شد و قلوب منوره بر بزرگی این برهان قویم و دلیل متین و حجت باقیه و وسیله وحیده ازعان نمود معروض میدارم که بر صغیر و کبیر و امیر و خقیق معلوم و واضح است که حضرت باب اعظم نقطه اولی در مدّت هفت سال و جمال اقدس ابهی تقریباً چهل سال بهمین برهان متمسک بودند و بهمین دلیل برا علاء امر الله قیام فرمودند . و خصوصاً حضرت بهاء الله پس از خروج از دار السلام بغداد الی یوم صعود در الواح کثیره که عدد آنرا بعض مؤرخین زیاده از هزار نوشته اند تصریح فرموده که این کلمات کلمات الهیه است و این صحف آیات سجاویه از خود بمنفرماید و بنفر ما اذن الله تکلم نمیکند .

از جمله در لوح حضرت شاهنشاه مبرور که در سوره هیکل

نازل شده است میفرماید

كُنْتُ نَائِمًا عَلَى مَضْجَعِي مَرَّتَ عَلَى نَفَحَاتِ رَبِّي الرَّحْمَنِ
وَأَيْقَظْتَنِي مِنَ النَّوْمِ وَأَمَرَنِي بِالنَّدَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
لَيْسَ هَذَا مِنْ عِنْدِي بَلْ مِنْ عِنْدِهِ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ سَكَّانُ
جِبْرُوتِهِ وَمَلَائِكُوتِهِ وَأَهْلُ مَدَائِنِ عِزِّهِ فَوَقَفَتْ نَفْسُهُ الْحَقَّ لَا
أَجْزَعُ مِنَ الْبَلَايَا فِي سَبِيلِهِ وَلَا عَنِ الرَّيَا فِي حُبِّهِ وَرِضَائِهِ
قَدْ جَعَلَ اللَّهُ الْبَلَاءَ غَادِيَةً لِهَذِهِ الدَّسَكِرَةِ الْخَضْرَاءِ وَذُو بِاللَّهِ
أَصْبَاحَهُ الَّذِي بِهِ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ . وَفَاتِحَهُ لَوْحِ
حَضْرَتِ امپراطور اعظم ممالک روسیه باین آیه مبارکه
مَرْيَمُ يَا مَلِكُ الرُّوسِ اسْتَمِعِ نِدَاءَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ ثُمَّ
أَقْبِلْ إِلَى الْفِرْدَوْسِ الْمَقْرُورِ الَّذِي فِيهِ اسْتَقَرَّتْ مِنْ سَمِيِّ الْأَسْمَاءِ
الْحُسْنَى بَيْنَ مَلَأِ الْأَعْلَى وَفِي مَلَكُوتِ الْإِنشَاءِ بِاسْمِ اللَّهِ الْبَهِيِّ
الْأَبْهِيِّ إِيَّاكَ أَنْ يَجْجَبِكَ هَوْنِكَ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى وَجْهِ رَبِّكَ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ .
وهكذا در اکثر الواح مقدسه که

بر صفت دراری مزیره در جمیع اقطار لامع و مشهور است
و مانند زهور مه طره در کافه بلاد منتشر و منشور بصراحت

نسبت از باحق جل جلاله داده و از خود سلب نموده است
چندانکه کلمه مبارکه تَاللهُ اِنْ الْبِهَاءِ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى
مسموع ملل کشت و ندای هَذَا يَوْمَ بُشِّرَ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ
اللهِ وَمِنْ قَبْلِهِ الرُّوحُ وَمِنْ قَبْلِهِ الْكَلِمُ بِهَرِ قَطْرِي رسید حتی
حضرت شیخ نیز با عدم اطلاع کافی از الواح و آثار این ظهور
اعظم در رساله خود مرقوم فرموده اند که باین کتاب
ایقازا مثل قرآن میدانند یعنی بوحی اسمانی بودن آن اذعان
دارند . در اینصورت نفسی که خداوند جلت قدرته و جلالت
عظمته راقاهر و قادر و محیط بر اشیا و حاضر داند و آیات
الهیة را که در قرآن مجید در ازهاق باطل و اعدام مفتری
علی الله وارد شده است وعده خداوند و کلام حق شناسد
چاره ندارد جز آنکه بر حقیقت این آیات اعتراف نماید
و عظمت آنرا کردن نهد و با حجت الهیه معارضه نکند و با قضای
او مغالبه ننماید و بر نعمت او حسد نبرد و خود را مانند ام
طاغیه و کرد نکشان گذشته مورد سخط و غضب الهی نکر داند
و كذلك تمت حجة الله على خلقه في جميع الازمنة والقرون
فبأی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون

و اگر نفسی در آثار انبیای سلف و آثار این دو ظهور معظم
نیکو نظر نماید و بدقت موازنه کند بر اعظمت آثار این

ظهورشهادت دهد و آیات سابقین را نسبت بآیات جدیده مانند نسبت قطره ببحر مشاهده نماید . مثلاً در قرآن مجید که الحق نسبت بانار سایر انبیا کالشمس بین نجوم السما مثلثاً و مشرق است ملاحظه فرما که باوجود آنکه حضرت خاتم الانبیاء در سن چهل سالگی برسالت مبعوث گشت و از قریش که اعرق قبایل بود در عربیت و فصاحت ظهور فرمود . معذک در مدت بیست و سه سال سی جزو قرآن متفرقا و نجوم مبار حضرتش نازل گشت و لکن باب اعظم نقطه اولی عز اسمہ الاعلی جوانی فارسی اللسان بود و ابداً در مدارس علیه تعلّم نفر موده بود چندانکه الدّاعدا نسبت بی علی در تواریخ خود بان وجود اقدس دادند و معرفت صرف قال یقول را که کورد کان مکاتب بان عالمند ازان حضرت نفی نمودند و ان حضرة در سن بیست و پنج سالگی با امر الله قیام فرمود و در مدت هفت سال که تمام آن در سجن و نفی گذشت چندین برابر قران در تفاسیر آیات کریمه و حلّ غوامض عقائد دینیه و جواب مسائل علمیه و غیرها از خطب و مناجات و شئون علمیه و آیات از آثار مبارکش باقی ماند و بامنع شدید معارضین و مقاومت قویّه معاندین در جمیع اقطار انتشار یافت حتی آنکه بسیاری از

الواحر ان وجود مبارک در محضر امرا و علما بخواهش ایشان بدون سکون قلم و تأمل و تفکر در جواب مسائل علمیه مرقوم فرمود و عالمی را از اظهار این آیت کبیره منعّم و مندهش نمود . و كذلك جمال اقدس ابهی جل اسمہ الاعلی با آنکه آن وجود مبارک را پیوسته امواج بلایای شدیدیه احاطه داشت و لا زال بمصائب کبیره از نفی و سجن که معنی صعوبت ارامتتعمین و جالسین بر وساده عزت و منصب نمیدانند و نمیفهمند مبتلا و گرفتار بود معذک که عالم را از آثار قلم اعلی شرقاً و غرباً منور ساخت و مصداق وعده ساریکم ایاتی فلا تستعجلون را ظاهر فرمود چندانکه معادل جمیع کتب سماویّه کافه ملل از آثار مبارکش مدون و مشهود است و مجلدات کبیره از آیات کریمه اش در جمیع اقطار و بلاد منتشر و موجود فلینصف المنصفون ولینبیه الراقدون ولینتبه الغافلون و ليعلموا انهم سوف یسئلون عما هم یقتربون

فصل ثانی

در کیفیت احتجاج باحادیث و بشارات

اعلم ایها الخبر النبیل والسید الکبیر وفقک الله لحسن النظر

في هذا الامر الخطير که احاديث کثيره و اخبار متظافره در بشارت ظهور مهدي موعود و نزول روح الله در کتب حديثه اهل تسنن و اهل تشيع وارد شده و علامات قبل از ظهور و وقائع بعد از ظهور مفصلا در کتب مذکوره مندرج کشته است لکن کثرت اختلافات احاديث و تناقض روايات بحدي است که حضرت شيخ امجد اکبر الشيخ احمد الاحساني در کتاب شرح الزياره و علامه مجلسي در غيب بحار الانوار بر صعوبت جمع و توفيق آن تصريح فرموده و بيان سبب احاديث مذکوره را علی اختلافها و تناقضها در کتب خود مندرج و مرقوم داشته اند .
 و لهذا اين عبد در اوقاتي که در مدينه سمرقند مقيم بود بر حسب مسئلت يکي از افاضل اذربايجان بتأليف کتاب کبير فصل الخطاب اشتغال مينمود در فصل استدلال با احاديث و اخبار طريق جمع و تطبيق احاديث را مفصلا و مبسوطا مرقوم داشت و احاديث صحيحه را بتطبيق بايات قرآنيه از غير صحيح آن مميّز و ممتاز ساخت لذا در اين مختصر بذکر بعض احاديث صحيحه که فيما بين اهل تسنن و اهل تشيع مفاهيم آن متفق عليه باشد و باقران مجيد منطبق آيد اکتفا مينمايد اگر نفسی مبسوط تر و مفصل تر خواهد بيايد

بکتاب مذکور رجوع فرمايد
 از جمله احاديث داله بر ميعاد ظهور حديث مشهور ابی لييد مخزومي است که مرحوم فيض در تفسير صافي در تفسير اول سورة بقره و هم مرحوم مجلسي در غيب بحار الانوار روايت فرموده اند که وَمِنَ الْحَدِيثِ مَا رَوَاهُ الْعِيَّاشِيُّ عَنْ ابِي لَيْدٍ الْمَخْزُومِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابَا لَيْدٍ إِنَّهُ يَمْلِكُ مِنْ وُلْدِ الْعَبَّاسِ اثْنِي عَشَرَ يَقْتُلُ بَعْدَ الثَّامِنِ مِنْهُمْ أَرْبَعَهُ تُصِيبُ أَحَدَهُمُ الدَّبِجَةُ فَتَذْبِجُهُ . هُمْ فِتْنَةٌ قَصِيرَةٌ أَعْمَارُهُمْ خَيْبَةٌ سِيرَتُهُمْ مِنْهُمْ الْفَوَيْسِقُ الْمَلَقُ بِالْهَادِي وَالنَّاطِقُ وَالغَاوِي . يَا ابَا لَيْدٍ إِنَّ لِي فِي حُرُوفِ الْقُرْآنِ الْمَقْطَعَةَ لَعَلَّمَا جَمًّا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ فَقَامَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى ظَهَرَ نُورُهُ وَثَبَّتَ كَلِمَتُهُ وَوُلِدَ يَوْمَ وُلِدَ وَقَدْ مَضَى مِنَ الْأَلْفِ السَّابِعِ مِئَةٌ سِتَّةٌ وَثَلَاثُ سِنِينَ ثُمَّ قَالَ وَتَبَيَّنَتْهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي الْحُرُوفِ الْمَقْطَعَةَ إِذَا عَدَدْتَهَا مِنْ غَيْرِ تَكَرَّرَ . وَلَيْسَ مِنَ الْحُرُوفِ الْمَقْطَعَةَ حَرْفٌ تَقْضِي أَيَّامَهُ إِلَّا وَقَامَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ انْقِضَائِهِ . ثُمَّ قَالَ الْأَلْفُ وَاحِدٌ وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ وَالصَّادُ تِسْعُونَ فَذَلِكَ مِائَةٌ وَوَاحِدٌ وَسِتُّونَ . ثُمَّ كَانَ بَدَأُ خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْم

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَلَمَّا بَلَغَتْ مَدَنَهُ قَامَ قَائِمٌ وُلِدِ الْعَبَّاسُ عِنْدَ الْمَصِّ
 وَيَقُومُ قَائِمًا عِنْدَ انْقِضَائِهَا بِالْمَرَّةِ فَافْتَمُّوا ذَلِكَ وَعَدَّوْا كَتْمَهُ .
 خلاصه ترجمه حدیث این است که عالم مفسر عیاشی از ابی
 لید مخزومی روایت نموده است که امام همام ابو جعفر علیه
 السلام فرمود یا ابا لید هر آنیه مالک ملک خواهند شد از
 فرزندان عباس دوازده کس و پس از هشتمین ایشان کشته
 میشوند از آنها چهار نفر یکی از ایشان از بجه یعنی درد کلو
 دوچار میشود و او را هلاک میکند . اینان گروهی هستند
 کوتاه عمر و زشت سیرت یکی از ایشان آن فاسق کوبنده
 کمره است که ملقب است بهادی . یا ابا لید مراد حروف
 مقطعه قرآن علم بسیاری است خداوند تبارک و تعالی نازل
 فرمود (الم ذلك الكتاب) پس قیام فرمود محمد صلی الله
 علیه وآله وسلم تا آنکه نورا و اشکار شد و کلمه او ثابت
 و استوار گشت . و تولد یافت آن حضرت و یوم تولد او گذشته
 بود از هزاره هفتم یکصد و سه سال یعنی از ظهور ابو
 البشر شش هزار و یکصد و سه سال گذشته بود که خاتم انبیا
 تولد یافت و عالم را ابو جود مبارک مزین فرمود . پس فرمود
 و تبیان این نکته در حروف مقطعه قرآن است اگر بشمار
 آنرا بدون تکرار . و نیست حرفی از حروف مقطعه قرآن

که بگذرد ایامش مکر اینست که قائمی از بنی هاشم نزد انقضای
 آن قیام خواهد نمود . یعنی هر یک از حروف مقطعه اوائل
 سور تاریخی است و اشارتی است از برای قیام یکی از بنی
 هاشم در دوره اسلام . پس فرمود الف یکی است و لام
 سی و نهم و صاد نود و این جمله یکصد و شصت و یکصد
 داست و بالجمله واقع شد آغاز خروج و قیام حسین بن علی
 علیهما السلام نزد (الم الله لا اله) و چون این مدت بالغ شد
 قیام نمود قائم ولد عباس نزد (المص) و قیام خواهد فرمود
 قائم ما نزد انقضای اعداد حروفات مقطعه اوائل سور (بالمره)
 پس دریاب این نکته را و بشمار و پنهان دار انتهى و بروفق
 حدیث شریف چون هفتاد و یکسال از قیام حضرة خاتم
 الانبیاء بگذشت سید الشهدا علیه التحیه و البها قیام فرمود
 و برتبه شهادت فائز گشت . و چون صد و چهل و دو سال از
 قیام سید رسل منقضی شد قائم آل عباس عبد الله سفاح
 باصر خلافت هاشمیه قیام نمود و بقیامش خلافت امویة
 زائل و منقرض گشت . و چون بروفق فرمان حضرت ابی
 جعفر حروف مقطعه اوائل سور را از الم ذلك الكتاب
 تا المره بشماری یک هزار و دو صد و شصت و هفت میشود
 و این مطابق است با یوم طلوع نیر اعظم از فارس . و این

نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر علیه السلام تواریخ مذکوره در حدیثی از یوم قیام حضرت رسول بر اعلان دعوت اخذ فرموده و چنانکه در جمیع کتب سیر مذکور است آن حضرت هفت سال قبل از هجرت بالعلانیه بدعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آن حضرت بر اعلان دعوت امر بعثت خود را مخفی و مکتوم میفرمود و چون این عدد بر سنین هجریه افزوده شود بالتام باسنه ۱۲۶۰ که سنه ظهور نقطه اولی عزه الاعلی است مطابق گردد و همین است مقصود از عبارت حدیث مفضل بن عمر که از حضرت صادق علیه السلام روایت نمود که آن حضرت در میعاد ظهور فرمود وَفِي سَنَةِ السِّتِّينِ يَظْهَرُ أَمْرُهُ وَيَعْلُو ذِكْرُهُ یعنی در سنه شصت امر آنحضرت ظاهر گردد و ذکر ظهورش انتشار و استعلا یابد .

وسید عبد الوهاب شعرانی از ائمه علمای اهل سنت و جماعت در کتاب البیواقیات و الجواهر که در سنه (۹۵۵) هجریه تصنیف فرموده است در بحث شصت و پنجم این کتاب میفرماید (المبحث الخامس والستون فی بیان أن جمیع اشرط الساعه حق لابد ان تقع کلها قبل قیام الساعه و ذلك بخروج المهدي ثم الدجال ثم نزول عیسی و خروج الدابة و طلوع الشمس من

مغربها و رفع القرآن و فتح سد یا جوج و مأجوج حتی لو لم یبق من الدنیا الا مقدار یوم واحد لوقع ذلك كله قال الشیخ تقی الدین بن ابی المنصور فی عقیدته وکل هذه الآیات تقع فی المأة الاخیره من الیوم الذي وعد به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أُمَّتَهُ بقوله ان صَلَّحَتْ اُمَّتِي فَلَهَا یَوْمٌ و ان فَسَدَتْ فَلَهَا نِصْفُ یَوْمٍ یعنی من ایام الرب المشار الیها بقوله تعالی وَاِنَّ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ یعنی مبحث شصت و پنجم در بیان این است که جمیع اشرط قیامت حق است و ناچار است از وقوع و تحقق آن قبل از ساعات مانند خروج مهدی پس خروج دجال پس نزول حضرت عیسی و خروج دابة الارض و طلوع افتاب از مغرب خود و برداشته شدن قرآن و فتح سد یا جوج و مأجوج حتی اگر باقی نماند از عالم جز یکروز هر انیه کل این حوادث واقع گردد و متحقق شود . پس میفرماید که شیخ تقی الدین بن ابی المنصور در عقیده خود فرموده است که تمام این آیات وقوع مییابد در صد سال آخرین از یک یومی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امت خود را بآن وعده داده است و آن این حدیث شریف است که فرمود ان صَلَّحَتْ اُمَّتِي فَلَهَا یَوْمٌ وَاِنْ فَسَدَتْ فَلَهَا نِصْفُ یَوْمٍ وَاِنْ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ

مِمَّا تَعُدُّونَ یعنی اکرامت من صالح وینکوکار باشند یک روز را مالک شوند والا اگر فاسد و بدکار کردند نصف روز را و هر روزی نزد پروردگار هزار سال است از شماره شماها . و این حدیث از صحت امتی فلها یومرا مجلسی علیه الرحمة نیز در مجلد غیبت بحار الانوار روایت فرموده است و این حدیث در وقتی وارد شد که آیه مبارکه لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ نازل گشت . و چون این آیه بصراحت دلالت مینماید که برای بقای هرامتی در عالم اجلی محدود و مدتی معین مقدر است که ساعتی زیاد و کم نشود و مقدم و مؤخر نکردد لهذا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقای عزت این دین در عالم تا کی فرمود *إِنْ صَلَحَتْ أُمَّتِي فَلَهَا يَوْمٌ وَإِنْ فَسَدَتْ فَلَهَا نُصْفُ يَوْمٍ * وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ وَمُصَدَّرٌ وَمَأْخُذٌ* این احادیث که مبین میعاد ظهور موعود است دو آیه است در قرآن مجید چه نزد اولی الأئمة و واضح است که بحکم آیه کریمه *فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ وَكَرِيمَةٌ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ* جمیع حقائق دینی در قرآن مجید نازل گشته و چیزی

از بیان اشراط و علامات و حوادث و وقائع این یوم عظیم در این کتاب کریم ترك نشده . و همین ملاحظه از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده که آنچه از احادیث ما بشمار سد بقران شریف عرضه دارید اگر مأخذان در قرآن هست قبول کنید والا رد نمائید . و بالجملة آیه اولی که مبین میعاد ظهور است این آیه کریمه است که در سوره سجده میفرماید *يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ* ترجمه آیه مبارکه این است که تدبیر میفرماید خداوند امر را از آسمان بزمین پس بسوی او عروج خواهد نمود در مدت یک روز که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید . یعنی حق جل جلاله امر مبارک دین مبین را او لا از آسمان بزمین نازل خواهد فرمود و پس از اكمال و نزول در مدت یک هزار سال انوار دیانت زایل خواهد شد و اندک اندک در مدت مزبوره ثابیا با آسمان صعود خواهد نمود . و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان بزمین معقول و متصور نیست الا بوحیهای نازله بر حضرت سید المرسلین و الهامات وارده بر ائمه طاهرین و این انوار در مدت دوست و شصت سال از هجرت خاتم الانبیاء تا انقطاع ایام ائمه هدی کاملاً از آسمان

بزمین نازل شد و مائده سماویة بنزول قرآن و بیانات
 ائمه علیهم السلام که مبین کتاب بودند بر امت اسلامیة تماما
 مبذول شد. و چون در سنه دو بیست و شصت هجریه حضرت
 حسن بن علی العسکری علیهما السلام وفات فرمود و ایام
 غیبت فرار سید و امر دیانت بآراء علما و انظار فقها منوط
 و محمول کشت اندک اندک اختلاف ارا و تشتت احوال در اقوال
 و افعال رؤسای ملت بیضا ظاهر شد و یوما فیوم بسبب ظهور
 ظلمت بدع و اختلافات افق امر الله تاریکتر و مظلمتر گشت
 تا آنکه از اسلام بجز اسم باقی نماند و عزت و غلبه امم اسلامیة
 بذلت و مغلوبیت مبدل شد. و پس از انقضای هز ارسال تمام
 از غیبت در سنه (۱۲۶۰) هجریه شمس حق از افق فارس
 ظاهر گشت و بشارت قرآن و حدیث کاملا تماما تحقق پذیرفت
 و ایضا بروفق آیه مذکوره در سوره حج فرموده است
 وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ
 كَأَنَّ سَنَةً مِمَّا تَعُدُّونَ تَرْجَمَهُ آيَةٌ مَبَارَكَةٌ إِنَّ آيَةَ مَبَارَكَةٍ هِيَ أَنْ تَكُونَ
 مِنْكُمْ مَجْلُوسًا فِي الْمَدِينَةِ تَوَدُّونَ أَنْ يَأْتِيَكُمْ فِيهَا سَحَابٌ مِمَّا تَعُدُّونَ
 تَرْجَمَهُ آيَةٌ مَبَارَكَةٌ إِنَّ آيَةَ مَبَارَكَةٍ هِيَ أَنْ تَكُونَ مِنْكُمْ مَجْلُوسًا فِي الْمَدِينَةِ
 تَوَدُّونَ أَنْ يَأْتِيَكُمْ فِيهَا سَحَابٌ مِمَّا تَعُدُّونَ تَرْجَمَهُ آيَةٌ مَبَارَكَةٌ إِنَّ آيَةَ مَبَارَكَةٍ
 هِيَ أَنْ تَكُونَ مِنْكُمْ مَجْلُوسًا فِي الْمَدِينَةِ تَوَدُّونَ أَنْ يَأْتِيَكُمْ فِيهَا سَحَابٌ مِمَّا تَعُدُّونَ

و تا یوم موعود يك يوم ربانی که هزار سال است باقی مانده
 و وعده اعدام اهل طغیان و انقراض اهل باب شرك و کفران بورود
 آن یوم عظیم مهیب مقدم رکشته. و این آیه کریمه در وقتی نازل
 شد که کفار از شدت تمسک بعقائد دینیه خود امر مبارک
 حضرت رسول را العیاذ بالله واهی و باطل و موهون می شمردند
 و در غایت جرأت و اعتماد بر دین خود اللهم ان كان هذا هو
 الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او اتنا بعذاب
 الیم می گفتند و لهذا این آیه مبارکه در جواب ایشان نازل شد
 و میعاد بقاء دین اسلام و ظهور قائم و ورود یوم الله بر اهل فؤاد
 واضح و معلوم گشت و هم بروفق آیه مذکوره در سوره مبارکه
 سبا میفرماید وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
 قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ
 یعنی میگویند چه وقتست میعاد و وقت ظهور این وعدهها
 اگر از راست گویانید یعنی کفار پیوسته با اهل ایمان
 ایراد و انتقاد مینمودند که اگر است میگوئید معین
 کنید که چه وقت این همه وعده که در قرآن وارد شده است
 ظاهر خواهد شد لهذا در جواب بحضرت خاتم الانبیا
 امر شد که بگو برای شما میعاد یکروز باقی است که اخدی

تواند انرا مقدم دارد و یا بتأخیر اندازد . و خلاصه القول این مقدار از آیات و احادیث که عرض شد کفایت مینماید در اثبات اینکه وقت ظهور موعود فرار سیده و وعود آلهیه تحقق یافته اگر انسان اهل مکابرت نباشد و بهلاکت خود و قوم خود مانند مکابران گذشته سعی ننماید . و نکارنده در سنه (۱۳۰۵) هجریه که مقیم بلاد عراقی عجم بود بر حسب خواهش یکی از امیر زادگان ایران ایاترا که در توراة و انجیل و قرآن و صحف دینیه فارسیان . در تعیین ورود یوم الله و ظهور موعود مؤرخاً و متفق المعنی نازل شده است در رساله شرح آیات مورخه مفصلاً و مشروحاً درج و ایراد نموده و آن رساله در اکثر بلاد و ممالک حتی قفقازیة موجود و منتشر است اگر مزید ایضاح و بیان خواهند بان رساله رجوع فرمایند

و از احادیثی که دلالت بر حدیث سنّ مبارک و ظهور آن حضرت در حالت شباب و جوانی میکند مرحوم مجلسی در مجلد غیبت از کتاب بحار در باب کیفیت ظهور قائم از ابی بصیر و او از ابی عبد الله علیه السلام روایت مینماید انه لو خَرَجَ الْقَائِمُ لَفَدَّ أَنْكَرَهُ النَّاسُ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ شَابًا مُوقِفًا فَلَا يَلْبَثُ عَلَيْهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ

و قال ايضاً عليه السلام وَمِنْ أَعْظَمِ الْبَلِيَّةِ أَنْ يَخْرُجَ إِلَيْهِمْ صَاحِبُهُمْ شَابًا وَهُمْ يَحْسِبُونَهُ شَيْخًا كَبِيرًا یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون قائم خروج فرماید هرانیه مردم او را انکار نمایند زیرا که رجوع مینماید بایشان در حالتی که جوانی رسیده است پس درنگ نمیکند و ثابت نینماید در ایمان با او مگر کسی که خداوند میثاق او را در ذرّ اوّل اخذ فرموده باشد و نیز انحضرت فرمود که اعظم بلیه این است که قائم در سنّ جوانی خروج مینماید و مردم بکمان میکنند که او باید در سنّ پیری و کبر سن خروج نماید . و برونق حدیث شریف چون نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی در آغاز شباب و غضاضت غصن ظهور فرمود ارباب قلوب صریضه بیدرنگ از حضرترا تکذیب کردند چو قائم را پیر هزار ساله میننداشتند نه جوانی بیست و پنج ساله این بود که چون ندای قائمیت آن حضرت ارتفاع یافت فریاد جهانی که زمام امور ناس بید ایشان است بلند شد که وادنیا و اشریعتنا اینک حضرت حجت در شهر جابلقای موهوم هزار ساله موجود است این جوان شیرازی که در این قرن تولّد یافته است چه میکوید و چون خود را قائم

موعود مینامد و در کتاب کافی که از کتب معتبره شیعه است بلکه از معتبر تر کتابی در فرقه اثنی عشریه یافت نمیشود حضرت محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله علیه باسناد خود از حکم بن ابی نعیم روایت میفرماید قَالَ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ بِالْمَدِينَةِ فَقُلْتُ لَهُ نَدْرٌ بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقَيْتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ فَأَقَمْتُ ثَلَاثِينَ يَوْمًا ثُمَّ اسْتَقْبَلَنِي فِي طَرِيقٍ فَقَالَ يَا حَكِمُ وَإِنَّكَ لَهِنَا بَعْدُ فَقُلْتُ إِنِّي أَخْبَرْتُكَ بِمَا جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَى فَلَمْ تَأْمُرْنِي وَلَمْ تَنْهَيْ عَنِ شَيْءٍ وَلَمْ تُجِبْنِي بِشَيْءٍ فَقَالَ بَكَرٌ عَلَيَّ غُدُوَّةَ الْمَثَلِ فَعَدَوْتُ عَلَيْهِ فَمَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلْ عَن حَاجَتِكَ فَقُلْتُ إِنِّي جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَى نَدْرًا وَصِيَامًا وَصَدَقَةً بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقَيْتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا فَإِنْ كُنْتَ أَنْتَ رَابِطُكَ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ سَرْتُ فِي الْأَرْضِ وَطَلَبْتُ الْمَعَاشَ . فَقَالَ يَا حَكِمُ كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ . قُلْتُ فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ قَالَ كُلُّنَا مَهْدِيُّ إِلَى اللَّهِ . قُلْتُ فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّيْفِ قَالَ كُلُّنَا صَاحِبُ السَّيْفِ وَوَارِثُ السَّيْفِ . قُلْتُ

فَأَنْتَ الَّذِي يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَيَعِزُّ بِكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ . وَيُظْهِرُ بِكَ دِينَ اللَّهِ فَقَالَ يَا حَكِمُ كَيْفَ أَكُونُ أَنَا وَقَدْ بَلَغْتُ خَمْسًا وَأَرْبَعِينَ وَإِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَقْرَبُ عَهْدًا بِاللَّيْنِ مِنِّي وَأَخْفَى عَلَى ظَهْرِ الدَّابَّةِ . ترجمه حدیث این است حکم بن ابی نعیم روایت نموده است که در مراجعت از حج خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام مشرف شدم در وقتی که آن حضرت در مدینه بود و عرض کردم که من در میانه رکن و مقام ندی کرده ام که چون بملاقات توفائرشوم از مدینه بیرون بروم تابدا نم که توتی قائم آل محمد یانه آن حضرت جوابی نفرمود و من سی روز در مدینه اقامت کردم تا آنکه روزی در اثناء طریق مرا ملاقات فرمود پس گفت یا حکم توهنوز اینجائی کفتم که من نحمدت معروض دا شتم که چه عهدهی با خداوند بسته ام و مرا بچیزی امری نفرمودی و از چیزی نهی نمودی و جوابی نکفتی فرمود فردا بمداد بمنزل ما بیا پس صباح نجد متش مشرف شدم و فرمود بپرس مطاب خود را . عرض کردم که من در میانه رکن و مقام با خداوند تبارک و تعالی عهدهی بسته ام و از صوم و صدقه برخوردارم ندی نهاده ام که چون

بملاقات حضرت مشرف کشتم از مدینه بیرون نروم تا آنکه بدانم توئی قائم آل محمد یا تونیستی پس اگر تو آن قائم آل محمدی ملازم خدمت کردم و اگر تو او نیستی برای طلب معاش مسافرت کنم. فرمود یا حکم همه ما قاتمیم با امر الله یعنی هر یک از ائمه علیهم السلام قائم با امر الله است. کفتم آیاتوئی مهدی فرمود هر یک از ما مهدی است الی الله. کفتم آیاتوئی صاحب سیف فرمود هر یک از ما صاحب سیف است و وارث سیف. کفتم آیاتوئی آنکه اعداء الله را بقتل میرساند و اولیای خدا را عزت مینجشد و دین خداوند را ظاهر مینماید فرمود یا حکم چگونه من او باشم و حال آنکه بسنّ چهل و پنج سالگی رسیده ام و صاحب این امر بمهد شیر خوار کی از من نزدیکتر باشد و بر پشت اسب سبکتر و چالاکتر. انتهى. اکنون قدری در این حدیث تدبّر و تأمل فرما که حضرت ابی جعفر بصراحت مینماید که چون قائم ظاهر شود سنّ مبارکش از چهل و پنج کمتر باشد و در عین شباب و ربیعان جوانی و قرب عهد بشیر خوار کی ظهور فرماید. و باین سبب است که از آن حضرت در حین ظهور در بسیاری از احادیث بلفظ صبی و یالفظ غلام و یالفظ شاب تعبیر شده است چنانکه مجلسی علیه الرّحمة نیز در همین کتاب بحار در باب کیفیت

خروج از ازدی روایت نموده است که او گفت که من و ابو بصیر و علی بن عبد العزیز خدمت ابی عبد الله علیه السلام مشرف شدیم فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُنَا فَقَالَ إِنِّي لَصَاحِبِكُمْ ثُمَّ أَخَذَ جِلْدَةً عَضُدِهِ وَمَدَّهَا فَقَالَ أَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَصَاحِبِكُمْ شَابٌّ حَدِيثٌ یعنی بحضرت ابی عبد الله کفتم ایا توئی صاحب ما آن حضرت فرمود من صاحب شما باشم پس پوست بازوی خود را گرفت و کشید و فرمود من پیر و کبیر شده ام و صاحب شما جوانی نورسیده است. و نیز در این کتاب از ابی بصیر روایت نموده است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود لَيْسَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ جَارَ أَرْبَعِينَ یعنی صاحب امر نیست کسی که سنش از چهل گذشته باشد. و هم مجلسی علیه الرّحمة در این کتاب در باب صفات قائم از یحیی بن سالم روایت نموده که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَصْغَرُ نَاسًا وَأَجْمَلُنَا شَخْصًا قُلْتُ مَتَى يَكُونُ قَالَ إِذَا سَارَتِ الرَّكْبَانُ بَيْعَةَ الْغَلَامِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْفَعُ كُلُّ ذِي صَيْصِيَّةٍ لَوْاءً یعنی صاحب این امر کسی است که سنش از ما کمتر باشد و شخصش جمیل تر کفتم چه وقت خواهد بود

فرمود وقتی که مسافران بیعت غلام یعنی پسری بکردش
 آیند در آنوقت هر صاحب قوه علی برپا کند . و كذلك
 مجلسی در بحار در باب ما روی عن الباقر علیه السلام از ام
 هانی ثقیفه روایت نموده است *إِنَّهَا قَالَتْ غَدَوْتُ عَلَى سَيِّدِي
 مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَقَلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي آيَةً فِي
 كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَرَضْتُ بِقَلْبِي أَفْتَنَنِي وَأَسْهَرَنِي قَالَ
 فَاسْأَلِي يَا أُمَّ هَانِي فُلْتُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا أَقْسِمُ
 بِالْخَنَسِ الْجَوَارِ الْكُنَسِ قَالَ نَعَمَتِ السَّأَلَةُ سَأَلَنِي يَا أُمَّ هَانِي
 هَذَا مَوْلُودٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَذِهِ الْعِتْرَةِ
 تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا أَقْوَامٌ
 فَيَطُوبِي لَكَ إِنْ أَذَرَ كَتَمَهُ وَيَا طُوبَى لِمَنْ أَذَرَ كَهُ .* یعنی ام
 هانی ثقیفه روایت کرده است که بامدادی خدمت حضرت
 باقر علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم یا سیدی آیه
 از کتاب الله بر قلب من وارد شده است و مرا مضطرب
 کرده و از خواب باز داشته فرمود پرس آنرا یا ام هانی
 گفتم قول خداوند عز و جل که فرموده است *فَلَا أَقْسِمُ
 بِالْخَنَسِ الْجَوَارِ الْكُنَسِ* فرمود نیکو مسئله سؤال نمودی
 یا ام هانی این کسی است که در آخر الزمان متولد شود

و او مهدی این عترت است . اورا حیرت و غیبتی است که
 در آن گروهی همراه شوند و گروهی هدایت یابند پس
 خوشا بحال تو اگر اورا دریابی و خوشا بحال کسی که اورا
 دریابد . و این مقدار از احادیث که عرض شد ارباب بناه ترا
 کفایت مینماید و اگر نکارنده بخواهد احادیثی را که کل
 صریح است در این مسئله که تولد و حوادث سن آن حضرت
 سبب افتتان و اعراض قوم میشود روایت نماید و ایراد
 کند باید بتالیف کتابی کبیر مشغول گردد .

و عجب در این است که نفوسی که تمدن متمدن اروپا فریفته
 شده اند چگونه است که باین نکته توجه نمیفرمایند که
 زحمات همین متمدن در تکمیل علم رسم الارض یعنی جغرافیا
 مبنای عقیده و مذهب اهل تشیع را روشن داشت و عدم
 وجود شهر جابلقا را که علمای اعلام محل غیبت امام علیه
 السلام قرار داده بودند کالشمس فی رائمة النهار ظاهر و آشکار
 ساخت چو هنوز کتب کثیره از کبار علمای شیعه موجود
 است که هر يك با اسناد طویله عریضه خبرها در این کتب
 ثبت و درج نموده اند که فلان شخص صالح صادق القول در شهر
 جابلقا وارد گشت و فلان ثقة صحیح الخبر در این مدینه بمجدمت
 امام مشرف شد و این اخبار کاذبه را در غایت جرأت در

کتب خود مدون داشتند و قریب هزار سال قوم بپچاره را در قید اباطیل مقید گذاشتند تا آنکه افتاب علم موجب زوال این ظلمت شد و سیل معارف بنیان خرافات را منهدم نمود معذک هنوز بسته عقاید خرافیه ظاهر الاستحاله اند و منتظر ظهور جوانی هزار ساله .

و اما احادیثی که بصراحت دال است بر اینکه مطلع این دونیر اعظم بلاد شرقیه است و محل ارتفاع ندای قائمیت مکه معظمه و محل قیام و ارتفاع ندای ظهور ثانی مدینه منوره عکا و اراضی مقدسه سوریه بسیار است . از جمله مرحوم مجلسی علیه الرحمه در غیبت بحار از جمله خطب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود وَلَوْ ذَابَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ لَقَدْ دَنِيَ التَّمْحِيصُ لِلْجَزَاءِ وَكَشَفَ الْعَطَاءُ وَأَنْقَضَتِ الْمُدَّةُ وَأَزَفَ الْوَعْدُ وَبَدَأَ لَكُمْ النَّجْمُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَأَشْرَقَ لَكُمْ قَمَرٌ كُمْ كَامِلًا كَلِيلَةً تَمَّ . فَإِذَا أَسْتَبَانَ ذَلِكَ فَرَاغُوا التَّوْبَةَ وَخَالَفُوا الْحَوْبَةَ . وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ طَالَعَ الْمَشْرِقُ سَدَّكَ بِكُمْ مِنْهَاجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَتَدَاوَيْتُمْ مِنَ الصَّمَمِ وَأَسْتَشْفِيْتُمْ مِنَ الْبَلَمِ وَنَبَذْتُمْ الثُّقْلَ الْقَادِحَ عَنِ الْأَعْتَاقِ .

فَلَا يَمْعُدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ أَبِي الرَّحْمَةِ وَفَارَقَ الْعَصْمَةَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنْقَلَبٍ يَقْبَلُونَ و این خطبه مبارکه در بیان این مطلب است که خلافت پس از صعود ان حضرت بنی امیه انتقال یابد تا آنکه میفرماید پس چون آنچه در دست ایشان است بکندازد هر آینه وقت تحیص و امتحان خلق برای جزا نزدیک گردد و پردهها برداشته شود و مدت انقضا یابد و وعده الهیه نزدیک شود و ستاره شما از بلاد شرقیه طلوع فرماید و ماه شما مانند بدر تبايد . و بدینند که اگر شما آن بخمی را که از شرق طالع میشود اطاعت نماید با شما بر نهج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سلوک خواهد فرمود پس از مرض کرمی و ناشنوایی مداوا خواهید شد و از کنسکی و یزبانی شفا خواهید یافت و بار سنکین را از کردن فر خواهید نهاد . پس دور نمیفرماید خداوند مکر نفسی را که از رحم ابا کند و از عصمت و پاکدامنی دوری جوید الی آخر قوله علیه السلام و این خطبه فصیحه صریح است که آن نیز سعادت یعنی موعود امت از جانب مشرق ظهور خواهد فرمود و بر نهج حضرت رسول بتشریح شرع جدید قیام خواهد نمود . و مقصود این نیست که آن حضرت بشریعت اسلامیّه عامل خواهد شد چوکه جمیع ائمه

هدی بشریعت حضرت خاتم الانبیا عامل بودند و بقدر ذره از ظاهر شرع اسلامی تجاوز نمیفرمودند. این تخصیص مقصود آزان قیام بدعوت جدیده و تشریح شریعت تازه است چنانچه از احادیث بعد بصراحت مستفاد خواهد گشت و بروفق بشارت این خطبه مبارکه نیز مجلسی علیه الرحمه در کتاب غیت بحار در باب علامات از حارث همدانی که از مشاهیر اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است روایت فرموده است که آن حضرت فرمود المهدی اقبل جعداً بجده خالاً یكون مبدؤه من قبل المشرق یعنی مهدی مخمور العین و پیچیده موی است و در کونه آن حضرت خالی است و مبدأ ظهور مبارکش از طرف مشرق است و سید عبد الوهاب شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر در اوصاف این ظهور از احادیث صحیحه نبویه استخراج نموده است شرحی که مفصل آن در فتوحات مکیه شیخ ابن العربی است از آن جمله میفرماید که هو اجل الجبهه اقبی الأنف أسعد الناس به أهل الكوفة یقسم المال بالسوية ویعدل فی الرعیة یأتیہ الرجل ویقول یا مهدی اعطني وین یدیه المأل فیحیی له فی ثوبه ما استطاع أن یحمله . یخرج علی قتره من

الدین یرع الله به ما لا یرع بالقرآن یمسی الرجل جاهلاً وحباناً وخبیلاً فیصبح عالماً شجاعاً کریماً الی ان قال یشهد المنحة العظمی ما دبه الله بمرج عکاء یدید الظلم واهله یمیم الدین وینفخ الروح فی الإسلام یرع الله به الإسلام بعد ذله ویحییہ بعد موته ودر شأن اصحاب انحضرت میفرماید شهد انه خیر الشهداء وامنائه افضل الامناء قال الشيخ وقد استوزر الله تعالی له طائفة خباهم الله تعالی له فی مکنون غیبه اطلعهم کشفاً و شهوداً علی الحقائق و ما هو امر الله علیه فی عبادہ و هم علی اقدم رجال من الصحابة الذین صدقوا ما عاهدوا الله علیه و هم من الاعاجم لیس فیهم عربی لكن لا یتکلمون الا بالعریة لهم حافظ من غیر جنسهم ما عصى الله قط و هو اخص الوزراء الی ان قال ویقتلون کاهم الا واحد منهم ینزل فی مرج عکاء فی المادبة الالهیه الی جمعها الله مائدة لسباع و الطيور و الهوام .
و خلاصه ترجمه این عبارات این است که میفرماید آن حضرت کشاده روی و اقبی الانف است یعنی اعلاى بنی مبارکش اندکی مرتفع است و این علامه اصحاب علم قیافه

وحکما علامت وفور عقل و فرست شمرده ماند ینک بخت
 ترین خلق با و اهل کوفه اند مال را بالسویة قسمت میفرماید
 و بعدل حکم مینماید میآید نزد ا و انسان و طلب عطا مینماید
 و آن حضرت از مالی که نزد او است چندان در جامه او
 میریزد که حمل آنرا بتواند . هنگام فترت و سستی دین
 خروج میفرماید و افزون از آنچه خداوند بقران منع و کف
 فرمود بآن حضرت منع و کف مینماید یعنی بظهور آن
 حضرت حق جل جلاله چندان جهل و ضلالت را منع و کف
 خواهد فرمود که بقران شریف نفرمود تا باین حد که مرد
 در شب نادان و کم دل و بخیل مشاهده شود و بامداد عالم و شجاع
 و کریم گردد یعنی بسبب ایمان بآن حضرت جهل ناس بعلم
 و خوف و بددلی ایشان بشجاعت و بخل و قبض یدشان بکرم
 و سخاوت مبدل شود . و چه ینک منطبق است این حدیث با آیه
 مبارکه (فرقان) اُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
 رَحِيمًا پس میفرماید بآن حضرت در مرجع عکا که ماده الهیه و خوان
 نعمت سماویه است وارد میشود و قن و وقائع عظیمه را مشاهده
 میفرماید ظلم و اهل آنرا بر میاندازد و دین را بر پامیدارد و در
 اسلام روح میدمد و خداوند تبارک و تعالی اسلام را بانحضرت
 عزت میدهد پس از آنکه ذلیل گردد و حیوة می نچشد پس

از آنکه مرده باشد . پس درباره مؤمنین و اصحاب انحضرت
 میفرماید شهدای او بهترین شهیدانند و امنای او نیکوترین
 امینان . و هر آینه خداوند برای موازرت و نصرت آن
 حضرت قومیرا در پرده غیب مکنون و مهیا داشته است که
 ایشانرا بر سیل مکاشفه و شهود بر حقائق و آنچه امر الهی
 است بر عباد مطلع و آگاه میفرماید یعنی اصحاب انحضرت
 بدون تعلم در مدارس بحقائق دینه آگاه میشوند و بصرف
 ایمان بر او امر الهیه استحضار مینابند چنانکه عبارت میسی
 الرَّجُلُ جَاهِلًا وَجَبَانًا وَبَخِيلًا فَيُصْبِحُ عَالِمًا شَجَاعًا كَرِيمًا بر این
 مطلب نیز دلالت نموده ایشان بر اثر رجالی از اصحاب نبی علیه
 السلام مشی مینمایند که عهد الهی را مصدق کشتند و تمام ایشان
 از عجم باشند و لکن بغیر لسان عربی تکلم نمینمایند و آنها را
 حافظ و نگاهبانی است از غیر جنس ایشان که هرگز خداوند
 رامعصیت نکرده و او مخصوص ترین و زرای مهدی است
 و تمام کبار اصحاب آن حضرت کشته میشوند مگر یکی
 از ایشان که وارد میشود در مرجع عکا مهیا نخانه که خداوند
 تبارک و تعالی مقرر فرموده و برای سباع و طیور و هوام
 یعنی جمیع اصناف خلق از قوی و ضعیف و صغیر و کبیر
 مهیا داشته (انتهی) و این حدیث که جمیع بشارات آن

در این ظهور اعظم وقوع یافت انسان بصیر منصف را
کفایت مینماید و لکن شك نیست که هزاران آیت
و بشارات صاحبان قلوب مطبوعه را نفع نمیبخشد و این
يُرُوا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا

و در حدیث صعصعة بن صوحان که از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام از میعاد خروج دجال سؤال نمود آن
حضرت پس از ذکر علامات و حوادث میفرماید خَيْرُ
الْمَسَاكِنِ يَوْمَئِذٍ الْبَيْتُ الْمُقَدَّسُ لِأَيِّتِنَ زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ يَتَمَعَّى
أَحَدُهُمْ أَنَّهُ مِنْ سَكَّانِهِ يَعْنِي فِي آرْوَازِ بَهْتَرِيْنَ جَايَهَا بَرَايَ
سكونت بيت المقدس است البته البته خواهد آمد زماني که
هر نفسی تمنا نماید که از ساکنین آن ارض مقدس باشد .
و این حدیث را نیز مرحوم مجلسی در غیبت بحار روایت
نموده است و این حدیث از شهر احادیث است . و موافق
همین است آنچه مجلسی در این کتاب در باب آیات واقعه
در یوم ظهور از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده است
أَنَّهُ قَالَ تَوَقَّعُوا الصَّوْتِ يَأْتِيكُمْ بَعْتَةً مِنْ قَبْلِ الشَّامِ فِيهِ
لَكُمْ فَرْجٌ عَظِيمٌ يَعْنِي مَرَاقِبَ بِأَشِيدِ صَوْتِي رَاكِهِ نَاكَاهِ اَز
طرف شام بشمارسد که در آن برای شما فرج و کشایشی

عظیم است

و از احادیث مشهوره که محل و موقع ظهور ازان بصراحت
مستفاد میشود حدیث علی بن مهزیار است . و این حدیث را
حضرت سید جلیل السید هاشم البحرینی در کتاب مدینه
المعاجز در حدیث صد و بیستم از احادیث ظهور مهدی
روایت فرموده است و نیز مجلسی علیه الرحمه آنرا در کتاب
غیبت مرقوم داشته است و آن حدیث مفصّل است و از
جمله عبارات آن اینست که حسن بن علی علیهما السلام در
أوصاف مؤمنین بمهدی موعود میفرماید تَلُوذُ بِفِنَاءِكَ مِنْ
مَلَائِكَةِ اللَّهِ بِطَهَارَةِ الْوِلَادَةِ وَتِفَاسَةِ التَّرْبَةِ مُقَدَّسَةً قُلُوبِهِمْ
مِنْ دَلَسِ النِّفَاقِ مُهَدَّبَةً أَفْئِدَتِهِمْ مِنْ رِجْسِ الشَّقَاقِ لَيْنَةً
عَرَاتِكُمْ لِلدِّينِ خَشِنَةً ضَرَائِبِهِمْ فِي الْعُدْوَانِ وَاضِحَةً بِالْقَبُولِ
أَوْجُهُمْ نَضْرَةً بِالْحَقِّ عِيدَانُهُمْ يَدِينُونَ بِدِينِ الْحَقِّ وَأَهْلِهِ .
فَإِذَا اشْتَدَّتْ أَرْكَانُهُمْ وَتَقَوَّمَتْ أَعْمَادُهُمْ بِمَكَاتِفِهِمْ طَبَقَاتُ
الْأُمَّمِ إِذْ تَبَعَتْكَ فِي ظِلَالِ شَجَرَةٍ بَسَقَتْ أَفْئَانُ غُصُونِهَا
عَلَى حَافَاتِ بَحْرِ الطَّبْرِيةِ فَمِنْهَا تَبْلُأُ صَبْحَ الْحَقِّ وَيَنْجَلِي
ظِلَامُ الْبَاطِلِ وَيَقْصِمُ اللَّهُ بِكَ ظَهَرَ الطُّغْيَانِ وَيُعِيدُ مَعَالِمَ
الْإِيمَانِ يُوَدُّ الطُّفْلُ لَوْ اسْتَطَاعَ إِلَيْكَ نُهوضًا وَتَوَاشَطَ

الْوَحْشَ لَوْ يَجِدُ شَوْكَ مَجَازًا تَهْتَزُّ بِكَ أَطْرَافُ الدُّنْيَا بَهْجَةً وَبَهْرًا
 بِكَ أَغْصَانُ الْعِزِّ نَضْرَةً وَتَسْتَقِرُّ بَوَاقِي الْعِزِّ فِي قَرَارِهَا وَتَأْتِي
 شِوَارِدُ الدِّينِ إِلَى أَوْكَارِهَا يَتَهَاطَلُ عَلَيْكَ سَحَابُ الظُّفْرِ
 فَتَخْتَقُ كُلُّ عَدُوٍّ وَتَنْصُرُ كُلُّ وِليٍّ فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ
 جَبَّارٌ قَاسِطٌ وَلَا جَاهِدٌ غَامِطٌ وَلَا شَانٌ مُبْغِضٌ وَلَا مَعَانِدٌ كَاشِحٌ
 وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ
 اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا خَلِصَةً تَرْجَمُهُ حَدِيثٌ شَرِيفٌ إِنَّهُ اسْت
 كه میفرماید که ملتجی بآنحضرت خواهند شد که وی که
 خداوند ایشانرا از نژاد پاک و طینت مرغوب آفریند قلوبشان
 پاک باشد از پلیدی نفاق و دلهاشان پاکیزه از رجس شقاق در
 امر دین خوشخوی باشند و خلیق و در امر عدوان شدید
 الضرب و درشت جنبیشان بقبول حق واضح و منور و نهال
 وجودشان بامر حق ناضر و مخضّر بدین حق و اهل حق
 متدین باشند پس ارکان ایشان قوت گیرد و جمعیت ایشان
 بسبب بسیاری اقبال اتم قوام یابد در ظلّ همایون درختی
 که شاخها یش درحو الی دریاچه طبریّه سرکشد و ببالد
 زیرا که نزدیکی طبریّه صبح حق بدرخشد و تاریکی باطل
 زایل شود و خداوند بتو پشت طغیانرا بشکند و معالم ایمانرا

راجع فرماید آنگونه که کودک خورد اگر بتواند بسوی
 تو بشتابد و وحوش بسته اگر راه یابد بجانب تو بگذرد
 اطراف عالم بسبب توازشادمانی باهتزازاید و شاخسار عزت
 از تو نصرت و طراوت یابد و بنیان عزت در مقرّ خود
 استقرار پذیرد و طیور پراکنده دین بلانه و اعشاش
 خویش رجوع نماید ابر ظفر بر تو بارد پس هرد شمنی
 هلاک گردد و هرد دوستی نصرت یابد چندانکه در روی
 زمین يك جبار ظالم و يك منكر مستهزء و يك دشمن مبغض
 و يك معاند بددل باقی نماند . (انتهى) و طبریّه که در این
 حدیث مذکور است شهری است مشهور از بلاد اراضی
 مقدسه و قریب بعکا است و او را دریاچه است معروف
 ببحیره طبریّه و نهر اردن مشهور که در کتب مقدسه توراة
 و انجیل کثیر الذکر است از این بحیره خیزد . و این مدینه
 راهبر و دس معروف که حضرة عیسی علیه السلام در زمان
 او متولد شد باسم طیار یوس قیصر نبانها و اطراف این
 بحیره از کثرت بساتین از متزهات بلاد سوریه و اراضی
 مقدسه محسوب میشود و الیوم بعض اراضی آن متعلق بهمایون
 غصن سدره مبارکه است لیقضى الله امراً کان مفعولاً .
 و ماخذ این احادیث که مشعر بر مقام ارتقاع ندای الهی

است این آیه مبارکه است که در سوره ق میفرماید
 وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادُ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ
 الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ یعنی حکوشدار
 روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیک
 یعنی نزدیک بلاد عربیه که محل نزول همین آیه مبارکه
 است در روزی که میشوند صحیحه را بحق آنروز است روز
 خروج و مفسرین از اهل تسنن و اهل تشیع متفقاً در
 تفسیر این آیه فرموده اند که ندای الهی از صخره بیت المقدس
 بلند میشود یعنی از جبل کرم که در توراة بمجبل مقدس
 و جبل بیت الله از آن تعبیر فرموده است و خلاصه القول
 اگر نفسی که طالب هدایت باشد و نخواهد عمداً مجادله
 بیاطل نماید در احادیث مرویه و کتب مقدسه سماویه تأمل
 کند بصراحت در یابد که جمیع مبشر است بر اینکه پس از
 غیبت شمس حقیقت در مدت هزار سال ثانیاً آن نجم
 سعادت از بلاد شرق طلوع فرماید و ندای مهدی موعود
 از مکه معظمه بلند شود و ندای ظهور ثانی از اراضی مقدسه
 یعنی صخره بیت المقدس ارتفاع یابد و بر حسب این بشارات
 ولادت این دو ظهور اعظم در ایران وقوع یافت و ندای
 نقطه اولی عن اسمہ الاعلی از مکه معظمه ارتفاع یافت

و چون متر جمال اقدس ابھی مدینه منوره عکاشد
 ندای ظهور ثانی از اراضی مقدسه مسموع اهل عالم
 گشت و باین معنی اشارت است در حدیث ابان
 ابن تغلب که مجلسی علیه الرحمة در باب علامات از کتاب
 غیبت روایت فرموده است که قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَبِيعُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جِبْرَائِيلُ يَنْزِلُ
 فِي صُورَةَ طَيْرٍ أَيْضٍ فَيَبِيعُهُ ثُمَّ يَضَعُ رِجْلًا عَلَى بَيْتِ اللَّهِ
 الْحَرَامِ وَرِجْلًا عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ ثُمَّ يَنَادِي بِصَوْتٍ طَلِقَ ذَلِكَ
 تَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ أَيُّ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَجْلُوهُ یعنی اول
 کس که باقائم علیه السلام بیعت نماید جبرئیل باشد که
 بصورت مرغی سفید نازل شود و با ان حضرت بیعت
 نماید پس یکپای خود را بر بیت الله الحرام و پای دیگر را
 بر بیت المقدس نهد و بصوت فصیح بلند که همه خلق بشنوند
 ندا کند که أَيُّ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَجْلُوهُ . و این حدیث
 بصراحت دلالت مینماید که موقع ارتفاع ندا این دو مقام
 مقدس گردد و ندای آسمانی از این دو بیت رفیع مسموع
 خلائق شود و جمیع بشارات و علامات تحقق و وقوع یابد .
 بلی بحکم حدیث صحیح مقبول الطرفین عند الشیعة و اهل

السنة که حضرت خاتم الانبیاء علیه افضل التحيّة والبهاء بامتّ اسلام فرمود لَتَسْلُكُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلِكُمْ شَبْرًا فَشَبْرًا وَذِرَاعًا فَذِرَاعًا ناچار است که کشیری از جهال مانند امم ماضیه بظواهر غیر معقوله تمسک جویند و معارضه نمایند که کی جبرئیل بصورت مرغ سفید ظاهر شد و چه وقت این مرغ عجیب الخلقه این ایه را تلاوت فرمود انچنانکه یهود در علامات ظهور مسیح موعود با حضرت عیسی و امتّ نصاری معارضت کردند و بظواهر غیر معقوله تمسک جستند و مجادلت کفّتند که در توراة بصراحت وارد است که در ایام ظهور مسیح کودک با افعی بازی کند و شیر مانند کاه و کاه خورد و کرک باره سکونت ورزد و آفتاب و ماه تاریک گردد و سلطنت ارض بقوم یهود رسد کی این علامات در ایام حضرت عیسی واقع شد و چه وقت این بشارات متحقق گشت و الی یومنا هذا این کلمات را میگویند و در دین خود باقیند و بمقائد باطله خود در کمال اطمینان متمسک . ولکن چون اکنون روی سخن با اهل علم است و هم در خصوص استعارات وارده در بیانات انبیا و ائمه هدی مبسوطاً و مفصلاً بعون الله تبارک و تعالی تکلم خواهیم نمود لهذا در باب بشارات باین مقدار از بسط

و تطویل اکتفا مینمایم و از حق جلّ جلاله توفیق میطلبیم
انه خیر موفق و معین

فصل ثالث

در چگونگی استدلال بدلیل تقریر

اعلم ایها السید المجید ایدک الله وایانا بالبصارة الکاشفة والرأي السدید که دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفریق بین الحق و الباطل بآن تمسک جسته اند و در کتب و مصنفات خود بآن مبسوطاً و مفصلاً استدلال فرموده اند . و تقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدعی مقام شاریت شود و شریعتی تشریح نماید و آنرا بنحداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و ان شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند این نفوذ و بقا برهان حقیقت آن باشد چنانکه بالعکس زهوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید . خاصه اگر نفوذ و بقای کلمه حق چنانکه عاده الله در ارسال رسل و تشریح شرائع بآن جاری شده است معلوم و معارف کسبیه و یا بعصیت و معاونت قومیه و یا بکننت و ثروت ظاهریه و یا بتسلط و عزت دنیویّه متعلق و مربوط نباشد در اینصورت حتی

بر فلاسفه که تتبع علل نمایند نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقای آن بصرف اراده غیبیه الهیه انتساب یابد چه وجود معلول بدون علت متصور و معقول نباشد . و خلاصه القول حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه سماویه باین برهان عظیم احتجاج فرموده و بقای حق و زهوق و زوال باطل را آیت کبری و دلیل اعظم شمرده است . و خصوصاً در قرآن مجید تصریحاً و تمثیلاً در مواضع متعدده این مسئله نازل گشته چنانکه در سوره مبارکه شوری میفرماید

وَالَّذِينَ يُجَادُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ تَرْجُمُهُ آيَةٌ شَرِيفَةٌ

این است که کسانی که محاجه و مجادله مینمایند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد یعنی خالق قبول نمودند و اجابت کردند حجت ایشان باطل و زائل است نزد پروردگار و غضب الهی برایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد . و سوره شوری مکیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول جمعی قایل بودند معذرت میفرماید که پس از آنکه این جمع قبول کردند و اجابت نمودند خدا را من بعد حجت مجادل باطل باشد

و احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد . و سبب همین است که بر هر عاقل متفرس اگر اندکی تأمل نماید واضح میشود که جز خداوند تبارک و تعالی احدی قادر بر انفاذ و ابقای شرائع نباشد و قاهریت و احاطه قدرت الهیه مانع است که شریت باطله کاذبه باقی ماند این است که در همین سوره مبارکه نیز میفرماید

لَهُمْ مِنَ الَّذِينَ يَمْلِكُ أَنْ يُؤْذَنَ بِهِ اللَّهُ وَلَوْ أَنَّ أَلْفَ أَفْصَلٍ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

میفرماید و یا برای ایشان شرکائی است که بر ایشان شریعتی تشریح نموده باشند بدون اذن خداوند و اگر کلمه فصل نبود هر آینه حکم شده بود میانه ایشان و هر آینه برای ستمکاران عذابی است دردناک یعنی تاکنون آيا شده است که احدی شریعتی بدون اذن خداوند تبارک و تعالی تشریح نموده باشد که این ظالمان امر اسلام را بآن قیاس کنند و شریعت معموله شمرند . بلی یاسیدی الجلیل این خلق العیاذ بالله خدائی عاجز و غافل تصور نموده اند و یا بالاسم و التقلید لا بالحقیقه و التحقیق بخداوند اعتراف کرده اند و الا چگونه تصور توان نمود که مصداق کلمه مبارکه وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ

کاذبی را مهلت دهد که شریعتی بدون اذن او تشریح نماید
و این شرع کاذب باطل در عالم ثابت و باقی ماند . و لعمر الله
اگر بنود در قرآن مجید جز آیه مبارکه **إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ**
الْعَالِبُونَ و آیه کریمه **إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا** هر آینه حجت (عصر)
بر اهل اسلام تمام بود که بدانند هرگز حق مغلوب نکردد
و هرگز باطل باقی نماند . و معلوم است که مقصود از غلبه که
در آیه شریفه میفرماید نه غلبه حریه است و یا تغلبات
دنیویه زیرا که بسیاری از انبیا علیهم السلام در غایت ذات
مقتول کشتند و دائماً مقررین و مخلصین گرفتار ظلم و اهانت
ظالمین و مستکبرین بوده اند بلکه چنانکه بافصح بیان
در کتاب مستطاب ایتقان تفسیر فرموده اند مقصود غلبه
روحانیه است و نفوذ و بقای شریعت ربانیه . مثلاً در
ظهور مبارک حضرت عیسی علیه الاف التحیه و الثنا ملاحظه
فرمائید که از زمان قیام آن حضرت تا زمانی که قسطنطین
کبیر بشرف ایمان و نصرا نیت مشرف شد قریب سیصدسال
اهل ایمان بظلم یهود و رومیان مبتلا بودند و در ممالک
فسیحه و واسعة الارجا قیصره روم در هر شهر و بوم بقتل
و حرق و حبس گرفتار کشتند و بتهمت فساد و اختراع
دین جدید متهم و مطمون عموم خلق شدند حتی آنکه

نیرون قیصر ظالم چون در حالت سکر و بی شعوری مدینه
کبیره رومیه را آتش زد بامداد که بهوش آمد تهمت این
فعل شنیع را بر عیسویان مظلوم نهاد و خون جمعی را بیکناه
ریخت و قتل و حرق در مدت مدیده در آن فته مظلومه
شیوع یافت چندان که ناچار در پناه رهبانیت گریختند و از
ظلم ظالمین بازوای در مغارات و شعب جبال و معاشی در
غایت صعوبت اکتفا کردند و لکن با این همه ظلم یوماً فیوم
کلمه الله غالب شد و بر عدد اهل ایمان میافزود تا آنکه
انوار دیانت مسیحیه عالمرا احاطه نمود و یهود را مقهور
و رومیانرا معدوم ساخت . و اگر نفسی در این نکته تدبیر
نماید که حضرت خاتم الانبیا علیه وآله افضل التسلیم و الثنا
از ظهور ثانی بعد از قیام قائم بظهور روح الله تمییز فرموده
سر مظلومیت اهل بهارا تواند دریافت و اسرار بدآرا در
رجوع مشاهده تواند نمود قال علیه الصلاة والسلام **فَوَالَّذِي**
بِعَنِّي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ
ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَادِي الْمَهْدِيِّ ثُمَّ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ
وَيُصَلِّي خَلْفَهُ وَيَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ یعنی قسم
بدانکه مرا برستی بیغمبری مبعوث فرموده اگر نماند

از عالم مکر یکروز هر اینه خداوند آرزور اطولانی فرماید تا آنکه در آرزو فرزند من مهدی خروج نماید پس روح الله نازل شود و بان حضرت اقتدا فرماید و سلطنت او بمشرق و مغرب بالغ گردد

و از جمله آیات قرآن شریف که ممیز بین الحق و الباطل و مثبت بقا و ثبات کلمه الهیه و فنا و زوال کلمه مجعوله بشریه

است این آیه مبارکه است *الْمَ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا*

كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي

أُكْلُهَا كُلَّ حِينٍ بَأْذَنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ

يَتَذَكَّرُونَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ

فَوْقِ الْأَرْضِ مَأَلًا مِنْ قَرَارٍ وَخِلَاصَةٌ مَقْصُودَةٌ از آیه مبارکه این است که کلمه طیبه مانند درخت خوبی است که اصل

او در زمین ثابت و استوار باشد و شاخه آن بجانب آسمان سر کشد و در وقت خود بار آورد و در هر حین فواکه و اثمار

بخشد . و کلمه خبیثه مانند درخت خبیثی است که از روی زمین برکنده باشد و او را قرار و ثبات نباشد . و این آیه صریح است بر اینکه هرگز کلمه خبیثه ثبات و قرار نیابد و در ارض باقی و ثابت نماند . و چون در زمان حضرت

خاتم الانبیاء بود و انتشار دین اسلام بمضی از نفوس مغروره که تشریح شرائع را امری سهل مبیند اشتند مانند مسیله کذاب و طلیحه اسدی و غیرها نیز بادعای رسالت قیام نمودند و گروهی را فریفتند و ایامی قلیل مردم را برکرد خود مجتمع ساختند و باین جهت باب انتقاد و ایراد مکابرین باز شد و وسائل بحث و ایراد مفتوح گشت و پیوسته بر اهل ایمان خورده میکردند و مجادله میکردند که اینک فلان و فلان نیز داعیه نبوت دارند و خود را نبی مرسل مبیند دارند لهذا این آیات کریمه در قرآن نزول یافت تا ارباب قلوب صافیه فارق بین الحق و الباطل را دریابند و فیما بین کلمه طیبه و کلمه خبیثه تمیز دهند و بر بقا و ثبات دعوت صادق و فنا و زوال دعوت کاذبه مطمئن و امیدوار گردند . و بیقین کامل بدانند که حق جل جلاله العیاذ بالله از خلق خود غافل نکشته و نوم و سته او را اخذ نموده و محال است که قاهر مقتدری که *بِئِكَ صِيحَةٌ قَبَائِلُ قَوِيَّةٌ عَادٌ وَثَمُودٌ* را هلاک فرماید و *بِئِكَ* اراده جبارۀ فرس و روم را بزایه عدم کشاند بگذارد که دعوت کاذبی در عالم نافذ گردد و یا مفتری باطلی بدون اذن او شریعتی تشریح نماید و موجب هلاکت و کراهی عالمی شود بل لازمال بارادۀ او حق غالب و نافذ باشد و باطل

مغلوب وزائل سنه الله التي قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلاً .

بلی بعضی از نفوس که از حقائق امر الله و کیفیت تشریح شرائع بیخبرند و یا مقصودشان مغالطه و مجاداة باطل است در مقابل دلیل تقریر بعضی از مذاهب که باعتقاد خود آنرا باطل میدانند و یا بعضی از شرائع که بزعم خود آنرا از حق جلّ جلاله نمیشمارند ایراد و انتقاض مینمایند . مثلاً میگویند اگر باطل باقی نماند چگونه مذاهب باطله از قبیل صبا حیه اسماعیلیه و غیرها مدتی در عالم بقایافت و یا چگونه شرائع برهیمه و صینیّه و زرد شتیّه در مدت چند هزار سال باقی و ثابت ماند . و هکذا مثلاً اهل تسنن که مذهب شیعه را باطل میدانند ببقا و دوام تشیع ایراد مینمایند و بالعکس شیعه که تسنن را باطل می‌شمارند ببقا و ثبات مذهب اهل سنت و جماعت انتقاد میکنند . و جواب این ایرادات در غایت وضوح است اما از حیثیت مذاهب مختلفه جواب این است که از اصل موضوع دلیل خارج است . زیرا که موضوع دلیل تقریر ادعای مقام نبوت و رسالت و شاریت شرع جدید است . و این معلوم است که رؤسای مذاهب موجوده اسلامیّه هیچیک مدعی وحی آسمانی نشدند و هیچیک

خود را شارع شریعت جدیده ندانستند . بل کل مثبت شرع اسلامند و مدعی تبعیت حضرت خیر الانام و این اختلافات نظر باختلاف افهام است در مسائل اجتهادیه و ابداً معارض نیست باصل شریعت اسلامیّه

و اما از حیثیت شرائع برهیمه و بودیه و زرد شتیّه جواب این است که بحکم آیه مبارکه *وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ* و آیه *كريمه لكل أمة جعلنا منسداً* اصول این شرائع از جانب (بره ناطق) خداوند تبارک و تعالی تشریح شده و عوائد باطله و بدع فاسده بسبب طول زمان در این شرائع داخل گشته . چنانکه همین بدع و عوائد در شریعه نصرانیّه و شریعت اسلامیّه نیز داخل شده و موجب تشتت امت و ضعف و سستی دیانت گشت . و این نکته بر عاقل لیب معلوم است که حق جلّ جلاله هیچ امتی را ضایع نکند و بر هر امتی رسولی مبعوث فرمود و حجت را بر اهل عالم شرقاً و غرباً تمام بالغ داشت *لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَةٍ* و چون علمای پروتستانیّه که هر روز کتابی در ردّ اسلام تصنیف مینمایند و در جمیع ممالک مطبوعاً منتشر میدارند عیناً در ردّ دیانت اسلامیّه همین شبهه تمسک جسته‌اند و احتجاج علمای اسلام را

بدلیل تقریر ببقای دیانات و ثبوت رد نموده اند چنانکه فاندربرس
نمساوی مصنف کتاب میزان الحق مفصلاً باین مطلب تصریح
نموده است که علمای اسلام بنفوذ و بقای این دین بر
حقیقت آن استدلال نمیتوانند نمود زیرا که دیانت و ثبوت
با وجود ظهور و ثبوت بطلان آن در عالم باقی ماند لهذا این
عبد دفع شبهه ایشانرا بکلامی مبسوط تر روشن و واضح میدارد
و تمامیت این دلیل را بطریقی واضح که هر کسی تواند
فهمید ثابت و مدلل مینماید شاید بعون الله تعالی موجب
انتباه ارباب استعداد شود و فائده و ثمره اش بعموم راجع گردد

توضیح

برد اشمندان فن تاریخ و علمای ملل و نحل واضح است که
اصول ادیان و شرائعی که قبل از قیام و ظهور باب اعظم در
عالم شائع بوده و هست منحصر است در هفت دین بزرگ که
اهل عالم در ظل این اطباق سبعة خداوند را عبادت مینمایند
و در طریق تقدم و فلاح در شعب این طرائق سبع مشی
میکندند . و مذاهب مختلفه سبک و شوارعی است که از این
طرائق سبع انشعب یافته و خلیجواتی است که از این بحار
سبعة منشعب گشته (اول) دیانت بودیه است و این دین

من حیث العدد اعظم ادیان موجوده است و آن دیانت اهل
چین و یابان و بعض ممالک متأخه شرق اقصی است و عدد
اهالی این دیانت تقریباً (۵۰۰) میلیون است و بودیه معتقدند
که اول انسانی که در ارض موجود شد بود است و او
سبب عمار عالم و انتشار نسل گشت . و نزد ایشان ذکر
از آدم و حواء و طوفان نوح و امثالها نیست و آخرین
شارعی که در این دیانت قیام نمود کنفوسیوس شارع چینی
است و او معاصر عزرای کاهن عبری و کورش یعنی بهمن
ملك عظیم ایرانی بود و کتب او را بلسان فرانسوی و انگلیسی
ترجمه نموده و فلاسفه اروپا شرائع ادبیه او را تحسین نموده اند
بلکه چنانکه ماظبرون فرانسوی در جغرافی کبیر خود
نوشته بعضی شرائع او را بر شریعت حضرت عیسی ترجیح
داده اند . و این ملت صور و تمثیل اکابر دین خود را در
معابد میکذارند و محترم میدانند (ثانی) دیانت برهمنیه است
و آن دین اهالی اصلیه هندوستان است و عدد ایشان علی
اختلاف المؤرخین (۱۶۰) میلیون است و این طائفه معتقدند
که اول انسانی که در ارض ظاهر شد برها بود و او عقل
آسمانی بود که بصورت بشر متجسد شد و سبب انتشار نسل
و عمار عالم گشت و کتاب آسمانی ایشان وید است و اهالی

این دین نیز ذکر از آدم و حوا و نوح نزدشان نیست و این طائفه نیز صور و تماثیل اکبر خود را در معابد میگذارند و عبادت میکنند (ثاک) دیانت قشیه است و آن دین و ثنیه آفریقا است و این طائفه اغلب در حالت توحش و بدو تند و بسبب صعوبت صحاوی آفریقا عدد ایشان بالتحقیق معلوم نیست و ظن غالب جغرافیین اینست که عدد شان علی التقریب و التخمین (۱۰۰) میلیون است و بر حسب وضع هیاکل و اسامی معابد که باسم شمس و قمر و سایر کواکب در میان ایشان است چنین مینماید که این طائفه بقیه قوم صائین میباشند که حق جل جلاله در سوره مبارکه مائده ذکر فرموده است بقوله تعالی *إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ مِنَ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* و این ادیان ثلاثة که ذکر شد مورخین و اصحاب تصنیف و تألیف از ایشان بامم و ثنیه تعبیر مینمایند و از سایر ادیان که ذکر خواهد شد بامم غیر و ثنیه و اوئان و تماثیل امم و ثنیه غالباً صور و رسوم رؤسای دین ایشان است که اولاً بجهت تذکار در معابد نهادند و اندک اندک بعبادت منتهی شد و بعبارة اوضح

اوئانرا و سالیط تقرّب الی الله میدانند و احترام آنها را موجب اجر و ثواب می شمارند نه آنکه آنها را خدای حقیقی بدانند و واجب الوجود حق بشناسند چنانکه در سوره مبارکه یونس از ایشان اخبار میفرماید بقوله تعالی *وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ* و هم در سوره زمر میفرماید *مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ* (رابع) دیانت زرد شتیه است و آن دین قدیم ایرانیان است و شارع این دین ابراهیم زردشت بوده و کتاب آسمانی این قوم عبارت است از بیست و یک صحیفه که آنرا *آوستا* و *آوزند* مینامند و این طائفه صور و تماثیل در معابد خود نمیگذارند و عبادة اوئانرا جایز نمیدانند و در کتب اینطائفه نیز ذکر از آدم و حوا و نوح و طوفان نیست و عدد این طائفه بالتحقیق بر مؤرخین معلوم نیست و لکن قلیلی از ایشان در ایران ساکنند و اکثر شان در آغاز فتوحات اسلامیّه بهند و سستان هجرت نمودند و الی یومنا هذا در آن ممالک متوطنند (خامس) دیانت یهود است و شارع این دین حضرت موسی علیه السلام است و این طائفه پس از غلبه طیطوس قیصر رومانی و خرابی قدس شریف در جمیع ممالک

متفرّق شدند و وضع تمائیل را در معابد ابدأ جائز نمیدانند
و عدد ایشان تقریباً (۵) میلیون است (سادس) دیانت نصرانیّه است
و شارع این دین حضرت عیسی علیه السلام است
و عدد این طایفه تقریباً (۳۷۰) میلیون است و جمیع نصاری
سوی طائفه پروتستانیّه وضع صور و رسوم حضرت عیسی
علیه السلام و مریم و رسل و قدّیسین را در معابد و کنائس
جائز میدانند و آنرا اینفونات میگویند و برای هر ایقونه
صلواتی و عبادتی مقرر دارند (سابع) دیانت اسلامیّه است
و شارع این شریعت غرّا و ملت بیضا حضرت خاتم الانبیا
علیه وآله آلف النحیة والثنا است و جمیع فرق اسلامیّه بلا
اختلاف وضع صور و تمائیل را در مساجد و معابد جائز نمیدانند
و عدد مسلمین علی اختلاف المورخین (۳۰۰) میلیون است
و از هر یک از این ادیان سبعة مذاهب متعدّده منشعب
گشت چنانکه فی المثل دیانت اسلامیّه بشیعه و سنی و خارجی
و غلات و وهابیه و غیرها انشعاب یافت و هر یک از این
شعب نیز بفرق متعدّده منقسم گشت کذلک دیانت
نصرانیّه بکاتولیک و اُرثوڈُ کس و پروتستانت و غیرها
منشعب گشت و هکذا دیانت یهود و هند و غیرها که
در کتب تاریخیّه ادیان و ملل و نحل مشروحاً و مفصلاً مذکور

است . و سوای دیانت فتنشیه که بسبب قدمت تشریح و غلوّ
در توحش و ترك معارف صوتی و ندائی و حیوتی ندارند
شك نیست که هر يك از ادیان مذکور و اُمم مسطوره
صاحب شریعت و قوانینی هستند که در کتب دینیّه ایشان
مفصّل و مبین و مرقوم است و شك نیست که در میان
هر يك از این ملل عالم و عای و مطیع و عاصی و متعبد و غیر
متعبد موجود . و هر يك انبیا و شارعین بل اولیا و مقدّسین
دین خود را صاحب معجزات و کرامات و خوارق عادات
میدانند و هر يك شریعت و دین خود را وسیله وحیده برای
نجات و فلاح و موجب رستگاری و نجات می شمارند . و نیز
بر ارباب دانش و اطلاع معلوم است که زردشتیه و هندو
بودیه شرائع یهود و نصاری و اسلامرا شرائع حقّه می شمارند
و العیاذ بالله حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول
علیهم السلام را در ادعای نبوت و رسالت صادق نمیدانند .
و کذلک یهود حضرت عیسی و حضرت رسول علیهما السلام
را در این ادعا تصدیق نمی نمایند . و همچنین نصاری حضرت
رسول صلوات الله علیه وآله را در ادعای رسالت صادق
نمی شمارند چنانکه اهل اسلام حضرت باب اعظم را در ادعای
مهدویت تصدیق نمی نمایند . و بر این قیاس جمیع یهود و نصاری

واکثری از مسلمین زردشت و شارعین دیانت بودیه و برهمنیه را از انبیای کذب می‌شمارند . و چون این مقدمات مذکور که کل بر اهل علم واضح و مکشوف است معلوم شد اکنون این عبد از عموم دانشمندان و رؤسای ادیان سر قومه یکسؤال مسئلت مینماید و جواب میطلبد تا حقیقت دلیل تقریر واضح و روشن و آشکار گردد .

وسؤال مذکور این است

که اگر فرض نمایم که شخصی اعم از اینکه این شخص با اعتقاد یهود و نصاری و مسلمین زردشت باشد و یا با اعتقاد زردشتیان حضرت موسی و حضرت عیسی و یا حضرت رسول علیهم السلام هر که باشد اگر العیاذ بالله بکذب ادعای رسالت نماید و کلامی را خود بگوید و بجا آورد تبارک و تعالی نسبت دهد و شریعتی را خود تشریح نماید و بحق جل جلاله منسوب دارد و این کلام باقی ماند و نافذ شود و موجب ایجاد امتی کرد و در عالم دوام یابد آیا در این صورت شارع صادق را از شارع کاذب چگونه شخص مجاهد تواند تمیز داد و شریعت حق را از شریعت باطل چگونه تواند شناخت . و باندک تأمل معلوم میشود که اگر از دلیل تقریر

صرف نظر شود ابداً تفریق بین الحق و الباطل ممکن نباشد چه اگر ممیز معجزات سرویه را قرار دهد آنرا در میان جمیع ادیان مذکور موجود بیند . و اگر ممیز و فارق کتاب را مقرر دارد در میان جمیع ملل مسطور مشاهده نماید و اگر ممیز امت و صالح و طالح و عالم و جاهل باشد جمیع طوائف یکسان و مشابه مشهود گردد و خلاصه القول در اینصورت انسان چاره ندارد یا باید العیاذ بالله از حق واضح چشم پوشد و نعمت دیانت را که افضل جمیع نعم الهیه است انکار نماید و دهری شود و حق را انکار کند . و یا ترجیح بلا مرجح دهد و دینی را بلا دلیل حق داند و شریعتی را بلا برهان باطل شناسد و بحکم کریمه *إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ* بتقلید مهلك اکتفا کند . و الاچاره نماید که بدلیل تقریر متمسک شود و خداوند را حاضر و ناظر و قادر و قاهر بیند و بحکم آیه مبارکه *إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ* نفوذ و بقا و غلبه را اعلامت شریعت حقه شناسد و بحکم آیه کریمه *إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا* فنا و زوال و عدم نفوذ را آیت شریعت معموله باطله مقرر دارد . چنانکه شرائع معموله و دعوت کاذبه مانویه و مزدکیه

ومسئله كذاب وطلیحه اسدی و سجاح وكثیرا من امثالها باقی
نماند و زایل گشت وید قدرت حق جل جلاله بساط
كسرتده ایشانرا در اندك وقت ملفوف و منظوی فرمود .
وان شاء الله تعالى در طیّ جواب مسائل حضرت شیخ بداین
مسئله نانیاً رجوع خواهد شد و بیان وافی تر و كاملتر خواهد
گشت و نودع مزید البیان فی هذا المقام بقوله تعالى له دَعْوَةُ
الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا
كَبَّاسِطٍ كَفِيهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ
الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

فصل رابع

در کیفیت استدلال بمعجزات

اعلم يا حضرة الشيخ وفقنا الله واياكم على ما يحب ويرضى كه
اهل بهارا عقیدت این است كه انبیا و مرسلین صلوات الله
علیهم اجمعین مظاهر قدرت آلهیه اند بل مطالع جمیع
صفات و اسماء حضرت احدیه بر هر چیز باذن الله قادرند
و بر عوالم تکوین بارادة الله توانا و مقتدر . جمیع افعال و اطوارشان
فوق طاقت بشریه است و تمام حرکات و سکناتشان

مظهر قدرت و سلطنت و حکمت آلهیه . ولیکن چون دلالت
معجزات و خوارق عادات از قبیل ادله ثانویه و مؤیدات است
كه بالذات دلالتی بر صدق مدعی ندارد بخلاف کتاب كه
دلالت آن بر صدق ادعا دلالت اصلیه اولیه مرتبطه است
لذا حقّ جلّ جلاله آیات کتاب را حجت بالغه مقرر داشت
و هدایت عباد را در آن ودیعه نهاد و بآن برهان محکم حجت
را بر اهل عالم بالغ و كامل فرمود .

و برای مزید توضیح معروض میدارم كه نزد اهل علم ثابت
است كه در صحت استنتاج قضایا شرط است كه دلیل بامدعا
مرتبط باشد تا موجب اثبات مطلوب گردد و اگر ارتباطی
فیما بین مدعا و دلیل نباشد ابداً اندلیل مثبت مطلوب نشود
هر چند دلیل محیر و معجب باشد . مثلاً اگر نفسی گوید من
طییم و دلیل من اینست كه بهوا طیران میكنم و یاسنك را بنطق
میاورم ابداً نزد عالم بر فرض وقوع دلالت بر صدق مدعی
نكند زیرا كه معالجه امراض و ابراء مریض دلیل صدق
ادعا طب است نه نطق حجر یا طیران بسما چه فیما بین دلیل
و مدعا ارتباطی نیست . قال الاستاذ الشهير في الجزء الثامن
من كتاب النقش في الحجر وبما ان الانسان معرض للخطاء في
الامور العقلية يوافق ان يستعين بالة قانونية تعصمه من الخطاء

و ترشده الى الصحيح حتى لا يحسب علة ما ليس بعلة ولا نتيجة
 ما ليس بنتيجة ولا يبنى على اساس فاسد ولا يعد برهاناً
 ما ليس برهاناً قال الامام الغزالي لو قال قائل اربعة اكثر
 من عشرة وانا ابرهن ذلك باحالة هذه العصا حية ثم فعل
 وتحولت العصا حية لكنت اندهش من حيلة العامل ولكني
 كنت ابقى على يقيني بان اربعة اقل من عشرة الى آخر قوله
 معناه ان لا تعلق بين البرهان والامر المبرهن واذ ذلك فلا يعد
 برهاناً (انتهى) ترجمة قول استاذ در جزو ثامن از كتاب نقش
 في الحجر اين است كه چون انسان در معرض خطا و غلط است
 در امور عقليه پس شايسته و موافق اين است كه استعانت جويد
 بقانوني كه او را از خطا حفظ نمايد و بصحيح ارشاد كند تا آنكه
 آنچه را علت نيست علت نپندارد و آنچه را نتيجه نيست نتيجه
 نشمارد و بر اساس فاسد بنا نهد و غير برهان را برهان
 نشمارد امام غزالي فرموده است كه اگر كسي كويد كه عدد چهار
 بيش از عدد ده است و برهان من اين است كه من اين عصا را
 بجهت محول ميدارم و اينكار را بكنند و عصا حيه كرد هر آينه
 من از حيلة او مندهش و متحير ميشوم و لكن بر يقين خود
 باقي ميانم كه عدد چهار اكثر از عدد ده است و مقصود امام
 اين است كه علاقه و ارتباطي فيما بين برهان و مبرهن نيست

ولهذا انرا برهان نتوان شمرد (انتهى)

پس چون بر این مقدمه استحضار حاصل شد معروض
 میدارم که انسان بصیر باندک تأمل تواند دریافت که ابدأ
 ارتباطی و ملازمه فیما بین ادعای رسالت و قدرت رسول
 بر امور خارقه عادت نیست . زیرا که رسول میفرماید من
 از جانب خداوند برای شما پیغمبی آورده ام آیا این ادعا
 چگونه ملتزم است که مدعی قادر بر احیاء اموات و تقلیب
 بحر و انطاق احجار و امثالها باشد . و برستی طلب خارق عادت
 از مدعی رسالت بدان ماند که از رسول سلطان کسی اموری که
 خاصه نفس سلطان است طلب نماید فی المثال اگر نفسی
 بگوید که من رسول سلطانم و پیغمبی از سلطان برای شما
 آورده ام چه مقدار بی معنی و غیر مرتبط است که در جواب
 او گویند اگر تو رسول سلطانی کارهایی که سلطان بر آن مقتدر
 است اظهار نمائ ترا باورد اریم و پیغام ترا کردن نهم سپاه
 میکش و ممالکی را فتح نما و نفوسی را بقتل رسان و حال
 آنکه بالبداهة ظاهر است که این ادعا ملتزم قدرت بر اظهار
 امور مذکوره نیست . و یافی المثال اگر نفسی از جانب
 امپراطور اعظم والی تفلیس گردد اگر از او سؤال نمایند که
 دلیل صدق ادعای تو چیست تا ولایت ترا کردن نهم و او امر

ترا اطاعت کنیم او بالضرورة وبالبداهة بفرمان امپراطور که کتاب محکم دولت است تمسک جوید واستدلال نماید در اینصورت اگر او را جواب گویند که ما بکتابی که هر کس تواند نوشت اکتفا نکنیم و دعوت تورا باور ندا ریم اگر تو نایب پادشاه و قائم مقام نفس اوئی اموری که خاصه او است اظهار کن و از قبیل جرّ عسا کر و فتح ممالک و قتل نفوس و هدم حصون و بنای بلاد افعالی ظاهر نما تا دلالت بر صدق دعوی تو نماید و مثبت امارت و ولایت تو گردد ظاهر و واضح است که او ابدًا اعتنا باین اقتراحات نماید و هرگز بغیر فرمان سلطان و نفوذ امر او تمسک بنجوید و هیچیک از امور مقررّه قوسرا اظهار ندارد هر چند بر این امورم قادر باشد وَ تَلِكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ .

و خلاصه القول نظر باثبات عدم ملازمه و ارتباط فیما بین دعوت رسالت و قدرت بر امور خارقه عادت در سوره انعام بسید انام خطاب آمد که قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ . حق جلّ جلاله بسید انبیا میفرماید باین قوم

بگو من نمیگویم خزائن خداوند نزد من است و من نمیگویم غیب میدانم و من نمیگویم ملک هستم جز این نیست که آنچه را بمن وحی شده است متابعت مینمایم یعنی من ادعای علم غیب و قدرت بر اشیا نکرده ام که شما گاهی از من بآسمان رفتن طلب مینمایید و هنگامی چشمه جاری کردن میطلبید و وقتی خانه پر از زر میجوئید و پیوسته بمعجزات امتحان میکنید چنانکه جمیع این مقترحات از آیات آیه مستفاد خواهد شد . و مضمون این آیه مبارکه تعلیم دلیل عقلي است بر عدم ارتباط و ملازمه ادعای نبوت با قدرت بر معجزات و امور خارقه عادت .

چه بر هر دو نشمندي ظاهر است که حضرت خاتم الانبیا علیه وآله آلاف التحية والثناء مظهر و مخزن علم و قدرت الهیه بود بر هر چیز باذن الله قادر بود و بر جمیع ما کان و ما یکون بوحی الله عالم پس معلوم است که مقصود از آیه مبارکه نفی علم و قدرت از آن حضرت نیست بلکه مقصود اظهار عدم ارتباط ادعای رسالت است با قدرت بر امور خارقه عادت و عدم دلالت معجزات و مقترحات بر صدق ادعای نبوت . و قاضی علامه محمد بن احمد بن رشد الأندلسی که اعظم علمای قرن ششم اسلامی محسوب است بلکه جمیع فلاسفه اروپا و اعظم فلاسفه و علمای اسلام میدانند

و تصانیف او را در غایت نفاست و اعتبار می‌شمرند در کتاب
 الكشف عن مناهج الادله في عقائد الله که در مصر مطبوع
 شده است در مبحث بعثت پس از کلام مفصلي در عدم
 دلالت معجزات بر صحت ادعای نبوت بالاستقلال میفرماید
 ولما كان هذا كله انما فضل فيه صلى الله عليه وآله وسلم
 لانه افضلهم في الوحي الذي به استحق النبي اسم
 النبوة قال عليه السلام منبها على هذا المعنى الذي خصه
 الله به ما من نبي من الانبياء الا وقد اوتي من الايات
 ما على مثله امن جميع البشر وانما كان الذي اوتيته وحيا
 واتي لأرجوا ان أكون أكثرهم تبعا يوم القيامة و اذا
 كان هذا كله كما وصفنا فقد تبين لك ان دلالة القرآن على
 نبوته صلى الله عليه وسلم ليست هي مثل دلالة انقلاب
 العصا حية على نبوة موسى عليه السلام ولا احياء الموتى على
 نبوة عيسى و ابراء الائمة و الابرص فان تلك وان كانت افعالا
 لا تظهر الا على ايدي الانبياء وهي مقننة عند الجمهور فليست
 تدل دلالة قطعية اذا انفردت لانها ليست من افعال الصفة
 التي بها سمي النبي نبياً واما القرآن فدلالته على هذه الصفة
 هي مثل دلالة ابراء على الطب الى آخر قوله خلاصه مقصود

ابن رشد این است که هر آینه حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله بر سایر انبیاء تفضیل داده شده است بسبب افضلیت
 دروحي که بسبب او نبی مستحق اسم نبوت میشود .
 و آنحضرت علیه السلام برای تنبیه باین مطلب که خداوند
 او را باین موهبت مخصوص داشته است در حدیث فرمود
 که (نیست پیغمبری الا آنکه داده شد از آیات با و چیزی که
 بشر مثل آنرا نتوانند آورد و آنچه بمن داده شده است
 وحی است و هر آینه من امیدوارم که اتباع من بیشتر باشند
 از ایشان در روز قیامت) و بعد از ذکر این حدیث ابن
 رشد میفرماید پس چون تمام مطالب چنان است که ما بیان
 کردیم هر آینه بر تورو شن است که دلالت قرآن
 بر نبوت حضرت رسول نیست مثل دلالت انقلاب عصا بمار
 بر نبوت موسی و دلالت احياء اموات و شفای اكمة و ابرص
 بر نبوت عیسی (یعنی دلالت قرآن بر نبوت حضرت رسول
 علیه السلام اكمل و اتم است از دلالت قلب عصا بحیه بر
 نبوت حضرت موسی و دلالت احياء اموات و شفای اكمة
 و ابرص بر نبوت حضرت عیسی) زیرا که این معجزات
 مذکوره اگرچه افعالی است که ظاهر نمیشود الا بر دست
 انبیا و آیات مقننه است باعتبار جمهور الا آنکه دلالت

قطعیه ندارد بر صحت ادعا اگر منفرد و تنها باشد چه که این افعال افعالی نیست ملایم و مرتبط با وصف نبوت که بسبب آن شخص پیغمبر نبی نامیده شده است و لکن دلالت قرآن بر ثبوت وصف نبوت مثل شفا دادن مریض است بر ثبوت وصف طبابت یعنی دلالت وحی دلالت مستقلة و مرتبطه است با ادعای نبوت و دلالت معجزات دیگر دلالت غیر مستقلة و غیر مرتبطه انتهی

و اگر نفسی در جمیع قرآن تفحص نماید موضعی را نتواند یافت که حضرت رسول علیه السلام برای اثبات رسالت خود معجزات احتجاج فرموده باشد بل در مواضع کثیره بصراحت دلالت معجزات را فرموده و در هر موضع که از آنحضرت معجزه میطلبیدند **وَلَوْلَا يَا تَيْنَا يَا يَه مِنْ رَبِّهِ** می گفتند ایشانرا بکفایت کتاب و کافی نبودن معجزات و مهلك بودن خوارق عادات اسکات نموده **وَأَنَا تَلَوْتُ عَلَيْكَ مِنْ آيَاتِ الْقُرْآنِ وَأَنْبَاءِ الرَّحْمَنِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ لِلْخَافِينَ وَكُفَايَةٌ لِلتَّبَصَّرِينَ وَذِكْرِي وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ** منها في سورة بني اسرائيل **وَمَا مَنَعْنَا أَنْ نُزِيلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثُمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُزِّلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا**

یعنی باز نداشت ما را از فرستادن معجزات الا بسبب اینکه پیشینیان تکذیب کردند آنرا چنانکه ناقه را بشود آشکار دادیم و با و ظلم کردند و ما نمیفرستیم معجزات را الا برای تخویف و انذار . و مقصود خداوند تبارك و تعالی اینست که سبب اینکه ما معجزه نمیفرستیم و معجزات را دلیل تو قرار نمیدهیم اینست که امم ماضیه مانند عاد و ثمود و غیرها معجزات انبیا را تکذیب کردند و آیات آلهیه را حمل بر سحر و باطل نمودند و ما آن اقوام طاغیه را هلاك نمودیم و بنزول سخط ایشانرا محو و معدوم کردیم زیرا که ما نمیفرسیم معجزات را الا برای اخافت و انذار بنزول عذاب و هلاکت . و چون وجود مبارك حضرت خاتم الانبیا رحمة للعالمین بود و اراده آلهیه بر این تعلق یافته بود که نسل قریش و سایر عرب و قبائل یهود و سایر فرق انقراض نیابد و از اعقابشان اهل ایمان بظهور آید این بود که از اظهار معجزات و آیات قهریه ابا فرمود و هلاکت ایشانرا و نداشت و حجت را بکتاب که رحمت و هدایت در آن ودیعه نهاده شده است و احدی مثل آنرا نتواند آورد منحصر نمود

و منها في سورة الانعام **قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِي الْحَقَّ**

وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا كَسْتُمْ تَجْعَلُونَ بِهِ لَقَضِي
 الْأَمْرَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ یعنی بگو من
 بیانی از پروردگار خود آوردم و شما آنرا تکذیب کردید
 نیست نزد من آنچه شما در آن تعجیل دارید نیست فرمان
 مکر خدیرا که بیان میفرماید حق را و اوست بهترین
 جداکنندگان . بگو اگر بود نزد من آنچه شما در اظهار آن
 تعجیل و شتاب مینمایید هر آنیه حکم شده بود میان من و شما
 و خداوند دانای راست بظالمان و این آیه مبارکه در وقتی
 نزول یافت که کفار از اهل کتاب و غیر اهل کتاب هر روز
 معجزه میطلبیدند و متصل بکلمه لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ فَرِياد
 میکردند لهذا در این آیه کریمه نازل شد که بایشان بگو که
 من بینة الهیه یعنی قرآنرا آوردم و شما آنرا تکذیب کردید
 نیست نزد من آنچه در آن عجله و شتاب دارید یعنی معجزات
 و مقترحات زیرا که اگر معجزه ظاهر شود جز هلاکت شما
 نتیجه نخواهد ظاهر نمود و حکم بر هلاک و انقراض شما مانند
 قبائل عاد و ثمود متحتم و واجب خواهد گشت

ومنها في سورة الانعام وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ
 جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعُرُكُمْ
 مِنْ شَيْءٍ فَاصْبِرُوا

أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ وَنُقِبَ أَفْقِدْتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا
 لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ وَلَوْ
 أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ
 كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ
 أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ خداوند تبارك و تعالی در این آیات چنین
 میفرماید که کفار بنهایت سخت قسم یاد میکنند که اگر
 یکمعجزه برای ایشان بیاید البتة البتة ایمان خواهند آورد
 بگو هر آنیه معجزات نزد خداوند هست و لکن شما
 نمیدانید که اگر معجزه هم بیاید ایمان نخواهند آورد زیرا که
 ما بر میگردانیم دلها و چشمهای ایشان را مثل اول یعنی قبل از نزول
 معجزه و و اما میگذاریم ایشان را در حالت شك و تردید و اگر بر
 ایشان ملائکه را نازل فرمائیم و اموات با ایشان تکلم کنند
 و همه اشیا را روبروی ایشان محشور نمائیم ایمان نخواهند آورد
 مگر آنکه خدا خواهد و اراده فرماید و لکن اکثر ایشان جاهلند
 یعنی نمیفهمند (انتهی) نمیدانم قلب مدرکی هست که در
 مضمون این آیات کریمه تفکر نماید که حق جل جلاله بصراحت
 میفرماید که معجزات سبب ایمان نمیشود و اگر معجزه هم ظاهر
 شود خداوند قلوب و ابصار شانرا مقلوب میفرماید و ایشانرا

در حالت شك و تردید و امید ندارد و نیز میفرماید که اگر آیات عظیمه مانند نزول ملائکه و تکلم اموات و حشر جمیع اشیا هم ظاهر شود سبب ایمان نفسی نخواهد شد مگر آنکه اراده الهیه تعلق بایمان نفسی گیرد و مشیت حق جل جلاله سبب هدایت او شود در این صورت چه فائده بر طلب معجزه مترتب میشود و چه حجّتی در خوارق عادات باقی میماند . بلی حق جل جلاله هدایت عباد را در آیات کتاب و دیعه نهاده و شفای قلوب را در وحی سماوی مقرر داشته است ولی خلق جاهل هدایت را از مأخذ ضلالت میطلبند و شفا را از موجب هلاکت و لکن فرق اینست که مردم از زمان شرف خدمت حضرت رسول صلوات الله علیه وآله را در مییافتند و در مقابل طلب معجزات اینگونه جوابها را استماع مینمودند و لکن مردم این زمان در بلاد بعیده در خانه خود نشسته متوقعند که صاحب امر این معجزات را که اثر آنرا دانستی و فائده آنرا فهمیدی برای ایشان ارسال فرماید و ایشانرا از تحمل مشاق غربت و مصاریف مسافرت معاف نماید .

ومنها ما نزلت فی سورة الانعام ایضاً حیث قال جلّ ذکره و تعالت عظمته قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لا ینکذبونک

ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون و لقد کذبت رسل من قبلك فصبروا علی ما کذبوا و اؤذوا حتی آتاهم نصرنا و لا یمبدل لکلمات الله و لقد جاءک من نبی المرسلین و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی نقفاً فی الارض او سلماً فی السماء فتأتیهم بآیه و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین شأن نزول این آیات کریمه این است که حضرت خاتم الانبیاء علیه وآله آلاف النحیة و الثناء را از کثرت اقتراحات اهل هوی و شدت اعراض اعدا احزان شدیدة احاطه نموده بود . چه قرآن مجید را بر شعر و افترا حمل مینمودند و از قبول اعظم دلیل آلهی کردن میبیبیدند و بکلام سخت اثبات تارکوا الهتنا لشاعر مجنون دل مبارکش را میخراشیدند و هر روز ایتی اقتراح میکردند و معجزه میطلبیدند چندانکه آثار احزان از وجه مبارکش ظاهر گشت و روائح اندوه از وجنات حالش متضوع شد که ناکاه و رقای روح الامین از غصون سدره علین نزول فرمود و باین لحن قدسی و نغمه ملکوتی تعنی نمود و حضرتش را بر تجلد و اضطبار و تحمل و استقرار مأمور داشت . و خلاصه ترجمه این آیات مبارکه این است که حق جل جلاله میفرماید هر آنیه ما میدانیم که

تراغمکین و اند و هناك داشته است گفتار کفار ولی اینها
 ترا تکذیب نمیکنند بل این ستمکاران بحقیقت آیات خداوند را
 انکار مینمایند و هر آنیه پیش از تو پیغمبران را تکذیب
 کردند و ایشان بر تکذیب کفار و اذیت و آزار اشرار صبر
 نمودند تا آنکه نصرت ما بایشان رسید و کلمات الهیه را تبدیل
 کننده نیست و اخبار انبیا بتو رسیده است و اگر بر تو بزرگ
 و دشوار است اعراض منکران پس اگر توانی نقبی در زمین
 فرو بروی و از دبابی بر آسمان نه و برای ایشان معجزه بیاور و اگر
 خداوند خواهد خود تواند ایشانرا بر هدایت جمع فرماید
 و متفق نماید پس البته مباش تواز مردمان نادان . یعنی
 بسبب کبریا و نخوت و ظلم و شرارتشان خداوند خود نمیخواهد
 ایشانرا هدایت فرماید و بسبب ایمان بعزت ابدیه سرافراز
 نماید * زیرا که این نکته از سنن الهیه در ظهورات کلیه
 معهود است که پیوسته حق جل جلاله در ایام ظهور متکبران
 و گردنکشانرا بجزای اعمالشان از نعمت هدایت محروم داشته
 و متواضعان و پاک دلانرا بتاج ایمان و شرف اذعان سرافراز
 فرموده است هذه سنة الله ولن تجد لها تبديلا . و اگر
 صاحب بصیرت قدری در این آیات کریمه و مقدار تهدید
 و توبیخی که حق جل جلاله در آن ودیعه نهاده است تفکر

نماید بر مراتب بعد و دوری خلق از حقائق آگاه گردد
 زیرا که آیات عظیمه را که خداوند تبارک و تعالی در اظهار یکی
 از آن اهلاك و اعدام قبایلی را مقدر داشته و در طلب آن
 توبیخها و تهدیدها فرموده این خلق جاهل از سوء تربیت
 و تعلیم رؤسا بهر شیخ حشاشی نسبت میدهند و اظهار آنرا
 در قدرت هر وسخ قدری روا میدارند ولی چه باید کرد که
 خلق بخواندن و تفهیمیدن قرآن عادت کرده اند و باو هام
 و باطیل خود را مسرور داشته اند و این خود یکی از اعلام
 یوم ظهور است و از امارات یوم نشور .

ومنها في سورة البقره وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا
 كَلَّمْنَا اللَّهَ أَوْ نَتَيْنَا آيَةً كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ
 قَوْلِهِمْ نَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ یعنی
 مردمان نادان گفته اند چرا خداوند با ما تکلم نمیفرماید و بایک
 معجزه برای ما ظاهر نمیشود همچین پیشینیان مثل همین را
 گفته اند قلوب ایشان شبیه یکدیگر است و حال آنکه مابیان
 کردیم آیات را برای قومی که اهل یقینند . و این سخن را کفار
 برای آن مکیفتمند که در باب (۱۹) و (۲۰) سفر خروج
 از اسفار توراة مقدس مذکور است که در بریه سینا خداوند

با بنی اسرائیل تکلم فرمود و آیات و معجزات باهره ظاهر فرمود لهذا یهود می گفتند که اگر محمد پیغمبر است چرا خداوند باماتکلم نمی کند و یا معجزه ظاهر نمیشود تا ما حقیقت او را بفهمیم و با ایمان آوریم و در جواب ایشان میفرماید که کافران پیش نیز چنین می گفتند و بهمین مزخرفات بانیا ایمان نمی آوردند دلهای ایشان بیکدیگر رشیده است و اعتراضات بیکدیگر مثیل و فی الحقیقه اگر انسان بدقت ملاحظه کند می بیند که همیشه معارضین مظاهر امر الله بیک نوع از شبهات متشبثند لاحق هم ترا گوید که سابق گفته است و متأخر بهمان طریق رود که متقدم رفته چنانکه ان شاء الله تعالی در طی کلام مفصلاً بیان خواهد شد

ومنها في سورة آل عمران الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ إِلَيْنَا أَنْ لَا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاؤُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ وَشَأْنُ نَزُولِ آيَةِ مَبَارَكَةٍ

چنین است که قوم یهود خدمت حضرت خاتم الانبیا علیه وآله اطیب التحیة والثناء مشرف شدند و معروض داشتند که

خداوند بما عهد فرموده است که ایمان نیاوریم پیغمبری مگر اینکه قربانی کند و آتشی فرود آید و آنرا بسوزاند و این معجزه دلیل قبول قربانی و صدق نبوت او گردد . و این اقتراح یهود نظر بحکایت قربانی هابیل فرزند حضرت آدم و حادثه محاکمه ایلیای نبی یعنی الیاس با انبیای وثنی بود . چنانکه در فصل (۱۸) از کتاب اول ملوک از کتب ثوراة مذکور است که ایلیا علیه السلام در حضور آحاب ملک با انبیای بعل که از او ثان مدینه شو مرو ن بود بر این معاهده کردند که هر یک ذبیحة ذبح کنند و بر مذبح نهند و از خداوند مسئلت نمایند تا آنکه صادق است آتشی از غیب بیاید و قربانی او را بسوزاند و بالاخره چنانکه در کتاب مذکور مسطور است قربانی ایلیای نبی مقبول شد و قربانی پیغمبران بعل رد شد و کذب ایشان ظاهر گشت و بالجمله چون یهود این معجزه را از حضرت رسول علیه السلام طلبیدند خداوند تبارک و تعالی در جواب ایشان فرمود بگو که پیغمبران پیش از من با بیّنات و باهمین معجزه آمدند اگر است میگویند که بظهور این معجزه ایمان میآوردید چرا ایشانرا کشتید .

نمیدانم اگر حضرت شیخ این جواب را در کتاب مستطاب ایمان مشاهده فرموده بودند چه مقدار متغیر میشدند و اظهار

انزجار میفرمودند و دیگر من بعد رغبت بمطالعه ايقان
نمی نمودند زیرا که این جواب بیهود مثل این است که فی المثل
شخصی مسلم بحضرت باب اعظم عرض کند که اگر تو
مهدی موعودی برای ماقر را منشق فرما چنانکه از حضرت
رسول علیه السلام مأثور است و حضرت باب اعظم در جواب
این شخص مسلم بفرماید که پیش از من پیغمبران این معجزه
را ظاهر فرمودند چرا ایشانرا کشتید اگر راست میگویند
لا بد این شخص از استماع این جواب متحیر و مندهش
میشود که نه من در زمان حضرت رسول بودم و نه من
منکر رسالت آن حضرتم که لا اقل از جهت انکار مورد
این ایراد بشوم و نه حضرت رسول که این معجزه شق قر
منسوب با و است شهید شد که لا محاله نسبت قتل درست
باشد چگونه این جوابرا باسؤال من منطبق توان داشت
و بچه دلیل کنه دیگرانرا بعد از هزار و دو بیست سال بمانسبت
توان داد و بعینه مطابق با همین مثال است جواب حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله بیهود زیرا که از زمان الیاس نبی علیه
السلام تا زمان حضرت رسول زیاده از هزار و پانصد سال
گذشته بود و ابداً در هیچ تاریخی مذکور نیست که الیاس
شهید شده باشد بل بیهود و نصاری و مسلمین متفقاً او را الی

یومنا هذا زنده و باقی میدانند و بیهود جمیعاً الیاس را پیغمبر
صادق و نبی حق می شمارند و لهذا چون جواب بیهود در آیه
مبارکه باین نهج که ملاحظه نمودی نازل شد جمیع لسان
اعتراض کشودند و بصراحت گفتند که عجبانه ما در زمان
ایلیای نبی بودیم که نسبت ردو تکذیب آن حضرت را بما
توانداد و نه او کشته شد که لا محاله نسبت قتل صحیح باشد
و نه مادر زمان سایر انبیائی که شهید شدند بودیم که لا محاله
از این جهت مورد مؤاخذه باشیم و نه مامکر هیچیک از
انبیای سلف هستیم که از این راه ایرادی بر ما وارد
آید و اکنون مایک معجزه که ممیز نبی صادق از کاذب است
میطلبیم که بینیم و ایمان آوریم بکدام دلیل بکدام برهان
میتوان مارا بکنه پیشنهاد پیشینان مؤاخذ داشت و بدون دیدن
معجزه تکلیف بایمان و اطاعت نمود و خلاصه القول حضرت
شیخ را چاره نیست جز آنکه الفاظ موت و حیوة و بعث
و رجوع و سما و نجوم و امثالها را بر نهجی که در کتاب مستطاب
ایقان نازل شده است حمل فرمایند تا بر بدایع معانی آیات
قرآن مجید و کتاب حمید اطلاع یابند و بردفع ایرادات بیهود
و سایر ملل قادر گردند و الا ناچار خود را در جواب ایرادات
اجانب عاجز مشاهده فرمایند و لا یُنْبِتُكَ مِثْلُ خَبِرٍ .

و شاید مسموع حضرت شیخ شده باشد که جمعی کثیر از بنی اسرائیل در شریعت مقدسه الهیه داخل شده اند و بسبب اذعان باین امر اقدس بر حقیقت رسالت حضرت عیسی و حضرت رسول علیهما السلام اعتراف کرده اند آیا سبب جز این است که بسبب کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدسه معانی الفاظ مخنومه کتاب را ادراک نموده اند و بر حل غوامض آیات الهیه قدرت یافته اند و برهان حقیقی انبیا و رسل را بدست آورده اند تا آنکه صدوری که از بغض حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیا و ائمه هدی علیهم الطیب التحیه و البهاء مملو و مکدر و مظلوم بود بحسب و ولای این انوار مقدسه مملو و منور گشت و السنه که بررد و انکار این مظاهر الهیه ناطق بود بمدح و ثنای ایشان مترجم شد. و این اقل آثار الواح این ظهور اعظم است که در عالم ظاهر شده و سوف تظهر آثارها
 أَشَدَّ وَأَقْوَى فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ
 فَتَرَدِّي

و منها في سورة القصص فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا أوتي مثل ما أوتي موسى أو لم يكفروا بما أوتي موسى من قبل قالوا سحران تظاهرا وقالوا إنا بكل كافرين قل فأتوا

بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
 خداوند تبارک و تعالی میفرماید که چون حق یعنی حضرت رسول علیه السلام از نزد ما برای ایشان آمد گفتند که چرا با او داده نشد آنچه بموسی داده شد یعنی کفار میگفتند اگر محمد پیغمبری از جانب خداوند است چرا معجزاتی که بموسی داده شد از قبیل قطع بحر و قلب عضایحیه و ید بیضا و ستون دخان و اهلاک فرعون و غیرها هیچ با او داده نشد چنانکه یهود و سایر فرق که معتقد بحضرت رسول علیه السلام نیستند همین من خرفا ترا میگویند و لکن خداوند در جواب ایشان میفرماید آیا کافر نشدند و انکار نکردند بمعجزات موسی که پیش از تو با او داده شد و گفتند دو باطلند معاون یکدیگر و بعد بحضرت رسول امر میفرماید که بایشان بگو کتابی بیاورید هدایت کننده تر از کتاب موسی و کتاب محمد تا من آنرا متابعت کنم اگر راست میگویند. و این آیه مبارکه صریح است که بحضرت رسول اعتراض میکردند که اگر پیغمبر است چرا چون موسی با و معجزاتی داده نشد و آن حضرت در جواب میفرماید که چون شما بمعجزات موسی کافر شدید حق طلبیدن معجزه دیگر از من ندارید و ایشانرا از طلب معجزه منع میفرماید و بکتاب که هدایت کننده است

دلالت مینماید . و اگر خلق این زمان انصاف دهند خود شهادت خواهند داد که هر يك دين همين اعتراضات را بگوش خود از معترضين بر اين ظهور اعظم شنیده اند و می شنوند که صاحب این امر اگر مهدي موعود است چرا معجزاتی چون حضرت رسول و حضرت عیسی و حضرت موسی علیهم السلام ظاهر نمیفرماید فليأتنا بآية كما أرسل الأولون .
 ومنها ما نزل في سورة الرعد وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ یعنی کافران میگویند اگر محمد پیغمبر است چرا معجزه از جانب پرورد کارش باو نازل نشد بگو خداوند هر کرا میخواهد همراه میفرماید و هدایت میفرماید هر کرا که باور جوع نماید کسانی که ایمان آوردند و قلوبشان بذكر الله اطمینان یافت هر آینه بذكر الله قلوب اطمینان یابد . و منافی سورة بنی اسرائیل وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تَسْقُطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِغًا وَالْمَلَائِكَةُ قِيَلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ

مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَأُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا خلاصه مقصود از این آیات کریمه این است که جمعی از کفار بحضرت رسول صلوات الله علیه و آله عرض کردند که ما بتو ایمان نمیآوریم تا اینکه امر فرمائی و چشمه جاری شود یا آنکه بستانی از درختان خرما وانگور ظاهر فرمائی که در خلال آن انهار جاری گردد یا آنکه چنانکه کمان کرده و مکرر مارا با آن تهدید نموده بی قطعه ها از آسمان بر ما فرود آید یا آنکه خداوند و ملائکه را روبروی ما نازل نمائی یا آنکه ترا خانه پر از زر باشد و یا آنکه با آسمان بالا روي و ما باین ایمان نمیآوریم مگر آنکه کتابی که بخوانیم در این صعود بر ما فرود آید . و چون کفار این معجزات را بر آن حضرت اقتراح کردند از حضرت پرورد کار خطاب آمد که بگو سبحان الله مگر من هستم جز بشری مبعوث شده بر رسالت . یعنی من ادعائی جز بشریت و رسالت نکرده ام بشریت مقتضی قدرت بر این امور نباشد و ادعای رسالت مستلزم اظهار خارق عادت نبود . و بالجملة از این قبیل آیات در قرآن بسیار است و کل صریح است بر اینکه حضرت رسول صلی

الله علیه وآله ابدأً اقتراحات قومرا نپذیرفت و هرگز طالبین اظهار معجزات را اجابت نفرمود . و اگر تمام قرآن مجید را تفحص نمائی یکموضع را نتوانی یافت که آن حضرت بمعجزه غیر قرآن مجید استدلال فرموده باشد و یا مقترحی از مقترحات قومرا اجابت فرماید . بلی . بعضی علماء در اثبات معجزات حضرت خاتم الانبیا بانشقاق قمر و اخبار از غلبه روم بر ایران استدلال فرموده اند . و بر اهل علم و درایت ظاهر است که این استدلال ابدأً در این مسئله نفع نمیبخشد . زیرا که اهل بها منکر معجزات حضرت خاتم الانبیا نیستند چنانکه در اول این فصل بآن تصریح نمودیم . بل کلام ما در این است که معجزات دلالت مستقلة بر اثبات صدق ادعای نبوت ندارد و حضرت رسول در اثبات حقیقت خود بمعجزات استدلال فرموده اند . و اگر اهل بصیرت در آیه *اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ* و *انْشَقَّ الْقَمَرُ* و آیه *الم غَابَتِ الرُّومُ* نظر نمایند می بینند که ابدأً بر فرض وقوع انشقاق قمر آنحضرت بظهور این آیت بر حقیقت ظهور خود استدلال فرموده اند و هرگز در غلبه روم احتیاجی ننموده اند و هر چند کفار بکلمه *لَوْلَا يَا تَيْنَا* بآیه *مِنْ رَبِّهِ* فریاد میکردند آن حضرت جز بکتاب مجید متمسک هیچ دلیلی و برهانی نکشیده اند . و بعضی از علماء در

اثبات معجزات آن حضرت باحادیث و روایات متمسک گشته اند . و جواب آن نیز در غایت وضوح است زیرا که اگر حدیث منافی باقرآن نیست البته مقبول است . و اگر منافی باقرآن است البته مردود است . در این فصل ثابت شد که قرآن مجید معجزات اقتراحیه را رد فرموده و ظهور بلی طلب آیات مقترحه را موجب ازدیاد شک و ریب و منذر بعذاب و هلاک شمرده است و بصراحت فرمود است که چون ملل ماضیه معجزات اینبارا تکذیب کردند و هلاک شدند لهذا تکذیب ورد ایشان ما را از فرستادن معجزات بازداشت . در اینصورت احادیثی که دلالت دار دبراینکه از آن حضرت معجزه ظهور یافت بدون اقتراح و طلب کفار البته حق است و موافق است باقرآن و ما بآن مؤمنیم . و اگر حدیثی است که مشعر است براینکه از آن حضرت معجزه ظهور یافت بطلب و اقتراح کفار البته مردود است زیرا که مخالف است با صریح قرآن مجید و کتاب کریم و آنچه در این موقع عرض شد ملایم عموم طبقات خلق است که هرکسی تواند دریافت . و لکن آنچه موافق اهل علم و حکمت است این است که معجزاتی که بانبیا علی العموم نسبت داده شده آنچه راجع بقوت و غلبه و کلیت روح قدسی است

که منزل بر قلب مبارک انبیا است حق است و معقول
 و آنچه راجع باین مقام نیست خرافت است و معمول . و لکن
 این مسئله را از غایت دقت جز قلوب صافیة ارباب معارف
 و علوم عالیة ادراک نتواند نمود و در خفا و غموض و دقت
 فهم حقیقت معجزات این نکته کافی است که لا زال این
 مسئله معضله دام هلاک ملل قویہ کشته و مصیده بوازو دممار^{بهرکت}
 امم کبیره بوده . و اگر نفس بصیری در این نکته تأمل نماید
 که معجزات هر رسولی را امت او بآن معترفند نه خارج
 شاید تواند مواقع ظهور معجزات را دریافت و سبب نفی و اثبات
 آنرا در خارج و داخل فهمید . مثلاً معجزات حضرت موسی
 علیه السلام را هرگز زردشتیان قبول ندارند و جمیع آنرا کذب
 و افترا میدانند و معجزات حضرت عیسی علیه السلام را هرگز
 یهود مقبول ندانند و تمام آنرا محتق و معمول . و بشمارند
 و معجزات حضرت رسول صلوات الله علیه و آله را یهود
 و زردشتیان و نصاری تصدیق نمی نمایند و کل را از اکاذیب
 اهل اسلام محسوب میدارند در این صورت چگونه بیداست
 که اهل اسلام معجزات حضرت بهاء الله را باور نمایند
 و انکار کنند لَیْمَ فِیْهِمْ قَوْلُ الرَّسُولِ عَیْهِ السَّلَامُ لَتَسْلُکُنَّ
 سُنَّیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ شِیرًا قَشِیرًا وَ ذِرَاعًا قَدِیرًا .

و بالجمله پس از آنکه مأخذ و مقدار دلیلت معجزات معلوم
 شد و کیفیت جوابهای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم در مقابل طالبین معجزات شناخته آمد . مروض میدارم
 که اگر نفسی در معرفت ظاهر امر الله بخواهد بمعجزات
 تمسک جوید نسبت آنرا باین ظهور اعظم اقوی و اتم مشاهده
 نماید . زیرا که زمان اقرب و وسایط معزوف تر و اختیار^{مفرد}
 حال رواة سهل تر و آسانتر است بخلاف معجزاتی که بسیار
 انبیا علیهم السلام منسوب است زیرا قطع نظر از اینکه
 نفس بیانات ایشان منافی صدور آن معجزاتست چنانچه از
 آیات قرآن شریف مستفاد داشتی نه رواة این معجزات معلوم
 الحاند و نه ممکن الاختیار جز این نیست که روایات رواة
 عدیده و وسایط مجبوله را بعد از هزار سال و دوهزار سال
 و سه هزار سال هر امتی بحسن ظن و تقلید آبا و اجداد پذیرفته اند
 و اهالی هر مذهبی باتفاق مذاهب و تباین مشارب خوارق
 عادات کثیره و مناقب فوق العاده بروئسی مذهب
 بل بمشایخ طریقت خود نسبت داده اند . بلی نکته واضحه
 این است که ممکن نیست که صاحب امر برای هر نفسی
 معجزه ظاهر نماید و هر کس هر چه اقتراح نمود او فی النور
 اجابت فرماید زیرا که عموم افراد خلق اگر برای فهم دین هم

نباشد بل محض تماشای امور عجیبه هر روز اجتماع خواهند نمود و اظهار امر غریبی و معجزه عجیبی بر صاحب امر اقتراح خواهند کرد و عمرها خواهد گذشت و مقترحات خلق تمام نخواهد شد و مجلس نبوت و رسالت بمحافل تیاتر و ملاعبت تبدیل خواهد یافت و سر آیه کریمه *وَلَوَاتَبَعُ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ* ظاهر خواهد شد. لهذا در ازمان غایبه حکمت الهیه اقتضا فرمود که اگر امتی تصدیق رسول مبعوث را موقوف بآیتی آسمانی نمایند و ایمان خود را مشروط بظهور آن آیت گردانند رؤسای آن امت مجتمع شوند و یک آیت از آیات عظیمه را اختیار کنند و روزی را میعاد نهند و امترا اخبار دهند آن وقت آن رسول آیت مطلوبه را در حضور جمع اظهار میفرمود و حجت بر جمیع خلق بالغ میشد. چنانکه قصص عاد و ثمود و فرعون در کتب دینیه مذکور است و کیفیت اظهار این آیات در جمیع اسفار مسطور. و نظر بوضوح این مسئله مکرراً اکابر امت بهائیه از رؤسا و بزرگان ملک و ملت در مجالس مناظرت رجا نمودند که مجلسی منعقد نمایند و بنصفت و عدل در مطالب این ظهور نظر فرمایند و اگر اخیراً منتهی بطلب معجزات شد متفق گردند و بروفق امم ماضیه اعلان نمایند تا حق از باطل معلوم

شود و ثابت از زایل ممتاز گردد و اختلاف و تفرقه از ما بین امت زوال یابد

از جمله در اوقاتی که شمس جمال حق جلّ جلاله از افق دارالسلام مشرق و متلاً لا بود شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی که از علمای این قرن بعلو جاه و عزت و فخامت امتیاز داشت آن اوقات برای تعمیر مشاهد مشرفه از جانب اولیای دولت علیه ایران مقیم عراق بود شیخ مزبور را ملاحظه قوت و غلبه و نفوذ امر الله محرز عرق عصیّت و معاندت شد. و بکمان واهی که توان امر الهی را ببلوا و معارضت زایل نمود سعیها کرد تا رؤسا و اکابر عراق را با خود متفق ساخت و اخیراً در مدینه کما ظمین مجلسی برزک منعقد نمود و علما و اکابر نجف و کربلا و کاظمین را در آن مجلس مجتمع ساخت و حضرت شیخ اجل الشیخ مرتضی الأنصاری أفاض الله علی تربته و ابل الرّحمة و المعفّرة رانیز باسم ضیافت در آن مجمع آفت دعوت نمود چون محفل انعقاد یافت و هر کسی در مقرّ خود استقرار گرفت شیخ عبدالحسین پرده از مقصد برداشت و بحدت لسان و جرئت جنائی که داشت لزوم ابادة این فتنه مظلومه را عنوان نمود حضرت شیخ اجل بجزد استماع از مجلس قیام فرمود و هر چه سعی کرد ندکه او را راضی بجلوس

نمایند ممکن نشد و فوراً از مجمع خارج شد و عزیمت نجف اشرف فرمود. اگرچه انفصال حضرت شیخ قدری سبب وهن عزائم ارباب عمامه گشت لکن نظر بمکات رئیس مجلس و اتفاق سایر اعضا از اجرای مقصد فاسد خود مأیوس نکشتمند و بعد المشاوره بر این مقرر داشتند که نخست یکی را از ارباب فضل بحضور مبارک ارسال دارند و بعد از کشف مقصود و اجمال وعید و وعود با تمام مقاصد خود قیام نمایند و اخیراً ملاحظه نمودیم که بفضل و علم و فصاحت لسان و قوت جنان معروف بود و شیخ وثوقی کامل باو داشت برای ارسال این پیغام و اجرای این مهم اختیار کردند و او عازم بغداد شد و بتوسط زین العابدین خان نخر الدوله که از وجوه ایرانیان ساکنین عراق بود بحضور مبارک مشرف شد و پیغمبی که داشت از قبل علما معروض داشت. حضرت اقدس ابهی بیاناتی محیر عقول و جاذب الباب که هرگز اقلام امثال این عبد ضعیف و صفت بلاغت و فصاحت و قوت و متانت آنرا نتواند نمود امر مبارک نقطه اولی را بانم بیان و اکمل برهان اثبات فرمود و بمقالات علیّه و براهین عقلیه و نقلیه حقیقت ظهور مقدس را ثابت و مبرهن داشت ملاحظه نمودیم که اکابر علمای عراق و ایران و افاضل رجال اهل

تسنن و تشیع را دیده بود و خود را افاضلی نحریر و متکلمی بی نظیر کمان مینمود از حسن تقریر و رشاقته بیان و قوت دلیل و متانت برهان مبهوت و متحیر گشت و ابداً جوابی نیافت جز آنکه در غایت خضوع معروض داشت که الحق من حیث العلم والبرهان اتم از این بیان و اکمل از این احتجاج تصور نتوان نمود و لکن حال علما بر آن حضرت ظاهر است اگر بیانات علیّه و دلایل قرآنیّه اکتفا نمایند و آیتی سماوی و خارق عادتی حسی مسئله کنند چه جواب گویم فرمودند حضرات مجتبعین یک آیتی از آیات آنچه نجواهند اختیار کنند و بران متفق کردند تا حق جلّ جلاله ظاهر فرماید و حبائل تسویف و انکار ارباب مکابرت و استکبار منضم کردند پس از استماع این جواب ملاحظه نمودیم که بکامین رجوع نمود و کیفیت مجلس و وعده اظهار آیترا انگونه که دیده بود و شنیده بود در مجمع علما معروض داشت و بصراحت اظهار نمود که امر نه انگونه است که شنیده اند و فوق آن است که تصور نموده اند بهتر آن است که این مسئله بروفق محبت و نصیحت اختتام یابد و ابواب لجاج و مشاخصت که فایده بر آن مترتب نیست مسدود گردد و لکن علما را مراتب کبریا و تجبر از طریق مستقیم منحرف نمود و شیخ

مؤسس بکمان اینکه معارضه با امر الله امری سهل و آسان است
 بذیل ارباب ظلم متمسک شد و از مناظرت علیه و یا طلب
 آیت سماویّه صرف نظر نمود و بوساوس ملکیه و دسائس
 سیاسیّه توسل جست ^{توسل} خفاً ^{توسل} اماله و حببت اعماله و بقیت
 قصته عبره للناظرین و موعظه و ذکر ^{توسل} للمتبصرین
 و من جمله در سنه (۱۳۰۰) هجریه که حوادث جسمیه در ایران
 وقوع یافت و در اکثر بلاد ایران متعرض این طائفه گشتند
 و بلا ذنب در هر بلد جمعی را مأخوذ و محبوس داشتند . از
 جمله در طهران نیز با امر شاهزاده نایب السلطنه کاهران
 میرزا که وزارت حربیه و حکومت طهران و مازندران در آن
 اوقات موکول و محول بمحضرتش بود جمعی باخذ و حبس
 گرفتار گشتند و از این محبوسین چهار نفر از اهل علم و فضل
 بودند و ما بقی از کسبه و تجار و از این چهار یکی جناب میرزا
 محمد رضای محمد آبادی یزدی بود که بکبر سن و مزید
 استقامت امتیازی ظاهر داشت . و اگرچه در آغاز این فتنه
 مقصود امیر کبیر اصلاح حال و تسکیت فساد ارباب عناد بود
 و لکن اندک اندک بسبب قیام فقها و معاضدت رؤسا و وفور
 تشویقات ملکیه و احاطه تسویلات نفسیه آرا متغیر شد و امر
 اهمیت یافت و هیجان زوابع تعصب موجب صرف نظر

بزرگان از خیر دولت و ملت گشت تا آنکه اخیراً اکثری
 از اکابر و رجال کمر همت بر استیصال این فتنه مظلومه بستند
 و برای اجرای مقاصد فاسده مستحیله خود بهر گونه وسائل
 و دسائس متمسک گشتند . و خلاصه القول در آن اوقات مکرر
 در مقر حکومت مجالس مناظرت انعقاد یافت و از هر قبیل
 احتجاج و استدلال در میان آمد . و از عوائد قوم این نکته
 واضح و معهود است که در مقام معارضه نخست بضروریات
 دینیّه و مذهبیّه متمسک میجویند و چون جواب مسکت
 شنیدند و از اقامه دلیل خود را عاجز و ذلیل یافتند بطلب
 معجزات و اقتراح آیات متمسک میشوند . و چون در این
 مصارع ^{کمر} هم بزانو در آمدند و در این معارضت نیز مغلوب
 گشتند باخرین برهان اهل ظلم و عدوان که عبارتست از
 قتل مظلومان و حبس بیچارگان متوسل میکردند . و علی هذا در
 مجالس مذکور مکرر پرس از مناظرات طویله و مناقشات
 مفصّله اخیراً بطلب معجزات منتهی شد . و اکابر احباب
 متفقاً در جواب معروض داشتند که نعم المطلوب اینک سیل
 مفتوح و وسائل مسئلت بسبب پسته و تلکراف در غایت
 سهولت است تا شمس حقیقت مشرق است و وجود اقدس
 مظهر امر الله ظاهر چه نیکو است که امنای دولت و علمای

ملت متفق شوند و يك معجزه از معجزات و آیتی از آیات
عظیمه را اختیار نمایند. و روزی را میعاد نهند و باهل طهران
اطلاع دهند و بعد بتوسط تلگراف از حضور مبارك طلب
نمایند تا حق واضح شود و اختلاف از میان امت زایل گردد؛
از جمله مجالس مذکوره روزی حضرت امیر کبیر این عبد
فقیر را احضار فرمود و جمعی از اولیای امارت و اکابر مملکت
در آن مجلس حضور داشتند. امیر کبیر پس از اذن جاوس
روی باین عبد نمود و فرمود: یا ابا الفضل میرزا محمد رضای
یزدی میگوید شما هر معجزه میخواهید تعیین نمایند و اعلان
کنید و بتوسط تلگراف از محضر اقدس مسئول دارید
و بلاشک حق جل جلاله آیت مسئوله را اظهار خواهد
فرمود و قدرت خود را بر امت ظاهر و مکشوف خواهد
داشت و علی فرض الحال اگر ظاهر نشد من نیز شما را
معاونت مینمایم. ورد طائفه باینه را در جمیع بلاد اشهر
میدهم. عرض کردم البته جناب میرزا را که در محضر حضرت
امیر بصدافت و استقامت در امر الله معروف است و ثوقی
هست که باین تا کید و تشدد و عده میدهد و ابد اشکی تردیدی
بخاطر و خطور نمینماید. فرمود رأی تو در این باب چیست
و ترا چه بنظر میآید. گفتم عرض من اینست که سبب تردید

و تأمل شما چیست شما که در جمیع مجالس پس از انقطاع جمیع
وسائل معجزات متمسک میشوید و متصل میفرمائید که اگر این
ظهور ظهور موعود است چرا معجزه ظاهر نمینماید. اکنون که
رؤسای این امر باین استقامت حاضرند و وعده اظهار میدهند
سبب تأمل شما چیست و مانع طلب کپی است لعمری الله
حجت را بر شما تمام کردند و وسائل حجت و برهان خود را
قوی و قویم داشتند و شما غفات میفرمائید و پاس خاطر
کسانی که بنظر تحقیق الدّ اعدای دولتند در این امور خطیره
جانب حزم امر میندارید. و بالجمله در این موارد مطالبی
مذاکره شده که موجب حیرت و اعتبار ارباب استبصار است
و شرح آن منافی اختصار. مثلا از جمله معروض داشتم که
یا مولای کمان نفرمائید که حبس و قتل مانع نفوذ این امر
میکردد و عقائد دینیّه بزجر و منع تغییر میپذیرد بل اگر نظر
بصیرت باشد قتل نفوس موجب مزید اعتبار این امر شود
و شدت منع سبب شدت میل خلق بتفحص و استفسار گردد
اگر خیر خود و خلق را میخواهید بوسائط انصاف متمسک
شوید و بنظر تحقیق نه معاندت در این امر نظر نمائید شاید
حسن ذکری و نام نیکی از شما در متون کتب باقی ماند
و آنچه در وصف مکذبین سلف گفته شده است در باره

شما گفته نشود . باری از این قبیل نصائح خالی از غرض بسیار عرض شد . ولکن رسوخ حسد و معاندت رؤسای دینیّه و هجوم هواجس و خیالات وهمیه مانع از ملاحظه عواقب و تأثیر نصائح کشت تا آنکه مقتدر حقیقی بساطهای گسترده را منظوی فرمود و خیالات خام را تا تمام گذاشت و امر محققّی که باقی ماند این است که نه نفوذ امر الهی بظلم و تعرض ممنوع کشت و نه ذکر این حوادث و قصص را از متون کتب و دفاتر محو و زائل تواند داشت

و اتم و اکمل از آنچه عرض شد کتاب مستطاب سلطان است که در این کتاب منیر حق جلّ جلاله حجّت را بر امت اسلام بالغ فرمود و طرق انکار و اعتذار را من جمیع الوجوه بر افراد این امت مسدود داشت . و این کتاب مبارک پس از آنکه در مدینه ادرنه از قلم اعلی نازل شد در سنه (۱۲۸۶) هجریّه بتوسط حضرت بدیع بحضور حضرت شاهنشاه ارسال کشت . و حضرت بهاء الله در این کتاب بلسان فارسی صریح از حضرت سلطان رجا نموده اند که اراده همایونی تعاقب گیرد و امر شهر یاری صدور یابد بر اینکه علمای اعلام حاضر کردند و در حضور شاهنشاه با مظهر امر الله مناظره نمایند و آنچه مکنون خاطر ایشان است اظهار

دارند و بطلبند تا طریق آلهی واضح شود و وسیل هدایت ظاهر و مکشوف گردد و حضرت سلطان پس از وصول کتاب مبارک را بعلمای طهران ارسال فرمود و لکن تجبر و شموخ انصحاب فقاقت و خوف از خذلان و ظهور عجز در میدان مناظرت مانع آمد که اراده شهر یاری تحقق پذیرد و حقائق مستوره مکشوف و هویدا گردد . و کتاب سلطان در اکثر عواصم آسیا و اروپا طبعاً و خطاً موجود و منتشر است و حادثه عجیبه شهادت رسول در اکثر بلاد مذکور و مشتهر و اماما المعجزات المحصوصیه و الیّنات الالهیه و الإخبار عن الامور الآتیه المصرّحة بها فی الالواح المقدسه فهی اکثر من ان تحصى فی هذا المختصر فمن اراد العلم بها والاطلاع علیها فليطلبها من مظانها ومدارکها . فنحتم هذا الفصل بتلاوة آیات الذکر الحکیم والسفر الکرم حيث قال جلّ ذکره وجأت عظمتها فاختلف الأحزاب من بينهم فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم اسمع بهم و ابصر یوم یأثوننا لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین . و انذرهم یوم الحسرة اذ قضي الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون . (سرور)

و بالجملة سخن باغایت اختصار در بیان ادله و براهین بانجام رفت

و این مقدار که عرض شد نفوس منصفه را کفایت مینماید
 و اگر نفسی مفصل تر و مبسوط تر خواهد باید بکتاب مفصله
 استدلالیه این فته رجوع نماید زیرا که از برای ملل موجوده
 غالباً نظر بخواهش رؤسای ایشان رسائل متعدده تألیف یافته
 و بحکم کریمه کُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا حجت بر کل بالغ شده .
 و لکن قوت ادله و اتمیت براهین این طائفه را نفسی تواند
 ادراک نمود که در اثبات حقیقت دین خود با اجانب در مقام
 احتجاج و اقامه براهین بر آمده باشد و بر مواقع ایراد و انتقاد
 وجهت توقف و اعراض سائر ملل مطلع و آگاه باشد .
 و خلاصه القول چون سخن در بیان ادله بانجام رفت اکنون
 در تألیف مقاله ثانیه شروع مینمایم و جواب مطالب حضرت
 شیخ را مفصلاً معروض میداریم . و اگر چه موجب تطویل
 رساله خواهد شد عیناً عبارات ایشانرا ایراد خواهیم
 نمود تا فائده اتم باشد و اثر دلالت بر مؤثر نماید و مقدار
 معارف هر نفسی در مسائل دینیّه بر ارباب بصارت
 و ادراک واضح و آشکار گردد و نسئل الله تعالی ان يجعل اعمالنا
 خالصه لوجه الکریم و یثبت اقدامنا علی صراطه المستقیم
 و منهجه القویم انه هو الرؤف العطوف الغفور الرحیم

مقاله ثانیه

در بیان جواب شبهات شیخ واحد آ بعد واحد
 قبل از شروع در این مقاله معروض میدارم که اگر در طی
 مقال گاهی اشاره شد که مجوس و یهود و یا بودیه و هندو چنین
 گفته اند و چنان اعتقاد نموده اند مقصود تمثیل است نه اهانت
 زیرا که اهل بها اصول ادیان موجوده را جمیعاً چنانکه در طی
 دلیل تقریر تفسیر شد شرائع الهیه میدانند و لذا جمیع را محترم
 و منضم می شمارند بخلاف مذاهب منشعبه از این ادیان که
 آنرا نتایج اغراض ملکیه و اثر افکار سیاسیّه میدانند و ظهور
 این اختلافات را منافی اصل وضع دیانت و مضر هیئت اجتماعیه
 بشریت می شمارند . و این مسئله غامضه در طی جواب
 مشروح خواهد گشت و بعون الله تعالی فرق و تفاوت آثار
 دینیّه و آثار مذهبیّه واضح و مکشوف خواهد شد .

جناب شیخ نوشته اند

محقق است که هیچ شیئی بی ظهور تجلی سلطان حقیقی
 موجود نیست و همه ممکنات و مخلوقات حاکی از ظهور ان نور

معنوی است و انیرا تجلی عام مینامند . ولکن در میان تجلیات
ارضی تجلی خاص برای نوع انسان و از افراد ایشان تجلی
اخص و اکمل برای مظاهر شمس حقیقت که عبارت از انبیا
و اولیا باشد ثابت و مبرهن است . ولی مقام نبوت چونکه
بلا واسطه بشر مظهر پرتو انوار ازلیه است فوق از مرتبه
امامت است که اخذ فیض از مبدأ فیاض بالواسطه مینماید .
پس کسیکه ادعای مظهریت کند یباید مرتبه نبوت داشته
باشد یا مرتبه امامت . بنابر این با کمال توقیر سؤال می رود که
کدامین این مقامها را بمؤسس اول (سید باب) و کدامین
مقام بمکمل و یا مؤسس ثانی (جناب بها) مختص است . اگر
مقام سید باب مهدویت است چرا آنجناب با اینکه میبایست
ظاهراً و باطناً غلبه تامه داشته باشد و روی زمین را از ظلمت
ظلم و کفر پاك کند بآن درجه مقهور و مغلوب گردید .
باین ایراد و شبهه ما دلیل آوردن احوال فاجعه ائمه پیشین
درست نمیآید زیرا که در حق ایشان هرگز وعده غلبه
و تسلط تام نداده اند بلکه بالعکس در حق هر یک از ایشان
خبر مظلومیت و شهادت داده اند چنانچه از حضرت ختمی
مآب در اینباب صراحتاً اشاره شده است بخلاف قائم که
اخبار کثیره و احادیث متواتره در حقش بر عکس حال

اولین است یعنی غلبه تام و تسلط عام است انتهى

جواب

در اول وهله کردباد مناظرت و اعصار^{روایت} مختصت فیما بین
حضرت شیخ و مناظر ایشان در این مسئله ارتقاع یافته که
حضرت شیخ برفیق مصطلحات عوام شیعه کمان کرده اند که
رتبه نبوت و امامت^{مبطل} قسیم یکدیگر است یعنی نبی کسی است که
بلا واسطه کسب فیض از مبدأ فیاض نماید و امام نفسی که
بتوسط نبی مکتسب این فیوضات گردد و از این مقدمه
استنتاج فرموده اند که مظهر امر الله یباید نبوت موسوم
گردد و یا امامت و بر این قضیه متفرع داشته اند سؤال
از این مطلب را که باعتقاد اهل بها نقطه اولی و جمال اقدس
ابهی جل ذکرها و عز اسمها ادعای کدامیک از ایندو رتبه اند
و مدعی کدامیک از این دو مرتبه . و جناب مناظر ایشان
در جواب مذکور داشته اند که این مقدمه شما که فرموده
اید مدعی مظهریت یباید ادعای نبوت داشته باشد و یا امامت بر چه
اساس مبنی است و بر چه اصل متأصل زیرا که این استنتاج نه
در کتب الهیه مذکور است و نه از مظاهر قدسیه مأثور^{روایت}
و بعینه این سؤال حضرت شیخ بآن میباید که آقا محمد مهدی

کلباسی در مجلس معتمد الدوله حکمران اصفهان از نقطه اولی سؤال نمود که شما مجتهدید و یا مقلد . حضرت شیخ از این انتقاد بغایت آشفته گشته و از لوازم ادبی که در اول رساله اولی رعایت فرموده در رساله ثانیه انحراف جسته و بجای آنکه جوابی موافق قواعد علمیه مرقوم دارند بکلمات خشنه و کنایات غلیظه که نکارنده از ایراد آن حفظاً لمقام الکتابة و الخطاب صرف نظر نمود اکتفا نموده اند و در مقام آتیان دلیل پس از تطویل و تفصیل باین عبارت که (این حقیقتی است که احدی از هم مذهبان من نمیتواند انکار نماید) کفایت فرموده اند . و چون مقصود این عبد مجادله و انتقام در کلام نیست بل مقصود بیان حقیقت است لهذا بمآخذ این الفاظ رجوع مینمایم تا معنی حقیقی این الفاظ و موارد استعمال آن معلوم گردد و اساس صحت و بطلان و اعتدالی و طغیان طرفین واضح و روشن و هویدا شود .

و بر ارباب علم واضح است که این مسئله از مسائل فلسفیه و یاریاضیه و فلکیه نیست که بپراهین عقلیه و قیاسات منطقیه و یا بادلّه حسیه استدلال شود بل از مباحث الفاظ است که مدرک صحت و سقم موارد استعمال آن صحف سماویه است و کتب لغویه و چون بقرآن شریف نظر نمایم بصراحت

معلوم میشود که حق جل جلاله لفظ امام را بر انبیای اولی الزم اطلاق فرموده چنانکه در این آیه مبارکه بر حضرت ابراهیم علیه السلام اطلاق فرموده است قوله تعالی وَاذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّتْهَا قَالًا اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَال وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَتَالُ عَهْدِي الظالمين بل و بر کتب آسمانی اطلاق شده في قوله تعالى وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ اِمَامًا وَرَحْمَةً و بر اکابر کفار و علمای که موجب ضلالت خلقتند نیز اطلاق فرموده حيث قال تعالی شأنه وَجَعَلْنَاهُمْ اٰئِمَّةً يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ و علمای لغت نیز لفظ امام را بر معانی متعدده ترجمه و تفسیر نموده اند قال البستانی في محيط المحيط الامام من يؤتم به اي يقتدى به من رئيس او غيره ذكراً كان او ائى ومنه (قامت الامام وسطهن) و الامام في كتب المعقول الفخر وفي كتب الاصول امام الحرمين وعند المتكلمين خليفة الرسول في اقامة الدين وعند المحدثين المحدث او الشيخ وعند القراء والمفسرين وغيرهم مصحف من المصاحف التي نسخها الصحابة بامر عثمان الى ان قال والامام ايضاً الخيط يمد على البناء فيبنى والصقع من الارض والطريق وقيم الامر المصلح له والقرآن والنبي والخليفة وقائد الجند .

الی آخر قوله . یعنی در لغت عرب امام کسی را گویند که با او اقتدا کرده شود از قبیل رئیس و غیره خواه مرد باشد یا زن و از این قبیل است کلمه (قامت الامام وسطهن) یعنی لفظ امام بر انثی اطلاق شده و امام در کتب معقول نخب الدین رازی را گویند و در کتب اصول امام الحرمین ابوالمعالی جوینی را و نزد متکلمین خلیفه رسول است در اقامه دین و نزد محدثین محدث و یا شیخ محدثین است و نزد قراء قرآن و مفسرین و غیر ایشان یکی از قرآنها است که صحابه بامر عثمان نوشتند . و امام نیز ریسمان را گویند که بنایان بر بنا کشند و بدان بنا نمایند و هم امام ناحیه از نواحی ارض را گویند و طریق و قیم و مصلح امر را نیز گویند و قرآن مجید و پیغمبر و خلیفه و سردار لشکر را نیز امام گویند . و بالجملة از آنچه گفته شد بصراحت معلوم تواند داشت که لفظ امام بر پیغمبران علیهم السلام اطلاق شده و بنا بر مصطلح قومی مخصوص امام را نایب رسول انکاشتن و مناظر بهائی را که محدود بآن اصطلاح نیست بقبول آن مجبور داشتن بنای فاسد است و اساس بدون قواعد و چنانکه مناظر بایی گفته است عیناً شبیه است بسؤال کلباسی از نقطه اولی عز اسمہ الاعلی که شما مجتهدید و یا مقلد . و اینکه حضرت شیخ نوشته اند که

(اینکه مدعی مظهریت یا باید مدعی رتبه نبوت باشد یا رتبه امامت حقیقتی است که احدی از هم مذهبان من نمیتواند انکار نماید) کلامی است در مقام خود بسیار عجیب آیا عقاید هر قومی در میان آن قوم چنین نیست آیا عالمی یهودی اگر از جمیع هم مذهبان خود سؤال نماید که یا ایها الیهود آیا صاحب شریعتی جدید پس از حضرت موسی تواند آمد چه جواب خواهد شنید یقین است که برونق مرام خود خواهد شنید که لا و اگر آقا محمد مهدی کلباسی هم از جمیع اهل اصفهان می پرسید ایها الناس شخص نباید یا مجتهد باشد و یا مقلد چه جواب می شنید آیا متفقاً می گفتند که این مسئله از جمله بدیهیات است و ثبوت و صحت آن از قبیل اولیات و لکن عاقل داند که سؤال ابن مطلب از مدعی مقام قائمیت و مهدویت در چه رتبه از خرافات است و در چه مقام از جهالت . و این جمله که عرض شد از قبیل حل مسائل است برونق قواعد علمیّه و آنچه موافق ذوق ارباب فواد است و امید است که حضرت شیخ نیز در این رتبه علیاً واقف و باین نظراً علی ناظر باشند این است که چون در او ان ظهور مظاهر امر الله عالم دیانت لباس جدید می پوشد و جمیع اشیا از شرائع و آداب و عوائد و سنن و القاب متبدل

و متجدد میگردد لهذا اسماء حسنی و القاب علیا که خاصه مظاهر امر الله است نیز جدید و بدیع میشود . مثلاً بنی اسرائیل بظهور مسیح موعود بودند و جز لفظ مسیح بر آن موعود محمود اطلاق نمینمودند و ابداً مقام شاریت و رسالت بحضرتش منسوب نمیداشتند و چون شمس جمال عیسوی از افق اراضی مقدسه طالع شد ابداً بالقاب ^{ظلم} مزعومه یهوداعتنا نفرمود و ابداً در بین نصاری بمصطلحات متداوله فیما بین بنی اسرائیل از قبیل نبوت و نیابت معروف نکشت بل بلقب سماوی کلمه الله و روح الله که هرگز معهود یهود نبود مذکور و مشهور شد و هکذا حضرت رسول صلوات الله علیه و آله بلقب کریم و اسم عظیم خاتم الانبیا و خاتم النبیین که هرگز بخاطر یهود و نصاری خطور ننموده بود موسوم و معروف کشت و همچنین در ظهور نقطه اولی در حینی که اهل اسلام جز لقب قائم و مهدی نمیدانستند حضرتش با امر الله و اذنه بالقاب نفیمة باب و نقطه اولی و ربّ اعلی اعتبار و اشتها ریافت . لهذا اتباع آن حضرت وجود مقدسش را جز باین القاب نمیخوانند و حضرتش را بوصف امامت و نبوت موسوم و موصوف نمیدانند و یوماً فیوم همین القاب کریمه در عالم انتشار و اشتها ریابد و احدی بر منع و دفع آن قادر نکرد ^{دسته} الله الّتی قد

خَلَّتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسْتَهُ اللهُ تَبْدِيلاً .

و چون از این جمله که عرض شد مدّعی اهل بهامعلوم کشت که در حق نقطه اولی و جمال ابھی عز اسمها معتقد مقام مهدویت و قائمیت و شاریتند جواب این مسئله حضرت شیخ را مرقوم داریم که فرموده اند اگر مقام سید یاب مهدویت است چرا آن جناب با اینکه میبایست ظاهراً و باطناً غلبه تامه داشته باشد و روی زمین را از ظلم و کفر پاک کند بآن درجه مقهور و مغلوب گردید و بعد شرحی فرموده اند که خلاصه آن اینست که حال قائم موعود را بسایر ائمه هدی قیاس نتوان نمود زیرا که در احادیث کثیره بآئمه هدی وعده مظلومیت داده شده است و لکن بقائم علیه السلام وعده مظلومیت داده نشد بل بعکس ایشان در احادیث متواتره وعده غلبه تام و تسلط عام داده شده است

از این جمله که جناب شیخ نوشته اند معلوم میشود که مستند ایشان احادیث است و بس و ما چون در احادیث نظر نمایم بصراحت مینیمیم که امر بتمامه بر عکس آنی است که جناب شیخ کمان نموده اند . زیرا که احادیث کثیره بصراحت بر مظلومیت قائم موعود و قتل اصحاب و سفک

دماء طاهره واحراق اجساد طيبة ايشان وارد شده است
 ودر کمال تصریح حضرت خاتم الانبیا وائمة هدی عليهم
 آلاف التحية والبها اخبار داده اند که در ظهور قائم امتحانات
 شديده ظهور يابد ومصائب كثيره وصعوبات جسميه معارض
 ومصادم آنحضرت واوليای آنحضرت شود فقرای ارض
 بحضرتش اقبال جویند واکابر وامرا از جمال منیرش
 اعراض نمایند وفقها وعلما بعداوتش کمر بندند وارباب تجیر
 وکبر یابرمحاربه آن موعود مونتوریکتا اتفاق کنند چندانکه
 ارض از دماء مسفوكه اصحاب آنحضرت رنگین شود واین
 وحنین عیال واطفالشان از اکثر اقطار مرتفع گردد و خلاصه
 القول بظهورش جمیع حوادث ومصائب ایام ماضیه رجعت
 نماید ومصائب وشدائد وارده بر آنحضرت از شدائد
 انبیای گذشته افزون باشد فاستمع لتتلو عليك شطراً منها
 لعلك تهتدي الى الحق وتتخذ الى ربك سبيلاً

منها ما رواه المجلسی فی کتاب البحار عن فضیل بن سيار
 انه قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان قائماً اذا قام
 استقبل من جهله الناس أشد مما استقبله رسول الله من
 جهال الجاهلية فقلت كيف ذلك قال ان رسول الله أتى

الناس وهم يبعدهن الحجارة والصخور والعيدان والخشب
 المنحوتة وإن قائماً اذا قام أتى الناس وكلهم يتأول عليه
 كتاب الله ويحتج عليه به ثم قال أما والله ليدخلن عليهم
 عدله جوف يوتهم كما يدخل الحر والقر مرحوم مجلسي
 در کتاب بحار از فضیل بن یسار روایت نموده است که
 گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود
 هر آینه چون قائم ما ظاهر شود اورا پیش آید از مردم
 جاهل سخت تر از آنچه رسول الله را پیش آمد از جهال
 عرب وکفار جاهلیت عرض کردم چگونه خواهد شد
 یعنی سبب شدت معارضت و معاندت خلق با آن حضرت
 چیست فرمود وقتی که حضرت رسول آمد مردم سنک
 وچوب تراشیده شده را میپرستیدند و چون قائم ماقیام فرماید
 میآید در وقتی که جمیع کتاب خدا را در رد او تأویل میکنند
 یعنی کفار جاهلیت عوام وایمی بودند و معاندین قائم اهل
 علم وارباب عمام خواهند بود و بدست آویز کتاب با
 حضرتش معاندت خواهند نمود و این معلوم است که عداوت
 اهل علم سخت تر است و قساوت قلب ارباب عمام شدید تر
 پس فرمود اما بخدا قسم هر آینه عدل قائم در جوف

بیوتشان داخل خواهد شد آنگونه که سردی و گرمی داخل بیوت میشود یعنی امر مبارکش نافذ خواهد شد و بتألیف رسائل ردیه و تمسک بشبهات علیه ممنوع نخواهد گشت .
 و این نکته بسی ظاهر و روشن است که علمای وقت و فقهای عصر که خالق ایشانرا واجب اطاعه میدانند و علی العمیا اجزای او امر شانرا از فروض دینیّه می شمارند اگر این چنین رؤسا بر معارضت قائم قیام نمایند لا شک افعالی از شرارت و شر است صدور خواهد یافت که از کفار جاهلیت صادر نشده و قساوت قلبها از ایشان ظاهر خواهد گشت که از متوحشین افریقا ظاهر نکشته خاصه اگر این رؤسا بجمع اوصاف دنیّه رزیه موصوف باشند و بخصائص حسد و جهل و حب ریاست و قساوت قلب و تکبر و نخوت و دنائت معروف چنانکه حضرت خاتم الانبیا علیه وآله اطیب التحیه و الثنادر این حدیث شریف که مجلسی علیه الرحمه در بحار روایت نموده است در وصف علمای این روزگار فرموده است که
 سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي لَا يَتَقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَلَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسْمُونَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ غَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فِقْهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ أَشْرُ الْفُقَهَاءِ

تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ یعنی بزودی خواهد آمد بر امت من زمانی که از قرآن نماند جز نوشته آن و از اسلام نماند جز اسم آن باسم اسلام نامیده میشوند و حال آنکه دورتراند از هر کسی بآن مساجدشان آباد است و لکن از هدایت خراب فقهای آن زمان شریر تر فقهای هستند که در زیر آسمان نمودار گشته اند فتنه و فریب خالق از ایشان خیزد و اثر آن بدایشان عاید آید

و منها ما ورد في كتاب الكافي في اوصاف القائم عليه
 كَمَالُ مُوسَى وَبِهَاءُ عَيْسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذَلُّ أَوْلِيَاءَهُ فِي
 زَمَانِهِ تُنْهَدَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُنْهَدَى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَالذَّلِيمُ
 فَيَقْتُلُونَ وَيُحْرِقُونَ وَيَكُونُونَ حَاقِقِينَ مَرْعُوبِينَ وَجَلِينَ تُصْبَغُ
 الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَيَشْوَا النَّوِيلَ وَالرَّيَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلِيَاكَ
 أَوْلِيَايَ حَقًّا بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ حَيْدَسٍ وَبِهِمْ أَكْشَفُ
 الزَّلَازِلَ وَأَدْفَعُ الْأَضَارَ وَالْأَغْلَالَ أَوْلِيَاكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ
 مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلِيَاكَ هُمُ الْمُتَهَدُونَ و این حدیث لوح
 فاطمه از احادیث معتبره مقبوله قدسیه است که شیخ
 کلینی رحمه الله علیه کتاب کافی را بدکر این حدیث مزین

داشته و حضرت خاتم الانبیا علیه وآله اطیب النحیة و البهاء
بشارات آنرا بلسان حق جلّ جلاله بیان فرموده و بحضرت
فاطمه علیها سلام الله منسوب داشته . و ترجمه حدیث
شریف این است که میفرماید وجود مبارك قائم موصوف
است بکمال حضرت موسی و نور انبیت و جمال حضرت
عیسی و شکیبائی و مصابرت حضرت ایوب پس ذلیل
میشوند دوستان او در زمان او سرهای ایشان رامانند
سرهای کفار ترك و دیلم بهدیه میفرستند و ایشانرا میکشند
و میسوزانند و همواره خائف و مرعوب و ترسناک میباشند
زمین از خونشان رنگین میشود و آه و ناله عیالشان بلند میگردد
ایشانند دوستان من بتحقیق که بوجود ایشان هر فتنه شدید
مظلم را دفع میفرمایم و تزلزل قلوب و شکوک نفوس را ببرکت
ایشان زایل مینمایم و اغلال عقائد و اعمال شاقه باطله را
از اعناق ناس بر میدارم بر ایشان است درود و توحیت پروردگار
رحمن و ایشانند راه یافته کان و هدایت شدگان (انتهى)
و چون مضامین این حدیث شریف در کیفیت مصائب
وارد بر قائم موعود و اولیای آن طلعت معبود در کمال وضوح
و تطبیق در این ظهور اعظم تحقق یافت بنوعی که سرهای
شهادت در واقعه نیز بهدیه فرستادند و اجساد مظلومین را

در مازندران و اصفهان و یزد و تربت خراسان و سایر بلدان
ایران بعد از کشتن و قطعه قطعه کردن سوزانیدند چندان که
زمین از خو نشان رنگین شد و خنین و انین عیال و اطفالشان
ارتفاع یافت و مقام امنی از شدت هجوم و مراقبت اشرار
بر اختیار و ابرار باقی نماند و تا شهادتی باشد بر شرارت اعدا
و مظلومیت و حقیقت اولیا و صدق و عود آئمه هدی جمیع این
حوادث در تواریخ داخله و خارجه ثبت گشت لذا این عبد
بذکر تفصیل و بیان این حوادث عجیبه مدهشه نمیپردازد
و رعایه للاختصار باین مقدار که عرض شد اکتفا مینماید
و مزید استطلاعرا بکتاب تاریخیه محمول میدارد .

و منها ما رواه المجلسی فی باب سیر القائم و اخلاقه فی
کتاب الغیبه من مجلدات البحار عن بشیر النبال قال قلت
لأبي جعفر علیه السلام انهم يقولون ان المهدي لو قام
لاستقامت له الامور عفووا ولا يهرق محجمة دم فقال كلا
والذي نفسي بيده لو استقامت لأحد عفووا الاستقامت لرسول
الله حين آدميت رباعيته وشج في وجهه كلاً والذي نفسي
بيده حتى تمسح نحن وانتم العرق والعلق ثم مسح وجهه .
یعنی بحضرت ابی جعفر علیه السلام گفتیم مردم میگویند که

چون قائم قیام فرماید امور بسلامت وبدون زحمت برای او مستقیم خواهد گشت وبقدر آلت حجامتی خون ریخته نخواهد شد فرمود حاشا قسم بدانکسی که نفس من درید قدرت او است اگر امر بسلامت برای کسی راست میآید هر آنیه برای رسول خدا یافته بود و حال آنکه دندانهای مبارکش خون آلود گشت وجین منیرش شکسته شد نه قسم بدانکه نفس من درید قدرت او است این امر استقامت نخواهد یافت تاماوشما عرق وخون از جبین خود پاک نکنیم پس دست مبارکرا بر جبین خود کشید .

ومنها مارواه المجلسي ايضا في البحار عن مفضل انه قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إني أزجو أن يكون امرؤه في سهوله فقال لا يكون ذلك حتى تمسحوا العرق والعلق وقال إن أهل الحق لم يزالوا منذ كانوا في شدة . مفضل گوید بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که امید وارم امر قائم بسهولت وآسانی غالب شود فرمود نخواهد شد تا آنکه از جبین خود عرق وخونرا مسح نمائید ونیز فرمود اهل حق تابوده اند در سختی وشدت بوده اند یعنی امر قائم نیز مانند امر سایر انبیا ومرسلین واولیا ومقربین مقرون بشدت

وصعوبت خواهد بود ودوستانش مثل شهدای سابقین عرق وخونرا از چهره مسح خواهند نمود .

ومنها مارواه المجلسي عليه الرحمة في البحار في باب التمهيد
عن البرزطي عن أبي الحسن عليه السلام أنه قال أما والله لا يكون الذي تمدون إليه أعينكم حتى تميزوا وتمحصوا وحتى لا ينحني منكم إلا الأندرتم تلا أم حسبتم أن نتركوا ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم ويعلم الصابرين ومقصود از حدیث شریف انیست که بزنی از ابی الحسن علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود هر آنیه بخدا قسم نخواهد شد آنچه شما چشم بدان دوخته اید یعنی ظهور قائم واصلاح عالم تا آن زمان که جدا شوید وخالص گردید وتانماند از شما مکر اند کتر ونادر تر پس این آیه مبارکه را تلاوت فرمود که خداوند تبارک وتعالی باهل اسلام میفرماید آیا بجان کرده اید که وا گذاشته خواهید شد وحال آنکه هنوز مجاهدین وصابرین از شما عند الله معلوم وممتاز نشده است ومقصود امام علیه السلام از تلاوت آیه مبارکه این بوده که بزنی را آگاه فرماید که ظهور قائم موعود بروفق آمال کاذبه وعقائد باطله خلق نخواهد بود که آن

حضرت ظهور خواهد نمود و هر تن پرور را فرما نروای
کشوری و هر طالب ثروتی را مالک ناحیتی خواهد فرمود
بل ظهور آن حضرت سبب نزول مصائب و بلاهاست
تا صادق از کاذب جدا شود و صابر از جزوع امتیاز یابد
و مصداق آیه مبارکه . و ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم
علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب ظاهر و هو یدا کردد .
چنانکه در همین باب مجلسی مرحوم حدیثی دیگر از حضرت
رضا علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت بهمین
بزنطی فرمود **إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَيْسَ بِحِجِّي عَلَيَّ مَا يَرِيْدُ النَّاسُ**
إِنَّمَا هُوَ أَمْرُ اللَّهِ وَقَضَائُهُ . یعنی امر قائم بروفق اراده ناس
نخواهد شد زیرا که آن امر الهی است و قضای او . لعمر
الله همین کلام امام علیه السلام انسان لیب مدرکرا کفایت
مینماید و بر عظمت و عید شدید **فَلَصِبْرٌ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ** تا غفوا و
مطلع و آگاه میفرماید و لکن هیئات که در قلوب قاسیه
اثر نماید و موجب زوال آمال باطله و شبهات و اهیه اهل
ضلال گردد .

و منها ما رواه المجلسی ایضاً فی باب التّحصیص عن حسن
ابن علی علیهما السلام **إِنَّهُ قَالَ لَا يَكُونُ الْأَمْرُ الَّذِي يَنْتَظِرُونَ**

حَتَّى يَدْرَأَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ وَيَتَقَلُّ بَعْضُكُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ
وَحَتَّى يَلْعَنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَحَتَّى لَيْسَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا كَذَّابِينَ
یعنی امام همام حسن بن علی علیه السلام فرمود نخواهد شد
امری که شما منتظر آن هستید مگر اینکه این بلاها و امتحانات
شدیده ظاهر شود که بعضی از شما از بعض دیگر بتری
جویند و جمعی از شما در روی جمعی دیگر آب دهان اندازند
و تا آنکه گروهی از شما گروهی دیگر را لعن کنند و قسمتی
از شما قسمتی دیگر را کذاب و دروغگوی نامند . و این نکته
از آفتاب روشن تراست که اگر قائم موعود بروفق صرام
خلق جاهل ظاهر شود هرگز سنت تحمیس و ابتلا که از سنن
حتمیه خداوند تبارک و تعالی است تحقق نیابد و این حوادث
مميزه که امام علیه السلام بخصری از آن اشارت فرموده است
ظاهر نکرده . این است که بروفق حدیث مذکور در همین
کتاب و همین باب از جابر جعفی روایت نموده است که
بحضرت ابی جعفر علیه السلام کفتم متی یکون فرجکم
قَالَ هِيَآتْ هِيَآتْ لَا يَكُونُ فَرَجًا حَتَّى تُعْزَبُوا ثُمَّ تُعْزَبُوا ثُمَّ
تُعْزَبُوا حَتَّى يَذْهَبَ الْكَدْرُ وَبَقِيَ الصَّفْوُ یعنی پرسیدم از
امام که فرج و کشایش شما کی خواهد بود فرمود هیئات

هیئات نخواهد بود فرج ما تا آنکه بیخته شوید پس بیخته
 بشوید پس باز بیخته شوید تا مگر باطل برود و صافی خالص
 بماند و تکرار لفظ (تغزلوا) در حدیث شریف سدر مرتبه
 و تعقیب آن بلفظ (ثم) که دال بر تراخی است مشعر بسه
 امتحان و افتتان است در امر الله و چه نیک تحقیق یافت چون نخست
 خلق بظهور نقطه اولی عز اسمہ الاعلی ممتحن و مفتن شدند
 و سپس بظهور جمال اقدس ابھی جل ذکره الاسمی در موقع
 تجویز و افتتان واقع گشتند تا خیث از طیب جدا شد و ردی
 از چینه امتیاز یافت پس چون باراده حی ^{صبرای} قدر صریر قلم
 اعلی ساکت شد و نسیم لقاها کدو شمس جمال ابھی غارب گشت
 و نیز میثاق در قطب آفاق اشراق فرمود امتحان ثالث
 هویداشد و افتتان اخر نمود رکشت ید قدرت از مقاصد
 فاسده جمعی حسود پرده بر گرفت و مکنونات صدور
 باراده رب غیور ظهور یافت ثابت از زائل پدید آمد و محق
 از مبطل ممتاز شد و راسخ از متزلزل دوری جست و مضمون
 حدیث شریف کاملاً ظاهر و متحقق گشت

ومنها ما رواه المجلسی ایضاً فی البحار فی باب خصائص
 القائم علیه السلام عن أبان بن تغلب أنه قال سمعت أبا عبد
 الله عليه السلام يقول إذا ظهرت راية الحق لعن أهل

الشرق والغرب

ومنها ما ورد في هذا الكتاب وهذا الباب ايضاً عن
 منصور بن حازم عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال اذا
 رفعت راية الحق لعن أهل الشرق والغرب يعني حضرت
 صادق عليه السلام فرمود چون رایت حق بلند شود و علم
 آلهی ارتفاع یابد اهل شرق و مغرب براولعنت کنند
 و ازا و تبری جویند و این حدیث بصراحت دلالت کند که
 ظهور آن حضرت بر خلاف مأمول و معتقدات جمیع اهل
 عالم باشد چندان که مورد لعنت و تبری جمیع اهل عالم شود
 و نیک شبیه است این حدیث شریف بدانچه حضرت عیسی
 روح من سواه فداه باصحاب خود فرمود (که پس از من
 جهان باشما دشمنی خواهد نمود زیرا که شما فرزندان این
 جهان نیستید) بلی طالب راحت را با طالب شهادت قرابتی
 نیست و اهل دنیا را با طالب هدی شباهتی نه علامت
 اینان تواضع است و رحمت و رافت و امارت آنان قساوتست
 و عداوت و خشونت برهان اینان کلام خداست و برهان
 آنان سیوف اشقیاء کاکونه رخسار اینان خون رنگین است
 و داغ جبین آنان ظلم مبین بیان اینان نصیحت است و پند
 و موعظت و کلام آنان افتراست و کذب و سب و لعنت

اجل مقاصد اینان بلوغ برتبه شهادت است واعظم آمال آنان وصول بمنصب و تقرب اولیای دولت این الثری من الثریا و این الضلالة من الهدی . و اگر جناب شیخ بهلاماتی که ائمه هدی علیهم اطیب التحیة و الثناء در اوصاف مؤمنین و اصحاب قائم بیان فرموده اند رجوع نمایند بر صدق این عرائض شهادت خواهند داد و خود را از جمیع اوهام مضله غافلین فارغ و آزاد خواهند ساخت . مثلاً در حدیث علی ابن مهزیار که در ضمن احادیث وارده در تعیین محل ظهور در فصل کیفیت استدلال با حدیث بدان اشارتی شد در بیان اوصاف اصحاب مهدی و وعود چنین میفرماید هُمْ مَعَشَرٌ يَطْعُونَ بِمَخَائِلِ الدَّلَّةِ وَالْإِسْتِكَانَةِ وَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ بِرَّةٌ أَعَزَّاهُ يَبْرُزُونَ بِأَنْفُسٍ مُخْتَلَّةٍ مُتَحَاجَّةٍ وَهُمْ أَهْلُ الْقِنَاعَةِ وَالْإِعْتِصَامِ .

استنبطوا الدين فوازروه على مجاهدة الاضداد خصمهم الله باحتمال الضيم في الدنيا ليشملهم اتساع العز في دار القرار و جلهم على خلائق الصبر لتكون لهم العاقبة الحسنى وكرامة حسن العقبى . یعنی اصحاب قائم گروهی هستند که با وصف ذلت و پریشانی ظاهر میشوند و حال آنکه نزد خداوند از اجابة ابرارند و اعزّه اخیار بسمت فقر و بیچیزی آشکار میگردند و حال آنکه

اهل قناعتند و معتصم بحبل مصابرت دقائق دینیّه را استنباط کنند و در حالت مجاهده باضداد دینرا نصرت نمایند خداوند ایشانرا بحمل شدائد دنیا مخصوص فرموده است تا وسعت عزت آخرت شامل حال ایشان شود و بر اخلاق صبر و تحمل بلایا مجبول داشته است تا حسن عاقبت و نیکی خاتمت نصیب ایشان گردد .

و این احادیث مذکوره کل مؤید است بتصدیق کتاب مجید و قرآن حمید بخلاف آنچه دیگران گمان کرده اند و ابداً شاهدی در کتاب بروفق عقائد موهومه خود ندارند . زیرا که حق جل جلاله در قرآن شریف تصریح فرموده است که رجع مانند بدأ باشد و سنت آلهیه در ارسال رسل و تشریح شرائع تغییر نپذیرد چنانکه در سوره اعراف میفرماید كما بدأکم تَعُوذُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ یعنی چنانکه بدأ تشریح و ایجاد دیانت شما شد عود و رجعت نیز بدین گونه باشد که گروهی هدایت یابند و فریقی گمراه گردند زیرا که شیاطین را اولیا و دوستان خود اخذ نمایند و چنان گمان کنند که از اهل هدایت باشند

و این آیه مبارکه صریح است بر اینکه در ایام رجعت نیز مانند ایام ظهور حضرت رسول مردم جاهل بعلمای خود متوسل شوند و شیاطین انس را که همواره راهزن و کراه کننده خلق بوده اند دوستان و خیر خواهان خود شمارند و از ایمان و اذعان بمظهر امر الله اعراض کنند و در عین کراهی و ضلالت خود را مؤمن و مهتدی محسوب دارند .

و همچنین آیه کریمه که در سوره یونس میفرماید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَافُوا مِنْ قِبَابِهِمْ قُلْ فَاتَنْظَرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ ثُمَّ نُجِّي رَسُولَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ و این آیه مبارکه صریح است بر اینکه جز بر سنن ظهورات گذشته نباید منتظر بود و هرگز در هیچ وقت جز آنچه در ایام ماضیه مجرب گشته است ظهور نخواهد نمود . زیرا که میفرماید آیا منتظرند این قوم که جز بر روش ایام گذشته کان ظهور یابد یعنی پیوسته سنت الهیه در امتحان خلق چنین بوده و خلق نیز در معارضه مظاهر امر الله چنین بوده اند . پس بر سبیل تبکیه و توهین میفرماید بگو منتظر باشید که من نیز باشما از منتظرانم یعنی این آرزو هرگز محقق نخواهد شد که حق جل جلاله سنت

خود را در کیفیت ارسال رسل و امتحان خلق تغییر دهد و مظاهر امر الله را برونق عقاید و آمال خلق ظاهر فرماید سنه الله التي قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلاً .

و كذلك آیه مبارکه يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَا تِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و این آیه نیز صریح است بر اینکه هرگز نخواهد شد که یکی از مظاهر امر الله ظهور فرماید و مورد استهزا و معارضه اش را نکرده . و کما نفرمائی که با وجود ظهور مقاصد الهیه از این آیات مبارکه این عبد بدون مستند آنرا بر حوادث ایام ظهور قائم موعود و معارضه خلق با آن طلعت محمود تفسیر مینماید اگر در فصل رجعت از مجلد غیبت از کتاب بحار رجوع نمائی ملاحظه خواهی نمود که ائمه هدی سلام الله علیهم خود این آیات را بر ظهور آن حضرت تفسیر فرموده اند چنانکه در همین باب روایت نموده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرين بر منبر کوفه فرمود .

إِعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةٍ لِلَّهِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَمِعِي خَلْقَهُ مِنْهَا بظلمهم و جورهم و إسرأفهم عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حِجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَلَكِنَّ الْحِجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسُ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا

كَانَ يُوسُفُ يُعْرِفُ النَّاسَ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ثُمَّ تَلَى يَا حَسْرَةَ
 عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ .
 یعنی بدانند که زمین از حجت خداوند خالی نماند و لکن
 خداوند خلق را بسبب ظلم و جور و اسرافشان از معرفت
 حجت محروم میفرماید و اگر زمین از حجت الهی ساعتی
 خالی ماند هر آینه با اهانش فرورود ولی حجت میشناسد
 خلق را و خاق او را نمیشناسند چنانکه یوسف میشناخت خلق را
 و خلق منکرا و بودند پس این آیه را تلاوت فرمود یا حسرة
 علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن یعنی زهی
 حسرة بر عباد که نخواهد آمد بر ایشان رسولی الا آنکه
 حضرت تشریح مورد تمسخر و استهزا نمایند . و بر وفق آیه
 مذکوره نیز در سوره حجر فرموده است وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ
 رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ كَذَلِكَ نَسُكُّهُ فِي قُلُوبِ
 الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سَنَةُ الْأَوَّلِينَ . یعنی این
 نخوت و کبریا و معارضة با مظاهر امر الله که از سنن اولین
 و اخلاق سابقین شناخته شد همچنان این رشته در قلوب
 مجرمین کشیده خواهد شد و همان شرارت و استهزاء
 و تمسخریت از لاحقین نسبت بمظاهر امر الله ظهور خواهد

یافت . و کذاک آیه مبارکه ما یأتیهم من ذکر من ربهم نحدث
 الا استمعوه و هم یلعبون بر مطالب مذکوره بصراحت
 دلالت مینماید زیرا که میفرماید نخواهد آمد ذکر ی تازة از
 جانب پروردگار الا چون بشنوند باهو و لعب خود مشغول
 کردند و بسخریه و استهزا مبادرت کنند . و بالجمله چون
 آیات مذکوره در قران مجید نزول یافت لهذا حضرت خاتم
 انبیا اخبار فرمود که آنچه از امم سابقه ظهور یافته از امت
 اسلام نیز ظهور یابد و دین الهی در رجوع مانند بدأ بملت اهل
 و غربت مبتلا گردد چنانکه مجلسی علیه الرحمه در باب سیر
 و اخلاق قائم از غیبت بحار از ابی بصیر روایت نموده است
 أَنَّهُ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا
 بَدَأَ فَطُوبَى الْمُنْرَبَاءِ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 اسْتَأْنَفَ دَعَاءَ جَدِيدًا كَمَا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ يَعْنِي أَبُو بَصِيرٍ
 گفته است که از حضرت صادق پر سیدم معنی قول امیر
 المؤمنین علیه السلام را که فرموده است اسلام از اول
 غریب و غیر معروف و قلیل الاتباع ظاهر شد و زود باشد که
 بدین غریب رجعت کند و عود آن عینا مانند بدأ گردد

حضرت صادق علیه السلام فرمود یا ابا محمد چون قائم علیه السلام ظاهر شود دعوتی نازه از سر گیرد و امری جدید ادعا فرماید همچنانکه رسول خدا بدعوت جدید قیام فرمود وأمر جدید احداث نمود و این حدیث الإسلامُ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ وَحَدِيثٌ لَتَسْلُكُنَّ سُنُنُ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْرًا فَشِبْرًا وَذِرَاعًا فَذِرَاعًا از احادیث متفق علیه بین اهل تشیع و اهل تسنن است زیرا که وارد از حضرت خاتم الانبیا و مترجم آیات مذکوره است و این گونه حدیث بین الاحادیث در رتبه اولی است و محل اعتماد و وثوق اولی النهی . و اگر انسان بصیر در این نکته تأمل نماید که سبب اعراض اهل اسلام از قائم موعود و شبهات ایشان در رد آن طلعت معبود عیناً و سائل و شبهات یهود است در رد حضرت عیسی بر معنی آیات و احادیث مذکوره پی برد و بر بحار معانی موعده در کلمات ابرار اطلاع یابد . زیرا چنانکه اهل اسلام منتظر قائم موعودند کذاک یهود منتظر مسیح موعود بودند و الی یومنا هذا منتظرند . و چنانکه بشارات ظهور قائم در قرآن و احادیث اهل بیت طهارت مذکوره است کذاک بشارات ظهور مسیح در تورا

و رسائل انبیای بنی اسرائیل مصریح و مسطور و چنانکه علمای اسلام بلفظ غلبه تامه که در حق قائم وارد شده است فریفته و ممتحن گشتند و از معنی حقیقی قدرت و غلبه که بافصح بیان در کتاب مستطاب ایقان نازل و منسر شده غافل شدند و بدین سبب در غایت جرئت بر سفک دم اطهر نقطه اولی عز اسمہ الاقدس الاعلی که بمظلومیت کبری ظاهر گشت متفق گشتند و جمیع انواع ظلم و شرارت را در حق آن حضرت و اهل ایمان معمول داشتند کذاک یهود پس از ظهور حضرت عیسی علیه اطیب النحیه و انشاء بمعنی سلطنت و غلبه تامه که از لفظ مسیح مفهوم است فریفته و ممتحن گشتند و از معنی حقیقی سلطنت و غلبه آن روح الهی غافل و زاهل شدند و در غایت جرئت در رد آن حضرت و وجوب قتاش متفق گشتند . زیرا که مسیح در لغت عبریه بمعنی پادشاه یهود است و وارث تاج و تخت داود لهذا در بشارات وارده در کتب انبیا مصریح بود که مسیح موعود وارث تخت داود گردد و دارای عصای سلطنت یهود باشد و بر مشرق و مغرب غالب شود و زمین را از ظلم و شرارت پاک فرماید و شریعت مقدسه نازله در تورا را بر عالم جاری نماید این بود که چون حضرت عیسی علیه اطیب النحیه

والثناء بسمت مظلومیت کبری و فقر و مسکنت عظمی ظاهر شد
 و در اول وهله آداب سبت و طلاق را که اعظم احکام دینیّه
 و ضروریّه یهود بود منسوخ داشت و آدابی تازه و شرعی
 جدید تشریح فرمود لهذا یهود در غایت اطمینان بعقاید
 خود بر تکذیب آن حضرت متفق شدند و غایت ظلم
 و اهانت را در حق آنحضرت و اصحاب آن حضرت رواداشتند
 بلکه چنانکه در انجیل مقدّس مذکور است قتل و سفک
 اصحاب آن حضرت را موجب ثواب و سبب اجر عند الله
 دانستند و اخیراً مظلومیت اتباع حضرت عیسی و گرفتاری
 ایشان بظلم و شرارت اعدا قریب سیصدسال امتداد یافت
 و در این مدت مدیده در جمیع بلاد و ممالک دماء ایشان در
 معرض سفک و اموالشان در معرض نهب و عیالشان در
 معرض آسربود تا آنکه در سنه (۳۱۶) میلادیّه قسطنطین
 کبیر قیصر روم بشرف نصرانیت مشرف شد و ازدیانت
 و ثنیّه خارج کشت و دیانت مسیحیه را رونق و آسایشی
 نوعاً حاصل آمد و چون شخص بصیر در این جمله تدبّر نماید
 سرّ آیه کریمه کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ را در یابد و معنی
 حدیث لَتَسْلُكُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلِكُمْ را بفهمد و حقیقت قیام
 روح الله را بعد از ظهور قائم ادراک کند و بر سبب اعراض

اهل اسلام از این امر الهی مطلع و آگاه گردد و چه نیک
 شدیه است نیز عقائد شیعه دهم شهر (جابلقا و جابر سا) باعتقاد
 یهود بشهر (بنی موسی) و چگونگی این نکته ظریفه بر سبیل
 اختصار این است که چون در فقره دهم از اصحاح چهل
 و نهم از سفر تکوین از اسفار توراّه مقدس وارد شده است
 که عصای سلطنت از سلالة یهودا ساقط نخواهد شد
 تا آنکه که شیلوینی مسیح موعود بیاید و چون سلطنت
 یهود پس از ظهور حضرت عیسی و غلبه طیطوس قیصر
 رومانی بر قدس شریف زائل شد و اتباع آن حضرت
 بر صدق مسیحیت حضرت عیسی باین آیه توراّه استدلال
 نمودند لذا علمای یهود برای اسکات امت وردّ دلیل
 نصاری گفتند که در اقصای عالم که احدی آنرا نداند شهری
 بزرگ موجود است و امت کثیری از یهود در آن ساکنند
 و ملک ایشان یکی از اولاد حضرت موسی است و نام آن
 شهر بن موسی است و در کرد این مدینه نهری کبیر از رمل
 روان است که باین سبب کسی دخول و خروج از آن نتواند
 و این رمل پیوسته جاری باشد تا روزی که مسیح موعود
 ظاهر شود آنوقت این نه نیز سکون یابد و امت یهود
 آنروز بیرون آیند و مسیح را نصرت نمایند و شریعت موسویّه را

بقوت سیف بر عالم جاری کنند. و باین خرافت علمای
یهود بنی اسرائیل را معتقد و متقاعد داشتند و قریب
هزار و هشتصدسال از شریعت آلهیه محروم کردند.
و هکذا علمای شیعه این امت بیچاره را بهمین اوهام معتقد
کردند که حضرت حجة بن الحسن العسکری سلام الله
علیهم اینک در شهر جابلقا است اولاد بسیار و زوجات
عدیده برای حضرتش در این شهر موهوم ثابت کردند
و عساکر بحد و مهمات لا تحصی ولا تعد برای جنابش در
این ارض معدوآماده داشتند و احادیث کثیره و روایات
عدیده در کتب خود در اثبات وجود این شهر ثبت نمودند که
فلان از ثقات ملت شیعه در این شهر بخدمت حضرت قائم
مشرف شد و فلان عالم که از افاضل اثنی عشریه است در این
مدینه برؤیت آن حضرت سرافراز گشت و خلاصه
القول این ملت بیچاره را قریب هزارسال باین اوهام
و خرافات خوشدل داشتند تا آنکه طلوع آفتاب ربانی این
اوهام ظلمانی را زائل نمود و تکمیل علم رسم الارض
یعنی جغرافیا موجب ثبوت بطلان این خرافات گشت و وسیله
تقدم علوم و معارف بنیان شهر بن موسی و شهر جابلقا را
منهدم ساخت فاعتبروا یا اولی الابصار.

و بالجملة چون بر این مسئله اطلاع کامل یافتی که احادیث
کثیره که مؤید است بآیات قرآن مجید بصراحت وارد
شده است که قائم موعود بوصف مظلومیت کبری ظاهر
شود و كذلك احادیث کثیره وارد است که امر آنحضرت
بر عالم غالب شود و خداوند عالم را بسبب آنحضرت از
قیمت و عدل مملو فرماید بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده
باشد در اینصورت بر اهل علم چاره نماند جز آنکه الفاظ
غلبه و سلطنت و قدرت و امثالها را جمعا للاحادیث و تطبیقا
لکتاب الله بر سلطنت و غلبه روحانیه و قدرت و احاطه دینیه
حمل نمایند چه امری ظاهر است که اگر این الفاظ سلطنت
و قدرت و غلبه و امثالها را بر قدرت و غلبه ظاهریه که هرگز
مقبول حق و اولیای او بنوده است حمل نمائی بر رد احادیث
کثیره که صریح است بر مظلومیت قائم و مؤید است بآیات
قرآن مجبور کردی. و اگر چنانکه در کتاب مستطاب
ایقان باحسن قول و ابلغ بیان تفسیر فرموده اند این الفاظ
را بر غلبه روحانیه و احاطه دینیه که لازال سنت الهیه بوده است
حمل نمائی هیچیک از احادیث رد نشده و قاعده جمع بین
الاحادیث که مسلك افاضل علما است در تطبیق احادیث
رعایت گشته. و این مقدار که عرض شد من باب مجامه

و توسیع نطاق ادله و تکلم بلسان قوم است، که اهل ادراک دریابند که معارضین این امر اعظم از قوانین علیّه خود غافلند و از قواعد اصولیه ثابته زاهل و الا اهل بها از این ادله و اهیه مستغنی اند و از این حبال ^{رمل} بالیه متبری حق جل جلاله را بنفسه غالب دانند و کلمه آلهیه را بشخصها نافذ شناسند و ظهور حق را بغیر حق جل و علا محتاج ندانند و مؤید بشدید القوی را بمصداهل هوا مفتقر نشمارند. مثلا اگر ارباب بصارت ملاحظه نمایند که کلمه مقدسه حضرت عیسی بنفوذ ذاتیه خود بر اروپا غالب شده بشهادت حضرت موسی و حضرت رسول بقوت قران بر عربستان و ایران و ترکستان و افریقا غلبه یافت نه بشهادت تورا و انجیل توانند برفوت کلمه آلهیه مطلع گردند و بر غنای صاحب ظهور آگاه شوند و لیکن هیات که هر ^{ضعیف} اعمشی این نکات دقیقه را ببیند و هر اخصی برویت این حقائق خفیه پنا کردد

و مرعجب آمد از این کلام جناب شیخ که در غایت جرئت نوشته است که هرگز وعده غلبه تام در حق ائمه علیهم السلام داده نشده است نمیدانم آیه مبارکه *إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْقَابُونُ* بچه دلیل شامل حال ائمه هدی نیست آیدار این آیه مبارکه بصراحت وعده غلبه تامه بمجد آلهی داده

نشده است و یا باعتقاد جناب شیخ در دین اسلام جنبدی از ائمه هدی اقوی و اولی بوده است و یا آنکه جناب شیخ احادیث را از آیات قرآن معتبرتر شمرده اند و خود را محتاج بکتاب الهی ندانسته اند. و یا آنکه بخلاف اجماع علما تمسک باحادیثی را که مخالف صریح قرآن است جایز شمرده اند. و عجبترا اینکه جمال اقدس ابهی عز اسمه الاعلی در کتاب مستطاب ایقان بهمین آیه مبارکه بر معنی غلبه و سلطنت حقیقیه استدلال فرموده اند و این سلطنت و قوت و غلبه را باحسن وجه در حق سید الشهداء علیه الاف التحیه و الثنا ثابت نموده اند و جناب شیخ ابدأ از این آیه مبارکه ذکر می نکرده و بروفق اعتقاد خود که غلبه را غلبه ظاهریه ملکیه میدانند سبب انصراف این آیه را از ائمه هدی معلوم نداشته. آیا در این صورت حق با مناظر بابی ایشان نیست که ایشانرا ثانیاً بمراجعت مطالعه ایقان امر نموده و بتکرار نظر تأکید کرده است. و بروفق آیه مذکوره در مقام دیگر فرموده است *إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ* یعنی هر آینه البته نصرت خواهیم فرمود پیغمبران خود را و هم اهل ایمان را در این - یوم دنیا و كذلك روزی که شهدا قیام مینمایند و این آیه مبارکه صریح است بر اینکه

انبیا و مرسلین و ائمه و مؤمنین کل منصورند در این دنیا بنصرت
 آلهیه و غالبند بغلبه روحانیّه در این صورت چاره نیست
 جز آنکه جناب شیخ یا العیاذ بالله ائمه هدی را از اوصاف
 جندیّت و ایمان خارج دانند و یا وعود آلهیه را که بلفظ
 تاکید مؤکد فرموده است وافی نشمرند و یا آنکه نصرت
 و غلبه و امثالها را که در حق ائمه هدی وارد شده است
 بنصرت و غلبه روحانیّه و نفوذ کلمه چنانکه در ابقان نازل
 شده است تفسیر نمایند .

واعجب از کل این است که جناب شیخ مدعی ورود
 اخبار کثیره متواتره شده اند . و این عبد متخیر است که در
 این مقام چه گوید و چه نویسد که مبین حقیقت حال گردد
 و سبب رنجش ایشان نشود . چه اگر بگوید که جناب شیخ
 معنی حدیث متواتر را نفهمیده اند که چنین ادعای بی اصلی
 نموده اند البته موجب رنجش خاطر ایشان خواهد شد و اگر
 بگوید معنی حدیث متواتر را فهمیده اند و معذک چنین
 ادعائی کرده اند باید نسبت مغالطه و کذب بایشان دهد
 و این نیز مخالف شأن کتابت است و آداب صحافت لهذا چاره
 نیست جز اینکه در این مقام معنی حدیث متواتر را واضح
 داریم و حکم جناب شیخ را بارباب علم و انصاف واکذاریم

بر مطالعه کنندگان این دفتر مخفی نباشد که علمای اسلام
 خبری را که مخبر از قول و یا فعل و یا تقریر رسول الله علیه
 السلام باشد حدیث گویند و علمای شیعه بر آن افزوده اند
 قول و فعل و تقریر ائمه علیهم السلام را و اهل سنت بر آن
 افزوده اند قول و فعل و تقریر صحابه رضی الله عنهم را پس
 حدیث باصطلاح علمای شیعه خبری است که مخبر باشد از
 قول و فعل و تقریر حضرت رسول و یا یکی از ائمه علیهم
 السلام و این معلوم است که بعد از انقضای ایام حضرت
 رسول و ائمه این خبر بتوسط رواة بعباد خواهد رسید .
 در این صورت علما فرموده اند که اگر راویان این احادیث
 بحدی بسیار باشند که عاده تواطؤ و اتفاقشان بر کذب محال
 باشد آنرا حدیث متواتر گویند مثلا اگر هزار نفس که
 مستمع بدانند اینها یکدیگر رانندیده اند و با یکدیگر متفق نشده اند
 خبری دهند البته این خبر مفید قطع باشد و از ادله قطعیّه
 محسوب گردد و اگر حدیثی عدد رواة آن بحدی باشد که عاده
 اتفاقشان بر کذب محال نباشد آنرا خبر آحاد گویند و خبر
 واحد مفید ظن باشد و از ادله ظنیّه محسوب گردد مگر اینکه
 مؤید بقرنیه قطعیّه خارجیّه باشد . و علمای شیعه متفقند
 بر اینکه ادله ظنیّه مثل خبر واحد در مسائل اصول دین حجیت

ندارد و قابل استدلال بآن نباشد مگر اینکه مؤید بآیتی از آیات قرآن که از ادله قطعیه است گردد. پس چون معنی حدیث متواتر معلوم شد معروض میدارم که علمای اسلام متفقاً از شیعه و اهل تسنن تحقق حدیث متواتر را بدو شرط مشروط فرموده اند (شرط اول) این است که مخبر^۱ عنه محسوس باشد مثلاً هزار نفس و یا پانصد نفس و یا صد نفس لا اقل خبر دهند که از حضرت رسول علیه السلام این کلام را شنیدیم و یا از آنحضرت این فعل را دیدیم این خبر حدیث متواتر باشد. و اگر صد هزار نفس مثلاً از امری عقلی و غیر محسوس خبر دهند مثل اینکه صفات الله عین ذات است و یا خارج ذات و یا اینکه مثلاً رتبه نبوت اعظم است یا رتبه رسالت و یا اینکه امام واجب العصمة است یا نبوت البتّه این خبر حدیث متواتر نباشد و مفید قطع نکردد زیرا که تطرّف^۲ خطا در امور عقلیه اقرب است از امور حسیه. و این شرط از شروط متفق علیه است که احدی از علما در آن اختلاف نکرده اند و وجود آنرا در تحقق تواتر شرط لازم دانسته اند (شرط ثانی) این است که شماره رواه در جمیع طبقات بحدّ تواتر بالغ باشد چه ظاهر است که مردم این زمان شرف خدمت حضرت رسول و ائمه علیهم

السلام را در نیافته اند و خود بسمع خود خبری از آن حضرت نشنیده اند و لابد باید اخبار ایشان بده واسطه و یا اکثر باین خلق رسد پس ناچار باید جمیع این وسایط بحدّ تواتر بالغ باشد. مثل اینکه صد نفس که یکدیگر را ندیده اند و باهم در نقل این خبر متفق نشده اند روایتی نمایند از صد نفس دیگر که آنها نیز بهمین وصف عدم تواطؤ موصوف باشد و آن صد نفس از صد نفس دیگر و هکذا تا برسد بر رسول خدا یا ائمه هدی در این صورت تواتر محقق گردد و خبر مفید قطع باشد ولیکن اگر صد نفس از پنج نفس و یا صد نفس روایت کنند و این پنج نفس و یا صد نفس از حضرت رسول علیه السلام روایت نمایند البته این خبر حدیث متواتر نباشد و مفید قطع نکرده. چه عادهً محال نیست که پنج نفس و یا صد نفس بر جعل خبر دروغی متفق گردند و بر روایت بی اصلی متواطئ شوند. و خلاصه القول این دو شرط از شرائطی است که جمیع علما من غیر اختلاف در تحقق حدیث متواتر لازم دانسته اند و در رعایت آن غایت اهتمام امری داشته اند. پس چون بر معنی حدیث متواتر اطلاع یافتی توانی در یافت که جناب شیخ در اثبات مدّعی خود یک حدیث متواتر که جمیع طبقات رواه آن تا برسد بحضرت رسول

و یا ائمه علیهم السلام بحدّ تواتر بالغ باشد میتوانند استدلال نمایند و از عهده برآیند و یا نمیتوانند تاچه رسد باحادیث کثیره متواتره بلی مکر مرثیه های جوهری و مقبل و امثالها را حدیث تصور کرده باشند و کثرت کتب روضه خوانان را خبر متواتر گمان نمایند . ما از همه مطالب دینیّه گذشتیم اگر جناب شیخ توانستند بیک حدیث متواتر در اثبات یک مسئله از مسائل اصلیه مذهب اهل سنت و جماعت و یا مسئله از مسائل اصولیه مذهب تشیع مثل اینکه حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام فرزندی داشته است بیاورند ما باقی مطالب ایشانرا قبول مینمایم و بردقت نظر ایشان اذعان و اعتراف میکنیم . اگر انسان بصیری در احادیث میلاد حضرت محمد بن الحسن علیه السلام که مبنای مذهب شیعه بر او است رجوع نماید مکشوفاً مشاهده میکند که جماعت شیعه بحدیث یکزن و یک خادم مجهول الحال در چنین بحث مهمی اکتفا نموده اند و در مسئله امامت که از مسائل اصولیه و از مباحث اعتقادیّه است و جز براهین قطعیّه در آن حجّتی ندارد بچنین حدیث ضعیفی اعتماد کرده اند و بعقاید و اهیه از قبیل جالبقا و سرداب سامره و بقای هزار سنه که اشراق شمس معارف ظلمات حالکه آنرا

زایل نمود خود را خوشدل و مسرور داشته اند . الم یأین لهم ان یستیعظوا من رقدهم و ینتبهوا من غفاتهم و ینشطوا من عقالمهم و یرجعوا الی عقولهم و یتفکروا فی عواقبهم و قد مضت من قبلهم المثلاث و نزلت فی انذارهم آیات باهرات

و نیز شیخ در رساله اولی نوشته است

و اگر مقصود از غلبه چنانکه در این کتاب (ایقان) اشاره می رود غلبه باطنی و معنوی باشد که با استعداد ا کوان و ازمان و تجدید خاق بظهور آید در این صورت میگوئیم که ما این نوع غلبه را در ادیان و مذاهب باطله هم می بینیم که مؤسسان آنها اگر چه در عصر خود شان ظاهراً مغلوب و مقهور گشتند ولی دین و مذهب ایشان بتوالی ایام و تلاحق ازمان رواج و ترقی یافت و سالهای سال باقی ماند چنانکه این مراتب بارباب علم و تاریخ معلوم است . و کذا فدا کردن تابعان سید باب اموال و جان خود را در راه او و صبر و استقامت خود سید هم دلیل حقیقت او نمیکردد زیرا که بشهادت کل تاریخ ما می بینیم که انسان بعقیده راسخه خود اگر چه در حقیقت آن عقیده باطل و بی معنی محض باشد مال و اولاد و جان خود را نه اینکه در راه انسان کامل حتی در راه شیخ و حجر که مصنوع خودش است فدا کرده اند . و علاوه

اگر این دلیل درست و مقبول باشد ما میتوانیم بگوییم که ای خلایق چرا تفکر نمی‌نمایید در اینکه تابعان معاویه و یزید چه قدر مالها و جانها و اولادها در راه حقیقت و حقایق حرف ایشان صرف و تلف کردند آنقدر نفوس مکر ممکن است که راه ضلالت و جهالت گیرند . اگر گفته شود آن محض از هوای نفس و طمع مال و جاه و جلال ناشی و واقع شد ما هم میگوییم از جگه معلوم است که این هم از آن نقطهها و لحاظها عاری و بری است . واضح تر از این بگوییم اگر از جانب بت پرستان کسی بندهای عام مارا مخاطب کرده بگوید که ای ملت اسلام و ای ملت نصاری و ای ملت یهود و ای صاحبان مذاهب مختلفه چرا راه ضلالت گرفته اید و چرا براه مستقیم حقایق سالك نمی‌شوید مگر نمی‌بینید که امر و زچه قدر عبده اوئان روی زمین را گرفته است و نمیدانید که هیچیک از مات شما در قوت و کثرت و تعداد نفوس با ما برابری نتواند بکند چنانچه حالادر خود ارض چین چهار صد میلیون نفوس داریم این نیست مگر بقوت همان غلبه تام باطنی و تسلط عام معنوی که در نفس نفیس مؤسس ما بود که حقایق کلمات او روز بروز در قلوب تأثیر و نفوذ کرده تا باین درجه رسید . پس اگر مقصود از غلبه و سلطنت غلبه و تسلط معنوی باشد که

بمرور ایام و تجدد خلق و از زمان بظهور آید حقیقت دیانت عبده اوئان لازم آید و الحال آن بطلان هذا الدین اظهر من الشمس و این من الشمس .

و علاوه از اینها در اعصار پیشین مقام ورتبه مهذب و پیرا بسیار کس ادعا کرده و هر یکرا در عصر خود تابعان بسیار معتمد کشته جان نثاری کرده اند و عاقبت هر یک از ایشان مانند سید باب مغلوب و مقتول شده است . چنانکه تفصیل این در تاریخ ابن خلدون و غیره مذکور است . پس با کدام دلیل و برهان معلوم است که ادعایشان کذب و ادعای این صدق است انتهی کلام الشیخ فی رسالته الاولى .

چون کلام جناب شیخ در رساله اولی بانیمقام منتهی شده جناب مناظر بهائی ایشانرا بکلایم مختصر و مفید جواب گفته که عبادت اوئان و سایر مذاهب باطله مذاهب سیاسیّه است که در ادیان الهیه لازال ظاهر شده و میشود و بحدوث مذاهب سیاسیّه ادیان الهیه منتقض نمیشود . و فارق بین الحق و الباطل بحکم آیه مبارکه أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ بَقَا وَثَبَاتٍ حَقٌّ وَفَنَاءٌ وَزَوَالٌ بَاطِلٌ است و جناب شیخ بدون اینکه

مقصود مناظر خود را بفهمد و اگر باین فارق که در آیه مبارکه مذکور است راضی نیست لا اقل خود فارق بین الحق و الباطل را بیان نماید در رساله ثانیه قریب چهار پنج ورق کتاب خود را از کلمات خشنه و اهانات خارجه عن آداب الانسانیه که این عبد قلم خود را بنقل آن ملوث نخواهد نمود مملو و مشغول داشته و عیناً شبها تیرا که در رساله اولی ایراد کرده بود در رساله ثانیه نیز باین عبارت نکاشته است

و هذا كلام الشيخ في رسالته الثانيه ❦

بنده میگویم که در عالم وجود و امکان انواع و اقسام عقاید دین و مذهبی دارد که معتقدین هر یک از آنها بنا بر آنکه آن عقیده بقلب او رسوخ کرده و استحکام یافته است در هر زمان و مکان بقوت ایمان و اذعان خود مقتضیات آن عقیده را بعمل آورده در مدافعه و یا محافظه آن دین و یا متقرباً بمعبودیکه در دین او اتخاذ شده است همیشه مال و جان و اولاد خود شانرا بلا مضایقه صرف کرده اند مثلاً رجوع فرمائید بتاریخ عمومی دنیا و دین و آیین بت پرستان را بخوانید خواهید دید که هیكلها و تماثلها ساخته و آنها را در روز جزا شفعا دانسته علاوه از سجده و تعظیم و قرابین حیوانی نور دیدگان خورد سال خود شانرا نیز در پیش روی هیاکل جامده و تماثل

صامته که مصنوع خود شانند فدا و قربان کرده اند و حتی تا بزمان قریب در ملک ختا در آن روزیکه بت بزرگرا در ارابه بزرگ و سنکین بطنطنه و اجلال از معبدی بمعبدی دیگر میآوردند در آنروز از موقین ایشان چند نفری یافت میشد که بر سر راه آن ارابه آمده محاذی چرخ آهنین و سنکین آن خوابیده جان عزیز خود را در راه معبود باطل خود فدا میکردند پس اگر فدا کردن جان دلیل حقیقت دین باشد در آن وقت حقیقت دین بت پرستان لازم آید مختصر جمیع جدال و قتال دینی و یا مذهبی که در دنیا وقوع یافته منبعت از عقیده راسخه بوده که هر یک از معتقدین بنا بر زعم خود خود را حق و طرف مقابل رانا حق شمرده ادعای خود را بنذل مال و جان و اولاد فعلاً هم آشکار کرده اند و لکن از این فداکاری حقیقت این و یا آن اصلاً ثابت نمیشود چون که اعمال هر فرقه مماثل اعمال دیگری است اگر عمل یکی باعث حقیقت باشد عمل دیگری هم خواهد بود پس حرفی که هست در صحت و بطلان آن عقیده است که باعث این عمل شده است که آنرا فقط برهان باهر و دلیل قاهر ثابت میکنند نه اعمال مقلدین و معتقدین • بچاره مناظر تا بحال نفهمیده است اینکه بسیاری از رؤسای نبی امیه

در آن اعتقاد بودند که بیعت نکردن جناب سید الشهدا بر یزید عنید خلاف دین و طریقت و باعث اختلاف کلمه الله است و حتی آن حضرت را عنود بالله یا غی و طاغی میدانستند و بهمین عقیده باطله و ظن فاسد رفع و دفع آن حضرت را واجب شمردند . چه مضایقه از اینکه اغلب مخالفین و مجاهدین از کینه و حقیقت امر و حقیقت این و آن هرگز خبر دار نبودند . مگر بنظر نرسیده است اینکه روز عاشورا وقتی که سید الشهداء علیه السلام خواست مشغول نماز شود یکی از رؤسا بان جناب خطاب نمود یا حسین چرا این نماز را میکنداری خداوند عالم هرگز نماز ترا قبول نخواهد کرد میدینی که چگونه اعتقاد کرده بودند . و مگر نمیدانند که در غزوه صفین بنا بحیله بازی عمرو عاص که فصل دعوای خود شانرا بحکم حکمین قرار داده بودند چه قدر خلائق از طرف مولی الموالی نکول کرده بر آنحضرت خروج کردند . حتی آن حضرت را معاذ الله کافر پنداشتند و بزودی غزوه نهر و انرابریا کردند . هزاران هزار اینگونه فاجعه دینی و مذهبی خواه در ملت اسلام و خواه در میان نصاری و یهود اتفاق افتاده است که هر فرقه خود را محق و مصلح پنداشته طرف مقابل را مبطل و مفسد انکاشته است . فرقه شوالیه و انیکز یسئون

و جزویت نصاری که بحکم و تحریک پاپا برپا شده بود باعتقاد حقیقت دین و طریقت خود شان هیچ میدانی در حق را فضیان نصاری و یهودیان و اسلامیان چها کردند . بچارگانرا اگر بیکدفعه با آتش میآندا ختند برای ایشان تفضلی حساب میشد و لکن مانند کباب مدّرجا میسوختند . بکمان بنده قلب هیچ ظلم چه قدر غلیظ و چه قدر سخت باشد . آنقدر تعذیب و عقوبت شدید را هرگز نتواند رضا بدهد . ولیکن چیزی که قلوب رقیقه ایشانرا اشدّ از حدید و فولاد کرده بود اعتقاد حقیقت مذهب خودشان و زعم بطلان و خسران طرف مقابل بود که بردل ایشان باصر و ابرام حضرت پاپا که خود را جانشین حضرت عیسی و غفار جمیع ذنوبها میدانست جاگیر شده بود . خلاصه این مطلب نزد ارباب بصیرت از مسلمیات و بلکه از بدیهیات است محض خلط و تزویر مناظر مزور بسط مقال را اینقدر التزام نمود حال از مناظر مزور سؤال میکنم که آیاچه فرق دارد در ظاهر میان عمل بت پرستان که خود شانرا متقربا الی معبوده و مترجیا بشفاعته اولاد عزیز و جان کرامی خود شانرا در راه معبود باطل فدا میکردند و میان سلیمان خان و یامیرزا قربان که بقوت ایمان و ادعاز در راه عقیده متخذ فداي جان مینمودند هر دو

ظاهر آصادق در قول خودشان و مصدق اعتقاد خود و مستحق توصیف و تمديحست زیرا که این یکی میگوید که دین من حق است و اعتقاد حقیقت را با مرتبه باور کرده ام که نفس خود را در راه آن فدا میکنم و هم میکنند آن یکی هم بعینه همین ادعای خود را آغاز و انجام میدهد. و لکن تحقیق اینکه در نفس الامر کدامین از اینها واقعا راه حقانیت و هدایت گرفته و کدامین در طریق ضلالت و گمراهی است اینرا فقط دلیل قاهر و برهان باهر فرق و امتیاز میدهد. از اینرو بنده گفته بودم که فدا کردن تا باعان سید باب جان و مال خود شانرا و صبر و استقامت خود سید دلیل حقیقت اونمیکردد و همچنین بطلان عقیده ایشان تا با ندرجه که ایشانرا با هزار گونه عقوبت قتل و اعدام نمایند مادام که بدلیل و برهان ثابت نکردد هرگز روا و جایز نباشد لیهلك من هلك عن بینة (انتهی)

جواب ۱

حاصل اینهمه تطویلات لملة شیخ این مسئله است و بس که فارق بین الحق و الباطل چیست و اینکه فدا کردن مال و جان دلیل حقیقت حق و بطلان باطل نمیشود و دین حق برهان کافی و دلیل وافی میخواهد و بجای اینکه خود این

فارقرا بیان کند و این برهانرا مبین دارد و خود و جمعی را آسوده نماید بمسائلی که محل اختلاف نیست کلامرا تطویل نموده و مسئله را عقیم گذاشته است. و اگر چه برهان حق و فارق بین الحق و الباطل در مقاله اولی ظاهر و باهر و هویدا کشت معذک تکمیلاً للحجّه و توضیحاً للمسئله در این مقام ثانیاً فرق فیما بین داعی حق و داعی باطل را بحول الله و قوته مکشوف میداریم و بطلان قیاسات شیخ را که همواره دست آویز مکنذین بوده است واضح مینمائیم و بعد از اتمام حجت سبب طول کلام ایشانرا که مانند لیالی شتا مظلّم و بارد و تطویل الذیل است مذکور میداریم. و قبل از بیان فرق باید معنی دین و مذهب را مکشوف داشت و فرق مابین شرائع و ادیان و طرق و مذاهب را معلوم نمود و کیفیت انتشار مذاهب را در ادیان واضح و مبین کرد تا طالبان حقیقت بر بصیرت باشند و بر قیاسات فاسده مطلع گردند و بر تخیل و تزویر هر نفسی مطلع و آگاه شوند

﴿ فی بیان معنی الدین و المذهب و کیفیة انتشار المذاهب ﴾ بدان ای ناظر در این صحیفه که دین عبارتست از شرائع و قوانینی که بوضع الهی و وحی سماوی بر یکی از افراد بشر نازل گردد و موجب انتظام امور روحانیّه و ملکیه ملبّتی شود

مانند دیانت موسویّه و نصرانیّه و اسلامیّه و امثالها و از
 خواصّ دیانت قوتست و قدرت و نفوذ کلمه و جمع و تألیف امم
 مختلفه و عناصر متعدّده در تحت کلمه واحده و ارتباط ایشان
 باخوت دینیّه و جامعه ملیّه . و مذاهب عبارتست از طرق
 و شواری که بسبب اغراض سیاسیّه و یا اختلافات علمیّه از
 ادیان منشعب شود و معتمد علیّه و مبنای مؤسس آن مسائل
 علمیّه و آراء اجتهادیّه باشد نه ادعای نزول وحی سماوی و آیات
 آلهیّه مثل مذهب کاتولیک و ارتودکس و پروستانت و غیرها
 در دیانت نصرانیّه و مثل قرآین و ربانین در دیانت موسویّه
 و مثل امامیه و اسماعیلیه و زیدیه و اهل تسنن و غیرها در دیانت
 اسلامیّه . و از خواصّ مذهب تفریق و تشیت است بین
 ملل متحدّه و ضعف و انحلال و حدوث حروب اهلیّه و دخول
 بدع و اهواء و عبادات باطله غیر اصلیّه و مادر این دفتتر
 کیفیت تشریح دیانات ثلثه را مذکور میداریم و سبب انشعاب
 مذاهب هر دینی را نیز مینگاریم تا سبب انتباه هر طالبی شود
 و موجب زوال شبهات از باب ارباب و تشکیک گردد
 ❦ اما دیانت یهود و کیفیت تفرّق آن ❦

اجمال آن این است که چون بنی اسرائیل بسبب ظهور
 حضرت موسی و نزول توراّه از عبودیت فراعنه مصر نجات

یافتند و در اراضی مقدّسه بعزت مقیم و ساکن شدند تقریباً
 مدّت چهار صد و پنجاه سال امور ایشان بتوسط رؤسای انتخابیّه
 که باسم قضاة مذکورند منظم بود تا آنکه بتوسط صموئیل
 نبی شاوول از سبط بنیامین که در قرآن مجید از او بطالوط
 تعبیر رفته است بساطت جالس شد و مسند قضاوت و انتخاب
 تخت مملکت و ارث مبدل گشت . و پس از کشته شدن
 شاوول بشرحی که در کتب عهد عتیق مذکور است بحکم
 خداوند تبارک و تعالی حضرت داود از سبط یهودا پادشاه
 بنی اسرائیل شد و بعد از آن حضرت سلطنت بفرزندرشیدش
 سلیمان انتقال یافت . و در این مدّت مذکوره امور بنی اسرائیل
 در غایت انتظام و دین آلهی در نهایت قوت و ایادی در نصرت
 یکدیگر متفق و کلمه ملت متحد و مهابت قوم در قلوب ملوک
 همجوار مانند موآب و ادوم و ارم و مصر متمکن و راسخ
 بود . پس چون حضرت سلیمان وفات فرمود امت مختلف
 شدند و سبط از اسباط بنی اسرائیل یا رُبعم بن نباط را که
 از نسل حضرت یوسف بود بر خود پادشاه نمودند و سبط
 که عبارت از سبط یهودا و سبط بن یامین بود رَجَبام
 پسر حضرت سلیمان را بساطت منسوب داشتند . و این هنگام
 آغاز اختلاف بنی اسرائیل بود و دیانت موسویّه بد و مذهب

بزرگ انشعاب یافت و آتش حرب و قتال ما بین فریقین اشتعال پذیرفت و قوت بضعف و سطوت بانحلال و توحید بشرك مبدل شد . زیرا که یاربعام مذکور از خوف اینکه چون بنی اسرائیل هر ساله برای حج و قربان بقدس شریف که پای تخت ملوک آل داود بوده میرفتند مبادا اندک اندک فلویشان بسطنت رحبعام فرزند سلیمان مایل شود و موجب زوال سلطنت آل افرائیم گردد لهذا در مدینه سامره که بعبری بشومرون معبر است مذبحی بنا نهاد و دو کوه ساله زرین بر آن مذبح منصوب داشت و قوم را از حج بقدس شریف و ذبح در مذبح سلیمان منع کرد و بنی اسرائیل را بتقدیس آند و عجل زرین و احترام تمایل متعود و مبتلا نمود . و اندک اندک دوای منافرت و نزغات مخاصمت فیما بین ملوک افرائیم و ملوک یهودا متمکن و راسخ گشت تا روابط مخالطت و وسائل مؤالفت بین طرفین مقطوع شد و حروب اهلیه و قتال مذهبی چنانکه کتب مقدسه عهد عتیق بدان ناطق است بین الفریقین قیام نمود و هر یک از ملوک یهودا و اسرائیل برای قوت و غلبه بر خصم بملوک فینیقیین و ملوک مصر که در آن اعصار بمراتب تمدن و قوت و شوکت و وفور علم و ترویج صناعت مشتهر بودند تقرب جستند و عواید آنرا که

مخالف شریعت تورا بود در دین آلهی داخل نمودند و بجهت تقرب باین اُمم و غلبه بر یکدیگر ملوک و عشق تاروت و بعل اوئان ایشانرا در معابد خود منصوب داشتند و بنصائح انبیا و مقدسین و مواعظ منقطعین و مقربین متعظ و مستنصح نکشیدند . تا آنکه نخست قهر آلهی ملوک اشور را بر افرائیم و شومرون غالب نمود و سلطنت این سلسله از بنی اسرائیل انقراض یافت و اکنون قلیلی از سامریه در بلاد نابلس شام ساکنند و معبدی در کوه جزیم برای عبادت دارند . و سامریه با سفار خمس تورا معتقدند و بسائر کتب انبیای بنی اسرائیل معتقد نیستند . و پس از انقراض بنی افرائیم سلطنت ضعیفی در خاندان یهودا باقی ماند تا آنکه بعد از چندی آنان نیز بقله ملوک بابل منقرض گشتند و از عزت و شوکت باسر و ذلت مبتلا شدند و بعد از هفتاد سال اسر و ذلت ثانیاً برآفت و مرحمت ملوک ایران از ذلت و اسیری در بابل نجات یافتند و بار دیگر در قدس شریف ایمن و متمکن گشتند . و در این گره بسبب اختلاط با اهل بابل و اهل مصر که در آن اوقات بتمدن و وسعت معارف نامور بودند بشیع و مذاهب فرعیه دیگر انفسام یافتند از قبیل فریسیون و صدوقیون و آسینیون و ثیرابوتیون که در

انجیل مقدس بعضی ایشان اشارت شده است و در تاریخ یوسیفوس عبری و فیلو مشروحاً ثبت گشته . و این شیخ و فرقی و مذاهب هر یک خود را حافظ حقیقی شریعت تورا میپنداشتند و دیگر را باطل و مبتدع میانگاشتند . و در این اثنا حضرت عیسی علیه الاف التحیة و الثنا ظهور فرمود و قوم یهود را بشریعت جدیده و سنن بدیمه دعوت نمود . ولیکن یهود بضروریات دینیہ متمسک گشتند و باینکه مسیح باید با سلطنت ظاهره ظاهر شود و وارث قوت و شوکت و تاج و تخت داود شود فریفته گشتند و حضرت تشرأتکذیب نمودند و از غایت جهل و ضلالت آنوجودا قدس را ضال و مفتری شمردند تا کلمه عذاب بر ایشان نازل شد و پس از آنکه چهار صدوسی سال در قدس شریف ساکن بودند بغلبه طیطوس قیصر رومانی ثانیاً پراکنده و متفرق گشتند و این تفرقه و پریشانی ایشان در ظهور اسلام از دیاد گرفت تا آنکه الی یومنا هذا در جمیع بلاد من الشرق الی الغرب متفرق و مطرودند و قلیلی از هر دو مذهب با هم قرآین و ربانین برای اعتبار متبصرین باقی و موجود . و طائفه قرآین بکتب عهدعتیق مدعند ولیکن بتلمود و تقالید و تفاسیر آن معتقد نیستند و طایفه ربانین پس از اذعان بکتب عهد عتیق مدار

امور و معارفشان بر تفاسیر تلمود است و اعتماد بر آراء علمای یهود . و عجب در این است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در یکی از خطب بلیغۀ خود که در نهج البلاغه مندرج است باین حوادث آغاز و انجام بنی اسرائیل تصریح نموده و امت اسلام را از تفرقه و اختلاف و تحزب و تمذهب و اتباع یهود و معاندت حضرت موعود تحذیر و تخویف فرموده .
اگر ان شاء الله تعالی مقام مقتضی شد در طی کتاب بذکر آن خطاب مستطاب میپردازیم و ذکر می و موعظةً للمتقین آنرا ترجمه مینمایم . تا اهل بصارت دریابند که ائمه هدی از این حوادث اخبار فرموده اند و عواقب امت اسلام را مکشوف داشته اند . ولیکن هیات که در قلوب قاسیة میتة این نصائح مؤثر شود و موجب انباه و استبصار ارباب عتو و انکار گردد . إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ .

﴿ واما کیفیت انتشار دیانت نصرانیة و تفرق آن بمذاهب ﴾
اجمال آن اینست که چون حضرت عیسی علیه اطیب التحیه و البهاء از ظلم یهود بافق اعلی صعود فرمود در انوقت تقریباً یکصد و بیست نفر از فقرای ارض و امیین بآن حضرت مؤمن بودند و یهود که در آن ایام در تحت حکومت رومانیان

وولایت بیلاطس محکوم بودند در غایت شدت و عناد بمعارضه اصحاب حضرت عیسی و اذیت و آزار ایشان قیام نمودند تا آنکه بحکم علما و رؤسا استفانوس و یعقوب ابن زبدی و دیگر یعقوب بارتیکوکار را باشد عقوبت و آزار بشهادت رسانیدند و اخیراً اصحاب انحضرت از خوف یهود باطراف و اکناف پراکنده و متفرق گشتند . و علمای یهود از اورشلیم یعنی قدس شریف بتوسط مراسلات یهود سایر بلاد و ممالک را برضد مسیحیان اغوا و اغرا نمودند و آن مظلومان را که جز خیر یهود و سایر خلق را نمیخواستند نزدولات بلاد و امرای رومانی بفساد عقیده و طلب سلطنت متهم میداشتند تا آنکه غضب آلهی بر یهود نازل شد و قریب هفتاد سال پس از تاریخ میلاد طیطوس قیصر رومانی بر اراضی مقدسه تاخت و بعد از محاربات کثیره و قتل زیاده از یک مایون از یهود قدس شریف را خراب و یهود را ذلیل و متفرق و پراکنده ساخت . و این حادثه نیز برپراکنندگی مسیحیان افزود و اتباع حضرت عیسی که در غایت قلت و ذلت بودند در جمیع بلاد و ممالک مجاوره و بعیده متفرق گشتند و در غایت گرمی و حرارت بتبلیغ امر حضرت عیسی و دعوت خلق مشغول شدند . و چون امر مبارک نصر انبت

در میان امت و ثنیه رومانیه آغاز نفوذ نهاد علمای آن ملت نیز بایهود در معاندت نصاری متفق گشتند و آن مظلومان را نزد قیصره و امرای قوم بانواع فتنه و فساد متهم داشتند چندانکه چون نیروی قیصر ظالم مشهور در غلبه سکر باحراق عاصمه کیره اروپا مدینه رومیة الکبری امر نمود و شهری بدان عظمت و وسعت را در جنون سکر محترق ساخت بامداد تهمت این حادثه شنیه را بر آن معدود قلیل نصاری نهاد و آن فتنه بیکس را بانواع عقوبت و اذیت مبتلا کرد . و از مسلیات نصاری است که رسولین عظیمین بطرس و بولس با امر این ظالم غشوم در عاصمه روم رتبه شهادت یافتند و بحکم صلیب و ذبح بمقر اقدس اعلی شتافتند . و عاقبت ظلم و ثنیه بر امت نصرانیه بدان درجه بالغ شد که در ممالک فسیحه عریضه قیصره مقر امنی نیافتند و کثیری از ایشان در پناه رهبانیت گریختند و در شعاب جبال و قرای بعیده از عواصم ماوی گرفتند و بعبادت پرور دکار پرداختند . و هم از مسلیات نصاری است که در مدت سیصد سال که تقریباً امت نصاری بظلم و ثنیه مبتلا بودند ده قتل عام مهیب بحکم قیصره بر آن مظلومان اجرا یافت و آنها را دماء از آن بیچارگان جریان گرفت . و لکن با اینهمه ظلم یوماً فیوم کله آلهیه غالب بود و روز بروز بر عدد این

امت میافزود. تا آنکه تقریباً در اواخر قرن ثالث قسطنطین کبیر بهدایت مهتدی شد و باعتناق دیانت نصرانیة افتخاریافت و در اوائل قرن رابع بحریت نصاری اعلان فرمود. و غایت همت را در اعلاء کلمة نصرانیة و انهدام دیانت وثنیة اجرا نمود. و از آغاز انتشار دیانت مسیحیة در اروپا و آسیا و افریقا رئیس جمیع اساقفه حبر اعظم رومانی بود که بلقب پاپا مشرف کشت و ادعای وراثت رتبه خلافت از بطرس رسول مینمود. و چون قسطنطین کبیر از مدینه رومیة الکبری بمدینه بیزنطیوم که اکنون باسلامبول مشهور است انتقال نمود و این شهر بزرگراپای تخت مقرر داشت اسقف اسلامبول را بمزید حرمت و اعتبار و عزت و اختیار ممنوح داشت و او را بمزید عنایت و توجه معتبر و مفتخر فرمود. چندانکه اسقف قسطنطینی خود را مجبور بر اطاعت حبر اعظم رومانی نمیدانست بل جمیع اساقفه اورشلیم و اسکندریة و انطاکیة و بیزنطیة و رومیة را در اعتبار حکم مساوی و برابر میانکاشت. و این فقره اخیراً سبب انشقاق کنیسه شرقیه از کنیسه غربیة کشت و موجب انقسام دیانت مسیحیة بدو مذهب بزرگ کاتولیک و ارتودوکس شد. و در این قرن بسبب همت و شجاعت قسطنطین کبیر

دیانت مسیحیة در ممالک آسیا و افریقا انتشار یافت مثلاً ملت ارمنیا بسبب کریکوریوس بن آنکس و معاونت تیریدات ملک بزعم ایشان از دیانت وثنیة بدیانت مسیحیة منتقل شدند. و همچنین مملکت کرجستان بزعم ایشان بتوسط زنی اسیره مسیحی گشتند. و ممالک تراکیا و میسیا و داسیا که در شمال شرقی روملی و بلغاریا است باعتناق این دین افتخار یافتند. و در افریقا اهالی ممالک حبشه که بکوش معروف بود بوساطت فرؤمنتیوس که از مصر بدان حدود مسافرت نمود مسیحی گشتند و تابع کنیسه اسکندریة شدند و در قرون اخیره که انشقاق کنائس شرقیه از کنائس غربیة ظهور یافت سوای کنیسه ارمنیة اغلب اهالی ممالک مذکوره بالطبع تابع اسقف قسطنطینی و مذهب ارتودکسی گشتند. و در قرن سیم و چهارم بعض اختلافات علمیة در میان رؤسای مسیحیة وقوع یافت و سبب انقسام و انشقاق کنائس و عقاید کشت. و اهم این انشقاقت که در میان مسیحیان با اسم آرائقه یعنی مبتدعه مشهور و مذکور است اختلاف دونائین و سیسیلیین بود. و اجمال آن اینست که چون در سنه (۳۱۱) میلادی منسوریوس اسقف قرطاجنه فوت شد در تعیین اسقف فیما بین اساقفه قرطاجنه و نومیدیة اختلاف افتاد و عداوت

وخشونت بین الطرفين امتداد یافت ووقائع محزنه دمویه
 بمیان آمد و بسعی و کوشش قسطنطین و سایر قیصره
 اصلاح نیافت و در غایت جد بمعاندت یکدیگر قیام نمودند
 و هر یک دیگری را بفساد اعتقاد متهم میداشتند . و هنوز
 این اختلاف اصلاح نیافته بود که حادثه اشد و اصعب ظاهر شد
 و اختلاف اَرِیُوسِین و ارتودکس در مسئله اختلاف اَقانیم
 ثلثه بمیان آمد . و اجمال این حادثه این است که چون اهم
 مسائل و مرکز معتبر دیانت مسیحیه اَقانیم ثلثه اَب و ابن
 و روح القدس است و علمای لاهوت تا اوائل قرن چهارم
 در این مسئله باجمال تکلم مینمودند و قوم را بدین گونه
 تعلیم میدادند که اقنوم ابن در اب چون جوهر عقل در
 انسان است و روح القدس در اقنومین اب و ابن قوه الهیه
 عامله است . و زیاده بر این در این مسئله تفصیل نمیدادند
 و قوم را باین اجمال مقتنع میساختند . تا اینکه اریوس
 قسّیس که مردی دقیق و طلیق الالسام بود قیام نمود و تعلیمات
 اسقف اسکندریه را که بوجه اجمال قوم را بتساوی اَقانیم
 ثلثه جوهر اَوذاتا و رتبه تعلیم مینمود رد کرد . و معتقد شد
 بر اینکه اقنوم ابن من حیث الجوهر بالکلیه مفارق است
 باقنوم اب و جوهر ابن نیست منکر اوّل صادر از اَب

و او اشرف مخلوقات است و بمنزله الی است که آله اَب اورا
 در ایجاد عالم هیولی مستعمل داشته و صادر اول و واسطه اولی
 بین الخالق و المخلوقات مقرر نموده . و بالجمله چون تعلیمات
 اریوس اشتها ریافت جمعی کثیر با و معتقد شدند و اختلافی
 بزرگ در میان ملت بر پا کردند زیرا که این تعلیم منافی اعتقاد
 حبر اعظم و اکثر اساقفه بود که جوهر ابن را من کل الجهات
 با جوهر اَب مساوی میدانستند . و لهذا مناظرات علیه
 بمشاجرات مذهبیه مبدل شد و اخیراً برد و تکفیر و طرد
 و تحریم یکدیگر منتهی گشت . و قسطنطین کبیر که
 نخست این اختلاف را حقیر میشمرد چون مسئله را مهم و عاقبت را
 وخیم یافت مکتوبی مودت آمیز بطرفین نکاشت
 و ایشانرا بحدت و ایلاف و ترک معاندت و اختلاف مامور
 داشت ولیکن این نصائح موجب رفع غوائل نشد و یوماً
 کوم برمباعدت و اختلاف میافزود و تزلزل بزرگ و اضطراب
 کبیر در جمیع ممالک قیصر ظهور یافت ناچار قیصر کبیر
 صر باجماع جمیع اساقفه نمود و در سنه (۳۲۵) میلادی
 در مدینه نیقیه (جمع نیکاوی) شهیر که اوّل مجمع مسکونی
 دیانت نصرانیت و مأخذ تأسیس عقاید این دین است
 انعقاد یافت و اساقفه در این مجمع پس از مناظرت و مجادلت

طویلہ بر تحریم اریوس متفق گشتند و بر طرد ونفی اوبلیریکوم حکم نمودند و اتباع اورا غصباً بکنیسه ارتودکس و ترک تعالیم اریوس ملحق و مجبور داشتند و در این مجمع حکم صریح صادر شد که اَقْنُوم ابن مساوی است با اله آب ذاتاً ورتبه وفعلاً وکرامه . واکرچه این مسئله بانعقاد مجمع نيقاوي انقضا یافت لکن مسئله کیفیت انباشاق اَقْنُوم ابن از اَقْنُوم آب مطرح انظار قسُس واکبر کشت واکزیراً این مسئله موجب انقسام کنائس کشت والی یومنا هذا سبب تعدد مذاهب شد . وسوای شیعه اریوسیّه شیخ کثیره صغری وکبری در این قرون بسبب اختلافات علیّه در میان نصاری ظهور یافت و سبب انقلابات داخله این ملت شد و شرح عقائد هر یک مفصلاً در کتاب تاریخ کنیسه تألیف یعقوب مردوک امیرکافی و غیر او از افاضل مؤرخین مذکور است و جمیعاً باسم فریق نصاری بین الجمهور من العالم و الجاهل معروف و مشهور . و در قرن چهارم اَپُولِنَارِيس اصغر اسقف لاذقیه که مردی فاضل و محترم و عدو اریوسیین بود منکر ناسوت حضرت عیسی شد و معتقد بالوهیت مطلقه ان حضرت کشت و تعلیماتش در اکثر بلاد شرق اشتهار یافت . لهذا بفرمان ثیودوسیوس کبیر (مجمع قسطنطینی) که مجمع ثانی مسکونی ملت نصاری است

در سنه (۳۸۱) انعقاد یافت و در این مجمع صد ویست اسقف اجتماع نمودند و بر حقیقت افانیم ثلثه در اله واحد و طرد و تحریم اَپُولِنَارِيس حکم کردند . و در قرن پنجم فرقه نَسْطُورِیّه در میان امت نصاری ظهور یافت . و سبب این بود که چون حضرت عیسی علیه السلام علی ما ورد فی الانجیل کاهی از خود بان الله و کاهی بان الانسان تعبیر میفرمود لهذا تفریق و توحید این دو مقام در این قرن سبب حدوث اختلافات کلیه فیما بین نصاری شد . علمای سوریه و سایر بلاد شرق حضرت عیسی را دارای دو طبیعت و مشیئت دانستند و از عبارت است از مشیئت لاهوت و مشیئت ناسوت یعنی الوهیت و بشریئت و تقریباً علی هذه العقیده از حضرت مریم عذرا بام الله و ام المسیح هرد و تعبیر مینمودند . و علمای اسکندریه و کنائس تابعه آنها حضرت عیسی را دارای مشیئت واحده و طبیعت واحده دانستند و تقریباً علی هذه العقیده از حضرت مریم بام الاله تعبیر مینمودند و زیاده از تعبیر بام المسیح جایز نمیدانستند . چون نسطوریوس اسقف سوری الاصل و مردی خطیب و فصیح بود و بر خلاف عقیده سوریین و شرقیین تعبیر بام الاله از حضرت مریم عذرا جائز ندانست و در مجامع و کنائس باظهار این عقیدت مجاهرت

نمود این فقره سبب اضطراب و هيجان علما و رهبانان قسطنطنيه كشت و يم آن بود كه امر از مجادلات عليه بمجاربات سيفيه منهي كردد لهذا باصر و فرمان ثيودوسيوس ثاني قيصر روماني در سنه (۴۳۱) ميلاديه (جمع افسس) كه آنرا جمع ثالث مسكوني ميخوانند انعقاد يافت . و در اين جمع بر طرد و تحريم نسطوريوس حكم جاري شد و اگر چه اين حكم بقساوت و صرامت اجرا يافت لکن سبب زوال و اضمحلال شيعه نسطوريه نكشت و بهمت و كوشش و اجتهاد فوق العاده بر صوماس و اعانت و همراهي فيروز شاهنشاه ايران مذهب نسطوريه در بلاد فارسيه و كلدان انتشار يافت . و چون در اين قرن پنجم بسبب شيوع مذهب نسطوريه اختلافات ديگر درميان قسس و رهبان ظاهر شد و هريك حزبي تشكيل نمودند خصوصاً فرقه اَفِينُوس كه موجب از عا^جج شديد شدند لهذا در سنه (۴۵۱) باصر و فرمان مَارْسِيَانَس (جمع خلکيدون) كه آنرا جمع رابع مسكوني ميشمارند انعقاد يافت و در اين مجمع رساله لاون حبر اعظم را قانون ايماني محسوب داشتند و بر تحريم و طرد ديوسكوروس و افينوس و ساير مدعيان حبر اعظم حكم كردند . و هم در اين قرن مذهب يعقوبيه از معتقدين

مشيئت واحده ظهور يافت چو يعقوب نامي بر ادعي كه راهبي حقيير بود و لکن بجلادت و نشاط اتصاف داشت قيام نمود و ماشياً اكثر بلاد شرقاً سياحت كرد و در هر بلد اصحاب مشيئت واحده را منتعش ساخت و بفصاحت و بلاغي كه داشت معتقدات اين طايفه را در قلوب اكثرى از نصرايى بر شام و بلاد بين النهرين و ارمنيه و مصر و نوبه و حبش و غيرها ثابت نمود تا اينكه شيعه يعقوبيه باسم او ثابت و برقرار كشت . و در قرن ششم ميلادى ديانت نصرانيت در اروپا بر بعض ممالك كه تا اين قرن بر وثنيت باقى بودند از قبيل بريطانيه و صكسون و در آسيا بر سواحل بحر اسود و نهر د انوب استيلا يافت . و كذلك شيع و مذاهب مذكوره در داخله قوت گرفت و لهذا در سنه (۵۵۳) باصر جوستينانس (جمع مسكوني خامس) تشكيل يافت و در اين مجمع بر ضد او ريجانس حكم صادر شد و همچنين وسائل منافرت و تضاد فيما بين اسقف قسطنطنيه و اسقف روميه اعني حبر اعظم روماني پاپا شديد كشت چندانكه اكثر مورخين كنيسه اين قرن را مبداء ظهور اختلاف و انشقاق ديانت نصرانيه بمذهب يوناني و لاتيني و بعبارة اخري بمذهب ارتودكس و كاتوليك دانسته اند . و در اوائل قرن هفتم ميلادى اعني در سنه (۶۰۹)

دیانت مقدسه اسلامیة ظاهر شد و دوسیل مختدر شدید
 الجریان دیانت نصرانیة و دیانت اسلامیة در اقطار شاسعه
 آسیا و اروپا و افریقا در غایت شدت مصادم و مقاوم
 یکدیگر گشت . و هم در این قرن در سنه (۶۸۰) بامر
 قسطنطین فوگوناتوس و حبر اعظم (مجمع سادس مسکونی)
 انعقاد یافت و بر ضد اصحاب مشیت واحده حکم صادر شد .
 و در قرن هشتم میلادی اختلاف در عبادت ایقونات در میان
 نصاری ظهور یافت . و ایقون در لغت یونانیة عبارت از
 صور و تمثیل است در لغت عربیة و اجمال این حادثات
 عجیبه این است که چون پس از ایمان قسطنطین کبیر قیصره
 روم و اساقفه و رهبانان آن بوم غایت سعی و کوشش را در
 اجرای دین و نشر شریعت مسیحیة در میان ملل و قبائل و ثنیة
 اظهار میداشتند چنانکه یوحنا لورنس مؤرخ مشهور
 نوشته است اکثر مبشرین از قبائل واحشام اریاف بحر اسود
 و جبال قوقاس و سایر قبائل باین مقدار راضی میشدند که
 صور و تمثیل قدیمه خود را بصورت حضرت عیسی و قدیسین
 و شهدا تبدیل نمایند و این قبائل که بدات و توحش
 معروف و بقلّت معارف و تمدن موصوف بودند تر ضیة قیصره
 روم را باین مقدار از تبدیل دیانت خالی از صرفه و مصلحت

ندانستند و افاضل نصاری نیز چون این صور و تمثیل موجب
 تذکار آلام حضرت مسیح و مصائب و شدائد وارده
 بر اولیای دین مسیحی بود بر این امر سکوت نمودند تا اینکه
 عبادت صور و تمثیل در دیانت مسیحیة امری مشهور شد
 و در جمیع کنائس داخل گشت . پس چون دیانت اسلام
 ظاهر شد و رؤسای مسلمین و علمای یهود نصاری را در
 عبادت ایقونات سرزنش می نمودند و ایشانرا بعبادت اوئان
 متهم میکردند لهذا فیلیپیکوس باردانس ملک یونانی بامر
 بطریک یوحنا در سنه (۷۱۲) حکم فرمود که از رواق ^{۱۰۰} _{۱۰۰}
 کنیسه ایا صوفیا صور مجمع مسکونی سادس را محو کردند
 و حبرا عظم رومانی در مدینه رومیة باین سبب حکم بارتداد
 ملک نمود و او را از دین نصرانی خارج دانست و حکم نمود که
 صور جمیع مجامع را در کنیسه ماری بطرس منصوب دارند
 و این فتنه بغزل ملک از تخت سلطنت منتهی شد . و در عهد
 لیون ایصوری که بشجاعت موصوف بود این فتنه شدید تر
 ظاهر شد و موجب حروب اهلیه و مقاتلات ملیه گشت
 زیرا که این ملک از شدت تعسیر ^{۱۰۰} _{۱۰۰} مسلمین و یهود و ازیم اینکه
 مبادا عبادت این تمثیل اندک اندک موجب حدوث بدع
 و خرافات قدیمه یونانیة در دیانت مسیحیة گردد لهذا در سنه

(۷۲۶) میلادی حکمی عمومی صادر فرمود که سوايه صورت حضرت عیسی در حالت صلیب صور و تمایل جمع شهدا و قدیسین را از کنائس و معابد محو نماید و از این جهت آتش جنگ فیما بین ملت افروخته شد و نار محاربت نخست در جزائر اریخیل و جانبی از آسیا و سپس در ایتالیا اشتعال یافت . زیرا که عامه ملت بسبب عادت و روسا و کهنه بسبب منفعت این حکم را مخالف دیانت پنداشتند و ملک را مرتد از دین نصاری انکاشتند و سفرای او را از بلاد ایتالیا مطرود داشتند ملک از این انفعال بر قتال ایتالیا و جبر اعظم رومانی پاپا عزیمت نمود و چون بسبب حوادث شرق از عهده اجرای حرب بر نیامد در غایت حدت و حرارت عابدین صور و تمایل را مورد سخط و غضب داشت و جرمانس اسقف قسطنطنیه را که محب تمایل بود عزل نمود و انسطاسیوس را بجای او با سقیّت منصوب داشت و امر با حراق جمیع تمایل و عقاب و تعذیب محبین ایقونات صادر نمود و عاقبت این صراحت و شدت موجب انشقاق ملت شد و ملت نصرانیت بدوا سم (ایکونو دولی) یعنی عابدین صورو (ایکونو ماکي) ویا (ایکونو کَلستی) یعنی ساحقین صور انقسام یافت و چون لیون رابع بدسائس زوجه

او ایرینی مسموم شد و قسطنطین فرزند او صغیر بود ایرینی بوصایت قسطنطین فرمانروا کشت و محیین عبادت ایقونات رانصرت نمود و بتدبیر این زن در سنه (۷۸۶) با سم قسطنطین ملک در مدینه نیقیه (مجمع سابع مسکونی) انعقاد یافت و (۳۵۰) اسقف در این مجمع مجتمع شدند و برجواز عبادت تمایل حکم کردند . و در وسط این محاربات اهلیه و مجادلات دمویّه که مدتی مدیده فیما بین نصاری امتداد داشت و هر فرقه دیگر را کافر و مشرک میپنداشت اختلافی جدید در کیفیت انبثاق روح القدس در میان ملت ظاهر شد زیرا که فرقه لا تینیّه بانبثاق روح القدس از ابن واب معتقد شدند و فرقه یونانیّه بانبثاق او از اب فقط اعتقاد نمودند و این منازعه نیز مدتی مدید قائم بود تا آنکه موجب انفصال کنائس شرقیه از کنائس غربیه کشت . و در قرن نهم در سنه (۸۶۹) باصر ملک باسیلیوس مکدوننی (مجمع ثامن مسکونی) در مدینه قسطنطنیه انعقاد یافت و در این مجمع (۳۱۸) اسقف حاضر بودند و بر ضد معتقدین بمشیت واحده و منکرین عبادت تمایل حکم نمودند و لکن یونانیان مجمع دیگر را که در سنه (۸۷۹) در این مدینه انعقاد یافت بریاست فوتیوس (مجمع ثامن مسکونی) میدانند و در این

جمع حکم شد که مطالب پاپارا تسلیم نمایند. و در قرن نهم و دهم میلادی با آنکه دیانت نصرانیه بانسقاوت داخله و عقائد مختلفه از قبیل کیفیت عبادت تمایل و آخر از ذخائر یعنی عظام و جثت قدیسین و شفاعت ایشان، و هم بحاربت و غارات خارجه مبتلا بود بر بقیه ممالک اروپا از قبیل هنگاریا و دانیا و بولونیا و ممالک روسیه که تا این قرون بر دیانت و ثنیة قدیمه باقی بودند استیلا یافت. و در اواخر قرن یازدهم حروب کبیره صلیبیه فیما بین نصاری و مسلمین شروع شد. و سبب آن اجمالاً این بود که راهبی فرانسوی مسمی بپطرس ارمیطه یعنی پطرس ناسک برای زیارت قدس شریف باراضی مقدسه مسافرت نمود و اگر بقول او بتوان اعتماد کرد نصاری را در بلاد فلسطین در غایت ذلت و حقارت یافت پس از زیارت ارض مقدس بادلای پر شور باوروپا مراجعت نمود و حبر اعظم رومانی را که در این قرون سلطنت مطلقه بر غالب ملوک اروپا داشت بر محاربه اهل اسلام و استخلاص اراضی مقدسه ازید مسلمین تحریص و تشویق کرد و تحریصات این راهب ناسک شورشی عجیب در اروپا برپا نمود و جمیع ملوک اروپا را بر محاربه اهل اسلام متفق گردانید و اخیراً بعد الاخذ والرّد در سنه (۱۰۹۶) هشتصد هزار سپاه از

ممالک نصرانیه عزیمت ممالک اسلامیّه نمودند و ملوک شام که در آن زمان غالباً بحب حرب و ضرب معروف بودند نیز مستعدّ مقاتلت و محاربت گشتند و این دو زوبعه شدید در ممالک فلسطین و سوریه و مصر قریب دو یست سال متصادم و مقاوم بود و از محاربات دمویّه در این مدت میدیده انهار دماء جاری گشت و نفوس لا تحصی که عدد آنرا جز خداوند کس نداند از طرفین کشته شد و انجام بشجاعت صلاح الدین ایوبی و اخیراً بپساکت الملك الظاهر بیبرس اراضی مقدسه که قریب دو یست سال معرکه نزال و قتال و قریب هفتاد سال مقرر سلطنت نصرانیه بود بالاستقلال استخلاص یافت. و در این دو قرن از خارخ جز مناظرات حربیه و از داخل جز عبادت تمایل و اختلاف در عشاء ربّانی که آیا خبز و خمر مبدل بجسد مسیح میشود یا نمیشود در دیانت نصرانیه امری مسموع نمیشد. و در سنه (۱۱۲۳) در مدینه رومیّه در قصر لاتران (مجمع تاسع مسکونی) انعقاد یافت. و در سنه (۱۱۳۹) نیز در قصر لاتران (مجمع عاشر مسکونی) منعقد شد و در این دو مجمع حق انتخاب حبر اعظم بامراپراطور و کیفیت اتحاد کنائس شرقیه و غربیه یعنی مذهب کاتولیکی لاتینی و مذهب ارتودکسی یونانی محلّ

مذاکره و بحث کشت . و در سنه ۱۱۷۹ (ایضاً در قصر لاتیران (مجمع حادی عشر مسکونی) در تحت ریاست حبر اعظم اسکندر ثالث منعقد شد و در این مجمع استقلال کنیسه رومیه و سلطه فوق العاده پاپا مستحکم و محقق کشت . و در سنه ۱۲۱۵ (نیز در رومیه (مجمع مسکونی ثانی عشر) انعقاد یافت . و در سنه ۱۲۴۵ (در مدینه لیونس (مجمع ثالث عشر مسکونی) منعقد شد و در سنه ۱۲۷۴ (در مدینه لیون (مجمع رابع عشر مسکونی) انعقاد یافت . و در این مجمع غالباً در اتحاد کنائس رومیه و لاتینیّه مذاکره میشد . و در سنه ۱۳۱۱ (در فیان (مجمع خامس عشر مسکونی) منعقد شد . و در سنه ۱۴۱۴) - (۱۴۱۸) در قنستانس (مجمع سادس عشر مسکونی) انعقاد یافت . و در این مجمع حکم شد که احکام صادره از مجمع مسکونیه فوق سلطنت پاپا است و در سنه (۱۴۳ - ۱۴۳۹) در باسل (مجمع مسکونی سابع عشر) منعقد کشت . و در این مجمع اصلاح احزاب فرنساویه و طلیانیّه و اتحاد کنائس شرقیه و غربیه مذاکره شد . و در سنه (۱۵۱۲ - ۱۵۱۷) در مدینه رومیه در قصر لاتیران با حبر اعظم یولیوس ثانی (مجمع ثامن عشر مسکونی) انعقاد یافت . و در سنه ۱۵۴۵ (در مدینه ترنت

(مجمع ناسع عشر مسکونی) که آخرین مجمع مسکونیه است و بجمع ترید نینی معروف است منعقد شد . و این مجمع که بترتیب ذکر شد از جهتی موجب حدوث مذاهب و انشقاقات داخلیه در دیانت نصرانیه کشت و از جهتی دیگر موجب انتظام دستورات دینیّه مسیحیه شد . و در این قرون نیز سلطنت مطلقه حبر اعظم پاپا در میان نصاری درجه علیا یافت و مهابت و مخافتش در قلوب ملوک و امرا ثابت و راسخ کشت . و پس از انقضاء حروب صلیبیّه در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی در این بحر متلاطم نصرانیّت جز تجدد مذاهب مختلفه که اغلب آن مبني بر مقاومت سلطنت فوق العاده پاپا حبر اعظم رومانی بود چیزی مشاهده نمیشد و اغلب این مذاهب بصرامت مقاومت رهبان دو منیکین که با حبر اعظم هر کس را خارج از سلطه او می یافتند بانواع عذاب او را مقتول و یا محروق می داشتند مضمحل و منقرض میکشت و این تعدیات فوق العاده احبار و رهبان عالم نصرانیّت را مستعدّ تغییرات کلیّه مینمود . تا اینکه در قرن شانزدهم میلادی لو تیروس مشهور سکسونی از مدینه ایسلین قیام کرد و مذهب پروتستانی انجیلی را تأسیس نمود و عوائد خارجه از انجیل مقدّس را از قبیل اعتراف بسلطه مطلقه حبر اعظم

پایا وغفران خطایا و صوم و عبادت ایقونات و اختلافات زائده و لبس بدلات و امثالها را زایل داشت . و اگر چه قیام این مرد که نخست راهبی حقیر و اخیراً مصطفی کبیر خوانده شد از آغاز موجب فتن داخلیه کشت و سبب اجرای حروب اهلیه شد الا آنکه در عالم دیانت نصرانیه تغییرات کلیه ظهور یافت و اولاً بسبب اخذ علوم از مسلمانان و اندلس و اخیراً بسبب طائفه انجیلیه انوار علوم و تمدن و حریت و تقدم اقطار ممالک مسیحیه را زاهر و منور نمود و غیوم متکاسفه جهل و توحش را منقش و زائل داشت .

و مذهب انجیلی در قرن هفدهم و هیجدهم غلبه و رسوخی بالغ یافت و از مذاهب کبیره دیانت نصرانیه محسوب گشت . و از این جمله که در غایت اختصار و جامعیت ذکر شد معلوم تواند داشت که اکنون که او آخر قرن نوزدهم است مذاهب نصرانیت بر مذهب کاتولیک و مذهب ارتودکس و مذهب پروتستان و مذهب یعقوبی و مذهب نستوری و مذهب مارونی و مذهب ملکانی مقصور است و سایر شعب از قبیل اقباط و سریان و کلدانیه و احباش و ارمنه و غیرهم در ضمن مذاهب مرقومه مندرج و مذکور.

و اما کیفیت حدوث مذاهب در دین اسلام —————
اجمال آن این است که چون آفتاب جمال حضرت خاتم الانبیاء علیه آلاف التحية والثناء از افق بطحا طلوع فرمود نخست در مدت سیزده سال قلوب معدودی از اهالی مکه معظمه و مدینه طیبه بانوار دیانت الهیه منور گشت و در او آخر ایام اقامت آن حضرت در مکه ابو طالب بن عبد المطلب که آن وجود اقدس را حارس و معینی کبیر و قبیله بنی هاشم را زعمی عظیم بود وفات یافت و کفار مکه که امر ای عرب بودند بر قتل آنحضرت متفق شدند و اهل ایمان بر حراست آنحضرت از شرارت ارباب عداوت قدرت نداشتند لهذا حضرت خاتم الانبیا از مکه بمدینه در تحت معاهده اشرف آن بلد هجرت فرمود و در مدینه بدعوت قبائل عرب بقبول شریعت اسلامیّه قیام نمود . و در سنه دوم از هجرت اول محاربه آن حضرت با کفار قریش در موضع بدر اتفاق افتاد و در این واقعه نصرت شامل حال عسا کر آن حضرت شد و جمعی از مشرکین که از انجمله بیست و چهار کس از صنایع قریش بودند در این واقعه کشته شدند . و در سال سیم از هجرت واقعه احد اتفاق افتاد و در این واقعه عسا کر اسلام منهزم شدند و هفتاد کس از اصحاب آن حضرت که

یکی از انجمله حمزه سید الشهداء بود رتبه شهادت یافتند .
 و در سنه هشتم از هجرت واقعه موته اتفاق افتاد و باب
 محاربت فیما بین مسلمین و نصاری مفتوح گشت و در این
 حرب از اکابر اصحاب زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب
 الملقب بذی الجناحین و عبد الله بن رواحه رتبه شهادت
 یافتند . و هم در این سنه فتح مکه معظمه اتفاق افتاد و کفار
 قریش را ملجأ و مأمنی نماند و لذا بالضروره اظهار انقیاد بشریعت
 اسلامیّه نمودند و در سلاک عساکر اسلامیّه منخرط گشتند
 و در مقابل سابقین اولین با اسم طلقا و المؤلّفه قلوبهم مذکور
 و موسوم شدند . و در سال نهم و دهم قبائل اطراف مکه
 و مدینه بانقیاد و قبول دین اسلام اقتضار یافتند و در اوایل سال
 یازدهم از هجرت وفات حضرت خاتم الانبیا علیه و آله اطیب
 التحیة و الهبا اتفاق افتاد و ابواب اختلاف و تفرقت بر اهل
 اسلام مفتوح گشت . و اجمال آن بر اینگونه است که چون
 آن حضرت بافق اعلی صعود فرمود خلافت اسلام که اعظم
 اساس قوام امت و تربیت انبای ملت است بتنصیص حضرت
 رسول و یا بمشورت و رضای عموم تأسیس نیافت بل بنحو
 مغالبت و منافست مقرر و مؤسس گشت و بعد الاخذ والرّد
 علی مافی کتب القوم امر خلافت فلتة بر عبد الله بن ابی قحافه

المعروف بابی بکر که از کبار اصحاب و از سابقین اولین
 محسوب بود مقرر شد و این فقره بالطبع موجب شکایت
 و عدم رضایت بعض اکابر اصحاب از اینگونه انتخاب گشت
 خاصه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که بسبب قرابت
 و سبقت اسلام و خدمت و وفور علم و کرامت خود را احق
 بمقام خلافت نبویه و مستحق امارت امت اسلامیّه میدانست
 و لکن چون بعد از وفات حضرت خاتم الانبیا اکثر قبائل
 عرب مرتد گشتند و از ادای زکوة کردن پیچیدند لذا رؤسای
 اسلام که غالباً از سابقین مهاجرین و انصار بودند و حفظ
 اسلام را براغراض شخصیّه و فوائد ذاتیّه خود ترجیح
 میدادند و نصرت اسلام را هم فرائض خود میدانستند
 از خوف اینکه مبادا اختلاف ایشان موجب غلبه کفار
 عرب گردد از اظهار شکایات سریّه دوری جستند
 و بمجاهرت بر مخالفت رضاندادند و در غایت موازرت بر
 اعلاء کلمه اسلام و ارجاع قبائل سرته از شریعت حضرت
 سید الانام متفق و متحد گشتند و لذا دین اسلام در مدت
 دو سال و سه ماه که ایام خلافت خلیفه اول بود بحکم سیف
 بر جزیره العرب و بعض بلاد سوریه استیلا یافت . و در ایام
 خلافت خلیفه ثانی بلاد سوریه و مصر کافه و ممالک ایران

تاسر حد خراسان مسخر عسا کر اسلام کشت و چون خلیفه
ثانی در حین صلوة صبح بدست فیروز دیلمی در مسجد
رسول مجروح شد و امر خلافت را بشوری فیما بین شش نفر
از اکابر اصحاب مقرر داشت در اجر ای این شوری نیز
بر منافست قدیمه بر افزود و منافرت قلبیه فیما بین رؤسا
افزوتتر کشت و بهر حال امر خلافت با اسم خلیفه ثالث ذی
النورین استقرار یافت و وی اکابر اصحاب را از امارت بلاد
معزول داشت و امارت عسا کر و حکومت ممالک را غالباً در
عهد اکابر بنی امیه که از اقارب او بودند موکول فرمود .
و اگر چه فتوحات اسلامیّه در ایام خلافت ذی النورین
با واسطه افریقا و غالب ممالک فارس امتداد یافت لکن ظلم
امرای بنی امیه و خروج ایشان در تطرف از مسلك خلفای
راشدین موجب شکایت رعیت کشت . و اخیراً از بصره
و کوفه و مصر بغزیمت شکایت و طلب عزل و لایة جمعی کثیر
از مسلمین عازم مدینه طیبه شدند و مطالب خود را بسدّه
خلافت معروض داشتند و با کابر اصحاب فرداً فرداً توسل
کشتند و کراراً برای اصلاح این مفسد هر یک را شفیع
نمودند از جمله روزی حضرت امیر علیه السلام بنحواهش
صحابه و رؤسای عارضین با ذی النورین ملاقات فرمود

و اورا بدین خطابه بلیغه نصیحت نمود (فقال علیه السلام)
إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَقَدْ اسْتَسْفَرُونِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ . وَوَاللَّهِ
مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لَكَ مَا عَرَفْتُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ وَلَا أَدُلُّكَ عَلَى شَيْءٍ
لَا تَعْرِفُهُ . إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَخَبَّرَكَ عَنْهُ
وَلَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَنُبِّلَكَهُ وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا وَسَمِعْتَ كَمَا
سَمِعْنَا وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ كَمَا صَحَبْنَا وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا
ابْنَ الْحَطَّابِ أَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ . وَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَشَيْجَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا وَقَدْ نَلَيْتَ
مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا فَاللَّهُ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ فَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا تَبَصَّرُ
مِنْ عَمِي وَلَا تَعْلَمُ مِنْ جَهْلٍ . وَإِنَّ الطُّرُقَ لَوَاضِحَةٌ وَإِنَّ
أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ . فَأَعْلَمُ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ
إِمَامٌ عَادِلٌ هُدَى وَهَدَى فَأَقَامَ سَنَةً مَعْلُومَةً وَأَمَاتَ بَدْعَةً
مُجْهُولَةً وَإِنَّ السُّنَنَ لَتَيَّرَةُ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ الْبَدْعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا
أَعْلَامٌ . وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ
سَنَةً مَا خُوذَةٌ وَأَخِي بَدْعَةً مَثْرُوكَةٌ . وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ
وَلَيْسَ مَعَهُ تَصِيرٌ وَلَا عَازِرٌ فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا

تَدُورُ الرَّحَى ثُمَّ يَرْتَبُ فِي قَعْرِهَا وَإِنِّي أَشَدُّكَ اللَّهُ أَنْ
 لَا تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْقَتُولَ فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ يُقْتَلُ فِي
 هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يُفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلُ وَالْقِتَالُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
 وَيَلْبَسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا وَيَثْبُتُ الْفِتْنُ فِيهَا فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ
 مِنَ الْبَاطِلِ يُمُوجُونَ فِيهَا مَوْجًا وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرَجًا . فَلَا تَكُونَنَّ
 لِمَرْوَانَ سَيْقَةَ يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السِّنِّ وَتَقْضِي
 الْعُمُرِ (انتهی) واین خطبه رشیده در کتاب کامل ابن الاثیر از
 علمای اهل سنت و جماعت و در کتاب نهج البلاغه از کتب
 معتبره شیعه امامیه مندرج است و خلاصه ترجمه آن اینست که
 حضرت امیر بزی النورین میفرماید مردی که در وراى منند
 از من خواهش سفارت کرده و مرا میان خودشان و تو واسطه
 مخابرات نموده اند . و قسم بخدا که من نمیدانم بتوجه بگویم
 نمیدانم چیز را که تو بدان جاهل باشی و نه راهنمایی کنم
 ترا بچیزی که نشناسی هر آینه تو میدانی آنچه را که ما میدانیم
 ما بر چیزی سبقت نکر فیم که ترا بدان خبر دهیم و نه در خلوت
 و تنهایی چیز را یا فیم تا تو تبلیغ نمایم دیدی آنچه را ما دیدیم
 و شنیدیم همچنانکه ما شنیدیم و با رسول خدا مصاحبت
 نمودی همچنانکه ما مصاحبت کردیم . نه پس را بی حقاغه و نه

پسر خطاب از تو سزاوار بودند بعمل حق زیرا که قرابت
 تو بر رسول الله من حیث الرحم نزدیک تر است از ایشان
 و تو بر تبه دامادی آنحضرت مشرف شدی و آنها بداین
 رتبه نائل نشدند . پس الله خود را پاس دار و حفظ فرما .
 قسم بخدا که ترا نباید از نا بینایی بینا کرد و نه از نادانی متعلم
 داشت راه واضح و اعلام دین قائم است پس بدان که افضل
 عباد الله نزد خداوند امامی است عادل که هدایت شده باشد
 و هدایت نماید پس پیادارد سنت معلومه را و بپیراند
 بدعت مجهوله را . و هر آینه سنن و آداب حقه حسنه
 روشن است و آنرا نشانها است و بدعتها نیز ظاهر است
 و آنرا علامتها است . و بدترین ناس نزد خداوند امامی است
 جور کننده که گمراه شود و بدو گمراه گردند پس بپیراند سنت
 معموله را و زنده کند بدعت متروکه را و من شنیدم از رسول
 خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود آورده میشود امام ظالم
 روز قیامت در حالی که او را یاورى و عذر خواهی نیست
 و افکنده میشود در نار جهنم و در آن مانند آسیا سرگردان
 میگردد و اخیراً در قعر جهنم مرتبط و بسته ماند . و من ترا
 بخداوند قسم میدهم که نباشی تو آن امامی که بایست در این
 امت مقتول گردد زیرا که گفته شده است (یعنی رسول الله

فرموده است) هر آینه کشته خواهد شد در این امت امامی که بسبب آن باب مقاتلت و محاربت میان امت مفتوح گردد و تا یوم قیامت این مقاتله و محاربه قطع نشود و امور بر امت پوشیده شود و قتل و ضلالت در آن ثابت ماند پس حق را از باطل نه بینند و در ظلمت و تاریکی و بی بصیرتی موج و مختلط باشند. و پس از نقل این حدیث بذی النورین بر سبیل تاکید فرمود که البته مباش رام و سهل القیاد مروان ابن حکم که ترا بعد از پیری و کثرت سن بفریبد و بهر راه که خواهد براند. (انتهی) و مقصود نکارنده از ایراد این خطابه شریفه این است که اهل بصیرت دریابند که عقیده صحابه رضی الله عنهم در حق یکدیگر تمامها جز این بود که اکنون اهل اسلام عموماً در حق ایشان معتقدند تا سبب اختلافات اسلامیّه واضح شود و اینکه این اختلافات حالیه جمیعاً بهر اسم که باشد منافی اساس ملت بیضا است معلوم گردد. و خلاصه وساطت اصحاب نتیجه و حاصلی بنخشد و نصائح اولی الالباب فائده نداد نه ذی النورین راضی بعزل امر اشد و نه آنان جرأت مراجعت باو طان نمودند و اخیراً بر خلع خلیفه متفق گشتند و اکابر اصحاب نیز دوری جستند تا کار بقتل ذی النورین منتهی شد و آنچه خداوند اراده فرموده بود در

حدوث فتن ظهور یافت. زیرا که پس از قتل ذی النورین خلافت بر حضرت امیر علیه السلام مقرر شد و ولایة بلاد و امرای عرب که غالباً از طلقا و المؤلّفة قلوبهم بودند از این تأسیس متوهم گشتند. و اکابر اصحاب نیز هر يك خود را ذی حق در خلافت و شایسته وصول برتبه امارت میدانستند. بخصوص امرای بنی امیه که با بنی هاشم با وجود قرابت قریبه عداوت دیرینه داشتند و بنحوت عربیه و عصیّت جاهلیه همواره رایت منافست و مخاصمت با اهل بیت طهارت میافر اشتند بالأخص معاویه که زعیم قوم و امیر قبیله بود و بمراتب تدبیر و کیاست و علم بدقائق ملک و سیاست امتیاز داشت و مدت مدیده بالاستقلال والی ممالک سوریه و شام بود و از عساکر و اموال و اکابر قوّه و رجال استعدادی وافی و وسائل محاربت و مقاتلت را کامل و کافی داشت و بسبب فتوحات بدر واحد و احزاب که اکابر اقرارش بشمشیر امیر کبیر قتل و صریح کشته بودند عداوت آن حضرت در قلبش راسخ و بغض آنجناب در طویّتش متمکن بود و لهذا ممکن نبود که با وجود استعداد بدین خلافت سرفروید آورد و تاجان در بدن او است اظهار اطاعت و اتقیاد نماید. و لکن چون با وجود شهرت حضرت

امیر و وفور جلال و کرامت آن حضرت ممکن نبود که بدون دست آویزی بزرگ تواند دم از مخالفت زنند و یا اعلان محاربت نمایند لذا نخست طلحه وزیر از مدینه عازم مکه شدند و در آن بلد با عایشه ام المؤمنین و بعض امرای بنی امیه متفق گشتند و حضرت امیر را برضای بقتل ذی النورین متهم داشتند و طلب خون عثمان را بهانه جواز محاربه با حضرت امیر نمودند و اخیراً بشرحی که در کتب تواریخ مسطور است بحرب جمل منتهی شد و این حادثه عجیبه و مقاتله اسلامی که فاتحه حروب اهلیه بود در میان مسلمین بقتل طلحه وزیر و غلبه امیر المؤمنین علیه السلام انقضا یافت . و پس از انقضای حرب جمل معاویه در شام آهنگ مظلومیت عثمان را بلند نمود و نوای مخالفت حضرت امیر را از طلحه وزیر شدید تر نواخت و امرای شام را که در نخوت و شهامت و قوت و صلابت شناخته و معروف بودند در وجوب محاربه آن حضرت با خود متفق ساخت و باصح روایات بانود هزار سپاه بعزیمت حرب از عاصمه بلاد سوریه خارج شد و حضرت امیر علیه السلام نیز باروسای اصحاب و اکابر اهل ایمان که غالباً از اجله صحابه نبویه بودند و همین مقدار از عساکر مستعد محاربت و مضاربت

گشت . و امواج این دو بحر زخار در حدود صفین که موضعی است بین الشام و العراق متلاطم و متضاد شد و لکن چون خلاصه رجال اسلام همینان بودند که در این موضع مجتمع گشتند از خوف استیصال عرب و زوال اسلام و غلبه اجانب هیچیک از رؤسای طرفین بحرب سلطانی و قتال عمومی رضا نمیدادند و غالب ایامرا بخبرات کتیبه و یا بمناوشات عسکریه اکتفا مینمودند . و اینخالت قریب پنجاه امتداد یافت و طریقی از برای اصلاح کشوده نشد و صبر طرفین نفاذ گرفت خاصه که بعض از اکابر رجال مانند عمار بن یاسر و ذی الشهادتین و غیرهما از اکابر صحابه رتبه شهادت یافتند و از طرف معاویه نیز بعض از کبار امرای مانند عبید الله بن عمر و شرحبیل بن ذی الکلاع که از اجله امرای عرب بود قتل اغراض شخصیه و صریح مقاصد امویّه گشتند و این فقرات نیز براحقاد دیرینه افزود و باب صلح و اصلاح را بکلی مسدود نمود . تا آنکه واقعه حرب عظیم که بلسان مورخین بایله الهرب معروف است وقوع یافت و در این حادثه کبری سی و هفت هزار نفس از طرفین مقتول شد و سبب انزجار قلوب و نفوس گشت . و اخیراً بامر تحکیم در مدت چهار ماه مهادنت مقرر شد و در این

مدت چهار ماه جمعی از کبار نساك و قرآن از محاربات مذکور و اظهار انزجار نمودند و حضرت امیر را موجب اختلاف کلمهٔ مسلمین و اهراق دماء بریئه پنداشتند و در خلوات و مجالس بانحضرت و ذی النورین و معاویه ظهور این مفاصد را منسوب داشتند . خاصه که امر تحکیم بر نهج حيله و فریب نه بر منهج صدق و صلاح امت انقضای یافت . لهذا نساك عراق که غالباً از فطانت و معرفت بی بهره بودند این فقره را دست آویز تجویز محاربه آن حضرت نمودند و بعد الاخذ و الرد واقعهٔ نهروان و وقوع یافت و در این محاربه نیز قریب چهار هزار نفس از رؤسا و افراد عرب مقتول و معدوم گشت و این حوادث یکباره بر غیظ قلوب و ایجاد وسائل اختلاف برافزود تا آنکه در سنهٔ ثلثین از رحلت نبی و تأسیس خلافت مطابق سنهٔ اربعین هجری امر شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و وقوع یافت و قلوب احباب آن حضرت از این حادثه کبیره قرین احزان کثیره گشت . و از اینجمله که ذکر شد معلوم گردید که تا اینوقت بذور سه اختلاف بزرگ در آن حدیقهٔ غنا و شریعت بیضا مغروس شد و من دون اینکه هنوز بتفریق اسامی مذهبی و یا اختلافات فرعیه منتهی گردد هیئت جامعهٔ اسلامیة مستعد ظهور سه

انشقاق بزرگ گشت و منشأ کل این اختلافات کیفیت تأسیس خلافت بود و طمع بلوغ برتبهٔ سلطنت و امارت . زیرا که جمع کثیری از رؤسای مسلمین خلافت نبویه را بسبب قرابت قریبه حق حضرت امیر و اولاد آنحضرت دانستند و اثبات این مقاصرا بنص نبی یا امام سابق منوط و موکول شمردند و این فرقه من بعد باسم شیعه موسوم گشتند . و جمع کثیری دیگر خلافت را بانفاق اهل حل و عقد موکول داشتند و بانفاق و اجماع امت منوط گرفتند و اینان من بعد باسم اهل سنت و جماعت تخصیص یافتند . و جمعی دیگر احدی را صاحب استحقاق این رتبه ندانستند و بحکم کلمهٔ لا حکم الا لله نفسی را پس از شیخین مستحق ریاست مطلقه نشناختند و محاربهٔ اهل استبداد را عین جهاد و اهم فرائض انگاشتند و اینطایفه باسم خوارج من بعد معروف گشتند . و بالجمله پس از شهادت حضرت امیر بسبب مصالحهٔ حضرت امام حسن امر خلافت بر معاویه استقرار یافت و قدمش در خلافت راسخ شد . و معاویه که بزکاوت و تدبیر موصوف بود ملاحظه نمود که باوجود فضائل ظاهرهٔ باهرهٔ اهل البیت سلام الله علیهم و قرابت قریبهٔ ایشان برسول الله خلافت امویة استقراری نحو اهد

یافت و دیر یازود ثانیاً این رتبه علیاً بان بیت کرامت و مجد
منتقل خواهد شد لهذا اعداء اهل البیت را بخود تقریب نمود
و دوستان ایشانرا از مناصب و امارات محروم داشت و جمعیرا
باجرت بوضع احادیث مأمور نمود تا بروایات معموله بمحضرت
امیر و اولاد کرامش امور نالایقه نسبت دهند و قلوب مسلمین را
از ایشان متنفر دارند و بالعکس فضائل کثیره در حق دیگران
روایت کنند لهذا سوق اختلاف ^{حکمران} نفاق یافت و احادیث مختلفه
بین المسلمین مشتهر شد زیرا که بعضی نظر بحب مال و قرب
ملوک با احادیث معموله موضوعه متمسک میشدند و بعض
دیگر بسبب دیانت و تقوی آنچه فی الحقیقه مسموع داشته
بودند بر راستی و صداقت روایت میکردند از این جهت باب
علم حدیث مفتوح شد و وجوه قوم از کتاب الله و مبین
حقیقی او که بحکم اِیَّی تَارَکُ فِیْکُمْ الثَّمَلِینِ ثابت و منصوص
بود مصروف کشت و سب امیر المؤمنین علیه السلام بر منابر
سنت و دایر شد . و در عهد خلافت معاویه فتوحات اسلامیّه
شرقاً بمحدود جیحون و غرباً بقیروان بلوغ یافت . و معاویه
در سنه ستین هجریه وفات نمود و خلافت یزید منتقل شد
و حادثه هائله شهادت سید الشهداء اعلیه الطیب التّحیه و الثّناء پیش
آمد و این واقعه عظیمه بر تن فر قلوب و انشقاق امت برافزود

زیرا که این چنین حادثه شنیعه از هیچیک از ملل و امم سابقه ظهور
نیافته بود خاصه که بنی امیه یوم و روز اهل بیت طهارت را بشام چون
عیدی محسوب داشتند و دمشق را زینت کردند و یکدیگر را
تهنیت گفتند و رؤس شهدار را در مدت خلافت یزید در
بلاد سوریه شهر بشهر گردانیدند و از دفن ممانعت کردند .
و بالجمله چون یزید وفات یافت و پسرش معاویه از سوء اعمال
پدر و اقارب تبرّانموده ترك خلافت گفت مجدداً بسبب تعیین
خلیفه قلاقل کیره رویداد . اهالی حرمین شریفین بر خلافت
عبد الله بن زبیر که در ایام حیوة یزید سر بخلافت بر آورده
بود متفق شدند و جزیره العرب و بلاد عراق را بحیطه
تصرف و تسخیر آوردند و اهالی شام در تعیین خلیفه مختلف
گشتند . و در این اثنا مختار بن ابی عبیده ثقفی که بشجاعت
و شهامت معروف بود از مکه بعراق ورود نمود و اهالی
عراق را که بحب آل البیت موصوف بودند بخلافت محمد
ابن علی المعروف بابن الحنفیه و طلب نار شهادت دعوت کرد
و کوفه و بلاد بین النهرین را تا حدود آذر بایمان مسخر داشت
و تقریباً هشتاد و سه هزار کس از قتله سید الشهداء و دوستان
بنی امیه را بوادی عدم فرستاد . و پس از شش سال امارت
شعله حیاتش در محاربه مصعب بن زبیر فرونشست .

واهایی شام بر خلافت مروان بن الحکم و بعد از فوت او بخلافت فرزندش عبد الملك اتفاق نمودند . و عبد الملك که اکبر و اعظم خلفای امویّه محسوب میشود نخست بر مصعب بن زبیر و پس از قتل او بر عبد الله بن زبیر غلبه یافت و دیگر باره خلافت اسلامیّه تماماً در بیت بنی امیّه استقرار گرفت و با اینکه همواره میان خلفای بنی امیّه و رؤسای خوارج محاربات هائمه روی میداد فتوحات اسلامیّه شرقاً تا حدود فرغانه و غرباً بممالک اندلس که اکنون باسپانیا معروف است بلوغ یافت . و در آن ایام دوستان آل البيت که پیوسته از جهت امرای امویّه مورد ظلم و اهانت بودند نخست بدو فرقه منقسم گشتند چه برخی خلافت را پس از شهادت حضرت سید الشهدا حقّ محمد بن الحنفیه و پس از انجناب معتقد بامامت ابی هاشم بن محمد بن حنفیه شدند . و برخی دیگر رتبه امامت را حقّ حضرت علی بن الحسین علیه السلام دانستند . و ابو هاشم مذکور چون از سفر شام مراجعت مینمود و در بدن خود احساس نمود که ویرا بحکم خلیفه اموی مسوم داشته اند علی بن عبد الله بن عباس را که از اشراف بنی هاشم بود طلب نمود و باو در خلوت ظاهر داشت که از جدّ بزرگوارم علی بن ابی طالب علیه

السلام مأثور است که خلافت اسلام بفرزندان تو انتقال خواهد یافت و سلطنت بنی امیّه بدست اولاد تو منقرض خواهد شد و او را وصی خود نمود و بحزم و کتمان امر فرمود و بارسال نواب و دعای بخراسان مأمور داشت و از این اشتقاق خلافت کبیره بنی العباس اشتقاق یافت . و جمعی که امامت را حقّ حضرت علی بن الحسین دانستند پس از وفات آنحضرت نیز مختلف گشتند جمعی خلافت را حقّ زید بن علی بن الحسین علیه السلام دانستند چه او از میان اشراف علویّه بمراتب شجاعت و شهادت و علم و تقوی و کرامت امتیاز داشت و مذهب زیدیه از این فرقه حدوث یافت . و علی بن عبد الله ابن عباس بر حسب وصیت ابی هاشم بن محمد جمعی از اهل حزم و در ایترای بجانب خراسان فرستاد و ایشان خلق را بمتابعت آل محمد میخواندند و بدون تعیین اسم امام در خفیه بتشکیل خلافت هاشمیّه پیرداختند و پیوسته از ولات خراسان که امرای امویّه بودند متحمل قتل و حبس و نپی میشدند . ولیکن نظر بکثرت ظلم بنی امیّه و حبّ خلق باقارب نبی علیه السلام یومافیوم بر عدد و شوکت ایشان میافزود تا آنکه اکثر اعیان خراسان در حوزه این مباحثت در آمدند . و در این هنگام ابو مسلم مروزی بتعیین ابراهیم امام رئیس داعیان خراسان بود و امارت

مشرق از جانب خایفه اموی بنصرین سیار تعلق داشت
 و مرکز خلافت در دمشق بسبب اختلافات نزاریه و یمانیه
 و قتل ولید بن یزید بن عبد الملک نیز در غایت اختلال بود .
 لهذا ابو مسلم مروزی مذکور که بحزم و عزم و کفایت
 و درایت ، و صوف و مشهور بود وقت را مقتضی اعلان
 دعوت یافت و در سنه (۱۳۰) هجریه بر مدینه مر و عاصمه
 خراسان مستولی شد و با امرای امویّه خصوصاً نصر بن
 سیار والی خراسان محاربتها نمود و در جمیع منصور و مظهر
 کشت . و پس از استیلای بر خراسان اکابر قواد و سرکردگان را
 باستخلاص عراق و سایر بلاد مأور داشت و اینان بشرحی که
 در تواریخ مسطور است در جمیع جهات بر امرای امویّه
 نصرت یافتند و بعد از انهزام امیر کبیر عراق یزید بن هبیره
 بر کوفه عاصمه عراق مستولی گشتند و در صباح یوم جمعه
 دو ازدم سنه (۱۳۲) هجریه عبدالله بن محمد بن علی بن عبد
 الله بن عباس را که ملقب بسفاح است بر عرش خلافت
 هاشمیّه جالس نمودند . و سفاح که اولین خلفای عباسیّه
 محسوب است عم خود عبد الله بن علی را بحاربه مروان بن
 محمد الملقب بالحمار آخرین خلفای امویّه مأمور داشت
 و مروان بن محمد در حوالی زاب از صولت عبد الله بن علی

منهزم شد و اخیراً در بوصیر از اعمال مصر مقتول گشت
 و خلافت امویّه از ممالک شرقیه زوال یافت و بسعی و اقدام
 عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملك الملقب بالداخل
 خلافت امویّه از ممالک غربیّه یعنی اندلوسیه طالع شد .
 در اینوقت بر نهجی که رقم یافت معظم عساکر و امرا
 و قواد جیش بحب آل بیت محمد موصوف بودند لهذا
 طلب خلافت در قلوب سادات علویّه رسوخ یافت و دواعی
 طلب حق وراثت از خواطر اشراف سر برزد زیرا که بنی
 العباس بدعوای قرابت رسول الله بخلافت نائل شدند و علویّه
 در این دعوی در نظر جمیع احقیقت و اولویت داشتند خاصه
 که اکثر اشراف علویّه بعلم و فضل و تقوی و شهادت
 و کرامت از جمیع رؤسای امت ممتاز بودند لهذا در قرن
 دویم اسلامی بسیاری از اشراف بطاب خلافت قیام نمودند
 و اکثری در محاربات بنی العباس قتل و صریح گشتند از
 قبیل محمد و ابراهیم پسران عبد الله بن حسن بن حسن بن
 علی بن ابی طالب علیه السلام که ایندور ایام خلافت منصور
 عباسی خروج نمودند و برتبه شهادت نائل شدند و از ائمه
 فرقه زیدیّه محسوب گشتند . و چون وسائل مخالفت و محاربت
 بسبب خلافت ما بین علویّه و عباسیّه استحکام یافت و قلوب

خلق بجهت اهل البیت مایل تر بود سیاست و تدبیر منصور عباسی که وی نیز مانند معاویه بفظانت و تدبیر مشهور بود اقتضا نمود که جانب مجتنبین شیخین را ترجیح دهد و از فضائل اهل البیت بکاهد شاید مرکز خلافت از مصادمات علویّه مصون و محروس ماند. و این خود بر متصفّحین اخبار ثابت است که منصور قبل از بلوغ برتبه خلافت همواره منکر فضائل شیخین و راوی و ناشر مناقب اهل بیت طهارت بود. ولیکن پس از بلوغ بخلاف ناچار از عقیده قلبیه خود ^{ترجیح} مجتنبی نمود تا آنکه روزی در مجلسی قسم یاد کرد که **وَاللّٰهِ لَأَرْغَمَنَّ اَنْفِيْ وَ اَنْوْفَهُمْ وَاَلْأَرْغَمَنَّ عَلَيْهِمْ بَنِي تَيْمٍ وَبَنِي عَدِيٍّ** یعنی بخدا قسم که بینی خود و ایشانرا بخاک خواهم نهاد و بنی تیم و بنی عدی یعنی بیت خلیفه اول و خلیفه ثانی را برایشان ترجیح خواهم داد. از این سبب ثانیاً مناقشات ملکیه در امت اسلام ظهور یافت و انهار دماء از محاربات عباسیه و علویّه جاری گشت. و اگرچه اکثری از سادات علویّه شهید و قتل گشتند لکن از پای ننشستند تا آنکه خلافت علویّه در مقابل خلافت عباسیه برپا کردند. و از حوادث کبیره و قرن دوم و سیم و چهارم از قرون هجریه یکی ظهور نتایج اختلافات سابقه است بتشکیل مذاهب مختلفه اصولیه

و فروعیه و دیگر نشر معارف و علو مست در میان امت اسلامیّه و دیگر انقسام خلافت واحده است بخلافتهای ثلاثه امویّه و عباسیه و علویّه. و دیگر ظهور دول مستقله است باوجود اعتراف بسیادت خلافت عربیه. و دیگر ظهور تصوف و طرق است که عند العقلا بمنزله فلج و استرخاست از برای جوارح و اعضای دینات آلهیه اما کیفیت ظهور اختلافات سابقه باسم مذاهب اصلیه و ظهور اختلافات علیه باسم شیع و مذاهب فرعیّه براینگونه است که چون در قرن اول و اوائل قرن دوم هجرت رسم تصنیف و تألیف کتب در میان امت اسلام شایع بنود اختلافات سابقه چندان تأثیری در انشقاق امت ننمود و اسمی از شیعه و یاسنی و یا غیرها مذکور نبود و فقط از کسانی که خلافت را حق امیر المؤمنین و اولاد آنحضرت میدانستند بمجتنبین اهل البیت و کسانی که خلافت را باجماع امت راجع میدانستند بمجتنبین شیخین و کسانی که مطلقاً منکر خلافت هاشمیّه و امویّه بودند بخوارج تعبیر میشد. و چون در قرن دوم و سیم علوم فلسفه وجدلیات رائج و تألیف و تصنیف کتب دائر و شائع شد لهذا هر یک از رؤسا و ارباب معارف باب مناظر تراوسیع نمودند و برای تفریق مقاصد و سهولت

تعبیر برای خود و مخالفین خود اسامی ممیزه وضع کردند
 و در مصنفات محبین شیخین و قائلین بآئین بائبات خلافت بالاجماع
 از خود با اهل سنت و جماعت و از محبین اهل بیت ^{عزیز} ^{کرام} ^{السلام} ^{علیهم} ^{السلام} ^و ^{آل} ^{سنت} ^و ^{جماعت} ^و ^{از} ^{محبین} ^{اهل} ^{بیت} ^{تکملاً} ^{تفریق}
 بر و افاض تعبیر نمودند. و در مقابل آنها محبین اهل بیت
 و قائلین بنص از خود بشیعه اهل بیت و از محبین شیخین
 بنواصب تعبیر کردند و لهذا اختلافات مذهبی ملل اسلامی
 صورت تحقق و ظهور یافت و دین واحد اسلام بفرق عدیده
 منقسم گشت. و از آنچه سابقاً عرض شد معلوم گشت
 که جماعت شیعه پس از شهادت سید الشهداء نیز بدو فرقه
 منقسم شدند زیرا که بعضی امامت را حق محمد بن الحنفیه
 دانستند و این فرقه بشرحی که ذکر شد موجب تأسیس
 خلافت عباسیه گشتند و بحسن سیاست منصور عباسی در
 بحر سنت و جماعت اضحلال یافتند. و فرقه که امامت را حق
 حضرت علی بن الحسین علیه السلام دانستند نیز پس از وفات
 انجناب بدو فرقه منقسم شدند. گروهی امامت را حق زید
 ابن علی بن الحسین دانستند و این جماعت با اسم شیعه زیدیه
 معروف گشتند و ازین جماعت امرای بزرگ ظهور یافتند
 که مدتی مدید برمازندران و سایر ممالک طبرستان استیلا
 یافتند و از جمله ایشان حسن بن زید غلوی ملقب بداعی کبیر

بود که در قرن سیم هجری بر طبرستان مستولی شد و در
 سنه (۲۷۰) هجریه وفات نمود و اهالی طبرستان که تا آن زمان
 در دین زردشتی باقی بودند بدست این امیر جلیل بسعادت
 قبول اسلام افتخار یافتند و بحب اهل بیت در عین غلبه
 عباسیه معروف و ثابت گشتند. و مذهب زیدیه در بلاد
 مازندران تا ظهور ملوک صفویه شائع بود و بطولع صفویه نجم
 مذهب زیدیه از طبرستان غارب شد و از بلاد یمن طلوع کرد و الی
 یومنا هذا این مذهب در بلاد یمن شائع است و امرای حرمین
 شریفین که بشرفای مکه معروفند از این مذهب محسوب
 میشوند. و جمعی دیگر از شیعه که پس از وفات حضرت
 علی بن الحسین امامت را حق محمد بن علی الباقر و بعد از
 آنحضرت حق جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام دانستند
 ایشان نیز بدو فرقه منقسم شدند زیرا که آن حضرت نخست
 علی ماورد فی بعض الاخبار بر وصایت فرزند اکبرش اسمعیل
 تنصیب فرمود و چون اسمعیل در ایام حیوة پدر بزرگوار
 وفات یافت وصایت بحکم آن حضرت بموسی بن جعفر علیه
 السلام منتقل شد لهذا پس از وفات حضرت صادق شیعه
 آن حضرت بدو شیعه منقسم شد جمعی باعتبار نص اولی
 امامت را حق اسمعیل و بعد از وی حق فرزندش محمد بن

اسمعیل دانستند. و این فرقه در بلاد غرب خلق را بمذهب خود دعوت نمودند تا آنکه اخیراً بسعی ابی عبدالله شیعی که صاحب عزیمی ثابت و حزمی راسخ بود خلافت اسمعیلیه در مغرب طلوع نمود و پس از محاربات شدید ابو محمد عبید الله بن محمد بن عبدالله بن میمون بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام در سنه (۲۹۶) هجریه در ممالک افریقیه بر عرش خلافت جالس شد و اندک اندک خلافت این سلسله قوت و وسعت یافت تا آنکه غرباً بر جزیره سیشیلیا و سر دنیا از ممالک اورپا و شرقاً بر بلاد مصر و مکه معظمه و شام مستولی شد. و چون در سنه (۳۵۶) هجریه بسعی قائد کبیر بجوهر بلاد مصر در حوزه خلفای علویه داخل شد مقرّ عرش خلافت فاطمیّه که تا انیزمان مدینه مهدیه بود بمصر انتقال گرفت و مدینه قاهره که اکنون عاصمه ممالک مصر است باصر المعز لدین الله الاسمعیلی که اشجع و ارشد خلفای علویه بود بنا یافت. و دار الخلافه خلفای فاطمیّه کشت و از آثار خلفای علویه جامع ازهر که اکبر و اشهر جوامع اسلام و هر ساله محل تحصیل و تکمیل ده هزار طلبه علم است و هم مشهد رأس الحسین علیه السلام که مزار و مظاف عامه مسلمین است الا یومنا هذا باقیست. و چون در سال (۴۸۷) هجری مستنصر

بالله اسمعیلی پس از شصت سال خلافت وفات یافت شیعه اسمعیلیه نیز بد و فرقه منقسم شدند اهل مصر و یمن و مغرب بر امامت فرزندش ابو القاسم احمد بن المستعلی بالله اتفاق کردند و اسمعیلیه ایران که بملوک الجبال معروفند بر امامت فرزند دیکرش نزار متفق شدند و مؤثر خین اهل تسنن از فرقه ثانیه بملاحده صباحیه تعبیر کردند. و در سنه (۵۶۷) بخیانیت صلاح الدین ایوبی و وفات العاضد لدین الله خلافت علویه در مصر انقراض یافت و دولت صباحیه نیز در سنه (۶۵۵) باستیلاي هلاکوخان بر ایران منقرض شد و لکن امارت بلاد قهستان غالباً تا زمان سلطنت شاهرخ کورکان درید صباحیان بود. و الی یومنا هذا بقیه از اسمعیلیه در قهستان و کرمان باقیند و اغلب این شیعه در بلاد هندوستان متوطنند و سلسله امامت تا انیزمان در خانواده شاه خلیل الله و فرزندانش باقی است و از اسمعیلیه مصر نیز طایفه بهره در هندوستان معروفند و بتقوی و حسن سلوک و تمسک بشریعت غالباً موصوف. و اما کسانی از شیعه که بعد از وفات حضرت صادق اما متر ابو صیت الخضر حق حضرت موسی دانستند نسلا بعد نسل معترف بامامت ائمه اثنی عشر شدند و بین المسلمین باسم امامیه و اثنی عشریه تخصیص یافتند. و این طایفه

بقائیت حضرت حجت بن الحسن علیه السلام معتقدند و بخرافات عجیبه جابلقا و جابر صاومدینه الخضرا مدعن و در مدت دوست و شصت سال ایام حیوة ائمه هدی فرق دیگر نیز که اسامی ایشان در کتب ملل و نحل و تواریخ ثبت است از شیعه ظهور یافت و پس از زمان قایلی بشیع مذکوره سابقه ملحق گشت و سبب این بود که هر یک از سادات اهل البیت که برای طلب خلافت خروج مینمود جمعی بوی ملحق میشدند و بامامت او اذعان مینمودند و چون خلافت مطلوبه حاصل نمیشد در بحر سائر مذاهب مستغرق و مفقود میکشیدند و هکذا در وفات هر یک از ائمه هدی این گونه اختلافات حاصل میشد و چون مبنی بر شبهات و صایات و امثالها بود بسرعت زوال مییافت و اهل سنت و جماعت چون اساس مذهبشان بر خلافت غالبه ظاهره و اعتراف بحقیقت خلافت خلفای راشدین بود من حیث الاصل در مذهب فیما بین ایشان اختلافی رخ نمود و لکن چون علم منطق و جدلیات که از آن بعلم کلام تعبیر میشود در قرن دویم و سیم شیوع یافت لذا فرق علیّه متعدده از قبیل اشاعره و معتزله و کرامیه و غیرها ظهور نمودند و در مسائل طیفیه منازعات کبیره بر پا کردند و بفرق و شیع متعدده متفرق و منقسم گشتند و اخیراً

بسمی ابی منصور ما تریدی که از ائمه علم کلام محسوب بود و امام الحرمین جوینی و غیرها این اختلافات زائل شد و معتقدات اهل تسنن بر میزان واحد که در عقائد نسفی مسطور است استقرار یافت و فرقه خوارج نیز در طول ایام خلافت امویّه و عباسیه بسبب بعض اختلافات جزئیّه میان ایشان مذاهب متعدده ظهور یافت و اخیراً بر فرقه اباضیه که اشهر این فرق است استقرار یافت و قاعده کل مذاهب خوارج حبّ شیخین و تبرّای از صهرین است و در ممالک مغرب جمعی کثیر از خوارج الی یومنا هذا باقیند و در مذهب خود در اسخ و در ممالک شرق نیز جمعی کثیر از خوارج موجودند و نوعاً استقلالی دارند و مرکز امارتشان مدینه مسقط است بر خلیج عجم و امیرشان بامام مسقط معروف است و از قراریکه میرزا عبداللطیف شوشتری در تاریخ خود ذکر نموده است امیر مسقط بغایت مواظب شریعت است و موصوف بحسن رویه و عدالت و وعده اصول مذاهب اسلامیّه بر فرق مذکوره منحصر بود تا آنکه در قرون اخیره مذهب وهابیه حادث شد و این مذهب نیز در قرن سابق شهرتی عظیم یافت و اجمالاً کیفیت آن این بود که محمد بن عبد الوهاب که از نبها و فضیلا علمای اسلام محسوب

میشد و بر مذهب ابی حنیفه نمان بن ثابت مدتی در بلاد شام و غیرها تَلَد و تحصیل مینمود چون محبت اهالی هریک از مذاهب مذکوره سابقه را نسبت برؤسا و ائمه آن مذهب بحدّ غلوّ و مبالغه یافت بتشکیل مذهبی جدید قیام نمود و اساس آن این بود که عبادت غیر الله تعالی و رجای نفع و مدد از ایشان شرک است و انبیا و رسل و ائمه جمیعاً عباد حق تعالی بودند و ابداً قادر بر ایصال خیری یادفع ضری نیستند لهذا در مواقع رجا و غیره گفته تن یارسول الله و یا شیخ عبد القادر و یا علی و یا حسین و امثالها شرک است و تعظیم قبور و مشاهده ایشان نیز شرک و در حد عبادت او ثان است و محاربه بامشرک اهمّ فرائض اسلامیّه است تا حق تعالی وحده عبادت کرده شود . و بالجملة چون این مذهب را که باعتقاد او اسلام خالی از شوائب بود تأسیس نمود قبائل عرب را بان دعوت کرد و امیر نجد ابن سعود که بشهامت و شجاعت و کرم نفس موصوف بود دعوتش را پذیرفت و بسبب او این مذهب در بلاد نجد در سنه (۱۱۷۱) هجریّه انتشار بلیغی یافت و قبائل احسا و بحرین و قطیف در حوزه اتباعش در آمدند و بعد از فوت ابن سعود فرزندش عبد العزیز که وی نیز مانند پدر شجاع و کریم النفس بود در نشر این

مذهب قیامی وافی نمود و در اندک زمان بحرمین شریفین و بلاد یمن و عراق عرب استیلا یافت و چون بروفق عقیده خود احترام کنندگان مشاهده مشرفه را مشرک میدانست لهذا در فتح مکه و مدینه و کربلا و نجف و غیرها من المشاهد نسبت بقبور ائمه هدی و خدمه و زوارشان امور نا لایقه مرتکب شد و منبای فتوحات خود را بر قساوت قلب و شدت و صرامت نهاد و بر نفسی رحم نمود و اخیراً شعله فتوحاتش بشجاعت ابراهیم پاشا خدیو مصر منطقی شد و بامارت نجد اکتفا نمود و الی حین اهالی درعیّه و سایر بلاد نجد باین مذهب باقیند و در عداد اصول مذاهب محسوب . و خلاصه القول از این جمله کیفیت انشعاب مذاهب من حیث الاصول معلوم شد و اما من حیث الفروع سبب تعدّد مذاهب بجننی و شافعی و مالکی و حنبلی در میان اهل سنت و جماعت و بمذهب جعفری در میان امامیه و اسمعیلیّه و هکذا فی سائر المذاهب بر اهل علم واضح است و محتاج بتفصیل نیست . زیرا که چون احکام الهیه از مبین حقیقی استفهام نکردد و محوّل باستنباط ارباب اجتهاد شود و جزء اعظم احکام از احادیثی که در قرن سیم و چهارم تدوین یافت مأخوذ آید ناچار باختلاف آرا و تعدّد مذاهب منتهی

خواهد شد و مرکز قضاوت که عماد دین و رکن اعظم عدالت است اعتلال و اختلال خواهد یافت و مآل حال امت بدانچه امروز مشهود هر ذی بصارتی است منجر خواهد گشت و اما کیفیت انتشار علوم و معارف اولاً و ظهور تصوف و انشقاق امت اسلامیّه بفرق صوفیه و هبوط معارف و فنون علیّه آخراً اجمالاً بر اینگونه بود که چون فتوحات اسلامیّه وسعت یافت و خلافت عربیه راسخ و متأسّس گشت بسعی خلفای عباسیه در بغداد و بکوشش خلفای امویّه در اندلس و بجهت خلفای فاطمیّه در مصر سوق معارف تفرّقی جلیل یافت و بازار فنون رواجی جزیل گرفت و کتب فلاسفه یونان و رومان و مصر و کلدان باسان عربی ترجمه شد و ملوک و امرا مدارس عالیّه بنا نهادند و در تجلیل و تعظیم و تنشيط اهل علم غایت سعی را اظهار داشتند و اکابر مصنفین در علوم متنوّعه فلسفه و طب و فلکیات و ریاضیات و جغرافی و هم در علوم ادب و غیرها کتب نفیسه تصنیف نمودند و جمیع ممالک و بلاد اسلامیّه را من المشرق الی مغرب بانوار علوم زاهر و منور داشتند و لکن یاللاسف که هنوز اشجار باسقه جدیدة الغرس معارف بثمر نرسیده بود که خار تزهّد در بوستان ملت بیضا بروید و مرض تصوف که بمنزله

فلج و شلل عارض اعضاي سلیمه هر مت شد بکلی نشاط و تقدّم و غلبه و نفوذ را آزان زایل مینماید عارض ملت اسلام گشت . و جمع کشیری باسم ریاضت و تصفیّه نفس باذکار و عبادات فوق العاده پرداختند و قلوب ملوک و سلاطین را بزهد و تقشّف بخود مایل و مصروف ساختند و اگر چه و الحاق یقال بعضی از کبار رجال از این فرقه ظهور یافت و بسبب زهد حقیقی مرایای قلوب جمعی بانوار حقیقت متجلی گشت لکن چون غالب عابد هوی بودند نه خدا و طالب ریاست بودند نه دیانت لذا غالباً باختراع عبادات باطله پرداختند و مصطلحاتی خارجه از اصول دیانت تأسیس نمودند و بانواع حیل قلوب ملوک و امرا را بخود مصروف ساختند تا آنکه همت ملوک در نشر علوم فتور یافت و نشر معارف بعبودیت مشایخ مبدّل شد و اندک اندک انوار علوم غارب و ضلال تصوف مستولی گشت و طرق کثیره و شیخ عدیده از قبیل شاذلیّه و نقشبندیّه و قادریّه و چشتیه در میان اهل تسنن و نعمه اللهیه و جلالیه و اوئیسیّه و غیرها در میان اهل تشیع ظهور یافت . و هر یک از این فرق شیخ خود را غوث اعظم و مظهر اتم و مرکز دائره وجود و حقیقت ظاهره معبود دانستند و بمهدویت نوعیه ایشان

قائل شدند . چنانکه مولوی جلال الدین بلخی المعروف
بالرومی در مثنوی بصراحت گفته است

(پس بهر دوری ولی قائم است

آز مایش تا قیامت دائم است)

(مهدی و هادی وی است ای راه جو

هم نهان و هم نشسته پیش رو)

(پس امام حی قائم آن ولی است

خواه از نسل عمر خواه از علی است)

و عاقبت حسن ظنّ امرا و مملوک بمشائخ و رؤسای

صوفیه و گوشه گیران و صرناضان بدان پایه رسید که در مهام

عالیه همت از ایشان میطلبیدند و توجه ایشان را در بلوغ بمآرب

و مقاصد کافی میدانستند و فتوحات خود را معلق و منوط

برآوده و مشیت ایشان میشمردند و حکایت سلطان محمود

سبکتکین و زاهد آهو پوش و ابو بکر بن سعد زنکی

و خربندکان اسطبل که در تاریخ و صاف مذکور است

از نوادر مضحکه است که عاقل را بر افتتان امت نیک متنبه

میدارد و بر مقدار انخداع نفوس از این فواعل ^{قول هدی} آگاهی مینجشد .

و سبب حدوث اعتقاد بمهدویت رؤسا و مشائخ که بمهدویت

نوعیه تعبیر میکنند بهض احادیث و اخبار بود که از حضرت

رسول و آئنه هدی علیهم السلام روایت نمودند و تفهیمیده

و بحقیقت مقصود پی نبرده دست آویز مقاصد فاسده خود

کردند از قبیل حدیث مشهور (مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ

زَمَانِهِ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ) و حدیث (إِنْ فِي أُمَّتِي مُكَلَّمُونَ)

و خطبه حضرت امیر که سابقاً بدان اشارت شد که بر منبر

کوفه فرمود (اَعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحُلُومِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ

و بالجمله این گونه احادیث و سیله ادعای مهدویت نوعیه نمودند

و بانواع ریاضات مجعوله مخالفه للشریعة المقدسة الاسلامیه

ذلوب خلق را مایل بتصوف و تزهد کردند و متملقان نیز

کتب کثیره در مناقب و کرامات این مشائخ تألیف نمودند

تا آنکه یکبار ه هم عالیه مصروف تصوف کشت و از مدرسه

بخانقاه انتقال یافت و جمعی از ملوک مشرق و مغرب از

خانقاه بقصور سلطنت انتقال یافتند و از سجاده عبادت

بوساده دولت متمکن گشتند مانند سلسله غلاة علی

اللّهی که در قرون وسطی بتوسط سید محمد مشعشع از

تلامذ احمد بن فهد الحلی مالک شوشتر و بلاد خوزستان

و حویزه و ماوالاها شدند و تظاهر دولت صفویه استقلال

داشتند و هم دولت صفویه بر این نهج تشکیل یافت و کلاه

درویشی بتاج شاهنشاهی مبدل شد . و هکذا در مغرب

دولت ماثمین و موحدین که از اکابر مجاهدین و مرابطین ملت اسلام محسوب میشدند و همچنین دولت محمد احمد بن عبد الله سودانی بر این اساس تاسیس یافت . و چون این محمد احمد مذکور که از کبار مشائخ صوفیه مغرب بود در رمضان سنه (۱۲۹۸) هجریه قیام نمود و در غالب محاربات بر حکومت مصر و انکلیس ظفر یافت انکلیسان در جرأند او را بهمت ادعای نبوت و تشریح دیانت جدیده متهم داشتند تا قلوب امرا و ملوک و علما بل جمیع افراد مسلمین را از او مکدر دارند و مانع نفوذ امرا و در بلاد وسیعه افریقا کردند لکن او که بفراسه معروف بود بمنشوری که صورت آن در توارنج این بلاد ثبت است منبایه این مکید ترا آشکار نمود و مقصد خود را از قیام که عبارت از حفظ وطن و دین اسلام است از تعدیات دولت انکلیز ظاهر ساخت .

و خلاصه القول از تمادی اختلافات و کثرت شعب و طرق و مذاهب اخیراً عبادات باطله در میان امت اسلام شائع شد و عوائد و بدع متنوعه ظهور یافت از قبیل اذکار جهریه و ضرب دف و رقص و ترنمات در تکایا و زوایا و اکل حیات و افاعی و زجاجات و صییر در احتفالات بموالید در میان اهل تسنن و از قبیل شبیه کردانی و تمثیل شهدا و سینه زنی

و تشکیل دسته و تیغ زنی و روضه خوانی و تلاوت زیارات و امثالها در میان اهل تشیع . و بر هر عالی معاوم است که این عبادات و عوائد مبتدعه در صدر اسلام نبوده و در شریعت نبویه مقرر نکشته و در کتاب و سنت از آن ذکر و خبری و اجازه وارد نشده است . بل فقط محض جلب قیاب و اختصاص مذاهب و یاندکار حوادث سابقه تاسیس نموده اند و بامید ثواب و شفاعت معمول میدارند تا اینکه عاقبت اهمیت این بدعتها بدرجه رسیده است که میل و اقبال ناس باین اعمال زیاده از فرائض و سنن اصلیه کشته لابل چنانکه بر هر منصفی ظاهر است و حدیث صحیح از آن مخبر از اصول فرائض و سنن اسلامیه جز اسمی و از قرآن شریف جز خواندن و تفهیمیدن ذکر و باقی نمانده است و انظار ناس تماماً باین بدعتهای موبقه معطوفست و همها جمیعاً باز دیاد آن یوماً فیوماً مصروف

و از این جمله که عرض شد انحصار مذاهب اسلامیه باهل تسنن و شیعه امامیه اثنی عشریه و شیعه زیدیه و شیعه اسمعیلیه و شیعه امویّه و خوارج اباضیه و فرقه وهابیه من حیث الاصول و بمذاهب حنفیه و مالکیه و شافعیه و حنبلیه و جعفریه من حیث الفروع و بشعب صوفیه من حیث الطرق

ظاهر و معلوم گشت . و چنانکه مذاهب مختلفه یهود کل بر این مسئله متفقند که آخرین شارع حضرت موسی است و آخرین کتاب شریعت تورا یعنی بشارعی جز حضرت موسی معتقد نیستند و ابداً اصحاب مذاهب مذکوره ادعای شریعتی تازه و کتابی تازه نمودند . کذاک مذاهب مختلفه نصاری بشرحی که دانستی جمیعاً بر خاتمیت حضرت عیسی و کتاب انجیل مقدس متحد و متفقند و بکتابی تازه و شریعتی جدید خارج از انجیل معتقد نیستند . همچنین مذاهب مختلفه اسلام جمیعاً بر حقیقت قرآن مجید و خاتمیت حضرت رسول متفقند و جمیعاً منتظر ظهور مهدی موعودند و هیچیک از خلفا و ائمه و رؤسای مذاهب و مشایخ طرق بکتابی آسمانی جز قرآن معتقد نشدند . و چنانکه اطلاع یافتی ظهور اختلافات و حدوث مذاهب نظر باختلاف مقاصد سیاسیّه بود و یا باختلاف افهام در مسائل علیّه و اگر در کتب هنود و یا بودیه نظر نمائی عیناً اختلافات آن ادیان را مانند اختلافات یهود و نصاری و اسلام بینی و ظهور عبادات باطله را در ادیان چین و هند مانند ظهور بدعتها در این ادیان نکری و تابع حوادث و ادوار را در جمیع شرائع و ادیان بربیک هیچ مشاهده نمائی و اگر چه کلام در کیفیت تشریح ادیان و حدوث مذاهب

بطول انجامید لکن نظر باهمیت آن چاره نبود زیرا که نازل و هبوط علم و وقت معارف در بلاد شرق خاصه بین المسلمین بحدّیست که غالباً از حوادث ماضیه که مرآت امور آتیه است بچینند و غالباً فرق فیما بین دین و مذهب را نمیدانند و از سبب حدوث مذاهب آگاهی ندارند اینست که بخلاف نهی صریح قرآن هر فرقه خود را حق و دیگر را باطل میدانند و ظهور قائم موعود را مانند یکی از مذاهب اسلامیّه و یا یکی از مشایخ صوفیه و مدعیان هدویت نوعیه گمان میکنند . لهذا برای بیان فرق و فهم جواب شیخ الاسلام لازم بود که کیفیت انشقاق مذاهب و طرق معلوم شود تا فرق بین الحق و الباطل آشکار گردد .

— رجوع بجواب جناب شیخ —

چون بر سبیل اجمال بر اصول ادیان و کیفیت انشقاق و حدوث مذاهب اطلاع حاصل آمد اکنون بجواب ایراد حضرت شیخ الاسلام رجوع نمائیم . و حاصل ایراد ایشان این بود که اگر اهل بها بنفوذ و غلبه استدلال نمایند و یا بقدا کردن جاز و مال ماعیناً آنرا در مذاهب و ادیان باطله میبینیم . و خلاصه جواب ایشان اینست که اما قیاس جناب شیخ این امر اعظم را بمذاهب اسلامیّه که باعتقاد خود آنرا

از این جهت که در این کتاب
در بیان این امر اعظم
و کلام در این باب
در بیان این امر اعظم
و کلام در این باب

باطل دانسته اند قیاسی است مع الفارق زیرا که رؤسای مذاهب اسلامیة هیچیک ادعای ظهور جدید و کتاب جدید و شریعت جدیده نمودند کل مفسخر باسم اسلامند و جمیع مدعی نصرت شریعت حضرت سید الانام . و چنانکه در مبحث دلیل تقریر شناختی آنچه را حق جل جلاله بحکم آیه کریمه *وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ* و آیه مبارکه *أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ* و آیه شریفه *إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا* و عده ابطال و منع نفوذ فرموده است این است که نفسی بکذب بدون اذن خداوند تبارک و تعالی مدعی مقام شاریت شود و شریعتی تشریح نماید و کلامی را خود کوفد و بحق جل جلاله نسبت دهد و آنرا وحی آسمانی شمارد و رؤسای مذاهب اسلامیة عموماً چنانکه دیدی و شناختی نه ادعای وحی نمودند و نه کتاب خود را کتاب آسمانی دانستند و نه شریعت جدیده تشریح کردند. بل فقط اختلافاتشان در کیفیت تأسیس خلافت اسلامیة بود و یادر مسائل علیّه . و کسانی که در دوره اسلام از رؤسای طرق و مشایخ صوفیه ادعای مهدویت نمودند هم ادعای مهدویت نوعیه بود نه مقام شاریت و تشریح دیانت. جدیده چنانکه از شعر مولوی

جلال الدین رومی در کتاب مثنوی مستفاد داشتی . بل جمیع فرق صوفیه با اینکه رؤسای خود را قطب امکان و مهدی وقت و غوث اعظم میدانند کل منتظر ظهور مهدی موعودند و مدعن باصالت و ربوبیت آن مظهر امر حضرت معبود . و از این جمله که ذکر شد در یافته آمد که بقا و نفوذ هر یک از مذاهب اسلامیة در حقیقت بقا و نفوذ و غلبه اصل دین اسلام است امر تازه نیاوردند که نفوذ آن منافی دیانت اسلامیة باشد و نه شریعت جدیده که مغایر شریعت نبویه کتاب کل قران است و شریعت کل شریعت خاتم پیغمبران خواه خلافت حق صدیق باشد یا مرتضی و یا امامت با اسمعیل بن جعفر منتهی شود و یاموسی . پس بر ارباب درایت و بصارت معلوم شد که قیاس این امر اعظم بمذاهب مختلفه اسلامیة قیاسی است باطل و غیر منطبق که ناشی است از عدم علم و عدم اطلاع کافی بر حقائق شرایع و کیفیت انشعاب و تفرق مذاهب . و کسی که مأخذ علم او در این مسائل فی المثل کتاب زینة التواریخ و مقالة النملة و جنات الخلود و امثالها باشد . و خود پس از تفحص تام و تصفح کتب معتبره این فن عقاید هر ملتی را از علمای آن ملت استفسار ننماید عجب نباشد اگر در ورطه و هم فرو

ماند و باین شبهات واهیة گرفتار آید . ولکن این عبدپس از آنکه کتب معتبره تاریخیة مذاهب و ادیانرا بدقت مطالعه نمود از قبیل کتاب ملل و نحل امام شهرستانی که اشهر مصنفات این فن است و کتاب مسعودی و شرح مواقف عضدی و سوسنة سلیمان طرابلسی و در فارسی دبستان المذاهب مع ذلك چون ملاحظه نمود که گاهی رؤسای اهل تصنیف در مذاهب سائرہ علماً او سهواً بخلاف واقع تکلم کرده اند و نسبتهای غیر لائقه یکدیگر داده اند لذا بمحتویات کتب آنها اعتماد نمود و در ایام مسافرت بارؤسای جمیع ادیان و مذاهب خود بنفسه مقابل شد و عقائد هر یکرا از افاضل آن ملت استماع داشت تا بمحقق تقاضا هر ملتی پی برد و باو هام و ظنون اعتماد نماید و چون یوم انتشار معارف و تعمیم مدنیت است چیزی که من بعد مورد انتقاد و ایراد ارباب سداد گردد در رسائل و مصنفات خود ننگاردم . و اما ایراد جناب شیخ در خصوص ادیان و قیاس ایشان این امر اعظم را بدیانت و ثنیه که با تقاد خود آنرا باطل دانسته اند جواب این مطلب نیز چنانکه در دلیل تقریر شناختی ظاهر است زیرا که اصول دیانات که من بعد بلسان مورخین باسم و ثنیه شهرت یافت از قبیل دیانت صابئین و بودیه و برهمنیه جمیعاً

بازن حق جل جلاله تشریح شده و عبادت تمائیل از قبیل بدعتهای است که برای تذکار و یا فوائد و همیه باهتام علما و فلاسفه ایشان تأسیس یافته و در دین آلهی داخل شده . یا ایها الناس یا اهل الانصاف حق جل جلاله در قرآن مجید بصوت عالی جهانگیر میفرماید لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ يَئِنِّي بِرَأْيِ هَرَامَتِي طَرِيقِ عِبَادَتِي وَ شَرِيعَتِي قَرَار دَادِيمِ که اکنون بآن عاملند پس نباید باتو در امر اسلام منازعه کنند و مقصود خداوند تعالی اینست که چنانکه برای جمیع امم شریعتی تشریح فرمودیم که خداوند رابان اکنون عبادت میکنند لذا برای این امت نیز میخواهیم شریعت اسلام را مقرر داریم پس چرا باتو در این امر منازعه میکنند معذک جناب شیخ الاسلام دیانت چینیا را دیانت مجعوله تصور نموده و شارع آنرا غیر حق جل جلاله دانسته است آیا اهل چین که بقول خود شیخ چهار صد میلیون نفوس دارند داخل لفظ لکل امة نیستند آیا جماعت هنوز که مؤرخین عدد ایشان را صد و شصت میلیون شمرده اند از امم محسوب نمیشوند آیا فتنیه که عدد ایشان از کثرت هنوز بالتحقیق ندانسته اند از امم نباید دانست آیا زردشتیه که ملت فرس اولی و اکاسره عجم

بودند باید داخل امم نشمرد . و عجب اینست که خداوند تعالی در همین سوره حج که آیه اولی از آن است شهادت در موضع دیگر نیز فرموده است وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ . و اگر در قرآن مجید رجوع فرمائی میبینی که حق جل جلاله در مواضع کثیره بصراحت فرموده است که خداوند تبارک و تعالی برای هر امتی شریعتی تشریح فرموده و بهر قومی پیغمبری فرستاده و در هر زمان و هر حین ابواب عنایترا بر صالحین آن امم مفتوح داشته است .

باشد که ارباب درایت دریابند که تشریح شرائع و ابقای ادیان و بسط مناسک در قدرت و اقتدار احدی نیست جز او جلّت عظمته و جات قدرته . و صاحبان قلوب منوره را تلاوت این آیه منیره کفایت مینماید که حق جلّ جلاله در سوره نحل میفرماید وَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ و این کلمات مبارکه بصراحت کافل است مطالب سابقه را که حق جلّ جلاله ابواب عنایترا بر جمیع امم علی حدّ سوا مفتوح داشته و هیچ قومیرا مهمل نکداشته و فیها

کفایة للمتبرین و ذکرى و موعظة للمتقین . بلی شك نیست که عبادت اوئان و احترام تمائیل از عبادات باطله است و لکن دخول آن در دیانت بودیه و هنود از قبیل دخول عبادات باطله است در دین اسلام و یہود که در اصل از احکام شریعت آلهیه نبوده و بعد بطول زمان بسبب تذکار حوادث ماضیه و احترام رؤسای دینیه اختراع شده . و اینکه جناب شیخ نوشته اند که در ملک ختار روزی است که بت بزرگرا از معبدی بمعبدی دیگر با طنطنه و اجلال نقل میدهند و چند نفر خود را در زیر چرخهای آن فدا میکنند . اگر جناب شیخ در روز عاشورا در مدینه یزد بودند و میدیدند که وقتیکه اهالی بلد حق اعضای حکومت قریب ددهزار نفس و زیاده در میدان مسجد میر چغماق جمع میشوند و نخل بزرگرا از میدان مزبور بمیدان شاه باطنطه فوق العاده حرکت میدهند ابدأ فرقی فیما بین عمل اهل ختا و این اعمال مبتدعه نمیدیدند و نخل عبارت از هیکلی است مربع که از چوب ساخته اند و هر ضلع آن تقریباً ده متر است در ارتفاع بیست متر و آن هیکل معمول را زینت میکنند و بصور و رسوم ائمه علیهم السلام میآریند و با ازدحامی فوق العاده و تلاوت اشعار و ترنمات و تسبیحات آنرا حرکت میدهند و در جمیع

بلدان ایران در آن ایام تکلیارا بانواع زینتها از صور و تمائیل
میآریند و مات والوف دسته میشوند و کفن میپوشند
وسرها را با خنجر میشکافند و کثیری از این جراحات تلف
میشوند . و خلاصه القول اگر جناب شیخ این حوادث را
بچشم خود میدیدند ابدآ از افعال اهالی ختا تعجب نمیکردند
و خطای اهل ختارا در ثواب اهل صواب مشاهده مینمودند .
و كذلك اگر در مصر احتفال بموالید مشایخ را میدیدند
بر امور محدثه قبیحه مطلع میکشند و بچگونگی دخول
عبادات باطله در ادیان الهیه ملتفت میشدند و ما و خود را
از نوشتن این مطالب که نزد اهل علم از بدیهیات است
آسوده و معاف میداشتند . با آنکه هنوز از بدو نشأه اسلام
زیاده از هزار و سیصد و پانزده سال نگذشته و مثل ادیان عتیقه
بودیه و هنوز سه هزار و چهار هزار سال امتداد نیافته است
معذک اینهمه بدعتها در آن ظاهر شده و عبادت های مجعوله
اختراع یافته اگر قائم آل محمد ظاهر نمیشد و اجل اسلام بدو
هزار و سه هزار سال امتداد مییافت معلوم است که انوقت عبادات
باطله تا بچه درجه انتشار میکرفت و معنی وثئیت چگونه
با کمال وجوه متحقق میکشت (جناب شیخ نوشته اند که حدوث
این حوادث از نتایج رسوخ عقائد است نه تابع صحّت براهین

و دلائل .) بلی شك نیست که ثبوت و استقامت در مصائب
از نتایج عقائد راسخه است لکن فرق است فیما بین عقائد
راسخه تقلیدی که معتقد بدون دلیل مأخوذ داشته و بطول
زمان از مسموعات از آبا و اجداد و هم مذهبانش در قلب
او راسخ گشته و عقائد کسبیه اجتهادیه که معتقد تا غایت
سعی را در فهم مأخذ و دلیل آن نکند هرگز بر صحّت آن
اذعان نماید و از قیص دین سابق که خلع آن اصعب از زهر
صعبی است برهنه و مجرد نکردد . لهذا در بیان عقائد وراثیه
آیه اَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم لَمُقْتَدُونَ نازل
شده و در بیان عقائد اجتهادیه کسبیه آیه الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا
لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وارد گشته تا اهل بصیرت فرقا بشناسند
و ضال را از مهتدی بدانند . و این حکایت هم که نسبت آنرا
جناب شیخ با اهل ختا داده اند خطائی دیگر است چو این حادثه
از حوادث هند است نه ختا زیرا که عادت هنوز در مدینه
(جکن نات) چنین بود که بتی را که باین اسم مسمی بود بر
نهجی که شیخ نوشته است در یومی مخصوص از مکانی بمکان
دیگر نقل میدادند و برخی خود را در زیر چرخهای آن فانی
میکردند . و این بت صورت یکی از اوتاران هنوز است که در

از منته سابقه . در میان آن گروه ظاهر شده و اهل هند
 اورا بمنزله یکی از انبیا و مظاهر امر الله می‌شمارند. و اکنون
 ما را با جناب شیخ بحث تاریخی نیست که چراهند را بختا
 تبدیل کرده بل مقصود فقط ذکر مشابَهت و مماثلت عوائد
 ام و ادیان است نه اثبات جهل این و آن چه کسی که فرق فیما
 بین خون شهدا و دماء اشقیاء را نفهمد عجب نباشد اگر شرق را
 از جنوب فرق نهد و هند را از ختا باز نداند .

و اما اینکه جناب شیخ نوشته اند که (واضح تر از این
 بگویم اگر از جانب بت پرستان کسی بندهای عامّ ما را مخاطب
 کرده بگوید که ای ملت اسلام و ای ملت نصاری و ای
 ملت یهود و ای صاحبان مذاهب مختلفه چرا راه ضلالت
 گرفته اید و چرا بر راه مستقیم حقانیت سالك نمی‌شوید مگر
 نمی‌بینید که امروز چه قدر عبده او تان روی زمین را گرفته است
 و نمی‌دانید که هیچیک از ملت شما در قوت و کثرت و تعداد
 نفوس با ما برابری نتواند بکند چنانچه حالا در خود ارض
 چین چهار صد میلیون نفوس داریم این نیست مگر بقوت
 همان غلبه تام باطنی و تسلط عام منوی که در نفس نفیس مؤسس
 مابود (الی آخر قوله) خلاصه مقصود جناب شیخ این است
 که اگر نفوذ و بقای دین دلیل باشد و وثیقه هم را بر حقیقت

دین خود ورد ما استدلال نمایند چه جواب کویم . لهذا
 این عبد نیز در مجال وضوح و بصوت عالی فصیح خدمت
 ایشان معروض میدارد که بلی اگر این ایراد را بر شما اهل
 اسلام موجه دارند ابدآ جواب آنها را نمیتوانید گفت
 و بهیچ وجه بطلان ایشان و حقیقت خود را ثابت نمیتوانید کرد
 زیرا که محال است امتی که دین حقی را منکر شدند بتوانند
 از عهده اثبات حقیقت دین خود بر آیند . و من این مسئله را
 مشروح میدارم تا بر مطالعه کنندگان مطالب واضح شود .
 آیا جناب شیخ در جواب چینیان چه خواهند گفت خواهند
 گفت که دین شما باطل است بدلیل اینکه احترام تمائیل
 و عبادات باطله در آن هست لابد آنها در جواب جناب
 شیخ خواهند گفت که این عوائد باطله بطور اقیح در
 دین شما نیز هست آیا جناب شیخ مشاهده فرمودند
 و مسموع نداشتند که امر او و ولایه دولت بهیبه روسیه این
 عادات قبیحه را از عشق آباد و بلاد قفقازیه بحجت اینکه
 منافی مدنیت و انسانیت است منع نمودند و مرتکبین این
 شنائع را زجر و ردع فرمودند . و اگر جناب شیخ چینیان
 بفرمایند که دین ماحق است بدلیل اینکه پیغمبر ما دارای
 معجزات ظاهره بود قطع نظر از اینکه آنها این ادعا را بصریح

آیات قرآن رد میکنند عیناً در جواب میگویند که پیغمبران
مانیز دارای این معجزات بودند و اگر شیخ باور ندارند
و کتب بودیه و هنود را ندیده اند لا اقل بکتاب دبستان
مذاهب رجوع نمایند و معتقدات هنود و زردشتیه را در
معجزات ائمه و رؤسای دین خود ملحوظ دارند . و اگر بآنها
بفرمایند که دین ماحق است بدلیل اینکه کتابی مانند قرآن
مجید داریم آنها نیز عیناً جواب خواهند گفت که کتب
سماویّه در دین مانیز موجود است . و اگر بفرمایند کتاب
ماودین ماحتوی بر شرائع ادبیه است که موجب تربیت
امت و تمدین مآت است چنینان در جواب خواهند گفت
شرائع ادبیه و مدنیّه ما بیشتر و بهتر است و سابقاً عرض
شد که کتب شرعیّه کنفو سیوس شارع چینی را افاضل
اروپا بالسنه فرساوی و انگلیسی و جرمنی و غیرها ترجمه
نموده اند و شرائع و احکام ادبیه او را بغایت تمجید کرده اند .
و خلاصه القول بوجهی از وجوه ایشانرا جواب نتوانید گفت
و حقیقت خود و بطلان آنها را ثابت نتوانید داشت مگر
بهمان قول فارغ بی معنی که صرف ادّعائی است بدلیل
خود را خوشوقت دارید و آن این است که در آخر
این سؤال و ایراد نوشته اید (والحال ان بطلان هذا الدین

اظهر من الشمس و این من الشمس) و اینقدر ملتفت نیستید
که همین قسم که بطلان دین آنها نزد شما اظهر من الشمس
است كذلك بطلان دین شما نزد آنها این من الشمس است .
بلی یکدلیل معتبر داشتید که بآن همواره علمای اعلام
حقیقت اسلام را بر سائر ملل اثبات میفرمودند و بر خصم
غالب میشدند و آن دلیل تقریر و نفوذ و غلبه و بقای اسلام
بود و لکن چون منکر این ظهور اعظم شدید و غلبه و نفوذ را
دلیل ندانستید اینست که محال است بعد از این بتوانید
حقیقت دین خود را بر سائر ملل اثبات کنید و یابستوانید
نفسی را بحجّت و برهان مدعن بحقیقت اسلام نماید . و لکن
اگر بت پرستان این ایراد را بر ما که اهل بها هستیم وارد
آورند و جواب طلب نمایند در جواب ایشان میگوئیم بلی
حق جلّ جلاله محض رحمت و عنایت جمیع ملل را بارسال
رسل و انزال کتب و تشریح شرائع مفتخر و سرا فراز فرمود
وسبیل نجات و فلاح را بر کلّ اممّ بعدل و بدون تفاوت مفتوح
داشت و لکن چون شما بطول زمان راه راست را گذاشتید
و عبادت او ثان و صور و تماثیل را که عندالله اقیح از هر قبیح
و شرک بخداوند است با عبادت او ممزوج نمودید و سنن اصلیه
حسنه را با عوائد مخترعه قبیحه مخلوط کردید لذا حق جل

جلاله بارسال انبیا ومرسلین از قبیل حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول صلوات الله علیهم اجمعین بر خلق منت نهاد و هر یک با قدرت و غلبه که بایشان عنایت فرموده بود قطری از ارض را از عبادت او ثان و عوائد باطله مطهر فرمودند و باب معرفت و عبادت حق جل جلاله را او حده بر خالق مفتوح داشتند و هر یک امت خود را بظهور موعودی که شام منتظر او هستید بشارت دادند و بورود یوم الرب و یوم الملکوت امیدوار فرمودند که بظهور آن وجود مبارک عالم بالکل از عبادت او ثان مطهر گردد و عوائد باطله زائل شود و عداوت و اختلاف امم بمودت و اتفاق مبدل گردد اکنون میعاد تحقق این و عود فرارسیده و آن وجود مبارک ظاهر شده برهان او عیناً همان برهان انبیای گذشته است و حجت و دلیلش حجج و ادله ظهورات سابقه و نفوذ و غلبه امرش بر طبق نفوذ و غلبه شرائع ماضیه بل حجتش اقوی و دلیلش اتم و سیبیش اقوم لا مانع لحکمه و لا رادع حجته و لا مقاوم لنفوذ امره تلك حجة الله قد اتهم بغتة فلا يستطيعون ردها ولا هم ينصرون

چون مسائل سابقه و وضوح یافت اکنون در این مسئله سخن کوئیم که حق جل جلاله در کتاب مستطاب ایتان

شهادت شهدا را دلیل حقیقت و برهان صدق و حجت صحت ایمان ایشان شمرده و جناب شیخ این دلیل را انکار نموده است و شهادت شهدا را مثبت حقیقت ایشان نشمرده و بذل مال و جان و استقامت در مصائب را بلا اثر دانسته

و بعبارة اوضح شهادت فعلی را که لفظ شهید کافل بیان معنی حقیقی او است و نزد اولی البصائر اتم و اکمل جمیع اصناف شهادت است کان لم یکن انکاشته . و این عبد در این مقام در معنی تحقیقی شهادت و علو و سمو و رفعت آن سخن نمیگوید و باقائه دلیل حلی مقال را بسط نمیدهد چه در صورتیکه بیانات رشیه و عبارات لطیفه کتاب مستطاب ایتان که در فوائد و آثار شهادت سید الشهداء علیه اطیب التحیه و الثنا و كذلك فوائد و آثار دماء مسفوكه سائر شهدا نازل شده است مکابر معاندرا کنفایت ننماید و خاموش نکند این عبد دیگر چه گوید و چه نکارد لذا از دلیل حلی صرف نظر نموده باقائه دلیل الزامی میپردازیم و خدمت اهل انصاف معروض میداریم که حق جل جلاله در قران مجید در سوره اعراف باین آیه کریمه بر صدق ادعای حضرت رسول استدلال فرموده است که میفرماید اُولَئِكَ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ وَ كَيْفِيَّتْ

استدلال الهی بر اینگونه است که آیا فکر نمیکنند کفار که در حضرت رسول جنون و دیوانگی نیست یعنی انسان عاقل هرگز خود را در معرض خطر نیاندازد و ادعایی که موجب اضطراب و اعراض و عداوت جمیع خلق عالم است نمیکنند پس اینکه آن حضرت با وجود عقل اینهمه خطر و مشقت را تحمل فرمود و عالی را حتی اقارب خود را با خود دشمن نمود دلیل صدق قول اوست که از جانب حق جلّ جلاله مامور است و بتحمل این مشقات فوق الطاقه ناچار و مجبور. اکنون از اهل بصارت انصاف میطلبم که فرق این استدلال قرآن و استدلالی که در کتاب ايقان است چیست اگر تحمل مشقت بدون شهادت دلیل حقیقت حضرت رسول باشد چر او بچه وجه و بکدام انصاف تحمل این مشقت با شهادت برهان حقیقت و صدق ادعای حضرت باب اعظم نکرده. آیا اگر جناب شیخ در زمار حضرت رسول بودند عیناً همین ایراد را بر آنحضرت وارد نمیاوردند و آیا همین ایرادشان که بذل جان و مال و تحمل صدمات و بلیات دلیل صدق ادعا نمیشود زیرا که اصحاب مذاهب باطله نیز همینها را متحمل شده اند عیناً بر قرآن وارد نیست فاعتبروا یا اهل الانصاف. و از عجائب حالات رؤسای اسلام در این سنوات اخیر اینست

که آتش شبهه نیفر و ختنند جز آنکه دخان مظلش اول افق منیر اسلام را تاریک کرد و سهم ایرادی نینداختند الا آنکه پیش از مقصد صدور ائمه هدی راهدف نمود و کلوله از مدافع مدافعت صادر نمودند الا آنکه نخست رکنی از ارکان اسلام را منهدم داشت. و نیز در اصحاب عاشر انجیل متی نظر فرما که حضرت عیسی بتلامیذ خود که برای تبشیر و دعوت یهود میفرستاد میفرماید هَا اَنَا اُرْسِلُكُمْ كَعَمَلٍ فِي وَسْطِ ذُنُوبٍ. فَكُونُوا حُكَمَاءَ كَالْحَيَاتِ وَبُسَطَاءَ كَالْحَمَامِ. وَلَكِنْ اِحْذَرُوا مِنَ النَّاسِ فَاِنَّهُمْ سَيُسَلِّمُونَكُمْ اِلَى مَجَالِسٍ وَفِي مَجَامِعِهِمْ يُجَدُّونَكُمْ. وَتَسَاقُونَ اَمَامَ وِلَاةٍ وَمَمْلُوكٍ مِنْ اَجْلِ شَهَادَةٍ لَهُمْ وَلِلْاَمِّ. یعنی اینک من شمارا مانند اغنام بمیان کرکان میفرستم پس چون حیات دانشمند و مانند کبوتران بیخنده باشید و لکن حذر کنید از مردم زیرا که شمارا بمجالس خواهند کشید و در مجامع خود شمارا تازیانه خواهند زد و بجهت اسم من شمارا نزد امرا و ملوک خواهند برد تا شهادت باشد برای ایشان و برای سایر امتها. اکنون ملاحظه فرمائید که حضرت عیسی علیه السلام تازیانه زدن و بمجالس کشانیدن و حبس و زجر اصحاب خود را

شاهد حقیقت ایشان و دلیل صدق دین ایشان مقرر داشته است پس چگونه حبس و قتل و حرق و اسر نقطه اولی و جمال اقدس ابهی عز اسمها و چندین هزار نفس از اهل ایمان دلیل حقیقت ایشان نباشد و شاهد صدق قولشان نکردد . و شخص هر قدر فاقد البصیره باشد و نتواند معنی شهادت را بفهمد و آثار باهره دماء مسفوکه فی سبیل الله را ادراک کند این مقدار را میتواند تمیز دهد که کشته شدن غیر مؤمن مانند زرع بذر فاسد است که ابداً موجب انبات نکردد و اثری بر آن مترتب نشود . ولیکن شهادت اهل ایمان و بذل مال و جان فی سبیل الرحمن مانند زرع بذر طیب است که موجب انبات سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبه گردد و سبب ازدیاد نفوس و غلبه کلمه الهیه شود . مثلاً اگر نه ده نفس و صد نفس بل اگر صد هزار نفس از وثقیان در زیر چرخ آهنین و یا از مسلمین در تیغ زنی و دسته گردانی جانهای خود را فدا کنند ابداً احدی داخل دین ایشان نکردد و هرگز بر عدد ایشان نیفزاید بل باعث فقدان آن مقدار از نفوس شود و از هیئت جامعه بکاهد بخلاف اهل ایمان که از شهادت یک نفس نفوس کثیره انتباه یابند و بر عدد ارباب ایمان و ایقان بیفزایند و الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم .

و از مواضعی که مقتضی دقت نظر است این موضع است که چون مناظر بهائی در جواب جناب شیخ گفته است که مذاهب باطله در عالم یافت شد و اضحلال یافت . جناب شیخ این قول مناظر خود را مثبت خیالات باطله خود دانسته و این امر اعظم را نیز قیاس بآن مذاهب باطله نموده و قبل از تحقق اضحلال آنرا مضحک شمرده و زبان بشکروثنای باری جل شأنه کشوده اند که (الحمد لله الذی اجرى الحق على لسان الخصم و اثبت بدلیله ما ندعی ثبوته و وقوعه) یا شیخ بطلان فرق اسمعیلیه و یا کیسانیه و یا زیدیّه نه از جهت اسمعیلی بودن و زیدی بودن و کیسانی بودن است بل سببش صرف تفرق و اختلاف و تشیع است که بحکم آیه کریمه قرآنیّه *إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَاءً لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أُمُورُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ* و آیه مبارکه *وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَاءً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ* از حقیقت جامعه بی بهره شدند و در صف احزاب و فرق که حق جل جلاله از آن نهی صریح فرمود داخل گشتند . و در این حکم جمیع فرق اسلامیّه اعم از اینکه سنی باشد یا شیعی یا اسمعیلی یا زیدی و غیرهم

کل شریکند و در صفوف فرق مختلفه داخل . این است که ما اهل بها جمیع فرق اسلامیّه را بهر اسمی که مسمی باشند همین قدر که بوحداثت خداوند تبارک و تعالی و نبوت حضرت خاتم الانبیاء مدتن بودند و با حکام قرآن عامل تا ظهور نقطه اولی که ظهور قائم آل محمد است جمیع آنها را در تحت کلمه اسلام داخل میدانیم و نجات و عدم نجات هر فردی از افراد فرق مذکور در اموقوق و منوط باراده حق جل جلاله میشناسیم و خلاصه مقصود این است که سبب بطالان فرق کیسانیه و غیرها صرف تفرقت و اختلاف است که کل در آن شریکند نه اسم مخصوص و فرقه مخصوصه . زیرا که حق جل جلاله در آیه اولی بحضرت خاتم الانبیاء میفرماید کسانی که دین خود را متفرق کنند و طایفه طایفه کردند از تو بهره ندارند امرشان با خداوند است و بعد ایشانرا آنچه میکنند متنبه و آگاه میفرماید و در آیه ثانیه باهل اسلام میفرماید مباشیا از مشرکین که دین خود را تفرقه کردند و فرقه فرقه و طایفه طایفه شدند و هر فرقه بمعتقدات خود خوشنود و فرحانگ کشتند . و از صریح ایند و آیه کریمه که ابدأ تاویل بر نمیدارد اهل بصارت توانند فهمید که هر یک از فرق اسلامیّه که خود را فرقه حقه گویند و دیگر را فرقه

باطله از حقیقت جامعه محمدیه بی بهره و محجورند . و در عداد احزاب موصوفه در آیه مبارکه مندرج و مذکور زیرا که دیانت اسلامیّه حقیقت جامعه نوراویه بود که کاملاً بر حضرت خاتم الانبیاء علیه وآله اطیب النحیه و البهاء نازل شد و آن حضرت نیز کاملاً و تماماً بمخلق ابلاغ فرمود احدی از ظهور قائم موعود حق تغییر سنتی از سنن او را نداشت واحدی مأذون در تفرقه و اختلاف امت نبود و هر کس سبب تفرقه و اختلاف کشت از ادراک حقیقت محروم ماند و در صف احزاب مرده داخل کشت . و این است مقصود آنعارف بالغ که فرمود

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذرنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

در اینصورت معلوم کشت که اعتراف مناظر بهائی را جناب شیخ نفهمیده مثبت خیالات فاسده خود دانست و بسراب و هم خود را مسرور و خوشوقت داشت . بلی از مسائل متفق علیها این است که لازال مدعیان صادق و مدعیان کاذب در دنیا بوده اند و خواهند بود . و مقصود از مدعیان کاذب رؤسای مذاهب مختلفه نیست از قبیل زیدیه و یاسمعیلیه و یا کیسانیه و غیرها زیرا که مذاهب چنانکه دانستی جمیعاً

در حکم مساوی است و رؤسای مذاهب هیچک ادعای استقلال نمودند و مدعی وحی سماوی نشدند . بل مقصود از مدعی کاذب کسی است که خود بدون اذن الله ادعای مستقل نماید و مدعی نزول وحی سماوی گردد و شریعت جدیده مستقله تشریح نماید . در این صورت بمدعی صادق مشتبّه گردد و دخان شبهات فضایی امر را تاریک گرداند و مانع استبصار اهل ارباب شود . و راه القاء شبهه و تشکیک مفتوح گردد . و اگرچه در هر زمان اینگونه اشخاص یافت شده اند چنانکه تواریخ بدان ناطق است ولی غالباً در اوان ظهورات حقه اینگونه مدعیان کاذب بسیار میشوند و موجب ظلمت افق امر میگردند . چنانکه تیودای سوری و یهودای جلیلی در قرن ظهور حضرت عیسی علیه السلام ظاهر شدند . و مسیله کذاب و طلیحه اسدی و سباج در اوان ظهور حضرت خاتم الانبیا علیه السلام مدعی مقام نبوت و رسالت گشتند و در این قرن نیز جمع کثیری از قبیل سید علاء و در عراق و حاجی ملا هاشم بن مرحوم فاضل نراقی و احمد کرمانی و خفّاش یزدی و غیرهم مدعی مقام ظهور کلی شدند . و سبب ظهور اینگونه اشخاص این است که چون بعضی از مغرورین تشریح شرائع را از نتایج عقول

بشریه می شمارند و ادعای مقام شارعی ترا امری سهل مینمایند و العیاذ بالله حق را غافل و زاهل گمان میکنند و مظاهر امر الله را چون خود انسانی تصور مینمایند لهذا در مقام ادعا برمیایند و بعقل ناقص خود شریعتی تأسیس میکنند و راه ایراد و انتقاد و شبهه امثال جناب شیخ را بر امر الهی و داعی حق مفتوح میدارند . و لکن حاشاشم حاشا که قدرت الهیه بگذارد که باطل غالب گردد و کلمه کاذبه نفوذ یابد و نه پنجاه و چهل سال بل ده سال در عالم باقی ماند . و خلاصه القول چون در علم الهی متحقق بود که اینگونه اشخاص ظاهر خواهند شد و بجهت امتحان و تمحیص خلق و تمیز بین الخیث والطیب موجب شبهه و ارباب خلق خواهند کشت . لهذا حق جل جلاله در جمیع کتب سماویه از این گونه حوادث اخبار فرمود و تمثیلاً و تصریحاً فاروق بین الحق و الباطل را چنانکه در مقاله ادله ذکر نمودیم مبین و معلوم داشت . و اعجب از کل شیء که دلیلی واضح است بر بی اطلاعی و قات علم جناب شیخ بادیان و مذاهب بل باحادیث و اخبار بل بقران و تفسیر اینست که جناب ایشان شهادت نقطه اولی و تفرّق اصحاب ایشانرا دلیل بطلان شمرده و امر ظهور کلی جدید را بمذاهب متفرقه قیاس نموده اند

وشهادت و قتل و اسر و حرق و صبر در بلا یا را که از ادله حقیقت است ایشان برهان بطلان گرفته اند . یا جناب الشیخ آیانه در قران وارد شده است که رجوع مانند بدأ باشد و بحکم آیه کریمه کَمَا بَدَأُكُمْ تَعُودُونَ قَرِيبًا هَدَىٰ وَ قَرِيبًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ در ظهور قائم . و عود نیز بحکم اجازه شیاطین انس و علمای وقت مظالم و تعدیات سابقه تجدد یابد . و آیانه در حدیث متفق علیه بین اهل التشیع و التسنن وارد بود که آنچه در ائم سابقه وقوع یافت در امت اسلام نیز واقع و متحقق گردد . و آیانه اصحاب حضرت عیسی پس از صعود آن جمال معبود از ظلم یهود در جمیع بلاد متفرق گشتند و در هر بلد مورد ظلم و قتل و حبس و اسر یهود و رومیان بودند و مدت سیصد سال در نهایت ذلت و پراکنندگی بشر امر الهی پرداختند . و آیانه در انجیل مقدس وارد است که اینگونه حوادث بلی اشد در ایام نزول ثانی انحضرت تحقق یابد و آثار بدأ در رجوع عود کند . و آیانه در احادیث کثیره وارد است که اصحاب قائم ذلیل کردند و اتباع انحضرت بقتل و حرق و انواع ظلم

مبتلا شوند و مظاهر شیطان ایشانرا سب و لعن و طرد نمایند . بلی یا سیدی الشیخ حق جل جلاله فرموده است (لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ .) آنچه را شما قتل و سب و طرد و تفرقه و ذلت و عذاب میبینید ما عین رحمت و نعمت و سعادت و هدایت میدانیم و سبب نفوذ امر الله در دنیا و بلوغ بانفس الرغائب در عقبی میشریم . و لکن این مقام عالی را جز بصائر نیره نه بنید و این حقائق را متوهم مکفوف البصر ادراک نماید .

(رحم الله الکاتب الادریسی حیث قال)

أَتَحْسَبُنَا إِذَا قُلْنَا بَلِيْنَا * بَلِيْنَا أَوْ يَرُومُ الْقَلْبُ لِيْنَا
نَعْمَ لِلْمَجْدِ نَفْتَحِمُ الدَّوَاهِي * وَيَحْسَبُ خَامِلٌ أَنَا ذُهَيْنَا
تَنَاوَسْنَا فَتَقْرَهُهَا خُطُوبٌ * تَرَى لَيْثَ الْعَرِينِ لَهَا قَرِينَا
سَوَاءٌ حَرَبِيهَا وَالسَّلْمُ إِنَّا * أَنَا سٌ قَبْلَ هُدْنَتِهَا هُدِينَا

(واستمع نشید الادیب الشیرازی فی هذا المقال)

دل داده ام بیاری عاشق کشتی نکاری

مرضیة السجایا محمودة الحصائل

منصور بر سردار این نکته خوش سراید

از شافعی مهر سید امثال این مسائل

وَقَدْ عَلِمَ أُولُو النُّهْيِ أَنَّ الْمَصَائِبَ وَالرَّزَايَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
بِحُرِّ مَوَاجٍ وَقَامُوسٍ مِتْلَاطِمٍ عَجَاجٍ يَفْرُغُ مِنْهُ بَنُو الدُّنْيَا وَلَا
يَتَقَرَّبُ إِلَيْهِ أَهْلُ الْهَوَى وَلَا يَصِلُ إِلَى شَوَاطِيهِ إِلَّا أَهْلُ الْبِهَاءِ
أَصْحَابُ السَّفِينَةِ الْحَمْرَاءِ وَالرَّايَةَ الْمُقَدَّسَةَ الْبَيْضَاءَ الَّذِينَ نَصَرُوا
اللَّهَ بِدِمَائِهِمْ وَأَعَاوَا كَلِمَتَهُ بِمُجْهِمٍ وَتَوَسَّسَهُمْ وَحَيَّرُوا الْمَلَلَ فِي
مَوَارِدِ الشَّدَائِدِ بِسُكُونِهِمْ وَقَرَّارِهِمْ وَأَذْهَشُوا الْأُمَّمَ فِي هُجُومِ
الْمُخْطُوبِ بِبُيُوتِهِمْ وَاصْطَبَّارِهِمْ كَمَا أَخْبَرَ عَنْهُمْ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي حَدِيثِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ بِقَوْلِهِ (خَصَمَ اللَّهُ
بِاحْتِمَالِ الضَّيْمِ فِي الدُّنْيَا لِيَشْمَلَهُمْ اتِّسَاعُ الْعِزِّ فِي دَارِ الْقَرَارِ)
وَبِالْجُمْلَةِ چُونِ اَيْنِ مَسَائِلِ مَفْصَلًا مَعْلُومِ كَشْتِ وَحَقِّ
از باطل چون شمس از ظل امتیاز یافت اکنون در این مسئله
سخن گوئیم که جناب شیخ از مناظر خود کثیراً بزور و منافق
تعبیر فرموده و این عبد متحیر و متفکر که آیاجناب مناظر
چه حیلۀ بکار شیخ غیر مزور برده است که او را از منهج
قویم ادب بیرون برده و بنوشتن هذر و هذیان مجبور کرده است
چه اهل بها نزد کافه ملل بصدافت مرصوفند و در جمیع بلاد
بنزاهت معروف . و در اثبات این دهوی همین نکته
کافی است که در دوائر حکومت و مجالس قضاوت شهادت

این قوم را خلافاً لسائر الاقوام بدون قسم مقبول میدارند
و این دلیل است بر اینکه ایشانرا در قول متهم نیشمارند .
تا اینکه در صفحه هجدهم و نوزدهم رساله مطبوعه جناب
شیخ باین سر مکنون بر خوردم و بر موجب این شکوه
و شکایت بل افترا و تهمت مطلع گشتم . و اجمال آن این است
که چون در کتاب مستطاب ايقان در معنی غلبه و نصرت
نازل شده است که مقصود از غلبه نفوذ کلمه الله و غلبه امر
الله است و احاطه روحانیه و سلطنت دینی که همواره از
خصایص انبیا و مرسلین و مظاهر امر حضرت رب العالمین
بوده نه غلبه ظاهره و سلطنت دنیوی و تغلبات ملکیه
و در اثبات این معنی بمظلومیت سید الشهداء و شهادت آن
حضرت استشهاد فرموده که با آنکه آن حضرت از اعظم
جنود الهیه محسوب بود و بحکم آیه کریمه إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ
الْغَالِبُونَ بعلیه و نصرت موعود معذک در غایت مظلومیت
رتبه شهادت یافت و لکن نزد اهل بصیرت این مظلومیت
مثبت سلطنت حقیقه الهیه گشت و این شهادت موجب
اثبات کلمه الله و ثبوت و رسوخ و قوت دین الله در عالم شد
و معنی غلبه امر الله که مقصود حقیقی الهی است واضح
و هویدا گشت . و جناب شیخ در رساله اولی چنانکه عیناً

عبارات ایشانرا نقل نمودیم جواب گفته اند که کشته شدن دلیل حقیقت نمیشود و بذل مال و جان و صبر و استقامت در بلا یا برهان صدق ادعا نمیکردد. زیرا که از اتباع معاویه و یزید نیز جمعی کشته شدند و در اثبات مطالب خود بذل مال و جان نمودند. و كذلك و ثیان و هم اصحاب مذاهب باطله در سبیل مقاصد خود بذل مال و جان مینمایند و از هیچگونه فداکاری مضایقه نمیکنند. و لهذا نمیتوان گفت که اینگونه مطالب دلیل حقیقت است بل حقیقت را دلیلی ظاهر و برهانی قاهر لازم است. و اگر چه مقصود جناب شیخ در غایت وضوح است که خواسته است دلالت شهادت و مظلومیت نقطه اولی را بر حقیقت آن حضرت رد نماید و لکن غافل ماند که این فقره منتهی بر نفي دلالت شهادت سید الشهداء بر حقیقت آن حضرت هم خواهد شد و صریح در رد جمیع علمای اسلام که شهادت آن حضرت را ادلّ دلائل حقیقت او گرفته اند خواهد بود. زیرا که جمیع محققین علمای اسلام من اهل التشیع والتسنن متفق گشتند بر اینکه خلفای امویّه بنض اهل البیت را که بحکم حدیث صحیح مقبول الطرفین **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّظْلِيلِ كِتَابِ اللَّهِ وَعَتْرَتِي** مرجع و مآب مسلمین بودند در قلوب اهل اسلام داخل کردند و سب و لعن

أُمَّةٌ هَدَىٰ رَأْسًا سَنَنٌ مَّعْمُولَةٌ مؤکده مجری داشتند. و بیم آن بود که امت یکباره از مرجع حقیقی خود غافل و از مبین کتاب الهی معرض و محروم گردند و در شرک جاهل و ضلالت فرومانند. و لکن شهادت حضرت سید الشهداء موجب آگاهی و انتباه امت شد و مثبت ضلالت امویّه و حقیقت عتره طاهره گشت و حقیقت اسلام از شهادت آن حضرت الی یوم القیام محفوظ و محروس ماند. و چون ایراد و شبهه جناب شیخ که کشته شدن و بذل مال و جان دلیل حقیقت نمیشود بخط مستقیم منافی این اصل اصیل بود و بصراحت دلالت شهادت بر حقیقت شهید انکار ورد مینمود. لهذا جناب مناظر بهائی ایشانرا باین نکته در غایت ادب تنبیه نموده که عجب است که جناب شیخ شهادت شهدارا با کشته شدن اشقیاء در یکرتبه گرفته اند و هیچیک از بذل مال و جان اصحاب سید الشهداء و اتباع یزید را دلیل حقیقت و بطلان ندانسته اند و در حقیقت دلیلی را که مسلم کافه محققین علما بود مردود شمرده اند. جناب شیخ چون این انتقاد را در غایت استحکام و سداد یافته و ابدآ خود را قادر بر رد این ایراد نیافتند. لهذا در پناه مغالطه کریخته و مجمل خشونت و زشت کوی آویختند. غافل که زشت کوی و دشنام

سلاح مردم نادان است و مغالطه طریق فرار عاجزان از اقامه دلیل و برهان . و این عبدعین عبارت ایشانرا ذکر مینماید و حکم بین طرفین را پس از جواب بارباب الباب وامیکندارد

✽ جناب مناظر بهائی نوشته اند ✽

مال و جان و عیال فدا کردن حضرت سید الشهدا در کربلا در کتاب ايقان ذکر شده که در راه خدا بود و آن حضرت جند آلهی بوده اند. حال جناب شیخ آمده اند و این ایراد را در مقابل آن ذکر نوشته اند که یعنی جان نثار نمودن آن حضرت را و حضرات دیگر را نمیتوانیم بگوئیم در راه خدا بود و دلیل بر حقیقت است و ذکر معاویه و یزید و تابعانش را میآورند که آنها هم در راه حقایق خودشان این نوع جانفشانی کردند (انتهی)

✽ جناب شیخ در جواب ایشان نوشته اند ✽

میبینید که چه قسم اِفْک و تَقْلِب و تزویر را جرئت میکند بعد از این بنده او را همیشه مناظر مزور خواهم نامید . زیرا که عبارات رساله بنده که عیناً مسطور گردید ارباب معرفت دیدند که این ایراد را در مقابل که چه نوشته اعتراض کرده ام . اما مناظر مزور روی کلام ما را تقلباً

بجانب دیگر بر تافته میکوید که گویا بنده همین ذکر را در مقابل فدا کردن جان و مال حضرت سید الشهدا در کربلا نوشته ام و گویا تفاوتی میان یزیدیان و تابعان آن حضرت ندانسته ام . و میخواهد باین حيله بازی و تقلب کاری خود را طر فدار مذهب شیعی و مسلم بنده را مخالف و متهم بنماید غافل از اینکه آنانکه تا بحال ایشانرا درست نشناخته بودند و از مندرجات موهومه کتاب ايقان مطلع نبودند حالا بواسطه رساله بنده خوب شناختند و بواجبی دانستند . سبحان الله هیچ شرم نمیکند از اینکه در عقیده سخیفه خودشان آنچه از ضروریات دین اسلام و متفق علیه کل اهل ایمان است انکار میکنند و یا تغییر و تبدیل مینمایند . مانند ختمیت حضرت رسول و صوم شهر رمضان و حج و غیره و معذک باز در ظاهر اظهار اسلام و طر فداری مذهب شیعه مینمایند این رفتار و گفتار حقیقه صفت منافقین است بَشْرِ الْمُنَافِقِينَ بَانَ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا . مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لِأَيِّ هَوْلَاءَ وَلَا إِلَى هَوْلَاءَ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهَ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا و کذا در اثنای کلام و عبارات خودشان نام مبارك حضرت رسول و حضرات ائمه ظاهرین را توقیر آمیزند و هر باطل میخواهند دین و مذهب

ایشانرا از بن برکنند *يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَاءُ اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ* (انتهی کلام الشیخ)
جناب شیخ نوشته است که ارباب معرفت دیدند که این ایراد رادر مقابل که وجه نوشته اعتراض کرده ام بلی یا شیخ هر نفسی میفهمد که شما این اعتراض رادر مقابل بایه نوشته اید و مقصود شما این بود که شهادت حضرت باب اعظم و بذل مال و جان نمودن اصحاب آنحضرت دلیل حقیقت ایشان نمیشود. ولیکن از این نکته غافل ماندید که این کلام شمارد دلیلت شهادت سیدالشهدا و اصحاب آنحضرت را هم میکند کلام شما حاضر است و هیچگونه مغالطه ستر نمیشود. بلکه کلام شما اعتراض بر قران مجید هم هست چنانکه در اول این مناظره عرض شد. اگر منصفی در این آیه شریفه نظر نماید که حق جل جلاله فرموده است *قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ*. در کمال وضوح مبیند که این اعتراض شما که بخيال خودتان بر ايقان وارد آورده اید عیناً بر قران مجید وارد است. و شأن نزول این آیه کریمه این است که چون یهود در زمان حضرت خاتم الانبیا

باصحاب آن حضرت مفاخرت میکردند که ما شعب مقدس و مخصوص بشریت کامله و ولایت و محبت الهیه هستیم لهذا تکبیراً لهم و اثباتاً لبطلان دعواهم بحضرت رسول از حق جل جلاله فرمان آمد که بگو بقوم یهود اگر کمان کرده اید که شما اید اولیای الهی سوای سایر ناس پس تمنای موت کنید اگر راست میگوئید. و این معلوم است که مقصود خداوند تبارک و تعالی این است که میزان معرفت اولیای الهی از غیر ایشان تقضیل موت است فی سبیل الله بر بقا و ترک دین چنانکه از اولیای الهی در اوان ظهورات کلیه مثل ظهور حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام مشاهده گشته. اکنون از اهل انصاف سؤال مینمایم که اینکه جناب شیخ نوشته اند که بذل مال و جان دلیل حقیقت نمیشود آیا اعتراض بر همین آیه مبارکه هست یا نیست. بلی مقصود جناب شیخ اعتراض بر کلمات مستطاب ايقان بود ولیکن من سوء الحظ عیناً اعتراض ایشان بر حضرت سیدالشهدا و بر قران و بر انجیل هم وارد گشت زیرا که سابقاً عرض شد که محققین از دلمای اسلام شهادت و مظلومیت حضرت سیدالشهدا را مثبت حقیقت آنحضرت و بطلان زید و امویّه دانسته اند. و در قران مجید هم ملاحظه فرمودید

که طلب موترافارق بین الحق والباطل مقرر داشته و در انجیل شریف هم دیدید که حضرت عیسی علیه السلام حبس و زجر و مظلومیت اصحاب خود را شاهد بر حقیقت ایشان قرار داده در اینصورت کالشمس فی راتمة النهار واضح و روشن میشود که حق با مناظر جناب شیخ است که ایشان شهادت سید الشهداء و اصحاب انحضرت را با کشته شدن اتباع معاویه و یزید در یکرتبه دانسته اند و هیچیک را مثبت حقیقت او نشمرده اند . و لهذا سابقاً عرض شد که معارضین این ظهور اعظم کلوئه از مدافع مدافعه صادر نمودند الا آنکه نخست رکنی از ارکان اسلام را منهدم کرد و سهمی از کمان ایراد و انتقاد نینداختند الا آنکه اول صدور مطهره ائمه هدی را مشبک نمود . و بالجملة این مسئله در غایت وضوح است و عرض شد که بهیچ گونه مغالطه و یا خشونت و زشت کوئی ستر نمیتوان نمود . و برآستی معروض میدارم که مقصود این عبد دفاع و طر فداری از جناب مناظر بهائی نیست . زیرا که جناب مناظر از صنف کسبه و اهل تجارت محسوبند نه از اهل علم و ارباب قلم . و ممکن است که این چنین شخصی مطالب حق واضح خود را بطریق اجمال مرقوم دارد و در اینصورت مجال مغالطه بر خباب شیخ وسیع گردد

و خود را بوهم غالب تصور نماید . ولیکن هیئات که مطلب حق پنهان ماند و باطل بخشونت کلام و بذات قول غلبه یابد و لهذا از اهل انصاف سؤال مینمایم که آیا این چنین مناظر را که باین ملاحظت سخافت و بطلان ایراد شیخ را واضح نموده باشد او را مزور توان خواند . و آیا شخص بهائی را که در کمال استقامت بر تعیین دین خود اعتراف مینماید مذنب توان گفت . جناب شیخ در طی رساله کلام خود را نوعی پرداخته اند که معلوم نشود ایشان از اهل تسنن هستند و یا از اهل تشیع که اگر از جهتی مجاب شدند راه کریز از سمت دیگر داشته باشند حتی اینکه مناظر ایشان مجبور شده است که از ایشان سؤال نماید که شما در چه طریقه مستقیم هستید معذک جواب سؤال ایشانرا مصلحت ندیده اند که مرقوم دارند و این تذبذب ظاهر را از خود سلب فرمایند . و غافلند که حجت این امر اعظم بر جمیع فرق علی حدسوا قائم است و برهان ظهور جدید بر ملل عتیقه باجمعها غالب و اما اینکه جناب شیخ نوشته اند که اهل بها منکر ضروریات دینیه اند از قبیل خاتمیت حضرت خاتم الانبیا و صوم رمضان و حج و غیرها . چون جواب این مسئله در طی جواب شبهات ایشان مفصلاً خواهد آمد و بعون الله بصریح آیات

قرآن و احادیث صحیحہ ثابت خواهیم نمود کہ قائم موعود با شریعت جدیدہ و کتاب جدید و قضاوت سماویہ ظهور خواهد فرمود و تمسک بضروریات چنانکہ موجب اعراض یہود از حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیا شد کذلک موجب اعراض متکبرین این امت از قائم موعود خواهد گشت . لہذا در این موقع از شرح این مسئلہ صرف نظر مینمایم و جواب این مطلب جناب شیخ را میکویم کہ نوشته است اہل بہا در طی کلام اسم مبارک حضرت رسول و ائمہ طاہرین را ظاہراً در غایت احترام مذکور میدارند و در باطن میخواہند دین و مذهب ایشانرا از بن برکنند . عجب در این است کہ جناب شیخ ہنوز ملتفت نشدہ اند کہ بحکم حدیث صحیح مقبول الطرفین سیّاتی زمان علیّ امّی لَا یَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَلَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ از دین اسلام جز اسمی باقی نماندہ است . مدتها است کہ از تطاول علماء سوء کہ شرح حالشان در ذیل این حدیث شریف مذکور است از دین مقدّس السلام و بنیان رفیع حضرت سید الانام جز شمارگد مدروسہ و اعلام منکوسہ و معارف مطموسہ و احکام مقلوبہ و اطراف منہوبہ و قوای مغلوبہ چیزئی باقی نیست کہ بایہا از بن برکنند و منہدم

ویران نمایند . ویرانہ را کہ ویران کند و برہنہ را کہ مسلوب دارد . بل ویرانہ را عمار جدید کنند و برہنہ را جامہ نوپوشانند یا اولی البصائر المنیرہ یا اصحاب القلوب المدرکہ در زیادہ از پانصد حدیث از طرق اہل تسنن و اہل تشیع نظر نمایند کہ حضرت خاتم الانبیا و ائمہ ہدی علیہم اطیب التحیۃ و الثناء علامّ آخر الزمان و حالات امت اسلامرا بصراحت بیان فرمودہ اند و جمیع آنچه را اکنون بچشم خود مینبید از ضعف اسلام و مغلوبیت مسلمین و تفرق مذہب و تشتت قلوب مبین داشتہ اند و در اکثر این احادیث تصریح نمودہ اند کہ سبب ضعف اسلام و اختلال حال امت علماء و فقہا و رؤسای ایشانند کہ از سبیل مستقیم تقوی منحرف کردند و طالب ریاست و اکتساب مناصب دنیویہ باشند و از شہوات دنیہ اجتناب نمایند و باہل ظلم تقرّب جویند . چنانکہ در ہمین حدیث کہ صدر آن ذکر شد میفرماید فُقہاءُ ذَٰلِكَ الزَّمانِ أَشْرُ الْفُقہاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ یعنی علمای آنروز کاربردترین علمائی ہستند کہ در زیر آسمان نمودار شدہ اند قتنہ و فساد از ایشان زاید و شر آن بدیشان راجع گردد . و نیز از احادیثی کہ شایستہ است کہ اہل اسلام

قدری در آن تأمل فرمایند این حدیث شریف است که
 مرحوم مجلسی در باب علامات از مجلد غیت بحار میفرماید
 عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ حَجَّجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَجَّةَ الْوُدَاعِ . فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ مَا اقْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَجِّ أَتَى مُودِعًا الْكُتَيْبَةَ فَلَزِمَ
 حَلْقَةَ الْبَابِ وَنَادَى بِرَفْعِ صَوْتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ فَاجْتَمِعْ أَهْلُ
 الْمَسْجِدِ وَأَهْلُ السُّوقِ . فَقَالَ اسْمَعُوا فَاذُنِي قَائِلٌ مَا هُوَ بَعْدِي
 كَأَنَّ فُلَيْبًا شَاهِدَكُمْ غَائِبَكُمْ . ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 لِبُكَائِهِ النَّاسِ . فَلَمَّا سَكَتَ مِنْ بُكَائِهِ قَالَ اعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ
 إِنْ مَثَلَكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ كَمَثَلِ وَرَقٍ لَشَوْكٍ فِيهِ إِلَى أَرْبَعِينَ
 وَمِائَةَ سَنَةٍ . ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ شَوْكٌ وَوَرَقٌ إِلَى مَا تَمَى
 سَنَةٍ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ شَوْكٌ لِأَوْرَقٍ فِيهِ حَتَّى لَا يَرَى
 فِيهِ إِلَّا سُلْطَانَ جَائِرًا أَوْ غَنِيًّا مُبْجِلًا أَوْ عَالِمًا رَاغِبًا فِي الْمَالِ أَوْ
 فَكِيرًا كَذَّابًا أَوْ شَيْخًا فَاجِرًا أَوْ صَبِيًّا وَقِحًا أَوْ امْرَأَةً رَعْنَاءًا
 ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَامَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ
 وَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنَا مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ . فَقَالَ يَا سَلْمَانُ
 إِذَا قَلَّتْ عُلَمَائُكُمْ وَذَهَبَتْ قُرَائِكُمْ وَقَطَعْتُمْ زَكَوَاتِكُمْ وَأَخْطَرْتُمْ

مُنْكَرَاتِكُمْ وَعَلَّتْ اصْوَاتِكُمْ فِي مَسَاجِدِكُمْ وَجَعَلْتُمُ الدُّنْيَا
 فَوْقَ رُؤُسِكُمْ وَالْعِلْمَ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَالْكَذِبَ حَدِيثِكُمْ
 وَالغِيَّةَ فَاحْتِكُمْ وَالْحَرَامَ غَنِيمَتِكُمْ وَلَا يَرْحَمُ كَبِيرُكُمْ صَغِيرَكُمْ
 وَلَا يُوقِرُ صَغِيرُكُمْ كَبِيرَكُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَنْزِلُ اللَّغْنَةُ عَلَيْكُمْ
 وَتُجْعَلُ بِأَسْمِكُمْ يِينِكُمْ وَبِقِي الدِّينِ يِينِكُمْ لَفْظًا بِاللَّسْتِكُمْ .
 فَإِذَا أُوتِيتُمْ هَذِهِ الْخِصَالُ تَوَقَّعُوا الرِّيحَ الْحَمْرَاءَ أَوْ مَسْحَا أَوْ
 قَدْفًا بِالْحِجَارَةِ وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ
 عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ
 أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرُوا كَيْفَ
 نُصِرَ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ . خلاصه ترجمه حدیث شریف
 این است که جابر بن عبد الله انصاری که از مشاهیر اصحاب
 حضرت خاتم الانبیا است روایت نموده است که در سفر حجّه
 الوداع در خدمت حضرت رسول حج نمودیم چون آن حضرت
 از اعمال مفروضه حج فراغت یافت برای وداع بیت بنزد کعبه
 آمد و حلقه باب کعبه را بگرفت و بصوت بلند ندا فرمود
 ایها الناس پس اهل مسجد و اهل سوق مجتمع شدند و آن
 حضرت فرمود بشنوید آنچه را من میگویم که بعد از من
 وقوع خواهد یافت پس باید هر نفسی که از شما که حاضر

و شاهد است با آنکس که غائب است تبلیغ نماید . پس آن حضرت بگریست تا آنکه مردم از بکای وی بگریه درآمدند . پس چون از گریه ساکت شد فرمود بدینند خداوند شمارا رحمت فرماید هر آنیه مثل شما امروز مانند اوراق است بدون خار تا مدت یکصد و چهل سال . پس خار و برك با هم مختلط گردد تا مدت دو بیست سال . پس چون این مدت بسر آید زمانی رسد که جز خار نماند تا آنکه دیده نمیشود در آن زمان الا سلطان جاژ یا غنی بخیل یا عالی که راغب در جمع مال باشد یا فقیر دروغ کوی یا پیر فاجر یا کودک پیشرم یا زنب بیجا . و دیگر بار آنحضرت را گریه فرو گرفت . پس سلمان فارسی بر خاست و عرض کرد یا رسول الله خبرده مارا که آنچه فرمودی چه وقت وقوع خواهد یافت . فرمود یا سلمان وقتی که علماء کم شوند و قرآن از میان بروند و زکوة از میان شما قطع شود و چون منکر اترا اظهار نمایند و اصوات خود را در مساجد بلند کنند و دنیا را فوق رأس خود گیرید و علم را در زیر پانهد و چون دروغ حدیث شما شود و غیبت نقل مجلس شما گردد و حرام نزد شما غنیمت و بازیافت باشد و بزرگ شما بر خورد رحم نکنند و خورد شما بزرگرا توقیر نماید .

پس در اینوقت لعنت بر شما نازل شود و آسیب شما در میان شما افتد و دین در میان شما محض لفظ بر زبان شما باشد . پس چون این خصلمها در میان شما پدید شود منتظر باشید که با دسرخ بر شما وزد یعنی بلیه قتل عمومی گرفتار گردید و یا مسخ شوید و یا سنک بر شما بارد و تصدیق این وعید در کتاب رب مجید این آیه مبارکه است (قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) یعنی بگو اوست خداوندی که قادر و توانا است بر اینکه عذابی بر شما مبعوث فرماید از فوق شما یا از تحت اقدام شما یا آنکه شما را فرقه فرقه و مختلف المذهب نگاهدارد و بعضی را از باس و سخط بعض دیگر بچشاند بین و نیک نظر فرما که چگونه آیات را برای ایشان مبین میداریم و تکرار میفرمایم شاید ایشان بفهمند و در یابند (انتهی) و از علمای اهل سنت و جماعت شیخ حسن العدوی الحزاوی در کتاب مشارق الانوار در اشراط ساعت صغری یعنی قیام مهدی فرموده است وَمِنْهَا رَفَعُ الْأَسَافِلِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّىٰ يَكُونَ أَسْعَدَ النَّاسِ

بِالدُّنْيَا لِكَعْبِ بْنِ لُكَعٍ وَمَا مِنْ عَالِمٍ إِلَّا وَالَّذِي بَعْدَهُ شَرُّ مِنْهُ
 حَتَّى تَلْقُوا رَبَّكُمْ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا فَعَلَتْ
 أُمَّتِي خَمْسَةَ عَشَرَ حَلًّا بِهَا الْبَلَاءُ قِيلَ وَمَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ
 إِذَا كَانَ الْمَغْنَمُ دُولًا وَالْأَمَانَةُ مَغْنَمًا وَالزُّكُوفُ مَغْرَمًا وَأَطَاعَ الرَّجُلُ
 زَوْجَتَهُ وَعَقَّ أُمَّهُ وَجَفَّأَ بَاهُ وَأَرْتَقَعَتِ الْأَصْوَاتُ فِي الْمَسَاجِدِ وَكَانَ
 زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرَذَلَهُمْ وَأَكْرَمُ الرَّجُلِ مَخَافَةُ شَرِّهِ وَشَرِبَتْ
 الْخُمُورُ وَلَبَسَ الْحَرِيرُ وَاتَّخَذَتِ الْفِينَاتُ وَالْمَعَازِفُ وَلَعَنَ آخِرُ هَذِهِ
 الْأُمَّةِ أَوْلَاهَا فَلْيُرْتَبُوا عِنْدَ ذَلِكَ رِيحًا حَمْرَاءَ أَوْ مَسْحًا أَوْ خَسْفًا زَلْزَلًا
 (وفي الحديث) وَتَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِغَيْرِ الدِّينِ وَسَادَ فَاسِقُهُمْ وَكَانَ
 زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرَذَلَهُمْ. (وفي الحديث) إِنْ اللَّهُ لَا يُقْبِضُ الْعِلْمَ
 انْتِزَاعًا وَلَكِنْ يَمُوتُ الْعُلَمَاءُ حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمٌ اتَّخَذَ النَّاسُ
 رُؤَسَاءَ جَهَالًا فَافْتَنُوا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا (انتهی)
 یعنی از علامات قیامت صغری بزکی یافتن اسافل ناس است
 حضرت رسول علیه السلام فرموده است ساعت قیام
 نخواهد نمود تا اینکه نیکیخت ترین مردم بدنیاً لکع بن
 لکع باشد. ولکع در عربی لئیم واحق را کوبند. و هیچ
 عالمی نخواهد آمد الا آنکه عالمی که بعد از او آید شیرتر
 و بدتر از اول باشد تا وقتی که پروردگار خود را ملاقات

کند. و نیز رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده است
 وقتی که امت من پانزده امر را مرتکب شوند بلا بر ایشان
 نازل خواهد شد. گفتند چیست آن یا رسول الله فرمود
 وقتی که غنایم را خاصه دول شناسند و امانت را غنیمت و زکوٰۃ را
 خسارت شمردند و مرد مطیع زن کردد و با مادر مخالفت
 کند و پدر را جفانماید و اصوات در مساجد ارتفاع یابد
 و بزرگ قوم زلزله ترین ایشان شود و شیراز خوف شرارتش
 محترم گردد و وقتی مسکرات را استعمال نمایند و حریر پوشند
 و زنان مغنیه گیرند و آخرین امت اولین را سب و لعن
 نمایند. چون این امور واقع شود مترقب نزول بلا از
 قبیل ریح حمراء یعنی قتل عمومی یا مسخ یا خسف باشند. و در
 روایت دیگر فرموده است وقتی که تعلم علم برای غیر دین
 باشد و فاسق این علماریاست یابد و از زلزله قوم رئیس ایشان
 گردد. و در حدیث وارد است که خداوند تبارک و تعالی
 علم را قبض نخواهد فرمود که یکبارہ از میان بردارد بلکه
 چون علما وفات نمایند و عالمی باقی نماند مردم جهال را رئیس
 خود نمایند و ایشان بدون علم فتوی دهند و خود کراه شوند
 و مردم را نیز کراه کنند (انتهی) و خلاصه القول اگر این
 عبد احادیثی را که در اسباب ضلالت امت وضعف ملت

و شرارت اصحاب ریاست وارد شده است بخواهد ایراد نماید باید بتألیف کتابی بزرگ مشغول شود . ولکن از این جمله که ذکر شد اهل بصیرت توانند دریافت که آنکه دشمن اسلام است کی است و سبب ضعف دین چه . و اگر شخص متفرس بدقت نظر نماید در غایت وضوح میفهمد که مثل این مدعیان دوستی اسلام و حضرت خاتم الانبیا بعینه مثل یهود است در ادعای دوستی شریعت تورا و حضرت موسی . بلی لاشک یهود حب حضرت موسی و شریعت تورا ترا راسخ و مکین در قلوب خود نموده اند و عدم جواز نسخ و تغییر احکام تورا را از قبیل حفظ سبت و ذبیحه و حج بیت المقدس و صوم و اعیاد مخصوصه از ضروریات دینیّه خود میدانند و الی یومنا هذا در حفظ این شریعت تحمل جمیع شدائد و آلام را بر خود واجب و لازم و متحتم دانسته اند . ولکن بینیم که آیا این حب بقدر ذره عند الله مقبول گشت و حب حقیقی واقعی محسوب شد . و یا آنکه حب حقیقی حضرت موسی را اصحاب حضرت عیسی داشتند که بتغییر احکام فرعیّه راضی شدند ولکن حب آنحضرت را در قلوب جمیع اهل اروپا راسخ و ثابت و متمکن داشتند . چه امری ظاهر است که جمیع اهالی اروپا قبل از

ظهور حضرت عیسی وثنی بودند و ابدآ اعتراف بحقیقت نبوت حضرت موسی نداشتند ولی پس از ظهور آن حضرت و غلبه دیانت نصرانیت بر اروپا بتصدیق حضرت عیسی بر حقیقت نبوت حضرت موسی نیز اعتراف نمودند و کتاب تورا را کتاب الله دانستند و حب آنحضرت را وسیله تقرب الی الله شمردند و همچنین است امروز حال مدعیان دوستی اسلام و حال اهل بها . و هر قدر شخص فاقد البصیره باشد و نتواند فوائد کتاب مستطاب ایتقانرا بفهمد که مفتاح معضلات کتب سماویّه است و میبین غوامض آیات الهیه اینقدر را نتواند فهمید که از تلاوت همین کتاب مبارک نفوس کثیره از زردشتیان که ابدآ معتقد بحضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول علیهم السلام نبودند اکنون معتقد شدند و در جنت ایمان داخل گشتند . و هکذا جمعی کثیر از یهود که بغض حضرت عیسی و حضرت رسول آمیخته بادل و جان ایشان بود اکنون از قوت بیان کتاب ایتقان بغض ایشان بحبّت و کفر ایشان بهدایت تبدیل شده . و لسان هر یک مانند طیر مغرّد بدلائل و براهین حقیقت حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء و ائمه هدی ناطق و گویا گشته و ذلک فضل الله یؤتیة من یشاء

و خلاصه القول از آنچه عرض شد جواب جمیع ایرادات جناب شیخ بر امر مبارک حضرت باب اعظم واضح و معلوم گشت و کیفیت تشریح ادیان و انشعاق مذاهب و حدوث اختلافات که از مسائل مهمه علمیه و تاریخیه است روشن و هویداشد . و در غایت وضوح ثابت و مبرهن گشت که اصول ادیان و شرائع جمیعاً من عند الله بوده و مذاهب و ثنیه بدعتهای باطله است که لازال در ادیان الهیه داخل شده اعم از اینکه این وثنیت و بت پرستی قبل از حضرت نوح باشد یا بعد از نوح از حکمای یونان و رومان باشد یا از افاضل ایران و ترکستان . و کذاک بعض مغالطات جناب شیخ با مناظر ایشان معلوم گشت . و اگر این عبد بخواد جمیع مغالطات جناب شیخ را در جواب مناظر خود که این یک از بابت اینکه از اهل تالیف و تحریر بنوده مطالب حق خود را مجمل بیان کرده و آن یک از عدم فهم مقصود مجال مجادلت را فسیح و وسیع شمرده در این رساله ایراد نماید بنابر مثل مشهور (منثوی هفتاد من کاغذ شود) . و چون مقصود محاکمه فیما بین مناظرین نیست بل مقصود دفع ایرادات و شبهات جناب شیخ است از کتاب مستطاب ایقان و هم فرصت زیاده بسط و تطویل نیست اکنون از جواب سایر تطاولات بموقع جناب شیخ

تر مناظر خود صرف نظر مینمائیم و بجواب باقی شبهات ایشان بر کتاب مستطاب ایقان میپردازیم . و اگر خداوند تبارک و تعالی معاونت فرماید در فرصت دیگر یا وقت طبع این کتاب سایر اغلاط جناب شیخ معروض خواهد شد و بر سبیل ملحق و حاشیه بر اصل کتاب الحاق خواهد یافت

— و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند —
 اکنون بیایم بادعای جناب بها اگر بانفرض مقام و ادعای آنجناب نبوت باشد جای شبهه نیست که بر کل ملت اسلام مخالف افتاده است زیرا که بعقیده جمیع ملت اسلام نبوت ختم است . یعنی دینی که ناسخ این دین باشد از جانب خدا نازل نخواهد شد . بلی اگر چه صاحب کتاب ایقان بتأویلات چند در وجود هر یک از مظاهر قدسیه چونکه محل تجلی صفات الله است اولیت و ختمیت را جمع می شمارد چنانکه در این عبارت میگوید اگر جمیع (یعنی انبیا) ندای انا خاتم النبیین برارند حق است زیرا که جمیع حکم یکذات و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و احزیت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقیند (انتهی) اولاً ماهرکز مسلم نداریم که کسی مظهر صفات اولیت و آخریت ذات اقدس باشد . زیرا که

این صفت ازلیت وابدیت خداوند یرا میفهماند که مختص بیکذات است وهو الاول والاخر والظاهر والباطن و برای صدق مظهریت لازم نیست که جمیع صفات الهی کلیه در وجود مظهر تجلی و ظاهر گردد . و ثانیاً فرض کنیم که همه مظهر کل صفات الله اند و البته هیچ شکی نیست در اینکه این مظهریت در نقطه منتهی خواهد شد یعنی یکینغمبری ظهور خواهد کرد که در نفس الامر دین او ورق آخرین کتب اولین خواهد شد و فرض کنیم که کسی باین صفت بیاید و دین و شریعت او استقرار یابد ولیکن بعد از مدتی کسی خروج کرده ادعای مظهریت کند و ادعایش در نفس الامر محض خلاف و باطل باشد اما متشبث باینگونه دلایلی شده بگوید ای خلائق مشتبه مشوید در اینکه نبی پیشین خود را ختم رسل نامیده است هر يك از مظاهر بدیّت و ختمیت و اولیت و آخریت هستیم چونکه حکم یکذات و یکجسد و یکروح و یک امر داریم . در اینصورت لازم آید که قول و ادعای کسی که در حقیقت کذب و خلاف محض است قرین صواب بوده مسلم داریم حرف او را و تصدیق بکنیم نبوت او را . فالدلیل الذي یفُضی الی تصدیق الکاذب لا یصلح ان یکون دلیلاً (انتهی)

جواب

در آغاز کتاب معروض داشتیم که خداوند تبارک و تعالی در جمیع کتب سماویه عموماً و در قران مجید خصوصاً وعده داده است و تصریح فرموده است که در آخر الزمان دوندا ارتفاع خواهد یافت و دو وجود مبارك بامر الله قیام خواهند فرمود . و در احادیث صحیحه که میان قران است علی اختلاف المصطلحات بین احادیث اهل السنه و الشیعہ از ظهور اول بظهور مهدی بیاقامت تعبیر شده و از ظهور ثانی بقیام روح الله و یا ظهور حسینی معبر گشته . و از این جمله در کمال صراحت مستفاد تواند داشت که معتقد اهل بها این است که ظهور حضرت بهاء الله جل ذکره و عزت اسمه ظهور ثانی موعود در قران و احادیث صحیحه است . و لهذا اینکه جناب شیخ کمان فرموده اند که شاید ادعای ایشان ادعای نبوت باشد محض وهم و کمان خود جناب شیخ است و هر کس با اهل بها معاشره و یا از کتب این طایفه مطلع باشد میداند که نه در الواح مقدسه ادعای نبوت وارد شده و نه بر السنه اهل بها لفظ نبی بر آنوجود اقدس اطلاق گشته . و سبب این است و سابقاً هم عرض

شد که القاب خاصهٔ مظاهر امر الله همانی است که خود باذن الله تعالی بآن تنصیب نمایند و مقامشان آنی که خود تأسیس فرمایند نه آنچه امم قبل کمان کرده اند و یا مصطلحات و همیهٔ خود ساخته اند مانند (کلمه الله و روح الله) در ظهور حضرت عیسی و (رسول الله و خاتم النبیین) در ظهور حضرت خاتم الانبیا و (باب اعظم و نقطهٔ اولی) و (بهاء الله و جمال ابهی) در ایند و ظهور اقدس اعلی

و اما اینکه فرموده اند (اگر بالفرض مقام و ادعای آنجناب نبوت باشد جای شبهه نیست که بر کل ملت اسلام مخالف افتاده است). حاصل استدلال جناب شیخ این است که اگر ادعای ایشان نبوت باشد مخالف اجماع مسلمین است زیرا که جمیع ملت اسلام متفقند بر اینکه دینی دیگر بعد از اسلام تشریح نخواهد شد. آفرین بر این استدلال آیا عجزی وضعی فوق این تصور میشود که عالم اسلام و مدعی مقام شیخ الاسلامی نتواند در اثبات عقائد اصولیهٔ خود بدلیلی از ادلهٔ عقلیه و بیابانی از آیات قرآنیّه و یا بحدیثی از احادیث صحیحیه استدلال نماید. و باجماع و اتفاق که هرگز در این مقامات دلیلیت ندارد و طرف مقابل آنرا مقبول نمیدارد مستدل گردد. یا اولی البصائر المنیرة و الاذان الواعیه آیا یهود

در زمان ظهور حضرت عیسی بهمین اجماع در رد آن حضرت متمسک نشدند، و آیا مجوس در رد سه شارع اعظم موسی و عیسی و رسول الله علیهم السلام بهمین اجماع تمسک نجستند و آیا نصاری دین خود را آخرین ادیان و شریعت خود را آخرین ورق کتاب تشریح ندانستند و بهمین اطمینان که ادعای حضرت رسول مخالف ضروریات دینیّه و اجماع ملت نصرانیّه بل مخالف صریح انجیل مقدس است آن حضرت را رد نمودند. و آیا پس از آنکه دیدیم که امم عظیمه و ملل کبیره باین جبل موهون متمسک شدند و در بر ضلالت فرورفتند شایسته است که عاقل باین دلیل باطل تمسک جوید و از بشارات کتاب کریم و نبی عظیم غافل ماند و از طریق مهلك آرا و ظنون بام هالکه ملحق گردد. بلی شك نیست که این وبای عام دینی (که دین ماهر کز تغییر نخواهد کرد و شریعت ماهر کز نسخ نخواهد شد) اهلالی جمیع مذاهب را احاطه نموده و این سببات عمیق و کابوس ثقیل کافهٔ امم و قبایل را فرو گرفته است. و لکن آیهٔ کریمهٔ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ عاقل بصیر را میبهداند که هرگز ظهور مظاهر امر الله بر وفق هوی و خواهش امم نکشته و کلام بطرس رسول که فرموده

است (لَمْ تَأْتِ نُبُوَّةٌ قَطُّ بِمَشِيئَةِ إِنْسَانٍ) شخص طالب را کفایت مینماید که هرگز نبوتی بر وفق مشیت و میل احدی ظاهر نشده . و چون معلوم شد که ادعای جمال اقدس ابهی ادعای ظهور موعود است نه ادعای نبوت و یا وصایت و نیابت بصریح دلیل عقلی توان دانست که مصدر و مظهر امر الله مجبور باجر ای شریعت سابقه نیست چه این مقام شارعیّت است و رتبه شارعیّت که رتبه سلطنت مطلقه الهیه است با تقدیر هرگز معقول نباشد و چون مقتضیات قرون و اجیال بر حسب ناموس تقدم و ارتقا و یا تأخر و انحطاط که از مقتضیات حرکت جوهریه طبیعیّه عالم است متغیّر و متفاوت میشود البته مظهر امر الله و قائم باذن الله بر حسب مقتضیات وقت تشریح شرائع و وضع سنن و قواعد فرماید نه بر حسب آنچه ملائم از منته سابقه باشد و یا موافق امیال و اهواء عبده هوی گردد . و چون ادراک این دقائق خارج از قدرت ابصار مکفوفه است و فهم این حقائق فوق طاقت صاحبان احلام ضعیفه و در فضایی معارف علمای وقت را فوق این رتبه مجال نظر و قوت طیران نیست که شئون صاحب امر را از احادیث ماضیه استنباط نمایند و مشیتهای لاحته الهیه را از بشارات سابقه ادراک فرمایند

لهذا در کمال ادب و غایت احترام خدمت جناب شیخ الاسلام معروض میدارم که یاسیدی الشیخ ماوشما خبر ظهور موعود را از نزد آبا و اجداد خود نیاوردیم و بعقول خود بلزوم تجدد عالم بایند و ظهور محمود ملتفت نشدیم بل خدا و رسول از آن خبر دادند و عهد آرادر کتاب کریم و احادیث صحیحیه از ما مأخوذ داشتند . پس در این مسئله که اکنون فیما بین ما و شما محل اختلاف است که آیا ظهور موعود ظهور نیابت و امامت و خلافت است یا ظهور ربوبیت و شارعیّت و اصالت بهتر آن است که بقرآن کریم و احادیث صحیحیه رجوع نمائیم و حکم خدا و رسول را بهترین فاصل بین الحق و الباطل شناسیم . و بعبارة اوضح در قرآن که موصوف بوصف فیهِ تَبَيَّنُ كُلُّ شَيْءٍ است و در احادیث که مبین قرآن است نظر کنیم که آیا ظهور قائم . و عود و قیام روح الله از قبیل ظهور یکی از ائمه ظاهرین و یا خلفای راشدین است که مروج شریعت نبویه بوده اند و قدرت بر تشریح شرع جدید نداشته اند یا از قبیل ظهور حضرت رسول و حضرت عیسی و حضرت موسی علیهم السلام است که صاحب قدرت مطلقه و سلطنت الهیه بوده اند و قدرت بر تشریح شرع جدید و ایجاد امر جدید داشته اند

اما آیات قرآن مجید فوق آن است که در این مختصر درج شود و مفسر آید چه بر هر بصیریه که عالم بکتاب کریم باشد روشن است که یکتا قرآن لا اقل در ذکر ورود این یوم عظیم است و آثار و علائم این ظهور کریم . لهذا از انجمله بتلاوت چند آیه اکتفا مینمایم و ما بقی را بالواح مقدسه و یا کتب استدلالیه اهل بها محول میداریم .

از جمله در سوره مبارکه البقره فرموده است هل يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ یعنی آیا منتظر ند جز اینرا که بیاید خداوند ایشانرا در سایه‌های ابر با ملائکه و امر منقضي شود و امور بخداوند راجع گردد . و این آیه مبارکه بتمامها مطابق است با آنچه در انجیل مقدس وارد شده که حضرت عیسی فرمود که آن حضرت در برابر های آسمان نازل خواهد شد و ملائکه خود را با صورهای بلند آواز باقطار ارض خواهد فرستاد و خلاصه مقصود این است که آیه کریمه اخبار از ظهور موعود بعد از حضرت رسول است نه آنچه اهل وهم‌کنان کرده اند و بهوای خود تفسیر نموده‌اند . و همچنین در سوره نبا فرموده است يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ

وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا و این آیه مبارکه نیز بر وفق آیه سابقه مخبر است از ورود یوم الله و یوم الرب که در آن روز حضرت روح الله بر امر قیام فرماید و نفوس مقدسه بر اعلای امرش قیام نمایند و بغیر ما اذن الله تکلم نکنند . و كذلك در سوره ق فرموده است وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ . خداوند تبارک و تعالی بحضرت رسول میفرماید گوشدار و مترصد باش روزی که منادی امر ندا میفرماید از مکانی نزدیک روزی که میشنوند صیحه و ندا را بحق و راستی آن روز است روز خروج . و در مقام دیگر میفرماید يَوْمَ يَأْتِي رَبُّكَ أَوْ بِعَظْمِ آيَاتِ رَبِّكَ وَمِيْفِرْمَايْدُ و جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا و در مقام دیگر میفرماید يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ . و خلاصه القول از این قبیل آیات کریمه در قرآن مجید بسیار است که در کل از ظهور بعد باین الفاظ عالیه و عبارات رفیعہ تعبیر شده که کل صریح است بر مراتب علو و سمو و رفعت و جلال ظهور و اعظمت آن از ظهورات سابقه و امور ماضیه . و این مسئله در غایت وضوح است

که چون ذات غیب الهی مقدس است از جمیع مایاتعلق بالجسم از قبیل خروج و دخول و صعود و نزول و تشبیه و حلول و علو و دنو و قرب و بعد و امثالها لذا الفاظ کریمه (یاتیم الله) (وجاء ربك) (و یوم یاتی ربك) و امثالها محمول است بر محیی مظهر امر الله و قیام روح الله و ظهور موعود و ورود شارع محمود . و این جمله صریح است بر اینکه این چنین ظهور عظیمی مقام او مقام نیابت و خلافت و امامت نیست بل ظهور کلی الهی است و مقام شاریعت و سلطنت الهیه . و با اینکه در بیان مقام موعود همین آیات و القاب عظیمه کافی بود مع ذلك از برای اعلام و تنصیص بر اینکه در این یوم عظیم دیانت متجدد خواهد شد و شریعت جدیده ظهور خواهد نمود این آیه مبارکه که نزول یافت که میفرماید یَوْمَئِذٍ يُؤْقِفِهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقُّ یعنی در آن روز حق جل جلاله دین حق را وافیاً بخلق عنایت خواهد فرمود و این در غایت وضوح است که مقصود از این دین که در آیه کریمه وعده فرموده است که بخلق عنایت فرماید دین اسلام نیست زیرا که دین اسلام در ظهور حضرت رسول علیه السلام وافیاً نازل شد و آنحضرت کاملاً بخلق ابلاغ فرمود بل مقصود شریعت جدیده است که کافل حقوق جمیع امم

باشد و موافق مقتضیات وقتیه و رافع اختلافات دینیّه از جمیع اهل عالم تا این عداوتها و منافرتها و ضغائنی که در صدور امم بر ضد یکدیگر متمکن و راسخ شده است زائل گردد و بجای خار منافرت ازهار لطیفه اخوت و محبت از اراضی قلوب بروید . و نیز باید ارباب بصیرت که روی سخن بدیشان است دریا بند که چنانکه علمای یهود و سایر ملل بشارات کتب سماویّه را تحریف کردند یعنی بخلاف آنچه مراد و مقصود حقیقی الهی بود تفسیر نمودند و باین سبب امترا از معرفت و ایمان بحضرت عیسی و حضرت رسول ممنوع داشتند . كذلك بعض مفسرین قرآن آیات الهیه را بر غیر مقاصد اصلیه تفسیر نموده و افق منیر کتاب الهی را بآرا و اهو و ظنون باطله خود بغایت مظلم و تاریک کرده اند چندانکه معانی حقیقیه آیات الهیه بر غیر ارباب بصائر نیره مخفی گشته و عالم بحقایق کتاب مطرود هر ظالم ببیک شده . مثلاً مولانا جلال الدین اسیوطی که از مشاهیر علمای تفسیر است در تفسیر آیه فَاَسْمِعْ یَوْمَ یُنَادِی الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِیبٍ که در تعیین محل ارتفاع ندای ظهور بان استشهاد شد در بیان معنی لفظ (قریب) چنین فرموده است که مِنْ مَّكَانٍ قَرِیبٍ مِنَ السَّمَاءِ وَهُوَ صَخْرَةٌ بَيْنَ الْمَقْدَسِ اَقْرَبُ

مَوْضِعٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ . باینکه مقصود درغایت
 ظهور است که مراد قرب اراضی مقدسه است بحال نزول
 آیه مبارکه یعنی مکه معظمه . کویا معارف مولانا در علم
 فلک و علم رسم الارض یعنی جغرافیا بایندرجه بالغ بوه است که
 ممکن است باعتقاد ایشان نقطه از نقاط ارض بافلاک موهومه
 سابقین اقرب باشد . واکر مقصود بیان ارتفاع ارض بیت
 المقدس است از سطح بحر چنانکه عادت جغرافین است
 آن نیز باطل است زیرا که ارتفاع ارض مدینه قدس نسبت
 بسایر بلاد سوریه وجزیره العرب غیر مذکور است تاچه
 رسد بسایر اراضی مرتفعه مانند اراضی واقعه در جبال
 اراراط و جبال حمایا و غیرها که شهوق و ارتفاع آن کالشمس
 فی راعه النهار نزد اهل علم مشهور است ودر کتب علمیه
 این فن ثابت و مسطور . و باینکه اختلال تفاسیر درغایت
 ظهور است نفسی کما نماید که این عبد بکراف سخن میگوید
 واز قبل خود بدون مستند علمی تفسیر را متهم میدارد .
 نظر فرماید در این خطبه بلیغه امیر المؤمنین علی بن ابی
 طالب علیه من التحیات اطیها واز یکجا که در کتاب نهج البلاغه
 مندرج و مذکور است . قَالَ وَإِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ لَيْسَ
 فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرَ مِنَ

الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ . وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ
 لِسُلْطَنَةٌ أَبْوَرَ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلِيَتْ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَلَا انْتَقَى مِنْهُ
 إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ
 وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُسْكِرِ . فَقَدْ بَدَأَ الْكِتَابَ حَمَلْتُهُ وَتَنَاسَاهُ حَفَظْتُهُ .
 فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ يَوْمَئِذٍ طَرِيدَانِ مُنْفِيَانِ وَصَاحِبَانِ مُصْطَجِبَانِ
 فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مَوْءُ . فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ
 فِي النَّاسِ وَلَيْسَ فِيهِمْ وَمَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلَالَهَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَى وَإِنْ
 اجْتَمَعَتَا . فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفِرْقَةِ وَافْتَرَقُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ كَانَهُمْ
 أُمَّةٌ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ إِلَّا
 اسْمُهُ وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَزُبْرَهُ . وَمَنْ قَبْلُ مَا مَثَلُوا الْوَالِدِ
 بِالصَّالِحِينَ كُلِّ مَثَلَةٍ وَسَمِعُوا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ تَزْيِينًا وَجَعَلُوا فِي
 الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ . وَإِنَّمَا هَلَاكٌ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ
 آمَالِهِمْ وَتَغْيِبِ آجَالِهِمْ حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِي تَرَدُّ عَنْهُ
 الْمَعْدِرَةُ وَتُرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ وَتَحُلُّ مَعَهُ الْقَارِعَةُ وَالنَّقْمَةُ (انتهى)
 ای ناظر در این اوراق خدمت جناب شیخ جسارت نمیکم
 زیرا که در مذاق ایشان شهید شیرین نصیحت درغایت ناکواری
 وصرارت است وشمیم لطیف موعظت در مشامشان در

نهایت نفور و سمیت لذا از تودرنهایت تواضع رجا مینمایم که
 حتی از شاهق کبریا و تجبر فروتر آیی و قدری بنظر امعان
 و تبصر در این خطبه بلیغه ملاحظه فرمائی شاید از مسیل
 هلاکی که برای متکبرین و کرد نکشان امت محتم است
 کناره گیری و از دار هلاکت و بوارى که رؤسای جاهل
 برای امت غافل آماده و مهیا داشته اند نجات یابی. و این
 خطبه از جلائل خطب علویه است که از علمای امامیه
 السید الرضی و از علمای اهل تسنن القاضی الفاضل الشیخ محمد
 المصری بر صحت آن تنصیص فرموده اند. و بالجمله آن
 حضرت میفرماید هر آینه بزودی پس از من بر شما زمانی
 خواهد آمد که در آن زمان چیزی مخفی تر از حق نباشد و نه
 آشکارتر از باطل و نه زیاده از کذب بر خدا و رسول او.
 و در نزد اهل آن زمان متاعی کسادتر از کتاب نباشد چون
 براستی تلاوت شود و متاعی از کتاب رواج تر نباشد چون
 از مواضع خود تحریف یابد. و در آن زمان چیزی از نیکی
 متروکتر و چیزی از بدی معروفتر نباشد زیرا که حاملین
 کتاب آنرا بدورا فکنند و حَفَاطَ قرآن آنرا فراموش
 کنند پس کتاب و اهل او آنروز دو مطرود و دو منفي
 باشند و دو صاحب و رفیق سالک یک طریق شوند که نفسی

ایشانرا نپذیرد و مأوی ندهد. پس قرآن و اهل قرآن در
 آن زمان در میان مردمند و لکن در حقیقت در میان خلق
 و با خلق نیستند. زیرا که کراهی با هدایت موافقت نماید
 اگر چه بایکدیگر مجتمع باشند پس جمع کردند قوم بر
 اختلاف و تفرقت و پراکنده شوند از اتفاق و جماعت.
 گویا ایشان ائمه و پیشوایان کتابند نه کتاب امام ایشان.
 پس نماند از کتاب نزدشان مگر نام آن و نشناسند مگر
 خط و نوشته آنرا یعنی از فهم مقاصد اصلیه قرآن بی بهره
 کردند و از حقایق مودعه در آن محروم مانند چنانکه
 امروز ملاحظه میفرمائی که اگر یکی از اهل ایمان تفسیر
 حقیقی آیتی از آیات قرآن را بر ایشان معروض دارد از غایت
 بمد و محرومیتی که از حقایق قرآن دارند در غایت جرئت
 انکار نمایند و از فقدان بصیرت و اعوجاج بصر آنرا پیچ پیچ
 و معوج شمارند. و بالجمله میفرماید و از پیش باصالحات
 و نیکوکاران هر گونه شناعة و اذیت را وارد آوردند و صدق
 ایشانرا کذب و افترای بر خدانا میدند و در پاداش نیکی
 عقوبت زشتی مقرر داشتند. یعنی از حالات امم قبل
 آزموده آید که هر وقت خداوند یکی از مظاهر امر را مبعوث
 فرمود قوم باصالحان انوقت که از اهل ایمان و تصدیق بودند

هرگونه عذاب و اذیت وارد آوردند و ایشانرا دروغگوی
و مفتری شمردند چنانکه فرعون با بنی اسرائیل و یهود
با اصحاب حضرت عیسی و عرب با حضرت خاتم الانبیا
و بن ناچار است که در میان شما نیز وقوع یابد و آثار قبل
راجع و متجدد گردد . پس میفرماید و هر آینه هلاک شدند
امتهای پیش از شما بسبب طول آمال و معلوم نبودن مدت
و آجالشان تا آنکه موعود بر ایشان نازل شد کسی که عذر
درا و پذیرفته نمیشود و بسبب او توبه مرتفع میگردد و بلایا
و نقمات با او فرود میآید . یعنی سبب هلاکت امتهای سابقه
از قبیل عاد و ثمود و مجوس و یهود و غیرهم من اصحاب الکفر
و الجحود این بود که بامل باطل نعمت استقلال و عوائد
خود را ابدی میدانستند و از اجل و مدتی که برای هر امتی
محتوم و مقرر است غافل ماندند تا آنکه ناگاه موعودی
که بدون ظهور او بر هیچ امتی نعمت و هلاکت حتم نکشته
بر ایشان نازل شد و باب توبه و اعتذار بر ایشان مسدود
ماند . و خلاصه القول این خطبه مبارکه کافل و شامل جمیع
مطالبی است که این عبد معروض داشته و کسی گمان نماید که
آن حضرت انذار امت را باین خطبه کفایت فرمود حاشا
بل اکثر خطب علویّه و احادیث نبویّه و آیات قرآنیّه حاوی

ترجمه
جمع بر روی
باجل است

این انذارات است و مصرّح بنزول بلیات و نکبات و لیکن
این الاذان الواعیه و البصائر الکاشفة و القلوب الفاهمه و النفوس
الزکیّه و الانفس الطیبه الطاهره حتی تسمع نداء الله و تری
آثار الله و تدرك غوامض امر الله و تجیب نداء الداعي الی الله
و تتخلص من القارعة المحتومة النازلة علی اعداء الله .
و بالجمله چون بر عظمت و رفعت و جلال مقام موعود
از آیات قرآنیّه اطلاع یافتی اکنون از احادیث وارده از
طریق اهل تسنن و اهل تشیع سخن گوئیم و بینیم که آیا قائم
موعود باقتضای ربوبیتی که حق جلّ جلاله در کتب سماویّه
حضرتش را با آن وصف فرموده قادر بر تشریح شریعت جدیده
هست و یا آنکه باقتضای منصب نیابت و امامتی که علمای
اسلام با آن حضرت بخشیده اند قادر بر ایجاد دین تازه
و تشریح شریعت جدیده نیست . و از جمله احادیثی که
دلالت صریحه دارد بر علو مقام حضرت موعود و تجدّد
شریعت بظهور آن جمال معبود از احادیث اهل تشیع
این حدیث شریف است که مجلسی در بحار در باب سیزده
و اخلاق قائم از ابی حمزه ثمالی روایت نموده است انه قال
سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول لو قد خرج قائم آل محمد
علیه السلام لنصره الله بالملائكة السّومین و الّزلین و المرّدین

وَالكُرَّوِينِ يَكُونُ جِبْرَائِيلُ أَمَامَهُ وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ
 وَإِسْرَافِيلُ عَنْ يَسَارِهِ وَالرُّعْبُ مَسِيرَةٌ ^(بهر راه) شَهْرٌ أَمَامَهُ وَخَلْفَهُ
 وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ حِذَاهُ أَوَّلُ مَنْ
 يَتَّبِعُهُ مُحَمَّدٌ وَعَلِيُّ الثَّانِي وَمَعَهُ مُحْتَطِرٌ يَتَّبِعُهُ اللهُ لَهُ الرُّومُ وَالصِّينُ
 وَالتُّرْكُ وَالدَّيْلِمُ وَالسَّنْدُ وَالْهِنْدُ وَكَابُلُ شَاهُ وَالخَزَرُ . يَا أَبَا حَمْزَةَ
 لَا يَوْمُ الْقَائِمِ إِلَّا عَلَى خَوْفٍ شَدِيدٍ وَزَلْزَلٍ وَفِتْنَةٍ وَبَلَاءٍ
 تُصِيبُ النَّاسَ وَطَاعُونَ قَبْلَ ذَلِكَ وَسَيْفٌ قَاطِعٌ بَيْنَ الْعَرَبِ
 وَالاخْتِلافِ شَدِيدٍ بَيْنَ النَّاسِ وَتَشَّتْ فِي دِينِهِمْ وَتَعَيَّرَ مِنْ
 حَالِهِمْ حَتَّى يَتَمَنَّى الْمُتَمَنِّي الْمَوْتَ صَبَاحًا وَمَسَاءً مِنْ عَظَمِ مَا يَرَى
 مِنْ كَلْبِ النَّاسِ وَأَكَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَخَرُوجُهُ إِذَا خَرَجَ
 عِنْدَ الْيَأْسِ وَالْفِتْوَةِ . فَيَا طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَهُ وَكَانَ مِنْ أَنْصَارِهِ
 وَالْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ خَالَفَهُ وَخَالَفَ أَمْرَهُ وَكَانَ مِنْ أَعْدَائِهِ
 (ثُمَّ قَالَ) يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَسُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَقَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى
 الْعَرَبِ شَدِيدٍ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا الْقَتْلُ وَلَا يَسْتَنْبِتُ أَحَدًا وَلَا
 تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأَمٍّ . خلاصه ترجمه حدیث شریف

این است که ابو حمزه ثمالی روایت نموده است که شنیدم
 از حضرت ابی جعفر که میگفت چون قائم آل محمد علیه

السلام خروج فرماید هر آینه خداوند نصرت خواهد فرمود
 او را بملائکه مسومین و منزلین و مردفین و کرویین در حالی که
 جبرائیل پیش روی او و میکائیل از یمن و اسرافیل از یسار
 او و رعب باندازه یکماه راه از امام و خلف و یمن و یسار
 او باشند و ملائکه مقررین در برابر او . اول کس که
 متابعت کند آن حضرت را محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 باشد و دویم علی علیه السلام . و با او سیف قاطعی است که
 خداوند برای او روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل
 و خزر را فتح میفرماید . یا ابا حمزه قیام نمیفرماید قائم مگر
 باخوف شدید و تزلزل و فتنه و بلائی که بمردم میرسد
 و طاعونی پیش از آن و شمشیر قاطعی در میان عرب و اختلاف
 شدیدی میان مردم و تشتت و تفرقه در دین ایشان و تغییر
 در حالشان تا بان حد که تمنا کنند در هر صبح و شام
 تمنای مرگ کند از بس مراسم در ندکی و شرارت خلق را
 بزرگ بینسد که یکدیگر را بخورند یعنی بر یکدیگر ظلم
 کنند و از قتل و سب و اکل اموال یکدیگر مضایقه و کوتاهی
 نمایند . و خروج آن حضرت در زمان یأس و ناامیدی
 باشد (چندانکه متعصبانی مانند ابن خلدون و محییین او بالکل
 خلافت الله و رسوله اخبار و بشارات ظهور مبارکش را منکر شوند

و پیگردان دیگر این زخارف قول را پذیرند . (پس خوشا حال کسی که ظهور آنحضرت را در یابد و از انصار و یاران او گردد و وای و تمام وای بر کسی که با او مخالفت کند و فرماز او را نپذیرد و از اعدای آنحضرت باشد . پس فرمود که قائم بامر جدید و سنت و آداب جدید و قضاوت و حکم جدیدی که بر عرب شدید و دشوار است قیام میفرماید و شأن او جز قتل نباشد و کسی را نائب و جانشین خود نمیفرماید و از ملامت و سرزنش خلق از قیام بامر الله باز نمیاند (انتهی)
 اکنون از اهل ادراک سوءال منیجیم که این چنین ظهور را که باین عظمت در حدیث که تماماً مطابق آیات قرآن است و صف فرموده است میتوان آنرا ظهور نیابت و وصایت و خلافت خواند و باین صراحت که فرموده است اول متابعین حضرتش رسول و حضرت امیر علیهما السلام میباشند و فرموده بامر جدید و سنت جدید و قضاء جدید ظاهر میشود آیا میتوان بخرافات امم قبل حضرتشرا انکار نمود مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ . و از این کلمه که فرموده است و با آن حضرت سیف قَطَّاعی است که خداوند برای او فتح میفرماید روم و چین و ترك و دیلم و سهند و هند و کابل و خزر را گمان نرود که مراد سیف معهود نزد خلق است

زیرا که يك شمشیر هر قدر قَطَّاع و برنده باشد ممکن و معقول نیست که اینهمه ممالک و اسعه را بان تواند مفتوح نماید . بل مقصود سیف کلام الهی و حجة الهیه و وحی سماوی است که لازال باین سیف قَطَّاع حق جل جلاله مدائن قلوب را مفتوح فرموده و کلمه الله را بر شرق و غرب عالم غالب و نافذ داشته است . چنانکه آیه کریمه یُرِيدُ اللهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ بر این مطلب دلالت صریحه دارد . و در مواضع عدیده لفظ سیف الله المسلول در بیانات انبیا و ائمه هدی استعاره فی غایة الفصاحة بر کتاب الهی بل و بر بعض اکابر صحابه و تابعین اطلاق شده . و كذلك مجاسی در باب علامات از مجلد غیبت بحار از ابو بصیر روایت نموده است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود فَوَائِدُ لَكَانِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُلْطَانٍ جَدِيدٍ مِنَ السَّمَاءِ . یعنی قسم بخدا که گانه میبینم او را که میانه رکن و مقام بامر دم مباحثت مینماید بامری تازه و کتابی تازه و قضائی جدید از جانب آسمان و این حدیث اصرح است که منصب امامتی که علمای امت از برای آنحضرت تعیین فرموده اند حضرتش با آن راضی نخواهد

شد و بلا واسطه احدی صاحب حکم سماوی خواهد کشت .
 و هم در این کتاب در باب سیر و اخلاق قائم ایضاً از حضرت
 ابی جعفر علیه السلام روایت میفرماید که فرمود *يَقُومُ الْقَائِمُ
 بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ
 لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا بِالسِّيفِ لَا يَسْتَنْبِ أَحَدًا وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ
 لَوْمَةٌ لَأَنَّهُمْ* و پس از روایت این حدیث بلا فاصله سه حدیث
 از حضرت ابی عبد الله باین مضمون روایت نموده است که
*مِيفِرْمُود مَا تَسْتَعْجَلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ فَوَاللَّهِ مَا لِبَاسُهُ إِلَّا
 الْغَلِيظُ وَلَا طَامَمَةٌ إِلَّا الْجَشَبُ وَمَا هُوَ إِلَّا بِالسِّيفِ وَالْمَوْتُ تَحْتَ
 ظِلِّ السِّيفِ* . یعنی چه شتاب میکنید بخروج قائم قسم
 بخدا که نیست جامه او مکر درشت و نه طعام او مکر طعام
 غلیظ بی آدام و انهم یافت نخواهد شد مکر بسیف و موت
 در ظل سیف . و مقصود این عبد از ذکر این حدیث اینست
 که ارباب ادراک دریابند که این اوهام که قائم باغلبه ملکیه
 و سلطنت ظاهره خروج خواهد فرمود از اوهام قدیمه است
 که لازال در قلوب اهل هوی راسخ بوده و ائمه هدی نظر
 بمراتب امتحان و تمحیص که از سنن حتمیه الهیه است غالباً از حقائق
 ظهور موعود کشف نقاب نمینفروده اند الا نزد قلیلی از

مؤمنین که دارای احلام رزیشه و نفوس امینه و صدور
 منشرحه و قلوب طیبه طاهره بوده اند و انهارا نیز امر بستر
 و کتمان میفرموده اند این بود که طمع خام غلبه نام در قلوب
 اکثر انام راسخ بود و مکرر در ظهور موعود تعجیل مینمودند
 و از علامت و آثار ظهور استفسار میکردند و لهذا نادراً دفعاً
 لا وهاهم اینگونه اجوبه از مصادر امر ظاهر میشد و ایشانرا
 باین نکته که قائم بر وفق مأمول خلق ظهور نخواهد فرمود
 آگاه میفرمود و بر صعوبت امر و حوادث خطیره که دران
 جز مؤمن خالص صبر نتواند نمود مستحضر میداشت
 تا اگر لفظ سیف گاهی در احادیث مشاهده نمائی فریفته
 اوهام باطله نکردی و پس از کشف حجاب مقصود ائمه هدی را
 بلا ارباب دریایی . و نیز در کتاب مذکور در باب سیر
 و اخلاق قائم از حضرت ابی عبد الله روایت نموده است که
*فِرْمُود كَيْفَ أَنتُمْ إِذَا ضَرَبَ أَصْحَابُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 الْفَسَاطِيطَ فِي مَسْجِدِ كُوفَانَ ثُمَّ يُخْرِجُ إِلَيْهِمُ الْمِثَالُ الْمُسْتَأْنَفُ
 أَمْرٌ جَدِيدٌ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ* . یعنی چگونه خواهید بود شما
 هنگامی که اصحاب قائم در مسجد کوفه خیمه زنند پس بیرون
 آید بر ایشان فرمان از سر نو گرفته که امری است تازه
 و جدید و بر عرب دشوار و شدید . و این حدیث مخبر است

از حالات جناب باب‌الباب و جناب ملا علی بسطامی و غیر ایشان از کبار اصحاب که پس از صعود حضرت سید رشتی الی جوار الله تعالی نظر بعقیده معروفه شیخیه که هر نفسی که وفات نماید و حجت زمان خود را نشناسد موت او موت جاهلیت باشد و نظر بتصریحات حضرت سید که کرا را شفاهاً مسموع داشته بودند از قرب میعاد ظهور موعود لهذا در مسجد کوفه خیمه زدند و بصوم و اعتکاف در آن مکان شریف مشغول شدند و در غایت تضرع و ابتهال ادراک ظهور را از حق متعال مسئلت نمودند تا آنکه بشرحی که در تواریح معتبره ثبت است بشرف ملاقات نقطه اولی عز اسمه الاعلی مشرف گشتند و بادراک مثال مستأنفی که حدیث شریف از آن مخبر است افتخار یافتند . و همچنین در همین باب از کتاب بحار از ابی بصیر روایت نموده است **أَنَّهُ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ . فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَأْنَفَ دُعَاءَ جَدِيدًا كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ .** یعنی ابو بصیر گفته است که از حضرت ابی عبد الله سوال کردم از معنی قول امیر المؤمنین

علیه السلام که فرموده است که اسلام در اول بحالت غریبی و بیکیستی شروع شد و زود باشد که رجعت نماید بحالت غریبی مانند اول پس خوشا بحال غریبان . فرمود یا ابا محمد چون قائم علیه السلام قیام فرماید دعوتی تازه از سر گیرد چنانکه رسول صلی الله علیه و آله دعوت فرمود . و این حدیث در غایت صراحت است که دعوت قائم دعوت اصلیه باشد نه دعوت نیابت و باین سبب اهل ایمان که آن حضرت را تصدیق نمایند غریب و بیکیس و بدون معاون و نصیر باشند و بتهمت اختراع دین تازه مطرود و مردود خلق کردند . و این حدیث شریف در غایت مطابق است با آیه مبارکه **كَمَا بَدَأْتُمْ تُعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ أَخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ .** خداوند تبارک و تعالی بامت اسلام میفرماید چنانکه شمارا در اول تأسیس فرمود همان قسم عود خواهید نمود گروهی هدایت یابند و گروهی بضلالت مخصوص کردند . بعد تعلیل میفرماید ضلالت قسم ثانی را باینکه سبب گمراهی ایشان این است که آنها شیاطین را دوستان خود گیرند و در عین ضلالت خود را از اهل هدایت شمردند . و معنی شیاطین در آیه مبارکه در غایت ظهور است و كذلك غریبی و بی معینی اهل ایمان نیز

مجموعه متمسك کردند و در مسئله که اهم مسائل اصولیه است
باتفاق امت استدلال نمایند و وعده باین صراحت را که
میفرماید انسان از عجله و شتاب آفریده شده است زود
باشد که بنایم بشما آیات خود را پس تحجیل نمائید کان لم یکن
انکارند .

و شیخ ابن الحجر الهیتمی که از کبار علمای اهل سنت
و جماعت است در کتاب صواعق محرقة در احادیث وارده
در تفسیر آیه کریمه (وَاِنَّهُ لَعَلَّمَ لِّلسَّاعَةِ) که در بشارت
موعود نازل شده فرموده است رَوَى الْحَاكِمُ فِي صَحِيحِهِ
يُحَلُّ بِأُمَّتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ بَلَاءٌ شَدِيدٌ مِنْ سُلْطَانِهِمْ لَمْ يَسْمَعْ
بَلَاءٌ أَشَدَّ مِنْهُ حَتَّى لَا يَجِدَ الرَّجُلُ مَلْجَأً فَيَبْعَثُ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ
عَتَرَتِي أَهْلَ بَيْتِي يَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا
وَجَوْرًا وَالطَّبْرَانِيُّ الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يُخْتَمُ الدِّينُ بِهِ
كَمَا فُتِحَ بِنَا . یعنی حاکم در کتاب صحیح خود از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت نموده است که آن
حضرت فرمود وارد خواهد شد بر امت من در آخر
الزمان بلاء شدیدی از قبل سلطان ایشان که شنیده نشده باشد
بلای اشد از آن چندانکه انسان ملجأ و پناهی نیابد . پس

مبعوث خواهد فرمود خداوند مردی را از عتره و اهل بیت من و بسبب او زمین را پراز عدل و داد خواهد فرمود چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و طبرانی از آن حضرت روایت نموده که فرمود مهدی از ما اهل بیت است باودین اسلام ختم شود چنانکه بما فتح شد (انتهی) و این حدیث در غایت صراحت است که ظهور مهدی موعود انقضای اجل دیانت اسلامی است . و الشیخ حسن العدوی در کتاب مشارق الانوار نیز از آن حضرت روایت نموده است که فرمود المهدی من اهل البیت یختم به الدین كما فتح بنا . و در بعض نسخ کتاب صواعق خبر طبرانی را مقدم بر خبر حاکم باین عبارت روایت نموده است که حضرت رسول فرمود المهدی من اهل البیت یختم الدین بنا كما فتح بنا و مقصود آن حضرت این است که چنانکه دین اسلام بما اهل بیت فتح شد بما اهل بیت نیز ختم خواهد شد . و کسی که از قوانین لغت عربیت بی بهره نباشد میفهمد که آن حضرت این کلمه را بر سبیل افتخار فرموده است یعنی چنانکه نخر تشریح این دین بما اهل بیت راجع شد کلاک افتخار ختم این دین و تشریح دیانت جدیده نیز بما اهل بیت راجع خواهد شد . و لکن این نکته را کسی تواند دریافت

که مقام رفیع شاریت را بشناسد و علو و سمو و رفعت این قدرت قویه را بفهمد نه کسی که مانند یهود دست اقتدار الهی را از تشریح شریعت جدیده بسته داند و افضل نعم الهیه را که تجدد عالم و تقدم امم منوط باواست انکار نماید و یا مثل بیخردان این زمان تشریح شرائع را امری سهل و از نتایج بیکاری شمارد و سعی در تحصیل معیشت را بر تکمیل دیانت ترجیح نهند .

و مولانا علی القاری المرووی که از ائمه حنفیه است در

کتاب اوصاف مهدی میفرماید وَمِنْهَا كَمَا أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِي فِي الْأَوْسَطِ مِنْ طَرِيقِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا الْمَهْدِيُّ أَمْ مِنْ غَيْرِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بَلْ مِنْ بَنِي بَنِي يَخْتَمُ اللَّهُ الدِّينَ كَمَا فَتَحَ بَنِي بَنِي يُسْتَنْقَدُونَ مِنَ الشِّرْكِ وَبَنِي يُؤَلَّفُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ بَعْدَ عِدَاوَةِ الْفِتْنَةِ كَمَا أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ بَعْدَ عِدَاوَةِ الشِّرْكِ ، و لعمر الله طلاوت این عبارات لطیفه و رشاقه این بیانات شریفه بنفسها شهادت میدهد که از مصدر نبوت و رسالت صادر شده و از سماء علم و حکمت الهیه نازل گشته و ترجمه حدیث شریف این است که امیر کبیر از رسول مجید پرسید که آیا از ما است مهدی

و یا از غیر ما فرمود بلی از ما است . بما خداوند ختم خواهد فرمود دین اسلام را چنانکه بما فتح نمود و بما از دام شرك نجات یابد و از خطر کراهی رستگاری جویند . خداوند قلوب عباد را پس از ظهور عداوت افتتان و تفرق بما تألیف خواهد فرمود چنانکه در اول پس از عداوت شرك و بت پرستی بما تألیف نمود . یعنی عداوت اختلافات مذهبی در ظهور مهدی بسبب ما اهل البیت زایل خواهد شد چنانکه اختلافات و عداوت های وثیه در آغاز تشریح اسلام بما اهل البیت زایل گشت . و این عبارات صریح است که ظهور مهدی سبب ختم اسلام و فتح شریعت و دیانت جدیده باشد تا سبب تألیف و ارتباط قلوب ملل متفرقه گردد . و امام شعرانی چون احادیث داله بر این مسئله را در غایت قوت و صحت یافته لذا در کتاب یواقیت و الجواهر در ذکر عدم موافقت احکام مهدی با احکام علمای اسلام بنقل این عبارت از شیخ اکتفا نموده است قَالَ يُخَالَفُ فِي غَالِبِ أَحْكَامِهِ مَذَاهِبَ الْعُلَمَاءِ فَيَنْقَبِضُونَ مِنْهُ لِظَنِّهِمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَا بَقِيَ يُحَدِّثُ بَعْدَ أُمَّتِهِمْ مُجْتَهِدًا . یعنی حضرت مهدی موعود در غالب احکام با مذاهب علما مخالفت خواهد فرمود و باین

سبب علما از آن حضرت منقبض و دلگیر خواهند شد زیرا که بکان ایشان این است که خداوند تعالی باقی نگذاشته است مجتهدی که بعد از ائمه ایشان ظاهر گردد . وَ فِي الصَّوَاعِقِ اَيْضًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَيُدْرِكَنَّ الْمَسِيحَ أَقْوَامٌ مِنْهُمْ لَمْ يَكُنْ أَوْ خَيْرٌ ثَلَاثًا وَلَنْ يُخْزِيَ اللَّهُ أُمَّةً أَنَا أَوْ لَهَا وَالْمَسِيحُ آخِرُهَا . یعنی حضرت رسول فرمود باصحاب خود که البتة البتة دریابند مسیح علیه السلام را اقوامی که مثل شما باشند یا بهتر از شما بسه مرتبه و خداوند رسوا نخواهد فرمود امتی را که من اول ایشان باشم و مسیح آخر ایشان . و خلاصه القول از این جمله که عرض شد ثابت و مبرهن گشت بطلان این قول فاسد باطل که شریعتی دیگر بعد از شریعت اسلامیة تشریح نخواهد شد و باب ظهور مظاهر امر الله که اعظم بانی است از برای نجاح و فلاح و تقدم امت مسدود خواهد ماند . و اعجب تناقضی که در عقائد و اقوال منکرین و مکذبین مشاهده میشود این است که از یکطرف کلمه مبارکه خاتم النبیین را بر این معنی حمل مینمایند که رسولی و نبی دیگر بعد از حضرت رسول علیه السلام ظاهر نخواهد شد و از طرف

دیگر جمیعاً متفقند که حضرت عیسی علیه السلام بشخصه
 و جمیع اوصافه الشخصیه در آخر الزمان قیام خواهد فرمود
 و این تناقضی است در کمال ظهور و سفسطه است بغایت
 واضح و غیر مستور چه اگر حضرت عیسی بشخصه و باوصافه
 سابقه نزول فرماید البته او نبی باشد که پس از حضرت
 رسول از برای هدایت امم ظاهر شده و از برای حکومت
 بر عالم مبعوث گشته دیگر کلامه (لَا نَبِيَّ بَعْدِي) معنی نجشد
 (وَكَلِمَةُ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ) باین معنی که کونه نظران کمان کرده اند
 معقول نباشد . بلی بعضی از علما باو هام فاسده خود دفعاً
 لهذا التناقض گفته اند که حضرت عیسی علیه السلام پس
 از نزول بشریت اسلامیّه حکم خواهند فرمود . باینکه اگر
 از ایشان سؤال نمائی بچه دلیل و بکدام برهان بر این معنی
 اعتماد کرده اید و باین خیط ضعیف باطل متمسک گشته اید
 جمیعاً در جواب عاجز بینی و مستند شانرا فقط بر هوس
 و اتفاق هم مذهبان خود ایشان مقصور و منحصر یابی معذک
 معروض میداریم که علی فرض المحال که آن حضرت
 بشریت اسلامیّه حکم فرماید آیا وصف نبی الله و روح الله
 و کلمه الله هم از آن حضرت محو گردد قائلهم الله انی یؤفکون
 و حال آنکه بصراحت مشاهده نمودی که حضرت خاتم

الانیا و ائمه هدی علیهم آلف التیجیه و البهلاء که بظهور مهدی
 موعود و قیام روح الله بشارت داده اند هم بصراحت تنصیص
 فرموده اند که ایندو ظهور اقدس بشریت جدیده قیام
 خواهند فرمود و بکتاب جدید بر عالم غالب و منصور خواهند شد
 و بقضاء جدید سماوی جمیع امم را متفق و مرتبط خواهند
 داشت . هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال .

و اما اینکه جناب شیخ نوشته است که (ماهر کز
 مسلم نداریم که کسی مظهر صفات اولیت و آخریت ذات
 ذت اقدس باشد) ناشی از جهل او بوحده ذاتیه روح قدسی
 است که در صریحی وجودات مقدسه مظاهر امر الله تجلی
 نموده و تفرید حقیقی روح الامین که بر قلوب صافیه انبیا
 و مرسلین نازل گشته . چه اگر شمیعی از فتحات معطره آیه
 لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ بَمَشَامٍ اُورَسِیدَه بود اشارتی باین
 ایراد بارد ننمیدود و اگر بارقه از بوارق کلمه . وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا
 وَاحِدٌ كَلِمَةٍ الْبَصْرِ بر قلب او مشرق گشته بود قلب باین
 انتقاد سخیف نمیکشود . زیرا که بر اصحاب قلوب مطهره از
 دنس شرك واضح است که اگر مراد از این وحدت وحدت
 صور شرائع و ادیان الهیه باشد کثرت آن در غایت وضوح
 است و اگر احکام و حدود باشد تعدد آن در نهایت ظهور

واکراتحاد اجساد و مشخصات مظاهر امر باشد مغایرت ایشان
 من حیث الاسم والزمان والمكان والنسب والاعداد در کمال
 وضوح . در این صورت وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدٌ معنی نجشد
 الا آنکه مراد حقیقت مقدسه روح قدسی الهی باشد که
 مانند شمس واحده است که در مرایای متکثره انطباع یافته
 و از مشارق متعدده طالع کشته وَلَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ
 رُسُلِهِ صادق نیاید جز آنکه بر آن جوهر الجواهر حقیقی مفسر
 آید که از افتدۀ مظاهر امر تجلی فرموده و از اکلیل مطالع
 حکم متثلاً کشته . اینست که بسبب این وحدت ذاتیه
 مظاهر امرش حکم یکذات و یکروح و یکجسد گرفته اند
 و در عین تفرقه اسمی و زمانی و نسبی و حکمی مظهر وحدت
 حقیقیه الهیه کشته اند . و این ایراد جناب شیخ در حقیقت نه
 تنها بر کتاب مستطاب ایقان است و بس . بل این ایراد
 اولاً بر انجیل مقدس وارد است نظر فرما در آیه (۱۷) از
 اصحاب اول مکاشفات یوحنا که میفرماید فَلَمَّا رَأَيْتُهُ سَقَطْتُ
 عِنْدَ رِجْلَيْهِ كَمَيْتٍ فَوَضَعَ يَدَهُ الِیْمَنِ عَلَيَّ قَائِلًا لِي لَا تَخَفْ أَنَا هُوَ
 الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ . یعنی چون حضرت عیسی علیه السلام را دیدم
 مانند میتی در نزد قدمهای آنحضرت افتادم پس دست
 راست خود را بر من نهاد در حالی که میفرمود مترس منم

او که اول است و آخر . و در آیه { ۱۲ } از اصحاب بیست و دوم
 همین کتاب میفرماید وَهَذَا أَنَا آتٍ سَرِيحًا وَأُجْرَتِي مَعِيَ
 لَا جَازِي كُلِّ وَاحِدٍ كَمَا يَكُونُ عَمَلُهُ أَنَا الْأَلْفُ وَالْإِيَاءُ الْبِدَايَةُ
 وَالنَّهَائَةُ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ یعنی آن حضرت فرمود که من
 بزودی میآیم و اجر من با من است تا هر نفسی را بروفق عمل
 او جزا دهم منم الف ویا و بدایت و نهایت و اول و آخر . و فی
 الحقیقه اگر نفسی در این آیات که ذکر شد تدبر نماید
 و معنی روح الله را که اسم سماوی حضرت عیسی علیه السلام
 است بفهمد و اذعان نماید که این کلمه مبارکه از اسنان الهی
 نازل شده و بکراف و مجاز بر آنحضرت اطلاق نشده البته
 بر صحت آنچه در کتاب مستطاب ایقان نازل شده است
 شهادت دهد و حقیقت مقدسه واحده را در جمیع مظاهر
 و مرایا ظاهر و متجلی یابد . زیرا از داهل علم محقق است که
 اگر مقصود از الفاظ أَنَا الْأَلْفُ وَالْإِيَاءُ الْبِدَايَةُ وَالنَّهَائَةُ الْأَوَّلُ
 وَالْآخِرُ امور جسمانی و مشخصات خارجی باشد هرگز این
 کلمه تمام نیاید و این ادعا معقول نباشد چه ظاهر است
 که مظاهر امر الله قبل از ظهور آن حضرت و بعد از صعود آن
 حضرت با اسم عیسی و اوصاف مشخصه او و رسوم و موصوف

نمودند. پس معلوم است که مقصود آن حضرت چنانکه مفصلاً ذکر شد حقیقت مقدسه روح اقدس است که حقیقت واحد است من جمیع الجهات و برایا و مظاهر متعدد و متکثر نکردد و زوال و فنا و تحدید او را در نیابد او است روح الله و کلمه الله و وجه الله الباقی بعد فناء الاشیاء. و اکابر مفسرین کلمه مبارکه *يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ* را که در قرآن مجید در حق اصحاب صفة نازل شده بر وجه مبارك حضرت خاتم الانبياء عليه وآله آلاف التحية والبهاء تفسیر نموده اند و این امری ظاهر است که از برای خداوند تبارك و تعالی وجهی جز این وجوده مضیئه منیره واضحه مشرقه متصور و معقول نیست *كُلُّ مَنْ عَلِيًّا فَانٍ وَبِقِي وَجْهِ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ* . و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در خطبه طنجیه که حضرة سید اجل آنرا شرح فرموده اند میفرماید *أَنَا الْكَلِمَةُ الَّتِي بِهَا تَمَّتِ الْأُمُورُ وَدُهِرَتِ الدُّهُورُ* . و هم در این خطبه فرموده است *أَلَا وَنَحْنُ النَّذِرُ الْأَوَّلِيُّ وَنَحْنُ نَذِرُ الْآخِرَةَ وَالْأَوَّلِيُّ وَنَذِرُ كُلِّ زَمَانٍ وَأَوَانٍ بِنَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَنَجَّى مَنْ نَجَّى* و نیز در این خطبه فرموده است *أَنَا الْأَوَّلُ وَأَنَا الْآخِرُ أَنَا الْيَاطِنُ وَأَنَا الظَّاهِرُ* . و خلاصه القول از این جمله که عرض شد ثابت و مدلل گشت که قول

جناب شیخ که فرموده اند ماهر کز مسلم نداریم که کسی مظهر صفات اولیت و آخریت ذات اقدس باشد ناشی از عدم اطلاع ایشان است از بیانات مظاهر قدسیه بل از عدم معرفت بمقتاتق توحید و سایر مسائل روحانیه .
و اینکه نوشته اند *ثانیا فرض کنیم که همه مظهر کل صفات الله اند* و البته هیچ شکی نیست در اینکه این مظهریت در نقطه منتهی خواهد شد . یعنی یک پیغمبری ظهور خواهد کرد که در نفس الامر دین او ورق آخرین کتب اولین خواهد شد (الی آخر قوله) در غایت غرابت است . گویا جناب شیخ کجا کرده اند که آنچه نزد ایشان مسلم است باید نزد دیگران هم مسلم باشد و بدون شك پذیرند و بلا دلیل مقبول دارند . ندانستم جناب شیخ بکدام دلیل عقلی و یا نقلی مسلم داشته اند که حکماً باید پیغمبری ظهور نماید که دین او آخر ادیان و کتبات او آخر کتب و شریعت او آخر شرائع باشد .
بلی شك نیست که این اعتقاد بصریح آیه کریمه (*كَذَلِكَ لَنَسَلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ*) و بحکم حدیث متفق علیه (*لَنَسَلُكُنَّ سُنَّ مِنْ قَبْلِكُمْ*) بوراثت از یهود و مجوس و سایر ملل عتیقه باین ملت رسیده است . چه نزد ارباب علم و درایت ظاهر است که امت موسی همین اعتقاد را در

بره دلدار است
فی شرح الدلائل
من اول الدلائل
کذا سئل عن
لا یزالون به و در حدیث

حق آنحضرت و شریعت توراۀ دارند و امت مجوس شریعت زردشتیه را آخر شرائع و کتاب زند را آخرین ورق کتب الهیه می‌شمارند . و امت نصاری همین مسئله را بطریق اهل و اتم در حق حضرت عیسی علیه السلام و کتاب انجیل مقدس ثابت و واضح و مسلم میدانند . لِنَا عَجَبٌ نِیْسَتْ اَکْرَ اَمْتِیْ کِهْ حَضْرَتِ اَمِیْرِ عَلَیْهِ السَّلَامِ دَرِ وَصْفِ اَیْشَانِ فَرْمُودِهْ اِسْتِ کَا تُنْهَمُ اَئِمَّةَ الْکِتَابِ وَ لَیْسَ الْکِتَابُ اِمَامَهُمْ اَزْ کِتَابِ الْهٰی چشَمِ پُوشَنْدِ و دَر سَبِیْلِ اِمِّ مَاضِیَهْ مَشِی نَمَایَنْدِ . و بلا سندی از قرآن شریف دین خود را آخرین ورق کتاب تشریح می‌شمارند . و لکن از مثل جناب شیخ که از اهل علم و اجتهاد ندشالیسته است که مسلیات خود را بر دیگران حجت ندانند و ادعای خود را بدلیلی متفق علیه مبرهن و مدلل گردانند . زیرا که ما اهل بها قدرت الهیه را محدود ندانیم و اراده غالبه حق جلّ جلاله را تابع اراده و امیال باطله خود نشماریم و بر خداوند تبارک و تعالی حکم ننماییم و نعمت ظهور مظاهر امر الله و انزال کتب و تشریح شرائع را که فضلی اعظم از آن نیست حجد و انکار نکنیم . و بر انسان بصیر که بصر فؤاد او را غبار غلیظ تقاید مکدر ننموده باشد روشن است که هر یک از این ملل که دین خود را ختم ادیان و کتاب سماوی آن دین را آخرین

ورق کتب پیشینیان شمرده اند لابد و ناچار بعبارتی از عبارات کتاب خود متمسک گشته اند و این مسئله سخیفه را که دین ماهر کن تغییر نخواهد کرد از آن عبارت مستفاد داشته اند چنانکه بر متبعین در ادیان این مطلب واضح و معلوم است . مثلاً اگر از امت توراۀ پرسی بکدام دلیل دین خود را آخر ادیان و شریعت خود را شریعت غیر منسوخه میداننی جواب خواهد گفت که در توراۀ نظری فرما که حق جلّ جلاله این شریعت را شریعت ابدیه خوانده و حضرت موسی علیه السلام زمین و آسمان را شاهد گرفته و بر تعبیر دهنده این شریعت لعن فرموده است . و هکذا اگر از امت انجیل همین مسئله را مستفسر کردی عیناً همین قسم جواب شنوی که حضرت عیسی علیه السلام در مواضع عدیده خود را آخرین نقطه ظهور مظاهر الهیه خوانده و چنانکه در آیه (۳۵) از اصحاح (۲۳) انجیل متی مذکور است زوال آسمان و زمین را ممکن و زوال دین خود را محال و ممتنع شمرده است . بل چنانکه در اول مکتوب غلاطیان مصرح است بر هر کس بشارتی جز انجیل بیاورد اگر خود . لائیکه آسمان باشد لعن فرموده است در اینصورت عجب نیست اگر فقهای ملت اسلام نیز بکلمه مبارکه خاتم النبیین

وحدیث لَانَبِيِّ بَعْدِي که ابدآدلالت بر عدم تجدید دیانت ندارد ممتحن کردند و بام ماضیه ملحق شوند . و حال آنکه مقصود آن حضرت از این کلمه این بود که ترقی امت اسلامیّه را مکشوف دارد و افضلیت ائمه هدی را از انبیای بنی اسرائیل معلوم و واضح فرماید . زیرا که بر مطلقین بر کتب مقدسه و حالات امم ماضیه واضح است . که انبیای بنی اسرائیل از قبیل اشعیا و یرمیا و دانیال و حزقیل و زکریا و امثالهم کلّ بتوسط رؤیا از امور آتیه اخبار میفرمودند و رؤیای صادقه خود را الهام الهی تعبیر مینمودند . چنانکه کتب این پیغمبران بر رؤیای اشعیا و رؤیای دانیال و رؤیای یرمیا و رؤیای حزقیال موصوف است و همچنین در امت نصاری الهامات یوحنا قدیس بر رؤیای یوحنا معروف چندانکه لفظ نبی بریننده رؤیا در میان قوم دائر و مصطلح گشت و در لغت عبریه حقیقت ثانویه یافت و در کتب عهد عتیق و عهد جدید در مواضع کثیره مذکور و شائع گشت . پس چون فجر سعادت از افق بطحا طالع شد و علامت انقضای لیل الیل بظهور فخر ملل ظاهر و هویدا گشت ظلمت لیل زائل شد و هنگام رؤیا انقضا یافت و میعاد رؤیت و مشاهدت فرار سید لذا بوجود اقدس خاتم الانبیا باب نبوت یعنی نزول الهام

برؤیا مختوم و مسدود گشت و روح فؤاد در صدور ارباب سداد سمت احاطه و کلیت گرفت و حقایق روحانیّه که بر انبیای بنی اسرائیل برؤیا افاضه میشد برائمه اسلام علیهم السلام برؤیت و مشاهدت مبذول گشت و معنی حدیث لَانَبِيِّ بَعْدِي و حدیث صحیح علماء اُمَّتِي اَفْضَلُ مِنْ اَنْبِيَاءِ بَنِي اِسْرَائِيلِ واضح و مکشوف شد و بجای (کَذَا رَأَيْتُ فِي الرُّؤْيَا) که در کلمات اولین مذکور بود (کَأَنِّي أَرَى وَكَأَنِّي أَشَاهِدُ) در بیانات آخرین ثابت و مسطور گشت . و خلاصه القول اگر نفسی در این آیه کریمه که در سوره مؤمن فرموده است تأمل نماید بر مقدار بعد قوم از حقائق قرآنیّه شهادت میدهد قال جلّ ذکره وَجَلَّتْ عِظْمُهُ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَي مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ یعنی او است خداوند رفیع الدرجات ذو العرش که القا خواهد فرمود روح مقدس وحی را از عالم امر بر هر که میخواهد از عباد خود تا آنکه در یوم تلاق نذیر قوم گردد و خلق را از عذاب و سخطی که مترقب است انذار و تخویف فرماید . و هر کس از قواعد عمریّت مطلع و مستحضر باشد میفهمد که کلمه یلقى الروح بلفظ مستقبل

نازل شده یعنی بشارت بحادثه آتیه است نه اخبار از امور
ماضیه و صریح است بر اینکه انزال روح الامین و بهت نذیر
مبین منوط باراده و مشیت او است که هر وقت اراده
فرماید نذیری مبعوث خواهد فرمود و هر زمان که
مقتضی باشد بشریعت جدیده عالم را تازه و جدید خواهد
نمود سنّة الله التي قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلاً
و كذلك در سوره اعراف فرموده است يَا بَنِي آدَمَ اِمَّا ياتِينَكُمُ
رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتَّبِعُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و این آیه مبارکه در غایت صراحت
است که اخبار از مستقبل است زیرا که لفظ یاتیکم را بنون
تأکید مؤکد داشته و یاتینکم فرموده است یعنی البته خواهند
آمد بر شمار سولانی از جنس شما و آیات مرا بر شما تلاوت
و قرائت خواهند نمود پس هر که بر هیز کار شود و نیکوکار
باشد خوفی و حزنی بر او وارد نیاید تا اهل تحریف
توانند لفظ مستقبل را بر ماضی حمل نمایند و آیه مبارکه را بر
انبیای گذشته محمول دارند چنانکه تفسیر سوره مبارکه
كَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ رَا مُحْرَفًا دَاشْتَه
و كَلِمَةً (حَتَّى تَأْتِيَكُمُ الْبَيْتَةُ رَا) که صریح در استقبال است

بمعنای (حَتَّى تَأْتِيَكُمُ) تفسیر نموده اند و حمل بر ماضی کرده
اند . زیرا که معنای ماضی هرگز بنون تأکید مؤکد نشود
بل بلفظ (اِمَّا) هم مصدر ^{ان یطوبوا} نکرده و فی ذلك کفایة لاولی
الالباب و من له بصیرة فی الکتاب . و چون ثابت و محقق
گشت که اینکه جناب شیخ نوشته اند (هیچ شک نیست
که پیغمبری مبعوث خواهد که دین او ورق آخرین کتب
اولین باشد) و هم صرف و باطل محض و منبعث از اوهام
فاسده سابقین است . اکنون نظر در این مسئله نماییم که
نوشته اند (و فرض کنیم که کسی باین صفت بیاید و دین
و شریعت او استقرار یابد ولیکن بعد از مدتی کسی خروج
کرده ادعای مظهریت کند و ادعایش در نفس الامر محض
خلاف و باطل باشد اما متشبث باینگونه دلیلها شده بگوید
ای خلائق مشتبّه مشوید در اینکه بنی پیشین خود را ختم
رسل نامیده است هر یک از ما مظهر بدیّت و ختمیت
و اولیت و آخریت هستیم چونکه حکم یکذات و یک جسد
و یک روح و یک امر داریم . در این صورت لازم آید که
قول و ادعای کسی که در حقیقت کذب و خلاف محض
است قرین صواب بوده مسلم داریم و تصدیق بکنیم نبوت
اورا فالدلیل الذی یفضی الی تصدیق الکاذب لا یصلح ان یکون

دلیلاً بل یکون تزویراً و تدلیساً

و در رسالهٔ ثانیة مطبوعه نوشته اند ❦

حال میخواهم در این رسالهٔ ایراد خود را قدری واضح تر از سابق بیان نمایم . یعنی ظهور مظهر حق و صادق و خروج مدعی ناحق و کاذب را نه اینکه در زمان قبل و بعد حتی هر دورا در یک زمان فرض نمایم مثلاً موافق تأویل و تفسیر کتاب ایقان که در معنی ختمیت اشاره کرده اند فرض کنیم که یکذاتی با ادعای مظهریت در بلده مکه و یا عکّه ظاهر گردید و ادعایش فی الواقع صادق و دین و کتاب او صفحهٔ آخرین کتب اوّلین باشد . و در عصر خود او هم یکی مثلاً در اقصای بلاد هند و یا افریقا خروج کند و در واقع ادعایش محض کذب و باطل باشد اما متمسک شود بدلائل صادق که برادر او در میان گذاشته است . یعنی گفته است که اگر جمیع مظاهر ادعای اوّلیت و آخریت و بدیّت و ختمیت نمایند حق است . زیرا که ما جمیعاً حکم یکذات و یکروح و یک امریم و در ظاهر متعدّد و در باطن یکیم . و هر نوع ایرادی که ما بآن کاذب بگوئیم او در جواب بگوید این ایرادها را در حق پیشینیان هم کرده اند اگر میخواهید آیات و بنیات مرا ببینید بیائید نزد من تا شما عیان و بیان کردد

در اینصورت ما بیچارگان روی زمین چکینم و حقیقت این و آن را با چه وسیله بدانیم . بدرگاه کدامین از اینها بشتایم . بعه که برویم یا بپند بکدام قدرت و وسیلت و استطاعت برویم صادقی کی است و کاذب کدام است . پس از این مذکورات معلوم گردید که آنچه در کتاب ایقان برای اثبات حقیقت خود دلیل آورده است بغایت واهی و ضعیف و در نهایت علیل و سخیف و هم موجب تصدیق کاذب و مزور است و همچنین در مقابل اعتراضات وارده اعتذار باینکه اینگونه ایرادات را در حق پیشینیان هم کرده اند و دعوت کردن خلائق بدرگاه مدعی مظهریت برای دیدن حقیقت خصوصاً در صورت مفروضهٔ اخیره خارج از دائرة عقل و شرع بل از قبیل تکلیف بمحال و باعث تحیر بندگان خدا در امر دین است . فافهم ولا تکن من المناظرین المعاندين الخادعین . فان الحقد والعناد والحده والنفساد من خطوات الشیاطین فلا تتبعوها ان کنتم من المتقین

جواب

اول اشتباهی که جناب شیخ در مطالعهٔ کتاب مستطاب ایقان نموده اند اینست که فرق فیما بین حلّ شبهات و ادلهٔ

اثبات را نفهمیده اند و با وجود صراحت و وضوح این دو مسئله در ان کتاب مبارک ایشان از جواب اعظم ادله ساکت و دفع شبهات سائر ملل را مطرح مباحثه نموده آنرا دلیل حقیقت ظهور انکاشته اند . و برای ایضاح و تبیین این مطالب خدمت اولی الالباب معروض میدارم که شك نیست که هر امتی که ظهور نبی بعد را منکر شدند و العیاذ بالله او را کاذب و مفتری دانستند این انکار و تکذیب غالباً ناشی از شبهاتی است که مانع از معرفت ایشان شده و تمسک با آن شبهات سدسدید فیما بین ان قوم و ایمان و اذعان ایشان گشته . و چون شخص بصیر در سبب اعراض ملل از انبیا تأمل نماید و در اقوال و مستندات ایشان در رد انبیا و مرسلین بدقت تحصص کند شبهات این منکرین و مکذبین را در سه شبهه محصور یابد (شبهه اولی) که اعظم شبهات است این است که این ملل و ادیان موجوده اعم از بودیه و هنود و یازرد شتیه و نصاری و یهود هر یک شارع دین خود را اخر شارع ادیان الهیه میدانند و شریعت و کتاب خود را آخرین ورق شرائع و کتب اولین می شمارند بحدی که ممکن است زوال آسمان و زمین را معقول و متصور و ممکن دانند ولی تغییر حکمی از احکام دین خود را جائز نمیدانند و نسخ و تغییر شریعت خود را از

محالات اولیه می شمارند و بقا و ابدیت آنرا از بدیهیات و ضروریات ثابتة دینیه می شناسند . و اگر نفسی در صدق این قول شك کند این ملل مذکوره غالباً در اکثر بلاد بل قری موجودند و با خاق مختلط و محشور میتوانند سؤال نمایند و بر صدق و کذب این ادعا آگاه گردند (شبهه ثانیه) علامات و امارات است که در کیفیت ظهور بعد در کتاب قبل وارد شده و تمسک بظواهر غیر معقوله آن همواره سد طریق ایمان ارباب و هم و کجاست گشته . و این علامات و امارات غالباً در کتب سماویه بیک لهجه و یک نوع نازل و وارد شده است . مثلاً چنانکه در قران شریف از علامت محتومه ورود قیامت و قیام قائم و روح الله بانفطار سما و ظلت شمس و قمر و سقوط نجوم و کواکب و قیام اموات و تجدید سما و ارض و قوت و قدرت و غلبه و سلطنت موعود و انخزال و مقهوریت و زوال و اضمحلال منکرین و مکذبین او تعبیر شده کذا در انجیل مقدس عیناً همین عبارات مذکور و همین علامات مآثور گشته است و همچنین در کتب انبیای بنی اسرائیل عیناً همین علامات و همین عبارات در حوادث ظهور مسیح موعود وارد و نازل شده است و هکذا در سایر ادیان و سائر کتب و اگر نفسی در این مسئله شك دارد بکتب ملل مذکوره که امروز

بفضل الله در هر جا ممکن الحصول است رجوع نماید (شبهه ناله) اخبار از رجعت بعض از سابقین است که این يك نیز در جمیع ادیان موجوده مأثور است و در کتب سماویه هر ملت مذکور . مثلاً امت زردشتیه منتظرند که بعض اکابر ماضیه فرس از قبیل کیخسرو و بشوتن در ظهور موعود رجعت نمایند و حضرتش را در جمیع اقطار عالم بقوت غالبه نصرت کنند و كذلك امت برهمیه چنانکه در کتب ایشان مذکور است معتقدند که باید بعض او تاران ایشان رجعت کنند و باشخاصهم بر نشردین الهی قیام فرماید . و هکذا یهود منتظر اند که بنص صریح خداوند تبارک و تعالی در اصحاح چهارم کتاب ملاکی ایلیای پیغمبر یعنی الیاس که باعتقاد یهود و نصاری و مسلمین باسما صعود نمود قبل از ظهور مسیح از آسمان نازل شود و خاق را بقرب ظهور آن حضرت بشارت دهد و این مسئله چندان نزد یهود ضروری و مؤکد و مسلم بود که چون حضرت عیسی علیه السلام ظهور فرمود از آن حضرت سؤال نمودند که اگر تو آن مسیح موعودی پس چرا ایلیا اول ظهور نفرمود حضرت عیسی علیه السلام جواب گفت که بلی آمد ولی اورانشنا ختند و با آنچه خواستند وارد آوردند و مراد او یحیی بن زکریا علیه السلام بود

و این فقره در فصل هفدهم از انجیل متی بعراحت مذکور است . و هم در آیه (۱۳) از فصل یازدهم همین انجیل مسطور است که حضرت عیسی در حق یحیی فرمود و این آردتم أَن تَقْبَلُوا فَهَذَا هُوَ إِيْلِيَاءُ الْمَرْمُوعِ أَن يَأْتِيَ مِن لَّهٗ أُذُنَانِ لِلسَّمْعِ فَلْيَسْمَعْ یعنی اگر قبول کنید این همان ایلیای بنی است که آمدن او ضروری بود هر کس گوش شنوا دارد بشنود . ولیکن یهود از این تأویل چندان استبعاد نمودند و بر حیرت و انزجار افزودند که جناب شیخ از تفسیر آیه مبارکه *إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ وَآيَةٌ كَرِيمَةٌ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ* . زیرا که یهود منتظر بودند که ایلیا بشخصه نازل شود نه اینکه دیگری متولد گردد و حضرت عیسی علیه السلام او را بدون مناسبت اسمی و صورتی و نسبی ایلیا خواند و ایلیا یومنا هذا یهود بر این عقیده باقیند و نزول ایلیا را بشخصه منتظر . و همچنین امت نصاری منتظرند که حضرت عیسی علیه السلام بشخصه از آسمان نازل شود و نظر بتصریحات و تأکیدات آن حضرت در اصحاح (۲۳) انجیل متی و غیر این موضع هر کس جز آن حضرت بیاید البته باطل و کاذب باشد و لهذا امت نصاری الی یومنا هذا در ردّ دیانت اسلامیة

و تکذیب شارع این دین مبین در غایت وثوق و اطمینانند و بصدق عقیده خود وصحت آن در نهایت اصرار و اذعان. و هکذا از امت اسلام اهل تسنن منتظرند که بعد از ظهور مهدی موعود حضرت عیسی علیه السلام بشخصه از آسمان نزول فرماید و بر عالم حکمرانی نافذ القول و سلطانی مسموع الکلامه گردد و لکن بحکم فقهای این ملت آن حضرت مأذون نیست که بغیر شریعت اسلامی حکمی فرماید و بجز فقه حنفیه قضاوتی تأسیس نماید. و اهل تشیع منتظرند که حضرت محمد بن الحسن العسکری علیه السلام با اسم قائم موعود و حضرت حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام با اسم ظهور حسینی بشخصه رجوع فرمایند و اهل عالم را بذهب تشیع متفق و متحد گردانند. و خلاصه القول این مسئله رجوع اشخاص معینه در جمیع ادیان ثابت و وارد است و ابتلائی هر امتی باین نکته دقیقه ظاهر و واضح. و از آنچه عرض شد ثابت و مدلل گشت که پیوسته حاجب و مانع ملل از تصدیق مظاهر امر الله همین شبهات ثلثه بوده است که عبار تست از عدم جواز نسخ و تغییر ادیان و عدم ظهور علامات و عدم رجوع موعود بشخصه و چون تمسک باین شبهات مذکوره موجب تکذیب حق بل منتهی بابطال جمیع ادیان حقه الهیه

میشد لهذا حق جلّ جلاله در کتاب مستطاب ایقان جزء اعظم این کتاب را بحلّ شبهات مذکوره تخصیص فرمود و جزء اخیر این کتاب مبارک را بذکر ادله و براهین مخصوص داشت و از بحث ادله و براهین حقیقت ظهور مبارک تقریباً بیست صفحه کتاب را بذکر اعظم ادله که عبارت است از آیات الهیه و وحی سماوی مخصوص داشته و حجیت کتاب الله را بر جمیع من علی الارض ثابت و مبرهن فرموده. و جناب شیخ از این نکته غافل گشته و حلّ شبهه را دلیل انکاشته و ایراد خود را که تماماً فرض موهوم و غیر محقق الوقوع است باین عبارت مذیل داشته که (فالدلیل الذي يفضي الى تصديق الكاذب لا يصلح ان يكون دليلاً) و لکن غافل ماند از اینکه این شبهات اکبر محلّ اعتبار باشد موجب ابطال ادیان حقه سابقه گردد و متمسک بآن بامم هالکه بلیق شود (فالطريق الذي يفضي الى ابطال الحق لا ينبغي ان يتخذ مسلكاً وسيلاً) جناب شیخ بآن کرده اند که اینکه جمال اقدس ابهی جل ذکره و عز اسمه فرموده اند که مظاهر امر الله کل مظاهر حقیقت واحده اند باین عبارت بر حقیقت خود و یا نقطه اولی عز اسمه استدلال فرموده اند. لا یاسیدی الشیخ این وجود اقدس ابهی و ظهور الطف اعلی چنانکه در

مقاله اولی عرض شد بارایت وحی سماوی ظاهر شده
 و با اعظم آیات الهیه که هر دینی بآن قائم و برپا است قیام
 فرموده و با سیف قطاع کلمه الله تسخیر افئده و قلوب نموده
 و با قضیب لمیع کتاب الله ^{ربهم} خاطف ابصار اهل مکابرت و انکار
 کشته تا بشارت کتاب مقدس که فرموده است (يَضْرِبُ
 الْأَرْضَ بِقَضِيبٍ فَمَهْمَةٌ وَمَيِّتُ الْمُنَافِقِ بِنَفْخَةِ شَفِيفِيهِ) تمام آید
 و قول ابی جعفر علیه السلام که فرمود (لَهُ مَخْطَرٌ يُفْتَحُ اللَّهُ
 لَهُ الرُّومَ وَالصِّينَ وَالتُّرْكَ وَالدَّيْلَمَ وَالسُّنْدَ وَالْهِنْدَ) کاملاً متحقق
 شود . و اینکه معانی حقیقه انقطاع رما و تجدید ارض و رجوع
 حقایق و غیرها را مبین داشته است از برای دفع شبهاتی است
 که لا زال ام هالکه را از تصدیق مظاهر امر الله محروم
 کرده و جهل باین حقایق امت مجوس و یهود را بر تکذیب
 حضرت عیسی و حضرت رسول دلیر و جسور داشته .
 و اقل فائده که از این بیانات الهیه در عالم ظهور یافته و تاثیر
 آن کالنور علی شاهر الطور ظاهر و باهر و هویدا کشته
 اینست که بسبب همین کتاب مستطاب و بسبب حل همین
 شبهات نفوس کثیره از یهود و مجوس که بغض حضرت
 عیسی و حضرت خاتم الانبیا در قلبشان مکین و راسخ بود بجای

این بغض حب آیندو وجود مبارکرا در قلب خود راسخ
 داشته اند و کفر و ضلالت را بسبب این بیانات واضحه بایمان
 و هدایت تبدیل کرده اند . و اگر رؤسای ضلالت و قواد
 جیوش جهالت قدری تدبیر میکردند هر آینه باین نکته ملتفت
 میشدند که علما و افاضل امت اسلام بعد از انقضای ایام ائمه
 هدی در مدت هزار سال و اکثر نتوانستند یکنفر از مجوس
 و یاهود در ابرضا و رغبت و قوت برهان و حجت در دین اسلام
 داخل کنند و نفسی را بدون اکراه و اجبار و طرق دنیه که از
 ایشان معهود و معلوم است بحقیقت شریعت عزرا و ملت بیضا
 معترف نمایند . ولیکن این فئه با مظلومیت و احاطه مصائب
 کثیره و عدم عزت و قدرت و مکنت ظاهره آلف از این
 نفوس بعیده زردشتیه و یهود و سائر ملل را بقوت برهان
 و بیانات رشیه لطیفه کتاب مستطاب ایقان در شریعه ایمان
 داخل کرده اند و بعبودیت جمال اقدس ابهی و حضرت
 خاتم الانبیا و حضرت عیسی روحنا و روح العالمین لحقیقتهم
 المقدسه فدادر غایت ثبوت و رسوخ معترف و موفق داشته اند
 و چگونه اعتراف و اذعانی که سیوف اعدا از قطع حبل المتین
 ایمانشان قاصر کشت و سیل بلایا از اطفاء نار محبت
 و ایقانشان عاجز آمد . و لهذا مقام امتاز فیه الموقن عن

عن المريب وقطعت جهيزة قول كل خطيب وتم فيهم شعر ذاك
الشاعر اللبيب

وَكُلُّ يَدْعِي وَصَلًا بِلَيْلِي * وَلَيْلِي لَا تُقَرُّ لَهُمْ بَدَا كَا
اِذَا انْبَجَسَتْ دُمُوعٌ مِنْ خُدُودٍ * تَبَيَّنَ مِنْ بَكْيٍ مِمَّنْ تَبَا كَا

و خلاصه القوال اگر این اشخاص که از هر فضلی بلفظ
تنها اکتفا کرده اند باین اثر باهر پی میزدند بر مقدار فضل
حق جلّ جلاله در تزییل کتاب مستطاب ايقان ملتفت
میشدند و حلّ این شها ترا که چندین هزار سال اقوی
مانع هدایت و اقبال ام بود قدر میدانستند و بیاس این موهبت
عظمی و عطیه کبری بشکر و سپاس حق جلّ جلاله و جلّ
احسانه زبان میکشودند . و لکن هیات که قلوب قاسیه از
این نفحات لطیفه باهتر از آید و افئده مظلّه از بغض و حسد
باین انوار باهره روشن و مستضیء گردد .

پریشان شود کل بباد سحر

نه هیزم که نشکافدش جز تبر

و اینکه قائم موعود در زمان ظهور ادعا خواهد
فرمود که وجود مبارکش حقیقت جمیع مظاهر امر الله
و انبیا و مرسلین و اولیا و مقدسین است که از قبل ظهور
فرموده اند در احادیث اهل بیت طهارت مصرح و منصوص

و در کتب معتبره مندرج و مأثور است . نظر فرما در حدیث
مشهور منفضّل بن عمر که مجلسی علیه الرحمه در مجلد غیبت
بحار و حضرت شیخ اکبر طیب الله تربته در شرح الزیارة
روایت فرموده اند که حضرت صادق فرمود و یظهر سیدنا
القائم مُسْنَدًا ظَهَرَهُ إِلَى السَّكْبَةِ وَيَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ الْآ
وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَشَيْثَ فَهَذَا آدَمُ وَشَيْثُ
الْآوَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ وَوَلَدِهِ سَامٍ فَهَذَا آدَا نُوحٍ
وَسَامُ الْآوَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَاسْمَعِيلَ فَهَذَا آدَا
إِبْرَاهِيمَ وَاسْمَعِيلَ الْآوَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَيُوشَعَ
فَهَذَا آدَا مُوسَى وَيُوشَعَ الْآوَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِيسَى
وَشَمْعُونَ فَهَذَا آدَا عِيسَى وَشَمْعُونَ الْآوَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيٍّ فَهَذَا آدَا مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ الْآوَمَنْ
أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ فَهَذَا الْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ
الْآوَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْأئِمَّةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ فَهَذَا آدَا
الْأئِمَّةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ (الی آخر الحدیث) خلاصه ترجمه
حدیث شریف این است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ظهور خواهد فرمود آقای ما حضرت قائم در حالی که

پشت بکعبه فرموده و خواهد گفت یا معشر الخلائق آگاه باشید هر که خواهد آدم و شیث را ببیند اینک منم آدم و شیث و هر کس خواهد نوح و فرزند او سام را ببیند این منم نوح و سام و هر که خواهد با ابراهیم و اسمعیل نظر نماید این منم ابراهیم و اسمعیل و هر کس خواهد موسی و یوشع را بنکرد این منم موسی و یوشع و هر که خواهد عیسی و شمعون را ببیند این منم عیسی و شمعون و هر کس خواهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علی علیه السلام را نظر نماید این منم محمد و علی و هر که خواهد حسن و حسین علیهما السلام را ببیند این منم حسن و حسین و هر که خواهد ائمه هدی را از نسل حسین علیهم السلام ببیند این منم ائمه هدی و یکیك نام ائمه را مذکور دارد و خود را حقیقت ایشان شمارد (انتهی) اکنون ای ناظر در این صحیفه قدری در این حدیث شریف تأمل فرما و بین که آنچه که در کتاب مستطاب ایتقان نازل شده است که مظاهر امر الله کل مظهر حقیقت واحده اند و کل حکم یکذات و یکروح و یکجسد دارند مطابق است با اشارات ائمه هدی علیهم السلام و یا مخالف. بلی چیزی که محقق است این است که جمیع حوادث این ظهور اعظم در کتاب مجید و اخبار اهل بیت طهارت بصراحت

وارد و مذکور است و لکن از اعین غیر بصیره و افئده غیر طاهره مخفی و مستور فَاِنَّهُ لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ. اگر ممکن بود که کاذبی باین حقائق مقدسه ملتفت شود و بکشف ایند قائق لطیفه قدرت یابد و تفسیر و تبیین این غوامض مسائل الهیه را از امارات حقیقت خود شمارد هرگز حضرت رسول و ائمه هدی بآن بشارت نمیدادند و از علائم قائم موعود و خصائص ظهور آن طلعت معبود نمی شمردند و اغرای بجهل نمی فرمودند و خلق را بضلالت نمی افکنده و اگر این جهال و مکابرن که بسعی باطل غیر مثر میخوانند انوار نیر بازغ مشرق را بغيوم شبهات و ضباب برین تشکیکات مخفی و مستور دارند عشر این بشارات صریحه را در بشارت بظهور حضرت رسول در توراة و انجیل می یافتند عالم را پر از لوله و شور میکردند و جهانیانرا بشورش یوم نشور می افکنده و لکن چه باید کرد که غفلت و تعصب قلوب را از روح حیوة بی بهره داشته و بصیر را از بصارت محروم کرده أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَ أَلْكَ هُمُ الْغَافِلُونَ، و بالجملة سخن در این بود که جناب شیخ حلّ شهبات را

از ادله و بینات امتیاز نداده اند و حل شبهه را دلیل انکاشته و بتوهمی ظاهر البطلان بر جمال رحمن اعتراض نموده اند. و چون محال است که مکابر بسهولت ملزم گردد مثالی در این خصوص معروض میدارم تا عالم و عامی از آن بهره یابند و بر مغالطه مکابرین مستحضر گردند. مثلاً بر کسی که از علم قرآن شریف بی بهره نیست واضح است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این کتاب مجید بر اثبات حقیقت خود بآیات کتاب و ایجاد شریعت مقدسه اسلامیّه و نفوذ کلمه الهیه استدلال فرموده اند و این احتجاج را در مواضع عدیده از کتاب مجید ثابت و مبین نموده اند. و چون امت نصاری نظر بنصوص انجیل ایراد نمودند که اگر آن حضرت ظهور بنی موعود است چرا ملائکه با او نازل نشدند تا بر وفق نصوص کتاب بازدار امم قیام نمایند و با اعلام ملل او را نصرت کنند چنانکه آیه کریمه لَوْلَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهِ مَلَائِكَةً وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَائِكَةً لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ مشعر بر این انتقاد است و آیه مبارکه وَقَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولِ يَا أَلْفُ الطَّعَامِ وَيَسْئَلُنَا فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا مبین این شبهت و ایراد و چون این ایراد و انتقاد

حقیقت برات حق
بصفت
و حاجت با هر

امام

تکرار یافت این جواب از لسان عظمت نازل شد و لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ و خلاصه مقصود آیه مبارکه این بود که ظهور روح قدسی جز در هیكل بشری معقول و ممکن نباشد و ذات مجرد جز در پیکر آخشیجی تجلی نماید و چون روح قدسی در صورت انسانی تجلی نمود جمیع عوارض بشریت نیز بر او عارض گردد و کافه مقتضیات جسمانیّه از اکل و شرب و نوم و بیداری و حیاض و حیض و مشی و غیرها از او ظاهر شود حال نمیتوان گفت که حضرت رسول حل این شبهه دقیقه را دلیل حقیقت خود مقرر داشت و اعظم دلیل آنحضرت را که کتاب مجید است کان لم یکن انکاشت. و بر عوام بیچاره مشتبه نمود که دلیل آنحضرت فقط محصور بر دفع این شبهات است و گویا خالی از جمیع ادله و براهین و بینات. پس چون بر این حقائق ثابته واضح اطلاع حاصل نمودی در کمال وضوح توانی فهمید که آنچه را جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند که لاشک پیغمبری بیاید که دین او ورق آخرین کتب اولین باشد و بعد فرض نموده اند که کسی باین صفت بیاید و شریعت او استقرار یابد و ثانیاً فرض نموده اند که نفسی محقق البطلان بیاید و باین دلیل که ماهمه مظاهر

یکحقیقت و یکذات و یکروحیم بخواهد دینی دیگر بر پا کند
 ایندلیل کافی نباشد بجهت اینکه موجب تصدیق کاذب گردد
 کل از فروض و همیه جناب شیخ است و از تصورات خیالیه
 ایشان که ابدأ تحقق نداشته و هرگز نخواهد داشت . زیرا که
 ثابت و محقق کشت که نه جمال اقدس ابھی دفع این شبهات
 را دلیل صاحب امر گرفته اند و نه اتحاد مظاهر امر الله را
 برهان حقیقت ادعای نقطه اولی عن اسمہ الاعلیٰ شمرده اند
 و نه لفظ خاتم النبیین دلالت دارد که شریعتی دیگر بعد از
 شریعت نبویه ظاهر نگردد و نه کلمه لانبی بعدی مشعر
 بر اینکه صاحب امری بعد از حضرت رسول ظاهر نشود
 بل بعکس ماتوّم الشیخ و فرض بآیات قرآن و احادیث صحیحہ
 ثابت و واضح و مدلل کشت که حق جل جلاله و حضرت
 رسول و ائمه هدی سلام الله علیهم تصریح و تنصیح فرموده اند
 که ظهور قائم موعود و قیام روح الله ظهور کلی ربوبیت
 و اصالت و شاریت است نه ظهور وصایت و خلافت و نیابت
 و بایند و ظهور اقدس اعلیٰ شریعت جدیده در عالم تشریح
 شود و دیانت حقیقیه الهیه ظاهر آید و سموات ادیان عتیقه
 و غمالتکذیب المکذبین و انکار الکابرین کل منظوسیه
 و منظوس و زائل گردد .

و چون جواب رساله سابقه جناب شیخ واضح و مبین
 کشت اکنون نظری در ایراد رساله ثانیه ایشان نمایم که
 بکمان خود قدری واضحت نوشته اند و خلاصه آن این بود
 که فرض نموده اند دو نفس در یکزمان ظاهر شوند و یکی
 حق و دین و کتاب او ورق آخرین کتب اولین باشد
 و دیگری کاذب و لکن بادلّه مدعی صادق مستدل و متمسک
 گردد . و پس از این فرض واهی باطل عجز از تفریق بین الحق
 و الباطل را که هرگز عالم عاقل بآن راضی نشود طریق
 فرار از امر پروردگار گمان نموده و نوحه مسکنت و بیچارگی
 سروده اند که در اینصورت ما بیچارگان روی زمین
 چکنیم و حقیقت این و آنرا بچه وسیله بدانیم بدرگاه کدامین
 از اینها بشتایم (الی قوله) از این عبارات جناب شیخ اول
 چیزی که مستفاد میشود اینست که کأنه خداوند تبارک
 و تعالی فارق بین الحق و الباطل را که اهم مسائل دینی است
 بیان نفرموده و با صریح فیہ تبیان کلّ شیء و ما فرّطنا فی
 الکتاب من شیء این مسئله مهمه را در قرآن مجید العیاذ
 بالله مهمل و غیر منحل گذاشته است و یا آنکه لا سحیح الله فی
 حضرت خاتم الانبیا و ائمه هدی علیهم اطیب النحیه و البهائم
 در ابلاغ آن قصور فرموده اند و علامات و امارات و موقع

و محلّ و میعاد ظهور حق را بیان نموده اند و این بیچارگان و این مسکینان و این فقیران روی زمین را حیران و سرگردان و بیدلیل و بی برهان و اکذاشته اند تَعَالَى اللهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ علوّاً کبیراً . چه اگر اعتقاد جناب شیخ این بود که این مسئله مهمّه در قرآن شریف مذکور است و در احادیث صحیحه اهل البیت وارد و مأثور همان فارق را بیان مینمودند و نوحه و ندبه مسکنت و بیچارگی نمیسروند . ولیکن این عبد خدمت ایشان معروض میدارد که یاسیدی الشیخ هیچ جای حیرت و تشکیک نیست کتاب الله مجید ما بین ما و شما حاکم است و فصل الخطاب الهی بین الحق و الباطل موجود و قائم . نزد اهل بصیرت حق از باطل چون شمس از ظل ممتاز و معلوم است و صدق از کذب نزد ارباب ذوق چون سنگر از چلّ واضح و مفهوم . باطل هرگز بحجّتی که مخصوص بحق است مستدل نکرده و ابداً کاذب بوحی سماوی و بقا و نفوذ قول که از خصائص داعی صادق است مؤید نشود و هرگز بشارات و امارات انبیا و مرسلین در باره منفتری تمام نیاید . و چون دلیل حقیقت حق و بطلان باطل مشروحاً در مقاله اولی ذکر شد احتیاج نیست که مکرراً در این مقام ایراد شود و بلا فائده کلام بطول انجامد . چیزی که

هست اینست که غافلین و عود الهیه را فراموش کرده اند و اندازات ربانیّه را کأن لم یکن انکاشته اند و چنانکه حضرت رسول و حضرت امیر فرموده اند قرآن شریف را متروک داشته اند . و در صورتیکه برای مناصب دنیویّه و یا تجارت و منافع شخصیّه در کمال شوق و میل متحمل اسفار بعیده میشوند برای فهم دین و تمیز بین الحق و الباطل و تألیف قلوب امت و ازاله اختلاف فیما بین ملت که ام فرائض ارباب غیرت و حمیت است از مسافرت اظهار ملالت مینمایند و مرثیه عجز و مسکنت مینخوانند . تشکیک راجعت کمان میکنند و اعتراف بعجز را با عدم عجز معذرت مقبوله تصور مینمایند . حاشا و کلا که این فروض و اوهام در حضرت عزیز علام مقبول آید و هیهات که این اعتذارات بارده عبد را در پیشکاه حضرت احدیت از مسئولیت معاف دارد . و بر فرض اینکه داعی در واقع هم کاذب باشد چون مجاهد لله قیام نمود و برای طلب حق از وطن هجرت کرد لاشک از اجر مهاجرت الی الله و مجاهده فی سبیل الله بی بهره نماند و بحکم کریمه الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبنا بهدایت حقیقیه و معرفت اجتهادیّه که افضل رغائب و مواهب الهیه است مهتدی و مستبصر گردد .

یا اولی البصائر در ایامی که ندای روان بخش حضرت خاتم انبیا از جانب یثرب ارتقا یافت و دعوت ضعیفه مسیله کذاب نیز مانند طنین ذباب مسموم میشد با آنکه مسافرت در غایت صعوبت بود و از حدود ایران و بلاد خزر لا اقل ششماه مسافر تحمل مشقات فوق العاده مینمود این اعتذارات بارده مفید نیامد و از صد میلیون نفوس فارس و ترک یک نفر مسلمان فارسی باین فخر اعظم نائل شد و ما بقی که در خانه نشستند و بندای الهی اعتنا نمودند و شکوک را حجت و عجز را معذرت تصور کردند حکم موت و کفر و غفلت و هلاکت در حقیقت نازل گشت تا چه رسد با امروز که بسبب سبک کف و سبک بخاریه و وسائر وسائط تسهیلیه مسافرت در نهایت سهولت است و هجرت الی الله در غایت امنیت و راحت حاشا که حق جل جلاله این اعذار معموله را مقبول دارد و قاعدین در ریت و هم و شک را از طلب فهم و یقین معاف فرماید مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا تَفَرَّقَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. یا اولی البصائر در صحیح مسلم نظر کنید که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میفرماید که آن حضرت فرمود إِذَا رَأَيْتُمْ

الرَّايَاتِ السُّودَ قَدْ خَرَجْتَ مِنْ خُرَّاسَانَ فَأَتَوْهَا وَلَوْ حَبَوًّا عَلَى الثَّلْجِ فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ يَعْنِي هُنْكَامِي كَمَا دَرَيْدُ كَمَا عَلِمَ سَيَاهَا مِنْ خُرَّاسَانَ خَرُوجَ نَمُودِ بَشْتَابِيدِ بِجَانِبِ أَوْ أَرْجَحِ بَاسِينِهِ بِأَشَدِّ بَرُورِي بَرَفٍ زَيْرَا كَمَا فِي أَنَّ خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ اسْتَأْذِنَ فِي هَذَا حَدِيثٍ فِي كِتَابِ مَعْتَبَرَةٍ شَيْعَةٍ هُمْ مِنْ طَرِيقٍ مَقْبُولَةٍ وَارِدَةٌ شَدِيدَةٌ اسْتَأْذِنَ فِي هَذَا مَلَا حَظَّهُ فَرَمَائِدُ كَمَا فِي هَذَا رَسُولٍ فَقَطْ بِظُهُورِ بِيَعْلَامَاتِ أُمَّتِ خُودِ رَا أَمْرَ بِهَجْرَتِ وَمَسَافَرَتِ مِيْفَرَمَائِدُ أَرْجَحِ بَاسِينِهِ بَرُورِي بَرَفٍ بِأَشَدِّ وَجَنَابِ شَيْخِ بِأَظْهُورِ هَمَّةٍ عِلَامَاتِ وَاحْتِجَاجِ بِكَافَّةٍ بَيْنَاتِ مِنْ مَسَافَرَتِ فِي غَايَةِ رَاحَتِ أَظْهَارِ عِجْزِ مِيْنَمَائِدُ وَبِفَرَضِي مَوْهُومِ وَشَكِّي مَعْلُومِ خُودِ وَخَلْقِ رَا مِنْ هَجْرَتِ إِلَى اللَّهِ مَعَافٍ مِيْشَارِنْدُ . وَسَبَبُ هَذَا أَنَّ كَمَا فِي هَذَا خَاتَمِ الْإِنْبِيَاءِ مِيْدَانَسْتِ كَمَا فِي كَذِبِي بِأَيْنِ عِلَامَاتِ وَآيَاتِ بَاهِرَةٍ ظُهُورِ نَتَوَانْدُ نَمُودُ وَلَكِنْ هَذَا عِلْمٌ مِنْ أَهْلِ ظَنِّ وَشَكِّ مَسْلُوبٌ اسْتَأْذِنَ فِي هَذَا حَالَتِ تَرَدُّدِ وَتَشَكُّكِ نَزْدِ أَهْلِ هَوِي بَغَايَةِ مَطْلُوبِ وَصَرُغُوبِ . وَكَذَلِكَ فِي غَيْبِ بَحَارِ الْإِنْوَارِ نَظَرِ نَمَائِدُ كَمَا فِي هَذَا بَاقِرِ رَوَايَتِ مِيْفَرَمَائِدُ كَمَا فِي أَنَّ هَذَا فَرَمُودُ لَا بُدَّ لَنَا مِنْ أَذْرَبَايَجَانَ مَا لَا يَوْمُ لَهَا شَيْءٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا أَوْلَادًا

يُوتِكُمْ وَاللِّدْوَا مَا أَلْبَدْنَا فَأِذَا تَحَرَّكَ مُحْرَكٌ فَاسْعُوا إِلَيْهِ وَلَوْ
 حَبْوًا . وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ
 النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ . يعني ناچار است
 که مارادر آذر بايجان حادثه پیش آید که هیچ چیز با آن
 پایداری و استقامت نکند پس چون این حادثه وقوع یابد
 ملازم بیت خود باشید و اما ساکن باشیم شمانیز سکون اختیار
 ننمائید پس چوز، محرک حقیقی بحرکت آید بشتابید بسوی
 او اگرچه باسینه باشد . قسم بخدا که گانه میدیم او را بین
 الرکن والمقام که با مردم مبايعت میفرماید بکتابی جدید که
 بر عرب دشوار است و شدید . و این حدیث شریف مشعر
 است بر حادثه شهادت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی وفتن مظالم
 آن ایام که نفسی در امر الله پایداری و استقامت نمود جز
 نفوس قلیل که قلوبشان بنور هدایت الهیه مهتدی و منور
 بود و این وجودات مقدسه ساکن و صابر بودند تا آنکه
 ندای الهی از مدینه منوره عکاً ارتفاع یافت و محرک قلوب
 و منور افنده و صدور ظهور فرمود وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا
 وَعَدْلًا لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ . و خلاصه . تصود
 این است که اولی الالباب که غبارشك و حسد ابصار شانرا

تاریک نموده است ملاحظه نمایند که حضرت رسول و ائمه
 هدی علیهم السلام بچه مقدار عبادرا محض رؤیت علامتی
 و یا تحریک محرکی بهجرت و مسافرت امر و تحریر نموده اند
 و ابدأ باین تشکیکات و اهیه که فرض کنیم دو نفر مدعی
 شدند و ما بیچارگان بدرگاه کدام بشتابیم و حق را از باطل
 چگونه تمیز دهیم و بکدام استطاعت سفر کنیم خلق را
 معاف نفرموده اند و باین فروض و همیه و شکوک مضحکه
 و کلمات بارده تعطیل در امر الله را روان داشته اند . و سبب
 همان است که کرارا عرض شد که انبیا و مرسلین صلوات
 الله و سلامه علیهم اجمعین میدانستند که حق هرگز باطل
 مشتبہ نشود و کاذب نجات نیابد و مضتری نافذ القول نکردد
 و کله خبیثه باقی و ثابت نماند إِنَّهُ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ .

یا اصحاب النظر والادراك قدری در فصل شانزدهم
 انجیل متی تدبر و تأمل فرمائید تا یقین مین در یابید که این
 تشکیکات جناب شیخ نه تنها منافی ايقان شریف و قران مجید
 است بل منافی جمیع کتب سماویة است و مخالف کافه اصول
 الهیه . در سفر مذکور میفرماید وَجَاءَ إِلَيْهِ الْفَرِيسِيُّونَ
 وَالصَّدُوقِيُّونَ لِيَجْرِبُوهُ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرِيَهُمْ آيَةً مِنَ السَّمَاءِ .

فَاجَابَ وَقَالَ لَهُمْ إِذَا كَانَ الْمَسَاءُ قُلْتُمْ صَحْوًا لَئِنَّ السَّمَاءَ مُحْمَرَةٌ
 وَفِي الصَّبَاحِ الْيَوْمِ شَتَاءٌ لَئِنَّ السَّمَاءَ مُحْمَرَةٌ بَعْبُوسَةٍ يَأْمُرُ آوُونَ رَبَّكَ
 تَعْرِفُونَ أَنْ تُمَيِّزُوا وَجْهَ السَّمَاءِ وَأَمَّا عِلْمَاتُ الْأَزْمِنَةِ فَلَا
 تَسْتَطِيعُونَ . جِيلٌ شَرِيْرٌ فَاسِقٌ يَلْتَمِسُ آيَةً وَلَا تُعْطَى لَهُ
 آيَةٌ إِلَّا آيَةُ بُرْهَانَ النَّبِيِّ . ثُمَّ تَرَكَهُمْ وَمَضَى . یعنی فریسیان
 وصادوقیان که دو فرقه از علمای بنی اسرائیل بودند نزد
 حضرت عیسی علیه السلام آمدند و بر سبیل امتحان از
 آنحضرت خواهش نمودند که معجزه آسمانی برای ایشان
 ظاهر فرماید . جواب فرمود که چون شام شود گوئید
 هوا خوش خواهد بود زیرا که آسمان سرخ است و در صبح
 گوئید که امروز هوا ناخوش خواهد بود زیرا که آسمان
 شدیداً الجره و تیره و گرفته است ای مزوزان روی فلک را
 تمیز میتوانید داد و علامات این عصر را نمیتوانید تمیز داد
 طبقه شریر فاسق خواهش معجزه مینمایند و سواي معجزه
 یونس نبی هیچ معجزه بوی داده نخواهد شد پس آنها را
 بگذاشت و بگذشت . حال قدری در این بیانات تفکر نمائید
 و ببینید که اگر این تشکیکات و فروض و همیه جناب شیخ قابل
 اعتنا باشد و عند الله این اعتذارات بارده مقبول افتد بچند درجه

این ایرادات بر کتاب انجیل از ایقان و قران وارد تر باشد .
 چه لابد جناب شیخ در مقابل آن حضرت میکفتند که بلی
 علامات زمان محقق و معلوم است و لکن فرض کنیم در همین
 زمان دیگری نیز در هند و یادر افریقا بهمین ادعا قیام نمود
 و عین همین مطالب شمارا در میان نهاد و هر کس ازا و معجزه
 طلیدد او را فاسق و شریر خواند و فقط بصرف زمان و علامات
 او را محول نمود در اینصورت مایچارگان ما مسکینان ما فقیران
 بدرگاه کدام بشتابیم با کدام استطاعت سفر کنیم صادق
 کیست کاذب کدام است (الی آخر بیاناته المضحکه و تشکیکاته
 المدهشه) و لکن عاقل بصیر میدانند که این بیانات مبارکه
 و براهین نورانیه حضرت عیسی علیه اطیب التحیه و الثناء
 اکمل بیانات و اتقن براهین است زیرا که مبنی است بر امتیاز
 حق از باطل مانند امتیاز آفتاب از ظل . چه هرگز آن
 نورانیت و مهابت و بقا و نفوذ و غلبه و قدرت که در حق
 و آثارا و است در باطل نباشد و شجره طیبه بشجره خبیثه
 مشتبه نشود . مثلاً یودای سوری و یهودای جلیلی نیز در
 قرن ظهور حضرت عیسی مدعی مقام اعلی شدند و لکن
 بحکم آیه کریمه و مثل کلمه خبیثه کَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ
 فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ رَدُّكَ وَقَدْ بَقِيلِ مَصَادِمُهُ زَائِلِ

وزاهق کشتند کسی متعرض اصحاب و احباب ایشان شد
 و نه کتاب و آدابی از آنها باقی ماند و نه احدی کتابی در ردّ
 ایشان نوشت . بلکه ندای ایشان چندان ضعیف و وجودشان
 قلیل الاهیه بود که اگر بالتبع ذکرشان در کتاب عهد جدید
 مذکور نمیشد احدی نام ایشان را نمیدانست و بالعکس امر مبارک
 حضرت عیسی علیه السلام که کلمه طیّه الهیه بود بظلم
 و قتل و تشنیت اتباع و تفرّق در بلاد زوال نیافت و بکنت رذیّه
 یهود و وثنیّه رومانیه ضعیف نکشت . بل هر قدر ظلم یهود
 و رومیان شدید تر شد و کتب ایراد و انتقاد بر ضد امر
 مبارک زیاده تألیف و تصنیف یافت نفوذ کلمه الهیه شدید
 تر گشت تا آنکه عالم را فرو گرفت و حق ثابت و باطل زائل
 شد . و همچنین در زمان ظهور حضرت رسول علیه السلام
 مسیله کذاب و سجاح تمیّه و اسود عسّی و غیرهم نیز داعیه
 شاریت بر پا نمودند و لکن بمرور و هبوب اندک عاصفه ^{بینه}
 قدرتی زوال یافتند . و هکذا در این ظهور اعظم و طلوع
 انجم برخی از بیخردان که تشریح شرائع را از نتایج عقول
 بشریه میدانستند نه از مواهب الهیه بخیال محال احداث
 امری افتادند و بعضی از ایشان از اهل علم و فضل بودند
 و لکن بدون مزاحمت دولت و یا معارضه اصحاب علم و فقاهت

مفقود و زائل گشتند . و اگر نفسی بصیر در افکار فاسده
 ارغون خان مغول و سعد الدوله یهودی در ایران و علاء الدین
 خلجی در هندوستان و فلاسفه ^{زمینی} ثورت سنه (۱۷۹۳) در
 پاریس و فرنگستان نظر نماید که هر یک از این ملوک و امرا
 و فلاسفه و علما با کمال قدرت و مکنّت و بدون هیچگونه
 مانع و مزاحم قصد تشریح شریعتی و ایجاد دیاتی نمودند
 و بصرف قدرت الهیه خائب و خاسر گشتند بر تفریق
 حق از باطل بصارت تواند یافت و بر تمیز فیما بین کلمه طیّه
 و کلمه خبیثه قادر تواند گشت . این الثری من الثریا ^{برین} و این
 الضلالة من الهدی هل تشبه الظلمة بالنور و الغدير بالبحر المسجور ^{حرف}
 الاعلی الاعمی و فاقد البصیره والحجی لا وربی الا بهی ان فی ذلك
 لآیات لا ولی النهی .

✽ و ایضاً جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند ✽
 شبهه دیگر اینکه در ترجمه و تفسیر قول یکی از مظاهر
 قدسیه بزبانی که تکلم و افاده فرموده اند عقلاً و لغتاً شروطی
 چند معتبر است (اولاً) اینکه باید از قانون آن لسان تجارز
 نکرد (ثانیاً) جمیع کلمات وارده را باید در معنی ظاهری
 استعمال کرد مگر اینکه از آن کلمه ها اخذ و اراده ممانی
 متناسبه را قرینه مقالیه و یا حالیه بوده باشد بدون قرینه

استعمال يك كلمه در غير ماوضع له روانيست (ثالثاً) در وقت اراده معاني ديگر بايد شاهد آن معنی را از خود قول ولغت قائل آورد نه از قول و زبان ديگر (رابعاً) آن تفسير و تأويل لامحاله باقول یکی از مفسران بايد مطابق آيدنه اينکه بجمع مفسران مخالف افتد . مثلاً هرگاه یکی از ايليبي ساف مانند کلیم الله و ياروح الله امری و يا خبری در زبان يهود بفرماید و بعد از هزاران سال شخصی ظهور کرده ادعا کند که معنی اين خبر را و الفاظ اين عباره را هيچيك از علمای تفسير و يا نصاری نفهميده اند معنی اين چنین و چنان است و مجموع مفسران و مترجمان کلاً بخطا رفته اند و رايحه از معنی مراد استشمام نکرده اند البته اين قسم ادعا عند العقلا خیلی بزرگ و بلکه مسلم و مقبول نخواهد شد . و بفرض تسليم بر مدعی لازم است که شاهد مدعی خود را از کلام و زبان آن بني بياورد نه اينکه از قول ولغت ديگران . بنه عليه تعجب دارم از تفسير و توجيه صاحب ايقان آياتی را که حضرت مسیح اخبار از علامت رجعت خود فرموده اند . اين اخبار روزی بود که آن حضرت ذکر مفارقت خود را بتلاميذ خویش اشاره فرمودند اصحاب انحضرت استدعا و سؤال کردند که علامت رجعت

چيست و چه وقت اين رجعت ظهور خواهد کرد . آن حضرت فرمود بعد از تنگي ایام که همه مردم را احاطه مينمايد شمس تاريک گردد و قرا از اعطاء نور بازماند و ستاره های سما ساقط شود و ارکان ارض تزلزل يابد . در اين وقت ظاهر ميگردد نشانیهای پسر انسان در آسمان و در انوقت جميع قبيلها که در ارض ساکنند نوحه مينمايند و ميپيچند که پسر انسان می آيد از آسمان در حالي که سوار بر ابراست (آيه اين است که ميپيچند و هي کما تري تدلّ علی الرجعة الخاصة للسّيح فقط بقريّة الحاليّة والمقاليّة لاعلی الرجعة العامّة لسائر المظاهر . مع هذا صاحب کتاب ايقان جميع کلمات مستعمله را بطوری تفسير و معنی کرده است که آن معانی از ذهن قائل هم خطوط نکرده است . و احدي از مفسران انجيل شريف از زمان ظهورش تا بحال که قريب بد و هنر ارسال است چنان معانی و تأويلات را اراده فرموده اند . و کویا بعقیده صاحب ايقان کلاً مراد آن حضرت را نفهميده اند و در ضلالت و گمراهی مانده اند . اما عوض اينکه ثبوت و شاهد ادعای خود را در خصوص معنی کلمات وارده از خود کلام شريف عیسی و يا زبانی که متکلم بآن بود بياورد متمسک ميشود بکلام یکی از اولیای دين اسلام که هرگز اهل انجيل اسم ایشانرا نشنیده اند و بلکه

اصل وفرع این دین را کذب و باطل می‌شمارند . مثلاً صاحب ایقان می‌گوید مراد از شمس و قمر در قول مسیح شمس و قمر معنوی است بدلیل اینکه در دعای ندبه این الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ وَأَيْنَ الْأَقْفَارُ الزَّاهِرَةُ فرموده اند . گیرم باینگونه استدلال فرقه شیعه را که بصاحب این کلام شریف قابل و معتقد هستند بنوعی ساکت و قانع کردن ممکن باشد آیا اهل سنت و جماعت را چگونه ساکت توان کرد . ولا سیما اهالی نصاری را که اصلاً بر حقیقت دین اسلام قائل نیستند چه طور دعای ندبه بایشان تأثیر میکند . باوجود آنکه هر مؤسس و مقتنی که باددعای عام بیاید چونکه خود را مظهر اظهر وجود مطلق و ذات بحت میدانند باید خطابات و اثبات حقیقت خود هم عام و تام باشد و روی کلامش بر کل من حیث الکل شامل آید . نه اینکه از ملل مسکونه ارض و از فرق متعدده یکفرقه قلیله را مورد خطابات نموده بنا بتکی معلومات اغلب ایشان سوق کلام نماید . و بجای یایها الناس یا ایها العرب و یایها الفرس گفته با حدیث چند که دانستن صحت و سقم آن بسیار مشکل است و حتی اکثر اهالی اسلام بآن معتقد نیستند استدلال برود (انتهی کلام الشیخ)

جواب

چون این بحث از اهم مباحث دینیّه است لذا تسهیلاً للفهم مطالبی چند بر سبیل مقدمه معروض میداریم و بعد فقره بفقره جواب ایرادات و شبهات جناب شیخ را مینگاریم

مَطْلَبٌ أَوَّلٌ

اینکه در جمیع کتب مقدسه توراة و انجیل و قرآن تصریحاتی هست و نصوصی موجود است که دالّ است بر اینکه هر نفسی بر فهم کلمات الهیه قادر نتواند شد و هر قلبی بادراک معانی مودعه در آیات کتاب فائز نخواهد گشت و بعبارة اصرح معانی مقصوده اصلیه کتاب الهی چندان سهل المآخذ نیست که هر کسی بفهمد و بادراک آن فائز آید . مثلاً در اصحاح ششم کتاب اشعیای بنی میفرماید که خداوند فرمود اِذْهَبْ وَقُلْ لِهَذَا الشَّعْبِ اِسْمِعُوا سَمْعًا وَلَا تَقْمُؤُوا وَابْصُرُوا اِبْصَارًا وَلَا تَعْرَفُوا . غَاظَ قَلْبَ هَذَا الشَّعْبِ وَتَقَلَّ اُذْنِيهِ وَاطْمَسَ عَيْنِيهِ لِثَلَا يَبْصُرَ بَعَيْنِيهِ وَيَسْمَعَ بِاُذْنِيهِ وَيَقْتَبِرَ قَلْبَهُ وَيَرْجِعُ فَيْشْفِي . فَقُلْتُ اِلَى مَتَى اَيُّهَا السَّيِّدُ . فَقَالَ اِلَى اَنْ تَصِيرَ الْمُدُنُ خَرِبَةً بِلا سَاكِنٍ وَالْبُيُوتَ بِلا اِنْسَانٍ وَتَحْرُبَ

الأَرْضُ وَتَقْفَرُ وَيُبْعِدَ الرَّبُّ الْإِنْسَانَ وَيَكْثُرُ الْخَرَابُ فِي وَسْطِ
 الأَرْضِ . یعنی خداوند فرمود بر ووباین قوم بنی اسرائیل
 بگو که کوش می‌دهید اما نفهمید و بنیید بچشم خود اما
 ادراک منماید دل‌های این قوم را بغلظت و سختی گذار و کوش‌های
 ایشانرا ثقیل و کران نما و ابصار ایشانرا کور و مطموس
 فرما تا نه بینند و نشنوند و نفهمند مبدا رجوع نمایند
 و شفایابند . کفتم ای خداوند تا بکی و تا بچند . فرمود تا وقتی که
 شهرها غیر مسکون و خانها بدون انسان و اراضی مقدسه
 خراب و ویران ماند و خداوند آدمیانرا دور نماید و در میان
 زمین اراضی متروکه بسیار گردد (انتهی) و این آیات در وقتی
 نزول یافت که بنی اسرائیل در اراضی مقدسه بعزت ساکن
 بودند و مانند مسلمین در این ایام نعمت ملک و استقلال را برای
 خود ابدی و بلا زوال میدانستند و نصائح ناصحین و انذارات
 منذرین را تلخ و لغو و بلا ثمر می‌شمردند حتی قضي الله عليهم
 و الحقیهم باله الیکین و جعلهم عبرة و ذکری للآخرین . و کذالك
 در اصحاح دوازدهم کتاب دانیال بنی میفرماید . و اما أنت
 یادانیال فآخف الکلام و آختم السفر ^{سفر} إلى وقت النهایة یعنی
 ای دانیال کلام الهی را مخفی دار و سفر مقدس را مختم نما
 تا روز انجام و نهایت . و این نکته واضح است که از صدور

این امر مبرم بدانیا ل بنی مقصود این نبود که الفاظ و صور
 آیات کتابرا مخفی دارد بل مقصود این بود که معانی اصلیه
 و مقصود حقیقی الهی مخفی و مختموم گردد که تا یوم آخر
 احدی از اقوام بر فهم معانی حقیقه کتاب فائز نگردد .
 چنانکه باز در همین اصحاح میفرماید . فَقَالَ اذْهَبْ يَا دَانِيَالُ
 لِأَنَّ الْكَلِمَاتِ مَخْفِيَةً وَ مَخْتُومَةً إِلَى وَقْتِ النِّهَايَةِ كَثِيرُونَ
 يَطْهَرُونَ وَيَبْيَضُونَ وَيَمْحَضُونَ أَمَّا الْأَشْرَارُ فَيَفْعَلُونَ شَرًّا وَلَا
 يَتَّبِعُهُمْ أَحَدًا الْأَشْرَارُ لَكِنَّ النَّاهِمُونَ يَفْهَمُونَ . یعنی فرمود ایدانیال
 راه خود پیش گیر زیرا که کلمات تا با آخر الزمان مخفی و مختموم است
 بسیاری از تمیص و امتحان پاک و مطهر خواهند گشت
 و شریران بجهت اعمال شریرانه احدی از ایشان بفهم کلمات
 فائز نخواهد شد و لکن دانشمندان فهم خواهند نمود (انتهی)
 در سنه (۱۳۰۶) هجریه که نکارنده اوراق از مدینه کاشان
 عبور نمود بر حسب میل بعض مشایخ و افاضل بنی اسرائیل
 مجلس بحث و تحقیقی انعقاد یافت و محفل مذکور بوجوه جمعی
 از اکابر مسلمین و یهود صرین بود از جمله علمای قوم سه نفر
 که اشهر علمای بنی اسرائیل بودند حضور داشتند و در طی
 بحث و مناظرت الفاظ شمس و قمر و مصالحت ذئب و غنم و احیاء

اموات و سائر بشارت را بر ظاهر حمل مینمودند و در عدم صدق این بشارات بر ظهور حضرت عیسی علیه السلام و ظهورات بعد اصرار بلیغ میکردند . نکارنده روی ببردخای که شیخ قوم و اعلم آن شعب بود نمود و اظهار داشت که آیا این عبارات را که در یوم ظهور موعود شمس و قر تاریک کردند و اموات زنده شوند و کرب و بره در یکموضع چرا نمایند شما تنها حمل بر معانی ظاهره مینمایند یا جمیع نبی اسرائیل از عالم و عالی و آسیاوی و اروپا چنین مینهند . گفت جمیع بلا اختلاف بر معانی ظاهره حمل مینمایند و لذا تحقق آنرا در ظهور یشوع و محمد نفی و انکار میکنند . گفتیم یا شیخ در صورتیکه دو پیغمبر بزرگ از جانب خداوند یکی مأمور بختم قلوب و سمع و ابصار شما گردد و دیگری مأمور بختم و اخفاء معانی کتاب و کلمات شود چگونه عاقل را بر این فهم اعتماد ماند و بکدام دلیل این تفسیرات شما مقبول ارباب بصیرت و رشاد آید . وی در جواب فرمود و کیفیت این مناظرت که زیاده از سه ساعت با رعایت شرایط ادب و محبت امتداد یافت در مدینه منوره شهرت گرفت و نزد ارباب فضل و نباهت از اهالی کاشان موقع قبول و استحسان پذیرفت . و در انجیل مقدس نیز از

این قبیل تصریحات بسیار است . که حضرت عیسی علیه السلام غالباً مطالب را در پرده رمز و ستر بیان میفرمود چنانکه در اصحاح (۱۳) متی فرموده است هَذَا كُلُّهُ كَلِمٌ لِّهِ يَسُوعُ الْمَسِيحُ بِأَمْثَالٍ وَبِدُونِ مَثَلٍ لَمْ يَكُنْ يَكْتُبُهُمْ لَكِنِّي يَتِمُّ مَا قِيلَ بِالنَّبِيِّ الْقَائِلِ سَأَفْتَحُ بِالْأَمْثَالِ فَمَنْ وَأَنْطِقُ بِمَكْتُومَاتٍ مِنْذُ تَأْسِيسِ الْعَالَمِ . یعنی عیسی همه این مطالب را در امثال میفرمود و بدون مثال هیچ بایشان تکلم نمینمود تا کامل گردد در مثلها خواهم کشود و با سراری که از آغاز بنای عالم مخفی بوده است تکلم خواهم نمود (انتهی) و این عبارت بصراحت غموض معانی و مقاصد اصلیه عبارات نبویه را میفهماند و براینکه مقصود غیر ظواهر است شهادت میدهد حتی بعضی بیانات مبارکه حضرت عیسی علیه السلام را تلامیذ آنحضرت که نقبای امت و هداة امت بودند و در قران شریف از ایشان برسلین و انصار الله تعبیر شده است نیز ادراک نمینمودند و از آنحضرت مستدعی بیان و تفسیر میشدند . و اصرح از کل نص صریح شمعون الصفاء ملقب بطرس رسول است که در مکتوب عام ثانی خود

فرموده است وَعِنْدَنَا الْكَلِمَةُ النَّبَوِيَّةُ وَهِيَ اثْبَتُ الَّتِي تَعْمَلُونَ حَسَنًا إِنْ اتَّبَعْتُمْ إِلَيْهَا كَمَا إِلَى سِرَاجٍ مُنِيرٍ فِي مَوْضِعٍ مُظْلَمٍ إِلَى أَنْ يَنْفَجِرَ النَّهَارُ وَيَطْلُعَ كَوْكَبُ الصُّبْحِ فِي قُلُوبِكُمْ . عَالِمِينَ هَذَا أَوْلًا أَنْ كُلَّ نُبُوَّةٍ الْكِتَابِ لَيْسَتْ مِنْ تَفْسِيرٍ خَاصٍّ . لِأَنَّهُ لَمْ تَأْتِ نُبُوَّةٌ قَطُّ بِمَشِيئَةِ إِنْسَانٍ بَلْ تَكَلَّمَ أَنْزَسُ اللَّهِ الْقَدِيسُونَ مَسُوفِينَ مِنَ الرُّوحِ الْقُدُسِ .

یعنی و نزد ما کلمه نبویه در غایت ثبوت هست و شما اینکو مینمایید که با و اعتنا میکنید اگر بآن متنبه گردید که چون چراغ در ظلمت میدرخشد تا هنگامی که روشنی فجر بدمد و ستاره صبح در قلوب شما طالع گردد . و اینرا نخست بدانید که هر نبوت و خبر کتابی را شرح مخصوصی نیست . زیرا که خبرهای پیشین هرگز باراده مردم نشد بلکه مردان خدا بقوت روح القدس متحرك گشتند و سخن گفتند (انتهی)

و این عبارت که میفرماید بشارات کتابی را شرح مخصوصی نیست و اینکه هرگز اخبار سابقه و نبوتهای کتاب بروفق میل و اراده خلق ظاهر نشد صریح است بر اینکه هر نفسی بر فهم مقاصد انبیا علیهم السلام قدرت نیابد و نبوتهای کتاب محمول بر ظواهری که جهال کمان میکنند نباشد . و در قران

مجید اصرح از کل است که میفرماید لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ و نیز میفرماید بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ . یعنی بل تکذیب کردند و افترا دانستند قران مجید را بسبب آنکه معانی مقصوده آنرا ندانستند و بر مقاصد اصلیه آن احاطه نمودند و حال آنکه هنوز تأویل آن برای ایشان نیامده است . و این آیه مبارکه صریح است بر اینکه قران شریف را معانی و مقاصد اصلیه حقیقیه است غیر از ظواهر که هنوز بیان آن نازل نشده است و معانی اصلیه آن ظاهر نکشته

مطلب ثانیه

اینکه تأویل راجع بجزء مخصوصی از کتب مقدسه است زیرا که صحف سماویه و کتب مقدسه الهیه مشتمل بر سه قسم از مطالب است قسمی در احکام و شرائع و سنن و آداب و فرائض . و این قسم از کتاب خواه تورا و یا انجیل و یا قران بالاتفاق آیات وارده در آن محمول بر ظاهر باشد و ابدأ مأول نکردد والا منتهی باختلال دیانت الهیه و تزلزل شریعت مقدسه گردد و امر قضا و عبادات که نظم دنیا و آخرت

منوط باوست فاسد و مختل شود . و قسمی دیگر در ذکر حوادث و وقائع ماضیه و قصص انبیا و رسل در اتم خالیه که من باب انذار و نصیح در کتاب الهی وارد شده است . و این قسم نیز غالباً محمول بر ظاهر است تا فائده نصیح و انذار از آن مستفاد گردد . و موجب انتباه ارباب بصارت و استعداد شود . قسم ثالث در ذکر حوادث آتیه از قبیل بشارت بظهور بعد و ورود قیامت و حشر و نشر و موت و حیوة و ظلمت شمس و قمر و سقوط کواکب و انفطار سما و تبدیل ارض و امثالها و بالاتفاق آیات مأوله که محتاج بنزول تأویل است این قسم از آیات کتاب است . زیرا نظر بمراتب افتتان و تمحیص که باتفاق جمیع ادیان از سنن حتمیه الهیه است حق جلّ جلاله بهمین عبارات خبیث را از طیب جدا میفرماید و فهم را از غبی ^{که} و مهمتدی را از غوی ممتاز مینماید . چنانکه یهود را ببشارات وارد در تورا در ظهور حضرت عیسی علیه السلام امتحان فرمود و خبیث را از طیب و موحد را از مشرک ممتاز نمود . و در حق قران مجید نیز فرموده است **يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ** و قبل از ظهور حضرت خاتم الانبیا حکمای عصر و روایتین مصر و کذلک فلاسفه یونان و رومیه و سوریه

بسه علم و فلسفه و تقدّم و تمدّن معروف بودند و همچنین علمای هند و فلاسفه برهمیه . و هر يك از این طبقات بسبب اذعان تبناسخ ارواح در عقائد دینیه و انحلال و فنای صرف در معتقدات مادیه بشارات وارده در کتاب از قبیل قیامت و حشر و نشر و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و امثالها را انکار مینمودند و تجویز وقوع این حوادث را از قبیل اوهام و اکاذیب احلام میشمردند و از دائرة امکارن و تجویز عقل خارج میدانستند و این عقائد فاسده در میان عرب و ثنیه بسبب قرب جوار بامصر و یونان و تجارت باهند از طریق بحر احمر انتشار یافت و در اذهان سکان جزیره العرب ثابت و راسخ گشت . پس چون بحر هدایت از افق بطحا طالع شد و حقائق وارده در کتب مقدسه از قبیل قیامت و حشر و نشر و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و تزلزل ارض در قران شریف نیز نازل گشت رؤسای عرب که مانند نوهوسان این زمان فریفته تمدّن و معارف یونان و رومان و هندوستان بودند بر این عقائد تمسخر و استهزا نمودند و وقوع آنرا خارج از امکان و تحقق دانستند و تجویز آنرا العیاذ بالله از قبیل تهویل و تضلیل میشمردند . لذا آیه مبارکه **بَلْ كَذَّبُوا بِآلَمِ يَخِطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَا تَهُم تَأْوِيلُهُ نَزُولُ يَأْتِ و اهل درایت**

و بصارترا بر این نکته که مقاصد حقیقیه بشارات الهیه غیر از ظواهر لفظیه است که جهال کمان نموده اند مطلع و آگاه فرمود

مطلب ثالث

اینکه این آیات عظیمه که مکرراً ذکر شد از قبیل ظلمت شمس و قمر و انفطار سما و زلزله ارض و تجدید سما و تبدیل ارض و سقوط کواکب و غیرها در کتب مقدسه تورا و انجیل و قرآن یک نهج و یک عبارت و یک وضع نازل شده است. مثلاً چنانکه در قرآن مجید از این آیات عظیمه در سوره انفطار بعبارت **إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انثرت** ^{ساقطه} تعبیر شده و در **سوره تکویر** **إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انكدرت** و در **سوره انشقاق** **إِذَا السَّمَاءُ انشقت وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ** و در **سوره زلزله** **إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا** و در موضع دیگر **إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ** و در مقام دیگر از تبدیل ارض و سما بعبارت **يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** و از ظهور غمام بعبارت **يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ** و از نزول رب در ظلل غمام

بعبارت **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظِلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ** الی کثیر من امثالها ممأ هو معلوم عند اهل العلم کذلک در انجیل مقدس در اصحاح (۲۴) انجیل متی چنانکه سابقاً مذکور شد اخبار از ظلمت شمس و قمر و تیرگی نجوم و انفطار سما و نزول رب در ظلل غمام وارد شده است و در رساله ثانیه بطرس رسول در اصحاح ثالث از انعدام سماوات و ظهور سما جدید و ارض جدید و انحلال عناصر و در اصحاح (۲۱) مکاشفات یوحنا نیز از طی سما و تبدیل ارض بسما و ارض جدید اخبار فرموده است. و همچنین در کتب عهد قدیم یعنی تورا و مقدس و رسائل انبیای بنی اسرائیل در غایت مطابقت از این آیات عظیمه اخبار وارد شده است. مثلاً در آیه (۱۷) از اصحاح (۶۵) سفر اشعیای نبی در اخبار از تجدید سما و ارض و خلق اورشلیم جدید و انقضای آلام بنی اسرائیل میفرماید **لَإِنِّي هَا أَنَا خَالِقٌ سَمَوَاتٍ جَدِيدَةٍ وَأَرْضًا جَدِيدَةً فَلَا تُذَكِّرُ الْأُولَى وَلَا تَخْطُرُ عَلَيَّ بِالْ. بَلْ إِفْرَحُوا وَابْتَهِجُوا إِلَى الْأَبَدِ** فَمَا أَنَا خَالِقٌ لِأَنِّي هَا أَنَا ذَا خَالِقٍ أَوْ رَشَلِيمَ بِهَجَّةٍ وَشَعْبَهَا فَرَحًا فَابْتَهِجْ بِأُورُشَلِيمَ وَأَفْرَحْ بِشَعْبِي وَلَا يُسْمَعُ فِيهَا بَعْدُ صَوْتُ بُكَاءٍ وَلَا صَوْتُ صُرَاخٍ وَهَمَّيْنِ در آیه (۲۲)

از اصحاح (۶۶) همین کتاب میفرماید لِأَنَّهُ كَمَا إِنَّ
السَّمَوَاتِ الْجَدِيدَةِ وَالْأَرْضِ الْجَدِيدَةِ الَّتِي أَنَا صَانِعٌ تَثْبُتُ
أَمَامِي يَقُولُ الرَّبُّ هَكَذَا يَثْبُتُ نَسْلُكُمْ وَأَسْمُكُمْ (انتهی)
وذلك در سفر صفتیای بنی فرموده است قَرِيبُ يَوْمِ الرَّبِّ
الْعَظِيمِ قَرِيبٌ وَسَرِيعٌ جِدًّا صَوْتُ يَوْمِ الرَّبِّ يَصْرُخُ
حِينَئِذٍ الْجَبَّارُ مَرًّا . ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمُ سَخَطٍ يَوْمُ ضَيْقٍ
وَشِدَّةٍ يَوْمُ خَرَابٍ وَدِمَارٍ يَوْمُ ظَلَامٍ وَقَتَامٍ يَوْمُ سَحَابٍ
وَضَبَابٍ . یعنی نزدیک است یوم ربّ عظیم قریب
وشتابنده است ندای یوم الربّ در آن هنگام پروردگار
جبار بتلخی ندا خواهد فرمود آن روز روز سخط است
روز تنگی و سختی است روز خراب و دمار است روز تاریکی
و ظلام است روزا برومه و غبار است . و كذلك در اصحاح
ثانی از سفر یویل وارد شده است قَدَامَهُ تَرْتَعِدُ الْأَرْضُ
وَتَرْجِفُ السَّمَاءُ . الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يَظْلَمَانِ وَالنُّجُومُ تَحْجُزُ لِمَعَانِهَا .
یعنی پیش روی پروردگار در یوم موعود زمین میلرزد و آسمان
مضطرب میشود شمس و قمر تاریک میگردند و نجوم از
اعطاء نور باز میانند . و نیز در همین اصحاح فرموده است
تَحْوَلُ الشَّمْسُ إِلَى ظُلْمَةٍ وَالْقَمَرُ إِلَى دَمٍ وَدَرِ اصْحَاحِ ثَالِثِ

این سفر فرموده است الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يَظْلَمَانِ وَالنُّجُومُ
تَحْجُزُ لِمَعَانِهَا . و در اصحاح ثانی این سفر فرموده است انْحَوُوا
الصُّورَ فِي صِهْيُونَ صَوِّتُوا فِي جَبَلِ قُدْسِي لِئَرْتَعِدَ جَمِيعُ سَكَّانِ
الْأَرْضِ لِأَنَّ يَوْمَ الرَّبِّ قَادِمٌ قَرِيبٌ يَوْمٌ ظَلَامٌ وَقَتَامٌ يَوْمٌ
غَيْمٍ وَضَبَابٍ . یعنی بدمید صور را در صهیون ندا کنید در
جبل قدس من زیرا که یوم پروردگار آینده و نزدیک است
روز تیرگی و تاریکی است روزا برومه و غبار است .
و مقصود از جبل قدس در این آیه جبل مقدس کرمل است که
حیفا و یافا و اورشلیم و مدینه منوره عمکادر حول آن واقع است .
و در اصحاح ثانی از سفر حجی فرموده است لِأَنَّهُ هَكَذَا قَالَ
رَبُّ الْجُنُودِ هِيَ مَرَّةٌ بَعْدَ قَلِيلٍ فَأَنْزَلُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْبَحْرِ
وَالْيَابِسَةِ وَأَنْزَلُ كُلَّ الْأُمَّةِ وَيَأْتِي مُشْتَهَى كُلِّ الْأُمَّةِ فَأَمْلَأُ
هَذَا الْيَوْمَ مَجْدًا . یعنی زیرا که رب الجنود چنین میفرماید که
هنوز وقت قلیلی است که من آسمانها و زمین و دریا و خشکی را
متزلزل میفرمایم و جمیع امم را مضطرب مینمایم و مرغوب
و مطلوب تمامی امم خواهد آمد پس این خانه را پراز مجد
و بزرگواری خواهم نمود (انتهی) و از این جمله که ذکر شد
انسان بصیر که بر مندرجات کتب سماویّه خیر باشد ادراک

مینماید که مقصود از این آیات عظیمه که حق جل جلاله در جمیع کتب اخبار فرموده است اخبار از حقیقت واحده است که بتغییر لغات متغیر نمیکردد و بتبدیل ادیان متبدل نمیشود و بطول زمان حق جل جلاله وفای باین وعود را فراموش نمیفرماید. خاصه اگر نفسی باین نکته ملتفت شود که قرآن شریف بیان صحیف اولی است و حاوی حقائق تورا و انجیل و کتب سائر انبیا کما قال تبارک و تعالی وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى . وقال في سورة الشعرا وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ . و این معلوم است که اینکه فرموده است قرآن بیان صحیف اولی است و یا مندرج در کتب انبیا مقصود مناسک و احکام و عبادات اسلامیّه نیست . زیرا که این مناسک و احکام با این هیئات و خصوصیات و مشخصات ابداً در شرائع سابقه نبوده و در کتب سلف ذکر نشده و کذلک مقصود حوادث تاریخیّه نیست . زیرا که اطلاع بر تواریخ سلف از آیات نبویه و معارف و علوم لدنیّه و احاطه قوه قدسیّه محسوب نتواند شد چه هر قدر شخص امی

باشد میتواند حوادث ماضیه را از غیر مسموع دارد و در کلام خود مندرج نماید. بل مقصود بیان ورود یوم الله و موقع و محل ظهور و کشف از آجال اتم و انقراض مال و رموز حشر و نشر و قیامت و رجعت و ظلت شمس و قمر و سقوط نجوم و کواکب و تجدید ارض و فلک و غیرها است که از حوادث آتیه است و از آیات صدق دعوت نبویه که نه تنها امی عامی از معرفت آن محروم و عاجز است بل علمای اعلام و فلاسفه عظام از بیان آن قبل الوقوع عاجزند و از فهم آن و درج آن در کتب خود قبل از بلوغ اجل و ورود موعود محروم و قاصر . چنانکه پس از این آیات مذکور در سوره شعرا فرموده است أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ یعنی آیا برای کفار قریش این آیتی و نشانه نیست که علمای بنی اسرائیل میدانند که در قرآن شریف حقائق و معارفی نازل شده است که در تورا و مقدس نیز سابقاً نازل و وارد گشته چه علم باین حقائق مکتومه و معارف مکتونه خاصه برای امی غیر متعلی ممکن نیست جز آنکه نازل از حضرت احدیت باشد و مشرق از شمس حقیقت . و خلاصه القول اگر نفسی بصیرت او منور باشد بانوار تنزیل میبیند که جمیع آنچه در قرآن شریف نازل

شده است از اخبار از حقائق آتیه عیناً و بلا تفاوت در انجیل و در تورا نیز نازل شده و لکن لا یعلمه الا اولو الالباب و من عنده علم الكتاب .

مطلب بیع

آنکه در جمیع کتب سماویة تورا و انجیل و قرآن بل واحادیث اهل بیت طهارت صریحاً وارد شده است که معانی اصلیه این آیات در یوم الله و یوم الرب ظاهر میشود و بعبارة اصرح معانی مقصوده آنرا قائم و موعود ظاهر میفرماید و تاویل کتاب در آن یوم مشهود مکشوف میگردد . و قبل از ظهور موعود معانی اصلیه مقصوده نزد انبیا و ائمه هدی مکنون و مکتوم و کتاب الهی بختم و اخفای مظاهر امر الله مخزون و مختوم بوده و آنچه علمای ملل بافهام و اجتهادات خود نوشته اند اوهام مضله است و در حقیقت تحریف کلمات الهیه . و در یوم ظهور نیز هر نفسی از ریح مختوم بهره نخواهد یافت و بر فهم معارف حضرت قیوم قادر نخواهد شد بل اختیار و ابرار از آن بهره ور شوند و مکابرین و اشرار از آن کما فی السابق بی نصیب و محروم گردند

لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ . مثلاً ملاحظه فرما در این آیه کریمه که در سوره قیامه فرمود است فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتَهُ و در این آیه مبارکه که حق جل جلاله بیان قرآن مجید را بر خود مقرر داشته است و بر اهل فؤاد ظاهر است که بیان الهی جز بنزول وحی ممکن نباشد و این فقره جز در ظهور بعد متحقق نگردد .

سخن هاب ابن

قال شیخ الاشرافین . صاحب الهیا کل قدس الله روحه فی آخر هذا الكتاب . و یجب علی المستبصر ان یتقن صحیح النبوات و ان امثالهم تُشیر الی الحقائق كما ورد فی المصحف (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبَها لِلنَّاسِ وَمَا یَعْقِلُها إِلَّا الْعَالِمُونَ) و كما انذر بعض النبوات (إِنِّی أَرِیدُ أَنْ أَفْتَحَ فِی الْأَمْثَالِ) فالنزیل . و کول الی الانبیاء و التاویل و البیان و کول الی المظهر الاعظمی الانوری الاریحی و سحر کتب الفارقلیط كما انذر المسیح حیث قال إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَىٰ اَبِی وَاِیِّکُمْ لَیَمَعُ لَکُمُ الْفَارَقِلیطُ الَّذِی یُنَبِّئُکُمْ بِالتَّوْلِی (و قال (إِنِّ الْفَارَقِلیطُ الَّذِی یُرْسِلُهُ اَبِی بِاسْمِی یُعَلِّمُکُمْ کُلَّ شَیْءٍ) و قد اُشِیرَ الیه فی المصحف (ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنَا بَیِّنَاتَهُ) و ثم للتراخی و لاشک ان انوار الملکوت نازلة لا غایة للمهوفین و ان شماع القدس ینبسط و ان طریق الحق ینفتح كما اخبرت الحفظة ذات البریق رَحْمَةً

فارقلیط

لَيْلَةً هَبَّتِ الْهَوَاءُ كَمَا قَالَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا
 بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ (انتهی) واین بیان متین صریح است که
 تفسیر حقیقی کلمات نبویّه کل در یوم ظهور موعود ظاهر
 خواهد شد و تأویل تنزیل در انقضای دوره اسلام و قیام
 روح الله نازل خواهد گشت . و این نکته مخفی نماند که
 نهال وجود این عالم فاضل صاحب هیاکل که اکنون او را
 بشیخ اشراق و سید فلاسفه موصوف میدانند و کتب او را
 انفس کتب اسلامیہ می‌شمارند در ایام سلطنت صلاح الدین
 ایوبی از هیجان زوابع تعصب اصحاب فقاہت در عین نصرت
 و طراوت فرو شکست و شعله نورانیة فضائل و معارفش از
 هبوب عراضف جهل ارباب ریاست چنانکه خود با آن اشارت
 فرموده است در عین شباب فرو نشست . تادر یافته آید که
 همواره اعداء علم فقهای جاهل بوده اند و دشمنان فضل
 رؤسای باطل سنۃ الله فی خلقه ولن تجد لسننہ تبديلا .
 و اصرح از آیه مذکورہ این آیه کریمہ است کہ در سورۃ
 یونس فرموده است بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
 تَأْوِيلُهُ و این آیه مبارکہ صریح است بر اینکه سبب تکذیب
 قرآن این بود کہ معانی مقصودہ آنرا ندانستند و باوہام فاسدہ

برای
 تفسیر

خود بر ظواهر غیر ممکنہ حمل نمودند و بانکار و تکذیب
 مبادرت کردند و حال آنکہ هنوز تأویل آن نازل نشده است
 و معانی اصلیه مقصودہ معلوم نکشته . و این وعدہ صریح است
 بر اینکه بیان قرآن نازل خواهد شد و مقاصد الهیہ واضح
 و ظاهر خواهد گشت . و مجلسی در باب رجعت از مجلد
 غیب بحار از زرارة بن اعین روایت میفرماید أَنَّهُ قَالَ سَأَلْتُ
 أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْأُمُورِ الْعَظَامِ مِنَ الرَّجْعَةِ
 وَأَشْبَاهِهَا فَقَالَ إِنَّ هَذَا الَّذِي تَسْأَلُونَ عَنْهُ لَمْ يَحْيَ أَوَّانَهُ وَقَدْ
 قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
 تَأْوِيلُهُ . یعنی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام سؤال نمودم
 از این امور عظیمہ رجعت و امثال آن پس آن حضرت
 فرمود اینرا کہ شما میپر سید و فهم آنرا میطلبید هنوز وقت
 آن نرسیده است و هر آنیہ خداوند فرموده است کہ تکذیب
 کردند قرآن را بسبب اینکه معنای آنرا ندانستند و هنوز
 تأویل آن نازل نشده است و این حدیث صریح است بر اینکه
 تأویل قرآن و ظهور معانی حقیقیہ آن در ظهور قائم معلوم
 و مفهوم خواهد شد نہ قبل از ظهور آنحضرت . اگر چه آیه
 مبارکہ خود در غایت صراحتست و بدون احتیاج بحدیث

ظاهر و صریح است در توقف فهم قران بظهور قائم و رجعت .
 و اصرح از دو آیه سابقه این آیه کریمه است که در سوره
 اعراف فرموده است وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ
 وَهَدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ . هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ
 يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ تَسُوهُ مِنْ قَبْلٍ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا
 بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي
 كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ . و این
 آیه مبارکه در غایت صراحت است بر اینکه تأویل قران در
 یوم موعود نازل خواهد شد و مقاصد الهیه در آن یوم مشهود
 ظاهر و واضح خواهد گشت . و در انجیل مقدس در آیه (۲۷)
 از اصحاب سادس انجیل یوحنا وارد است که حضرت عیسی
 علیه السلام بقوم فرمود اَعْمَلُوا لِطَعَامِ الْبَائِدِ بَلْ لِلطَّعَامِ
 الْبَاقِي الْحَيَاةِ الْاَبَدِيَّةِ الَّتِي يُعْطِيكُمْ ابْنُ الْاِنْسَانِ لِاَنَّ اللهَ الْاَبَّ
 قَدْ خَتَمَهُ . یعنی برای طعام فانی زحمت مکشید و تصدیع
 . ببرد بل برای طعام باقی که حیوة ابدیه و زندگی جاوید است
 و آنرا پسر انسان بشما خواهد داد زیرا که پدر آسمانی آنرا
 مختوم فرموده است . و این آیه صریح است بر اینکه
 معارف الهیه که موجب حیوة ابدیه است با امر الله مختوم است

تا وقتی که روح الله الحق از آسمان نازل شود و بارباب
 استعداد و استحقاق از آن مانده سماویه مبذول فرماید
 و سر آیه کریمه يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيْقٍ مَخْتُومٍ خَتَامُهُ مَسْكٌ وَفِي
 ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ظاهر و باهر و هوید آ کردد .
 و نیز در آیه (۱۲) از اصحاب شانزدهم این انجیل وارد است
 که فرمود ان لي اموراً كثيرةً ايضاً لا أقول لكم ولكن
 لا تستطيعون ان تحتملوا الان واما متى جاء ذلك روح الحق
 فهو يرشدكم الى جميع الحق . یعنی بسیار چیزها دارم که
 بگویم و لکن شما امروز متحمل آن نمیتوانید شد اما روزی
 که آن روح الحق بیاید او شمارا بجمع حقائق ارشاد فرماید .
 و اگر انسانزادلی نورانی و بصری روشن باشد از این عبارت
 حضرت عیسی علیه السلام تواند ادراک نمود که در صورتیکه
 اصحاب انحضرت که نقبای ارض و انوار ظاهره و نجوم
 زاهره عالم بودند قبل از بلوغ وقت و انقضای اجل مسمی
 از ادراک حقائق بیانات الهیه قاصر باشند فریفتگان بمناسب
 و مفتونان بزخارف چکونه بر فهم مقاصد الهیه قادر کردند
 و بر ادراک حقائق مختومه توانا شوند هیهات هیهات
 ما لا تراب و رب الا رباب این الذباب من مطار العقاب .

و اما در کتب عهد عتیق اگر چه این نکته در غایت وضوح است لکن منصف بصیر را عبارات اصحاب دوازدهم کتاب دانیال نبی که سابقاً نقل شد کفایت مینماید . زیرا که در این موضع پس از اخبار از ورود یوم موعود و حوادث و علائم و آثار آن در آیه چهارم فرموده است اَمَّا اَنْتَ يَا دَانِيَالُ فَاخْفِ الْكَلَامَ وَاخْتِمِ السَّفِرَ اِلَى وَقْتِ النِّهَايَةِ . و دره آیه نهم فرموده است اِذْهَبْ يَا دَانِيَالُ لِاَنَّ الْكَلِمَاتِ مَخْفِيَةً وَمَخْتُومَةً اِلَى وَقْتِ النِّهَايَةِ . و این دو آیه صریح است بر اینکه معانی اسفار الهیه و حقائق بیانات نبویه تا ورود یوم موعود از جمیع انظار مخفی و مکتوم است و بختم ربانی و صون یزدانی مصون و مختم . و در یوم ظهور موعود نیز چنانکه صریحاً در این سفر فرموده است ابرار و اخیار بفهم آن فائز خواهند شد و فجار و اشرار کما فی السَّابِقِ از فهم و ادراک آن محروم خواهند گشت . زیرا که طعام فجار از ضریح ^{مختم} و زقوم است و شراب اخیار از رحیق مختم و بالجملة چون بر مطالب مرقومه که بمنزله ارکان و اصول و مقدمات است از برای فهم و ادراک مطالب و نتائج آتیه اطلاع حاصل فرمودی معروض میدارم که چون افتده

و قلوب ارباب استعداد بحسب تأثیر شرائع وادیان الهیه بلوغ یافت و قوه عالم مقتضی ظهور اعظم شد و میعاد وفا بوعود الهیه فرارسید و جمال اقدس ابهی عزّ اسمه الاًعلى بر امر الله قیام فرمود و مقرر اقدس بشرحی که در تواریخ ثبت است مدینه دار السلام گشت و سپس اراده الهیه مقتضی انتقال بصقلاب و از صقلاب بسوریه شد در طی این انتقالات و ضمن این حوادث و تئیرات رؤسای ملل غالباً بحضور مبارک مشرف شدند و از معضلات مسائل و غوامض عقائد دینیّه خود استفسار نمودند و هر یک از رشحات بحر اعظم سرشار و مستفیض گشتند . از جمله در مدّت اقامه در دار السلام یکی از اجائه سادات فارس که علو و سمو و اصالت و نجابت و طهارت عائله شریفه اش کاشمیس فی راتعة النهار بر اهالی ایران واضح و ثابت است برای زیارت مشاهده مشرفه عزیمت عراق فرمود و در بغداد بتوسط سید فاضل عالم الحاج سید جواد الطباطبائی الکر بلائی بحضور اقدس ابهی مشرف گشت . و پس از شرفیابی بحضور سؤالاتی چند از علائم ظهور نمود و مستدعی جواب گشت . و اگر چه جواب مسائل او که عین شبهات ملل اخری است سابقاً در الواح عربیه نزول یافته و تمعالی طلوع شمس از مغرب و ظلمت

شمس و قمر و سقوط نجوم و سلطنت و غلبه موعود و غیرها
 من الوعود معلوم و مکشوف شده بود معذک نظر بر جای
 آن سید جلیل کتاب مستطاب ایقان نازل شد و بلسان فارسی
 فصیح غوامض این مسائل که التیام و اتفاق ملل بیل آن
 منوط و مربوط است واضح و مکشوف گشت . ختم
 رحیق مختوم بید قدرت حی قیوم گشوده شد و وجوه
 حوریات مستوره فی قصور الایات بکشف حجیات اشارات
 و استعارات باسم و مهمل گشت . اقوی مانع ارتباط و اتحاد
 ملل و قبائل زوال یافت و اهم و سائط ایلاف و اتفاق امکان
 پذیرفت . زیرا که ثابت و مدلل گشت از مطالب مذکوره
 سابقه که مانع یهود از تصدیق حضرت عیسی علیه السلام
 نشد الا عدم معرفت همین آیات و كذلك مانع سایر ملل
 نکشت از تصدیق حضرت رسول الا عدم فهم همین
 علامات . بل اگر عاقل بصیر بدقت ملاحظه نماید میبندد که
 اگر این کتاب مستطاب و سایر الواح مقدسه نازل نمیشد
 و معانی معقوله و مقاصد اصلیه این علامات و بشارات واضح
 و معلوم نمیکشت هرگز شبهات فلاسفه و طبعیین بر شرائع
 و ادیان دفع نمیشد و انتقادات ایشان بر عدم امکان تحقق این
 وعود و علامات زوال نمیافت . چه هرگز نزد فلاسفه

و طبعیین متصور و معقول نیست که این آفتاب ظاهری
 از مغرب طلوع نماید و یا این شمس و قمر بظاهر بینور
 گردد و کواکب غیر متناهیة العدد که کوچک تر آن از
 ارض بچندین مرتبه اکبر است بر روی ارض پراکنده
 و منتشر گردد و با این حال عالم کون منتظم ماند و جنس بشر
 بقایا بدو عذاب و ثواب خلد تحقق پذیرد . چنانکه همین شبهات را
 در کتب باطله خود درج نموده و باقی عبارات ایراد کرده
 و در اکثر عواصم اروپا و آسیا مطبوع و منتشر داشته اند .
 چندانکه العیاذ بالله و عود الهیه را از قبیل خرافات دانسته اند
 و دیانت و اعتقاد بحد او رسل را غرور و جهالت پنداشته اند
 و تمسک با حکام شرائع و ادیان را اقوی مانع تمدن و حضارت
 انگاشته اند . و اگر ملاحظه اختصار نبودی برخی از مناظراتی را
 که فیما بین نکارنده و اکابر طبعیین و ماد بین اتفاق افتاده
 در این مقاله مندرج میداشت تا سبب انکار این قوم از شرائع
 الهیه معلوم گردد و سبب انبیا مردمان آگاه بر مقدار فضل
 حق جل جلاله در تنزیل کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح
 مقدسه گردد **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْلَا**
أَنْ هَدَانَا اللَّهُ

رجوع بجواب شبهات شیخ

چون بر جمیع مطالب سابقه استحضار حاصل شد اکنون جواب شبهات جناب شیخ را معروض میداریم که چون جمال اقدس اِبهی عن اسمہ الاعلیٰ در ایقان شریف علامت ورود قیامت و ظهور قائم و قیام روح الله را از قبیل انفطار سما و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و امثالہ بر این معانی معقوله تفسیر فرموده اند که مقصود از لفظ سما در کلمات نبویہ سما دیانت و سما امر الله است و از شمس و قمر و نجوم در مقامی قائم بامر الله و اولیای او در ظهور دیانت جدیدہ و در مقامی دیگر ارکان و احکام و علما و فقہای دیانت سابقہ یعنی ظهور قائم وقتی باشد کہ سما دین سابق منقطر گردد و ارکان آن مضطرب و متزعزع شود و شمس و قمر آن سما کہ عبارت از ارکان و احکام سابقہ است نور نجشند و شرائع و آداب آن از اثر باز مانند و نجوم سما آن دیانت بسبب اعراض از شمس حقیقت یعنی مظهر امر حضرت ربّ العزت مظلم و تاریک کردند و از سما عزت و مجدت ساقط و هابط شوند و خالق عالم از جهت ضیق معارف دینیہ در غایت تنگی و سختی باشند و اهل ظنون و اوہام بسبب تجدد شرائع و احکام بولوله و اضطراب آیند و بسبب عدم فهم

کلمات الهیہ و شدت تمسک بمقائد و همیہ از قائم موعود و جمال معبود معرض کردند چنانکہ امت نصاری در ظهور حضرت خاتم الانبیا بسبب عدم فهم آیات انجیل از آن حضرت معرض شدند و بشاراتی را کہ بصراحت منطبق بر ظهور موعود است از انجیل معبود مصروف داشتند و آن بشارات این است کہ در انجیل متی در اصحاح (۲۴) فرموده است وَلِلْوَقْتِ مِنْ بَعْدِ ضِيقِ تِلْكَ الْاَيَّامِ تُظْلَمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطِي ضَوْؤُهُ وَالْكَوَاكِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ وَقُوَاتُ الْاَرْضِ تَرْتَجُّ حَيْثُ تَظْهَرُ اَعْلَامَاتُ ابْنِ الْاِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ وَيُؤْوِحُ كُلُّ قَبَائِلِ الْاَرْضِ وَيَرَوْنَ ابْنَ الْاِنْسَانِ اَتِيًا عَلٰى سَحَابِ السَّمَاءِ مَعَ قُوَاةٍ وَجَبَدٍ كَبِيْرٍ وَيُرْسِلُ مَلَائِكَتَهُ مَعَ صَوْتِ السَّافُوْرِ الْعَظِيْمِ (انتهی) و پس از تطبیق این عبارات بر ظهور مبارک حضرت خاتم الانبیا و سائر ظهورات مقدسه مظاهر امر الله بسبب اتحاد امر و وحدت حقیقه مظاهر آن فرموده اند کہ اطلاق این الفاظ بر معانی مقصوده در بیانات ائمه هدی وارد شده چنانکہ در دعای ندبه فرموده اند اَيْنَ الشَّمْسُ الْطَالِمَةُ اَيْنَ الْاَقْمَارُ الْمُنِيْرَةُ اَيْنَ النُّجُوْمُ الزَّاهِرَةُ و بالجمله چون شرح این مطالب در کتاب ایقان از قلم رحمن در کمال

بسط و تفصیل مبرهنه و واضحاً در غایت رقت و لطافت نازل شده جناب شیخ الاسلام نظر بجمودت قریحت و عکوف بر ظاهر عبارت چنانکه عادت اصحاب فتوی و فقاہت است کما کرده اند که این تفسیرات منافی آداب علمیه است و مخالف قواعد لغویہ و لہذا باینکونه ایراد کرده اند کہ (اولاً) باید از قانون آن لسان تجاوز نکرد (ثانیاً) جمیع کلمات وارده را باید در معنی ظاہری استعمال کرد مگر اینکه از آن کلمہ ہا اخذ و ارادہ معانی متناسبہ را قرینہ مقالیہ و یا حالیہ بودہ باشد بدون قرینہ استعمال یک کلمہ در غیر ما وضع لہ روانیست (ثالثاً) در وقت ارادہ معانی دیگر باید شاهدان معنی را از خود قول و لغت قائل آورد نہ از قول و زبان دیگر (انہی) و جواب آن اینست کہ بلی استعمال لفظ در غیر موضوع لہ حقیقی در کل السنہ و لغات موجود است و در بیانات جمیع انبیا و مرسلین و فصحا و بلغا و خطبا و متکلمین وارد و مشہود. زیرا کہ باب مجاز و استعارہ و تشبیہ بابی است واسع از برای فصحا کل عالم و خطبا و بلغای جمیع امم. و در جمیع السنہ سابقہ و موجودہ اطلاق لفظ سما بمناسبت رفعت برہر شیء رفیع استعارہً وارد شدہ و الفاظ شمس و قمر و نجوم بر شہرائع و بر انبیا و ائمہ و علما بل بر ملوک و خلفا اطلاق یافتہ است. و اگر

جناب شیخ بر این مسائل مطلع نباشند ہم سبب آن انفطار سماء دیانت اسلامیہ است و سقوط و هبوط علما کہ نجوم این سماء رفیعند از اوج معارف دینیہ و ظاہریہ. و بعبارت اصرح اینکه جناب شیخ کما کرده اند کہ تفسیر این کلمات بر اینوجہ مخصوص خارج از قانون لسان است سبب بی اطلاعی ایشان است از کتب مقدسہ سماویہ بل از قواعد علوم ظاہریہ. اما دلیل بی اطلاعی جناب شیخ از کتب مقدسہ سماویہ اینست کہ در این کتب در مواضع کثیرہ لفظ سما و شمس و قمر و نجوم بر ادیان و شرایع و مظاهر امر اللہ و ائمہ و علما اطلاق شدہ و در کمال صراحت وارد گشتہ است. مثلاً ملاحظہ فرما در اصحاح (۲۸) از سفر توراہ مثنی کہ خداوند تبارک و تعالی پس از تشریح شریعت مقدسہ بنی اسرائیل را مخاطب داشته و ایشان را در صورت استقامت در دین الہی بنزول برکات کثیرہ امید وار فرمودہ و در صورت مخالفت و تہاون بشریعت اللہ بنزول لعنات و نکبات ہائلہ انذار نمودہ است و از جملہ در آیہ (۲۳) میفرماید وَتَكُونُ سَمَاءُكَ الَّتِي فَوْقَ رَأْسِكَ نُحَاسًا وَالْأَرْضُ الَّتِي تَحْتِكَ حَدِيدًا وَيَجْعَلُ الرَّبُّ مَطَرًا أَرْضَكَ غُبَارًا وَتُرَابًا يَنْزِلُ عَلَيْكَ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى تَهْلِكَ يَعْنِي آسْمَانِي كَمَا فَوْقَ

راس تو است از مس خواهد شد و زمین تحت تو از حدید و خداوند
 با رانی را که از آسمان بر ارض نازل میفرماید غبار و تراب
 خواهد فرمود تا آنکه هلاک کردی و نابود شوی . و نفسی که
 بر مقدار صعوبت دیانت حالیه یهود و صلابت قلوب و ردائت لیس
 معارف ایشان مطاع باشد بر مراتب بلاغت این بیانات
 سماویّه و حسن استعارات نبویه آگاه گردد . و نیز در اصحاح
 رابع از کتاب ملاکی بنی در بشارت ورود حضرت موعود
 چنین فرموده است . **فَهَا هُوَ ذَا يَأْتِي الْيَوْمَ الْمُنْقِدُ كَالْتَّنُورِ وَكُلُّ
 الْمُسْتَكْبِرِينَ وَكُلُّ فَاغْلِي الشَّرِّ يَكُونُونَ قَشًّا وَيَحْرِقُهُمُ الْيَوْمُ
 الَّتِي قَالَ رَبُّ الْجُنُودِ فَلَا يُبْقِي لَهُمْ أَصْلًا وَلَا فَرْعًا . وَلَكُمْ أَيُّهَا
 الْمُتَّقُونَ اسْمِي تَشْرِيقُ شَمْسِ الْبَرِّ وَالشَّفَاءُ فِي أَجْنَحَتِهَا
 فَتَخْرُجُونَ وَتَنْشَاوْنَ كَجَوْلِ الصَّبْرَةِ . وَتَدُوسُونَ الْأَشْرَارَ
 لِيَكُونُوا رَمَادًا تَحْتَ بَطُونِ أَقْدَامِكُمْ يَوْمَ أَفْعَلُ هَذَا قَالَ رَبُّ
 الْجُنُودِ اذْكُرُوا شَرِيعةَ مُوسَى عَبْدِي الَّتِي أَمَرْتُ بِهَا فِي
 حُورَيْبٍ عَلَى كُلِّ اسْرَائِيلَ الْفَرَائِضَ وَالْأَحْكَامَ . هَا أَنَا ذَا
 ارْسَلُ إِلَيْكُمْ إِيْلِيَا النَّبِيِّ قَبْلَ مَجِيئِي يَوْمَ الرَّبِّ الْعَظِيمِ وَالْمُخَوِّفِ
 فَيَرُدُّ قَلْبَ الْآبَاءِ عَلَى الْآبَاءِ وَالْقَلْبَ الْآبَاءِ عَلَى آبَائِهِمْ لِكَلَّا آتِي
 وَأَضْرِبُ الْأَرْضَ بِلَيْدِي . وَخِلَاصَةٌ تَرْجَمَةُ هَذِهِ آيَاتِ هَذِهِ**

میفرماید اینک روزی که مانند تنور افروخته است خواهد
 آمد و تمامی متکبران و شریران گاه خواهند کردید و ربّ
 الجنود میفرماید روزی که میآید ایشانرا خواهد سوزانید
 بنوعی که از بر ایشان نه ریشه و نه شاخه و نخواهد گذاشت
 اما از برای شما که از اسم من میترسید آفتاب نیکوئی و شفا
 در اشعه و پرتوهایش طلوع خواهد نمود و شما بیرون آمده
 مانند عجل پرورای نشو و نما خواهید نمود و شریرانرا پایمال
 خواهید کرد زیرا که حضرت ربّ الجنود میفرماید که
 روزی که اینرا بجا میآورم ایشان در تحت اقدام شما خاکستر
 خواهند شد . تورا بنده من موسی را بیاد آورید که آنرا
 بفرائض و احکام بجهت تمامی اسرائیل در حوریب مأورداشتم .
 اینک بسوی شما پیش از ورودیوم عظیم مهیب خداوند ایلیایی
 پیغمبر را خواهم فرستاد . و او قلب پدرانرا بپسران و قلب پسرانرا
 بپدران مائل خواهد کردانید مبادا که آمده زمین را بلعنی
 مضروب گردانم . (انتهی) حال در آیه دوم این اصحاح
 که فرموده است (وَلَكُمْ أَيُّهَا الْمُتَّقُونَ اسْمِي تَشْرِيقُ شَمْسِ الْبَرِّ
 وَالشَّفَاءُ فِي أَجْنَحَتِهَا) ملاحظه فرمایید که بصراحت لفظ
 شمس را استعاره بر مسیح موعود اطلاق فرموده است .
 و این اصحاح از جمله بشاراتی است که یهود و نصاری منفقند

براینکه مبشر بظهور مسیح موعود است . و بسبب همین اصحاب یهود منتظرند و معتقد که باید قبل از ظهور مسیح ایلیای نبی بشخصه از آسمان نازل شود و خلق را بظهور موعود بشارت دهد . و این همان اصحاب است که چون از حضرت عیسی علیه السلام سؤال نمودند که اگر تو آن مسیح موعودی پس چرا ایلیا یعنی الیاس از آسمان نازل نشد و آن حضرت جواب فرمود که بلی نازل شد و او را نشناختند و شهید کردند و او یحیی بن زکریا علیهما السلام بود و یهود از این جواب و تفسیر انگونه مندهش و متعجب شدند که جناب شیخ از تفسیر آیه *وَتَرَوْنَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابٍ السَّمَاءِ* بظهور حضرت خاتم النبیین و از تفسیر آیه *ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ* بشخص کریم بن ابراهیم . و ایضاً در آیه (۲۱) الی (۲۳) از اصحاب چهارم سفر ارمیای نبی ملاحظه فرما که در اخبار از خرابی قدس شریف و آلام وارده بر بنی اسرائیل در واقعه بخت النصر فرموده است *هُمْ حُكَمَاةٌ فِي عَمَلِ الشَّرِّ وَعَمَلِ الصَّالِحِ مَا يَفْهَمُونَ . نَظَرْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَهِيَ خَرِبَةٌ وَإِلَى السَّمَوَاتِ فَلَا نُورَ لَهَا . نَظَرْتُ إِلَى الْجِبَالِ فَإِذَا هِيَ تَرْتَجِفُ .* یعنی بنی اسرائیل در عمل شر

حکیم و دانشمندان و لکن عمل صالح را نمیفهمند نظر کردم بارض و آنرا خراب و بسموات و آنرا بینور یافتم نظر کردم بجهال و آنرا مرتعش دیدم . و در آیه (۲۸) همین اصحاب فرموده است *مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ تَنُوْحُ الْأَرْضُ وَتُظَلِّمُ السَّمَوَاتُ مِنْ فَوْقٍ* یعنی باین سبب زمین نوحه خواهد نمود و سموات اعلی مظلم و تاریک خواهد شد . و در این آیات جزاینکه سموات را بر دیانت و شرایع موسویّه تعبیر نماید چاره ندارند زیرا که سموات ظاهره در حادثه *بُخْتِ النَّصْرِ* تاریک نشد بل شریعت مقدسه تاریک گشت و دیانت الهیه بسبب ظلم و کفر و جهل و ثنیّه مظلم و بینور شد . و كذلك در آیه *نَهْمُ* از اصحاب پانزدهم همین سفر فرموده است *عَرَبَتْ شَمْسُهَا إِذْ بَعْدَ نَهَارٍ . خَرِبَتْ وَخَجَلَتْ . أَمَّا بَقِيَّتُهُمْ فَلَسَيْفٌ أَذْفَمَهَا* ^{بِقَوْلِ الرَّبِّ} *أَمَّا أَعْدَائُهُمْ يَقُولُ الرَّبُّ .* یعنی پروردگار میفرماید آفتاب او در حالی که روز است غروب مینماید خجل و شرمسار میگردد و بقیه ایشانرا در مقابل دشمنانشان بشمشیر خواهم سپرد . و مقصود از این آیه اخبار از غروب شمس عزت و سعادت یعنی شمس حقیقت است از میان بنی اسرائیل و طلوع از در امت نصاری . و همچنین نظر فرماید در اصحاب

ثلثین از سفر اشعیا بنی که در این اصحاب اولاً از حلول مصائب و آلام بر بنی اسرائیل خبر میدهد و پس از آن از ظهور موعود اخبار میفرماید. از جمله در آیه (۲۶) این اصحاب میفرماید وَ يَكُونُ نُورُ الْقَمَرِ كَنُورِ الشَّمْسِ وَ نُورُ الشَّمْسِ يَكُونُ سَبْعَةَ أَضْعَافٍ كَنُورِ سَبْعَةِ أَيَّامٍ فِي يَوْمٍ يُجْبَرُ الرَّبُّ كَسْرِ شَعْبِهِ وَيَشْفِي رَضَّ ضَرْبِهِ یعنی روزی که خداوند شکستگی قوم خود را خواهد بست و جراحت ایشان را شفا عنایت خواهد فرمود نور ماه مثل نور آفتاب خواهد شد و نور آفتاب هفت باره مضاعف مانند نور هفت روز خواهد کشت. و این آیه مبشر است بر اینکه در یوم ظهور انوار مشرقه از شمس حقیقت بهفت مرتبه از ظهور قبل افزوتر خواهد کشت و اشعه ساطعه از قمر ولایت که فرع منشعب از اصل قدیم است مانند اشعه ساطعه از شمس حقیقت خواهد بود. و این آیات مذکوره در اسفار مقدسه را هرگز هیچ عاقلی نمیتواند بر شمس و قمر ظاهری حمل نماید چه که منتهی بجمع بین النقیضین میشود زیرا که ممکن نیست در یوم ظهور موعود هم شمس و قمر مظلم و تاریک شود و هم نور قمر مانند نور شمس و نور شمس بهفت مرتبه

مضاعف گردد. لذا نزد اشخاصی که قلوبشان مطبوع و مظالم و مقلوب نیست در غایت وضوح ثابت است که در یوم ظهور موعود شمس و قمر دیانت سابقه مظلم و تاریک و منسوخ خواهد شد و شمس و قمر سماء دین جدید در غایت اشراق و سطوع طلوع خواهد نمود. چنانکه هر نفس نیک بختی که مرثیه بیچارگی و فقیری و عدم قدرت بر مسافرت نخواند و بهجرت الی الله قیام نمود بمشاهده همین انوار باهره فائز کشت و از اشعه این نیر مشرق صدر و فؤادش منشرح و منور شد. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ. در این مقام از احباء الله رجا مینمایم که در این نکته قدری تدقیق فرمایند و بنظر تحقیق بنگردند که نیر مشرق بازغ ساطع انوری را که خداوند تبارک و تعالی در کتاب اشعیا زیاده از دو هزار و پانصد سال قبل بعبارت وَيَكُونُ نُورُ الْقَمَرِ كَنُورِ الشَّمْسِ وجود مبارکش را استوده و در قرآن کریم و فرقان عظیم بقوله جلّ و علا وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّيْنَاهُ بِوَجْهِهِ مَسْعُودٌ قسم یاد فرموده و عظمت مقام محمود و رفعت لواء معبودش را باین عبارات عظیمه رهیه بیان نموده است ناقضین عهد الله و ناکشین میثاق الله بمساعی باطله و دسائس دنیه خود میخواهند خالق را از توجه بوجه منیرش ممنوع دارند و عباد را تضلیل کنند

و مرکز میثاق را تحویل دهند و خود برصفت طیور لیل در
 ظلمت ضلالت طائر آیند تا هر يك در تفسیر کتاب مفسری
 مطاع الرأی کردند و در دین حضرت رب الارباب مجتهدی
 نافذ الحکم شوند (زهی تصور باطل زهی خیال محال). اگر
 معانی و مقاصد اصلیه در این آیات کریمه و بیانات عظیمه بر امثال
 جناب شیخ بسبب بُعد از مشرب انبیا مشتبه ماند باری بر اهل
 بها و اصحاب سفینه حمرا که از مشرب عذب ایقان آسا می‌ده
 و از رشحات بیان رحمان سرشار گشته اند مشتبه نشود و تخلیط
 و تمویه ناقضین و نا کثین پس از تفسیر و تبیین معانی شمس و قمر
 در ایقان شریف و سایر الواح مقدسه بر احدی مخفی و مستور
 نماند و نیز بازغ بکلام واهی فارغ زائل و آفل نکردد
^{فرضیه} ^{نقسم} و هبني قلت ان الصبح ليل * ايعني العالمون عن الضياء

ولکن این نکته بر احباء الله مخفی نماند که مقصود حق
 جل جلاله از ذکر شمس و قمر بیان مراتب تجلی حقیقت
 مقدسه است در مراتب ظهور و بطون آن حقیقه الحقایق
 برای تاسیس شریعت و ابقاء دیانت الی امد معلوم و اجل مسمی
 والا نظر بوحدت حقیقیه ذات اقدس چنانکه در ایقان
 شریف در بیان مقامات جمیع و تفصیل مظاهر امر الله مفصلاً
 نازل شده است جز یکذات واحده در مرایای عدیده متجلی

نباشد و تعدد مرایا موجب تعدد آن حقیقت واحده نکردد
 و از فهم این نکته مقامات مظاهر امر واضح و معلوم شود
 باری عنان قلم از دست رفت و روی سخن از رد معترضین علی
 الله بتبکیت ناقضین میثاق الله منصرف شد، باصل مسأله راجع
 شویم و موارد استعمال الفاظ شمس و قمر و نجوم را معروض
 داریم. و در اصحاح (۳۲) از کتاب حزقیل نبی که در قران شریف
 از وی بذی الکفل تعبیر فرموده است در باره مصر و غلبه
 کلدانیان بر فراغه فرموده است (۷) وَعِنْدَ اِطْفَائِي اِيَّاكَ
 اَحْجَبُ السَّمَوَاتِ وَاظْلَمُ نَجْمُهَا وَاغْشَى الشَّمْسَ بِسَحَابٍ
 وَالْقَمَرَ لَا يُضِيءُ ضَوْؤُهُ وَاظْلَمُ فَوْقَكَ كُلَّ اَنْوَارِ السَّمَاءِ الْمُنِيرَةِ
 وَاَجْعَلُ الظُّلْمَةَ عَلٰى اَرْضِكَ يَقُولُ السَّيِّدُ الرَّبُّ. یعنی و هنگامی
 که ترا منطفی میگردانم آسمانها را محجوب خواهم ساخت
 و ستارگان را تاریک کرده آفتاب را بنام خواهم پوشانید
 و ماه نور خود را ساطع نخواهد ساخت. سید پرور دکار
 میفرماید تمامی نیرهای درخشنده آسمان را برایت تاریک گردانیده
 و بر زمینت ظلمت خواهم نهاد (انتهی) و کسی که بر تاریخ
 غلبه بابلیان بر مصر مطلع باشد میداند که همپیک از این
 حوادث در آن آیات بظاهر وقوع نیافت لذا پس از تفاسیر

سابقه فهم مقصود بر اهل ادراک مشکل و دشواد نخواهد بود . و در سفر میخای بنی که تمام آن خبر از مصائب وارده بر بنی اسرائیل و ظلمت دین ایشان و ظهور موعود است در آیه ششم از اصحاح سیم میفرماید لَدَيْكَ تَكُونُ لَكُمْ لَيْلَةٌ بِلَا رُؤْيَا ظَلَامٌ لَكُمْ بَدُونِ عَرَافَةٍ . وَتَغِيْبُ الشَّمْسُ عَنِ الْاَنْبِيَاءِ وَيُظْلَمُ عَلَيْهِمُ النَّهَارُ فَيَحْزَى الرَّاؤُوْنَ وَيَحْجَلُ الْعَرَاْفُوْنَ وَيَعْطُوْنَ لِكُلِّهِمْ شَوَارِبَهُمْ . لَآنَهُ لَيْسَ جَوَابٌ مِنَ اللّٰهِ . یعنی باین سبب بر شما شب شده رؤیائی نخواهد بود و ظلمت شمارا احاطه نموده تقال نخواهید نمود . و آفتاب بر آن پیغمبران غروب کرده روز بر ایشان سیاه خواهد کردید و بینند کار رؤیا شرمنده و فال کیران منفعل گردیده تمامی ایشان شار بهای خود را خواهند پوشانید بعلت اینکه از جانب خدا جوابی نخواهد بود (انتهی) و در سابق عرض شد که بنی در اصطلاح بنی اسرائیل و کتب مقدسه نفسی است که الهامات الهیه در رؤیا بر او نازل شود لذا در این وحی میفرماید که احکام دینیه شریعت موسویّه چندان بی اثر و منسوخ خواهد شد که موجب تفاوت قلوب و نورانیت صدور نخواهد گشت لذا نبوت و الهام و تقال و استعمال بالکل از بین ایشان زایل

تعالی حضرت زدن

در روز

خواهد شد . و در کتاب عاموص نبی در اصحاح هشتم فرموده است قَدْ اَقْسَمَ الرَّبُّ بِفَخْرِ يَعْقُوبَ اَنِّي لَنْ اَنْسَى اِلَى الْاَبَدِ جَمِيعَ اَعْمَالِهِمْ . اَلَيْسَ مِنْ اَجْلِ هَذَا تَرْتَعِدُ الْاَرْضُ وَيُنُوْحُ كُلُّ سَاكِنٍ فِيهَا وَتَطْمُوْ كُلُّهَا وَتَفِيضُ وَتَنْضُبُ كَنْبِلُ مِصْرَ . وَيَكُوْنُ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ يَقُوْلُ السَّيِّدُ الرَّبُّ اِنِّي اَغَيْبُ الشَّمْسَ فِي الظُّهْرِ وَاَقْسِمُ الْاَرْضَ فِي يَوْمِ نُوْرٍ . وَاَحْوَلُ اَعْيَادَكُمْ نُوْحًا وَجَمِيعَ اَغَانِكُمْ مَرَاتِي وَاَصْعِدُ عَلٰى كُلِّ الْاَحْقَاةِ مُسْحًا وَعَلٰى كُلِّ رَاسٍ قُرْعَةً وَاَجْعَلُهَا كَمِنَاحَةِ الْوَحِيْدِ وَاَخْرِهَا يَوْمًا مَرًّا

یعنی خداوند بعزت یعقوب قسم یاد نموده که تمام اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد . آیا باین سبب زمین لرزان و تمامی ساکنانش نوحه نخواهند نمود و مانند رود نیل پر شده و جریان یافته و فر و نخواهند رفت . و خداوند پروردگار میفرماید که در آن روز واقع میشود که آفتاب را در وقت ظهر غایب و آفل خواهم کرد و زمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود و عید هلی شمارا بجزن و سرور هلی شمارا بنوحه و ماتم مبدل خواهم کرد و نطاق شمارا پلاس و سرهای شمارا اقرع خواهم فرمود و برای شما مثل ماتم فرزندیکانه و آخرش روزی تلخ خواهد بود (انتهی) و متماثل در این آیات در

نهایت وضوح میفهمد که مقصود از غیبت شمس و تاریکی
ارض در این کلمات غیبت شمس سعادت و ظلمات ارض
معرفت است و هرگز شمس سعادت هیچ قومی غارب
نشود الا بسبب تبدیل دیانت و زوال تأثیر شریعت و ظلمت
قلوب که معبر است بارض معرفت . و در انجیل و سایر
کتاب عهد جدید بر حسب اصطلاح نصاری از این قبیل
اطلاقات و استعارات فصیحی لطیفه فوق حد کجایش در این
مختصر است . مثلاً در آیه پنجم از اصحاح ثانی رساله بولس
رسول که بافسیسیان مرقوم داشته است ملاحظه فرما که
چگونه موت و حیاة را بر کفر و ایمان و فلکیات را بر امور دینی
استعاره اطلاق فرموده است حیث قال وَنَحْنُ أَمْوَاتٌ بِالْخَطَايَا
أَحْيَانَا مَعَ الْمَسِيحِ . بِالنِّعْمَةِ أَنتُمْ مُخَاصُّونَ وَأَقَامْنَا مَعَهُ وَأَجَلَسْنَا
مَعَهُ فِي السَّمَوِيَّاتِ فِي الْمَسِيحِ . يَسُوعَ لِيُظْهِرَ فِي الدَّهْوَرِ الْآيَةَ
غَنِي نِعْمَتِهِ الْفَاتِقِ بِاللُّطْفِ عَلَيْنَا یعنی و ما مرده بودیم در
خطایا و ما را با مسیح زنده فرمود و شما محض توفیق نجات یافته اید
و بر خیزانید و نشانید در فلکیات ما را با عیسی مسیح نادر
عوالم مستقبله نهایت فراوانی کرم خود را بسبب مهربانی بر ما
در مسیح عیسی آشکار نماید . و همچنین در اصحاح (۱۲)

از مکاشفات یوحنا فرموده وَظَهَرَتْ آيَةُ عَظِيمَةٌ فِي السَّمَاءِ
إِمْرَأَةٌ مُتَسَرِّبِلَةٌ بِالشَّمْسِ وَالْقَمَرُ تَحْتَ رِجْلِهَا وَعَلَى رَأْسِهَا
إِكْلِيلٌ مِنْ اثْنَيْ عَشَرَ كَوْكَبًا . یعنی و آیتی عظیم در آسمان
نمود ارشد زنی پوشیده بود آفتاب را و قمر در تحت رجليں
او بود و بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره . و تفسیر این
سفر را این عبد در رساله (شرح آیات مورخه) مشروحاً
نکاشته است و در این مقام نیز فهم آن بر ارباب نبهت
دشوار نیست . و كذلك در اصحاح (۲۲) این سفر نیز
فرموده است أَنَا يَسُوعُ أَرْسَلْتُ مَلَائِكِي لِأَشْهَدَ لَكُمْ بِهَذِهِ
الْأُمُورِ عَنِ الْكَنَائِسِ . أَنَا الْأَصْلُ وَذُرِّيَّةُ دَاوُدَ كَوْكَبُ
النُّصْبِ الْمُنِيرِ . یعنی منم عیسی که فرستادم فرشته خود را
تا بر ای شما شهادت دهم از این امور آینده از معابد . منم
اصل و ذریه حضرت داود منم ستاره در خشنده صبح
روشن . و بالجملة از آنچه ذکر شد ثابت و محقق گشت که
در کتب مقدسه تورا و انجیل کثیراً الفاظ شمس و قمر
و نجوم و سما و امثالها بر وفق آنچه در کتاب ایقان شریف
تفسیر فرموده اند وار د شده است بلکه اطلاق این الفاظ
بر این معانی شایعتر و متداول تر بوده است . و تعجب جناب

شیخ از تفاسیر کتاب مبارک ایقان سبیش فقط بی اطلاعی ایشان است از کتب مقدسه سماویّه و بعد از بیانات قدسیه نبویه . و اما آنچه جناب شیخ در خصوص لزوم قرآن نوشته اند این مسئله صحیحی است که استعمال الفاظ تشبیهی واستعاره محتاج بقرآن حالیه و یا مقالیّه است و لکن فهم این قرآن و ادراک این شواهد موکول و محول بصاحبان احلام رزینّه و صدور منشرحه و قلوب منوره و بصائر منیره است چه اگر فهم آن در امکان هر نفسی بودی هنرگز آیه مبارکه *وَلَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ* تمام نیامدی زیرا که مقصود از تأویل جز معانی اصلیه مستفاده از الفاظ آیات نیست و این معلوم است که مراد معانی غیر ظاهریه است و دقائق استعارات نبویه مثلاً در تفسیر آیه *بَارَكَةُ وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ* از حضرت امیر علیه السلام منقول است که فرمود *أَنَا الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ* و در تفسیر آیه *كُرَيْمَةٌ* و *وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمُ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً* و *وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيَرُوا فِيهَا لِيَالِي* و *وَأَيَّامًا آمِنِينَ* صادق آل محمد عليهم السلام فرمود *نَحْنُ الْقُرَى الظَّاهِرَةَ* و از این تفسیر بصراحت مستفاد گردد که مقصود از قرای مبارکه شمس حقیقتند

دریوم بطون چنانکه مقصود از قرای ظاهره و سائط ایصال فیوضات الهیه اند بمؤمنین یعنی ائمه طاهرین سلام الله عليهم اجمعین . حال اگر تصریح حضرت امیر و حضرت صادق علیهما السلام نبودی هرگز اهل ظاهر از *بِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ* و از *قُرَى ظَاهِرَةَ* معانی مذکوره رامستفاد نمیداشتند و مانند آخوندزاده رایت مکابرت میافراشتند . و از این قبیل است اکثر تفاسیر ائمه اهل البیت کما هو معلوم عند اولی الالباب و من عنده علم الکتاب . و اما دلیل بی اطلاعی جناب شیخ از قواعد علمیه نزد اهل علم ظاهرتر و روشنتر است زیرا که سائل که از اشراف و سادات مسلمین بوده و کتاب مستطاب ایقان در جواب مسائل ایشان نازل شده است از سه مسئله سؤال نموده (اول) از علامات ظهور قائم از قبیل *نَفْخُ صُورٍ* و *قِيَامٍ مِنْ فِي الْقُبُورِ* و *طُلُوعِ شَمْسٍ* از مغرب و تکویر شمس و انفطار سما و سقوط نجوم و تبدیل ارض و امثالها . (دویم) از رجعت حضرت حجت بن الحسن علیه السلام و سایر ائمه هدی باشخاصهم و سلطنت و غلبه ایشان (سیم) از عدم جواز تغییر و تبدیل شریعت اسلام . و این معلوم است که در صورتیکه سائل مسلم باشد و از معانی نفخ صور و قیام اموات و تکویر شمس و سقوط نجوم و امثالها که

در قران شریف واحادیث اسلامیّه وارد شده است سؤال نماید البتّه بیانات ائمه اسلام که هر يك وارث رسول ومیین کتاب وافضل واعلم امتدبر او حجّت باشد ومثبت مقصود گردد . لذا واضح ومعلوم است که در این مقام استدلال بعبارت دعای ندبه که فرموده است *أَيْنَ الشُّمُوسِ الطَّالِعَةُ* *أَيْنَ الْأَقْمَارِ الْمُنِيرَةُ* نزد اولی الابصار استدلالی است درغایت متانت واعتبار ونهایت مطابقت باقواعد مرعیّه عند العلماء الاخیار . سائل از نصاری ویهود ویابودیّه وهنود نبود که کلام ائمه اسلام براوحجت نشود وصاحب کلام نیز العیاذ بالله از آخوندهای اسلام وسفله ایام نبوده که احتجاج بکلام او نزد ارباب استبصار از درجه اعتبار ساقط باشد . وسبب اینکه در کتاب مبارک ايقان استشهاد بآیات انجیل مقدّس فرموده اند این است که سائل رامتنبه وآگاه فرمایند که تمسک بهمین علامات موجب ضلالت سابقین وتکذیب حضرت خاتم النبیین شد وعدم فهم وادراک معانی حقیقه همین آیات سبب مجانبت ومنافرت سابقین از لاحقین گشت . واین نیز از قواعد متینّه مرعیّه بین العلماء است که اگر شبهه موجب ضلالت قومی گردد وتمسک بآن منتهی بتکذیب صادقی شود عیناً متمسک بآن شبهه را

بجالات سابقین متنبه فرمایند وبمحکم کریمه *كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهتْ قُلُوبُهُمْ* . اورا از سلوک در این مسلك مهلك تخویف وتحذیر نمایند . پس از آنچه نكاشته شد واضح ومعلوم گشت که جناب شیخ دو اشتباه نموده اند یکی آنکه کمان کرده اند که استدلال بعبارت دعای ندبه بر ای اثبات معانی آیات انجیل است بر ای نصاری . وحال آنکه بر ای اثبات معانی قران است بر ای اهل اسلام . دیگر آنکه ملنفت نشده اند که مقصود از آیات عبارات انجیل اثبات این مسئله است که نصاری در عدم قبول امر حضرت خاتم الانبیا متمسک بظواهر همین علامات شده اند ورجعت حضرت عیسی راجل بر رجعت شخصی انحضرت نموده اند واگر الفاظ سما وشمس وقر ونجوم در انجیل بر معانی ظاهره حمل شود ورجعت انحضرت مقصود رجعت شخصی خصوصی باشد بالقطع العیاذ بالله بتکذیب حضرت خاتم الانبیا منتهی گردد وموجب ابطال دین اسلام شود . وسنزید هذه المسئلة بیانا وتوضیحا بعنایة ربنا البهیّ الابهی وتأسید ملیکنا العلی الاعلی . بلی چنانکه مقدمه در مطالب اربعه ثابت ومدلل داشتیم که قران شریف بینة صحف اولی است وجامع حقائق مکنونه در

توراة وانجیل و کتب سائر انبیا . و واضح و روشن گشت که مقصد الهی در جمیع صحف سماویہ از این الفاظ اخبار از حقیقت واحده است و بیان حوادث مخصوصه که در یوم اخیر معانی حقیقه آن واضح شود و تأویل آن نازل گردد . لذا پس از آنکه کتاب مستطاب ایقان نازل شد و ختم رحیق مختوم بانامل حی قیوم انفکاک یافت و تفاسیر اصلیه این آیات بعنایت مالک الارضین و السموات معلوم گشت بدین سبب دفع شبهات و کشف حجاب اهل ایمان نیز بر اهل ایمان سهل و آسان شد و توفیق فیما بین ملل و احزاب بعنایت حضرت رب الارباب سهولت یافت . و بعبارة اوضح اهل ایمان بسبب نزول ایقان و سایر الواح حضرت رحمان وارث علم توراة و انجیل و قرآن شدند و عباد این ظهور اعظم بعنایت مالک قدم بر کشف غوامض و فک اختتام جمیع انبیا از آدم تا خاتم قدرت یافتند . چنانکه ملاحظه شد که این عبد با آنکه علماً و عملاً و فضلاً احقر عباد این ظهور اعظم است چگونه فیما بین کتب الهیه تطبیق نمود و طریق جمع و توفیق نصوص صحف سماویہ را که عدم فهم آن در قرون کثیره سبب مخالفت و منافرت امم عظیمه بود مبین و معلوم داشت . و اگر خود ستائی نوعی از رعونت نبودی شهادتی را که اکابر قسس و فلاسفه

اروپا و امریکا در تصدیق علم و احاطه این عبد بر حقائق کتب مقدسه گفته و نوشته اند در این اوراق ایراد مینومد تا ارباب بصیرت بر مقدار فضل حق جلّ جلاله در تنزیل کتاب مستطاب ایقان اطلاع یابند و برانهار معارفی که از این بحر اعظم جریان یافته است مطلع و آگاه گردند . وزود است که این مآثر جلیله و ضوح یابد و آنچه را حجاب غلیظ ظلم مخفی داشته است هوید آکردد

سَتَّبِدِي لَكَ الْاَيَّامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا

وَيَأْتِيكَ بِالْاَخْبَارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدِ

و اما آنچه جناب شیخ نوشته اند (و هذه عين عبارته) رابعاً آن تفسیر و تأویل لامحاله باقول یکی از مفسران باید مطابق آید نه اینکه بجمیع مفسران مخالف افتد . مثلاً هر گاه یکی از انبیای سالف مانند کلیم الله و یاروح الله امری و یا خبری در زبان یهود بفرماید و بعد از هنر ارسال شخصی ظهور کرده ادعا کند که معنی این خبر را و الفاظ این عبارة را هیچیک از علمای تفسیر و یانصاری نفهمیده اند معنی این چنین و چنان است و مجموع مفسران و مترجمان کلاً بخطا رفته اند و راجحه از معنی مراد استشمام نکرده اند البته این قسم ادعا خیلی بزرگ و بلکه مسلم و مقبول نخواهد شد

(انتهی) خلاصه مقصود جناب شیخ این است که مثلاً هرگاه حضرت موسی علیه السلام بشاراتی فرمود باید پس از آنکه حضرت عیسی علیه السلام ظهور فرمود بیاناتی را که میفرماید بایکی از تفاسیر یهود موافق باشد و الا ادعای حضرت عیسی مقبول نخواهد شد. و هکذا هرگاه حضرت عیسی علیه السلام بشاراتی فرمود باید پس از آنکه حضرت رسول علیه السلام ظهور فرمود بیانات آنحضرت بایکی از تفاسیر انجیل مطابق باشد و الا ادعای آن حضرت مقبول نخواهد شد. و هکذا در ظهور حضرت بهاء الله. و این تاسیس جناب شیخ از چندین وجه غلط است بل مخرب جمیع ادیان است و موجب انحطاط و تقهقر الی الهمجية و الخسرات (وجه اول) آنکه این تاسیس جناب شیخ مخالف نصوص نفس سماویة است زیرا که ملاحظه فرمودی که در کتب عهد عتیق حق جل جلاله تصریح فرموده است که اسفار الهیه مخفی و مختوم است تا یوم آخر. حال آنکه مراد خداوند را از یوم آخر یوم ظهور حضرت عیسی علیه السلام محسوب دارند بالضرورة تفاسیر آن حضرت با تفاسیر یهود مخالف خواهد بود. و اگر یوم اخیر را یوم ظهور حضرت رسول علیه السلام شمارند بالبداهه بیانات آن

حضرت با بیانات یهود و نصاری موافقت نخواهد نمود. و اگر یوم اخیر را یوم ظهور قائم و قیام روح الله شناسند البته بر وفق نص کتاب آن حضرت برخلاف افهام یهود و نصاری و اسلام کتب الهیه را تفسیر خواهد فرمود. و آیه مبارکه هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ وَآيَةٌ كَرِيمَةٌ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ در غایت صراحت است که تأویل قرآن بر خلاف آرا و افهام مأولین و مفسرین ظاهر خواهد شد و معانی حقیقیه آن در یوم مخصوص معلوم و مفهوم خواهد گشت. و ادراک این نکته از کتب الهیه ثابت مینماید که آنچه جناب شیخ گفته اند باید چنین شود و باید چنان بفرماید تحکمی است بارد و جافی و علیل و ادعائی واهی و بلا دلیل. گویا کمان کرده اند که ظهور مظاهر امر الله که هر یک بحکم آیه کریمه أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ همواره بر خلاف آراء اهل هوی ظهور فرموده اند واجب است که موافق امیال باطله ایشان گردد و قائم موعود که مظهر آیه مبارکه يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ است ناچار باید تابع آراء فاسده پیشینیان باشد. چه اگر انسان بصیری در کلمات قوم تأمل و تدبر نماید

که هر يك قبل از ظهور احكامی چند برای قائم موعود نوشته اند و آن حضرت را و امر باطله خود مأمور و مجبور داشته اند متخیر خواهد شد و از غفلت و جرئت ایشان مندهش خواهد گشت . زیرا که هیچیک از این قوم کتابی تالیف ننموده است الا آنکه در مواضع عدیده نوشته است که قائم باید چنین کند و باید چنان گوید و باید چگونه رفتار نماید . گریه ان وجود اقدس را قائم بامر ملاها دانسته اند نه قائم بامر الله و یا آنکه آنحضرت را داعی الی الفقها شمرده اند نه داعی الی الله . و عجب از کل این است که چون مناظر جناب شیخ ایشان را باین نکته برنمبته نموده است که مظاهر امر الله که خود جاعل حدود و شارع شرائع و مقنن قوانینند باین حدود محدود و باین اوهام محکوم نمیشوند جناب شیخ مطالب را نفهمیده کلام او را حمل بر تجویز خروج از قواعد لغویة نموده اند و قیاساً علی عادتهم در رساله مطبوعه خود بمقتضای شر است طبیعت فقیهه آنچه توانسته اند در اظهار طغیان و نکارش هذر و هذیان فر و کذا رنفرموده اند وَلَا غَرْوَ فَإِنَّ كُلَّ إِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ . (وجه دویم) آنکه اگر این تأسیس جناب شیخ الاسلام صحیح و متین باشد بالضرور و بالبداهه منتهی ببطال از دین اسلام شود . زیرا که

جمیعاً در قران مجید خوانده و دیده اند که در این کتاب از قول حضرت عیسی علیه السلام فرموده است وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ . یعنی آنحضرت فرمود که من بشارت میدهم شما را برسولی که بعد از من میآید و اسم او احمد است و كذلك در موضع دیگر فرموده است النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَجَمِيعِ مَفْسَّرِيں انجيل بالاتفاق نوشته اند و گفته اند والی یومنا هذا میگویند که چنین ذکرى در انجيل نیست نه بشارت بظهور پیغمبری در انجيل مسطور است و نه اسم احمدی مذکور . و چون شخص مجاهد محقق در اناجیل اربعه نظر نماید زیاده از دو موضع ذکر ظهوری جدید نمیباید یعنی در بیانات حضرت عیسی زیاده از دو گونه اخبار از ظهورات آتیه یافت نمیشود (قسم اول) همین عبارات وارده در اصحاح (۲۴) انجيل متی است و مثل آن در سائر اناجیل که فرموده است وَمِنْ بَعْدِ ضَيْقٍ تِلْكَ الْأَيَّامِ تُظَامُّ الشَّمْسُ وَالْقَدَرُ لَا يُعْطِي ضَوْئَهُ وَالْكَوَاكِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ (الی آخر العبارة) و این بشارت را جمال اقدس ابهی جل ذکره در کتاب مبارک ایقان بر ظهور حضرت رسول علیه السلام تفسیر و تطبیق

فرموده اند . ولکن جناب شیخ چنانکه بر مطالعه کنندگان واضح و معلوم است این تفسیر را مقبول نداشته بلکه تعجب و استغراب هم نموده و بر ظهور و رجعت شخصی حضرت عیسی علیه السلام محمول داشته اند . در اینصورت این بشارات باعتبار جناب شیخ اخبار از ظهور حضرت رسول نتواند بود (قسم ثانی) عباراتی است که از آمدن فار قلیط و یا روح الحق و یامسلی و معزی علی اختلاف التراجم در انجیل وارد شده است . چنانکه در اصحاح شانزدهم انجیل یوحنا فرموده است
 اِنَّ لِيْ اُمُورًا كَثِيْرَةً اَيْضًا وَّلٰكِنْ لَا تَسْتَطِيْعُوْنَ اَنْ تَحْتَمِلُوْا اِلَآنَ .
 وَاَمَّا مَتٰى جَاءَ ذٰلِكَ رُوْحُ الْحَقِّ فَهُوَ يُرْسِدُكُمْ اِلَى جَمِيْعِ الْحَقِّ
 لِاِنَّهُ لَا يَتَكَلَّمُ مِنْ نَفْسِهِ بَلْ كُلُّ مَا يَسْمَعُ يَتَكَلَّمُ بِهِ وَيُخْبِرُكُمْ بِاُمُوْر
 اٰتِيَةٍ . یعنی بسیار چیزها دارم که بشما بگویم ولکن الان شما
 متحمل آن نتوانید شده . اما چون او که روح حق است بیاید
 او شمارا بجمع آنچه حق است ارشاد خواهد نمود . زیرا که از
 پیش خود سخن نخواهد گفت بل از آنچه میشنود تکلم
 خواهد نمود . و شمارا از او آینه اخبار خواهد فرمود .
 و این عبارت انجیل را علمای اسلام برای اثبات آیه و مبشراً
 بر رسولِ يٰتِيْ مِنْ بَعْدِي اِسْمُهُ اَحْمَدُ خواسته اند که بر اخبار

از ظهور حضرت رسول حمل نمایند . ولکن مفسرین انجیل متفقاً این تفسیر را رد نموده اند و بر وفق آنچه در اوّل باب دوم کتاب اعمال رسل وارد است آیات مزبور را بر نزول روح القدس بر حواریین مفسر داشته اند و این آیه را نیز جناب شیخ نمیتوانند بر ظهور حضرت رسول حمل نمایند زیرا که مخالف رای جمیع مفسرین انجیل است بل خلاف آراء جمیع معتقدین بآن کتاب جلیل . در این صورت بر وفق این اصلی که جناب شیخ زحمت کشیده مؤسس داشته اند خبر ظهور حضرت رسول در انجیل وارد نشده و بدلیل اینکه چون موافق تفسیر مفسرین انجیل نیست در خاطر صاحب انجیل هم خطور نکرده است . و چون بر این جمله اطلاع حاصل فرمودی در غایت وضوح توانی فهمید که این عبارت شیخ الاسلام که شرط کرده است که تفسیرات ظهور بعد باید لا محاله با تفسیر یکی از مفسرین قبل مطابق باشد والاّ از درجه اعتبار ساقط گردد . بچه درجه مخالف قواعد اسلام است بل مکذب حضرت سید الانام . در این مقام از علمای اعلام و افاضل اسلام خواهش میکنم و در غایت احترام رجا مینمایم که قدری در این عبارات شیخ الاسلام تأمل فرمایند و ببینند که آیا هیچ خصمی توانسته است اینگونه رکن اعظم دین

اسلام را منهدم نماید و تکذیب آیات قرآنیّه را بکمان مخاصمت باطافه بابیه بر معاندین دیانت اسلامیّه سهل و آسان کند .
 آیا جناب شیخ نوشته اند (رابعاً ان تفسیر و تأویل لا محاله باقول یکی از مفسران باید مطابق آید نه اینکه بجمیع مفسران مخالف افتد) و آیا بعد مثال نزده اند که (مثلاً هرگاه یکی از انبیای سلف ما نند کلیم الله و یا روح الله امری و یا خبری در زبان یهود بفرماید و بعد از هزاران سال شخصی ظهور کرده ادعا کند که معنی این خبر را و الفاظ این عبارت را هیچ یک از علمای تفسیر و یا نصاری فهمیده اند معنی این چنین و چنان است و مجموع مفسران و مترجمان کلاً بخطارفته اند البته این قسم ادعا عند العقلا خیلی بزرگ است و بلکه مسلم و مقبول نخواهد شد) آیا در این صورت افاضل علمای نصاری نخواهند گفت که یا حضرة الشيخ حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام اموری و اخباری در زبان عبری فرموده اند و تقریباً پس از دو هزار سال از زمان موسی و ششصد سال از زمان حضرت عیسی محمد آمده است و میگوید خبر ظهور من در توراة و انجیل هست و هیچ یک از علمای شما فهمیده اند و بحکم لهم قلوب لا یفقهون بها از ادراک مقصود محروم گردیده اند آیا باین تأسیس شما این کلام از درجه اعتبار

ساقط است یا نه . و كذلك در مقابل آیه مبارکه یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهَا نَمِکُونِیْدَکَ چگونه است این همه علمای یهود و مفسرین توراة در مدت دو هزار سال و علمای نصاری و مفسرین انجیل در مدت ششصدسال محرف بودن کتب مقدسه را نفهمیدند و بر صحت آن متفق گشتند و لکن محمد فهمید و بدون سندی موثوق به حکم بحرف بودن آن نمود آیا بحکم تأسیس شیخ الاسلام کدما میك قابل اعتبار است و محل اعتماد ارباب استبصار . كذلك یخربون بیوتهم باید هم ویسقطون حجّتهم بافواهمم و لا یعرفون ما لهم ممّا علیهم ذلک مبلّغهم من العلم فاعتبروا یا اولی الابصار . و ما اهل بها عنایت حضرت باسط الارض و رافع السماء ثابت خواهیم نمود که بعض کبار مفسرین انجیل الفاظ شمس و قمر و سما و نجومرا بر غیر معانی ظاهریّه حمل نموده و بر تعبیرات کلیّه که در امت یهودیه حاصل شد و صدماتی که بر رؤسای ملکیه و دینیّه ایشان وارد آمد تفسیر و تعبیر کرده اند . و لکن جناب شیخ ابداً ثابت نمیتوانند نمود که یکی از مفسرین انجیل عبارتی از عبارات مذکور در این بشارت ظهور پیغمبری تفسیر نموده باشد . و این عین عبارت تقولا غبریل رئیس مکتبه انجیلیه است که در تفسیر آیات مذکورّه انجیل متی نوشته است قال

وأما المفسرون فقريب منهم يذهب الى أن هذا الكلام مجازي وفريق آخر يذهب الى أنه حقيقي وها أنا مورد لك بعض اقوال كل فريق بالحرف الواحد حسب الطلب . قال القس البرت بارنس الانكليزي في تفسيره المجلد الاول صفحة (٣٤٣) لا تؤخذ ظلمة الشمس والقمر الى آخره على معناها الظاهري لان كتبة الكتاب المقدس المهتمين كانوا يستعملونها غالباً للدلالة على حدوث مصائب الائمة وحوادث عظيمة وكما ان ظلمة الشمس والقمر وسقوط الكواكب تحسب مصائب كبرى هكذا صار يعبر عن الضيق وانقلاب الممالك والمدن وخلع الملوك والامراء بظلمة الشمس والقمر او ببعض اضطرابات عظيمة في العناصر الطبيعية كما ترى في النبوة على خراب مدينة بابل وصور نبوة اشعيا اية (١٠) من اصحاح (١٣) وآية (٢٣) من اصحاح (٢٤) . وقال الدكتور آدى في كتابه الكنز الجليل المجلد الاول المطبوع سنة (١٨٨٦) رأى بعض المفسرين ان كلام المسيح هنا مجاز اشار به الى امرين الاول النوازل التي تحمل باليهود بعد خراب مدينتهم (اورشليم) كطردهم من الارض المقدسة وبيعهم عبيداً للامم والثاني سقوط الممالك الوثنية والانقلابات السياسية المشار اليها باظلام الشمس الى آخره والحق انه لا يستطيع احد ان يقطع بتعيين

الامر الذي اشار اليه المسيح . ولكن اكثر المفسرين اعتقدوا ان المسيح تكلم بهذا العدد الى نهاية الاصحاح على محيئه العظيم للدينونة . وقال العلامة الأسقف يوحنا زيل في كتابه كنز التفسير في انجيل لوقا البشير المطبوع في القاهرة سنة (١٨٩١) صفحة (٥٥٨) ان النبوة في هذا الفصل ليست بنبوة مجازية تدل على امور معنوية . بل تدل دلالة واضحة على امور وحوادث حقيقية ولذلك يرجح انها ستم حرفياً قبيل ظهوره الأخير وفي حينه (انتهى)

وقال العلامة اسكندر الاميركاني في كتابه الذي ترجمه يوحنا من الانكليزية الى العربية وسماه دليل الصواب الى صدق الكتاب صفحة (١٦٣) في الفصل الحادي عشر (ثالثاً) تنبؤ بان تكون عاقبة خراب هيكل القدس تفرق اليهود بين جميع القبائل وتما انقراض دولة اليهود تشير اليه الاستعارات النبوية بان الشمس تظلم والقمر لا يعطي ضوءه وتتساقط النجوم من السماء ورضل اليهود ودعوة الامم وقيام انبياء ومسحاء كذبة واتساع هذه الاحكام على شعب اليهود ودمامها مع شيء من اللوائح لرجوعهم (انتهى) واز اين جملة كه ذكر شد اهل علم تواند مستفاد داشت كه مفسرين انجيل در فهم معاني مقصوده از اين آيات چه مقدار اختلاف نموده اند واكر

باقوال جمیع مفسرین رجوع شود مقدار عظم اختلافات علمادر فهم این آیات معلوم گردد و این نکته خود بر خلفی معانی حقیقیه آن برهانی ظاهر و دلیلی باهر باشد و از این درغایت وضوح ثابت گردد که اینکه جناب شیخ کجایان کرده اند که مفسرین انجیل کل الفاظ شمس و قمر و سما و نجوم را بر معانی ظاهریه حمل نموده اند و تفسیر کتاب مستطاب ایقان مخالف جمیع است فقط از بی اطلاعی جناب شیخ است از تفاسیر انجیل چه ملاحظه نمودید که از چهار نفر کبار مفسرین انجیل یکی عبارات مذکوره را حمل بر معانی ظاهریه نموده و باقی حمل نموده اند بر استعارات نبویه و حوادث ملکیه و دینیّه. و یعلی جناب شیخ در معارف الهیه و بی اطلاعی ایشان از کتب سماویه جای هیچ گونه عجب و استغراب نیست زیرا کسانی که کتاب خود را فراموش نمایند و از معرفت قرآن شریف که مبناي دین ایشان است بی بهره باشند چگونه از ایشان توقع معرفت تورا و انجیل تواند داشت و چگونه بکتابی که بدان معتقد نیستند و محرف و غیر اصلی میپندارند مطلع و خیر و یا متفحص و بصیر توان انگاشت. بل جای تعجب و استغراب این نقطه است که نفوسی که در جهودت قرائح و ضیق معارف ضرب المثل دور و نزدیک

و روم و تازیانند بافارسان مضمار تفسیر در مقام مناقشت بر آیند و اشخاصی که از فهم ظواهر تنزیل قاصرند در دقائق تأویل باب مناظرت کشایند و اگر اهل ایمان در جوابشان مساهلت و رزند راه معاندت گیرند و از طریق سفاهت در آیند و یاوه نکارند و سب و شتمه که آیین جاهل عاجز است پیش آرند. رجوع فرما بر ساله مطبوعه شیخ تا خصائل غریبه بینی و مخائل عجیبه نکری
 أَعْجَبَنِي الدَّهْرُ فِي تَصْرُفِهِ * وَكُلُّ أَطْوَارِ دَهْرٍ نَاعَجَبُ
 و بالجملة این تفاسیر که اسامی آن ذکر شد بل جمیع کنی که در این کتاب عبارات آن استشهاد شده سواي کتب شیعه در مدینه قاهره مصر موجود و منتشر است خصوصاً در کتب خانه عامه خدیویه و مدارس متعدده انجیلیه امیر کابینه و انکاریه و مدارس یسوعیه فرانسویه و طلیانیّه (وجه سیم) اینکه اگر مخالفت تفاسیر ظهور بعد با تفاسیر مفسرین ظهور قبل دلیل بطلان ادعای مدعی باشد چنانکه شیخ کجایان کرده اند ناچاراً اینگونه دلیل منتهی بابطال جمیع ادیان و موجب رجوع و تقهقر بهحیث و توحش خواهد شد. زیرا که بر مطّلعین بعقائد و مصطلحات ادیان واضح است که تمامه عقائد و تفاسیر مسلمین مخالف عقائد و تفاسیر نصاری است چه در

توحید و تثلیث و چه در جواز نسخ و تبدیل و چه در معانی حشر و ملکوت و غیرها حتی در مقام حضرت عیسی علیه السلام که مسلمین آن حضرت را نبی از انبیا می‌شمرند و نصاری او را ابن الله بل اقنوم ثالث اله می‌دانند . و این معلوم است که اختلاف در عقائد ناشی از اختلاف در تفاسیر کتب الهیه است و متسبب از تفاوت افهام در ادراک کلمات نبویه . و هکذا تفاسیر نصاری بتمامها مخالف است با تفاسیر علمای بنی اسرائیل زیرا که علمای نصاری حتی حواریین و کتاب انجیل جمیع بشارات وارده در توراة و سایر کتب عهد عتیق را بر ظهور حضرت عیسی علیه السلام حمل نموده اند و علمای یهود تمام بشارات مذکوره را از آن حضرت مصروف داشته و ابداً منطبق با ظهور عیسوی نمی‌دانند . و اگر نفسی در تفاسیر نصاری که بر کتب مقدسه عهد عتیق نوشته اند نظر نماید و کتاب تلود یهود و کتاب امانات و اعتقادات سعیدین یوسف معروف بسعدیای فیومی را که در محروسه لیدن طبع شده است بنکرد بر مقصود این عبد و مقدار بعد تفاسیر یهود از نصاری مطلع و آگاه گردد . و این حال اختلاف تفاسیر مسلمین و نصاری و یهود است که بالا جمال مسئله متفق علیهائی مثل حقیقت رسالت حضرت موسی

علیه السلام دارند . فکیف حال عقائد و تفاسیر زردشتیه و بودیه و برهمیه که ابدأ و مطلقاً در هیچ نقطه از نقاط عقائد و هیچ مسئله از مسائل دینیه با اهل کتاب متفق نیستند در این صورت واضح است که اگر نفسی موافقت تفاسیر را شرط صحت دیانت داند بترك جمیع ادیان موجوده و رجوع بعالم همجیت و توحش ملنزم و ناچار گردد . زیرا که تفاسیر علمای ادیان ابدأ بایکدیگر موافقت ننماید و عاقل نیز هرگز ترجیح بلا مرجح را جایز نشمارد . و اگر جناب شیخ از قواعد علمیه استخراج داشتی ابدأ در تفاسیر مناقشه نمودی و بجای اینکه در این مسائل که کاشف از بی علمی ایشان است مناقشه و تکلم نماید و زحمت تألیف و تصنیف بر خود نهد در اصل دلیل و برهان که مبطل و مثبتی جز آن نیست تکلم نمودی تا فائده اتم و ثمره اعظم باشد و حق از باطل و ثابت از زائل ممتاز گردد . و بالجمله چون از وجوهی که مرقوم شد مقدار سخافت قول جناب شیخ معلوم گشت که در تفسیر کتب سماویه شرط نموده بودند که باید لا اقل با تفاسیر بعض مفسرین سلف مطابق باشد اکنون در این مطلب ایشان نظری ننمایم که کلام وارد در انجیل را که فرموده است وَمِنْ بَعْدِ

ضَيْقُ تِلْكَ الْأَيَّامِ (الی آخره) جناب ایشان حمل بر رجعت
خاصه حضرت مسیح علیه السلام نموده اند بلکه بعبارت
(وَهِيَ كَمَا تَرَى تَدُلُّ عَلَى الرَّجْعَةِ الْخَاصَّةِ لِلْمَسِيحِ) رؤیت
و شهادت مقلدین خود را دلیل صحت اعتقاد خود گرفته اند
و از تفسیری که جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب ایقان
فرموده و بشارت ظهور حضرت رسول علیه السلام گرفته اند
بغایت تعجب و استغراب نموده اند و بر عدم صحت تفسیر
کتاب مستطاب ایقان باین دلیل استدلال کرده اند که
احدی از مفسرین انجیل این معنی را از بیانات مذکور
مستفاد نداشته اند و هَذَا عین عبارة الشيخ (واحدی از مفسران
انجیل شریف از زمان ظهورش تا بحال که قریب بدو هزار
سال است چنان معانی و تأویلات را اراده فرموده اند . و کویا
بعقیده صاحب ایقان کلاً مراد آن حضرت را فهمیده اند و در
ضلالت و کراهی مانده اند) زهی دلیل وزهی فهم و ادراک
اگر تفسیر مفسرین انجیل صحیح است و باعتقاد جناب شیخ
درست فهمیده اند پس چرا جناب شیخ در دین اسلام
باقی مانده اند و چرا خود را شیخ الاسلام نامیده اند . زیرا
بر هر نفسی که بقدر ذرّه شعور و ادراک داشته باشد
روشن و واضح است که سبب اینکه امت نصاریه امر

حضرت رسول را نپذیرفتند و بدون شك و تردید العیاذ بالله
آن حضرت را کاذب و مفتری دانستند و الی یومنا هذا که
زیاده از هزار و سیصد سال است در تکذیب آن حضرت
واثق و متفقند همین عبارات اصحاح (٢٤) انجیل متی است
که حضرت عیسی علیه السلام اولاً در غایت تا کید امت
خود را متنبه فرموده است که زنهان کسی شمارا هیچ وجه
نفریبند زیرا که مسیحان کاذب و پیغمبران دروغ کوی بسیار
خواهند آمد و جمعی را خواهند فریفت لکن آنکه تا
آخر کار صبر کنند نجات خواهد یافت . و این مسئله را
چندان مؤکد فرموده است که مزیدی بر آن متصور
نیست حتی اینکه در آیه (٢٥) همین اصحاح فرموده است
هَآءَا أَنَا قَدْ سَبَقْتُ وَأَخْبَرْتُكُمْ فَإِن قَالُوا لَكُم هَا هُوَ فِي الْبُرِّيَّةِ فَلَا
تَخْرُجُوا هَا هُوَ فِي الْمَخَادِعِ فَلَا تُصَدِّقُوا يَعْنِي إِنَّكَ مِنْ قَبْلِ
و وقوع شمار اخبار دادم پس هر گاه گویند اینک پیغمبری در
صحراست بیرون مروید و یا در خلوت خانه نشسته است باور
نمائید و خلاصه القول چون امت نصاری این بیانات مؤکد را
ملاحظه نمودند و آیات و مِنْ بَعْدِ ضَيْقِ تِلْكَ الْأَيَّامِ الی آخرها را
نیز مانند جناب شیخ الاسلام بر رجعت خاصه حضرت عیسی علیه

السلام حمل کردند . لهذا در ظهور حضرت رسول الله عليه السلام بدون شك و تردید بر تكذيب آن حضرت يكدل و متفق شدند و بر صحت نظر خود واثق گشتند و العياذ بالله ان حضر ترايكي از انبياي كذبه كه حضرت مسيح از ظهور آنها اخبار فرموده است دانستند . والي يومنا هذا اين معارضت و مناقضت بين النصارى و المسلمين باقى و دائم است و امواج فتن و مصائب كه موجب غرق سفن ممالك كبيره و اهراق دماء كثيره گشت بين الامتين هائج و متلاطم . و علمي اسلام چون از فهم مقصود حقيقي عيسى عليه السلام عاجز شدند ناچار براي دفع ايراد نصارى بجل تحريف كتب مقدسه كه او هن من حبال العنكبوت است متمسك گشتند و باين كلام واهي باطل كه اين انجيل و توراة موجود كتب اصلية الهية نيست بل مخلوق و مخترع است متشبث شدند . ولي بر عاقل لبيب مخفي نيست كه نه خود توانستند اين ادعارا بدليلي متقن ثابت كنند و نه شهادة اداه عقليه و كتابيه و تاريخيه را بر صحت كتب مقدسه سماويه رد نمايند . و حال آنكه وقوع تحريف در كتب مقدسه بنهجي كه علمي اسلام گمان کرده اند هم در اين موضع ايشانرا نفع نميبخشد . زيرا كه بشارات همين اصحاب كه كنون محل بحث است مُصَدِّق

است بقران مجيد چه جميع آنچه در اين اصحاب وارد شده طبقاً بلا تفاوت در قران شريف نيز نازل كشته است و بصريح آيه و لَكِنَّ لِّصِّدِّيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَايَةٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ بشارات مذكوره از آيات محتومه مصدقه بجمع كتب سماويه است و از علامات حتميه دراوان ظهور مظاهر الهية در اين صورت كالشمس في وسط السماء واضح است كه مخرج از اين مسأله معضله فهم معاني اصلية اين آيات است نه تمسك بجل واهي شبهات و تشبث بذيل تحريف كلمات . بلي اگر مقصود علمي اسلام از تحريف كلمات تحريف در ترجمه و غلط و خبط در تفسير و سوء تعبير در نقل بمعني باشد امری صحيح بل واقع است چنانكه مفهوم آيه مباركه وَقَدْ كَانُوا فَرِيقًا مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ بر آن دلالت مينمايد و اگر مقصود شان از تحريف محو آيات كتب الهيه است و ابطال و عود و بشارات صحف سماويه است اين امری غير معقول است و فرضی غير ممكن الحصول . زيرا كتاب الهي حجت باقيه است و بينه ناطقه كه هرامتی بدان محاسب آيند و بان مجاز كردند و باطاعت و مخالفت او عزت و ذلت يابند . و لذا در تحت صوت الهي محفوظ و بلحاظ مراقبت يزدانی ملحوظ باشد تا آنكه دوره متجدد گردد و ام الكتاب

ظاهر شود و حکم من الیه المآب صادر آید . و هذمان
 المسائل المبرهنة بالبراهین الواضحة ولكن لا يعرفه الا اولوا
 الابصار والذین اعطاهم الله البصيرة الکاشفة فی الکتب
 والآثار . اکنون حال جناب شیخ الاسلام ازد و قسم بیرون
 نیست یا آنکه فی الحقیقه مثل سایر همکیشان خود معتقد
 بصحت تورا و انجیل مقدس نیست و بملاحظه مقام و منصب
 خود از بسط و تفصیل این مسئله صرف نظر نموده است
 در این صورت بهترین است که این غشای رقیق ریاری از عقیده
 خود بردارند تا در این مسئله مذاکره نمایند و صحت و اعتبار
 و حیاهای نازل در این دو کتاب مقدس را ثابت و مدلل داریم .
 و اگر فی الحقیقه بهمین انجیل حاضر معتقدند و آنرا اصلی و غیر
 محرف میدانند در این صورت چاره ندارند که یا تفاسیر نازل
 در کتاب مستطاب ایتناز احق و صحیح دانند و مظاهر امر
 الله را کل مظاهر حقیقت واحده قدسیه شمارند و چنانکه
 حضرت عیسی علیه السلام نیز تصریح فرموده است که اَنَا
 الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالْاَوَّلُ وَالْاَوَّلُ وَالْاَوَّلُ وَالْاَوَّلُ . اول راعین آخر
 ولا حق راعین سابق شناسند . تا صحت رسالت حضرت
 رسول منتقض نشود و آیه مبارکه النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يَجِدُونَهُ
 مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ تمام آید . و اگر این

تفسیر را مقبول ندانند چنانکه بان تصریح بل تعجب و استغراب
 هم نموده اند ناچارند که دین اسلام را باطل دانند و العیاذ بالله
 حضرت رسول الله را تکذیب نمایند زیرا که مفسرین
 انجیل بالاتفاق کل بحکم همین اصحاب ان حضرترا تکذیب
 نموده اند و باعتقاد جناب شیخ الاسلام محال است که مفسرین
 انجیل تقریباً در مدت دو هزار سال کلاً بخطارفته باشند
 و باعتقاد جناب شیخ کویا جمیعاً بصواب رفته و مقصود
 کتبارا درست فهمیده اند . هذا غاية خدمتهم للدين و مبلغ
 علمهم بالكتاب

أُمُورٌ تَضَحُّكَ السُّفَهَاءُ مِنْهَا * وَيُنْكِي مِنْ عَوَاقِبِهَا اللَّيْبُ

و چون دانسته شد که حق جلّ جلاله در تنزیل ایتقان
 شریف ختم انبیای سلف را بکشود و باب فهم آیات محتومه
 کتب مقدسه را بر عباد خود مفتح فرمود و باین سبب
 اهل ایمان را قدرت بخشید که بحکم کریمه و تری کلّ اُمَّةٍ
 جَائِيَةٌ كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعَى اِلَى كِتَابِهَا با اهل هر کتابی بکتاب ایشان
 احتجاج نمایند و در مقام مناظرت و احتجاج ارباب مکابرت
 و لجاج را بزاند آورند لهذا احتیاجی باقی نمانده که در تفسیر
 آیات انجیل مقدس بسط مقال نماید و تطبیق آنرا بر ظهور

مبارک حضرت رسول و سایر . مظاهر حقّه الهیّه واضح
 و مکشوف داریم زیرا که این تفسیر و تطبیق در کتاب
 مقدس ایقان با فصیح عبارت و اتقن برهان نازل شده و انوار
 معانی دقیقه از دراری منیره بیانات رشقیه اش متلاً
 و مشرق کشته لذا بهتر این است که باقی عبارات عجیبه جناب
 شیخ را بنکاریم و مقدار اهانتی را که بائمه هدی رواداشته است
 مکشوف داریم . و هذا عين عباراته (اما عوض اینکه ثبوت
 و شاهد ادعای خود را در خصوص معنی کلمات وارده از خود
 کلام شریف عیسی و یازبانی که متکلم بان بود بیاورد متمسک
 میشود بکلام یکی از اولیای دین اسلام که هرگز اهل انجیل
 اسم ایشانرا نشنیده اند و بلکه اصل و فرع این دین را کذب
 و باطل میدانند . مثلاً صاحب ایقان میگوید مراد از شمس
 و قمر در قول مسیح شمس و قمر معنوی است بدلیل اینکه
 در دعای ندبه *أَيْنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةُ وَأَيْنَ الْأَقْمَارُ الزَّاهِرَةُ*
 فرموده اند (انہی) چه از این عبارت جناب شیخ چنین مستفاد
 میشود که العیاذ باللہ صاحب این کلام شریف را مثل یکی از
 آخوند های این زمان تصور نموده است که باین استخفاف
 و اهانت نام برده و کلام مشارا قابل احتجاج و دلیل نشمرده .
 بلی اگر مقام ائمه هدی علیهم السلام را میدانست و مقام احتجاج را

میفهمید و حجت دیانت اسلامیّه را بر سایر ادیان قائم و بالغ
 میشمرد خود بر مقدار سخافت این کلام ملتفت میشد
 و بر همتی که در انهدام بنیان دین اسلام مبذول داشته است
 آگاه میکشت و لکن نور بصیرت از ابصار اهل هوی
 مسلوب است و قوه استماع از آذن غیر واعیه مأخوذ
*لَقَدْ أَسْمَعْتَ لَوْ نَادَيْتَ حَيًّا * وَلَكِنْ لَأَحْيَاةَ لِمَنْ تُوَدِّي*
إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ ، همانا مثل
 جناب شیخ که از اجابت داعی الی الله و القائم بامر الله نکول
 میفرماید تا ببیند که چگونه دعای ندبه بنصاری و سائر امم اولی
 تاثیر مینماید مثل علمای یهود است که چون نیر جمال عیسوی
 طالع شد و بلخ بدیع انجیل عامه بنی اسرائیل را بدخول در
 ظلّ لواء رب جلیل دعوت فرمود و ایشانرا بعهود مأخوذه
 باسان موسی و اشعیاء و سائر انبیا متذکر داشت این علمای
 زیرک هوشیار از اجابت حضرتش نکول نمودند و از قبول
 دعوتش اعراض جستند تا ببینند کتاب اشعیاء و یرمیا برام
 یونان و رومان چگونه تاثیر میکند و لفظ (مسیح) که هرگز
 مسموع اهل اروپا نکشته بود بل کما افاده الشیخ اصل و فرع
 آنرا باطل میدانستند چه قسم ایشانرا ساکت و ملزم مینماید .

ولکن بر عاقل لیب ظاهر است که تا این علمای اعلام در این اندیشه متفکر بودند و در غمرات این شبهات مستغرق اروپائیان وارث نور انجیل گشتند و در ظل آن لواء جلیل داخل شدند و از پرتو آن نور بازغ عزت یافتند و عامهٔ یهود که ابناء مالکوت بودند خارج افتادند و ذلیل و مهان گشتند و در اقطار جهان پریشان و بی سامان شدند . و هکذا رجع الحکم فی المآب کما اخبر به الله فی الکتاب . و ما چون در سابق مذکور داشتیم و ثابت نمودیم که مقصود حق جلّ جلاله از استشهاد بکلام ائمه هدی علیهم السلام اثبات معانی حقیقیهٔ مقصوده از الفاظ شمس و قمر و کواکب و سما است که در آیات قرآن شریف وارد شده و در اعلام و ورود قیامت و ظهور قائم مذکور گشته و استشهاد بکلام انجیل مقدس از برای این نکته است که اهل نباهت ادراک نمایند که ملل عتیقه نیز بظواهر همین الفاظ در رد حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام متمسک شدند و بعدم ظهور علامات متشبهت گشتند و هم ثابت نمودیم که بسبب کشف نقاب از حقائق مکنونه فی الکتاب ختم انبیای سلف گشوده شد و فهم کتب مقدسه بر اهل ایمان سهولت یافت و طریق اقامهٔ حجت و برهان بر اهالی سایر ادیان آسان گشت . لهندا در

این مقام لازم نیست که تکرار کلام نمایم و اتقان قانون کتاب مقدس ایقانرا در کیفیت اقامهٔ بینه و برهان مکشوف داریم و وهن و سخافت ایرادات جناب شیخ را که در غایت وضوح معلوم گشت و اضحتر نمایم . ولکن ارباب فضل را قدری بتأمل در این عبارت شیخ متوجه میداریم که نوشته اند (گیرم فرقهٔ شیعیه را که بصاحب این کلام شریف قائل و معتقد هستند بنوعی ساکت و قانع کردن ممکن باشد آیا اهل سنت و جماعت را چگونه ساکت توان کرد و لاسیاً اهالی نصاری را که اصلاً بر حقیقت دین اسلام قائل نیستند چه طور دعای ندبه بایشان تأثیر خواهد نمود (انهی کلامه الحجیب) جناب شیخ در اول رسالهٔ ثانیه که طبع نموده و منتشر داشته اند نوشته اند که این مسائل را حسباً لله در میان گذاشته اند و لهذا اولاً از اهل انصاف سؤال مینمایم که فی الحقیقه نفسی که حسباً لله در مسائلی که جمع و تألیف دو ملت بآن منوط است تکلم مینماید هرگز با ین مقدار تعنت و تحامل در کلام خود مندرج میدارد کویا جناب شیخ اهل سنت و جماعت را منکر فضل و جلال و علو علم و معرفت ائمه هدی دانسته اند و این فرقهٔ عظیمهٔ مسلمین را که سواد اعظم امت اسلامیة انداز اعدای اهل بیت طهارت شمرده اند

زیرا که فرقه شیعه را بلفظ معتقد نام برده اند و نحوی بلکه صریح عبارت ایشان این است که فرقه اهل تسنن غیر معتقدند . و حال آنکه امر بعکس متصور جناب شیخ است جمیع اهل تسنن بعلم مقام ائمه اهل البیت معتقدند و بوفور علم و معارف ایشان معترف و افاضل علمای اهل تسنن در فضائل اهل البیت کتب نفیسه تصنیف فرموده اند و وجوب احترام و حفظ مقام ایشانرا مبرهن و مدلل داشته اند . و اختلاف در مسئله تأسیس خلافت مقتضی این نیست که اهل سنت منکر فضل اهل البیت شوند و یاد رعداد غیر معتقدین بمن فرض القران حبه محسوب کردند . و خصوصاً در موارد استعمال الفاظ عربیه مثل اطلاق لفظ شمس و قمر و نجوم بر مظاهر الهیه که نفسی از اهل سنت در وفور علم و فصاحت کلام و بلاغت بیان ائمه اهل البیت شك نموده . و لا شك اگر از هر نفسی ولو از منکرین اسلام سؤال شود البتّه ایشانرا از اعظم بیوت فصاحت عربیه شمارد و در صحت موارد استعمال الفاظ اعلم از اعاجم ففقازیه شناسد . و اما اینکه نوشته اند (دعای ندبه چگونه بر نصارتی تأثیر خواهد نمود) اعجب از کل بیانات سابقه ایشان است گویا جناب شیخ کمان کرده اند که چنانچه شیخ الاسلام هستند

شیخ النصاری و شیخ الیهود هم هستند و یا آنکه وکالتی از ملل سائر دارند . این عبارت با ادعای اینکه حسبیه لله این مسائل را در میان گذاشته اند بغایت مباین و منافی است بل دال بر غایت تحمل و تجافی . لذا در غایت ادب خدمت ایشان معروض میداریم که یاسیدی الشیخ نه علم افاضل امت نصاری و یهود از شما کمتر است و نه قلمشان از قلم شما کندتر و نه لسانشان از لسان شما قاصر تر شما اگر در دین خود شبهه دارید بفرمایید و شبهات سائر ملل را بخود ایشان واگذارید و وکالت از جانب سائر ملل نکنید و اندوه دیگری را نخورید تا آنکه لا محاله بتعصب و تننت منسوب نگردید و ادعای حسبیه لله را فعلاً مصدق شوید . و چون ایرادات شیخ الاسلام در این بحث فقره فقره معلوم الحال کشت و قیمت آن بر اهل علم واضح آمد لذا از قرآء این اوراق رجا مینمایم که قدری در این فقره آخر نیز تأمل فرمایند که نوشته است (باوجود آنکه هر مؤسس و مقتنی که با دعای عام بیاید چونکه خود را مظهر اظهر وجود مطلق و ذات بحت میدانند باید خطابات و اثبات حقیقت خود هم عام و تام باشد و روی کلامش بر کل من حیث الكل شامل آید . نه اینکه از ملل متفرقه مسکونه و از فرق متعدده یکفرقه قلیله را مورد خطابات نموده بنا بتکنیکی

معلومات اغلب ایشان سوق کلام نماید و بجای یایها الناس یایها العرب و یایها الفرس گفته با حدیث چند که دانستن صحت و سقم آن بسیار مشکل است و حتی اکثر اهالی اسلام بان معتقد نیستند استدلال برود (انتهی) گویا جناب شیخ بر خود متحتم داشته اند که هر چه بر قلم ایشان میگذرد بنویسند خواه معنی داشته باشد یا نداشته باشد اصول ادیانرا منهدم کند یا نکند بر انبیای گذشته علیهم السلام وارد آید یا نیاید با اینکه در قران شریف وارد است که لَا نَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ و در ایقان شریف مصرح که کل مظاهر یکحقیقتند و کل حکم یکذات و یک روح و یک جسد دارند معذک حضرت موسی علیه السلام جز بر بنی اسرائیل مبعوث نشد و حضرت عیسی علیه السلام که فرموده است أَنَا الْأَلْفُ وَالْآيَةُ الْبَدَايَةُ وَالنَّهَائَةُ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ جز بنی اسرائیل را که اقل از جمیع فرق عالم بوده هستند مخاطب نداشت . و در انجیل مقدس وارد است که حضرت عیسی علیه السلام رؤیت خدای غیر مرئی است و هم وارد است که در زیر آسمان جز اسم مبارکش نجات دهنده نیست با وجود چنین ادعای مظهریت کبری احدی بایشان ایراد نمود که چرا فقط بنی اسرائیل را مخاطب داشته و بعموم خالق خطاب و استدلال

نفرمودی . و سبب جز این نبود که خلق اینقدر شعور داشتند و میفهمیدند که مدعی چنین مقامی محدود و محدود خلق نکردد و خود بمصالح وقت اعلم و بمقتضیات خطاب دانا تر باشد . بناءً علی ما ذکر ایراد جناب شیخ اولاً بر حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام وارد تر است زیرا کتابی از ایشان جز تورا و انجیل موجود نیست و در این دو کتاب خطابی جز بر بنی اسرائیل مشهود نه . و اما ایراد ایشان قطع نظر از اینکه بالاصل واهی و باطل و مبنی بر وهم و خیال فاسد است مع ذلك بر اینظهور اعظم بهیچ وجه وارد نیست . چه که مثل ایشان که ایقان شریف رادیده و سائر الواح مقدسه را ندیده اند مثل کسی است که از قران مجید يك آیه یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ كُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ را ببینند و بدون اطلاع از باقی قران ایراد کنند که چرا حضرت رسول علیه السلام تنها بنی اسرائیل را مخاطب داشته و چرا خطاب خود را عام و شامل کل اهل عالم نفرموده است . زیرا که بر مطلعین بر کتب و الواح نازل از نتم اعلی حتی افاضل نصاری و اکابر اروپا مخفی و پوشیده نیست که قطع نظر از اینکه بر حسب استدعای علما و رؤسای مال موجوده کتب متعدده و الواح متکثره باسم فرد فرد از مال مذکره نازل گشته است

علاوه الواح عدیده خطاب بعموم اهل عالم موجود است و الواح مذکوره در اکثر عواصم و بلاد کبیره حتی عواصم اروپا منتشر و مطبوع . و از همه گذشته کتاب مستطاب عهد که در سنین اخیره از قلم اعلی نازل شده و در این لوح مقدس ~~ال~~ جمیع موارد فلاح و نجاح را بیان فرموده اند خطاب بعموم اهل عالم است و شامل کافه امم و هذا بعض عباراته الرشيقه و بیاناته الایقه نوردها زینة للکتاب و دفماً لا وهام اهل الارتياب (قَالَ جَلَّ شَأْنُهُ وَعَلَتْ كَلِمَتُهُ) ای اهل عالم شمارا وصیت مینمایم آنچه سبب ارتفاع مقامات شما است . بتقوی الله تمسک نمائید و بذیل معروف تثبت کنید . براستی میکویم لسان از برای ذکر خیر است او را بکفتار زشت میالائید عفی الله عما سلف از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمائید از لمن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمائید . مقام انسان بزرگ است . چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر امروز روزی است بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود . مقام انسان بزرگ است اگر بحق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد . انسان حقیقی بمثابه آسمان لدی الرحمن مشهود شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق

منیره مضیئه مقامش اعلی المقام و آثارش مربی امکان هر مقبلی الیوم عرف قیص را یافت و بقلب طاهر بافق اعلی توجه نمود او از اهل بها در صحیفه حمرا مذکور خذ قدح عنایتی باسنی ثم اشرب منه بذکر الیزید البدیع ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف نمائید . نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده . ولیکن جهال ارض چون مربای نفس و هو سند از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافلند و بظنون و اوهام ناطق و عامل . یا اولیاء الله و امنائه ملوک و مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقتد در باره ایشان دعا کنید حکومت ارض بآن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت . نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب هذا امر الله فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زینة بطراز الاثبات انه هو العالم الحكيم (و كذلك در این لوح کریم فرموده است) براتی میکویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودیکه لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه

است . بگوای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی ننمائید
وعلت اتفاق را علت اختلاف مسازید . امید آنکه اهل بها
بکلمه مبارکه قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ناظر باشند . و این کلمه علیا
بمثابه آست از برای اطفای نار ضغینه و بغضا که در
قلوب و صدور مکنون و مخزون است . احزاب مختلفه از این
کلمه واحده بنور اتحاد حقیقی فائز میشوند آنه یقول الحق
و یهدی السبیل وهو المقتدر العزیز الجمیل (انتهی) و در لوح
کبری که در جواب سؤالات جناب مانگیجی صاحب
زردشتی باسم اینعبد نازل شده است (میفرماید)
قُلْ يَا مَلَأَ الْأَذْيَانِ بَايَ حِجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلُ وَبَايَ
بُرْهَانَ أَعْرَضْتُمْ عَنِ الَّذِي اسْتَوَى بِهِ هَيْكَلُ الْقَدَمِ عَلَى
الْعَرْشِ الْأَعْظَمِ وَنَطَقَ مَنزِلُ الْبَيَانِ تَاللَّهِ قَدْ ظَهَرَ مَا تَزَيَّنَ بِدِكْرِهِ
الزُّبُرُ وَالْأَلْوَا حِ (وقال أيضاً جلَّ اسمه وعزَّذ كره) يَا أَبَا الْفَضْلِ
قُمْ بِإِسْمِي وَقُلْ بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ يَا مَلَأَ الْإِمْكَانِ تَعَالَوْا
لَأَقْصَّ لَكُمْ النَّبَأَ الْأَعْظَمَ الَّذِي تَزَيَّنَ بِدِكْرِهِ الزُّبُرُ وَالْأَلْوَا حِ .
تَعَالَوْا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ لِأُرِيكُمْ الْأَفُقَ الْأَعْلَى وَأَسْمِعْكُمْ نِدَاءَ
اللَّهِ رَبِّ الْأَرْبَابِ (انتهی) و آیه مبارکه اولی که میفرماید
قُلْ يَا مَلَأَ الْأَذْيَانِ بَايَ حِجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِلَى آخِرِهَا

تعلیم دلیل عتی تقطعی و برهان تام الهی است که حجت هر
مکابری بآن قطع میشود و بصیرت هر منصفی بآن منور
و مفتوح میگردد . چه اگر هر نفسی از مال موجوده بنظر
تحقیق نه تقلید در حجت دین خود نظر نماید و تفکر کند البته
بمعرفت اصل برهان و عرفان مظهر امر رحمان فائز شود
و اگر مکابر و مجادل باشد منجم و ملزم گردد . زیرا که
مظاهر امر الله چنانکه من حیث الذات مظهر حقیقت
واحده اند و کل حکم یکذات و یک روح و یک جسد دارند
کذاک برهان ایشان نیز واحد است و طریق معرفت ایشان
متحد . غایت ما فی الباب هر چه ظهور متأخر است نظر
بناموس تقدّم و ارتقا حجت او اظهر است و برهان او اجلی .
و در قران مجید از این حادثه از حوادث یوم الله نیز اعلام
و اخبار فرموده است بقوله تعالی وَیَوْمَ یُنَادِیهِمْ فِی قَوْلٍ مَاذَا
أَجَبْتُمْ أَلْمُسَائِرِينَ فَعَمِیَتْ عَلَیْهِمُ الْأَنْبَاءُ یَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا یَتَسَاءَلُونَ
یعنی روزیکه خداوند تعالی خلق را ندا میفرماید و میگوید
چگونه اجابت کردید پیغمبران را و قبول نمودید امر ایشانرا
پس اخبار بر ایشان پوشیده میماند و استفسار نیز منقطع
میشود . یعنی نه از حقیقت کیفیت اجابت رسل مطلقند
و نه از اذات ایشان آگاه و نه از اهل علم و اطلاع مستخبر .

این است که بر وفق آیه کریمه حق جلّ جلاله در الواح مقدسه و مواضع متعدده عموم اهل عالم را مخاطب فرمود و باین کلمه جامعه (بِأَيِّ حُجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلُ) کافه امم را منجم و ملزم داشت . چه امری ظاهر است که عموم ملل از حقیقت برهان بیخبرند و غیر مطلع و بآنچه تقلیداً از آبا و امهات خود مسموع داشته اند متمسکند و مقتنع . و خلاصه القول اگر این عبد بخواید جمیع خطابات عامه الواح مقدسه را در این اوراق مرقوم دارد باید اضعاف قران مجید را در این مقام مندرج نماید . ولیکن از برای کسانی که قلوبشان از نور انصاف منور است کفایت مینماید . و جناب شیخ در صحیفه (۳۶) رساله مطبوعه خود نوشته اند که کتاب بیانرا ندیده اند در اینصورت ابداً حق چنین اعتراضی را نداشتند که بنویسند مدعی مظهریت تامه باید خطابات او عام باشد چه کسی که تمام کتب سماویه ملّتی را ندیده چنین اعتراضی کند و بتعمیم و تخصیص خطاب باب ایراد و انتقاد کشاید این خود اعتراف بعدم مبالات و یاوه نگاری باشد . و حال آنکه عرض شد که نسبت کتاب مستطاب ایقان بسایر الواح نازله در این ظهور اعظم . مثل نسبت يك آیه است در قران مجید بسوره

و یایک سوره بتمام قران . و چون دانسته شد که این ایراد جناب شیخ نیز مانند سایر ایرادات ایشان مبتنی بر وهم و عدم اطلاع بوده است اکنون در این عبارات ایشان نظر نمایم که نوشته اند . (باحادیثی چند استدلال برود که دانستن صحت و سقم آن بسیار مشکل است و اکثر اهل اسلام بان معتقد نیستند .) اولاً از این عبارت جناب شیخ مستفاد میشود که از کتاب مبارک ایقان هیچ نفهمیده اند زیرا که در این کتاب پس از حلّ غواض کتب سماویه که اقوی حائل ملل عتیقه است در تصدیق . مظاهر الهیه بادلّه چند در اثبات قائمیت حضرت باب اعظم عزّ اسمه استدلال فرموده اند و اول و اعظم از همه استدلال بآیات کتاب الهی است که دلیل باقی و برهان کافی و حجت بالغه الهیه است . فیما بین بریه و جمیع ادیان موجوده بآن متعلق و منوط است و بآبوت آن وابسته و مربوط . و این حجت در جمیع ادیان رتبه اولیه دارد و احادیث رتبه ثانویه . و چنانکه سابقاً هم بد این نکته اشاره شد حق جلّ جلاله در این مقام کلاماً . بسوط و مفصل و علوّ و سموّ این حبل متین و برهان مبین را واضح و مدلل داشته اند . قطع نظر از سائر ادله از قبیل دلیل تقریر و ثبوت و نفوذ که ممیز است بین الحقّ و الباطل و الثابت

والزائل . و جناب شیخ از جمیع صرف نظر نموده و دلیل این ظهور اعظم را احادیثی چند تصور کرده اند که فهمیدن صحت و سقم آن بسیار مشکل است آنهم بر ایشان نه بر اهل علم . زیرا که سابقین از علما رضی الله عنهم از برای انتقاد احادیث و تمیز غث از ثمنین و ضعیف از صحیح آن قواعدی بیان فرموده اند که در کتب این فن مقرر و مدوّن است و احسن طرق از برای فهم احادیث صحیحه از ضعیفه تطبیق آن با کتاب الله است چنانکه در مقاله اولی مشروحاً مبین داشتیم . چه در صورتیکه در کتاب مجید فیہ تَبَيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هَمْحَمِينَ وَ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ وَ كَذَلِكَ وَ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ نَازِلٍ شَدِيدٍ اِذَا كَرِهْتِ ابْنَةَ آدَمَ وَ بَشَارَاتٍ وَارِدَةٍ فِي الْكِتَابِ مُطَابَقَةٌ نَمَائِدُ الْبَتَّةِ فِي صِحَّتِهَا وَاعْتِبَارِهَا أَنْ شَكَّ فِيهَا بَاقِي نَمَائِدُ . و از طرق انتقاد اتفاق علمای حدیث است زیرا که اهل تسنن و اهل تشیع که غبار اختلاف و افتراق را الی عنان اسماء مرتفع دانسته اند اگر در روایت حدیثی اتفاق نمایند نیز نزد اهل استبصار دلیل صحت و اعتبار گردد . و از همه گذشته علم رجال کافل حال و فاصل این قیل و قال است در اینصورت بذیل صعوبت و اشکال متمسک شدن اعتراف

ببعضی است و بس . و نظر بدفع این شبهات و اهیه این عبد در این مقالات چنانکه بر اهل بصیرت مشهود است باحادیثی استدلال نموده که (اولاً) مؤید آیات قرآن (و ثانیاً) از طرق اهل تسنن و تشیع و (ثالثاً) بوثوق مصادر متصف باشد شاید این ایرادات بارده و توهمات مضحکه ساقط گردد . و اخیراً این عبد که اقل عباد حضرت مانا که ایجاد محسوب است و بقطره از بحر ایقان مرزوق نظر بهمایون خطاب حضرت رب الارباب که مرقوم شد حاضر است که هر کس از هر ملت از ملل موجوده بخواهد شناها او کتباً در این امر اعظم نظر کند او را بادنه واضحه که دین خود او بآن ثابت و مقرر است بر حقیقت امر مبارک مطلع و آگاه نماید و اگر از اهل فلسفه و قیاسات منطقیه است باده عقلیه و اگر از اهل مجادله و مکابره است باده الزامیه ملزم و ساکت گرداند لیتمین الرشید من النبی و الحق من الباطل و الصحیح من العلیل و الله تعالی علی ما نقول وکیل

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند
 دیکر در بیان معنی آیات شریفه رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ
 وَإِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَيَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ صَاحِبِ

کتاب میفرماید که مقصود از مشارق مظاهر انوار الهی و مراد از انفطار سما نسخ و بطلان دین قبل حین ظهور بعد و کذا از تبدیل ارض تبدیل اراضی قلوب بارض معرفت و حکمت است . برای اثبات مدعی خود باید بیان فرماید که کدام لغت و کدام استعمال عرب و کدام تفسیر و موارد استعمال شهادت میدهد باینکه سما بمعنی دین و انفطار بمعنی نسخ و بطلان بطریق حقیقت و یا مجاز استعمال شده است . و الا بدون استشهاد اخذ معانی مذکورده مسلم نمیکرد و هم باعث تسکیت و اقناع قارئین نمیشود . و حال آنکه تجاوز از قانون لسان در هر دین و کلام و در میان هر ملت روانیست بلکه کلام و خطابات هر متمدن بزبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ و فصیح باشد . ولذا قال عز من قال **وَاِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا فَاْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ** (انتهی)

جواب

بر اهل علم مخفی نیست که باب استعاره و تشبیه از ابواب واسعة فصاحت کلام است که علمای عالم در جمیع لغات و السنه در آن مستوفی تکلم فرموده و فصحا و خطبای امم من کافه الاجناس بیانات خود را در خطب و رسائل بان مزین

داشته اند . و اگر چه این مسئله از مسائل واضحه است نزد اهل علم و موضع تبیین و تفصیل این قبیل مسائل کتب بیانیه است نه رسائل استدلالیه و لکن تا عوام آنحدود نیز بقدر مقدور بر این حقائق اطلاع یابند و ارباب نباهت بر مقدار بیعلمی و بی اطلاعی مکابرین و مجادلین و معترضین علی الله ملتفت شوند بر سبیل اختصار معروض میدارم که علمای دلم بیان فرموده اند که اگر کاتب و یا خطیب شیئی را بشیء دیگر مماثل و مشابه داشت بسبب مناسبتی با اظهار ادوات تشبیه از قبیل لفظ مثل و کاف تشبیه در عربی و چون و مانند در فارسی آنرا (تشبیه) خوانند مثل **زَيْدٌ كَالْاَسَدِ** در عربی که زید را بمناسبت شجاعت باسد تشبیه نموده اند باظهار ادوات تشبیه که کاف باشد . و اگر کاتب و خطیب لفظی را بر معنائی اطلاق نماید بسبب مناسبتی بدون ادوات تشبیه آنرا (استعاره) گویند مثل اینکه گویند **رَأَيْتُ اُسْدًا** و مقصود رؤیت شخص شجاعی باشد که در حقیقت قائل آن شخص را باسد تشبیه نموده و اکتفا کرده است بذکر مشبه به بدون ذکر اسم مشبه و ادوات تشبیه و اگر کاتب و یا خطیب قرینه تشبیه را در کلام مذکور دارد آنرا (استعاره تصریحیه) گویند مثل **رَأَيْتُ اُسْدًا** یرمی که لفظ یرمی قرینه است که

مقصود از اسد مرد شجاع است . و اگر قرینه را در کلام ذکر نکنند آنرا (استعارة بالكناية) گویند ، (قال صاحب محيط المحيط) الاستعارة مصدر استعار وعند البيانين ادعاء معنى الحقيقة في الشيء للبالغة في التشبيه مع . طرح ذكر المشبه من الين كقولك رأيت اسداً وانت تعنى به الرجل الشجاع . ثم اذا ذكر المشبه به مع ذكر القرنية يسمى استعارة تصريحية وتحقیقیة نحو لقيت اسداً في الحمام . و اذا قلنا المنية انشبت اظفارها بفلان فقد شبهنا المنية بالسبع استعارة بالكناية واثبات الاظفار لها استعارة تخيلية (الى آخر كلامه) و این قاعده مطرّد است در جمیع لغات عالم و مصرعی و معتبر است نزد فصحا و بلغای کلّ امم و قرآن شریف محتوی است بر کثیری از استعارات لطیفه و تشبیهات دقیقه مثلاً در آیه مبارکه **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** . در این آیه مبارکه نور الهی را بمشکوة

تشبیه فرمود با اظهار اداة تشبیه و لفظ شجرة مبارکه را از برای مظاهر امر الله که مشارق این نور باهرند استعاره آورده . و این قاعده مطرّد است بین انبیا و اولیا سلام الله علیهم که در هر ظهور نفس مظهر امر الله را باصل شجرة و کبار اولیا را باغصان و مؤمنین را باوراق آن شجرة مبارکه تعبیر و تشبیه فرموده اند . چنانکه در حدیث علی بن مهزیار که مخبر بود از ظهور امر الله در حافات بحیره طبریه و در مقاله اولی ذکر شد ملاحظه فرمودی که فرموده است **فِي ظِلَالِ شَجَرَةٍ بَسَمَتْ أَفْئَانُ غُصُونِهَا فِي حَافَاتِ الْبُحَيْرَةِ الطَّبْرِيَّةِ** و حضرت عیسی چنانکه در باب (١٥) انجیل یوحنا مذکور است فرموده **أَنَا الْكَرْمَةُ الْحَقِيقَةُ وَأَبِي الْكَرَامُ** . و هم در همین باب فرموده است **أَنَا الْكَرْمَةُ وَأَنْتُمْ الْأَغْصَانُ** . یعنی منم تالک انکور و پدرم باغبان و شما شاخهای آن تاکید . و در کتاب اشعای نبی در اصحاح یازدهم در اخبار از ظهور مسیح فرموده است **وَيَخْرُجُ قَضِيبٌ مِنْ جَزَعِ بَسَائِي وَيَنْبُتُ غُصْنٌ مِنْ أَصْوَالِهِ وَيَحُلُّ عَلَيْهِ رُوحُ الرَّبِّ رُوحُ الْحِكْمَةِ وَالْفَهْمِ رُوحُ الْمَشُورَةِ وَالْقُوَّةِ رُوحُ الْمَعْرِفَةِ وَمَخَافَةِ الرَّبِّ** . یعنی و نهالی از تنه یشای (پدر حضرت داود) بر

آمده شاخه از ریشه هایش قد خواهد کشید و روح خداوند که روح حکمت و فطانت و روح مشورت و قوت و روح علم و خشیت از خداوند است بر آن خواهد آرمید و مقصود از لفظ جزع یسای در این مقام ارض داود است یعنی اراضی مقدسه که مغرس شجره طیبه است و منبت همایون غصن سدره مبارکه . و در اصحاح ششم کتاب زکریای نبی میفرماید وَ كَلِمَةُ قَائِلًا هَكَذَا قَالَ رَبُّ الْجُنُودِ هُوَ ذَا الرَّجْلِ الْغُصْنِ اسْمُهُ وَمِنْ مَكَانِهِ يَنْبُتُ وَيَبْنِي هَيْكَلَ الرَّبِّ یعنی وبا و بکو که رب الجیوش چنین میفرماید که اینک شخصی که اسمش غصن است و از مکانش خواهد روئید و هیكل خداوند را بنا خواهد فرمود . و در آیه اول اصحاح چهارم کتاب اشعای نبی میفرماید فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَكُونُ غُصْنُ الرَّبِّ بَهَاءً وَمَجْدًا وَمَقْصُودٌ این است که حق جلّ جلاله از مرکز میثاق قویم اخبار نموده و لفظ غصن را استعاره بفرع منشعب از اصل قدیم اطلاق فرموده یعنی در یوم موعود همایون غصن شجره طیبه بروید و برومند شاخ سدره منتهی قد برافرازد و انوار مجدت و عزت الهیه از وجه میزش مشرق گردد و هیكل رب یعنی بیت

دیانت الهیه را مشید و معمور فرماید تا نور توحید حقیقی از جمیع آفاق مشرق شود و ظلمت کفر و شرک و نقض و نکث یکسره زائل و باطل آید . و چنانکه در کتب سماویه کلمه طیبه و شجره مبارکه استعاره بر مظاهر امر الله اطلاق شده کذلک در کتب مذکوره کلمه خبیثه و شجره ملعونه بر اعداء الله و معارضین و معترضین بر مظاهر امر الله استعاره اطلاق شده است چنانکه در سوره بنی اسرائیل فرموده است وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي ارْتَيْنَاكَ اِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحْوِ فَهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ اِلَّا طُغْيَانًا کبیراً و سبب نزول این آیه مبارکه این بود که حضرت خاتم الانبیا در رؤیا مشاهده فرمود که اشخاصی مانند قرود بر منبر مبارک بالا میروند و چون آن وجود مبارک بیدار شد خاطرش از این رؤیا مشوش گشت چه کسانی که از تعبیر رؤیا و تأویل احادیث باخبرند میدانند که رؤیت قرود در رؤیا مندرج بخطر شدید است خاصه رؤیای انبیا علیهم السلام که در حکم وحی سماوی است و در اینحال که پریشانی خاطر آنحضرت را مشوش و مکدر داشت این آیه مبارکه نازل شد و از حق جلّ جلاله اعلام رفت که

فتنه شديده امت اسلاميه را احاطه خواهد نمود و خلافت نبويه كه اول وسايط تربيت و تصايح حال امت است باصل شجره خبيثه يعنى بنى اميه انتقال خواهد يافت و اوراق اين شجره ملعونه كه اتباع اين فرقه خبيثه اند بر منابر اسلاميه جالس خواهند شد و امت را بضلالت و هلاكت مبتلا خواهند نمود . و بحكم تاويل همين آيه كريمه در احاديثي كه از حضرت رسول عليه السلام مأثور است و در كتب اهل تسنن و اهل تشيع مذكور وارد شد كه در يوم ظهور قائم موعود كه يوم رجعت آل محمد است نيز رياست ملكيه و دينيه بسلسله سفيايه خواهد رسيد و اصول و فروع اين شجره خبيثه كه رؤسا و تابعين اهل شرارت و مكابرت باشند در جميع بلاد بماندت و معارضت با اصحاب و اتباع ان حضرت قيام خواهند نمود . و شيخ كمال الدين دميري كه از افاضل اهل سنت و جماعت است در كتاب حيوۃ الحيوان پس از ذكر اين حديث و رؤيا مي فرمايد *فَمَا رُؤْيِي النَّبِيِّ بَعْدَ ذَلِكَ ضَاحِكًا مُسْتَبْشِرًا إِلَى أَنْ مَاتَ* يعنى پس از رؤيت اين رؤيا و نزول اين آيه آن حضرت خندان و مستبشر ديده نشد تا آنكه وفات يافت . و عماد الدين ابو الفدا نيز در ترجمه

المتعضد بالله العباسي و شرح فرماني كه صادر فرمود در طي فرمان فرموده است كه علماي تفسير اجماع و اتفاق نموده اند كه مقصود از شجره ملعونه بنى اميه است . و از اين فقره مستفاد ميشود كه تا آزمان اين فقره مابين علماي اسلام متفق عليه بوده است . و از استعارات معروفه لفظ يد الله است كه كثيراً و شائعاً من حيث الاستعاره بر قدرت الهيه اطلاق شده و در آيه ببعثت تحت الشجره يد الله فَوْقَ أَيْدِيهِمْ استعاره بر يد مبارك حضرت رسول اطلاق يافته . و لفظ وجه الله را در آيه يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ بر وجه مبارك حضرت رسول اطلاق فرموده . و در آيه مباركهُ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ لَفْظ اغلال را بر عقائد سخيفه و عبادات شاقه ملل عتيقه اطلاق نموده . و خلاصه القول مقصود اين عبد از بيان اين استعارات و تطويل كلام اين است كه مردم آن صفحات كه بالكل از فهم قران دور افتاده اند قدرتي باستعارات قرانيه و تشبيهات نبويه مانوس كردند شايد از اطلاق شمس بر مظاهر امر الله بمناسبت نورانيت و از اطلاق سما بر دين الله بمناسبت رفعت تعجب نمايند . و موارد استعمال ان در كلمات عرب بسيار است و سؤال جناب شيخ از موارد

استعمال این الفاظ نه تنها دلیلی است ظاهر بر عدم اطلاع ایشان از تفسیر قرآن بل دلیل است بر عدم معرفت بعلم عربیت وقواعد فصاحت و بلاغت زیرا که اظهر مثالی که علمای علم بیان در مسئله استعاره وتشبیه تمثیل فرموده اند تشبیه انسان است بشمس بمناسبت حسن طلعت و یارفعت شأن چنانکه فاضل محقق تفتازانی در شرح تلخیص المفتاح بعد تقسیم التشبیه بالحسی والعقلی والمخالف فرمود است (والمختلف الذي بعضه حسی وبعضه عقلي كحسن الطلعة الذي هو حسی ونباهة الشأن الذي هو عقلي في تشبیه انسان بالشمس) ودر آیه مبارکه *اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ* ملاحظه نما که پس از آنکه در کتاب مجید از خداوند تبارک و تعالی بنور تعبیر نموده و در کمال صراحت فرموده است که خداوند نور آسمانها و زمین است چه جای شبهه باقی میماند که مشارق این نور ظاهر باهر انبیا و مرسلین و مظاهر امر حضرت رب العالمین اند مگر آنکه جاهل مکابری انکار نماید و بگوید که این افتاب ظاهری مثلاً مشرق انوار الهی است والعیاذ بالله حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیا علیهم من الصلوات اکملها و ابهاها مشارق این نور ساطع و مطلع این شمس لامع بنوده

و نیستند (*قَاتَلَ اللَّهُ الْجَهْلَ وَالْغِبَاوَهَ*) آیا جایز است که فصحا و بلغا سلاطین و امرا را بشمس و قمر و نجوم و امثالها تشبیه کنند و لفظ سهارا بر قصور و ممالک استعاره استعمال نمایند چنانکه خطب و رسائل و دو اوین ایشان پر است از این استعارات و تشبیهات و جایز نیست که انبیا علیهم السلام که افصح کل بشرند در بشارت بظهور بعد از مظهر امر الله بشمس و از آنکه بنجوم و از دیانت بسما تعبیر نمایند و یا مظاهر نور لامع ساطع الهی را بلفظ مشارق وصف کنند . اگر ملاحظه حسن ترتیب کلمات و لطائف محسنات نباشد و از استعارات لطیفه و تشبیهات بدیع و نکات دقیقه و جمل رفیع و حسن ترصیع و لطف تسبیح صرف نظر آید بچه مناسبت باید قرآن شریف را افصح کتب خواند و بکدام دلیل باید این سفر مجید را بلغ بیان دانست . و حال آنکه در نزد اهل نظر قرینه حالیه اقوی شاهدهی است که در مقام اخبار از حوادث آتیه و بشارت بورود یوم الله مقصود از الفاظ شمس و قمر و مشارق و مغارب وجودات مقدسه مظاهر امرند که از این انوار مشرقه لازال ظلمت کفر و ضلالت از آفاق عالم زائل شده وصولت جهل و همجیت باطل کشته . آیا در آیه مبارکه *وَالشَّمْسُ وَضُحْيُهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّيَا* اگر لفظ

شمس و قمر بر روح الله النازل من السماء وفرعه المنشعب من
الدوحة العلياء تفسیر شود بفصاحت قران انسب باشد یا بر
این شمس و قمر ظاهری که در امور دینیّه مذکور نبوده
و نیستند و آیه مبارکه رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ بر
مشرق و مغرب دو نور ساطعی مانند حضرت یحیی
و حضرت عیسی علیهما افضل التحیة و البهاء مفسر آید بلاغت
قران اوفق آید یابد و مشرق و مغرب خارجی که در این موقع
هیچ معنی نداشته و ندارند . این بیخبران که از حقیقت
فصاحت و بلاغت جز اسم آنرا ندانند اگر مطلع قصیده
شمس الشعرا سروش را بینند که فرموده است

صدر اعظم آفتاب است و نظام الملك ماه

آسمان آیند و کوكب آستان پادشاه

حسن استعاره آنرا پسندند و تمجید کنند و با آنکه

امثال آنان از ملوك و صدور فراوانند بغایت تحسین نمایند
و اگر شعر وزیر کاتب فقیه ابی القاسم بن الجدر رحمه الله را
در کتاب قلائد العقیان ملاحظه نمایند که سروده است

أَبَا عَامِرٍ أَنْصَفَ أَخَاكَ فَإِنَّهُ

وَإِيَّاكَ فِي مَحْضِ الْهَوَى الْمَاءِ وَالْخَمْرِ

أَمْثَلُكَ يَنْبَغِي فِي سَمَاءِ كَوْكَبًا

وَ فِي جَوْكِ الشَّمْسِ الْمُنِيرَةِ وَالْبَدْرِ

عَجِبْتُ لِمَنْ يَهْوَى مِنَ الضُّفْرِ تُوْمَةً

وَقَدْ سَأَلَ فِي أَرْجَاءِ مَعْدِنِهِ التُّبْرُ

از استعاره الفاظ شمس و بدر و تبر بر رسائل فصیحیه
و خطب بلیغیه و اشعار رائقه و منثورات فاشه بشکفت آیند
و او را بغایت مجدت و رفعت بستایند و لکن از اطلاق شمس
و قمر بر مطالع امر الله و مشارق نور الله تعجب کنند و غریب
شمارند و برهان طلبند و لجاج و احتجاج پیش آرند با اینکه این
انوار لامعه و شمس مشرقه که جهان از رویشان روشن است
و عالم از خویشان کلشن باین نعوت افریند و باین محامد
انسب . و اگر بخواهی بفهمی که اطلاق لفظ سما بر دین
و شمس و قمر و نجوم بر آنکه هدی و خلفا چه قدر شائع
و مستحسن بوده است نزد فصیحای عرب در قصیده مشهوره
کمیت بن زید الأسدی ملاحظه فرما که مطلع آن اینست

الْأَحْيَاتِ عَنَا يَا مَدِينَا * وَهَلْ نَاسٌ تَقُولُ مُسْلِمِينَ

و این قصیده را کمیت بن زید در ایام خلافت خلفای

امویّه در فضائل قبیله (نزاریه) که اجداد حضرت رسول

علیه السلام و سائر قریش بوده اند نظم فرمود و نزاریه را بر قحطان تفضیل نمود و این قصیده معروف است بفصاحت و بلاغت و در قوت فصاحت و تاثیر آن همین بس است که بسبب نظم این قصیده چنانکه مسعودی در تاریخ مؤرخ الذهب و معادن الجوهر مشروحاً ذکر نموده است میان نزاریه و قحطانیه معاندت واقع شد و حروب هائله بمیان آمد و اخیراً منتهی بزوال خلافت جاړه امویّه و تشکیل و تأسیس خلافت عباسیه کشت . و در طی قصیده فرموده است

لَنَا قَمَرُ السَّمَاءِ وَ كُلُّ نَجْمٍ * تُشِيرُ إِلَيْهِ أَيْدِي الْمُهْتَدِينَ
لِنَجْعَلَ الْمَكَارِمُ خَالِصَاتٍ * وَ لِلنَّاسِ التَّفَقُّ وَ لَنَا الْحَيَاتُ

در شعر اول میفرماید از ما قبیله نزار ظهور یافت ماه آسمان و همچنین هر ستاره که دست هدایت یا فتکان با و اشارت نماید . و این معلوم است که مقصود او از لفظ قمر و سما و نجم قمر و سما و نجم ظاهری نیست زیرا که نسبت این اشیا بنزاریه و قحطانیه متساوی است و تخصیص بطائفه دون طائفه ندارند بل مقصود او از لفظ قمر وجود مبارک نبوی است و از سما دیانت اسلامیّه و از نجوم خلفای راشدین و ائمه طاهرین که ظهور ایشانرا حق جلّ جلاله از قبیله

نزار مقرر فرمود و این سلسله علیه را باین دراری منیره مکرم و معظم داشت و بر جمیع قبائل شرف مفاخرت عطا نمود . و کتاب صروج الذهب و معادن الجوهر مسعودی که این قصیده و حکایت در آن مندرج و مسطور است در مصر در مطبعه امیری طبع شده و در مدینه عشق آباد دو نسخه از این کتاب موجود است یکی طبع مصر و دیگری قدیمی بخط ید . و مقصود از این ذکر این است که اگر جناب شیخ از مسافرت و هجرت معذرت میطلبند و مرثیه بیچارگی میخوانند لا محاله تحصیل این کتب سهل است بطلبند و ملاحظه فرمایند که استعمال لفظ سما در دین چه مقدار نزد فصیحی عرب شائع و متداول بوده است . و همام بن الغالب المعروف بالفرزدق در قصیده عینیه شهیره فرموده است

أَخَذْنَا بِأَفَاقِ السَّمَاءِ عَلَيْهِمْ * لَنَا قَمَرَاهَا وَ النُّجُومُ الطَّوَالِعُ
یعنی آفاق آسمانرا بر بنی قحطان گرفتیم زیرا که افتاب و ماه این آسمان و نجوم طالعه آن از ما است و ظاهر است که مقصود از سما در این شعر سما دیانت اسلامیّه است و مقصود از قرین شمس و قمر است که استعاره اطلاق نموده است بر شمس نبوت و قمر ولایت و از نجوم کواکب

امامت ودراری خلافت و این شعر را شهاب الدین احمد بن عبد ربّه الاندلسی در کتاب العقد الفرید در مجلد اول در باب نوادر نحو روایت فرموده است . و این قصیده از مشاهیر قصائد فرزوق است و شریف رضی علیه الرحمه در دیباجه نهج البلاغه باین شعر او از این قصیده استشهاد میفرماید

أُولَئِكَ آبَائِي فَجَنِّبْنِي مِثْلَهُمْ * إِذَا جَمَعْتُنَا يَا جَرِيرُ الْمَجَامِعِ

و این عبد باقتضای مقام بشعر دیگر آن متمثل میشود

وهو هذا

فَوَا اسْفَاحَتِي كَلِيبٌ يَسْبِينِي * كَأَنَّ أَبَاهَا نَهَشَلُهُ أَوْ مَجَاشِعُهُ

و فضل الله الکاتب العراقي در حادثه سعد الدوله یهودی که در وزارت ارغون خان مغول در سنه (٦٩٠) هجریه

وقوع یافت و سابقاً ذکر می شود میفرماید

فَانْفَطَرَتْ سَمَائُهُمْ وَأَظْلَمَتْ أَرْجَائُهُمْ وَسَفَهَتْ أَحْلَامُهُمْ

وَزَلَّتْ أَقْدَامُهُمْ وَطُمِسَتْ نُجُومُهُمْ وَبَارَتْ قُلُوبُهُمْ فَلَا يَبُتُّ

فِيهَا إِلَّا شَوْكُ الْمَكْرِ وَحَسَكُ الْخُبِّ بِمَا زُرِعَ فِيهَا مِنْ بَغْضِ

أَوْلِيَاءِ الدِّينِ وَعِدَاوَةِ النَّبِيِّينَ فَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ

وَبَأْتُوا بِبَغْضٍ مِنَ اللَّهِ (الی آخر کلامه) یعنی آسمان دین

ایشان انفطار یافت و اطرافشان تاریک شد و عقولشان ضعیف و نجومشان مکدر و اراضی قلوبشان باثر کشت چندان که نمیروید از آن جز خار مکر و خسک خبث بسبب اینکه در اراضی قلوبشان بغض اولیای دین کشته شده و عداوت نبیین غرس یافته است فضربت علیهم الذلّة والمسکنه و بأتوا بغضب من الله (انتهى) و خطبه امیر المؤمنین علیه السلام را که سابقاً با ترجمه ذکر شد ملاحظه نمودی که فرموده است

وَلَوْ ذَابَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ لَقَدْ دَنَى التَّمْحِيصُ لِجَزَاءِ وَكَشْفِ
الْغَطَاءِ وَأَنْقَضَتِ الْمُدَّةُ وَأَزِفَ الْوَعْدُ وَبَدَأَ لَكُمْ النِّجْمُ مِنْ
قَبْلِ الْمَشْرِقِ وَأَشْرَقَ لَكُمْ قَمَرٌ كَمِلاَ كَلِيلَةٍ تَمَّ . فَإِذَا
أَسْتَبَانَ ذَلِكَ فَرَا جِعُوا التَّوْبَةَ وَخَالَفُوا الْحَوْبَةَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ
أَنْ أَطَعْتُمْ طَالَعَ الْمَشْرِقِ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَا جَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَتَدَاوَيْتُمْ مِنَ الصَّمَمِ وَاسْتَشْفَيْتُمْ مِنْ
الْبُكْمِ وَبَدَّذْتُمْ الثَّقَلَ الْفَادِحَ فَلَا يَبْعُدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ أَبِي الرَّحْمَةِ
وَفَارَقَ الْعِصْمَةَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ .

و امیر المؤمنین علیه السلام در این خطبه مبارکه از حضرت موعود بنجم و قمر تعبیر فرموده و بلاد شرق و سماء دین را افق طلوع و مدار سنیر این بدر منیر معین نموده است .

و شیخ شرف الدین بوصیری صاحب قصیده برده مشهوره
در مطلع قصیده همزیه لفظ سمارا استعاره بر نفس مقدس
حضرت رسول علیه السلام اطلاق نموده است قال

كَيْفَ تَرَقَّى رُقِيَّكَ الْأَنْبِيَاءُ * يَا سَمَاءُ مَا طَاوَلَتْهَا سَمَاءُ

یعنی چگونه پیغمبران بعلو مقام تو بالغ شوند و بحل
رفیع تو ترقی نمایند ای آسمانی که هیچ آسمانی بر تو غلبه
نجوید و چیرگی نیابد . و این قصیده نیز با شرح آن که
موسوم است بفتوحات احمدیه در مصر و بلاد شام و سوریه
بل کافه بلاد عربیه مطبوعاً شائع و منتشر است . و ابو الفضل
بدیع الزمان الهمدانی صاحب مقامات و رسائل که صیت
فصاحت و بلاغتش آفاقرامطبق دارد در یکی از رسائل
خود که بحضرت عمید نوشته است میفرماید (وَقَوْلُ الْأُسْتَاذِ
نِعْمَةٌ لَوْ صَادَفَتْ أَرْضًا وَصَنِيعَةٌ لَوْ أَصَابَتْ مَوْضِعًا) و این
رساله در صفحه ۱۵۱ کتاب رسائل او که در مصر طبع
شده مندرج است و در این مقام در غایت صراحت لفظ
ارض را بر قلوب اطلاق فرموده و بدین استعاره لطیفه محل
نزول نعم لفظیه را اراضی افنده مقرر داشته . و از این جمله
که ذکر شد ثابت و محقق و مبرهن گشت که استعمال

لفظ سما در دین و انظار در ضعف و سستی آن و شمس
و قمر و نجوم بر انبیا و ائمه و علماء و ارض بر قلوب شائع و متداول
و از استعارات لطیفه شائعه الاستعمال بوده . و الی یومنا هذا
در السنه جمیع فصحا و کتاب در جمیع السنه و ممالک شائع
و معمول است . و سبب استنکار جناب شیخ هبوط علم است
در انحدود و ضیق معارف در آن اصقاع . و اگر عدم
فرصت مانع نبود بی بعض از خطب و مقالات افاضل اروپارا
در این اوراق مندرج میداشتم تا اهل ادراک در یابند
که عیناً این استعارات در سائر السنه دأر و معروف است
و بلطافت و حسن مذکور و موصوف . و از آیات نازله در
کتب انبیای بنی اسرائیل که در بحث سابق بآن استشهاد
شد نیز واضح و معلوم گشت که اطلاق لفظ سما بر دین
و ارض بر قلوب و تزلزل و اضطراب و ظلمت و انقلاب
بر انهدام و انظار آن در السنه انبیای ساف علیهم السلام
نیز شائع و متداول بوده است . و خلاصه القول چون مقدار
علم جناب شیخ بکلمات انبیا و قواعد مرعیه بین الفصحاء و البلاغ
بخوبی واضح و معلوم شد اکنون قدری در باقی تحقیقات
ایشان نظری فرما و بر مقدار معارف قوم مطلع و مستحضر
شو و در معنی کلام امیر المؤمنین علیه السلام که دائماً

میفرمود و میگوید (لِيَلِكِ عَلَى الْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ بَاكِيًا)
تدبر نما

— وهذا عين كلام الشيخ في رسالته الأولى —

و حال آنکه تجاوز از قانون لسان در هر دین و کلام
و در میان هر ملت روا نیست . بلکه کلام و خطاب هر
مقنن بزبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ و فصیح باشد .
ولذا قال عزّ من قائل وان كنتم في ريب مما نزلنا فأتوا
بسورة من مثله (انتهی کلام الشیخ)

جواب

اولاً تکلم و مناقشه جناب شیخ در مسئله فصاحت
و بلاغت کتاب مستطاب ایقان با اینکه حال ایشان در این
هنر معلوم است واقوالشان در رساله مطبوعه واضح
و مشهود جای هزار گونه استغراب است و مقام نوحه و ندبه
بر فقدان علوم و آداب . يَا لَلْعَجَبِ بِالضِّيَاعِ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ .
لَقَدْ حَنَّ قَدْحَ آيَسٍ مِنْهَا . این عبد نمیگوید که جناب شیخ از
این معارف حظی و بهره ندارند بل رائحه از بلاغت بیان
و فصاحت کلام فارسی و عربی را استشمام نموده اند ولی
از اهل علم و ادب و مطلعین از دقایق فصاحت کلام فرس

و عرب رجا مینماید و ایشانرا بحق صدق و عدل و انسانیت
قسم میدهد که خالصاً لوجه الله در رساله مطبوعه جناب
شیخ نظری نمایند و ملاحظه فرمایند که مصنف چنان رساله
حق دارد که در فصاحت و بلاغت تکلم کند و قضاوت
نماید یا حق ندارد . چو این نکته در غایت وضوح است که
نفسی که نداند جائز است بمسببت رفعت لفظ سما بر دین
الهی استعاره اطلاق شود و یا فصیحی در کلام خود از انبیا
و ائمه و علما شمس و قمر و نجوم تعبیر نماید با شیوع این تعبیرات
و اطلاقات در جمیع السنه و لغات معلوم است که علم او
بقواعد فصاحت و بلاغت تاچه رتبه است و کلام او در
رشاقت و ممتاز تاچه درجه . بهتر این بود که جناب شیخ
باز هم در سائر مسائل علمیه که در آن نیز مقدر هنر و بهره
ایشان معلوم شد تکلم نمایند و جولان در مضممار فصاحت
و بلاغت را بفارسان این منازات و باسلان این مبارزت
واکذرنند . ثانیاً چون جناب شیخ در این رساله و هم در
رساله ثانیه نتوانسته اند بعبارتی از عبارات کتاب مستطاب
ایقان استشهاد نمایند که در آن عبارت اخلاقی بقواعد
فصاحت شده باشد و یا امری مخالف قوانین لغت یافت شود
ایرادشان قابل جواب نبود زیرا که ادعای بلا دلیل

وانتقاد بلا استشهاد نظر بقوانین صریحی بین العلماء هرگز قابل توجه و اعتنا نیست چه ایرادات و همیّه غیر مؤیّده بشواهد را علمای اعلام کلام فارغ گویند و کفّار یاوه را شایسته مناقشه و توجه نشمارند . ولیکن چون این مسئله فصاحت و بلاغت کتب الهیه بنفسها اهمیّت دارد این عبد مناسب دانست که در این مقام نیز کلام را مبسوط و مفصل دارد شاید غمّام این اوهام که بسبب تباین افهام در قرون عدیده موجب مناقشات و مناظرات طولیه فیما بین امت نصاری و اسلام کشته از افق امر الله انقشاع یابد و ایرادات واهیّه که بحکم کریمه کذلک نسأکله فی قلوب المجرمین از منکرین قران بمنکرین بیان و ايقان بورااث انتقال یافته است زائل شود . و ما بیان این مسأله را نظر باهمیّت آن در ضمن مقاله مخصوصه بانجام میبریم و توفیق و تأیید از حق جلّ جلاله مسألت میبائیم انه خیر موفق و معین .

❦ مقاله مخصوصه فی فصاحة الايات و بلاغتها ❦

❦ و بیان وجوه حجیّتها ❦

بر اولی الالباب والمستبصرین فی علم الکتاب پوشیده نیست که چون علمای اسلام ملاحظه نمودند که حق جلّ جلاله دقران مجید بر حقیّت و اثبات صدق رسالت حضرت

خاتم الانبیاء علیه السلام بنفس همین کتاب مبارک استدلال فرموده و آوردن سوره مثل آنرا میزان تمیز صدق از کذب مقرر داشته است در بیان سبب حجیت قران اختلاف فرمودند . چه معلوم است که تصنیف يك کتابی بدون میزنی قاطع و فارقى ظاهر از سایر کتب هرگز حجت و برهان نتواند بود و قطع نزاع و فصل جدال بین المثبت و النافی نتواند نمود . جمعی از علما بشرحی که در کتب کلامیه مفصلاً مذکور است نفس سبک و سوق آيات را بر نهجی که نازل شده است سبب اعجاز آن دانستند و آوردن کلامی را باین سبک و سیاق ممتنع و محال شمردند . و بعضی از علما اشتمال قرآنرا بر اخبار از امور آئیه که در حقیقت اخبار از غیب است سبب حجیّت و اعجاز آن شناختند . و برخی دیگر از علما اشتمال قرآنرا بر حکم عالیّه و خواص و فوائد نافعّه که تاسیس آن فوق طاقت و قووت بشریه است سبب اعجاز و حجیّت آیات الهیه تصور نمودند . و چون هر يك از این وجوه مذکور نزد محققین از علمای اسلام غیر کافی و ناکام می نمود اکثری از ایشان قائل شدند بر اینکه علوّ مقام آیات قران مجید در مراتب فصاحت و بلاغت سبب اعجاز این کتاب شریف است زیرا که فرقی نیست در اینکه پیغمبری احیاء

امواترا معجزه خود قرار دهد و بآن تحدی کند و یا اینکه کلامی آورد که در فصاحت و بلاغت برتبه باشد که احدی نتواند سوره چون او بیاورد و بآن تحدی فرماید و آنرا حجت خود قرار دهد . چه در هرد و صورت حجت بر خالق تمام باشد زیرا که مناط اظهار عجز خلق است از آیان بمثل و این در هرد و صورت حاصل است . و بالجمله این وجه اخیر شهرتی کامل یافت و اغاب علمای اسلام و خصوصاً متأخرین از ایشان بر اینوجه اعتماد نمودند و فصاحت قرآنرا سبب اعجاز آن شمردند . و بر مطلبین بر حقایق علوم معلوم است که این رأی در قرون وسطی احداث شد و در میان صحابه و تابعین بل و تبع تابعین ذکر می از اینکه سبب حجیت قران فصاحت و بلاغت او است شائع و منتشر بنود . چه در قرن ثالث و رابع و خامس علوم جدلیات و کلام و منطق انتشاری بالغ یافت و باب مجادلات علمیّه مفتوح گشت و هم علمای آنقرون در صنوف ادب و صنعت انشا و ترسیل رتبه علیا یافتند و در فنون فصاحت و بلاغت متقدم و بالغ گشتند و در تألیف و تصنیف کتب نفیسه فصیحه قادر و توانا شدند و اکثری در صف کتاب دار الخلافه و وزارت و امارت که آنزمان غالباً موکول و محول بارباب علم و فضل بود

مناصب عالیه و مراکز مهمه یافتند . پس این علمای اعلام که غالباً در سعه عیش و ترفه و لذائذ جسمانیّه و تنعم منعمس بودند و باستماع اغانی و انعام و قصص هیام و نغرام متعود و در علوم ادب بغایت دقیق و در دقائق اشعار و خطب بلا نهایت بصیر چون فصاحت قران مجید و بلاغت بیان ربّ حمید را فوق حدّ خود دیدند و در لطائف استعارات و دقائق سوق و سبک آیات مستغرق گشتند و از روح فؤاد که شان منقطعین از عباد است غالباً بی بهره و بی نصیب بودند کمان کردند که سبب حجیت و دلیلیت قران مجید فصاحت و بلاغت آیات او است و موجب معجزه بودن آن عجز خلق از آیان بمثل و مجارات او . پس بر این وجه اعتماد نمودند و خلاصه اجزای این برهانرا بر صفت قیاس منطقی بر اینوجه تقریر فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلا شك بقرآن مجید تحدی فرمود و آوردن سوره چون او را بدون اذن الله محال و ممتنع دانست و مجارات و عدم مجارات آنرا میزان وحید صادق و کاذب مقرر داشت و رؤسای قریش و امرای عرب که بفصاحت و بلاغت معروف و بخوت و صلابت موصوف بودند و در قطع حجت و ابطال دعوت آن حضرت از تحمل هر گونه مشقت

وصعوبت نیکول نمیخودند از آوردن سوره مثل قرآن عاجز شدند . چه اگر عاجز نبودند آورده بودند و اگر آورده بودند بمادیر سید و چون نرسید نیاوردند و نتیجه این مقدمات این باشد که امت عربیه از آوردن مثل قرآن عاجز شدند و چون عجز عرب از مجارات قرآن ثابت شد عجز سایر ملل بطریق اولی ثابت شود و حجیت قرآن بر تمام اهل جهان تمام آید . این خلاصه استدلال قوم بود در اثبات حجیت قرآن . ولیکن بر نفسی که فوایدش بنور علم حقیقی منور باشد واضح و معلوم است که این استدلال بوجوهی چند ناقص و ناکام است (وجه اول) آنکه اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت آن باشد هرگز حجیت بر خلق عالم بالغ نشود و توصیف این کتاب مجید بآیه کریمه *قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ* تمام نیاید . زیرا که در این صورت فهم حجیت کتاب راجع بفصاحت امت شود و در قوه علمای این فن باشد و حکم جزء اعظم اهل عالم که عالم بفصاحت و بلاغت کلام عرب نیستند بتقلید و تبعیت نفوس قلیله علمای این فن راجع آید . و حال اینکه این مسئله در غایت وضوح است که تبعیت و تقلید در مسائل اصولیه و خصوصاً در مسئله معرفت مظاهر الهیه جایز نباشد .

و این هم در صورتی است که فصحا و بلغا متفق باشند و اختلاف نمایند و حال آنکه اکثر فصحای عرب در زمان ظهور حضرت رسول علیه السلام بمعجزه بودن قرآن اذعان نمودند و چنانکه جناب شیخ اکنون در فصاحت آیات مناقشه مینمایند ایشان نیز در فصاحت قرآن مناقشه مینمودند و چنانکه در نفس این کتاب شریف مصرح و منصوص است *لَوْ نَشَاءُ لَفَلَّمْنَا مِثْلَ هَذَا* می گفتند و خطب و اشعار خود را انصح از آیات و کلمات او میدانستند بل بحکم کریمه *أَمْ نَأْتِرُكُوا آلِهَتَنَا* لشاعر مجنون العیاذ بالله حضرت شاعر عربی وضع القدر و موهون مینخواندند . در اینصورت بر اینهمه خالق عالم از عجز و ترک و چینی و رومی و افریقی که دارای علم فصاحت نیستند و فصاحت کلامرا بهیچوجه نمیشناسند اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت آن باشد چگونه حجیت بالغ شود و معنی *ذَلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ* تمام آید . و ما لینا کاشفی در کتاب مواهب علیه که معروف است بتفسیر حسینی فرموده است که نصر بن الحارث که یکی از اکابر کنفاریش بود واسم او در تواریخ و سیر در جمله معارضین و مخارین بار رسول الله علیه السلام معروف است و تجارت

بایران مسافرت نموده بود بعضی از قصص قدیمه ایرانیا ترا
بعربی ترجمه و تالیف نموده و بسبک قران بر قریش خواند
و گفت اینک من مثل قران محمد گفته ام بلکه شیرین تر
و بهتر آوردم و لهذا این آیه مبارکه در سوره انفال
نازل شد که میفرماید **وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ
نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** یعنی چون
آیات الهیه بر ایشان تلاوت شود گویند شنیدیم اگر خواهیم
توانیم چون او بگوئیم و مانند این کلمات بیاوریم نیست این
آیات الا افسانه پیشینیان و قصص گذشتگان . و اکابر
نصاری عرب الی یومنا هذا بمعجزه بودن قران من حیث
الفصاحه مدعن و معتقد نیستند و چنانکه برخی از مناقشات
ایشان در این اوراق ذکر خواهد شد بر مواضع کثیره از
این کتاب مجید ایراد و انتقاد مینمایند با آنکه کبار کتاب
و مصنفین و فصحا و بلغای این قرن اکثر از امت نصاری
ظهور یافتند از قبیل شیخ ناصیف یازجی صاحب کتاب مجمع
البحرین و بطرس البستانی مؤلف کتاب محیط المحيط و یعقوب
افندی صروف مصنف مجله علیّه (المقتطف) الشهیره و شیخ
ابراهیم الیازجی کاتب مجله البیان والضیاء و خلیل افندی

مطران مصنف کتاب (التاریخ العام) و جورجی زیدان
مؤلف (التاریخ الحدیث) فی دول الفراعنة و ملوک
مصر و مصنف مجله (الهلال) و غیرهم من کبار الکتاب
و الملماکه مؤلفات ایشان در جمیع مدارس عالیّه دولت علیّه
عثمانیه مقبول و مذکور است وصیت معارفشان در اکثر
اقطار منتشر و مشهور . و اگر این عبد بخواهد اسامی مصنفین
و کبار علمای نصاری عرب را که در این قرن ظهور یافته و عالم
معارف را مدیون مصنفات خود نموده اند مبسوطاً ذکر نماید
البته این کتاب بآن وفانکند . ولیکن بعید نیست که بخیبران
آن حدود هنوز نشنیده باشند که در میان عرب از امت
نصاری نفسی باقی است و یا مصنفی موجود است و یا احدی
از ایشان در عداد فصحا و بلغا محسوب و معدود . و خلاصه
القول از این جمله واضح و معلوم گشت که اگر سبب اعجاز
قران فصاحت آن باشد هرگز حجت بر جمیع امم موجوده
در عالم بالغ نشود و یقین بر صحت ادعای نبوت صاحب
کتاب از این طریق حاصل نیاید (وجه ثانی) اینکه اگر
سبب اعجاز و حجیت قران شریف فصاحت آن باشد تصدیق
نبوت حضرت خاتم الانبیا علیه السلام موقوف بتحصیل این
علم شود . زیرا که اذعان و اعتقاد بفصاحت قران قبل از

معرفت اصل فصاحت از قبیل اذعان بشیء مجهول است و آن لغو صرف است . و حال آنکه احدی تصدیق انبیا و مظاهر امر الله را موقوف بتحصیل علوم متداوله ندانسته است زیرا که منتهی بمرج و تمطیل امر الله شود و وجوب معرفت و تصدیق امر الهی قبل از تکمیل این فن از مکلف ساقط گردد . مثلاً هر گاه جناب شیخ الاسلام یکی از نصارای تفلیس را باسلام دعوت نماید او ناچار از جناب شیخ حجتی در اثبات این مدعا میطلبد . اگر جناب شیخ بمجازات اقتراحیه تمسک نماید او انکار خواهد نمود و بیایات قرآن که صریح در ردّ این گونه معجزات است بر نفی آن استدلال خواهد کرد چنانکه کراراً این معنی مشاهده شده است . و اگر بکتاب تمسک جویند او البته در جواب خواهد گفت که کتاب چه حجیتی دارد . مگر هر کس کتابی عربی تصنیف نمود پیغمبر میشود . در اینصورت جناب شیخ خواهند فرمود بهمان لهجه که در رساله خود هم نوشته اند که قرآن غایت الغایات فصیح است یعنی کسی نمیتواند مثل او بیاورد . او در جواب جناب شیخ اگر بگوید ینکو فرمودید لیکن صبر نمائید تا من چندین سال درس عربی بخوانم و در معرفت فصاحت و بلاغت کلام

عرب قادر و توانا کردم تا بر صحت و سقم و صدق و کذب این برهان و استدلال شما واقف شوم و علی العمیا تصدیق ننموده باشم . در این هنگام احتجاج جناب شیخ ساقط شود و او سخن بانصاف گفته باشد . و حال آنکه کثیری از نصاری و خاصه اهل اروپا عربی هم خواندند و در معرفت لغت عرب عالم شدند و در این لسان شریف کتب عیدیه تصنیف کردند و معذک بر این مسئله که قرآن مجید من حیث الفصاحه معجزه است اذعان نمودند . و سبب این است که محسنات حسیه از قبیل حسن خط و حسن کلام و حسن صوت و حسن صنائع و امثالها حدّ محدودی ندارد که انسان حکم نماید که تا فلان حد در قوه بشر است و فوق آن در قوه خالق البشر . یعنی عالم بفن نمیتواند این حد را تحدید نماید تا چه رسد بجاهل بفن و لهذا فصحای عرب بر معجزه بودن قرآن من حیث الفصاحه متفق نشدند و اکثری معجزه بودن آنرا ادراک نمودند و لو نشاء لقلنا مثل هذا گفتند . ولیکن عوام غیر فصیح مثل ابو ذر و سلمان فارسی و بلال حبشی حقیقت آنرا ادراک کردند و بکلام الهی بودن آن اذعان نمودند و ایمان آوردند . زیرا که ادراک حقائق روحانیه منوط بتقدیس فطرت است و روح فؤاد نه تابع

صناعت و حسن انشاد . بلی شك نیست که مظاهر امر
 الله در جمیع صفات از جمیع خلق افضل و اکملند نه تنها در
 فصاحت کلام و بلاغت بیان . بل در جمیع محامد اوصاف
 و محاسن اخلاق از علم و فضل و جود و عطا و جمال و بهاد و صبر
 و حلم و شجاعت و فصاحت و غیرها حق را شبیهی بنوده است
 و نخواهد بود . ولیکن آیاهر نفسی را آن بصیرت کاشفه
 و ادراکات سامیه هست که علو این اوصاف را ادراک
 نماید و حق را از باطل باین اوصاف و اطوار تمیز دهد .
 حاشا و کلاً اگر آن مراتب فصاحت را که افاضل اسلام در
 قرآن میبینند علمای نصاری نیز میدیدند هر کر فصاحت
 قرآن و بلوغ آن بحد اعجاز محل اختلاف نشدی و این مسئله
 در مدت هزار و سیصد سال مطرح قیل و قال و میدان
 نزاع و جدال فیما بین فصحای دو امت عظیمه نکشتی . چنانکه
 امروز آن مقدار از فصاحت و بلاغت و لطف و جزالت که
 این عبد و امثال او در کتاب مستطاب ايقان و سایر الواح
 مقدسه مشاهده مینمایند و آوردن يك آیه مثل آنرا خارج از
 قوه بشر مینمایند البته محرومان از بصر نورانی و گرفتاران
 باغراض نفسانیه ادراک نمایند . و آوردن مثل آنرا سهل
 و آسان شمرند . و مانند سابقین بگفتن کلمه لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ

هَذَا وَكَلِمَةً سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ جِسَارَت و رزند (وجه
 سیم) اینکه ابتدا ذکرى از اینکه آیات کتاب از جهت
 فصاحت و بلاغت حجت است در قرآن شریف وارد
 نشده است بلکه اشاره هم باین مطلب فرموده است
 کویا باعتقاد متأخرین العیاذ بالله حق جل جلاله در کتاب
 مجید احتجاج را ناقص گذاشته و استدلال را تکمیل
 فرموده است . و حال آنکه نزد بصیر واضح و مبین است
 که خداوند تبارک و تعالی چیز را در این کتاب منیر فرو
 گذار فرموده و در احتجاج تفریط ننموده و حجج و بینات را
 من جمیع الوجوه واضح و مبین داشته است پس چون
 ذکرى در کتاب در خصوص فصاحت و بلاغت آن نیست
 معلوم میشود که اعجاز و حجیت آن از اینراه نیست و الا
 ذکرى از آن شده بود . بل اگر نفسی در احادیث نبویه
 و کلمات صحابه و تابعین و تبع تابعین نظر نماید مبینند که در
 اینموارد نیز اشارتی وارد نشده است که قرآن من حیث
 الفصاحة مجزه است و از این نکته چنانچه سابقاً بدان اشارت
 شد توان فهمید که این قول زاده افکار متأخرین است
 و نتیجه اجتهاد بعید از مشرب عذب انبیا و مرسلین .
 و خلاصه القول از این وجوه نشه که عرض شد ثابت

و مدلل و مبرهن کشت که سبب حجیت کتاب الله فصاحت و بلاغت آن نتواند بود والاّ حجّت بر عموم خلق بالغ نشود و ایمان جزء اعظم عالم بتقلید اعمی راجع آید . و مجدداً معروض میدارم که از این عبارات چنان مستفاد نداري که العیاذ بالله قرآن شریف و سایر کتب سماویّه و الواح الهیّه مشتمل بر فصاحت و بلاغت سامیه نیست حاشا و کلاًّ احدی آیه چون آیات الهیّه نتواند آورد و لکن هر نفسی قادر بر فهم فصاحت کلام و بلاغت بیان نیست تا حجّت بر کل از اینراه بالغ شود و وسیل معرفت دین الهی بر جمیع واضح آید . چه فصاحت و بلاغت از امور دقیقه و اوصاف خفیّه غامضه است که غالب کتاب و ارباب تصنیف و تالیف از آن بی بهره اند تا چه رسد بعوام و عامه انام خاصه در قرون اخیره و اجیال قریبه که سقوط وضعه آثار و اشعار شان بالنسبه با آثار متقدمین بر این مطلب دلیلی باهر و برهانی متین است و رکاکت و انحطاط مؤلفات و مصنفاتشان بقیاس بمؤلفات و مصنفات سابقین در این قضیه شاهدی امین . پس واضح و مبرهن است که کلام الهی را علامتی است که فهم آن بر کل سهل و آسان است و حجیت آن بر عرب و عجم و عالم و عامی و شرقی و غربی متساوی

ویکسان .

واهل بها که بتعلیمات قلم اعلی از ورطه اوهام و ظنون رسته اند نفوذ و غلبه امر الله را ممیز فیما بین کلام حق و خلق دانند و این معنی را بمصطلحات خود بخلاقیت و قاهریت تعبیر نمایند . زیرا که ظاهر و واضح است که ارسال رسل و بعث مظاهر امر الله برای تشریح شرائع و هدایت خلق است و چون تأثیر تام در ایجاد شریعت جدیده و هدایت خلق از کتاب شارح که نسبت آنرا بحق دهد ظاهر شود و تعلیمات آن بر ضد اهوا و امیال جمیع ملل غالب و نافذ گردد لاشک این نفوذ و غلبه باراده الهیّه و قوه قاهره غالبه غیبیه مرتبط و منسوب باشد و بعلة الملل منتهی گردد . و اگر نفسی از این برهان متین عقلی چشم پوشد و بسائر وسائط و وسائل متوسل گردد در ظلمات اوهام غیر متناهیه فروماند و باضطرار علت و ایجاب فاعل و یاتسلسل علل که امور غیر معقوله است ملتزم گردد و اقلّ مفسد آن چنانکه در مقاله اولی مبسوطاً ذکر شد این است که انکار این برهان منتهی بابطال جمیع ادیان شود و موجب تکذیب جمیع پیغمبران گردد . و سابقاً مرقوم شد که لازال حکمت الهیّه اقتضا فرموده است که مظاهر امر خود را از امیّین

و غیر متعلمین در مدارس مبعوث فرماید و بفقر و مسکنت و معاندت ارباب جبروت و قوت مبتلا نماید و بعبارة اوضح سماء امر را بدون عمادی از علوم ظاهره و یا ثروت و مکنیت و یا شوکت و عزت و سلطنت و امثالها مرفوع دارد تا اهل ادراک حتی فلاسفه و متتبعین علل و فواعل در یابند که این قوت و قدرت و نفوذ و غلبه فقط بکلام الهی منوط است و بقوة غیبیه غیر منسوبه الی الاسباب الظاهره مربوط یزید

اللَّهِ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ . و اگر اهل علم در آیات قرآن مجید تدبر نمایند مشاهده خواهند نمود که در مواضع کثیره حق جل جلاله استدلال فرموده است بر حقیقت این کتاب باینکه او سبب هدایت خلق است و ابدأ و لو در یک موضع استدلال نفرموده است بر اینکه او افصح کتب است . چنانکه در سوره قصص فرموده است

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أوتِي مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ . قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . و تفسیر این آیه مبارکه در مقاله اولی در فصل استدلال بمعجزات عرض

شد . و مفسرین لفظ حق را در آیه مبارکه بعضی بر حضرت رسول و بعضی دیگر بر قرآن تفسیر فرموده اند . و اهل تحقیق نظر بطون سبعة آیات شامل هرد و معنی که کتاب تکوینی و کتاب تدوینی الهی است دانسته اند . و خلاصه آن اینست که چون حق یعنی حضرت رسول و یا قرآن از نزد ما بر ایشان آمد گفتند که چرا باوداده نشده است آنچه بموسی داده شد . یعنی کفار مکه می گفتند که اگر محمد پیغمبر است چرا خداوند تعالی معجزاتی که بموسی عطا فرمود از قبیل قلب عصا بحیه وید بیضا و شق بحر و امثالها با و عطا نفرمود . پس در جواب ایشان میفرماید آیا کافر نشدند بانچه بموسی از قبل داده شد و گفتند محمد و موسی و قرآن و توراة دو ساحرند و یاد و باطلند معاون یکدیگر و ما بهر دو کافریم . و بعد میفرماید بگو کتابی بیاورید از نزد خداوند هدایت کننده تر از کتاب موسی و کتاب محمد تا من آنرا متابعت کنم اگر است میگوئید . ملاحظه فرما که فرموده است قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا و نفرمود قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَفْضَحُ مِنْهُمَا . و هکذا در اول سوره بقره فرموده است أَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ

لَارَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ . و فرمود ذلك الكتاب لا ريب فيه انه افصح كتب العالمين . و همچنین در سوره عنكبوت فرموده است وَقَالُوا لَوْلَا اُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ اِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللّٰهِ وَاِنَّمَا اَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ . اَوْلَمْ يَكْفِهِمْ اَنَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلٰى عَلَيْهِمْ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَرَحْمَةً وَّذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ . و فرمود اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ فَصْحَةٌ وَّبَلَاغَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ و كذلك الى ماشاء الله که در جميع مواضع سبب حجيت و اعجاز قران مجيد را نفوذ کلمه الله در هدايت خالق و نشر دين و اقامه شرع مبین و قهر و قطع دابر کافرين مقرر فرموده است . و اين اثری است ظاهر و باهر که هرکسي از عرب و عجم و عالم و عامي از قران مجيد تواند در يافت بخلاف فصاحت و بلاغت که آنرا جز نفوس قليله که علمای اين فن اند در نيابند و از اثبات آن بر جزء اعظم اهل عالم عاجز و قاصر باشند . مثلاً ملاحظه فرما که اگر بهر نفسي از عالم و عامي احتياج نمائی که بسبب ديانت اسلاميه و شريعت بيضا که موجد و مثبت آن قران مجيد است يك قطر کبير عالم از حدود چين و شرق اقصى الى آخر افريقيه و غرب اقصى از شرك

و عبادت تماثيل و اوثان نجات يافتند و بتوحيد حق جل جلاله و ايمان بحضرت موسى و حضرت عيسى و ساير انبيا عليهم السلام فائز گشتند و اين عين هدايتي است که جز براي آن شرائع تشريع نشود و جز بظهور اين اثر نبوي بدوت و رسول برسات موصوف نکردد ابدآ آن نفس اين اثر باهر را از ديانت اسلام انکار نتواند نمود . و لکن اگر باو احتياج نمائی که قران مجيد در فصاحت بحمدی است که احدي آيان بمثل آن نتواند نمود ناچار است که يا مثل علمای مشرق در اين ايام طوطي وار و نفهميده على العميات تصديق نمايد و يا مانند علمای نصاری على العميار و تکذيب کند و يا آنکه متعلل بتعلم اين فن شود تا صدق و کذب اين ادعا را ادراک نمايد . بلي بعض مکابرين و منکرين دين اسلام مدعي شده اند که اين دين مبین بسيف امرای عرب قائم شده بتاثير قران . و اين انتقاد بغايت واهي است زیرا که قبل از هجرت که امر جهاد صدور نيافته بود جمعی کثير بشرف ايمان مشرف گشتند و بحجيت قران مدعن شدند . و آنکه همان سيوف نیز از اثر قران ايجاد شد چو اگر قران نازل نشده بود همان سيوفي که در نصرت رسول و اثبات توحيد کشيده شد در نصرت کفار و تايد شرك

کشیده میشد و لکن لایعلم ذلك الا الو الالباب
 و بالجملة چون غالب علمای اسلام از معرفت سبب
 حقیقی حجیت قرآن عاجز شدند و بمجمل فصاحت و بلاغت
 متمسک گشتند و این قول در میان متاخرین اشتهار یافت
 لهذا علمای نصاری عموماً و پروتستانیة خصوصاً در کتب
 و مصنفات خود غایت اهتمام را در ابطال این استدلال
 مبذول داشتند و هریک از کبار مصنفین ایشان وجوهی
 چند در مقام رد و انتقاد ایراد نمودند و اینعبداً ایرادات یکی
 از ایشانرا در این اوراق مذکور میدارد تا اهل انصاف
 در یابند که لازال معترضین بر مظاهر امر الله بیک لهجه
 تکلم نموده اند و پیوسته اعداء الله در یک طریق مشی کرده اند
 تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ . و اجمال آن
 این است که یکی از علمای پروتستانیة که معروف بمرجیس
 صال انکلیزی است و در سنه (۱۷۳۶) وفات نموده پس
 از آنکه مدتی از عمر خود را در معرفت لغت عرب و دین
 اسلام و علم فقه مصروف داشته کتابی موسوم (بمقاله فی
 الاسلام) در تاریخ حالات حضرت رسول علیه السلام
 تصنیف نموده است و بر این کتاب (هاشم شامی) که او
 نیز یکی از علمای نصاری است تذیلی در رد دین اسلام

افزوده و غایت وقاحت را در این کتاب اظهار نموده است
 و جمعیت دینیة امریکانیه در قاهره معزیه در نشر این کتاب
 اقدام نمودند و در سنه (۱۸۹۱) در مصر آنرا مطبوع
 و منتشر داشتند . پس چون بر این جمله اطلاع یافتی قدری
 بمزخرفات او گوش ده و نغمه معترضین بر ایقان رامن دون
 بینة و برهان از لسان معترضین بر قرآن بشاهد و برهان بشنو
 ﴿ قال صاحب التذیل فی الصحیفة الثانیة والسبعین ﴾

ثم ان للفصاحة في العربية قواعد واصولاً و مضمونها هم انفسهم
 وعدوا في جماتها سلامة الكلام من ضعف التاليف ومن
 الغرابة والتنافر ومخالفة القياس و ستری ان في القرآن من
 ذلك ما يخالف قواعدهم ونحن لا نذكر لك منه الا ما كانت
 المخالفة فيه بينة لا تحتل التأول . على علم منا ان المفسرين قد
 تحلوا لكل من غلطاته تأولاً و عزب عنهم ان مجرد احتياجه
 الى ذلك هو حجة عليه . ولو سلمنا لهم بما حاولوه من الحذف
 والتقدير لستر غلظه تارة وكشف معناه اخرى لم يبق ثم
 من داع لوضع ما وضعوه من التواعد ولا صح كل حن
 وتأوله بل عده من انواع البديع ممكناً على طريقتهم (كما فعلوا
 في تأول غلظته اذ قال قَابَ قَوْسَيْنِ والوجه قَابِي قَوْسٍ لَانَّ
 القوس له قبان فعدوا هذه الغلظة من انواع البديع وهو

الذنب الذي يتعب الذناب) .

واذ قد تقرر هذا فلنشرع في تعقب خطائه . قال في
سورة البقرة (آية ١٧٢) لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ
الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي
الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي
الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا
عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ . وكان الوجه ان يقول
والصابرون لانه عطف على قوله والموفون لكن المفسرين
قالوا انه نصب الصابرين على المدح ولا ادري لماذا استحق
الصابرون هذا المدح ولم يستحقه الموفون بعهدهم مع انهم
مقدمون في النسق على اولئك ومع ان السورة نفسها متقدمة
النزول على سورة براءة التي سنّ فيها نبد العهد وعلى سورة
التحریم التي احل فيها الحنث بالایمان . ثم ان في هذه الآية
خطاء آخر في التركيب لانه قال لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ
اني آخرها وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ الي آخرها . وكان
الوجه ان يقول وَلَكِنَّ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ وَتُقِيمُوا الي
الآخر لان البر هو الايمان لا المؤمن ولذلك لجأ المفسرون

الى التقدير فقالوا ولكن البر الذي ينبغي ان يهتم به بر من
آمن بالله الى الآخر فعمل الكاتب اسقطت كلمات
واذهب بذلك ما في القران من وضوح الدلالة فقدرها
المفسرون والافالتركيب فاسد .

وقال في سورة النساء (آية ١٦٠) لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي
الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ
قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ . وكان الوجه ان يقول والمقيمون الصلوة كما
قال بعده والمؤتون الزكوة هذا ما تقتضيه القاعدة الا ان
المفسرين زعموا انه نصب المقيمون الصلوة على المدح ايضا
فلم يستحق هؤلاء المدح ولم يستحقه المؤمنون بالله واليوم
الآخر مع انهم احق به واولى . اذ كل مؤمن بالله واليوم
الآخر مقيم للصلوة ولكن ليس كل مقيم للصلوة مؤمناً بالله
واليوم الآخر اذ يحتمل ان تكون صلوته رياءً او خوفاً او
طمعاً او لعلة اخرى . وهي ايضا من الطاعات الظاهرة ولهذا
يحرص المرأون اشد الحرص على قضاء هذا الفرض اما
الايمان بالله واليوم الآخر فامر باطن لا يقدر الناس ان يعلموه
او يطلعوا عليه . وقصارى ما يقدرون عليه هو انهم اذا رأوا

واحداً منهم يخون وينهب ويقتل الأسرى حتى يخن في
الارض ساغ لهم ان يرتابوا في صحة ايمانه بالله واليوم الآخر .
وقال في سورة المائدة (اية ٣٧) **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ
هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** . وكان الوجه
ان يقول **وَالصَّابِئِينَ** كما قاله في سورة البقرة (آية ٥٩)
وسورة الحج (آية ١٧)

وقال في سورة الأعراف (آية ١٦٠) **وَقَطَّعْنَاهُمْ أَثْنَتَيْ
عَشْرَةَ أَسْبَاطًا فَاذْكُرُوا يَوْمَ الْمَعَادِ وَتَذَكَّرُوا فِي
الْأَوَّلِ** والافراد في الثاني كما هو ظاهر .

وقال في سورة المنافقين (آية ١٠) **وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولُ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي
إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ** . بجزم **أَكُنْ**
والوجه **وَأَكُونُ** بالنصب .

وقال في سورة آل عمران (آية ٥٢) **إِنَّ مَثَلَ عِيسَى
عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**
والوجه فكان لكن هذا يخل بالروى فإثر الاخلال بالمعنى

ليستقيم له الروى والآن فقد ساقه اليه ما لفته لسانه حتى كرره
في ستة مواضع من كتابه وذلك قوله **كُنْ فَيَكُونُ** لكن المعنى
في تلك المواضع يقتضي الجزء الثاني من الجملة بصيغة المضارع
وفي هذا الموضع يقتضيه بصيغة الماضي . ومما اخطأ فيه مراعاة
للروى قوله **سَلَامٌ عَلَى الْيَاسِينِ** والوجه **إِلْيَاسَ** . وقوله
وَطُورِ سِينِينَ والوجه **سَيْنَاءَ** . وما كان من المحتمل لولا الروى
ان يقول عن حملة العرش انهم **ثَمَانِيَةٌ** لا اكثر ولا اقل وما
كان لولاه وجه لقوله **مَرَارًا جَبَّتَانِ وَرَوْجَانِ** .

ومن خطئه في الضمائر قوله في سورة الحج (آية ٢٠)
هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ والوجه **اخْتَصَمَا** في ربهما
وقوله في سورة الانبياء (آية ٣) **وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا** والوجه **وَأَسَرَ النَّجْوَى** . وقوله في سورة الحجرات
(آية ٩) **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا
وَالْوَجْهَ إِفْتَتَلَا أَوْ بَيْنَهُمْ** .

ومن آياته بجميع الكثرة حيث يتعين جمع القلة وبالعكس
قوله في سورة البقرة (آية ٢٢٨) **وَالْمُطَلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ
بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ** والوجه **أَقْرُءِ** او **اقْرَأِ** . وقوله فيها

(آية ٧٤) لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً . والوجه
مَعْدُودَاتٍ لِأَنَّهُمْ ارادوا قلة الايام . وقوله فيها (آية ١٧٩)
وَأَنْتُمْ عَلَيْكُمْ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ . أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ والوجه ههنا مَعْدُودَةٌ لِأَنَّهُ
اراد أيام الصيام وهي ثمانون يوماً .

أما الكلام المتبور فهو في القران كثير جداً لكننا
نقتصر من امثله على القليل . قال في سورة الحج (آية ٢٥)
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِي . فهذه
الآية تعاب من وجهين احدهما انه عطف فيها المضارع على
الماضي فقال إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ وَكَانَ الْأَقْعَدُ فِي
فِي هَذَا الْمَوْطِنِ أَنْ يَقُولَ وَصَدُّوا . والثاني انه لم يأت بخبر ان
فلم يتم الكلام بل بقي سامعه منتظراً شيئاً . ثم اردف هذه
الآية بقوله وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ
فهذا أيضاً كلام ناقص لأنه جاء فيه بفعل متعدٍ وهو يرد
ولم يأت بمفعوله ثم قال نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ وَكَانَ الْمَقَامُ
يقضى ان يقول الْعَذَابِ الْأَلِيمِ . او عَذَابًا أَلِيمًا بحذف من

البعضية . اللهم الا ان يكون اراد التبعض فيصح حينئذ من
الكلام مبناه لكن يفسد مغزاه اذ تذهب النكتة المرادة به
وهي الوعيد الشديد لمن يريد فيه بالحاد بظلم فيقطع في انه
لا يصيبه الا بمض العذاب الذي يستحقه . وقال في سورة
القصص (آية ٤٦) وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ
رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَأْتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ . فهذا
الكلام ناقص لا يفيد معنى ولذا قال المفسرون ان بين قوله
(وَلَكِنْ) وقوله (رَحْمَةً) فعلاً محذوفاً تقديره عَلِمْتَكَ فَمَا
الَّذِي اضطرره الى حذف هذا الفعل وليس فيما بقي من الكلام
دليل عليه الا ان يقال هذا من البيان الذي يعجز عنه البشر
ويزيد معجزة القران وضوحاً . وقال في سورة البقرة مثلهم
كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ
بِنُورِهِمْ قَالِ الْمَفْسُورُونَ ان (الذي) بمعنى الَّذِينَ واستشهدوا
لذلك لا بشاهد من كلام العرب بل بكلام القران نفسه اذ
قال وَخُضِّتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أَي كَالَّذِينَ خَاضُوا وهذا
احتجاج ضعيف فضلاً عن انه لو اراد بالذي في هذا الموضع
معنى الذين لقال الذي اسْتَوْقَدُوا كما قال الذي خَاضُوا ولكنه
قال اسْتَوْقَدَ بالأفراد فبقي الكلام بعد ذلك ناقصاً لا يفيد

وذلك لسقوط جواب لما الا ان المفسرين لا يعجزهم شيء من التأويل قالوا ان الجواب محذوف للايجاز وامن اللبس فأبي اجاز اشد اخلالاً بالبلاغة من هذا الايجاز ام كيف يؤمن اللبس والسامع لا يدري ماهو المحذوف لعدم الدلالة عليه فيما بقي من الكلام . (وقد قرر ائمة البيان منهم ان مالا يفهم الا بذكره لا يجوز حذفه ولا سيما اذا كان هذا المحذوف مما يوقع في الكلام لبساً ويزيله عن معناه ويحيله الى غير المراد منه فان جاز تأول المفسرين لم يبق رطانة ولا سفسفة الا ويمكن عدها من الفصاحة) .

وقال في سورة يوسف فلما ذهبوا به وأجمعوا أن يجعلوه في غيابه الجب وأوحينا إليه لننبئهم بامرهم هذا وهم لا يشعرون . قال المفسرون ان جواب لما في هذه الفقرة محذوف وتقديره فعلوا به ما فعلوا وعندني ان الواو العاطفة في قوله (وأوحينا) زائدة فان حذف استقام المعنى .

اما الكلام الزائد زيادة تخل بالبلاغة او تحيل المعنى الى غير مراد قائله فهو كثير جداً في القران لكننا تقتصر على القليل من امثله . فمن ذلك قوله في سورة القيامة لا أقسم بيوم القيامة ولا أقسم بالنفس اللوامة قال المفسرون ان

حرف النفي في الجملتين زائد فهو اذا لغو في كتاب حقه ان يكون منزهاً عن اللغو ولكن يلزم من زيادته ههنا انه اقسام ولم يأت بجواب القسم فصارت الآية تعاب بالزيادة في اولها وبالنقص في آخرها . ومن ذلك قوله في سورة الحديد يأيها الذين آمنوا اتقوا الله وأمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته ويجعل لكم نوراً تمشون به لئلا يعلم أهل الكتاب أن لا يقدرُونَ على شيء فلا في قوله لئلا (والاصل لأن لا) زائدة لان المفسرين يزعمون انه اراد ان يقول ليعلم أهل الكتاب (الى اخرها) الا ان هذه الزيادة عكست معنى الكلام واحالته الى ضد مراد قائله . ثم ان في هذه الآية نكتة يعجز عن ادراك معناها من لم يكن من الراسخين في العلم وهي امره الذين امنوا ان يتقوا الله ويؤمنوا برسوله فأنهم ان كانوا حقيقة قد امنوا كما دعاهم فقد اتقوا الله وامنوا برسوله والا فاهم بمؤمنين (الى اخر كلماته السخيفة)

اين جمله برخي از اعتراضات منكرين قران است ودر اين اوراق ذكر شد تا اهل نباهت و بصارت دريا بنده كه ايرادات و اعتراضات جناب شيخ بر ايقان شريف عيناً مثل ايرادات سائر ملل است بر قران مجيد . الا اينكه اين هاشم

شامی در اعتراض بر قرآن بمواضعی چند که باعتقاد او منافی و مخالف لسان عرب و مخجل ب فصاحت و بلاغت است استشهاد نموده است ولیکن جناب شیخ ابدآنه در رساله اولی و نه در رساله ثانیة مطبوعه نتوانسته است بعبارتی از عبارات کتاب مستطاب ایتقان استشهاد نماید که در آن امری مغایر لغت و یا مخجل ب فصاحت و بلاغت باشد . گویا چندان خلاق انحدود را غافل و عامی تصور نموده که کلام فارغ را مقبول دانند و ادعای بلا دلیل را قابل اعتنا شمارند . و حال آنکه اراده الهیه تعلق یافته است بر اینکه بسبب طلوع آفتاب حقیقی ظلمت شبهات بالکل از عالم زایل شود و هر بصری بر رؤیت حقایق امور قادر و توانا گردد . و لهذا تا ارباب ادراک بر مقدار ادب و علم و فضل جناب شیخ بخوبی استحضار یابند عبارات رساله ثانیة مطبوعه ایشانرا نیز در این مسئله فصاحت و بلاغت کلمات الهیه در این اوراق درج مینمایم و از تطویل کلام که الجاء بآن مبتلا گشته ایم از مطالعه کنندگان این صحیفه معذرت میطلبیم . و اجمال آن این است که چون جناب شیخ نوشته بودند که تجاوز از قانون لسان جایز نیست مناظر بهائی ایشان جواب گفته بود که این یراد ترا سایر ملل نیز بر مظاهر امر الله بکمان خود وارد

آورده اند و حال آنکه حق منیع را که جمیع قواعد و قوانین بکلمه او ایجاد شده باین گونه گفتگوها محدود نتواند است جناب شیخ از این جواب مختصر متین پریشان گشته و در جواب مناظر خود در صفحه (٥٢) نوشته اند

و هذا عين عبارة الشيخ في رسالته المطبوعة ❦ ❦
دیگر در مقابل قول بنده (تجاوز از قانون لسان در هر دین و هر ملت جایز نیست و بلکه کلام و خطاب هر مظهر بزبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ و فصیح باشد و لذا قال عز من قائل وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا فَاتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ) چنین مقابله مینماید « این نوع حجت و ایراد بر حق که شما گرفته و مینمایید مردم بازاری بر عاملین خود رواند آرند و آنها را محدود نسازند شما میخواهید حق منعی ار که قواعد و قانونها بکلمه او ایجاد شده باین گفتگوها محدود سازید و ایراد بگیریید (انتهى) میدانم بسیاری از ارباب علم و کمال بنده خواهند گفت که کسیکه باین مرتبه عالی باشد جواب او خاموشی است و سکوت اولی و بهتر لکن با اینکه فرمایش ایشان حق و برجا است میخواهم باز چند کلمه در این باره عرض بکنم که تا جهالت و ضلالت مناظر بهمه

کس عیان و بیان کردد . میگوید که جمیع قواعد و قوانین بکلمه او ایجاد شده یعنی آن کسی که ادعای مظهریت میکند میتواند از قانون لسان تجاوز کند چونکه موجد و واضع هر قانون و قاعده او است مثلاً در لغت عرب قانون لسان فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب و مضاف الیه را مجرور خواندن و نوشتن شرط است . اما بکمان مناظر اگر مظهري از مظاهر بخلاف این قانون تقریر و یا تحریر نماید نه اینکه تقصیر و عیبی بر او وارد آید حتی گفته خود او را باید قانون شناخت هر چند بقول سیبویه و یا اخفش غلط فاحش بل افحش هم باشد منشأ این کمان باطل و زعم فاسد از این است که مناظر مغرور تا بحال موجد قانونرا نشناخته است کمان میکند که موجد قانون فلان نحوی و فلان عالم معان و بیان است بناءً علیه بخلاف رأی و قول آنها حرف زدن و بر عکس قوانین مقررۀ ایشان رفتن هیچ خطا نیست . خیر بسیار سهو و غلط فهمیده است موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است . و حضرات نحو یون و صرفیون و معانیون متبع و مستقرء و جامع همان قوانینند که لسان خود ایجاد کرده است . منحصر لسان تابع قانون نیست بلکه

قانون تابع لسان و مأخوذ از آن است . پس اگر مظهري در میان قومیکه هزاران سال متکلم بزبانی است و قانونش طبعاً و سلیقهً بر ایشان معلوم است ظهور نماید و بخلاف قوانین آن لسان حرف بزند و بگوید که اینطور حرف زدن شما غلط است باید چنین و چنان حرف زدن و حتی ادعا کند مثلاً معنی قَالَ وَ سَمِعَ گفت و شنید نیست بلکه خواند و نوشتست آنقوم نه اینکه مظهریت او را قبول بلکه مبتلای سفاقت و جنت خواهند دانست . بنابر این بود بنده کفتم که در هر دین و در میان هر ملت تجاوز از قانون لسان جایز نه و بنا بر اینست خداوند حکیم و عظیم در قرآن شریف وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ و در مقام تعجیز فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ فرموده اند فافهم هذه النکمة الّتی قد کنتم عنها غافلین و اگر رتم بجهلها جاهلین { انتهی کلام شیخ الاسلام }

جواب

اگر چه مطالبی که سابقاً در تبیین و تحقیق سبب حجیت و اعجاز کتب سماویّه علی الاطلاق نوشته شد ما را از تکرار کلام در جواب شبهات و تشکیکات بارده شیخ الاسلام

مستغنی داشت . و هم از ذکر ایرادات مکذبین قرآن و تطبیق آن عیناً با انتقادات معترضین بر کتاب مسنطاب ایقان بحکم کلام معجز نظام عیسی علیه السلام (تُعْرَفُ الْأَشْجَارُ مِنْ أثمارِهَا) اهل نباهت و ایمانرا بر مغرس و منبت شوک اعراض و اعتراض آگاه نمود . معذک مزیداً للتیین و توضیحاً لمبلغ معارف المکذبین معروض میدارم که اولاً اینکه جناب شیخ بسبب اطلاق لفظ (حق) و یا کلمه (حق منیع) بر مظهر امر الله جناب مناظر خود را بغلو نسبت داده و بلفظ غالی توصیف نموده اند و باین سبب گویا خود را معاف از جواب و مناظرت دانسته اند اعظم دلیلی است بر جهل ایشان بآیات قرآن و علم لغت و اجلی برهانی است بر غلو ایشان در مراتب معارضت و مکابرت . اما جهل ایشان بلغت زیرا که جناب شیخ کمان کرده اند که لفظ (حق) هر جا استعمال شده است مقصود حق مقابل خاق است که اسمی از اسماء الله باشد و از اینجهت اطلاق آن بر بشر اگرچه آن بشر از مظاهر امر الله باشد غلو است . و این غلط صرف است زیرا لفظ (حق) بر معانی عدیده استعمال شده چنانچه کثیراً بر معنای مقابل باطل اطلاق نموده اند مثلاً اگر گویند حضرت عیسی حق بود صحیح است در مقابل بطلان یهود

و هكذا اگر اطلاق حق بر حضرت رسول نمایند درست است نظر بطلان وثنیّه و مجوس و همچنین است اگر امروز بنویسند صاحب امر حق است صحیح است نظر بطلان منکرین و مکابرین . قال صاحب القاموس الحق من أسماء الله تعالى او من صفاته والقران وضد الباطل والامر المقضي والعدل والاسلام والمال والملك والموجود الثابت والصدق والموت والحزم وواحد الحقوق (انتهى) . وقال صاحب محیط المحيط الحق مصدر ومن أسماء الله تعالى او من صفاته والحق أيضاً ضد الباطل والامر المقضي والعدل والمال والملك والموجود الثابت والصدق والموت والحزم جمعه حقوق (الى آخر كلامه) واز این جمله معلوم شد که چنانچه لفظ حق بر معنای مقابل خلق اطلاق شده کذلک بر مظاهر امر الله و کتب مقدسه و قول صدق و سایر معانی مذکوره نیز کثیراً استعمال شده بل شایع الاستعمال است و هیچ غلوئی نیست . و اما جهل ایشان بقرآن زیرا که در این کتاب شریف بصراحت لفظ حق بر حضرت رسول علیه السلام اطلاق شده است چنانکه در سوره قصص فرموده است **وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنُنَبِّحَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ .**

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ
 مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ
 تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ . و تفسیر این آیه مبارکه
 سابقاً مفصلاً ذکر شد و خلاصه آن این است که میفرماید
 اگر مصیبتی و بلائی بکفار مکه میرسید می گفتند خداوند ا
 چرا پیغمبری بما نفرستادی تا آیات ترا متابعت کنیم و از
 اهل ایمان باشیم و لکن چون حق (یعنی حضرت رسول
 علیه السلام) از جانب ما بایشان آمد . گفتند چرا معجزاتی
 مانند معجزات موسی باو داده نشد بعد جواب میفرماید که
 آیا کفار قریش کافر نشدند بمعجزاتی که از قبل بموسی داده
 شد و گفتند دوسا حرنند معاون یکدیگر و گفتند ما بهر دو
 کافریم . اکنون سزاوار است که ارباب انصاف در این
 آیه کریمه ملاحظه فرمایند و مقدار غلوّ جناب شیخ را در
 مکابره معلوم دارند بل مبلغ علم و اطلاع و ارتباط ایشانرا
 بقران شریف در یابند و بر احاطه علیه حضرت خیر البریه
 علیه من النجیات اطیها و ابهاها که فرمود وَلَا يَبْقَىٰ عِنْدَهُمْ
 مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا خَطُّهُ وَزَبْرُهُ آگاه کردند . نمیدانم چرا این
 غلو را العیاذ بالله بقران شریف نسبت نمیدهند که در بشارت

ظهور موعود فرموده است هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ
 اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ
 تُرْجَعُ الْأُمُورُ و حال آنکه بر خداوند تبارک و تعالی بغایت
 سهل و آسان بود که پیاس خاطر شیخ الاسلامِ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ
 رُوحُ اللَّهِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ بفرماید تا بایه دست آویز
 غلو نکند و بر روح الله النازل من السماء اسم حقّ منیع اطلاق
 نمایند و بالا اقل حَتَّى يَأْتِيَهُمُ ابْنُ الْإِنْسَانِ فِي ظُلَلٍ مِنَ
 الْغَمَامِ بفرماید تا بانجیل مطابق آید و حجت جناب شیخ
 در ردّ امت بهائیه تم واکمل باشد . و نمیدانم چرا این غلورا
 بانجیل نسبت نمیدهند که در آخر اصحاح (٢٣) سفر متی
 از قول حضرت عیسی وارد است إِنِّي أَقُولُ لَكُمْ أَنْتُمْ
 لَا تَرُونَنِي مِنَ الْآنِ حَتَّى تَقُولُوا مُبَارَكُ الْآتِي بِاسْمِ الرَّبِّ .
 و چرا این غلورا بتوراة و سایر کتب عهد قدیم نسبت
 نمیدهند که در آن کتب مقدسه ذکرى از ظهور موعود
 اعظم و اصلاح عالم وارد و نازل نشده است جز باسم ظهور
 الله و ظهور الرب و یوم الله و یوم الرب چنانکه در اصحاح
 (٢٥) سفر اشعیای بنی فرموده است وَيُقَالُ فِي ذَلِكَ
 الْيَوْمِ هَاهُوَ هَذَا إِلَيْنَا أَنْتُمْ نَاهُ فَخَلَّصْنَا هَاهُوَ الرَّبُّ أَنْتُمْ نَاهُ

فَلَنَبْشِجَ وَنَفْرَحَ بِجَلَّالِهِ . یعنی در آن روز گفته میشود که اینک خدای ما که از او منتظر بودیم و ما را نجات داده است اینست بلکه خداوندی که از او منتظر بودیم اینست از نجات او مسرور و شاد مانیم . و چرا این غلو را که باین حد بر ایشان ناگوار است بر حضرت امیر علیه السلام انتقاد نمایند که در خطبه طنجیه پس از ذکر علامات و امارات ظهور فرموده است فَوَقَعُوا ظُهُورَ مُكَلَّمِ مُوسَى مِنَ الشَّجَرَةِ عَلَى الطُّورِ فَيَظْهَرُ هَذَا ظَاهِرٌ مَكْشُوفٌ وَمَعَانٍ مَوْصُوفٌ .

و سبب این انتقادات و ایرادات نیست الا بعد از کلمات انبیا و مرسلین و عدم معرفت بملو مقام مظهر امر حضرت رب العالمین که مظاهر امر الله را نفوسی مانند خود تصور مینمایند و بنظر استخفاف و اهانت در اهل ایمان و اصحاب هدایت مینگردند کما اخبر الله تعالى عن قوم نوح بقوله تعالى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ أَتْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ . و اگر چه کلام بطول میآید و لکن از مطالعین معذرت میخواهم و رجا مینمایم که در این خطبه بلیغه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قدری

بدقت نظر نمایند که در نهج البلاغه وارد است شاید قدری بر مقام ظهور واقف شوند و بر حالات اهل ایمان و صعوبت مشقتها ایشان در هدایت خلق آگاه گردند (قال علیه السلام) يَا قَوْمِ هَذَا ابْنُ وُرُودٍ كُلِّ مَوْعُودٍ وَذُنُوبٍ مِنْ طَلْعَةِ مَا لَا تَعْرِفُونَ . اَلَا وَمَنْ أَذْرَكَهَا مِنَّا لَيْسَ فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ وَيَجْتَدُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيَحِلُّ رِبْحًا وَيُعْتَقَ رِقًا وَيَصْدَعَ شَعْبًا وَيَشْعَبَ صَدْعًا فِي سِتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يَصِيرُ الْقَائِفُ أَثْرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ ثُمَّ لَيْشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحَذَ الثَّقَيْنِ النَّصْلَ تَجَلِيًّا بِالنَّزِيلِ أَبْصَارَهُمْ وَيَعْبَهُونَ كَأَنَّ الْحِكْمَةَ بَعْدَ الصَّبُوحِ (الی آخر کلامه علیه السلام) میفرماید ای قوم این ایام زمانی است که قریب است در آن ورود هر موعود و نزد یکست طلوع امری که آنرا نمیدانید ولی آگاه باشید که هر که از ما آنرا در یابد با سراجی روشن سیر خواهد نمود و بر مثال صالحان و نیکو کاران قیام خواهد کرد تا آنکه گرهی را بکشاید و بسته را آزاد نماید و جمعیت گمراهی و ضلالت را متفرق کند و پراکندگی حق و هدایت را مجتمع نماید در حالی که از خلق مستور و مخفی باشد آنگونه که پی زنده اثرش را در نیابد اگر چه نظر تنحص و تدقیق را

مکرر سازد . پس در آن امر قومی که ابصار شان نور تنزیل روشن و منور شده است انگونه که حداد پیکانرا حدت بخشد در نصرت امر الله حدت و تدبیر گیرند و جام حکمت و دانشرا در هر شام پس از صبحی نوشند (انتهی) ملاحظه فرمائید نفس مقدسی که باتفاق جمیع مسلمین باب مدینه علم بوده در وصف امر قائم موعود میفرماید که هر که از ما آزادریابد باسراجی منیر سیر خواهد نمود و بر مثال صالحین قیام خواهد کرد یعنی نفس مبارکرا خارج فرموده و در عداد مستنیرین از انوار این امر اعظم شمرده معذک فقهای عصر که مقدار معارفشان بر هر بصیري معروف است و اعمال و اخلاقشان بر هر ذي ادراکي واضح و معلوم میخواهند این چنین موعودي بر وفق آمال متعارضه متخالفه ایشان ظاهر شود و مطیع اراء متضاده هر يك گردد و بقوانین مختلفه فاسده ایشان تکلم نماید بشس مایظنون و ساء مایحکمون .

و اما اینکه جناب شیخ نوشته اند که در قانون لسان عرب فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب و مضاف الیه را مجرور خواندن و نوشتن شرط است و جایز ندانسته اند که مظاهر امر الله بر خلاف قوانینی که سیوییه و اخفش

مدون داشته اند تکلم نمایند . (اولاً) جناب شیخ بایستی بنویسند و معلوم دارند که در چه موضع از ایقان فاعل غیر مرفوع و مفعول غیر منصوب و مضاف الیه غیر مجرور وارد شده است و چون نوشته اند اهل ادراک بدان اعتنا نخواهند نمود و انتقاد بلا شاهد را از قبیل رویت اعمش و بصارت اعمش مغلوط و مشوش خواهند دانست . (ثانیاً) نظر بهمین قواعد که جناب شیخ بمعرفه آن لفظاً لاحقیقه افتخار نموده اند هاشم شامی در تذیل مقاله فی الاسلام که عبارات آن ذکر شد بر قران شریف ایراد نموده است . آیا بر آیه (١٧٢) سورۃ البقره لیس البر ان تولوا و جوهکم قبل المشرق (الی آخر الایه) ایراد نموده است که لفظ (والصا برین) که منصوب وارد شده است مخالف قواعد نحویه است بلکه بموجب اینکه عطف بکامه و الموفون است باید مرفوع باشد . و آیا بر همین آیه ایراد نکرده است که لفظ وَلَکِنَّ الْبِرَّ مِنْ اَمْنٍ بِاللّٰهِ صحیح نیست و بر وفق قواعد عربیت بایستی وَلَکِنَّ الْبِرَّ اَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ (الی آخر الایه) گفته باشد زیرا که بر عبارت از نیکوکاری و صلاح است و صلاح و نیکوکاری ایمانرا گویند نه مؤمن را . و آیا بر آیه

(١٦٠) سورة نسا لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ اِيرَادُ نَكْرَدَهٗ اِسْتِ دَر لَفْظِ (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ) كَهٗ بَالِسْتِي مَرْفُوعٍ وَّارَدَ شَدَهٗ بِاِسْمِ (وَالْمُقِيمُونَ الصَّلَاةَ) بِكُوَيْدِ زِيْرَا كَهٗ عَطْفِ بِكَلِمَةِ الرَّاسِخُونَ اِسْتِ وَّبَسَبَبِ اِيْنِكِهٗ مُبْتَدَا اِسْتِ وَّاجِبِ الرَّفْعِ اِسْتِ بِاتِّفَاقِ نَحْوِيْنَ . وَاَيَا بَرِ اَيَّةٖ (٣٧) سُورَةُ مَائِدَهٗ كَهٗ فَرْمُودَهٗ اِسْتِ اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِيْنَ هَادُوْا وَالصَّابِثُوْنَ وَالنَّصَارَى اِيرَادُ نَكْرَدَهٗ اِسْتِ كَهٗ اِسْمِ اَنْ وَّاجِبِ النَّصْبِ اِسْتِ وَّلِهٰذَا لَفْظُ (وَالصَّابِثُونَ) كَهٗ عَطْفِ اِسْتِ بِلَفْظِ الَّذِيْنَ رَفْعِ اَنْ خِلَافِ قَوَاعِدِ نَحْوِيَهٗ اِسْتِ بَلَكِهٖ بَالِسْتِي وَالصَّابِثِيْنَ بِنَصْبِ وَّارَدَ شَدَهٗ بِاِسْمِ (١٠) سُورَةُ مَنَافِقِيْنَ كَهٗ فَرْمُودَهٗ اِسْتِ وَاَنْتَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاتِيَ اَحَدَكُمْ الْمَوْتُ (اِلَى اٰخِرِ الْاَيَّةِ) اِيرَادُ نَكْرَدَهٗ اِسْتِ كَهٗ لَفْظُ اَكُنْ مِنْ الصَّالِحِيْنَ كَهٗ بِجَزْمِ اَكُنْ وَّارَدَ شَدَهٗ اِسْتِ مُخَالَفِ قَوَاعِدِ نَحْوِيَهٗ اِسْتِ بَلَكِهٖ بَالِسْتِي اَكُوْنَ بِنَصْبِ كَفْتَهٗ بِاِسْمِ زِيْرَا كَهٗ مَعْطُوفٍ عَلَيْهِ اَنْ كَلِمَةُ فَاصَّدَّقْ مَنْصُوبٌ اِسْتِ بِحَرْفِ نَاصِبِهٖ وَمَعْطُوفٌ بَاِيْنِ سَبَبِ وَّاجِبِ النَّصْبِ اِسْتِ وَجَزْمِ اَنْ بِاتِّفَاقِ النَّحْوِيْنَ غَلَطِ اِسْتِ . وِبَرِ اَيَّةٖ (٥٢) سُورَةُ اَلْاِمْرَانِ كَهٗ فَرْمُودَهٗ اِسْتِ اِنَّ مَثَلَ عِيْسَى عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ

كُنْ فَيَكُوْنُ اَيَا اِيرَادُ نَكْرَدَهٗ اِسْتِ كَهٗ بِجَايِ لَفْظِ (فَيَكُوْنُ) بَالِسْتِي فَكَانَ كَفْتَهٗ بِاِسْمِ . وِدْر اِيْنَمَوْقِعِ بَرِ صِفْتِ جَنَابِ شَيْخِ اَزْبَابِ كَنَائِيَاتِ رَكِيْكِهٖ وَتَعْرِیضَاتِ خَارِجِهٖ عَنِ اَدَابِ الْاِنْسَانِيَهٗ دَاخِلِ شَدَهٗ وَكَفْتَهٗ اِسْتِ كَهٗ دَر اِيْنِ اَيَّةِ اُوْرَا رِعَايَتِ سَجْعِ وَّرُوِيْ بَرَا خِلَالَ بَعْنِيْ مُجْبُوْرٍ دَاشْتَهٗ وَا تَعُوْدُ لِسَانِ دَر تَكَرَّرِ اِيْنِ لَفْظِ (كُنْ فَيَكُوْنُ) دَر شَشِ مَوْضِعِ اَز قِرَانِ مُوْجِبِ اِيْنِ نَسِيَانِ كَشْتَهٗ كَهٗ لَفْظِ مَضَارِعِ اِعْرَابِ جَايِ مَاضِيِ اِطْلَاقِ نَمُودَهٗ اِسْتِ وَهْمِ دَر اَيَّةٖ سَلَامٌ عَلَيَّ الْيَاسِيْنَ اُوْرَا رِعَايَتِ رُوِيْ بَر اِيْنِ دَاشْتَهٗ كَهٗ بِجَايِ الْيَاسِ الْيَاسِيْنَ كُوَيْدِ وِدْر مَوْضِعِ طُوْرِ سِيْنَا طُوْرِ سِيْنِيْنَ خَوَانِدِ . وَمَحْتَمَلِ نَيْسْتِ كَهٗ اِكْر مِرَاعَاتِ سَجْعِ وَّرُوِيْ نَبُوْدِيْ دَر حَمَلَهٗ عَرْشِ لَفْظِ ثَمَانِيَهٗ رَا نَهٗ بِيْشِ وَنَهٗ كَمِ كُوَيْدِ وَنَهٗ لَفْظِ جَنْتَانَ وَزَوْجَانَ رَا دَر سُورَهٗ رَحْمٰنِ مُكْرَّرِ اَرْدِ (اِلَى اٰخِرِ اِيْرَادَتِهٖ السَّخِيْفَهٗ) حَالِ نَمِيْدَانِمِ كَسَانِيْ كَهٗ قَوَاعِدِ نَحْوِيَهٗ هَزَارَانَ سَالِ قَبْلِ رَا بَايْنِ دَرَجَهٗ وَّاجِبِ الرَّعَايَهٗ مِيْدَانِدِ جَوَابِ اِيْرَادَاتِ مَعَ الشُّوَاهِدِ اِيْنِ مُوْرَدِ مُنْتَقَدِ رَا چِهٖ مِيْكُوِيْنِدِ وَا زَايْنِ مُخَالَفَتِهَائِيْ صَرِيْحَهٗ چِهٖ عَذْرِ مِيْخَوَاهَنْدِ . وَا كَر اِيْنِ نَكْتَهٗ مَانَعِ نَبُوْدِيْ كَهٗ نَكَارَنْدَهٗ دُوَسْتِ نَمِيْدَارَدِ كَهٗ قَلَمِ خُوْدِرَا بِنَقْلِ اِيْرَادَاتِ مُنْكَرِيْنَ وَمَكْذَبِيْنَ مَلُوْثِ دَارَدِ هَر اَيَّنَهٗ جَمِيْعِ مَنَاقِشَاتِ اِيْنِ مُنْكَرِ

معاندرا در این اوراق اصلاً و ترجمه مندرج میداشت تا اهل ادراک در یابند که همواره منکرین و مکذبین در رد انبیا و مرسلین بیک جبل متمسک و بیک لحن مترنم بوده اند و لهذا از این مقدار هم که از ایرادات ارباب انکار برای انتباه اخیار و ابرار بر سبیل الجاء ذکر شد معذرت میخواهم و استغفار مینمایم . و اعجب این است که چون رؤسای بر و تستائیه این کتاب مقالة فی الاسلام را طبع نمودند و منتشر داشتند بعضی از علمای این حدود از قبیل فاضل جلیل الشیخ محمد بدر الدین الغزبی . و الشیخ اسمعیل الطرابلسی . و الشیخ ابی النصر الشامی . و غیرهم من اهل العلم والفضل از این عبد خواهش نمودند که نظر بسعه اطلاعی که حق جلّ جلاله باو عنایت فرموده است در حقایق کتب مقدسه وادیان عتیقه شایسته است که پیاس حقوق مقدسه نبویه که انوارش از وجوه ناضرة امت بهائیه مشرق و متلاً لاً است جوایی کافی و وافی بر این کتاب مرقوم داری و شبهات او را من حیث العلم و مفتریاتش را من حیث التاریخ واضح و مکشوف نمائی تا بر ضعفای ملت امر مشتبه نشود و این گونه شبهات در اذهان راسخ نکرده . کفتم عفواً ایها الساده زیرا که در این طریق موانعی است که رفع آن در غایت صعوبت است

چو سنوات کثیره و قرون عدیده اسماع اهل اسلام باستماع زخارف کلام متعود شده و قلوب بقشور مطالب تربیت و تغذیت یافته . اگر پرده از وجوه حقائق قرآنیه کشوده شود تا ایرادات ارباب شبهات مندفع گردد نخست همین نفوس مسئله بالاسم بعداوت کهربندند و بمخالفت قیام نمایند و راضی میشوند که شبهات اهل کتاب از قرآن دفع نشود و ابدأً باقی ماند بل بالکل ملت بیضا پامال اهل ضلال گردد و راضی نخواهند شد که از اثر قلم اعلی حوریات معانی از قصور آیات مهتلّ الوجه پرده بر اندازند و غلمان مستوره تحت استار الاستعارات باسم الحد و خلیع العذار کردند تا عقده ایرادات منحل شود و غیوم کشفه انتقادات زائل و منقش گردد . مثلاً اگر اهل ایمان در تفسیر آیه مبارکه **وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً** بگویند مقصود از عرش قلب مقدس صاحب امر است و تعبیر از ثمانیه اشاره است باینکه در یوم دین انوار فائضه از عرش رب العالمین نسبت بسائر انبیا و مرسلین بالمضاعف ظاهر گردد و بمبارقه وضع قوای شارع اعظم ضعف قوای رسول اکرم باشد . زیرا که انبیا و مرسلین قوای اربعة . تنزیل و حی . و تبلیغ ندا . و رزق عباد . و قهر و امانه اهل عنادرا . که لا زال اعراض ظهور

بآن مؤید و منصور بوده اند بجملة عرش و ملائکه اربعة
 تعبیر فرموده اند و استعاره لفظ ثمانیه را مشعر بظهور
 موعود بضعف قوای سایر انبیا و مرسلین مقرر داشته اند .
 و هکذا اگر در تفسیر آیه کریمه *وَمَنْ دُونَهُمَا جَبَّتَانِ* الی
 قوله تعالی *مُدْهَامَتَانِ* بگویند مقصود از *جَبَّتَانِ* *مُدْهَامَتَانِ* که
 خداوند تبارک و تعالی وعده فرموده است که قبل از ظهور
 قائم موعود ظاهر شوند وجود مقدس نورین نیرین
 حضرت شیخ احسائی و حضرت سید رشتی علیهما سلام الله
 بود که در وقتی که در بوستان ملت بیضا و ریاض شریعت
 غرّاجز شوک اختلافات بارده تسنن و تشیع و مصطلحات
 تافهة فقاقت و تصوف مشهود نبود حق جلّ جلاله باظهار
 ایند و وجود مبارک باب دوجنت از معارف حقیقیه بروجه
 عباد بکشود و اهل استعداد را بفوا که لطیفه حقایق قرآنیّه
 محظوظ و مرزوق فرمود . و ایندو وجود محمود خالق را
 بقرب ظهور موعود بشارت دادند و بسبب ازاله کثیری
 از اوهام عباد را بظهور *جَبَّتَانِ* *ذَوَاتَا أَفْنَانِ* تقریب فرمودند
 و بالجملة چون اینگونه تفاسیر از اهل ایمان ظاهر شود
 تا شبهات امثال هاشم شامی از قران شریف مندفع گردد

و مقصود از لفظ ثمانیه و جبتان که نه رعایت سجع و روي
 و یا عادت لسان و غفلت جنان بوده ظاهر و باهر آید اول
 امثال جناب شیخ فریاد (و اشریعتا) نمایند و بکلمه (و احربا)
 ندا کنند و بصراحت بنویسند که بیدین و بیغیرت و بی
 ناموس است آنکه بایه را از اسلام خارج نداند و ایشانرا
 مواجهه تکفیر نماید . چرا . زیرا که این طایفه ابدان مقدسه
 مظاهر امر الله را عرش الهی نامیده اند و جنت وجود اولیاء
 الله را بر جنات پر از سیب و خرما و انکور ترجیح داده اند
 و معارف دینیه را بر لذائذ جسدیه مزیت نهاده اند و اعتنای
 بامر تدین را بر اعتنای بامر تمدن مقدم داشته اند . آیا کفری
 فوق این تصور توان نمود حاشا حاشا . البته باید قائم آل محمد
 تابع اخفش باشد و الناظر الی امر الله از دیده اعمش نکرد
 و روح الله النازل من السما در مسائل دینیه از فرمان فقها
 تجاوز نکند تا ضروریهای اسلام که مرجع فقهای ذوی
 الاحترام است خلل نپذیرد .

باری از اصل مسئله دور افتادیم اکنون ملاحظه
 فرما که جناب شیخ نوشته اند که (منشأ غلط مناظر مغرور
 این است که تا بحال موجد قانون را نشناخته است و چنان
 کمان نموده که موجد قانون فلان نحوی و یا فلان لغوی است

خیر بسیار سهو و غلط فهمیده موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است (الی آخر تحقیقاته الحیبه) اولاً این معنی را نفهمیدم که موجد قانون لسان خود آن لسان است یعنی چه . زیرا در کتب علیه این اختلاف بین العلماء بنظر رسیده است که آیا واضع الفاظ خداوند تبارک و تعالی است یا خلاق . حال اگر جناب شیخ واضع الفاظ را خداوند تبارک و تعالی میدانند البته موجد قانون استعمال الفاظ هم او جل جلاله خواهد بود و چنانکه خداوند قادر است که بتوسط مظاهر امر خود وضع الفاظ نماید البته هم قادر است که بتوسط این وجودات قدسیه قوانین خشنه سابقه را محو فرماید و قانونی اسلس و ارق از برای لسان ایجاد نماید . و اگر جناب شیخ واضع الفاظ را بشر میدانند پس موجد قانون لسان همین واضعین الفاظ خواهند بود و فرقی فیما بین این واضعین الفاظ و سایر علمای لغت در جواز تبدیل قواعد تصور نتوان نمود . و اگر چنانچه از ظاهر کلام ایشان مستفاد میشود واضع الفاظ را نه خداوند خلق میدانند و موجد قانون لسان نفس لسان می شمارند این معنائی است که عقول سلیمه و ادمغه صحیحه غیر فاسده ادراک نتواند نمود . آیا ممکن است که شیء

موجد نفس خود باشد و اثر بلا مؤثر موجود و متحقق گردد . ثانیاً اینکه نوشته اند (موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است) ظاهر مقصود شان این است که قوانین مستعمله در السنه موجوده در این زمان هزاران سال قبل بوده است و جایز التغییر نیست . و این وهم صرف و غلط محض است . زیرا که جمیع السنه موجوده قوانین و قواعد آن تغییر نموده است و خواهد نمود چو اگر اهل هر لسانی از فارسی و ترکی و عربی و یونانی و غیرها لسان این زمان خود را با لسان سه هزار و دو هزار سال قبل قیاس نمایند هر آینه قواعد و قوانین و اساس و مبانی آنرا متجدد و متغییر مشاهده کنند . بحدی که لسان سابق بدون ترجمه مفهوم نکرده و بالنسبه بلغه حالیه خشن و غیر سلیم باشد . مثلاً در زمان ظهور زردشت که بر حسب اقرب تواریخ بصحت تقریباً سه هزار سال گذشته است لغه ایرانیان که بدان تکلم مینمودند لغت اریائی و یا آریابود و اکثر محققین را کمان اینست که همان لغت زند است که زردشتیان لغت مقدس می شمارند . و چون تقریباً هزار سال بگذشت لغت اریائی متغییر گشت و در ایام دولت کبیره ساسانیه یعنی اکاسره عظمی لسان عمومی اهالی ایران لسان

پهلوي شد . و پس از چندي كه ديانت اسلاميه ظهور يافت و خلفاي عرب بر عجم غلبه يافتند كتاب و منشيان ايران قواعد عربيّت را در لغت پهلوي داخل نمودند و لسان فارسي حالي كه بوجهي بالغت زند و پهلوي مشابهت ندارد حاصل شد و جميع قواعد و قوانين اندو لسان زایل و متغيّر گشت . و خلاصه القول باتفاق محققين در مدت سه هزار سال سه زبان مختلف القواعد در مملكت فارس دايّر و جاري شده و اين تجدد باقطع از تعيير قواعد و قوانين ناشي گشته . و همچنين است لغت حاليّه هندو بالنسبه بالغت سانسكريت و لغت يونانيّه حاليّه بالنسبه بالغت يونانيّه قديمه و لغت تركي عماني بالنسبه بالغت تركيه قديمه . و سبب انعقاد مجالس (اكاديميه) لغويه در اكثر عواصم اروپا خاصه پاریس و لندن را بر اهل علم مستور نيست كه چون در قرون اخيره انوار معارف و علوم در ممالك اروپا انتشار يافت افاضل از بلاد السنه معموله خود را مختل و قواعد انشا و ترسيل و تصنيف و تأليف را فاسد المباني و معتل يافتند . لذا انجمني از اكابر ارباب علم و فضل منعقد نمودند و قواعد اين مجالس را من حيث الاعضاء و الاوقات و الشروط و الاداب بر اساس متين ثابت و راسخ داشتند و در تنقيح و تحسين لسان اهتامي

بليغ نمودند و قواعد خشنه قديمه را بقواعد لطيفه جديده تبديل كردند و بسياري از حروف و حرّكات و اعراب و امثالها را كه سابقاً واجب الاستعمال ميدانستند ساقط و زائل نمودند و قواعد بيانيّه را در منشآت و خطب جاري و معمول داشتند تا آنكه السنه ارويه طلاوتي تازه گرفت و خشونت و قواعد سقميه قديمه يكباره باطل و زائل شد و فصاحت و بلاغت كتاب و خطبا رتبه ساميه و درجه عليا يافت . چندان كه توان گفت كه قواعد حاليّه لسان فرنسا ويا انگلتره و المانيا همچو وجه مناسبتي و شباهتي با قواعد و قوانين پانصد سال پيش ندارد تا چه رسد به هزار سال و هزاران سال مما لا يسترسل الكلام فيه جزافاً الا المغفلون و الجهال . و در لغت عربيّه ملاحظ فرما كه با آنكه لسان مقدّس ديني اسلامي است چگونه تصريف قرون و ادوار آنرا بتغيّر قوانين و اطوار مبتلا و گرفتار کرده . و زيرا كه مجمل تاريخ تطوّرات اين لسان بر اينگونه است كه چون باراده قاهره حيّ قدير جات عظمته شوكت قبائل عاد و ثمود و طسم و جدیس كه با اعراب بآئده موصوفند منظوي شد و دور ثاني امت عربيّه كه بني يعرب بن قحطان موسوم و بعرب عاربه معروفند نیز انقضا يافت و رياست امت عربيّه

بنی عدنان از ولد اسمعیل که بعرب مستعربه مسی و مذکورند تعلق گرفت . و از ولد عدنان مذکور قبائل کثیره و شعب عدیده از قبیل انمار و ایاد و ربیعہ و مضر و از مضر کنانه و قریش و غیرهم مآ هو معروف عند المورخین ظاهر شدند و در اقطارشبه جزیره العرب ساکن و متوطن گشتند . چون در طی این ادوار و فترات که بالطبع موجب تغییر و تبدیل لسان است لغت عربیه را سلاست و طلاوتی نبود قانون قبائل مذکوره قبل از ظهور اسلام بر اینگونه انعقاد یافت که ادبا و شعرا و فصیحای ایشان هر ساله در مواسم مخصوصه در اسواق عمومیّه از قبیل سوق عکاظ و غیره اجتماع مینمودند و بانشاد اشعار و انشاء خطب قیام میکردند و در مسائل لغویّه و دقائق قواعد شعریه مناظره و تکلم مینمودند تا آنکه نوعاً خشونت و اختلالات سابقه زوال یافت و فصاحت و بلاغت در اتم جاهلیت رتبه علیا گرفت . و چون دیانت اسلامیّه ظاهر شد و فتوحات خلفا سمت فسحت و وسعت یافت و اتم کبیره از قبیل فرس و خزر و ترک و هنود و غیرهم در حوزه اسلام داخل شدند و در مناصب ملکیّه و دینیّه و عالیّه مراکز مهمّه یافتند و بالطبع این اختلاط موجب اختلال مبانی لغت

میشد علما و ارباب فضل از خوف سرعت تغییر و اضحلال لسان بتدوین لغت عربیه و تأسیس قواعد علوم ادبیّه قیام نمودند و مصنفاتی چند در این معارف تألیف کردند که بقدر امکان این لغت فصیحی را از سرعت تبدیل و تغییر مصون دارند معذلک هنوز هزار سال از هجرت نبویّه نگذشته بود که لغت عربیه تغییر کلی یافت و لسان عربی جدید که { بلغت دارجه } معروف است و من حیث القواعد بالکل مخالف و مبین بالغت قدیمه است شایع و متداول گشت . چندان که در این قرن امم عربیه خواه از عوام و جهال و یا علما و ارباب کمال جمیعاً جز بلغت دارجه تکلم ننمایند و لغت قدیمه را جز در بعض مصنفات معمول نمیدارند . بل در بعض از اقسام شعر مانند زجل و دؤبیت و مواویل التزام لغت دارجه را لازم میدانند و نظم این قسم از شعر را بلغت قدیمه منافی سلاست و رقت می شمارند . و خلاصه القول باینکه زیاده از هزار و سیصد و پانزده سال پیش نیست که از هجرت نبویّه گذشته است حال لغت عربیه قدیمه در میان مسلمین مانند حال لغت عبریه در میان یهود و لغت سانسکریت در میان هندود شده است که بسبب اینکه لغت دینیّه است محفوظ است و ابداً در محاوره و تکلم

بین العرب دأر و مستعمل نیست و از این مستفاد
توانداشت که اگر دو هزار و یاسه هزار سال بگذرد حال
لغت عرب بکجا انجامد و تغییراتی که از لوازم امور عادیّه است
تا چه رتبه ظهور یابد . و این جمله بر نفوسی معلوم است که
زحمت مسافرت را متحمل گشته و بر تغییرات طارنه بر لغت
عربیّه بل بر جمیع امور عادیّه مطلع شده باشند . نه بر نفسی
که در زاویه خمول نشسته و بعوائد هزار و دو هزار سال
پیش دل بسته . و اگر یکی از ایشان کوئی که بحکم کریمه
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِكُمْ رُوزِي چند از زاویه خمول بیرون آید و در عوائد
و آثار و تغییرات و اطوار قبل و بعد نظری فرماتا قدری بر
حقائق راهنما اطلاع یابد و بر مجاری امور بصیر گردید
اظهار عجز نماید و نوحه بیچاری بر خواند و کأَنَّهُ الْعِيَاذُ بِاللَّهِ
خدای قدر را در سفر عاجز از اصلاح امور خود داند .
و اگر نفوسی که اسماً لافعلاً بقرآن شریف متمسکند و لفظاً
لَا حَقِيقَةَ بِاسْلَامٍ مَفْتَحَرٌ بِآيَةِ مَبَارَكَةٍ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا
بِلِسَانٍ قَوْمِهِ فِي الْحَقِيقَةِ ناظر بودند این نکته را میفهمیدند
که مأمور من عند الله بحکم همین آیه کریمه لسان او بلسان

معمول بین الناس اقرب باشد و کلام او بلغت دارجه اشبه
باحفظ مراتب لطافت و رقتی که از صفات بیانات مظاهر
امر الله است و اشتمال بر فصاحت و بلاغتی که از مزایای
عبارات مطلع حکم الله تا عموم از فضل حضرتش بهره
گیرند و از بیانات لطیفه اش منجذب شوند و از کلمات
روان بخشش حیوة یابند . نه آنکه بالسنه عتیقه تکلم نماید
و بقواعد قدیمه سخن گوید که فهمش بترجمه محتاج باشند
و هر شطرش محلّ اختلاف شود و ادراکش کما ینبغی
موقوف بحشر اموات دو هزار سال پیش گردد . و بالجمله
مقصود از ذکر این مطالب اظهار این نکته بود که آنچه را
ارباب وهم کما کرده اند که قوانین ابدیه است و جایز
التغییر نیست کما صرف و غلط محض است و در صورتیکه
علمای ملت و ادبای امت قادر و مأذونند که قواعد قدیمه را
تغییر دهند و قوانین انشا و ترسیل را بر نهجی ملائم و موافق
رقت و سلاست بنانهند چرا این قدر ترا از انبیا و مرسلین
ممنوع میدارند و چرا این اختیار را از مظاهر امر الله
مسلوب میشمزند . بل اگر نفسی بنظر تحقیق نظر نماید
میبیند که با آنکه انبیا و مرسلین مظاهر قدرت و اقتدار
حق جلّ جلاله اند و مطالع ابداع و اختیار او عزّ شأنه

معذک این نفوس واهمه غیر فاهمه چندان دائره اختیار
 و اقتدار ایشانرا تنک و ضیق داشته اند که آنچه را در حیز
 قدرت و اقتدار خود میدانند در حیز قوت و اختیار ایشان
 نمیشرند و بعبارة اوضح دائره اختیار خود را اوسع از دائره
 اختیار مظاهر امر الله میدانند و کانه قدرت و قوت بشریه را
 فوق قدرت و قوت الهیه میشرند. مثلاً اگر جمعی از
 متشرعین اروپا بر ابطال بیع رقیق حکم نمایند جمیعاً آنرا
 ممدوح میدانند و در غایت اعجاب و استحسان از عجایب
 ترقیات بشریه و تقدمات مدنیّه می شمارند و هکذا اگر فی
 المثل فوائد مرابحه را فقها باسم هبه و یا مصالحه که عین
 توریه و ربا است و مخالف صریح کلام خدا تحلیل نمایند جمیع
 آنرا مستحسن شمرند و از دقائق مدارک فقیهیه شناسند.
 و كذلك اگر شرب خمر حر امرای علمای ما وراء النهر باسم
 مثلث شرعی جایز دانند و آیه تحریم خمر را منسوخ کنند
 و شرب مسکر آنرا شایع و متداول گردانند تماماً آنرا بحسن
 تلقی مقبول دارند. و همچنین اگر مجالس اکادمیه جمیع قواعد
 لغویّه را مبدل گردانند و قواعد جدیده در انشا و ترسیل
 معمول دارند کل آنرا موافق ذوق بشری و نهایت کمال
 انسانی شمارند و لکن اگر نفسی از مظاهر امر الله حکمی

از احکام را تعمیر دهد و یادر قران لفظ صابون بجای صابون
 وارد شود و یادر بیان عبارتی بر خلاف اذواق سقیمه قوم
 ملحوظ ایشان گردد جمیعاً لسان انتقاد کشایند و فریاد و احربا
 بر آرند و بعبارة اخری این نفوس مقدسه را در این امور
 مأذون و مختار نشانند. مثلاً در همین لفظ (آخوند زاده)
 که لقب شرف جناب شیخ الاسلام است ملاحظه فرما که
 کلین آغای ترکی و خداوند فارسی در مدت شش قرن سه
 دور طی کرده است تا آخوند شده است. زیرا که کتاب
 و منشیان فارسی را تا قرن ششم و هفتم اسلامی عادت چنین
 بود که اکابر را تخیماً خداوند مینوشتند و خطاب میکردند
 و این عادت الی یومنا هذا در میان مسلمین هند باقی
 و جاری است. و در قرن هشتم و نهم ارباب قلم لفظ خداوند را
 مخفف نمودند و بخاوند تبدیل کردند و پس از چندی
 خاوند را خوند گفتند و بزرگانرا کتبا و لفظاً باین لفظ
 خواندند و چون پس از استیلاي اترک مغول بر ایران لفظ
 آغانیز در لغت فارسی داخل شده بود آغای بغین را برای
 تمیز از خواجه سرايان بقاف تبدیل نمودند و با لفظ خوند
 ترکیب کرده در این قرون اخیره مخفف این دو لفظ را
 بعبارت (آخوند) بر علما و فقها اطلاق کردند. در این

صورت آیا انسان بینار انمیر سد که از همین آخوندها مستفسر شود که بکدام دلیل بر ارباب قلم و کتابت جایز است که الفاظ را باین حد مسموخ دارند و در لغت باین مقدار تصرف کنند و لکن مظاهر امر الله حکماً باید تابع هر بی بصری اخفش باشند و در سوق عبارت مقلد هر اعمائی اعمش کردند **اللَّهِ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ** . سَاءَ مَا تَحْكُمُونَ **وَبَاطِلٌ مَا تَنْظُرُونَ** . بلی لاشك خشك مغزي چند از قدیم و حدیث یهودی صفت غایت سعی را در حفظ عوائد قدیمه مجری میدارند و بتغییر عوائد و آداب و شرائع و احکام راضی نمیشوند . و لکن حاشا که قدرت قاهره و قوت باهره مبدع عالم و منشی امم جلّت قدرته و جلّت عظمته که در هر قرن عالماً بطراز جدید معلم دارد و جهانرا بآیین بدیع مزین فرماید باین هوسهای فرسوده اعتنا کند و بنعاق ناعقین و تشکیکات مرتابین از تجدید عالم که در جمیع کتب مقدسه بآن وعده فرموده است صرف نظر نماید . **فَسَوْفَ تَرَىٰ عَوَائِدَ الْمُسْتَكْبِرِينَ زَائِلَةً وَقَوَاعِدَهُمْ سَاقِطَةً وَأَصْوَاتَهُمْ خَافِقَةً وَأَبْصَارَهُمْ شَاخِصَةً وَأَعْنَاقَهُمْ وَاقْصَهُ وَتَرَى الْأَرْضَ بِأَذْنِ اللَّهِ بَارِزَةً بِأَثَارِهَا الْجَدِيدَةِ زَاهِرَةً بِالْعَوَائِدِ الْقَوِيمَةِ زَاهِيَةً نَامِيَةً**

بِالطَّرَائِقِ الْمُسْتَقِيمَةِ لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا . و خلاصه القول مقصود از تطویل در این مسئله اظهار این نکته دقیقه بود که ارباب شعور سبب حجیت و اعجاز کلام الهی را در یابند و باصل دلیل و برهان ناظر باشند و بعوائد و قواعد بیکه لازال در شرفه تغییر و تبدیل بوده است و خواهد بود از مقنن قوانین و شارع شرائع محبوب نکرند . و این نکته راهواره مواجه نظر ملحوظ دارند که منکر و مکذّب مادام که در نقطه انکار و تکذیب واقف است محال است بنظری جز نظر ایراد و انتقاد در کلمات صاحب امر نظر کند و بلسانی جز لسان بذات و خشونت تکلم نماید . چنانکه ایرادات یهود از انجیل مقدّس قطع نشد و انتقادات نصاری از قران مجید زائل نکشت و بحکم **كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ** این ایرادات از لسان مکذبین این امر اعظم نیز قطع نخواهد شد و هلاکت متقدمین سبب انتباه متأخرین نخواهد گشت آیا مکذبین قران بخاتم پیغمبران نسبت جنون ندادند و در باره آن عقل کل **إِنَّا لَنَارِكُوا إِلَهُنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ** نکفتند . در این صورت عجب نیست اگر مکذبین بیان و ايقان نیز

امروز بهمین نعمه مترنم کردند و بهمین لهجه متکلم شوند زیرا که جمیع ازیک قنادرسته اند و بیک اصل پیوسته فذرهم یخوضو ویلبوا ویرحو اویرتوا حتی یقضي الله امرا کان مفعولا .

و بالجملة چون این مسئله مهمه من جمیع الوجوه واضح و روشن شد و فساد ایراد حضرت شیخ بادله واضحه ثابت و مبرهن گشت اکنون از مطالعه کنندگان این اوراق رجا مینایم که قدری در این نکته تأمل فرمایند که در صورتی که شارع این امر اعظم در مرکز فصاحت و بلاغت عربیه متوقف و مقیم است و با کبار علما و فصحا و بلغا و مشاهیر کتاب و مصنفین معاشر و جلیس واحدی از ایشان بر فصاحت و بلاغت بیانات مبارکه اش ایرادی نموده و جز بحمد و ثنای حضرتش لسان نکشوده است چه مقدار زکیک است که اعجمان سایر بلاد که بمالک عربیه مسافرت نموده و با فصحای قوم معاشرت نکرده و از مراتب فصاحت و بلاغت بهره نبرده اند بر بیانات مبارکه اش انتقاد کنند و بدون شاهد بر الواح مقدسه اش ایراد نمایند . بل عدم مبالات مکذبین یوم الله بدرجه است که اگر سهوی از ناسخ بینند آرا بصاحب امر نسبت دهند . بل و اعجب از همه

اینست که باو هام کودکان مکتب بر کلمات من خضعت لفصاحته رقاب العجم و العرب انتقاد کنند و بضر اطفال در آیات حضرت ذی الجلال نظر نمایند . چه در خاطر است که در مدینه سمرقند یکی از مدرسین مدرسه الغ بیک کورکان که وی نیز در منصب تدریس نظیر قاضی القضاة تفلیس است وقتی این آیه مبارکه را در صدر یکی از الواح مقدسه ملاحظه نمود (قوله تعالی) سُبْحَانَ الَّذِي نَزَّلَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ . پس از قرائت در غایت مفاخرت اظهار داشت که این آیه غلط است . کفتم چرا . گفت بجهت اینکه کلمه تسبیح را وقتی گویند که امر عجیبی مشاهده نمایند و یا حادثه غریبی مسموع دارند و الا گفتن این کلمه بلا سبب جایز نباشد و ذکر آن بیوقع از قانون فصاحت خارج شود . و در حین گفتن کلمه سبحان الله صوت خود را خشن و ضخیم میفرمود و دستهای خود را تا محاذی سمع شریف مرتفع میداشت تا طریق ادای لفظ تسبیح معلوم شود و بر فصاحت و بلاغت آن بیفزاید . و این عیب در جواب او سکوت نمود و وا گذاشتن او را در عالمی که داشت اولی و انساب دانست . چه بر اهل دانش مخفی نیست که اصعب اشیا تفهیم اصحاب جهل مرکب است و اتعب امور معارضة

متخلفان باخلاق کودکان مکتب . و اگر پاس و جوب اطاعت
 من له الامر نبودي که این معارف مبدوله قطره از بحار
 مکرمت او است و این انوار فائضه پرتوي از آفتاب عنایت
 او هرگز این عبد در این مقامات قلم بر دفتر ننمیداد
 و با نفوسی که ابعدا ناسند از مراتب فصاحت و بلاغت باب
 مناظرت نمیکشاد . ولیکن عنایت و اسعه و رحمت شامله اش
 مقتضی شده است که ستائر کثیفه شبهات و تشکیکات امم
 ماضیه من جمیع الجهات زائل شود و وجود ناضره حقائق در
 کافه مسائل بلا حجاب مبتم و مهمل گردد . بلی غافلان
 آن حدود وقتی برکاکت اقوال خود واقف میشوند که
 باقطار عربیه مسافرت کنند و هنگامی بجهل خود بلغت
 عرب مطلع میکردند که ساعتی با فصحای قوم مکالمه
 و معاشرت نمایند . اگرچه همین مقدار از عبارات عربیه
 که در رساله خود مندرج داشته اند از برای ارباب علم
 و فضل بر مقدار علم ایشان بعریّت شاهدهی امین است
 و همین قدر از آیات شریفه که در دو رساله مغلوط و مصحف
 بآن استشهاد نموده اند بر مبلغ ارتباط ایشان بقران شریف
 برهانی متین . و من در این اوراق برخی از بیانات فصحای
 وقت و علمای زمان و شعراي عصر را مذکور میدارم که در

مدح این ذات اقدس سروده و بسپاس و ستایش وجود
 مقتسش لب کشوده اند تا ارباب ادراک در یابند که
 جهال آنحدود بر چه مقابلی ایراد مینمایند و خود را نزد
 ارباب علم تاچه درجه مفتضح میدانند . آیا در غایت
 غرابت نیست که قروم و صناید فصاحت و بلاغت و ائمه
 و اعلام علوم ادبیه و لغت در این محضر اقدس خاضع باشند
 و وجود مقتسش را بجمیع اوصاف کمال حامد و واصف
 ولیکن جاهلان بعریّت بر کلمات بلیغه اش ایراد نمایند و بی
 اطلاعات از فصاحت و بلاغت بر بیانات رشیه اش انتقاد
 کنند (و ذلك من عجائب ذا الزمان)

از جمله الشیخ مهدی الازهری از مقالات فاضل مولوی
 در عدد نهم از اعداد مجله (الهدایة) بتاریخ غره ذی قعدة
 سنه (۱۳۱۴) هجریه درج نموده است .

طالبها كان سمعی يتشوق و فؤادي يتشوق رؤية
 رجل جواب للأقطار سواح في الامصار ارتاح لمسارته
 واسر بمسارته كيا يصفولي الدهر في ارض مصر حتى
 ساعدتنا العناية بملاقاة رجل الفضل و افضل الرجال و كمال
 العلم و علم الكمال بحر تتلاطم بالحكمة امواجه و فيض من
 تاريخ المصور عذبه لا اجاجه فرايت اسمه طابق مسماه .

فسالته عن ابتسم به ثغر العلم وشرح صدر الادب باب
العدل والفتوح والنصر لكل ذي روح مولانا (عباس)
اطال الله بقاءه هل شاهد شمائله وحلاه . فقال هو اشهر من
ذلك ولكن بلغني معارفه وعلاه . فقلت لم اره غير مرة بها
سبرت نجده وغوره اغنتي رؤيته عن رؤية سكان نصف
الربع المسكون من هذه البسيطة بحر لاساحل له يتفجر
العلم من جوانبه وتنطق الحكم والسياسة من نواحيه استفدت
منه بالجلسة الواحدة ما لم استفده من غيره بسنين حتى دعاني
وجداني ان اقول بسمع من حضرته حفظه الله ابيات تعرب
من بعض امودج اوصافه .

﴿ وهاهي مقدمة بين يدي قراء مجلتنا الكرام ﴾

من الصبا نشق المشتاق انفاسا * انساه طيب شذاها الرند والاسا
فظل يسأل عنها وهو في فرح * فؤاده اذا انارت منه نيراسا
فاخبر القلب عنها انها علفت * بطيب عكة حتى جلت الباسا
فسار ممتطياً متن البحار لها * في سفن شوق وبالله ما قاسا
على هدى حين ارساها بساحلها * لها اقتنى من حبال الرأي امراسا
فامها سايرا منها اكبرها * قوم لجسم المعالي اصبحوا راسا
فكم قضى ليل افراح بساحتهم * وكم ترشف من اذواقهم كاسا
وكم جلا خطب عسري مراتبهم * واستبدل لهم بالتوفيق امراسا
ويانهم شام ثغر الفخر مبتما * مطاطاً الراس نحو الشهم عباسا

مولي حسيب نسيب ثابت حذر * لم يتبدأ بسديد الرأي جلاسا
كم مشكل حله وقاد فطنته * وبالهداية اصناف الورى سايا
كم روح القلب وكاف براحته * وكم جلاغه بالارشاد وسواسا
مذ انبت الحق بالبرهان مشهده * محال الضلال وامسى يرشد الناسا
عليه ثوب وقار لا يفارقه * اذ لم يخاطر به فحشا وادناسا
فرع اليها مصدر العرفان مورده * قطب الجلال به قد الملا ماسا
اطال منه بباب العدل موقفه * فظل يرشف من اراه كاسا
مولاي خذ مدحاً ماشابه غرض * بل قلت حقاً بما فيكم فلا آسا
اجريت عين نظامي في مداحككم * فكل قلب لها قد بات قرطاسا
لازلتوا ذخراً في نأبته * وفي منبع ذراكم تدفع الباسا
ملاحظه فرما كه جناب فاضل مولوي كه از مشاهير
فصحاى عصر است ميگويد دريك مجلس كه بحضور مبارك
مشرف شدم چندان از مراتب علوم وحكم ومعارف آن
بحر موج متلاطم مستفيد كشم كه بسالها از حضور ساير
علما وارباب فضل بهره ورنشدم . چندانكه باين يك جلسه
از رؤيت علماي نبي از ربع مسكون فارغ ومستغني كشم
وبحكم وجدان اين قصيده را در محضر اقدسش معروض
داشتم . وهي كما ترى تدل على مقدار فضل ناسج بردها
وناظم عقدها

﴿ وقال الفاضل البليغ كاتب السريره ﴾

بمدح ذاتك اضحت تزدهي الكلام * ولا يني حق ما تستوجب القلم

انت الذي في نهاك العلم مدخر * وبجر فضلك فيه الموج يلتطم
 لما تسربت برد العز مزدهياً * اضحى بربعك شمل المجد يلتطم
 سموت يابن بهاء الله منزلة * عقلا ونقلا وفقت الناس كلهم
 انت البها وابنه يا حسن تسمية * منها غدت ظلمات الجهل تنهزم
 ياطيب الاصل محمود الحاصل ومن * اجداده المجد والاعظام والكرم
 ان الذين لفضل منك قد جمعدوا * في اذن كل فقيه منهم صمم
 هم يجهلون مقاماً انت حازره * انت ابن صاحب هذا الوقت لو علوا
 لما رأيتك يا عباس متشحماً * ثوب الكمال وبالاجلال تنسم
 وباب فضلك مفتوح لفاصده * وجود كفيك منه تنججل الديم
 وعندك الدين والدينا قدما * وفي جوارك يرعى المهدي والذم
 ايقنت انك خير الخاق قاطبة * وخير من اصبحت تسمى له قدم
 وقلت ما بشر هذا ولا رجل * لكنه ملك تاهت به الامم
 مولى اعاد فخار الاولين وقد * اقام للمجد صرحاً ليس يهدم
 قد كان للعرب حق الفخر في قدم * واليوم باهت به اعرابنا العجم
 اعظم به بطلا اكرم به رجلا * افعاله ضرر اقواله حكم
 فاقت معارفه عمت عوارفه * لا حث لطائفه تزهو وتبسم
 شموسه سطعت اقماره طلعت * آياته لمعت فانجبات الظلم
 يزينه كرم لاذت به امم * في كفه نعم في سيفه تقم
 اني قرأت التقي في وجهه سوراً * آيات حق بصحف المجد ترسم
 من رام قرناً له هيات يدركه * ما كل ما طار في جو العلارخم
 يا كوكباً تنججل الاقمار طامته * ويا سحاباً عطا يا كفه نعم
 مدثر في الله قوماً انت سيدهم * يا من به امتازت الاقدار والتقم

اهديكها كلمات فيك صادقة * ولست انشدها من شحمه ورم
 قصيدة بنت ليل قدحوت دررا * فرأيداً بسلوك الذخر تنتظم
 زفت اليك تروم المهر عن ثقة * مهر التفات وعطف ايها العلم
 مولاي لا ابغى الا رضاك جزاً * وعروة الرق عندي ليس تنضم
 اني فتى مدح اهل الفضل شيمته * وليس يدركني في مدحهم هرم
 اقول ذا وبمعجزتي حيث معترفاً * ارجوك عفواً أيا من طبعه الحلم
 لازل في ذروة العلياء مرتقياً * بالعزم والحزم في الارضين تحكم
 ودمت ترفل في ثوب الهنا عجباً * مارنحت في روابي روضك النسم
 وفاضل بليغ امين فارس مدرّس مدرسة انجيايه دربلاد
 سوريه اين قصيده را در تهنيث عيد صيام بحضور اقدس
 مولى الانام معروض وبيهاء الثناء موسوم داشت

﴿ بهاء الثناء ﴾

افدي مهارة رأينا من معانيها * بدرأ وشمساً سمت تاه النهى فيها
 لمياء من آل قحطان لقد خلبت * لبي محاسنها بالروح افديها
 هيفاء تزري بفصن البان قامتها * تكاد ربح الصبا كالغصن تنبها
 حسناً، لونا جت النساك لاحترموها * طيب الكرى ونسوا تسبيح باربها
 واصجوا هيا في حسنها ايدا * يتلون آيات حسن من مشابها
 نجلاء قارة الاجفان ان نظرت * تصمي قلوب الوردى طراً وتفرها
 الله اكبر قد جاءت كينه * للكافرين على اوصاف مبدتها
 فانها آية في الحسن ابدعها ال * مولى فكبر وقل سبحان معطيها

(الى ان قال)

قد زرتها والقنا غاب تحيط بها * والليل داج واسد الغاب تحميها
فحين زحزحت سحيف الخيمة انكشفت

شمس تنير الدجى ما الشمس تحكيها
فما تفت اسداً منى ومات على * غزالة ملأت ابصار رايتها
ثم اتيت عفيف العرض ما حجت * نفسي الى منكر باللؤم يرهيا
وخت اشهد ان الحسن اجمعه * فيها وما البدر الا من جوارها
لكنما صيت عباس سما فعدا * ادنى مفاخره سمو معاليها
فرد تعالى الى الجوزاء فاعترفت * له النلى بعلو في اعاليها
شهم ابوه بهاء الله فيه بها * مناف نور شمس لا يضاهاها
ذورفة من بني الاعجم مارفت * منازل المجد الا وهو بانها
حبر الفضائل بحر الفضل لو عقلت * بحارنا لحبته الدر ايديها
تاج الكرام فريد العصر ما حظيت * بمنله الخاق دانيسا وقاصيا
قد شاد في صدره للفضل ابيته * شم الجبال الرواسي لاتساويها
له منارات علم في الحجى سطت * تحوا الجهالة من اذهان اهليها
العالم العامل المبدى لنا درراً * في النظم والنثر قد جلت كمنشها
اقواله حكم افعاله نعم * اراة نجوم ضائت لرائها
اقلامه مائلت اسيافه فكللا * هما يبيد صعوبات ويفنيها
في شخصه الدين والديناقد اجتماعا * اوصاف الطافة راقت كحاويها
لمكة اليوم حق النبي من طرب * لانه قد نوى اسمى مثاويها
لوالذى ترهب الأفلاك سطوته * لقات ذا ابن اله جل تشبها
فاسعد بعيد حباك الله بهجته * واقبل معايدة بالشعر اهدياها

وارتع بجنات سعد في اجارعها * تجرى نهور صفت دامت مجاريها
وجدد المجد ما الأعياد عائدة * واقطف ثمار الهنارات مجانيها
فالعيد لولاك لم نحسن محاضره * والناس لولاك لم تشرف اراضيها
خذها عروس قريض لم تلاق كفى * الا علاك عليك الفكر جاليها
مازات امنعها عن بصاهرنى * فاهداً بعذراء فكري جاء يهديها
فاسلم ودمه في الورى كالشمس ما تلت * آيات حق بهيج الحسن تاليها
ودر سنة (١٣٠٩) هجرية كه بتقدير حي تقدير صرير
قلم اعلى ساكت شد ونسيم جنة عليا راكد ومنزل كتب
وشارع شرائع بافق اعلى ومقر اقدس اسمى صعود فرود يكي
از صلوا وفاضل مسلمين المعروف بالحاج محمد ابو الخلق اين قطعة
غمرارا در اين مصيبت عظمى انشاد نمود وبم حضور اقدس
حضرت مولى الورى اضاء الله بضياء غمرته افاق الأرض
والسما ايفاد داشت . ودر نزد مسلمين بلاد شام معروف
است كه او از غایت زهد وورع احدي از اهل جاهرا مدح
نموده وخوفاً ياطمعاً نفسي را نستوده است .

﴿ وهي هذه ﴾

يامن تسامى بالمعارف والنهى * واستأسر العقلاء بحكمة عقله
لا يخف عليك التي سميت المسلا * فهماً تقر الكائنات بفضله
ان الورى جزعت على فقد (البها) * جزعاً تزعزت القلوب لهوله
قطب تبرزخ فاستوى فوق السما * لاهوته كيا يصاد لأصله

ولذا بکیت دماً علی العلم الذي * ما عاد یاتیننا الزمان بمنله
 واتیت فی نظم الرئاء معزياً * ومذکراً انی اقول لاهله
 صبراً علی هذا المصاب وان یکن * شم الرواسی لا تقوم بحمله
 فالصبر اجدر بالخطوب مکاة * حتی والیق بالفقید ونسله
 ولرب یوم فیہ قد عظم البلاء * ورمی قلوب بنی الکرام بنبله
 فلیکثرون من التأسی دائماً * بصاب من خاق الوجود لاجله
 وهم در آن آیام که انامل قضا دفتر لقارا فرو پیچید
 وام کتاب آیت ایاب بمقر غیبت واغتراب تلاوت فرمود
 امین زیدان از فصیحی امّت نصاری این قصیده غراراً در این
 مصیبت عظمی ورزیه کبری منظوم نمود و بحضور اقدس
 اعلی معروض داشت

﴿وهی هذه﴾

یا امام الهدی ونور البهاء * ائی لفظ یفیک حق العزاء
 لیت شعری من لی بلفظ نبی * فیہ رثی علامة الانبیاء
 سید کان بعثه للبرایا * خیر غوث من واسع الآلاء
 بث روح الرشاد بالخلق طراً * هادياً للحقیقة الفراء
 ومد استکمل الرسالة فیهم * صعدت روحه لأعلی السماء
 ظهرت معجزاته تتلاً * بینات کالبدر فی الظلماء
 فاهدنی کل عاقل بسناها * واحاط الضلال بالجهلاء
 هكذا الشمس لا یفوت ضیاءها * غیر وغد ذی مقلة عمیاء
 عرفت فضله الملوك وخرت * نحوه سجداً بدون ریاء

واعتری الارض هزة یوم اودی * فهوت خزناً انجم الجوزاء
 وبکی الفضل فقد اعظم رکن * من ذویه الکرام والفضلاء
 وعیون السخاء سحت علیه * ادمعاً مثل فیضه بالسخاء
 من یری بعده لرفد الیتامی * وغیاث الفقیر والضعفاء
 واذا ما الشمس المنيرة غابت * من لنا بعده بنشر الضیاء
 هان والله بعده کل خطب * وتخیرنا الموت فوق البقاء
 یاعیون القریض سحی علیه * بدل الحبر ادمعاً کالدماء
 غاب من کان للنسوة اهلاً * فاب من کان کعبه (الفصحاء)
 فاکتسی العلم بعده بجداد * وارتنی بالسواد خیر رداء
 ما تأخرت عن رثاه لعذر * غیر داعی الاسبی وفرط البکاء
 (الی ان قال)

انت منهم وفوقهم یا ملاذی * معلوم وحکمة وذكاء
 ولهذا فلا یلیق بمنلی * ان یعزبک فی مقام الرئاء
 انت أدری منا واوسع علماً * فی حیوة مصیرها للفناء
 ما مثولی أمام عرشک الا * لاداء الفروض بعض الاداء
 فاذا ما سلمت للدهر ذخرأ * سلم الدهر من خطوب البلاء
 وهم در ایام افول شمس هندی وسکون حقیف سدره
 منتهی این درر منثورہ را ادیب مجید (جادعید) که از
 نخبه شبان ملت نخبه مسیحیه است پس از آنکه در محضر
 مبارک در حینی که قاضی عکا ومرحوم علی افندی مفتی
 ازهری وجمعی از اعیان بلد حاضر و مشرف بودند در مجلس

قراة كرد و نسخه آنرا تقديم حضور اقدس اعلى نمود .

(من النثر الفاخر)

تَنَزَّلَ يَا مَوْلَايَ يَا فَخْرَ النَّدَى وَأَمِيرَ الْمَكْرُمَاتِ وَتَقَبَّلْ
 مِنْ مَفْتُونِ آدَابِكُمْ عِبَارَاتٍ يَبْعُدُ نُطْقُهَا عَنِ رَقِيقِ مَعَانِيكُمْ
 كَبْعُدِ الْأَرْضِ عَنِ نُورِ السَّمَاءِ حَاوِلَ أَنْ يَأْتِيَ عَلَى ذِكْرِ صِفَةٍ
 مِنْ صِفَاتِ مَوْلَاكُمْ الْجَلِيلِ وَسَيِّدِكُمُ النَّبِيلِ وَبَدْرِكُمُ السَّاطِعِ
 وَكَوْكِبِكُمُ اللَّامِعِ . حَاوِلَ أَنْ يَصِفَ خَطْبًا ذَهَلَتْ لَدَيْهِ
 بَصَائِرُ أُولَى الْحِكْمَةِ وَحَارَتْ عُقُولُ أَصْحَابِ الْعِلْمِ وَالْفَهْمِ
 (خَطْبُهُ أَلَمَّ بِكُلِّ قَطْرٍ نَعِيَهُ * كَادَتْ لَهُ شُمُ الْجِبَالِ تَزُولُ)
 حَاوِلَ أَنْ يَصِفَ مُصِيبَةَ كَسِفَتْ لَهَا شَمْسُ الضُّحَى وَأَفَلَ
 بَدْرُ الْمَكْرُمَاتِ وَكَبَا زِنَادُ الْمَجْدِ وَأَنْقَصَمَتْ عُرَى الْعُلِيَاءِ
 وَشَوَّهَ وَجْهَ الْحَزْمِ وَالْعَزْمِ . وَغَاضَتْ يَنَابِيعَ الْمَعَارِفِ
 وَتَنَكَّرَتْ سَبُلُهَا وَأَقْفَرَتْ رُبُوعُ الْمَسْرَةِ وَدَرَسَتْ مَعَاهِدُهَا .
 حَاوِلَ أَنْ يَصِفَ خَطْبَ قَعِيدٍ تَقَوَّضَتْ لِمَعْنَاهُ الْأَصْلَاحُ
 وَأَرْتَجَّتْ لَوْقَعِهِ الْقُلُوبُ وَأَسْتَكَّتِ الْمَسَامِعُ . فَشَاهَدْنَا
 الْكِرَامَةَ تُدْبِ حَظَّهَا وَالسِّيَادَةَ تَبْكِي حَامِي زِمَارِهَا وَالْعُلَى
 بُؤْبُنَ ابْنِ مَجْدَتِهِ وَالْجُودُ يَرِثِي رَاعِي حُرْمَتِهِ

حَتَّى خَلْنَا مِنَ الْأَسَى كُلِّ طِفْلٍ

نَأْحًا قَبْلَ أَنْ يُنِمَّ الرَّضَاعَا

وَقَامَ مَفْتُونُوا بِهَا تَهْ يَكُونُهُ عَدَدَ انْعَامِهِ وَعَدَاهُ وَهَبَتْ قُلُوبُ
 أَبْنَائِهِمْ تَتَحَبُّ عَلَيْهِ بِمِقْدَارِ مَا زَرَعَ فِيهَا مِنْ حُبِّهِ وَقَضَلِهِ . كَيْفَ
 لِأَوْهُوَ الرَّاحِلُ الَّذِي تَوَلَّتِ الْمَكْرُمَاتُ بِرَحِيلِهِ وَالْوَاعِظُ
 الْمُرْشِدُ الَّذِي هَدَاهُمْ بِوِاسِعِ عِلْمِهِ وَجَزِيلِ فَضْلِهِ . فَأَيَّ
 آثَارِهِ لَا يَنْدُبُونَ بَعْدَهُ وَهُمْ لَا يَطْلُبُونَ مُحَمَّدَةً وَعَدَلًا إِلَّا
 وَجَدُوهُمَا عِنْدَهُ . آثَارُ عِلْمِهِ الَّتِي خَزَنَهَا فِي صَدُورِهِمْ أَمْ
 وَاسِعَ فَضْلِهِ الَّذِي شَمِلَ بِهِ كَبِيرَهُمْ وَصَغِيرَهُمْ أَمْ أَثِيلَ مَجْدِهِ
 وَجَزِيلَ حِكْمَتِهِ أَمْ عَظِيمَ ثَبَلِهِ وَشَرِيفَ كِرَامَتِهِ . وَلَسْنَا بَعْدَ
 رِيَاسَتِهِ عَنَّا وَعَلَوْ مَقَامِهِ وَرَفَعَهُ شَأْنَهُ لِنَسْتَطِيعَ الْإِتْيَانَ بِجِزْءِ
 مِنَ الْوَاجِبِ فِي تَعْدَادِ صِفَاتِهِ وَحَسَنَاتِهِ وَلَوْ جَمَعْنَا فِي رِثَائِهِ
 جَمِيعَ مَا قِيلَ فِي الدُّنْيَا مِنْ رِثَاءِ الْمُلُوكِ وَالْأَمْرَاءِ وَأَفَاضِلِ
 النَّاسِ . فَلَا مَحَاسِنُ فَضْلِهِ تُذْرِكُ وَلَا مَأْثُرُ عَدْلِهِ تُعَدُّ وَلَا
 فُيُوضُ مَرَاحِمِهِ تُوصَفُ وَلَا عِزَارَةُ مَكَارِمِهِ تُحْصَرُ وَلَا
 كَرَمُ أَعْرَاقِهِ كَكَرَمِ أَعْرَاقِ النَّاسِ . فَإِنَّ كُلَّ هَذِهِ الصِّفَاتِ
 الَّتِي كَانَ فِيهَا آيَةُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ لَمْ تَكْفِ بِوَصْفِ بَعْثَةِ الشَّرِيفَةِ

فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُنْفَرِدُ بِصِفَاتِهِ وَالْحَبْرُ الْمُتَنَاهِي بِحَسَنَاتِهِ وَمَبْرَاتِهِ .
 بَلْ هُوَ فَوْقَ مَا يَصِفُ الْوَاصِعُونَ وَيَنْتِ النَّاعِتُونَ . الرَّاحِلُ
 الَّذِي لَمْ يَتْرِكْ لِلنَّاسِ زَادًا غَيْرَ أَكْبَادٍ مُلْتَهَبَةٍ وَدَمْعٍ مَصْنُوبٍ .
 فَكَيْفَ يَسُوعُ وَصَفُ مَنْ جَاءَتْ صِفَاتُهُ عَنِ التَّغْيِيرِ بَلْ كَيْفَ
 يَلِيْقُ أَنْ يُحْزَنَ الدَّمْعُ بَعْدَ فَقْدِ هَذَا السَّيِّدِ الْخَطِيرِ . وَلَقَدْ
 جَمَدَ الْمَاءَ رُغْبَةً وَأَرْتِياعًا

وَجَرَى الصَّخْرَانَةَ وَالْتِياعًا
 وَضِيَاءَ الْهِنَاءِ اسْتِحَالًا ظَلَامًا

وَإِلَى الْمَحْوِ مُطْلَقًا قَدْ تَدَاعَا
 مُذْ هَوَى مِنْ أَعَالِي الْفَضْلِ طَوْدٌ

رَاسِخٌ جَاوَزَ السَّمَكَ أَرْتِياعًا
 وَإِنَّا لَنَجِلُّ هَذَا الْبَدْرَ عَنْ أَنْ يَمُورَ فِي الْقُبُورِ وَهَذَا النَّجْمُ
 أَنْ يَبِيْتَ تَحْتَ الثَّرَى . إِنَّمَا هُوَ نَجْمٌ بِهَاءٍ لَمْ يَكُنْ لِيَنْتَقِلَ إِلَّا
 فِي بُرُوجِ سَعْدِهِ وَيَقْتَرِنُ بِمَنَازِلِ عِزِّهِ وَمَجْدِهِ
 حَاشَا عَلَاهُ مِنَ الْمَمَاتِ وَإِنَّمَا

هِيَ تَقْلَةٌ فِيهَا الْمُنَى وَالسُّؤْلُ
 وَلَقَدْ تَادَاهُ مِنْ أَحَبَّةٍ فَأَجَابَ بَعْدَ أَنْ تَرَكَ آثارًا تُذَكِّرُ مَمَامًا

بِعِثَّةِ الشَّرِيفَةِ وَبَعْدَ أَنْ أَوْجَدَ فِي هَذَا الْوُجُودِ مَعَادِنَ لُطْفٍ
 وَجُودٍ كَفَى بِوُجُودِهِمْ عِزًّا وَشَرَفًا . فَسَيَادَتُكُمْ . مَوْلَايَ وَأَشْبَالَهُ
 الْكِرَامُ أَصْحَابُ الْمَأْتَرِ الْحَمِيدَةِ تُجَدُّ دُونَ بُنُورِ حِكْمَتِكُمْ وَعِلْمِكُمْ
 . اسْتَهْجَمَ بِهَاتِكُمْ الْمُتَثَقِّلُ فِي بُرُوجِ مَجْدِهِ . وَإِنْ أَحْزَنَكُمْ وَأَحْزَنَ
 الْجَمِيعَ بِنَفْلَتِهِ فَقَدْ سَرَّ مَلَائِكَ دَارِ النِّعَمِ حَيْثُ مَقَرَّهِ السَّعِيدِ .
 فَتَقَبَّلْ أَيُّهَا السَّيِّدُ السَّنْدُ مِنْ عَاجِزٍ عَنِ إِدْرَاكِ سِرِّ مُعْجِزَاتِكَ
 وَمُقَصِّرٍ عَنِ آدَاءِ حَقِّ الْوَاجِبِ نَحْوِ كَرَامَةِ عُنْصُرِكَ أَنْتَ
 يَا مَنْ زَرَعْتَ فِي قُلُوبِنَا بُرُورَ الْمَحَبَّةِ وَأَسْتَمَلْتَنَا بِكَلِمَتِنَا
 إِلَى عِشْقِ صِفَاتِكَ مَرَّاسِيمِ التَّعْزِيَةِ الَّتِي نَجْهَلُ وَاللَّهِ كَيْفَ
 يَلِيْقُ الْإِتْيَانُ بِهَا فَبَاهِرُ عِلْمِكَ وَوَاسِعُ حِلْمِكَ يُذَرِّكُنْ سِرَّ
 قُصُورِنَا وَتَقْصِيرِنَا . أَدَامَ اللَّهُ بِهَاتِكُمْ وَحَضْرَاتِ إِخْوَتِكُمْ
 الْكِرَامِ بِالْعِزِّ وَالْإِسْعَادِ (الْفَقِيرُ جَادُ عِيدِ سَنَةِ ١٨٩٢)

وَدَرْ سَنَةِ (١٣١٣) هَجْرِيَّةً كَمَا نَكَارَنَدُهُ مَقِيمٌ بِلَادِ
 سُورِيَّةٍ بُوْدِ يَعْقُوبِ بْنِ بَطْرُسِ الْبَنْبَانِيِّ مِنْ بَنِي غَانِمِ كَمَا
 قَسِيْسُ فَاضِلٍ لِعُويِ امْتِ نِصَارِي اسْتِ وَمَقِيمٌ مَدِينَةُ مَنْوَرَةَ
 عَكَا اَيْنِ اَبِيَا تَرَا دَرْ وَصِفِ رُوْضَةَ مَقْدَسَهُ تَنْظِيمٌ وَبِحَضُورِ
 مِبَارَكِ تَقْدِيمِ نَمُودِ وَنَسْخَةُ اَزْ اَنْ بِحُطِّ خُودِ بَايْنِ عِبْدِ تَذَكْرَةَ

عطا فرمود

مَا يَنْ لُبَّانٍ وَكَرْمَلٍ بِهَجَّةٍ * فِيهَا مَقَامُ بَهَاءِ ذِي الْأَلَاءِ
 السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ مُصْبِحِ الْهُدَى * وَبَهَاءِ شَمْسِ حَقِيقَةِ الْأَسْمَاءِ
 فِيهَا أَتْبَاجُ قُلُوبِ أَتْبَاعٍ لَهُ * وَجَلَاءِ أَبْصَارِ وَنَيْلُ رَجَاءِ
 بِوُجُودِهِ طَابَتْ مِيَاهُ وَرُودِهَا * وَزَكَاهَا عَكَاءُ وَالْأَرْجَاءِ

و در این اشعار اشارتست باثر باهری از آثار وجود
 اقدس ابهی که در مدینه عکا ظهور یافت زیرا که این بلد
 بر دانت آب و هوا موصوف بود و مرارت و ملوحیت میاه
 آبار و نتان و موبوئیت هوای آن دیار نزد عموم معروف
 چندانکه محبس عاصیان دولت علیه کشت و منفای محکومین
 بموت در حکومت سنیه . و اهالی غالباً گرفتار امراض
 مزمنه بودند و زرد روی و نحیف البدن از اهوئیة فاسده .
 و چون آن بلد مقدس محل اقامت وجود اقدس کشت
 آبهای شور شیرین شد و هوای مکدر طراوت و صفا
 یافت تا بدین پایه که قسیس نصرانی که ریاستش در امم
 نصرانیه کمتر از ریاست جناب شیخ در امت اسلامیة نیست
 بمحض داعی انصاف این موهبت را در اشعار خود درج
 نمود . و مانند سایر متعصین بکتمان این کرامت و انکار این

محمدت راضی نکشت .

و فی العام الماضي لما انتشر نعي الملك المرخوم ناصر الدين
 شاه طيب الله مثواه وبلغ خبر هذه الحادثة المائلة الى
 القاهرة المعزية حاضرة الممالك المصرية . فقابلت يوماً من
 تلك الأيام حضرة الفاضل خليل افندي مطران مكاتب
 جريدة (الاهرام) وصاحب التصانيف المشهورة والرسائل
 الماثورة وتجاذبنا اطراف الحديث وتغلغل بنا الكلام في تاريخ
 حياة هذا الملك الهام حتى انتهى الى حوادث ظهور البابية
 وكيفية نفي بهاء الله من مدينة دار السلام الى مدينة عكا
 من ثغور الشام . فلما اطلع بخفايا هذه الحوادث ودخائل هذه
 الكوارث بدت على وجهه اثار الاندهاش وظهرت على
 جبينه امارات الانذهال فبقي برهة من الزمان ناكس
 الرأس مستغرقاً في بحار الفكر ثم رفع رأسه وقال يا ابا الفضل
 ما انا من السذاجة والغبابة بدرجة اعتقد ان انساناً يصعد
 الى السماء او يهبط منها ولكني ارى فضل الرجال في محامد
 الصفات وعظائم الاعمال وانا تربيت في الممالك الاروبية
 ورضعت لبان المعارف في مدارسها الكلية ورأيت فيها من
 اعظم الفلاسفة وكبار الرجال من يضرب به الامثال وتشدد
 اليه الرجال . وقبل ان يساعدنني الدهر بالمثل بين يدي هذا

السيد العظيم والوفود على جنابه الكريم كنت معتقداً بأن
 افضل رجال العالم علماء وفضلاً وكرامة هم فلاسفة اوروبا ونخبة
 رجال هذه القطعة المنورة الذين بهم تحررت الأمم وانتشعت
 غيوم الجهالة والاستعباد عن افق العالم . ولكن بعد
 ما استسعدت بلقاء بهاء الله رایت فيه من العلم والفضل
 والوقار والمهابة وجمال الصورة وفصاحة اللسان وحب الخير
 لنوع الانسان على اختلاف ادیانهم ومذاهبهم مالا يفي اللسان
 حق وصفه فلا فلاسفة اوروبا وعلماء امريكا بل ولا احد من
 السابقين الا ولبن وأولي العزم من الانبياء والمرسلين بلغ هذا
 المبلغ من جمیل الصفات وكریم الأخلاق وجيل الخلال
 وطيب الاعراق . ولقد دار بيننا من الحديث مالوا فصحننا
 عن بعضه لتصدع منه قلوب المكابرين وتنشق صرائر
 المتعصين وتندك به جبال اوهام التوهمين . وقد ادرج في
 تلك الايام طرف منها في اعداد (الأهرام) وثارث به
 عواصف الاحقاد الكامنة في صدور اللئام .

وخلاصة القول از این جمله که در این اوراق ثبت شد
 از اقوال کبار علما وفضحا واصحاب تصنیف وتالیف از افاضل
 مسلمین ونصاری بل بعض از فلاسفه وحکما که هر يك
 بحضور مبارك مشرف كشته وامواج بحر معارف آن وجود

اقدس را ببصر خود مشاهده نموده اند ارباب انصاف
 توانند ادراك نمود که اقوال بعض یخبيران که نه از فصاحت
 بهره یافته و نه از عمریت قسمتی برده و نه بحضور مبارك
 مشرف كشته اند چه مقدار از حقیقت دور است واز
 میزان عدل ونصفت مهجور .

والی یومنا هذا این نکته در ظهورات قبل مشاهده
 نشده است که نفسی بر فضل مدعی مقام شاریب دین
 جدیدی که بآن معترف نیست شهادت داده باشد ویا بغیر
 اهانت واستخفاف اسم ناسخ دینی را که بآن معتقد است
 مذکور دارد . مثلاً ملاحظه فرما که در مدت هزار
 وهشتصد سال تقریباً که از ظهور دیانت مسیحیه گذشته
 است نفسی از علماء یهود اسم مبارك حضرت عیسی علیه
 السلام را بنوع تحقیر وتعظیم در کتب ومصنفات خود
 مذکور نداشته ودر مدت هزار وسیصد سال که از
 ظهور دیانت اسلامیه انقضا یافته است احدی از امت
 نصاری اسم مبارك حضرت خاتم الانبیا را کتباً ویا لفظاً
 باجلال واحترام هرگز یاد نکرده . واین از خصائص این
 ظهور اعظم است که اجانب بر جلالت قدرش شهادت
 داده وبر سعة بحار فضلش اعتراف نموده اند . واکر این

عبد جمیع کلمات صناید علم و حکمت و قروم از باب فضل و بلاغت را که در حمد و ستایش این نیر سعادت سروده و یاد ر کتب و مصنفات خود درج نموده اند بخواهد در این اوزاق ثبت نماید هر آنیه از مقصود بازماند و این مقالات مختصره بتألیف کتب کبیره و مجلّات عظیمه منتهی گردد . و این نکته در غایت وضوح است که اعتراف این نفوس فاضله بعلو مقام صاحب امر نه از دواعی خوف و رهبت بوده و یا موجبات طمع و رغبت زیرا که این وسائل در این مقام مفقود است و خطرات عظیمه لازال از برای متقرین بخصرتش موجود . بل سبب این است که افاضل این حدود معنی فصاحت را فهمیده و مقصود از بلاغت را دانسته اند و از علم و معرفت و حریت ضمیر و نصفت تا باین درجه محروم نکشته اند که نفهمیده ایراد کنند و بدون شاهد انتقاد نمایند و بصرف تعصب فضائل باهره را منکر شوند و در نزد ارباب انصاف خود را باعتساف موصوف گردانند .

و اگر این عبد را قصد مناقشات لفظیه بودی نه بیان مطالب علمیه و تنقیح مناط ادله عقلیه و نقلیه هر آنیه بعضی از غلطات و هفوات انشائیّه جناب شیخ را در این مقاله

مندرج میداشت تا ارباب ادراک مبلغ علم ایشان را در یابند و بر مقدار فصاحت و بلاغت ایشان در صنعت انشا و ترسیل مطلع گردند . ولکن مقصد این عبد از انشاء این کتاب کشف غوامض مسائل علمیه است نه بیان مطالب لغویّه . معذک بعضی از عبارات عربیه ایشان ذکر میشود تا سبب انتباه مردمان آگاه گردد . چه اغلاط فارسیه ایشان فوق حد استشهاد است و اهون از مقام ایراد و انتقاد . بل اگر عبارات را که از ایقان شریف اقتباس نموده است از رسالتین ایشان برداری جز عبارات رکبکه چیزی نیماند و غیر از جل فاسده مطلبی بنظر نرسد . چنانکه همین قدر از عباراتشان که من دون تغییر و تبدیل مطابقاً للاصل نقل شد برای فهم مراتب قوه ایشان در انشا و ترسیل برهانی ناطق است و برای اظهار مقدار علمشان بفصاحت و بلاغت شاهدهی صادق . مثلاً جناب شیخ در این بحث پس از آنکه بزعم خود در قوانین الفاظ تحقیقات دقیقه نکاشته اند برای اظهار اقتدار بر عربیت کلاماً باین عبارت مختم داشته اند (فَأَفْهَمَ هَذِهِ النُّكْتَةَ الَّتِي قَدْ كُنْتُمْ عَنْهَا غَافِلِينَ وَأَعْرَضْتُمْ بِجَهْلِكُمْ جَاهِلِينَ) و این عبارت قطع نظر از رکاکت نظم و قبح اسلوب غلط ظاهر است زیرا که لفظ (اعرستم) هرگز

در لغت عرب وارد نشده است و ثلاثی غرّ باب افعال از ابواب مزید فيه تعدی نیافته لذا بایستی (وَعَزَّزْتُمْ لِحُجَّتِكُمْ بِهَا الْجَاهِلِينَ) کوید تا اگر کلام رکبیک النظم و قبیح الاسلوب است لا محاله غلط نباشد . و در خطبه کتاب جناب شیخ الاسلام ملاحظه فرما که نوشته اند (بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ لِهِدَايَةِ الْعِبَادِ وَإِرْشَادِهَا إِلَى طَرِيقِ الْحَقِّ وَالرَّشَادِ وَأَظْهَرَ صِدْقَهُمْ بِالْمُعْجَزَاتِ الظَّاهِرَةِ وَالْبَيِّنَاتِ الْبَاهِرَةِ فَبَلَّغُوا أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ وَوَعَدَهُ وَوَعِيدَهُ الْخَلْقَ سَيِّمًا بَعَثَ نَبِيًّا فِي آخِرِ الزَّمَانِ

هرگز دیده نشده است که در کلام عرب بعد از کلمه (سیما ولا سیما) بدون ضرورت فعلی از افعال را آورده باشند بل واجب است که این کلمه مصدر بر اسمی از اسما باشد و آن اسم بحركات ثلثه علی حسب ما هو مقرر عند اهل اللغة متحرک گردد . و كذلك در همین خطبه نوشته اند وَكَمَلْ إِيْمَانَنَا بِتَّصْدِيقِهِ فِي جَمِيعِ مَا أَخْبَرَ عَنْهُ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَتَوْقِينَ مَا نَصَّبَ بِهِ مِنْ إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرَةِ . لفظ (توقین) در لغت عرب هرگز دیده نشده است و از ماده یقین ابدآبَاب تعحیل بنا نیافته است . و این مقدار کفایت است در بیان مبلغ علم جناب شیخ بعربیت و لازم نیست که بر این عبارت

ایشان که هم در خطبه کتاب در تمجید حضرت رب الارباب نوشته اند (مُسْتَجْمَعٌ لِجَمِيعِ الصِّفَاتِ الْكَمَالِيَّةِ الْجَمَالِيَّةِ وَمَنْزَةٌ عَنِ الْأَوْصَافِ النَّقِصَةِ وَالْجَلَالِيَّةِ) ایرادی نمایم که از این عبارت مستفاد میشود که جناب شیخ توصیف حق جل جلاله را باوصاف جلال جایز نمیدانند و گمانه اسم (جلیل) و یا کلمه مبارکه (ذی الجلال والاکرام) را از اسما و اوصاف الهیه نمیشمارند و این معلوم است که معنی لفظ جلیل جز ذات موصوف بجلال چیز دیگر نیست . چه میترسم که مبادا جناب شیخ در انتیکه خانهای تمدن وجه وجهی یافته باشند که توان بآن حق جل جلاله را باصفات کمال موصوف و از صفات جلال منزّه داشت . و لکن حق این است که باید جناب شیخ الاسلام را از این انتقادات معاف داشت چه نفسی که در دو رساله در مقام استشهاد بآیه مبارکه (فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ) آیات قرآنیه را مصحف دارد و حق جل جلاله را از صفاتی که قرآن بآن ناطق است منزّه شمارد عیب نیست اگر لغت عرب را ممسوخاً استعمال نماید و باین حداز رکاکت قول و قلت علم بر من خضعت له أعناق الصححاء انتقاد فرماید . و اگر اهل بها بدوام الارض والسماء حق جل جلاله را شکر و ثنا

گویند هرگز از عهده شکر این موهبت بر نتوانند آمد که معترضین بر رب العالمین و مکذبین بیوم الدین شبهات واهی و ایرادات بارده و عبارات رکیکه خود را در اوراق و دفاتر ثبت نموده بیاد کار گذاشتند تا چون بتقدیر حیّ قدیر غمام کشف جهل و غباوت از آفاق عالم زائل شود و قلوب و ابصار در جمیع اقطار و امصار از اشعه انوار معارف روشن و منور گردد اذ ناب و اعقاب اهل ارتیاب نکویند که شاید معترضین بر حضرت رب الارباب در این شدت اعراض و اعتراض بحبلی متین متمسک بوده اند و برکنی وثیق متشبث و کل بیقین مبین بینند که معترضین برحق چه گفته اند و چه نوشته اند و اهل ایمان گرفتار بمعارضه چگونه اشخاص بوده اند زیرا که اصعب اشیا و اتعب امور مناظره باصر دم قلیل العلم است و معارضه با اشخاص عديم الشعور .

ولقد احسن واجاد من قال
وَمَنْ الْبَلِيَّةِ عَذْلٌ مَنْ لَا يَرْعَوِي

مَنْ جَهْلُهُ وَخَطَابُ مَنْ لَا يَفْهَمُ
و بالجمله کلام در این مبحث نیک بطول انجامید و امید است که ارباب ادراک معذور دارند چه این مسئله فصاحت و بلاغت کتب سماویه و کلمات الهیه نه تنها فیما بین علمای

اسلام و امت بهائیه محل بحث و مناقشت کشته بل این مسئله چنانکه از تذیل کتاب مقاله فی الاسلام مستفاد داشتی مدتہای مدیده است که مطرح مباحثات امت نصاری و اسلام بوده و میدان جدال و نزاع کبار رجال امتین شده .
ولذا این عبد جمیع وجوه این مسئله را مفصلاً و مبسوطاً مرقوم داشت تا اهل بصیرت بر سبب اصلی حجیت کلام الهی مطلع شوند و بر مبنای ایرادات و انتقادات ارباب شبهات اعم از اینکه مورد و منتقد جرجیس صالح انگلیسی باشد و یا آخوند زاده تفلیسی بصیر و آگاه گردند .

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند

و همچنین در تفسیر قول (تَظْهَرُ عَلَامَةُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ) الی آخر مصنف مذکور میفرماید که قبل از ظهور هر نبیّ نجمی در سماء ظاهر ظهور میکند چنانچه پیش از ظهور خلیل الرحمن کهنه آزمون خبر دادند بظهور نجمی در سماء و همچنین شخصی در ارض پیدا شد که مرد مرا بشارت میداد بظهور آن حضرت کذا فی زمن الکلیم و المسیح و الخاتم تا رسید باین امر بدیع منیع در این وقت اکثر منجمان خبر ظهور نجمی را در سماء ظاهر داده اند و همچنین در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله

ترتیبها بشارت آنجنابرا دادند . این مختصر عبارت
ایقان است که ذکر شد . اکنون سؤال میرود که با کدام
دلیل و برهان ثابت است که قبل از ظهور هر نبی ظهور
بخمی در سما لازم است . و این لزومیت برای چیست .
مگر ستاره اگر در سما ظاهر نشود . ملائکه سموات حین
ظهور مظهر باوایمان نیاورند . مگر ایشان هم مکلفند که
بدین او ایمان آرند . مگر برای علم ایشان جز از ظهور
کوکب طریق دیگر نیست . باینهمه این خبر اگر راست
باشد محض در حق دوسه نفر پیغمبر وارد است نه اینکه در
حق جمیع آنهاستنداً علی اخبار الکاهنین و المنجمین الذین
ینحرون عن الحوادث بالظن والحدس فقط فَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُؤْتِي
مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً . بس عجب است از صاحب کتاب ایقان که
خودش آنها را که تابع ظن شده اند در کتاب خود مزاراً
طعن و ملامت میکند . اما خودشان باخبار کاهنان و منجمان
استدلال و اعتبار مینمایند . و این با اسم کتاب که ایقان است
هرگز درست نمیآید . و علاوه در حق خلیل الله میفرماید
که (شخصی در ارض پیدا شد که مرد مرا بشارت میداد
بظهور آن حضرت) عجا در میان اهالی بابل و ملت صابین
که کلاً عبده اوئان بودند که بود آن شخص مبشر نام

و نشان او را ولو مستند بقول بی از مورخین باشد بیان
فرمایند . و کذا کدام منجمین بودند آن منجمانی که در
زمان ظهور امر بدیع از ظهور نجمی در آسمان خبر دادند
نام و نشان و طایفه و مکانرا بیان و عیان فرمایند . و همچنین
عین عبارت شیخ احمد و سید کاظم رحمهما الله را در حق امر
بدیع در تصنیف مشهور ایشان نشان بدهند . هذه دلائل
لاتشفي المريض ولا ترفع الشبهات عن القلوب سيما عن
القلب الذي لم تعند باستماع تلك الاقوال الواهية العارية عن
الثبوت والبرهان (انتهى)

جواب

بر اولی الالباب پوشیده نیست که در اوان طلوع
شمس حقیقه و موافقت تجدید و ابداع شرائع مقدسه
سماویة از قبیل ظهور حضرت ابراهیم و کلیم و حضرت
عیسی و خاتم الانبیا علیهم الآف النجیه و البهاء سنت الله رافه
بعباده و رحمة علی خلقه بر این جریان یافته است که بظهور
علامت و آیات ارضیه و سماویة و دینیه خلق را بقریب ظهور
موعود متنبه فرماید . و اصحاب قلوب صافیه را برای اجابت
داعی الی الله و ایمان بمظهر امر الله مستعد و مترصد نماید

تا چون غمام غلیظ غیبت منقشع شود و جمال منیر موعود طالع و ندای حضرت معبود مرتفع نفوس طیبه بمحضرتش ایمان آرند و وجودات زکیه بجنابش مقبل شوند و اعم عظیمه را از هلاک و دمار کلی رستگاری و نجات بخشند .
 سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا .
 و چون اراده الهیه تعلق یافته بود که بقیام روح الله و ورود یوم الله چنانکه سابقاً مشروحاً عرض شد عالم دیانت رتبه تجدید یابد و اختلافات اعم زائل شود و اصلاحات عظیمه که در جمیع کتب منصوص است باین ظهور مبارک تحقق پذیرد لهذا جمیع علامات و امارات قبل از ظهور این موعود عظیم و دلائل و آیات پیش از ورود این یوم کریم که مبشر بقرب میعاد ظهور موعود و وفايي بهود و وعود حضرت معبود است در جمیع کتب مقدسه سماویه و احادیث صحیحه نبویه وارد و منصوص کشته و در میان جمیع ملل و قبائل باقی و موجود مانده است . و لکن علامت و امارات ظهور پیغمبران گذشته را از قبیل حضرت نوح و هود و صالح و ابراهیم علیهم السلام که غالباً از ادیان و کتب ایشان چیزی باقی نمانده است نتوان یافت مگر شذراتی و متفرقاتی در طی احادیث و اخبار ادیان موجوده علی سبیل الاجمال یا از بیانات مظاهر

علی سبیل التمثیل و الانذار . و باین سبب که عرض شد بسامیشود که مظهر امر الله موعظه و تذکرة للامم ذکر کیفیت رسالت یکی از رسل را میفرماید و آن خبر در سایر تواریخ یافت نمیشود و مأخذی جز اخبار نفس او ندارد . مثلاً اگر خبر ظهور ناقة صالح و معارضه قوم ثمود را که در قرآن وارد شده است یکی از نصاری از جناب شیخ الاسلام پرسد که این حکایت در کدام تاریخ از تواریخ یهود و یونان و روم و فرس وارد شده و یا حکایات ذی القرنین و حوادث معروفه آنرا کدام مورخ در کتاب خود اخبار داده است البته جناب شیخ از جواب عاجز آیند زیرا که این قصص مذکوره و کثیری از امثال آن از قبیل قصه موسی و خضر و نمله و سلیمان و زنده شدن سحر عزیز و غیرها ابدأ در تاریخی از تواریخ مؤلفه قبل از ظهور حضرت رسول علیه السلام وارد نشده است و نفسی از کبار مورخین مانند یوسیفوس . و هیرودوط . و دیودوروس . و استرابون و زنفون . که تواریخ ملل شرقیه و غربیه را مفصلاً مرقوم داشته اند اشارتی در کتب خود باین قصص ننموده است . و گمان نفرمائی ای ناظر در این اوراق که نکارنده این نکته را علی سبیل القرض بیان نموده است . نظر فرما در کتبی

که علمای نصاری در ردّ قرآن شریف نوشته اند از قبیل
مقاله فی الاسلام جرجیس صال انکلیسی که هاشم شامی
بلسان عربی مزبّل داشته و کتاب میزان الحق که فاند
نمساوی در ردّ اسلام تألیف نموده و غیرها من الکتب
المطبوعه المنتشرة فی الشرق والغرب تا یقین مبین دریابی
که همچنانکه جناب شیخ الاسلام در اعتراض بر حضرت
عزیز علامّ بحوادث تاریخیه متشبتّ شده کذلک معانین
اسلام عیناً بهمین شبهات در اعتراض بر سید انام متمسک
گشته اند . و من عیناً عبارات تذیل مقاله فی الاسلام
در این مقام ذکر مینمایم تا ارباب بصیرت بر این نکته
واقف شوند که خار اعتراضات از یک ارض روید و شجره
اعراض بدوام الارضین و السموات یک نوع ثمر آرد .
قال صاحب التذیل فی صفحه (۴۹) ثالثاً ان غلطه فی
الحوادث التاريخیه واسماء مشاهیر رجالها وجهله من امور
الطبیعه مالا ینبغی جهله کل ذلك يدلّ علی انه لیس من الله
الله فی شیء لانّ الخطاء مستحیل فی موضع العصمة والجهل
ممتنع علی من احاط بكلّ شیء علماً . فقد زعم مصنف القرآن
ان کتابه لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه وانه
جاء مصدقاً لما بین یدیه من الکتب المنزله ای ما تقدّمه

من التوراة والانجیل لکنه خالفهما فی مواضع کثیره فدعا
ابا ابراهیم آزر وهو فی التوراة تاریخ ودعا صریم العذراء
بنت عمران واخت هرون وهي فی الانجیل بنت الیاقیم .
واین صریم من عمران ابی موسی وهو متقدم علیها بالف
وستماتة سنة . و من غلطه ایضاً انه جعل هامان وزیراً لفرعون
ولم یکن احدهما من الآخر فی شیء لانّ هامان متأخر عن
فرعون بزهاء الف سنة وكان وزیراً لآحشورش فی بابل
لا لفرعون فی مصر . و من ذلك قوله خطاباً لموسى قد قتنا
قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ واراد بذلك ان هذا
السامریّ هو الذي صنع عجل الذهب لبني اسرائيل ودعاهم
الی عبادته لما كان موسی غائباً عنهم وانت تعلم انه لا یمكن
ان یكون فی بني اسرائيل سامریّ علی عهد موسی لانّ
هذا النعت لم ینعت به احد الا بعد موسی بقرون عدیده ای
بعد جلاء بابل . و من ذلك ماجاء فی سورة البقرة من قوله
فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ
شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي فَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ
عَرْفَةً يَدِيهِ (آیه ۲۵) فقد عزا هنا الی شاول وقومه ماجاء
فی التوراة عن جدعون وقومه (سفر القضاة ۷ : ۵ - ۷) .

ومن ذلك انه تعرض لتاريخ اسكندر فدعاه ذا القرنين وقال عنه انه بلغ قوماً لا يفقهون قولاً وانه بنى سدّاً من زبر الحديد وغير ذلك مما لا حقيقة له اصلاً اذ تاريخ الاسكندر معروف وقد كتبه الثقات قبل القران بكثير وليس فيه ذكر لهؤلاء القوم الذين لا يكادون يفقهون قولاً ولا للسدّ . (الى ان قال اخيراً) ويترتب على مامرّ من التناقض والغلط والجهل انّ القران كلام البشر لا كلام الله وانه تصنيف رجال مختلفي المقاصد والمذاهب من عرب ومجوس ونساطرة ويهود وانّ بعضهم كان امياً لا معرفة له في شيء فلذلك كان فيه الغث والسمين وكثير تلوته حتى لم يبق له لون (انتهى) وچون ارباب بصارت در ايرادات تاريخيه جناب شيخ بر ايقان شريف وبر ايرادات اين منتقد معاند بر قران مجيد بدقت نظر نمايند ملتفت ميشوند كه خار اعتراضات بر مظاهر امر الله پيوسته از اراضي جزره قلوب ميته بريك شكل رويد ونعيب استهزاء بر كلمات انبيا همواره بريك نهج مسموع كردد اشبه من الصعل بالصعل أو النعل بالنعل . بلي فرقي كه فيما بين ايرادات اين دو مورد منتقد مشاهده ميشود اين است كه قصص وحاكيات ذي القرنين وبناء سد وطلالت ونهر ووزاره هامان وغيرها كه در

قران شريف وارد شده است في الحقيقة در هيچ تاريخي نتوان يافت . ولكن آنچه از حوادث تاريخيه در ايقان شريف نازل كشته تماماً موافق است با كتب موجوده وتواريخ معتبره . نهايت مافي الباب اين است كه جناب شيخ از معارف تاريخيه مثل ساير معارف بي بهره بوده اند كه باين شبهات متمسك كشته اند ومثل هاشم شامي كان کرده اند كه تصديق وتكذيب مظاهر امر الله موقوف است بموافقت ومخالفت كتب تاريخيه ويا انطباق وعدم انطباق كتب ایشان با افكار طبيعيه .

وبالجملة چون در تفسير آيه (حينئذ تظهر علامة ابن الانسان في السماء) كه حضرت عيسى عليه اطيّب التحية والبهاء در علائم ظهور بعد فرموده اند در كتاب مستطاب ايقان نازل شده بود آنچه كه مختصر آن اين است كه مقصود از سما سماء ظاهري ومعنوي است كه قبل از ظهور هريك از مظاهر امر الله همچنانكه در سماء ظاهر نجمي طلوع مينمود تاخلاق سمواترا بطلوع آن نير سعادت بشارت دهد در ارض نيز شخصي ظاهر ميشد تا اهل ارض را بظهور آن وجود مسعود اخبار دهد . مثلاً چون در زمان نيرود كهنه آنزمان از طلوع نجمي كه مبشر بولادت

حضرت خلیل الرحمن بود اورا اخبار دادند كذلك نفسي بود. که خلق را بقرب ظهور آن حضرت بشارت میداد و چون در زمان فرعون کهنه مصر اورا از طلوع نجمی که دال بر میلاد حضرت موسی علیه السلام بود اخبار دادند كذلك در ارض شخصی بود که شبها بنی اسرائیل را بشارت وتسلی میفرمود. و چنانکه در زمان میلاد شریف حضرت عیسی علیه السلام مجوسی چند از مشرق باراضی مقدسه آمدند و مردمرا بطلوع نجم آن حضرت در آسمان بشارت دادند كذلك در ارض حضرت یحیی علیه السلام قیام فرمود و خلق را بقرب ظهور مسیح مستبشر داشت. و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیاء علیه من التحیات اطیبا و ابهاها چون بعضی از طلوع نجمی در آسمان که مبشر بظهور پیغمبری بزرگ بود اخبار دادند كذلك در ارض چهار نفس بودند که واحداً بعد واحد بظهور آن حضرت اخبار میفرمودند و سلمان فارسی خبر ظهور آن حضرت را از این نفوس مسموع داشت و بسعادت ایمان و شرفیابی بحضور اقدسش مشرف گشت. تا آنکه امر باین ظهور اقدس اعظم منتهی شد و منجمین از ظهور نجم در آسمان اخبار دادند و نورین نیرین الشیخ الاکبر احمد الاحساوی والسید الامجد کاظم الرشتی

علیهما افضل التحیات و اطیب البرکات خلق را بقرب ظهور قائم موعود بشارت فرمودند و اهل ارض را باتقضای اجل محدود امید وار نمودند. و خلاصه القول چون این تفسیر بنظر جناب شیخ رسیده باب ایراد را بکمان خود وسیع یافته و چنان تصور نموده اند که ذکر این حوادث در احادیث نبویه و یا کتب معتبره تاریخیه وارد نشده است و چنان کمان کرده اند که اگر کتب تاریخیه مثبت قول مظاهر الهیه نباشد صحت ادعای ایشان منتقض خواهد شد و اگر اهل سموات نیز مانند اهل ارض مأمور بایمان باشند فی المثل طبقات سما منظر خواهد گشت. و لهذا علی سبیل السؤال ایراد کرده اند که (اولاً) بکدام برهان ثابت است که قبل از ظهور هر نبی ظهور نجمی در سما لازم است و این لزومیت برای چیست). و جناب مناظر شیخ الاسلام در جواب ایشان نوشته اند که ذکر لزومیت در کتاب مستطاب ایقان نیست. یعنی این نسبت لزومیت از مخترعات جناب شیخ الاسلام است که بایقان شریف بسته اند و با اینکه در صفحه (۳۲) رساله مطبوعه خود کاذب و مفتر را لعن کرده اینجا خود در ورطه افتراء ظاهر مبتلا گشته اند. و سبب اینکه هرگز مظاهر امر الله و مؤمنین بایشان امر را بر سبیل

لزوم بحق جل جلاله نسبت نمیدهند و بعبارة اوضح بر سبیل تحکم مثل آخوندها (باید چنین شود و باید صاحب امر چنان کند) نمیگویند و خداوند تبارک و تعالی را ملزوم بمتابعت اراده و مشیت نفسی نمی‌شمارند این است که بحکم آیه کریمه
 یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكُمُ مَا يُرِيدُ اورا فاعل مایشاء و حاکم
 علی ما یرید میدانند و بحکم آیه مبارکه یَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ
 وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ اورا قادر بر محو و اثبات هر شیء
 می‌شمارند . و هرگز نمیگویند که چرا خداوند این علامت را از
 سایر علامات اختیار کرد و چرا این آیت را از میانه آیات
 انتخاب فرمود لایسئل عما یفعل و هم یسألون عما یفعلون
 و اگر نفسی در این عبارات جناب شیخ که علی سبیل الاستهزا
 در این موقع نوشته اند و خود را در عداد مذکورین در
 آیه کریمه ما ارسلنا من رسول الا کأنوا به یستهزئون داخل
 کرده اند بدقت تأمل نماید میبیند که در حقیقت این ایراد
 و انتقاد ایشان (اولاً) واصله راجع بحضرت عیسی علیه
 است چه آن حضرت وعده فرموده اند که قبل از ظهور
 حضرت موعود علامت او اولاً در آسمان ظاهر
 میشود و خلق را بقرب ظهور متذکر میدارد . (و ثانیاً)

راجع بآئمه و علمای اسلام است چه ایشان ظهور نجم را در
 آسمان از امارات کلیه ظهور پیغمبران شمرده و در احادیث
 و یا کتب خود ثبت فرموده اند . نظر کن در کتاب
 (المواهب اللدنیه) تالیف علامه قسطلانی که از مشاهیر
 کتب معتبره اسلامیة است که چند حدیث در باب طلوع
 نجم از یهود و منجمین زمان حضرت رسول علیه السلام
 روایت نموده است قَالَ وَمِنْ عَجَائِبِ وِلَادَتِهِ مَا أَخْرَجَهُ الْبَيْهَقِيُّ
 وَأَبُو نَعِيمٍ عَنْ حَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ إِنِّي غُلَامٌ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ
 أَوْ ثَمَانٍ أَعْقَلُ مَا رَأَيْتُ وَسَمِعْتُ إِذَا يَهُودِيٌّ يَصْرُخُ ذَاتَ
 غَدَاةٍ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ فَاجْتَمِعُوا إِلَيْهِ وَأَنَا أَسْتَمِعُ قَالُوا يَا وَيْلَكَ
 مَا بِالكَ قَالَ طَلَعَ نَجْمٌ أَحْمَدُ . یعنی بیهقی و ابو نعیم از حسّان
 بن ثابت که از مشاهیر اصحاب و مدّاح و محبوب حضرت
 ختمی مآب بود روایت نموده اند که کفت من کودکی
 هفت یا هشت ساله بودم و میفهمیدم آنچه را میدیدم که
 ناکاه صبحی یکنفر از یهود فریاد مینمود که یا معشر الیهود
 پس چون نزد او جمع شدند و من می شنیدم که با او گفتند
 یا وائلک ترا چه میشود او جواب کفت که نجم احمد طلوع
 نمود . و قال ایضاً کَانَ مَوْلِدُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عِنْدَ

طُلُوعِ الْغُرِّ وَهُوَ ثَلَاثَةُ أَنْجُمٍ صَغَارٍ يَنْزِلُهَا الْقَمَرُ وَهُوَ مَوْلِدُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . یعنی میلاد آن حضرت نزد طلوع غفر بود و آن سه کوكب صغار است که قمر بر آن نازل میشود و آن علامت میلاد پیغمبران است . و مولانا جلال الدین البلخی صاحب مثنوی که شهرتش او را مستغنی از توصیف این عبد دارد و جناب شیخ نیز باشعار او کثیراً استشهاد نموده اند در باب نجم چنین فرموده است

هر پیمبر که در آید در رحم * نجم او در چرخ گردد منتجم
و این معلوم است که مستند این علمای اعلام در این مقام احادیثی است که از حضرت رسول و ائمه علیهم السلام وارد شده است و ایشان تصدیق منجمین را در ظهور این نجم اعتبار فرموده اند چنانکه کتاب انجیل و حواریین حضرت عیسی علیه السلام که در قرآن شریف از ایشان برسل و انصار الله تعبیر فرموده نیز تصدیق همین منجمین را معتبر دانسته و تا امارتی باشد بر صدق ادعای آن حضرت در انجیل مقدس مندرج داشته اند . و از این جمله که ذکر شد ارباب انصاف توانند دانست که ذکر لزومیت ظهور نجمی در میلاد هر يك از مظاهر امر الله در کتب و احادیث اهل اسلام است نه در کتاب مقدس ایقان نهایت این است

که در این کتاب مستطاب عبارت انجیل شریف تفسیر شده و اماراتیرا که حضرت عیسی علیه السلام از علائم ظهور مقرر داشته اند بیان فرموده .

و (ثانیاً) در خصوص اینکه در ایقان شریف نازل شده است که قبل از ظهور حضرت خلیل الرحمن شخصی در ارض پیدا شد که خلق را بشارت میداد بظهور آن حضرت جناب شیخ نوشته اند (عجبا در میانه اهالی بابل و ملت صابئین که کلاً عبده او نان بودند که بود آن شخص مبشر نام و نشان او را ولو مستند بقول یکی از مورخین باشد بیان فرمایند) اولاً از این عبارت شیخ چنین استفاد میشود که کویا خدائی که قادر بود از میان وثنیین و صابئین عرب رسول مکرّمی مانند حضرت رسول علیه السلام مبعوث فرماید تا باب هدایت بر خلق مسدود نکردد و رشته توحید منقطع نشود العیاذ بالله قادر نبود که در میان وثنیین بابل بشری مبعوث فرماید تا خلق را بظهور حضرت خلیل الرحمن بشارت دهد . و الا اگر خداوند تبارک و تعالی را قادر میدانند و او را همواره هادی عباد میشمارند چه جای این اربابست و چه محل اینهمه تعجب و استغراب . ثانیاً سبب اشتباه جناب شیخ همان توهمات سابقه است که بطلان

آزما مکشوف و مبرهن داشتیم و آن اینست که کمان کرده اند که دیانت صابئین اصلاً وضع الهی نبوده است و از اول انبیا و رسل آنرا تشریح نموده اند و مبنای آن اصلاً بر وثنیت و بت پرستی تأسیس یافته و رشتۀ توحید در آن منفقود بوده است و ما در سابق بطالان این اعتقاد را واضح و مکشوف داشتیم و ثابت نمودیم که جمیع ادیان موجوده اصلاً بوضع و تشریح انبیا علیهم السلام تأسیس یافته و عبادت اوئان از بدعتها و ضلالتهاست که همواره بسبب سوء تصرف علما و حکما و یا بسبب اغراض سیاسیۀ ملوک و امرا در ادیان الهیۀ داخل شده و در هر یک از این ادیان با وجود استیلا و اشتها عبادات باطله رشتۀ توحید و خدا پرستی تا ظهور رسولي جدید و دینی جدید قطع نشده . و چون مطلقاً معارف و علوم در میانۀ فقهای ففقاز بدرجۀ انحطاط یافته است که از حوادث و وقایع زمان خود بیخبرند تا چه رسد بتواریخ قدیمه و حوادث ماضیه در این مقام قول بعض از کبار مورخین را در بیان عقائد صابئه مذکور میداریم شاید جمعی از اهل استعداد بر حقائق علیۀ آگاه کردند و بر مقدار اوهام باطله فقهای عصر مطلع شوند . قال المورخ الشهير عماد الدين ابو الفداء الحموي في ذكر امة

السريان والصابئين (امة السريان هي اقدم الائم وكلام آدم وبنیه بالسرياني و ملتهم هي ملة الصابئين و يذكرون انهم اخذوا دينهم عن شيث و ادريس و لهم كتاب يوزونه الى شيث و يسمونه صحف شيث يذكرون فيه محاسن الأخلاق مثل الصدق والشجاعة و التمسب للغريب و ما اشبه ذلك و يأمر به و يذكرون الرذائل و يأمر باجتنابها . و للصابئين عبادات منها سبع صلوات منهم خمس توافق صلوات المسلمين و السادسة صلوة الضحى و السابعة صلوة يكون وقتها في تمام الساعة السادسة من الليل . و صلواتهم كصلوة المسلمين من النية و ان لا يخطها المصلي بشيء من غيرها و لهم الصلوة على الميت بلا ركوع و لا سجود . و يصومون ثلثين يوماً و ان نقص الشهر الهلالي صاموا تسماً و عشرين يوماً و كانوا يراعون في صومهم الفطر و الهلال بحيث يكون الفطر و قد دخلت الشمس في الحمل و يصومون من ربيع الليل الأخير الى غروب قرص الشمس . و لهم اعياد عند نزول الكواكب الخمسة المنخيرة بيوت اشرافها و الخمسة المنخيرة الزحل و المشتري و المريخ و الزهرة و عطارد . و يعظمون بيت مكة . و لهم بظاهر حران مكان يحجونه . و يعظمون اهرام مصر و يزعمون ان احدها قبر شيث بن آدم و الآخر قبر ادريس

وهو حنوخ والآخِر قبر صابي بن ادريس الذي يتسبون اليه . ويعظمون يوم دخول الشمس برج الحمل فيتهادون فيه ويلبسون اخر ملابسهم وهو عندهم من اعظم الاعياد لدخول الشمس برج شرفها . قال ابن حزم والدين الذي انتحله الصابئون اقدم الاديان على وجه الدهر والغالب على الدنيا الى ان احدثوا فيه الحوادث فبعث الله تعالى اليهم ابراهيم خليله عليه السلام بالدين الذي نحن عليه الآن (انتهى) واز اين جمله تواني دريافت كه آنچه سابقاً عرض شد كه شارع جميع اديان انبيا عليهم السلام بوده اند در غايت صحت و اتقان است . واگر خوف تطويل نبودي اقوال ساير علماي ابن فن را نيز مذكور ميداشتم تا بر ارباب در ايت روشن شود كه دين صابئين اعظم دين الهي بوده در ارض و اكثر عبادت را از قبيل صلوة و صوم و حج بيت الله و غسل جنابت و وضو كه اكنون در اسلام معمول است اصلاً از مشروعات آن دين است كه حق جل جلاله در اسلام باقي گذاشته و امضا فرموده است . واز اين جمله بخوبي بطلان اوهام امثال جناب شيخ را تواني دريافت كه كمان کرده اند كه وضع اين دين بر وثيت شده و رشته توحيد در آن مقطوع بوده . و كرقم كه جناب شيخ كتب معتبره را نديده و از معارف

تاريخيه بي بهره اند آيا قران شريف را نيز نخوانده اند كه حق تبارك و تعالى دين صابئين را در عداد اديان حقه شمرده و بصالحين از ايشان وعده و بشارت نجات داده است . قال الله تبارك و تعالى في سورة المائدة إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . خلاصه ترجمه آيه شريفه اين است كه مي فرمايد از مؤمنين يعنى اهل اسلام ويهود و صابئين و نصاري كساني كه بخداوند و بروز قيامت معتقد بودند و بصلاح و نيكي عامل بر ايشان خوفي نيست و هرگز محزون نشوند . و آيا كلام متين امير المؤمنين عليه السلام را نديده اند كه در نهج البلاغه مذكور است كه فرموده است لَا تَخْلُؤُ الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجُجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ يعنى زمين خالي نخواهد ماند از قائمين بحجج الهيه اعم از اينكه قائم محجة الله ظاهر و مشهور باشد و يا خائف و مستور تا اينكه حجج الهيه باطل نشود و بينات او زائل نكردد . و آيا اين كلام آن حضرت را كه هم در نهج البلاغه مذكور است نديده اند كه فرموده إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمَلٌ

الَّذِي كَرَّ جَلَاءَ لِلْقُلُوبِ تُسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ وَتُبْصَرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَتُنْفَذُ بِهِ بَعْدَ الْمَعَانِدَةِ . وَمَا بَرَحَ اللَّهُ عَزَّتْ آلائِهِ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِي أَرْزَامَانَ الْفَتَرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَكَلْمِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةِ فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ يَدَّ كُرُونًا بِأَيَّامِ اللَّهِ وَيُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ يَعْنِي هَرَّ آيَتِهِ خَدَاوَنَد تَبَارَكَ وَتَعَالَى ذَكَرَ خُودِرَا جَلَاءَ قُلُوبِ مَقْرَّر دَاشْتَه اسْتِ كِه انْسان بسبب او پس از كَرِي شِنُواوِپس از ضَمَف بَصْر بِنَا مِيشُود وَبَعْد از سِر كَشِي وَمَعَانِدَت رَام وَمَنْقَاد مِيكِرَدَد . وَلَا زَالِ خَدَاوَنَد عَزَّتْ آلائِهِ رَا دَر اَوْقَاتِ مَتَابَعَةِ وَايَّامِ فَتَرَاتِ عِبَادِي بُوَدَه كِه بَا اَيْشَان دَر افكار شان نَجْوِي وَدَر فُؤَادِشان تَكَلَّمَ مِيفِر مُوَدَه پس اَيْشان مِصْبَاحِ مَنِير بِيَدَارِي رَا دَر اسْمَاعِ وَابْصَارِ وَاقْتَدَه مِياْفِرُوخْتَنَد وَخَلَقَ رَا بِاَيَّامِ اللَّهِ مَتَدَّ كَرَّ مِيشُودَنَد وَاز صَعُوبَتِ مَقَامِ يَوْمِ ظُهْرِ تَخْوِيفِ وَتَحْذِيرِ مِيفِر مُوَدَنَد . بَلِي جَنَابِ شَيْخِ الْاِسْلَامِ اَيْنِ بِياناتِ صَرِيحِه وَكَلِمَاتِ بَلِيغِه رَا نَدِيده اَنَد وَاَكْر دِيده اَنَد نَفْهَمِيده اَنَد . وَالاَّ تَعْجَبُ وَاسْتَعْرَابُ نَمِيشُودَنَد كِه كِي بُوَدَ اَنَ مَبْشَرَّ دَر مِيانِ بَتِ پَرَسْتانِ كِه خَلَقَ رَا بظُهْرِ حَضْرَتِ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ بَشَارَتِ مِيدَاد . وَاَكْنُونِ

مَقْصُودِ كَاتِبِ بِيانِ اَيْنِ نَكْتَه نِيسْت كِه بِيَعْلِي جَنَابِ شَيْخِ وَامثالِ اَيْشانِ رَا وَاضِحِ وَمَكْشُوفِ دَارَد چِه اَيْنِ از جَمَلَهٗ وَاضِحَاتِ اسْتِ وَعَيْنِ رِسالَهٗ اَيْشانِ شَهَادَتِ مِيدَهْدُ بَر مَقْدَارِ عِلْمِ وَفَضْلِ مَصْنَفِ اَنَ بَلِ چنانكِه سَابِقًا نِيزِ اِشارَه شُد مَقْصُودِ اَيْنِ اسْتِ كِه اَرِبَابِ فِراسْتِ وَنِباَهْتِ دَر يابَنَد كِه اَيْنِ تَمَثِيلِ بَدِيانَتِ وَثِيئَهٗ از مَخْتَرَعَاتِ طائِفَهٗ بَر وَتَسْتانِيَهٗ اسْتِ كِه مِيشُودَنَد بَا اَنِ دَلِيلِيَّتِ نَفُوذِ وَبَقايِ دِينِ اسْلَامِ رَا زايِلِ نَمائِنَد وَدَلِيلِ تَقْرِيرِ رَا كِه اعْظَمِ بَرهائِي اسْتِ بَر حَقِيَّتِ حَضْرَتِ رَسولِ باطلِ كَنَنَد تا اهلِ ايمانِ وَارِبَابِ مَدَارِكِ عَالِيَهٗ بَر مَكَامِنِ شَبَهاتِ مَطْلَعِ كَرْدَنَد وَبَر خَطراتِ قُلُوبِ مِيتَهٗ كِه مَحَلِّ انْبِعاثِ رِوايِحِ مَنْتَنَهٗ تَشْكِيكاتِ اسْتِ آكاهِ شُونَد . وَبِيقِينِ مِبينِ بَدانَنَد كِه لَازِالِ ظُهْرِ مَظاهِرِ امرِ اللَّهِ بَرِيكِ نَهْجِ بُوَدَه وَهِيچكاهِ رِوايِحِ طيبِهٗ وَنَفْحَاتِ مَعْطَرَهٗ حِجْجِ اللَّهِ وَاولِيائِهٗ از اَرْضِ قَطْعِ نَشُدَه هَذَا هُوَ الْحَقُّ وَمَا بَعْدَ الْحَقِّ الاَّ الضَّلَالُ

وَبالْجَمَلِهٗ چُونِ مِبنايِ اسْتَعْرَابِ وَتَعْجَبِ جَنَابِ شَيْخِ از ظُهْرِ مَبْشَرِي دَر مِيانِ صابئينِ مَعْلُومِ شُد كِه نَاشِي از عَدَمِ اِطْلَاعِ اَيْشانِ بُوَدَه اسْتِ از كِيفِيَّتِ ظُهْرِ اَنْبِيَا وَتَجَدُّدِ شَرائِعِ اَكْنُونِ دَر اَصْلِ سِؤَالِ اَيْشانِ نَظَرِي فَرَمَا كِه حَاصِلِ اَنِ اَيْنِ

بود که نام و نشان او را اولو مستند بقول یکی از مورخین باشد بیان فرمایند . و کذا کدام منجمین بودند آن منجمانی که در زمان ظهور امر بدیع از ظهور نجمی در آسمان خبر دادند . لهذا جناب مناظر ایشان در جواب نوشته اند که در کتاب روضة الصفا و در کتاب نفحات الازهار و در کتاب کامل ابن الاثیر ذکر ظهور نجم و اخبار منجمین بمشهور از میلاد حضرت خلیل الرحمن مذکور است . یعنی کتب تواریخ فارسیه و ترکیه و عربیه بر این حادثه محتوی است . و هکذا ذکر طلوع نجم در میلاد حضرت موسی علیه السلام در مشنوی مولانا جلال الدین الرومی منصلاً مذکور و ذکر طلوع نجم در میلاد حضرت عیسی علیه السلام در نفس انجیل مقدس مسطور و ذکر طلوع نجم در میلاد حضرت خاتم الانبیا و اخبار مؤبدان بطلوع آن در اکثر تواریخ اسلامیة مرقوم است . و در جواب سؤال ثانی شیخ که کی بود آن منجمی که در ظهور بدیع اخبار از طلوع نجم جدید نمود نوشته اند تیمور خوارزمی از سلاله تیمور مشهور که از ساکنین مدینه اصفهان و از مشاهیر منجمین آن زمان بود اخبار داد که بحکم قران نجوم فلك از سنه (۱۲۳۰) الی سنه (۱۲۵۰) هجریه

امری در عالم حادث میشود که موجب انقلابات کلیه میکرد . و میرزا اقاخان منجم اصفهانی ساکن نصر آباد که منجم باشی مرحوم معتمد الدوله منوچهر خان و مستخرج تقاویم سنویه بود در ایران نیز اخبار نمود که در عالم شخصی ظاهر خواهد شد که بظهور او قوانین دیانت متجدد خواهد گشت زیرا که نجم او در آسمان ظاهر شده یعنی اعظم امارات و علامات فلکیه تحقق یافته است . و این مطلب را غالباً در مجالس علما و اکابر اصفهان مذکور میداشت و تا باین درجه در صحت نظر خود تاکید مینمود که هر نفسی که تا سنه (۱۲۶۰) هجریه زنده ماند غرائب حوادث جدیده را مشاهده نماید . حتی بعضی از اکابر سؤال مینمودند که چه امر غریبی ظاهر خواهد شد او جواب میگفت که باید شخصی ظاهر شود که مانند حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول علیهم السلام ایجاد دین تازه نماید . و دیگری از منجمین آن زمان گفته است که از برای هر یک از کواکب سبعة سیاره معروفه نزد شرقین دوره است که مخصوص بآن کوکب است و ابتدای آن از کوکب زحل است و بقره منتهی میشود (والی یومنا هذا دوره اخیره را کتاب و از باب قلم دور قره مینامند) و پس از

انقضای دور قر دورۀ جدیدۀ ظاهر میشود که تواریخ
 شهریه و سنویۀ ان بر (۱۹) متعین میگردد و انقضای دورۀ
 قمریه و بلوغ تجدّد دورۀ فلکیۀ بظهور کواکب و علامات
 جدیدۀ سماویۀ تعیین مییابد و این علامات تحقیق یافت
 و دوره تجدّد کشت . و خلاصۀ القول پس از آنکه
 جناب مناظر شیخ الاسلام با آنکه از اهل حرفت و تجارتند
 نه از ارباب قلم و صحافت جواب جناب شیخ را باین گونه
 اتقان و رشاقّت مرقوم و بی علی جناب ایشانرا بحقائق دینیہ
 و تاریخیہ واضح و معلوم داشته اند ضمناً نیز از جناب شیخ
 سؤال نموده اند که چگونه است که جناب ایشان این ایراد را
 بر انجیل مقدّس وارد نیاورده اند که بصراحت در اول
 اصحاح ثانی انجیل متی وارد شده است که لَمَّا وُلِدَ يَسُوعُ
 فِي بَيْتِ لَحْمِ الْيَهُودِيَّةِ فِي أَيَّامِ هِيرُودَسِ الْمَلِكِ إِذَا مَجُوسٌ مِنْ
 الْمَشْرِقِ قَدْ جَاءُوا إِلَى أورشَلِيمَ قَائِلِينَ أَنِ هُوَ الْمَوْلُودُ مَلِكُ
 الْيَهُودِ فَإِنَّا رَأَيْنَا نَجْمَهُ فِي الْمَشْرِقِ وَأَتَيْنَا لِنَسْجُدَ لَهُ وَچرا
 ابدأً نوشته اند که این فقره در کدام تاریخ وارد شده
 و اسم آن مجوس منجم چه بوده است و اگر آنچه را مظاهر
 امر الله در کتب خود اخبار میفرماند محض اینکه در

تواریخ سایرین یافت نشود باید قبول نکرد و دلیل ردّ
 مظاهر امر الله گرفت چرا این ایراد را اولاً بر قران
 شریف وارد نیاورده اند زیرا که ذکر صالح و هود ابدأً در
 کتب نصاری و یهود بل در کتب یونان و روم و هند
 وارد نشده است چنانکه الی یومنا هذا علمای آن ملل
 همین را بر قران انتقاد مینمایند و مانند جناب شیخ آنرا
 وسیلۀ تکذیب مظهر امر الله مقرر میدارند . و بالجمله چون
 این جواب متین و انتقاد سدید بنظر جناب شیخ رسیده
 و خود را از جواب حضرت مناظر عاجز و قاصر یافته لهذا
 در رسالۀ ثانیه جریاً علی عادتۀ روی سخن را بتشنیع و شتم
 مصروف داشته بکمان اینکه بیاوه کوئی ضعف شبهات
 ایشان مستور میماند و یا بسبب و شتم کلمۀ الله از نفوذ ممنوع
 میگردد و یا شبهۀ باطله بتوجیہات عدیده و تقریرات متنوعه
 حله حجت میپوشد و استعداد دلیلیت مییابد . غافل که عقلا
 فرموده اند که اگر یک نامربوط را هزار توجیه نمائی
 هزار و یک نامربوط خواهد شد و شاهد زشت را اگر بحال
 کرا نمایه بیارائی همان هیئت منحوس و خلقت غیر مأنوس
 خواهد بود . و حاصل آنچه در رسالۀ ثانیه نوشته اند
 بعد حذف الزوائد این است (که اولاً چرا در ایقان باقوال

منجمین و کهنه اعتماد فرموده و بان استدلال نموده اند و ثانیاً مگر عالم منحصر است بایران چرا علمای سایر بلاد از ظهور نجم اخبار نداده اند . و چون انسان عاقل باین شبهه جناب شیخ نظر نماید آنرا از چندین وجه از درجه اعتبار ساقط میبندد (وجه اول) آنکه جناب شیخ فرق فیما بین امارات ظهور و براهین صاحب ظهور را تفهیمیده اند و بیان علامات و امارات را عین ادله و بینات تصور کرده اند . مثلاً در توراة مقدس بظهور مسیح بشارت داده و انبیای بنی اسرائیل علاماتی چند از برای ظهور آنحضرت بیان فرموده اند و این معلوم است که این علامات غیر از ادله و براهینی است که حق جلّ جلاله بنفس مسیح عنایت فرموده و حقیقت آن حضرت را بآن ادله و براهین ثابت و مدلل داشته حال اگر انسان عاقل در انجیل مقدس نظر نماید که ذکر از طلوع نجم فرموده است نمیتوان آنرا از ادله و براهین حضرت مسیح انکاشت و روایت مجادله و انتقاد برافراشت که آن حضرت بقول منجمین مجوس اعتماد فرموده و باخبار ارباب نجوم که باعتقاد جناب شیخ بآن اعتمادی نیست استدلال نموده چه آن حضرت امر خود را بقوت آیات و بینات نافذ و غالب داشت و بعین همان آیات

و بینات استدلال و احتجاج فرمود و اگر ذکر از ظهور نجم در انجیل وارد شده از برای بیان تکمیل علامات قبل از ظهور است که امثال جناب شیخ نکویند که علامات ظهور ظاهر نشده و شرائط طلوع شمس حقیقت تحقق و تکمیل نیافته است . و این نکته نیز معلوم است که معرفت تحقق شرائط و علامات راجع بمصادر آن شرط و علامت است مثلاً اگر در کلمات انبیای بنی اسرائیل وارد است که از علامت ظهور مسیح خرابی مدینه بابل است البته معرفت تحقق این خبر راجع بتصدیق مورخین است و کذاک در طلوع نجم راجع بمنجمین . اکنون قدری نظر بر عظم مصائب مظاهر امر الله فرما که در صورتیکه با آیات ظاهره و بینات باهره ظهور میفرمایند اگر بیان تحقق علامت را نفرمایند چهال ارض فریاد بر آرند که علامات ظاهر نشده و شرایط ظهور تحقق نیافته . و اگر علامت را بیان فرمایند و مصادر ظهور آنرا معین نفرمایند نیز فریاد کنند که این ذکر را کدام مورخ نموده و کدام منجم از طلوع نجم جدید اخبار داده و چون مصادر تحقق علامت را معین فرمایند کذاک فریاد بر آرند که بقول منجمان اعتماد فرموده و بادله ظنیّه استدلال کرده است (قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرُهُ) آیا جناب شیخ توقع

دارند که صاحب ظهور وقتی متولد میشود در حالت رضاع
بیاید و در خانها را یکیک بگوید خصوصاً در تقلیس و جناب
شیخ را اخبار نماید که ببینید ستاره من طالع شده و علامت
ظهور تحقق یافته تا محتاج بتصدیق منجمین نشود و حال
آنکه علی فرض المحال اگر جناب شیخ هم بنفسه آن نجم را
بینند و در کتب خود ثبت نمایند حکم ایشان حکم میرزا
آقاخان خواهد شد که بعد از پنجاه سال شیخ الاسلامی
دیگر خواهد آمد و در کمال وقاحت خواهد گفت که
غلط کرده است آنکه از طلوع نجم و ظهور مجدد دین اخبار
داده است . و یا آنکه جناب شیخ پس از آنکه حضرت
عیسی علیه السلام فرموده است *حِينَئِذٍ تَظْهَرُ عَلَامَةُ ابْنِ
الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ* و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در
خطبه طنجیه فرموده است *أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ بَعْدَ حِينَ طَرْفَةِ
تَعْلَمُونَ بِهَا بَعْضَ الْبَيَانِ وَتَتَكَشَّفُ لَكُمْ صَنَائِعُ الْبُرْهَانِ عِنْدَ
طُلُوعِ بَهْرَامَ وَكَيُؤَانَ عَلَى دَقَائِقِ الْإِقْتِرَابِ* توقع دارند که
حق جلّ جلاله قضاء خود را تغییر دهد و امارات سماویه را
محض پاس خاطر شیخ الاسلام از جملهء علامات ساقط
کند تا احتیاج بتصدیق منجمین نیفتد و میرزا آقاخان

اصفهانى محض اینکه قول حقی گفته است محل رد و شتم
اصحاب لعن و شتم نکردد . و طرفه که در عبارت خطبه
حضرت امیر علیه السلام وارد شده است نام کوکبی است
از کواکب قال صاحب القاموس (الطَّرْفُ) الْعَيْنُ لَا يُجْمَعُ
لَأَنَّ فِي الْأَصْلِ مَصْدَرٌ أَوْ اسْمٌ جَامِعٌ لِلْبَصَرِ لَا يَثْبُتُ وَلَا يُجْمَعُ
وَقِيلَ أَطْرَافٌ وَكُوكَبَانِ يَقْدُمَانِ الْجِهَةَ سَمِيًّا بِذَلِكَ لِأَنَّهُمَا
عَيْنَا الْأَسَدِ يَنْزِلُهُمَا الْقَمَرُ . وقال البستاني في محيط المحيط
الطَّرْفَةُ الْمَرَّةُ وَنَجْمٌ (انتهی) واز این جمله توانی فهمید که
حضرت امیر ظهور نجم را از علامات محققه مقرر داشته
و جناب شیخ بسبب یعلی رایت مجادلت افراشته .

و حال آنکه در بعض مواضع حق جلّ جلاله از شدت
مکابره و مجادله و اعراض و اعتراض امثال جناب شیخ باقوال
اجانب استدلال فرموده است مثلاً ملاحظه فرما در سوره
یونس که خداوند تبارک و تعالی بحضرت خاتم الانبیا
میفرماید *فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْئَلِ الَّذِينَ
يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُتَّزِينَ* یعنی اگر تراشکی است در آنچه بر تو نازل کرده ایم
پس از کسانی که قبل از تو کتاب میخوانند سؤال نما تا بدانی

که آنچه بر تو فرود آمده است حق است پس مباش البته از شك کنندگان. حال ملاحظه فرما که اگر شخص مکابر و مجادل نباشد میگوید که آیا حضرت رسول بقول حق جل جلاله اعتماد ننمود که بایستی از یهود و نصاری سؤال نماید تا بر حقیقت قران وثوق یابد و شکش زایل گردد. در این صورت معلوم است که خواه در قران مجید بفرماید فَاسْئَلِ الَّذِينَ يَقرَأُونَ الْكِتَابَ ویا در ایقان شریف بفرماید منجمان از طلوع نجم اخبار نموده اند فقط دفع اقوال مجادلین است نه اعتماد بقول یهود ویا منجمین. و خلاصه القول مقصود این است که اهل شعور بفهمند که لازال حجت مظاهر امر الله چنانچه در مقاله اولی مشروحاً ذکر شد آیات الهیه و بینات قطعیه سماویه است و ما بقی از قبیل دفع شبهات متمسکین بشبهات است و رفع اوهام منتظرین تکمیل علامات تا فرق فیما بین آیات و بینات و دفع شبهات و ظهور علامات را در یابند و در حفره و همی که حضرت شیخ در آن واقع شده و دفع شبهه را دلیل صاحب امر گرفته اند واقع نکردند (وجه ثانی) اینکه جناب شیخ نظر بتعریفات بعض لغویین و مورخین که دائرة معارفشان اضیق از قلوبشان بوده است کجا کرده اند که کاهن یعنی شخصی که از غیب

خبر دهد و غالباً اعتماد آن بر حدس و تخمین باشد و حال آنکه این نیز ناشی از بی علمی جناب شیخ و امثال ایشان است بمأخذ و معنای حقیقی کاهن. زیرا که لفظ کاهن که معرب کوهن عبری است مساوق است بالفظ امام در عربی و منصب کهنوت منصب ریاست دینیّه است که حضرت موسی علیه السلام بحکم خداوند تبارک و تعالی بحضرت هارون و اولاد آن حضرت عنایت فرمود چنانکه حضرت رسول علیه السلام منصب امامت و وصایت را بحضرت امیر و اولاد آن حضرت راجع داشت. نظر فرما در اصحاح (۲۸) سفر خروج از اسفار توراة مقدّس که فرموده است وَقَرَّبَ إِلَيْكَ هَارُونَ أَخَاكَ وَبَنِيهِ مَعَهُ مِنْ بَيْنِ بَنِي إِسْرَائِيلَ لِيَكُنْ لِي هَارُونَ وَنَادَابَ وَأَيُّهُو وَالْعَازَارَ وَإِيثَامَارَ بَنِي هَارُونَ. وَاصْنَعْ ثِيَابًا مُقَدَّسَةً لِهَارُونَ أَخِيكَ لِلْجِدِّ وَالْبَهَاءِ وَتَكَلِّمْ جَمِيعَ حُكَمَاءِ الْقُلُوبِ الَّذِينَ مَلَائْتُهُمْ رُوحَ حِكْمَةٍ أَنْ يَصْنَعُوا ثِيَابَ هَارُونَ لِتَقُدِّسَ لِي كَاهِنًا لِي. یعنی خداوند تبارک و تعالی موسی فرمود که برادرت هارون و پسرا نشرا بهمراهش از میان بنی اسرائیل بخود مقرب دار. یعنی هارون و پسران هارون ناداب و اییهو و العازار و ائیامار را

تا آنکه از برای من کاهن باشند . واز برای برادرت هارون جهت عزت و زینت لباسهای مقدس بساز . وهمگی دانشمندان که ایشانرا بروح حکمت پر کرده ام بگو که لباسای هارونرا بسازند که مقدس کشته کاهن من باشد (انتهی) از این عبارات میتوان معنای حدیث صحیح أنت مِنِّي بِمَنْزِلِهِ هَارُونُ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لِأَنِّي بَعْدِي رَاكِبًا يَنْبَغِي مُسْتَفَادٌ دَاشْتُ . و منصب کهنات و ریاست دینیه بنی اسرائیل نسلاً بعد نسل در ذریه حضرت هارون متسلسل و متوارث بود تا زمان صموئیل بنی که کاهن و معاصر حضرت داود بود و رسوم سلطنت در میان بنی اسرائیل بامر او تقریر یافت و بتنصیص او اولاً شاؤول و ثانیاً داود بسلطنت بنی اسرائیل نائل گشت . کما نزل فی القرآن الشریف فی سورة البقرة أَلَمْ تَرَ إِلَى الْبَلَاءِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ لَهُمْ أُنْبِئْنَا لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَى الْآخِرِ الْآيَاتِ النَّازِلَةِ فِي كَيْفِيَةِ تَأْسِيسِ الْمَلِكِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ . و جمیع این انبیا که کتب ایشان اکنون در عهد قدیم محفوظ است از همین کهنه واز سلاله حضرت هارون بودند تا آنکه نوبت کهنات در زمان حضرت عیسی علیه السلام بزرگربای

نبی والد حضرت یحیی رسید . ودر ذکر او در انجیل لوقاچنین وارد شده است وَكَانَ فِي أَيَّامِ هِيرُودَسَ مَلِكِ الْيَهُودِيَّةِ كَاهِنٌ اسْمُهُ زَكَرِيَّا مِنْ فِرْقَةِ أَيَّا وَأَمْرَأَتُهُ مِنْ بَنَاتِ هَرُونَ وَأَسْمُهُا الْيَصَابَاتُ . وَكَانَا كِلَاهُمَا بَارَيْنِ أَمَامَ اللَّهِ سَالِكَيْنِ فِي جَمِيعِ وَصَايَا الرَّبِّ وَأَحْكَامِهِ بِاللَّوْمِ . وَلَمْ يَكُنْ لهُمَا وَلَدٌ إِذْ كَانَتْ الْيَصَابَاتُ عَاقِرًا وَكَانَ كِلَاهُمَا مُتَقَدِّمَيْنِ فِي أَيَّامِهِمَا فَبَيْنَمَا هُوَ يَكْهَنُ فِي نَوْبَةِ فِرْقَتِهِ أَمَامَ اللَّهِ حَسَبَ عَادَةِ الْكَهَنُوتِ أَصَابَتْهُ الْفُرْعَةُ أَنْ يَدْخُلَ إِلَى هَيْكَلِ الرَّبِّ . یعنی در اوان هیروودس سلطان یهودیه زکریا نام کاهنی بود که از دسته ایابود و زنی داشت ازدختران هارون که اورا نام ایصابات بود و ایشان هر دو در نزد خداوند صواب کار میبودند ودر تمامی فرائض و سنن خداوند بیدغدغه رفتار مینمودند . وایشانرا فرزندی نبود زیرا که ایصابات یالسه بود و هر دو در عمر سبقت جسته بودند . و چنین بوقوع پیوست که در اوانی که نوبت دسته خود در نزد خداوند بادای لوازم کهنات میدراخت بر حسب آیین کهنات نوبت او شد که در هیکل خداوند در آید (انتهی) ودر بیان معنای لفظ (مسیح) صاحب محیط

المحيط مرقوم داشته است که الْمَسِيحُ أَيْضًا لَقَبُ الرَّبِّ
 يَسُوعَ وَهُوَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ مَسِيحٌ وَبِالسَّرْيَانِيَّةِ مَسِيحًا وَبِالْيُونَانِيَّةِ
 خَرِيْسْتُسُ وَمَعْنَاهُنَّ مُمْسُوحٌ سُمِّيَ بِهِ لِأَنَّهُ مَسُوحٌ مِنَ اللَّهِ
 كَاهِنًا وَنَبِيًّا وَمَلِكًا يعني و مسیح نیز لقب پروردگار عیسی
 علیه السلام است و مسیح را بعبرانی مشیح و بسریانی مشیحا
 و یونانی کریستس گویند و معنای جمیع مسح کرده شده
 است . و آن حضرت باین لقب نامیده شد بجهت اینکه از
 جانب خداوند بکهنات و نبوت و سلطنت ممسوح کشت
 (انتهی) والی یومنا هذا منصب امامت و ریاست دینیه را
 که منصب حبر اعظم رومانی و سایر کبار اساقفه است در
 میان نصاری بکهنوت تعبیر مینمایند و خود را در این
 منصب وارث حضرت عیسی علیه السلام می شمارند. و از تاریخ
 هیرودوط یونانی بخوبی مستفاد میشود که لفظ کاهن لقب
 عمومی ائمه و رؤسای روحانیة آن زمان است و حفظ تاریخ نیز
 غالباً از وظائف و شئون ایشان بوده است . و خلاصه القول
 بر نفسی که دارای فلسفه لغویّه و مطلع بر کیفیت انشقاقات
 لسانیّه است مخفی نیست که لفظ (کاهن) در اصل لغت
 سامیه که لغات عبرانیّه و سریانیّه و عربیّه و کلدانیّه از آن

انشقاق یافته است مساوق لفظ (امام) بوده و چنانکه
 لفظ امام در دوره اسلام اولاً بر انبیا علیهم السلام و ثانیاً بر
 خلفا و بتدریج بر رؤسای مذاهب و ائمه فقه اطلاق شد
 و اندک اندک سمت تنزل گرفت تا آنکه بر رؤسای علمای هر فن
 مانند امام نخر رازی و امام الحرمین جوینی و امام غزالی اطلاق
 یافت و اخیراً در این ایام اخیره بر ائمه جمعات و جماعات
 اطلاق میکنند و هر نفسی را که در جامعی مقتدای جماعتی
 است امام جمعه و یا امام جماعت مینامند کذا لفظ کاهن را
 اولاً بر انبیا و ثانیاً بر رؤسای روحانیّه اطلاق میکردند
 و اکابر متأهلین و رجال الهیین را و متبحرین از اهل علم
 و فضل را باین لقب مخصوص میداشتند تا آنکه اخیراً هر
 آخوندی که رئیس دینی قریه و یا خادم کنیسه و معبدی بود
 باین لقب ملقب و باین اسم مشتهر کشت . و چون غالباً در
 ساقه ادیان و اواخر هر ملتی که شمس حقیقت طالع و شرائع
 متجدّد میشود این رؤسا که زمام خلق بید ایشان است از
 امر الله معرض و بر مظهر امر الله معترض میشوند و سبب
 اعراض و اعتراض سائر خلق میکردند و غالباً نیز مردمانی
 عامی فریبند که از علم و معرفت حقیقیّه بی بهره اند و بحیل
 دنیّه و تقرب بر رؤسای ملکیّه بمناصب دینیّه نائل گشته اند

لهذا اسم کاهن و کهنات در ظهور اسلام از مراتب عزت و مجدت ساقط و در درکات هوان و ذلت هابط شد و در لسان ائمه دین مبین بر ذلت مذکور و در کتب و مصنفات اسلامیة باوصاف دنیة مرقوم و مسطور کشت . و اگر مغرورین باین مناصب دینیه بدانند که سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تُغَيَّرُهَا أَوْهَامُ الْمُبْطِلِينَ وَأَحْلَامُ الْمُرْتَابِينَ هَمِينَ اسْمَاءَ عَالِيَةٍ حَالِيَةٍ رَا بَدَلَتْ رَاجِعٌ وَهِيَ كُلُّ مَجْعُولَةٍ وَأَصْنَامٌ مَنخُوتَةٌ اسلَامِيَّةً رَا عَطْفًا عَلَى السَّابِقِ بِنَاوَهْلَاكَتِ لَاحِقٍ وَمَرْتَجِعٍ خَوَاهِدٌ دَاخِلٌ هَرَّآئِنِهٖ اَزْ ذِكْرِ سَابِقِينَ سَاكِتٌ مِيشَدَنْدِ وَقَدْرِیْ بِمَالَ كَثِيرِ الْاِخْتِلَالِ خَوِيْشِ مَتَذَكَّرٌ وَمَلْتَفَتٌ مِيشْتَنْدِ (وَإِنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى) وَبِالْجَمَلَةِ اَزْ اَنچه عَرَضُ شُدْ معلوم و واضح کشت که اینکه جناب شیخ کجا کرده اند که کاهن یعنی نفسی که بحدس و تخمین از امور آتیه خبر دهد و اعتماد بقول او نشاید عطفاً علی سائر شبهات ناشی از بیعلمی و عدم اطلاع از معنی کاهن و مقام کهنه است زیرا که در میان همین قوم چنانکه حضرت امیر علیه السلام تصریح فرموده لازال اشخاصی بوده اند که در عین ظلمت و ثبوت خلق را بنور وحدانیت هدایت میفرموده و بظهور مظاهر امر الله بشارت و تسلی میداده اند . خاصه نفس

مقدسی که بظهور حضرت خلیل الرحمن و امثال ان حضرت بشارت دهد و قلب منورش باینگونه اخبار سماویة روشن و منور باشد (وجه ثالث) اینکه آنچه جناب شیخ نوشته اند چرا باید این نجم را اهل ایران ببینند مگر عالم منحصر بایران است . عیناً این شبهه شیخ بر انجیل مقدس و بر ائمه اسلام وارد است زیرا در زمان ظهور یعنی میلاد حضرت عیسی علیه السلام حکما و فلاسفه یونان و مصر و ممالک و اسعته اروپا که آنوقت با اسم رومیة معروف بودند در معارف فلکیة و علم هیئت غایت اشتها را داشتند چندانکه فلاسفه حالیة اروپا بفضل ایشان معترفند و از رشحات معارف ایشان معترف . بقول جناب شیخ چرا بایستی آنها نجم حضرت عیسی را در آسمان نه بینند و مجوس ایران باین نکته ملتفت کردند مگر عالم آنوقت منحصر بایران بود و یا بصیرت ایرانیان زیاده از فلاسفه یونان در فلك تصرف مینمود . و كذلك در میلاد حضرت رسول علیه السلام چرا بایستی رواقین مصر و مشائین یونان و فلاسفة رومان طلوع نجم خاتم پیغمبرانرا نه بینند و لکن یکنفر یہودی که در غایت اسف نه آسمش در میان یہود مذکور است و نه در کتب خود مسلمین مسطور نجم

آنحضرت را ببیند و از طلوع آن اخبار دهد مگر عالم منحصر
 بمدینه بود و یا شماع بصریهود زیاده از حکمای مصر و روم
 در اطباق فلك نفوذ مینمود . و لکن حق اینست که باید
 حضرت شیخ الاسلام را معاف داشت و قدری نظر تأمل
 و تدبّر را در معانی مندرجه در این آیه کریمه کماشت قال
 الله تبارک و تعالی سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ
 فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَإِنْ
 يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغِيِّ
 يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا . یعنی بزودی روی کسانی را که در ارض
 بغیر حق تکبر میورزند از آیات خود مصروف خواهیم
 داشت چندانکه اگر هر آیتی از آیات الهیه را ببینند ایمان
 نیاورند و اگر راه رشد و فلاح را بنکند در آن سالك
 نشوند و اگر سبیل کراهی و طریق بیدینی را ببینند آنرا
 سبیل و مسلك خود مقرر دارند . اکنون از اهل بصیرت
 خواهش مینمایم که قدری در معنای این آیه مبارکه تأمل
 فرمایند زیرا که آیه قرآن است و وعده محتومه حضرت
 دیان و حق جلّ جلاله در این آیه شریفه تصریح
 فرموده است که متکبرین ارض از جمیع آیات الهیه

اعراض خواهند نمود و طریق کراهی و ضلالت را بر سبیل
 رشد و هدایت ترجیح خواهند داد . در این صورت نمیدانم
 نفوسی که از کتاب الهی اعراض مینمایند بدلیل اینکه بر
 خلاف اذواق سقیمه ایشان نازل شده و از نصوص رسول
 خدا و بشارات ائمه هدی روی میگردانند بجهت اینکه
 مخالف اهوا و آراء ایشان وارد گشته و امارات فلکیه را
 باطل می‌شمرند بسبب اینکه منجمان از آن خبر داده اند .
 و ندای داعی الی الله را لازم الاستماع نمیدانند بجهت اینکه
 فلاسفه اروپا بآن نکروده اند و درخانه می نشینند تا قائم آل
 محمد شرفیاب خدمت ایشان کردند . والواح مقدسه را
 نمیطلبند برای اینکه مناظر ایشان ملزوم است که برای ایشان
 بفرستند و سعی در تحصیل تمدن را مقدم بر سعی در تکمیل
 تدین می‌شمارند تا لیک کاو ایشان مقابل ده کاوشیر دهد
 و تکمیل آلات حرب را الزم از تهذیب اخلاق و نفس
 می‌شمارند تا قتل نفوس با تفنگ و توب اسهل از تیر و شمشیر
 گردد آیا اینگونه نفوس همان متکبرانی هستند که حق
 جلّ جلاله از ایشان خبر داده است یا آنکه باید منتظر بود
 که در نفوس فقها زیاده از این تختر و تکبر ظاهر گردد
 و اعراض از آیات و اتباع شهوات فوق این مشهود و متحقق

شود. عبرت و ایالاتی الا بصر .

و چون این مسئله واضح و معلوم گشت که مناقشه و تشکیک جناب شیخ در خصوص طلوع نجم در میلاد انبیا و مظاهر امر الله در حقیقت رد و تکذیب انبیا و اولیا و ائمه قبل است اکنون در این مسئله نظر نمایم که جناب شیخ سؤال کرده بودند از بشارات نورین نیرین الشیخ الأجل احمد الاحسانی والسید الامجد کاظم الرشتی قدس الله تربهما باین عبارت (و همچنین عین عبارت شیخ احمد و سید کاظم رحمهما الله را در حق امر بدیع در تصنیف مشهور ایشان نشان بدهند) . و جناب مناظر ایشان دو جواب در این مسئله نوشته اند (جواب اول) آنکه حضرت شیخ در جواب سؤالی که حضرت سید قدس الله تربهما از ایشان در باب منتهی الیه امر نموده فرموده اند لا بد لنا الأمر من مقرر و لکل نیا من مستقر و لا یجوز الإفصاح بالتعین و لتعلمن نبأه بعد حین و این اشاره بما قبل آیه است که میفرماید ان هو الا ذکر للعالمین و مقصود از این بیان نزد اهل علم و دانش مشهود است که مراد مبارک حضرت شیخ از ذکر للعالمین حضرت اعلی روح ماسواه فداه . و از کلمه

بعد حین ظهور این امر اعظم بوده که در سنه (۱۲۶۹) هجریه وقوع یافته (جواب ثانی) آنکه مکرراً حضرت سید در مجالس ذکر فراق میفرمودند و از قرب زمان وفات و انقضای ایام حیات خود اخبار مینمودند و بعضی از دوستان ایشان از این خبر محزن اظهار حزن میکردند و آن حضرت در جواب ایشان فرموده اند که آیا نمیخواهید من بروم و صاحب حقیقی شما ظاهر شود و با صرح بیان بدوستان صادق و اصحاب خالص خود فرمودند که بعد از من ساکن نشوید بگردید و معدن علم الهی را بجوئید چه که او موجود است و البته ظاهر خواهد شد . و لهذا نفوس موقنه مستقیمه قدسیه پس از وفات حضرت سید قدس الله تربته الشریفه ساکن نشدند و در آفاق گردش کردند تا بمقصود فائز شدند و کوی سبقت را ربودند و آیات الهیه را بچشم خود دیدند و تصدیق نمودند (الی خر کلامه) و از این عبارات جناب مناظر بخوبی مستفاد میشود که مردی بسیط القلب و صافی الضمیر بوده و جناب شیخ را نیز صافی الضمیر و سالم النیه تصور نموده که فی الحقیقه مقصودشان تحقیقات علمیه است و مجاهده دینیّه و هم چنان کرده است که جناب شیخ در احادیث اهل بیت طهارت متباعد و در

تفسیر غوامض آیات قرآن شریف متضلع که بمحض کلام حضرت شیخ بدون ذکر شواهد و قرآن بمقصود پی برند و یا بروایت لسانی که حضرت سید چنین و چنان فرموده اند اعتماد نمایند . غافل که جناب شیخ الاسلام اهل مجادله است نه مجامله و مقصود شان نوشتن هجر و هذیان است نه آیان دلیل و برهان و لهذا اجمال کلام حضرت شیخ احسانی قدس الله تربته را مغتم شمرده و پس از آنکه آیه مبارکه وَتَعَلَّمْنَ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ را بخلاف ما اراده الله تفسیر کرده باز جریاً علی عاده السابقه بزشت کوئی و یاوه درائی پرداخته و چون مقصود از انشاء این کتاب تکمیل طرق استدلال است نه آیان بمثل هدیانات اهل صرا و جدال لهذا این مبحث را بذکر بیانی از بیانات مبارکه حضرت سید افاض الله علی تربته و ابل الرحمه مختتم میداریم تا امر دمانی که غرض بصیرت ایشانرا زایل نکرده است بمقصود ایقان شریف ملتفت شوند و بر کیفیت بشارات نورین نیرین بر این ظهور اعظم واقف گردند . قال السید الاجل الامجد علیه افضل الثناء و اطيب التحية والبهاء في كتاب شرح القصيدة في طي شرح قول الناظم

بِضَجِّعِ حَضْرَتِكَ الْجَوَادِ مُحَمَّدٍ

وَحَصِيدِهَا وَهُوَ الْإِمَامُ الْأَفْضَلُ

إِنَّ لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِسْتِمَانِ اسْمٍ فِي الْأَرْضِ وَهُوَ مُحَمَّدٌ وَاسْمٌ فِي السَّمَاءِ وَهُوَ أَحْمَدُ . الْإِسْمُ هُوَ الظُّهُورُ . يَعْنِي لَهُ ظُهُورَانِ ظُهُورٌ فِي الْعَوَالِمِ الظَّاهِرِيَّةِ مِمَّا تَعَلَّقُ بِظَوَاهِرِ الْأَبْدَانِ مِنْ أَحْكَامِهَا وَأَفْعَالِهَا وَصِفَاتِهَا وَكَيْنَوَاتِهَا وَمَظْهَرُ هَذَا الظُّهُورِ وَمَوْقِعُ هَذَا النُّورِ الْمُسَمَّى بِمُحَمَّدٍ . وَهُوَ ظُهُورٌ فِي الْعَوَالِمِ الْبَاطِنِيَّةِ وَالْأَسْرَارِ الْغَيْبِيَّةِ وَمَظْهَرُ ذَلِكَ الْإِسْمِ هُوَ الْمُسَمَّى بِأَحْمَدٍ . وَلَمَّا كَانَ الْخَلْقُ فِي الْقَوْسِ الصُّعُودِيِّ وَكَلَّمَا قَرَّبَ مِنْ هَذَا الْقَوْسِ كَانَ غَلِيظًا وَكثيفًا وَكَلَّمَا بَعُدَ وَقَرَّبَ إِلَى الْمَبْدَأِ كَانَ رَقِيقًا لَطِيفًا وَمِنْ عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ كَانَ يَظْهَرُ مِنْ يَرْوِجُ الْأَحْكَامِ الْمُنَاسِبَةَ لِذَلِكَ الْمَقَامِ . وَلَمَّا كَانَ مَبْدَأَ الْقَوْسِ كَانَتْ التَّرْبِيَّةُ لظُهُورِ الْأَحْكَامِ بِالظَوَاهِرِ وَالْمَرْوِجِ فِي كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ كَانَ يَرْوِجُ الشَّرِيعَةَ عَلَى مُقْتَضَى ظَوَاهِرِ الرَّعِيَّةِ . وَلَمَّا كَانَ الْبَدَنُ الظَّاهِرِيُّ لَهُ مَقَامَانِ مَقَامٌ تَعَلَّقُ بِالْإِخْتِلَافِ وَعَرُوضِ الْأَحْوَالِ وَتَغْيِيرِ الْمَوْضُوعَاتِ وَمَقَامٌ لَا يَقْتَضِي ذَلِكَ

وَلَمَّا كَانَ كُلُّ مَقَامٍ إِنَّمَا يَكْمُلُ فِي سِتَّةِ أَطْوَارٍ كَمَا بَيَّنَّاهَا سَابِقًا
كَانَتْ الْأَحْكَامُ الظَّاهِرِيَّةُ الَّتِي هِيَ مُقْتَضَى ظُهُورِ اسْمِ مُحَمَّدٍ
إِنَّمَا يَتِمُّ فِي اثْنَيْ عَشَرَ مِائَةً وَفِي كُلِّ مِائَةٍ مِنْ يُرُوجِ الْأَحْكَامِ
وَيُبَيِّنُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَيُظْهِرُ مَا كَانَ مَخْفِيًّا وَيُفْصِلُ مَا كَانَ
مُجْمَلًا فِي الْمِائَةِ السَّابِقَةِ وَيُبَيِّنُ مَا كَانَ مَبْهَمًا فِيهَا وَبِالْجُمْلَةِ
فَذَلِكَ الْعَالَمُ الْكَامِلُ وَالْفَاضِلُ الْفَاضِلُ يَرْوِي غُصْنَ الشَّرِيعَةِ
وَتَخَضَّرُ عَوْدُهَا إِلَى أَنْ بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَتَمَّ مِائَةُ الْمِائَةِ الثَّانِيَةِ
عَشَرَ وَإِذَا ظَهَرَ بَعْضُ الْكَامِلِينَ وَأَظْهَرَ بَعْضَ الْبُوطَانِ
لِلْبَالِغِينَ الْوَاصِلِينَ مِمَّا كَانَ مَخْفِيًّا وَتِلْكَ الْمَطَالِبُ كَانَتْ مَطْوِيَّةً
كَمَا فَعَلَهُ الشَّيْخُ الْأَكْبَرُ وَجَعَلَ حَقَائِقَ الْمَطَالِبِ وَخَزَنَهَا
تَحْتَ الْأَلْفَافِ وَالْعِبَارَاتِ وَأَوْدَعَ تِلْكَ الدَّرَرَ الْمَكْنُونَةَ فِي
أَصْدَافِ الْإِشَارَاتِ حَتَّى يَكُونَ عَوْنًا لِمَنْ يُرُوجُهَا وَذَخِيرَةً
لِمَنْ يُبْرِزُهَا وَيَتَقَوَّى بِهَا . فَلَمَّا تَمَّتِ الْمِائَةُ الثَّانِيَةُ عَشَرَ وَتَمَّتِ
الدَّوْرَةُ الْأُولَى الْمُتَعَلِّقَةُ بِالظَّوَاهِرِ لَشَمْسِ النُّبُوَّةِ وَالْإِثْنَتَا عَشْرَةَ
دَوْرَةَ لِقَمْرِ الْوِلَايَةِ مِنْ حَيْثُ التَّبَعِيَّةُ فَتَمَّتِ الدَّوْرَةُ وَتَمَّتِ
مُقْتَضِيَّاتُهَا وَالْكَرَّةُ الثَّانِيَةُ وَالدَّوْرَةُ الْآخِرَى لِبَيَانِ أَحْكَامِ
ظُهُورِ الْبُوطَانِ وَالْأَسْرَارِ الْمَخْفِيَّاتِ وَالْمَخْضِيَّاتِ تَحْتَ الْحُجْبِ

وَالْأَسْتَارِ . وَعِبَارَةٌ أُخْرَى الدَّوْرَةُ الْأُولَى لَشَمْسِ النُّبُوَّةِ كَانَتْ
لِتَرْبِيَةِ الْأَبْدَانِ وَالْأَرْوَاحِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِهَا مِثْلَهُ الْجِنِّينِ فِي بَطْنِ
الْأُمِّ وَالْكَرَّةُ الثَّانِيَةُ لِتَرْبِيَةِ الْأَرْوَاحِ الْقَادِسَةِ وَالنُّفُوسِ
الْمُجَرَّدَةِ الْغَيْرِ الْمُرْتَبِطَةِ بِالْأَجْسَامِ مِثْلَهُ تَرْبِيَةِ الْأَرْوَاحِ
بِالتَّكْلِيفِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا . فَلَمَّا تَمَّتِ الدَّوْرَةُ الْأُولَى لَشَمْسِ
النُّبُوَّةِ الَّتِي هِيَ مُتَعَلِّقَةٌ بِتَرْبِيَةِ الظَّوَاهِرِ الَّتِي هِيَ مُقْتَضَى ظُهُورِ
اسْمِ مُحَمَّدٍ أَتَتْ الدَّوْرَةُ الثَّانِيَةُ لَشَمْسِ النُّبُوَّةِ لِتَرْبِيَةِ الْبُوطَانِ
وَالظَّوَاهِرِ فِي هَذِهِ الدَّوْرَةِ تَالِغَةً كَمَا أَنَّ الدَّوْرَةَ الْأُولَى لِتَرْبِيَةِ
الظَّوَاهِرِ وَالْبُوطَانِ كَانَتْ تَابِعَةً . فَكَانَتْ هَذِهِ الدَّوْرَةُ الثَّانِيَةُ
فِيهَا اسْمُ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِي فِي السَّمَاءِ وَهُوَ أَحْمَدُ فَكَانَ
الْمُرُوجُ وَالرَّيْسُ فِي رَأْسِ هَذِهِ الْمُسَمَّى بِأَحْمَدَ . وَلَا بُدَّ أَنْ
يَكُونَ مِنْ أَعْدَابِ أَرْضٍ وَأَحْسَنِ هَوَاءٍ (إِلَى آخِرِ كَلَامِهِ
قَدَسَ اللَّهُ تَرْبَتَهُ .)

وخلاصة ترجمه اين نعمة ملكوتي كه برغم انف جاحد
مكابر مانند نفعه جنت ونسيم رحمت قلوب اهل استعداد را
روان بخش وفرح انكيز است اين است كه هر اينه از براي
حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم دو اسم است . اسمي
در ارض وان محمد است واسمي در سماء وان احمد است .

و مقصود از اسم ظهور است یعنی از برای حضرت رسول دو ظهور است (ظهور اول) در عوالم ظاهریه که متعلق بظواهر بدن است از احکام و افعال و صفات و کینونات آن و مظهر این ظهور و موقع این نور مسمی بحمد است . (و ظهور ثانی) آن حضرت در عوالم باطنیه است و اسرار غیبیه و مظهر این ظهور مسمی باحمد است . و چون خلق در قوس صعودی واقعند و هر چه نزدیک باین قوس باشد غلیظ تر و کثیف تر است و هر چه دور تر شود و بمبدأ نزدیک آید رقیق و لطیف گردد . و از عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در هر صد سال ظاهر میشد نفسی که مروج احکام مناسبه باین مقام باشد زیرا که مبدأ قوس برای تربیت باحکام ظاهریه بود و لهذا آن مروج احکامرا مناسب ظواهر رعیت ترویج مینمود . و چون بدن ظاهری دو مقام دارد مقای که بعروض احوال و تغییر موضوعات مختلف گردد و مقای که مقتضی تغییر و اختلاف نباشد . و چون هر مقای چنانکه در سابق بیان نمودیم درشش اطوار تکمیل مییابد لذا احکام ظاهریه که مقتضای ظهور اسم محمد بود در دوازده ماه تکمیل یافت . و در هر ماه مروجی که احکامرا ترویج دهد و حلال

و حرامرا بیان فرماید و مخفیاترا ظاهر کند و مجملات مأه سابقه را تفصیل دهد و مبهمات آن قرنها بیان نماید ظاهر شد . و بالجمله این عالم عامل و فاضل فاضل غصن شریعت را بسیراب مینمود و آنرا نصرت و طراوت مبخشید تا آنکه اجل کتاب سر آمد و قرن دوازدهم تمام گردید . در این حال بعض از کاملین ظهور نمودند و پاره از بواطن مخفیّه و مطالب مطویه را از برای بالغین و واصلین ظاهر فرمودند چنانکه شیخ اکبر (یعنی حضرة شیخ احسانی قدس الله تربته) باین نکته عامل شد و حقائق مطالب را تحت الفاظ و عبارات مخزون داشت و درر مکنونه را در اصداف اشارات و دیعه گذاشت تا برای مروجین آن معاونتی باشد و برای ظاهر کنندگان آن ذخیره و قوتی گردد . پس چون صدسال دوازدهمی سر آمد و دوره اولی که متعلق بظواهر بود از برای شمس نبوت و دوازده دوره بالتبع از برای قمر ولایت بانجام رسید لهذا دوره اولی تمام شد و مقتضیات آن دوره نیز انقضا یافت . و کره ثانیه و دوره آخری از برای ظهور بواطن و اسرار است و بروز حقائق غیبیه تحت حجب و استار (مقصود حضرت سید قدس الله روحه ظهور بطون آیات قرآن و سائر صحف سماویه است که ترقی عقول بشر

و تقدم نوع انسان و بروز و ظهور نتائج آن در عالم ظاهر تابع کشف این معانی و ظهور این مفاهیم بود و آن بحکم آیه کریمه هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ وَ آيَةٌ مَبَارَكَةٌ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ چنانکه سابقاً مفصلاً و مشروحاً ذکر شد موقوف بود بظهور قائم آل محمد و قیام روح الله جلّ ذکرها و عزّ اسمها) و بعبارة اخرى دوره اولاي شمس نبوت از براي تربيت ابدان و ارواح متعلقه بان بود و مثل آن مثل جنين است در بطن ام . و کره ثانيه از براي تربيت ارواح مقدسه است و نفوس مجردة غير مرتبته باجسام و مثل آن مثل تربيت ارواح است هنگام بلوغ بتکليف در اين دنيا . پس چون دوره اولاي شمس نبوت که متعلق بظواهر بود باقتضاي اسم محمد سر آمد دوره ثانيه شمس نبوت که متعلق است بتربيت بواطن فرار سيد و ظواهر در اين دوره تابع بواطن است چنانکه در دوره اولی بواطن تابع ظواهر بود . و در اين دوره اسم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم همان اسم سماوی آن حضرت احمد خواهد بود چنانکه اسم مروج اين ماه

آخري نیز احمد بود . و ناچار است که صاحب دوره ثانيه از خوشترين ارضي من حيث العذوبه ظهور فرمايد و از بهترين هوائي من حيث اللطافه طلوع نمايد (الى آخر كلامه) اعلى الله مقامه في حظائر القدس و كرم وجهه بلقائه في محافل الأئس . اکنون از ارباب انصاف و عدل رجا مينمايم که قدري در اين بيانات عاليه که بنفسها بر علو مقام قائل آن شهادت ميدهد بدقت تأمل و تدبر فرمايند که چگونه حضرت سيد باقتضاي اجل شريعت نبويه و انتهاي دوره اسلاميه بعد از تکميل قرن دوازدهم از قرون هجريه اخبار فرموده و قرن سيزدهم از قرون هجريه را ميعاد ظهور حضرت موعود و تغيير شريعت ظاهريه مقرر داشته . و اين جمله چنانکه در مقاله اولی مشروحاً ذکر شد منطبق است تمام انطباق بابشارات قران و احاديث صحيحه حضرت رسول و ائمه اهل البيت عليهم السلام . و لکن عاقل را خنده ميآيد و نعم ما قیل (وَ شَرُّ الْبَلِيَّةِ مَا يَؤْتِيهِمْ) چنانکه جناب شيخ چون از بيانات حضرت مناظر خود ملتفت شده اند که بشارات حضرت شيخ اکبر و سيد اجل انار الله برهانها قابل رد و انکار نيست بجز ديگر تمسك نموده و نغمه ديگر بر نغمات اعتراض افزوده اند و آن اينست که در رساله ثانيه خود

نوشته اند که (رتبه شریفه مبشری مختص بانبیای عظام و اولیای کرام است) یعنی نورین نیرین برتبه انبیا بالغ نشده و بدرجه اولیا نائل نکشته اند و لذا قابل رتبه مبشریت نیستند باید مبشر بنی یاولی باشد و باید تصدیق بلوغ باین رتبه را نیز جناب شیخ الاسلام بفرماید و الا از درجه اعتبار ساقط گردد . غافل که اگر تصدیق انبیا و اولیا بقبول فقها و آخوندها منوط و موکول بودی هرگز نبوت هیچ نبی و جلالت قدر هیچ ولی در عالم ثابت نکشتی چه هرگز نیرین در وسط السماء نبوت و رسالت مشرق نشد که نخست غمام کشف معارضه فقها حائل انوار او نکردد و هیچ بدری از افق منیر عهد و ولایت طالع نکشت که اول دخان حسد و عناد اهل لجاج حاجب ضیاء او نشود کما نزل فی السفر الکریم فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ . یَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ . و فی الحقیقه از مثل جناب شیخ نباید متوقع بود که بفضل نورین نیرین قدس الله تربتهما اعتراف نمایند چه کسی که ظهور مظاهر امر الله را منکر شود ظهور مبشرین ایشانرا بطریق اسهل منکر تواند شد و این خود امری واضح است که قوم یهود نه تنها منکر امر

حضرت مسیح شدند بل امر حضرت یحیی علیه السلام را که مبشر بظهور آن حضرت بود نیز انکار نمودند وَلَکِنْ مَا أَضْرُوا إِلَّا بِنُفُسِهِمْ وَمَا تَقْضَتْ صَوَاعِقُ التَّهْرِيبِ مِنْ عَمَامِ التَّكْذِيبِ إِلَّا عَلَى رَأْسِهِمْ فَلَا فِضَائِلَ یَحِیُّی أَخْفِیَتْ بِانْكَارِهِمْ وَلَا آثَارُ عِیْسَى أَنْدَرَسَتْ بِتَكْذِیْبِهِمْ . فَلَنُودَّ عَنْ هَذَا الْمَبْحَثِ بِتِلَاوَةِ الذِّكْرِ الْحَکِیمِ لِیَزِیدَ الْمُؤْمِنِینَ سُرُورًا وَحُبُورًا وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیْطَیْنِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا

✽ و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته است ✽

کمان نرود که در کتاب ایقان استدلال واهی و استشهاد غیر کافی محض این بود که ذکر شد خیر عجب تراز این هم یافت میشود مثل اینکه در باره کریم خان و کتاب او ارشاد العوام نام میفرماید و هذا عین عبارته فی الايقان . این بنده (خود را اشاره میکند) چون ذکر او را (یعنی کریم خان را) بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم هر چند این بنده اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم (این عبارت اخیره را یاد دارید که آنفاً بما لازم خواهد شد) ولیکن چون جمعی از احوال

ایشان سؤال تموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود. باری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی بارشاد العوام است در این بلد یافت میشود اگرچه از این اسم رائحه کبر و غرور استشمام شد که مرد مرا عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سیل نفس وهوی سالکند و در تیره جهل و عمی ساکن (انتهی) مبینید که محض از اسم کتاب چه قدر معناها فهمیده اند. از نام کتاب غیر که ارشاد العوام است استشمام رائحه کبر و غرور میفرمایند با وجود اینکه در هر زمان و مکان و در میان هر ملت اغلب ناس عوام بوده برای ارشاد ایشان کتابها تصنیف کرده اند اما از نام کتاب خود که ایقان است و گویا مطالب آن تمام عالم را از عالم ظن بعالم یقین سوق خواهد کرد هیچ رائحه غرور و نخوت بمشام شریف نمیرسد و هیچ از گفته خود که آنفا بیاد داشتن توصیه نمودم یعنی از این عبارت (که هر چند اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم) هرگز آواز بلند استکبار را

نمیشنود اما محض از نام کتاب ارشاد العوام جمیع مراتب صاحب کتاب را دانسته قطعاً حکم میکند باینکه او براه هوای نفس خود سالک و در بیابان نادانی و نایبانی آواره و سرگردانست. آفرین باینگونه استدلال و استخراج خود ارباب معارف و انصاف ملاحظه بفرمایند که کدام اسم و عبارت دال بر استکبار است آیا آنکس متکبر و مغرور است که اسم کتاب خود را ارشاد العوام نامیده و یا اینکس که نام کتاب خود را بانام ایقان تسمیه فرموده اند و اصلاً اقبال بکلمات دیگران نداشته و ندارند (انتهی کلامه عافاه الله)

جواب

بر ارباب قلوب صافیه و بصائر کاشفه پوشیده نیست که من اول ما ابدع الله الخلق هیچ نفسی بمعارضه انبیا و مرسلین و تکذیب مظاهر امر حضرت رب العالمین قیام نمود الا بسبب اینکه از معرفت اصل دلیل و برهانی که بان حق از باطل و صادق از کاذب ممتاز میگردد جاهل ماند و از مقام عزت و سلطنت الهیه و قدرت و غلبه روحانیه آن نفوس قدسیه که در تحت استار صورت بشریه و ستار مظلومیت ظاهریه مخزون و مکنون بود غافل گشت و چون مثل

متریان در ظهور قبل چنانکه حضرت سید اجل قدس الله
 تربته بان تمثیل فرموده مثل کو دکان قبل از فطام است
 و چنانکه حضرت عیسی علیه السلام تصریح نموده مثل اجنه
 محبوسه در ارحام لهذا این بستگان ارحام جاهلیت ویا
 خفتگان مهد طفولیت آن سلاطین وجود و مطالع قدرت
 و سلطنت حضرت معبود را مانند خود شخصی محدود تصور
 نمودند و لسان ایراد و انتقاد بر آن وسائط خلق و ایجاد
 کشودند . گاهی آن مظاهر کمال عقل و رزانت را بجنون
 ویا بعبارت پردازی و مجنون منسوب داشته ائنا لتارکوا
 آلتنا لشاعر مجنون گفتند و وقتی بمناصب ویا معارف ویا
 ثروت و مکنت خود مغرور گشته بکلمه اَنُؤْمِنُ کَمَا آمَنَ
 السُّفَهَاءُ مَتَكَلَّمٌ وَبِنِعْمَةٍ إِنْ إِتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي
 الرَّأْيِ مَتَرَنَمٌ كَشْتَنَدُ . هنگامی آن شمس منیره سموات
 ادیانرا بخالفت ضروریات دینیه وهدم اساس شرائع الهیه
 متهم داشته ترانه إِنْ إِيَّيَّيَّ أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ
 فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ سرودند و زمانی براهین بیته ایشانرا انکار
 نموده بکلمه مَا جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ فَرِيَادَ نمودند چنانکه جمیع این
 ایرادات مذکور را بحکم حدیث صحیح لَتَسْلُكُنَّ سَنَنَ مَنْ

قَبْلِكُمْ شَيْراً فَشَيْراً وَذِرَاعاً فَذِرَاعاً جناب شیخ نیز بر این
 ظهور اعظم وارد آورده و در رساله مطبوعه خود جمیع
 سنن اعتراضات ماضیه را احیا فرموده اند . و خلاصه القول
 یکی شاعر شان خواند و دیگری ساحر نفسی ایشانرا بتعلم
 ودر است متهم داشت و شخصی بطلب ملک وحب ریاست
 این گفت چرا چنین کرده وآن گفت چرا چنان گفته .
 و بالجمله چنانکه متون صحف و بطون کتب از آن مملو
 و مشحون است ایرادی نماید که وارد نیاورند و انتقادی
 نبود که اظهار ندارند * و این کثرت ایراد و انتقاد و شدت
 لجاج و عناد سببی نداشت جز اینکه این نفوس واهیه ساهیه
 و انفس سافله لاهیسه از مراتب قدرت و قوت و احاطه
 و سلطنت روح قدسی که در آن ابدان قدسیه متجلی است
 غافل بودند و از اشعه نور الهی که از آن بلورات صافیه
 متلاذلاً و مضمی است زاهل گشتند و از معرفت اصل دلیل
 که باید بدان ناظر بودند نه بما یوافق او یخالف اهو اهتم الباطله
 جاهل ماندند و بنظاره کودکی در منظر اکبر نکر یستند
 و مدارک من ینظر فی القلوب را مانند مدارک ضعیفه خود
 کمان نمودند و مقنن قوانین و شارح شرائع را مثل خود
 محکوم و محدود تصور کردند . و چون این مقدمه معلوم

شد سبب تعجب و استغراب جناب شیخ الاسلام واضح و معلوم گردد که چگونه جمال اقدس ابهی عز اسمہ الاعلی ازیک لفظ (ارشاد العوام) جمیع مراتب صاحب آنرا معلوم داشته اند و بچه سبب رائحة تکبر و غرور از این کلمه استشمام فرموده اند . بلی در حق مظاهر امر الله عین الله الناظره وارد شده و در باره اعداء الله و علی ابصارهم غشاوة نازل گشته آنان بکلمه مبارکه علمه شدید القوی معروفند و اینان بوصف اولئك كالانعام بل هم اضل سبیلاً موصوف و لذا عجب نیست اگر ناظر بعین الله و مؤید بشدید القوی دریک کلمه مراتبی را معلوم دارد که اصحاب قلوب مقلوبه و ابصار مجبوه و بصائر مطموسه و افکار منحوسه از ادراک آن عاجز و قاصر آیند . مثلاً ملاحظه فرما که حق جل جلاله در باره منافقین بحضرت خاتم النبیین فرموده است (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ) یعنی از لهجه منافقین البته ایشانرا خواهی شناخت و از اقوالشان مکنونات قلوبشانرا مستفاد خواهی داشت . حال اگر فی المثل منافقی در محضر حضرت خاتم الانبیا علیه وآله اطیب التحیة و البهاء بکلمه اَشْهَدُ اَنَّكَ رَسُولُ اللهِ ناطق شود و آن حضرت از همین کلمه

او جمیع مراتب نفاق و خداع اورا مستفاد فرماید البته منکرین حضرتش تعجب و استغراب نمایند و لسان توبیح و ملامت کشایند که چگونه از یک کلمه که آنهم بظاهر تصدیق نبوت و رسالت آن حضرت است نفاق باطنی اورا کشف فرموده و جمیع مکنونات قلبیه اورا مکشوف و مستفاد داشته است . و لکن مؤمنین بآن حضرت که باصل دلیل ناظرند هرگز در صحت حکم آن حضرت شک نمایند بل عین این قوت بصارت و صحت رؤیت را از اشعه ایمان و ایقان در خود مشاهده کنند . چنانکه در این ظهور نیز کراراً اهل نفاق بر اصحاب وفاق وارد شدند و در غایت خدعه و فریب اظهار ایمان و ایقان و یا مجاهده و اجتهاد نمودند و عباد الهی بحکم حدیث اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ در اول وهله بر نفاق ایشان آگاه گشتند و از نفس کلماتشان مکنونات قلوبشانرا مستفاد داشتند . و لکن این بصارت و نورانیت از مواهب عامه نیست که هر نفسی در خود کمان نماید و وهم فاسد خودرا بمدارک عالیه قیاس کند . چه از امثال مشهوره است که چون غراب خواهد مشی کبک آموزد مشی خودرا نیز فراموش کند و در ورطه اغلاط فاضحه فروماند و خودرا

نزد طیور حدائق علم و دانش مفتضح و رسوا نماید . و بالجملة چون جناب شیخ الاسلام خواسته است که از کلمه (ایقان) وعدم اقبال مظهر امر الله بمطالعه کتاب غیر راجحه تکبر استشمام نماید نه تنها در ورطه تشبیه و تمثیل غیر منطبق و قیاس مع الفارق واقع شده بل جهل خود را بلغت و موارد استعمال الفاظ نیز واضح و مبرهن داشته است چه لفظ ایقان بمعنای مفید یقین هرگز وارد نشده و چنانکه شیخ کمان کرده است در معنائی که سائق خلق از عالم ظن بعالم یقین باشد استعمال نیافته . قال البستانی أَيْقَنَ الْأَمْرَ وَبِهِ إِيْقَانًا وَتَيْقَنُهُ تَيْقِنًا وَإِسْتَيْقَنَهُ وَبِهِ إِسْتَيْقَانًا عِلْمُهُ وَتَحَقُّقُهُ . وقال صاحب القاموس أَيْقَنَهُ وَبِهِ وَتَيْقَنَهُ وَإِسْتَيْقَنَهُ وَبِهِ عِلْمُهُ وَتَحَقُّقُهُ واز این تنصیص علمای لغت واضح میشود که جناب شیخ از ادراک ظواهر الفاظ عاجز و قاصر بوده و باین سبب قیاسی باطل نموده است . غایت مافی الباب این است که لفظ ایقان دال است بر اینکه مندرجات آن از عالم یقین نازل شده نه از عوالم ظن و شک و تخمین . و كذلك مظهر امر الله که آفاق عالم از تفحات طیبه اخلاق کریمه اش معطر است و وداعت و راقش در کافه انحاء و اطراف مذکور و مشتهر

اگر اقبال بمطالعه کتب نفرماید نه از جهت کبریا و غرور باشد بل تا سبب ارتیاب ارباب شك و ریپ نکردد و امطار هاطله معارف و علومش بتکسب و تعلم منسوب نشود و این مطلب را در کتاب سلوک هفت وادی که در جواب یکی از اکابر مشایخ نازل شده است در مقام چهارم تصریح فرموده اند (قوله جلّ شأنه) دوست ندارم اذکار قبل بسیار اظهار شود زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بز علوم کسی نه بر موهبت الهی (انتهى) واز این عبارت در کمال صراحت مستفاد گردد که مقصود مظاهر امر الله حفظ قلوب عباد از تطرق شبهه باشد چنانکه در حق حضرت خاتم النبیین و لَوْ تَخَطَّهُ يَمِينُكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطُلُونَ نازل شد باشد که لسان ایراد ارباب عناد قطع شود و نزول قران شریف بتعلم و تکسب منسوب نکردد و لکن یا للأسف که با اینهمه لسان خصم لجوج قطع نشد و باب مکابرت مسدود ننماید چه الی یومنا هذا امثال جناب شیخ که شان خود را در ردّ مظاهر امر الله دانسته اند از یهود و مجوس و غیرهم در کتب خود که در ردّ اسلام نوشته اند حضرتش را بتعلم منسوب میدارند و نزول قرآن شریف را چنانکه از ایرادات هاشم شامی و جرجیس صال

انگلیسی مستفاد داشتی بتعاون و اکتساب نسبت میدهند
ولکن سابقاً عرض نموده ام که جناب شیخ را باید در این
اغلاط معاف داشت چه کسی که از ماده یقین بخلاف
تصریحات لغویین لفظ توقین بنا نماید و در خطبه کتاب
مطبوع خود (وَتَوْقِينَ مَأْنَصَّ بِهِ مِنْ إِمَامَةِ الْأُمَّةِ) کوید
عجب نباشد اگر در فهم معنی لفظ ایقان نیز خطا کند و بر
این خطای فاحش بنای قیاس باطل نهد لِتُعْرَفَ الْأَشْجَارُ
مِنْ أَمْثَارِهَا وَالنُّفُوسُ مِنْ آثَارِهَا .

بلی ما اهل بها بعناية من اضاء بیها و وجهه افاق الارض
والسما و معتقدیم که این کتاب مبین و سفر کریم مبدل ظن
بیقین است و سائق خلق از جحیم بنعیم لکن نه از بابت
اینکه لفظ ایقان بر این معنی دلالت دارد و مانند لفظ ارشاد
العوام دلالت بر مرشدیت خود و عوام بودن خلق نماید بل
بسبب اینکه مطالب نازله در این کتاب مستطاب رافع
حجیات غلیظه ظنیه است و مفید ادله و براهین واضحه یقینی
و چه جای انکار این اثر باهر است که نفوس لاتیحی را
از عالم ظن و تقلید بعالم یقین و تحقیق وارد فرمود و از حسیض
شک و تردید باوج رفیع ایقان و اطمینان صاعده نمود چندانکه

در حین هبوب عواصف افتتان و هیجان زوابع امتحان که
ثابت از زایل و محق از مبطل ممتاز کرد ترک جان شیرین
گفتند و در خون خود خفتند و مانند اسیران جاه و منصب
بکتمان مسلک و مشرب راضی نشدند و بر صفت عبید ثروت
و شهوت عِنْدَ مَنْ يُعَانِدُونَهُمْ فِي الْبَاطِنِ وَيَخْضَعُونَ لَهُمْ فِي
الظَّاهِرِ بنفاق ساجد و را کع نکشند .

(ولقد اجاد واحسن من قال)

لَيْسَ لِلدَّلِّ حِيلَةٌ فِي نَفْسٍ * لَيْسَتَوِي الْمَوْتُ عِنْدَهَا وَالْبَقَاءُ
و از آثار باهره همین کتاب مقدس و سائر الواح مقدسه است
که اهل ایمان بر حل رموز جمیع صحف سماویه قدرت یافتند
و بر فهم بطون آیات الهیه مقتدر گشتند و بسبب این موهبت
بر جمع و تالیف قلوب ملل بعیده و امم متناقضه قادر و توانا
شدند . و عداوتهای راسخه قدیمه را بحجت و وداد و موافقت
و اتحاد مبدل داشتند . تا بشارت بَسْكُنُ الدَّبُّ مَعَ الْخُرُوفِ
وَيَرَبِضُ النَّمِرُ مَعَ الْجَدْيِ متحقق شود و نبأ يَلْعَبُ الرَضِيعُ عَلَى
سِرْبِ الصَّلِّ وَيَمْدُ الْفَطِيمُ يَدَهُ عَلَى جُرِّ الْأَفْعَوَانِ وقوع یابد .
و از آثار باهره این کتاب مقدس و سائر الواح مقدسه است
که هزاران امی عامی جبان اصم ابکم که نه از حقیقت دین

خود مخبر بودند و نه از حقایق سایر کتب و ادیان مطلع از انوار ساطعه آیات الهیه جهلشان بعلم و جبینشان بقوت و شکشان بیقین مبدل شد چند آنکه مانند طیور مغرّده در محافل اهل استبداد بحمد و ثنای مالک یوم المعاد مترنم گشتند و بحجج قویه و ادله واضحه باثبات حقیقت امر حضرت رب العباد ناطق شدند . تاحقیقت ایمان یقینی غیر تقلیدی متجلی شود و بشارت یُمسی الرَّجُلُ جَاهِلًا جَبَانًا بَخِيلًا فَيُصْبِحُ عَالِمًا شَجَاعًا كَرِيمًا در کمال وضوح واقع و متحقق گردد . و اگر مکابرین و مکذبین از جمیع آثار باهره الواح مقدسه انغماض نمایند چگونه این اثر ظاهر را توانند انکار نمود که آلف مؤلفه از غلاة و یهود و زردشتیه و هندود که نه بحضرت عیسی علیه اطمینان و التّحیّه و البهائه و نه بحضرت خاتم الانبیا علیه از کی التسلیم و الثناء مؤمن بودند و نه بأمّته هدی و کتب نازله از سما مدعن از اثر همین کتاب مستطاب باین انوار مقدسه مؤمن شدند و بجلالات قدر و عظمت شأنشان مدعن گشتند بل رَغْمًا لِلَّذِينَ يَرَوْنَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا بقوّت اسم اعظم در صدد هدایت و ارشاد سایر امم بر آمدند و بشارت کریمه و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا

فِي الْأَرْضِ وَنَجَعَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجَعَهُمُ الْوَارِثِينَ را ثابت و محقق داشتند . و نه اینکه اینگونه اثر از کلمات علمای اسلام اکنون که حکم أموات غیر اَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ آيَانِ يَبْعَثُونَ در حقشان جاری و ساری است معدوم و مفقود است بل در سابق ایام نیز که حکم حیوة و ایمان در باره ایشان صادق و منطبق بود اینگونه تاثیر ظاهر و نفوذ باهر از کلام ایشان مشهود نشد و التَّارِيخُ أَحْسَنُ شَاهِدٍ بَيْنَ الْقَرِيْبَيْنِ وَالْأَثَرُ أَكْبَرُ فَارِقٍ بَيْنَ الْكَلِمَتَيْنِ . بلی اگر از دیگران که تنها از دین و ایمان و علم و فضل باسم قانع شده اند سؤال شود که کتب شما کدام نفس را ولویکی باشد از ضلالت بهدایت و از انکار باقرار تحویل نموده تا اسم ارشاد بر آن صادق آید و فقط اسم بلا مسمی نباشد از جواب عاجز آیند و مناظره علیه را بحاربه دینیه تبدیل نمایند و بسب و لعن و تکنیر پردازند و موقد نار تعصب بین العوام کردند و محرک عرق عداوت بین الاقارب و الاقوام شوند . چنانکه جناب شیخ در این مجتبی نیز پس از آنکه از جواب حضرت مناظر خود عاجز شده جریاً علی عاده بحبل تکفیر آویخته و در پناه هجر و هذیان کریخته و ایشانرا کافر و ملحد نامیده است .

بدلیل اینکه حضرت مناظر در رساله خود ابدان مظاهر امر الله را عرش الهی دانسته و مقام ایشانرا مقدس از امکان ومن فی الامکان شمرده و کتاب مستطاب ايقان را اعلی و اتقن از کل کتب شناخته است . کویا جناب شیخ حدیث صحیح قلب المؤمن عرش الرحمن ران دیده و بیان متین لایسغنی أرضی ولا سماءي ولكن بسعنی قلب عبدي المؤمن را نشنیده است و در صورتیکه قلوب مؤمنین بسبب استوای روح الله بر این قلوب مقدسه عرش الهی خوانده شود چگونه اطلاق لفظ عرش اعظم بر قلب اقدس حضرت موسی و حضرت عیسی و یا حضرت خاتم الانبیا و جمال اقدس ابهی جایز نباشد . و کویا جناب شیخ باینکه اسماً فریفته و شیفته معارف متمدنین است هنوز در باب فلکیات باو هام متقدمین متمسک است و در ترتیب افلاک سبعة و کرسی و عرش بحر افات سابقین متشبث و کمان کرده است که فلك الافلاك موهوم که بفلك تاسع وفلك اطلس موسوم است عرش اعظم الهی است و حق جل جلاله بر آن جالس و مستوی . والا اگر نفسی بر بطلان هیئت قدیمه عالم باشد چگونه عرشیت ابدان مظاهر امر

الله را منکر شود . و اگر جناب شیخ فی الواقع بر بطلان هیئت قدیمه واقف است و بر صحت هیئت جدیده عارف بفرماید مقصود از عرش که در جمیع کتب سماویه وارد است چیست تا مانیز بر صحت نظر ایشان تصدیق کنیم و هیاکل مقدسه را اعراش الهیه نخوانیم . و جناب شیخ اینقدر ملتفت نیست که هر چه از نعوت عالیه و اوصاف سامیه در باره مظاهر امر الله ذکر شده نظر بانتساب ایشان است بذات الله تبارک و تعالی نه نظر بشخصیات و خصوصیات ایشان مثلاً در حادثه بیعت تحت الشجره در قران مجید میفرماید ان الذين یبایعونک تحت الشجره ائما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم یعنی کسانی که با تو در تحت شجره بیعت نمودند هر آینه با خدا بیعت کردند دست خداوند بالای دست ایشان است آیا این اتحاد که از آیه مبارکه مفهوم میشود هیچ دلالت دارد بر اینکه آن حضرت خود را واجب الوجود دانسته است بجهت اینکه بیعت خود را عین بیعت با خدا و دست خود را عین دست او جل و علا شمرده . و کمان نفرمائی ایها القاری الکریم که جناب شیخ اول نفسی است که اهل ایمانرا تکفیر نموده و مطلع توحید و ایقانرا ضال و مرتد شمرده حاشا و کلا این شیوه دیرینه

مکذبین است و سببهٔ قدیمهٔ منکرین نظر کن در آیهٔ (۶۳) از اصحاح (۲۷) انجیل متی تا ببینی که یهود با دانات وجود نیز حضرت عیسی علیه السلام را مصل خواندند و آن مطلع نور هدایترا بضلالت منسوب داشتند و اگر فی المثل العیاذ بالله مسلمین انجیل مقدس را کتاب الله ندانند در این آیات کریمه که در سورهٔ وبل للمطفنین نازل شده نظر نمایند قال الله تبارک و تعالی ان الذین اجرموا كانوا من الذین آمنوا یضحکون . واذامروا بهم یتعامزون . واذ انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکھین . واذ اراؤهم قالوا ان هؤلاء لضالون و ما ارسلوا علیهم حافظین . خلاصهٔ تفسیر آیات کریمه این است که خداوند تبارک و تعالی میفرماید هر آنیه مجرمین یعنی کفار بر اهل ایمان با ستمزا میخندند و چون بایشان میگذرند بچشم و ابرو اشارت میکنند . و چون بمنازل و اهالی خود رجوع مینمایند باین استهزا و تمسخر خوشوقت و خرسند میباشند و چون اهل ایمانرا مبینند ایشانرا ضال و گمراه میخوانند و حال اینکه این مجرمین حافظ و نگاهبان اهل ایمان مقرر نشده اند . یعنی ما اهل ایمانرا باین مجرمین نسپردیم و نگاهبان ایشان مقرر

نداشته ایم که باین مقدار مراقبت مینمایند که مبادا از کراهی ایشان مسئول گردند . اکنون ملاحظه فرما که تکفیر مؤمنین از شعائر قدیمهٔ مجرمین بوده و بوراثت بلاحقین رسیده لیظهر فی الحدیث ما اندرس من الشعائر الرئیث . ولیکن ما عباد این ظهور اعظم اضاء الله بانواره ارجاء العالم باین تکفیرها استهزا مینمایم و بحکم حدیث صحیح اذا ظهرت رایة الحق لعنھا اهل الشرق والغرب آنرا نخر خود و از امارات حقیقت امر اعظم می شماریم . زیرا که تصدیق و یا تکذیبی که نه از قلم الهی نازل شود و نه از لسان الهی صادر گردد و نه در کتاب الله مرقوم و مسطور باشد قابل اعتنا نباشد و بحکم مثل کلمات جاءت به الریح یدهب اذراج الریح بانفس مکفر و قائل زائل و مضحل گردد بل خسارت آن بنفوس و اعقاب ایشان واصل و مؤثر آید . و اگر ارباب درایت قدری در تکفیرات واقعه فیما بین اهل تسنن و اهل تشیع تفکر نمایند و بر نتایج آن آگاه گردند بر صدق این قول اعتراف نمایند و بر عظمت خسران ایشان شهادت دهند . و من در این اوراق یکی از این حوادث مششومه را مذکور میدارم تا ارباب بصارت قدری بر این

نکات ملتفت شوند و بر عواقب خادعین و مکفرین آگاه کردند . لَعَلَّ اللَّهُ يَهْدِيهِمْ إِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ

چون در اوائل قرن دهم از قرون هجریه نجم دولت صفویه از بلاد شرقیه طالع شد و اول مؤسس ایندولت شاه اسمعیل صفوی نخست بر بلاد شیروان و سپس بر آذربایجان و عراق و اکثر بلاد ایران استیلا یافت در آن سنوات دولت ازبکیه نیز از دول قویه محسوب بود و محمدخان شیبانی ازبک خود را فاتح آفاق می شمرد و در ممالک شرقیه خویش را مالک بالاستحقاق تصور مینمود لذا در تملک و استیلا بر خراسان غبار معاندت ما بین دو سلطان قوی شوکت انگیخته شد و عواصف حرب و ضرب در حدود مدینه مر و هیجان یافت و نتیجه حرب شدید بقتل محمد خان و استیلا بر شاه اسمعیل بر خراسان منتهی گردید .

چون بلاد خراسان مفتوح صفویه گشت باز ارسب و رفض رواج یافت و سوق طعن و لعن نفاق گرفت در اینحال شمس الدین محمد قهستانی که از افاضل علما معدود و از ائمه قوم محسوب بود و در مدینه هرات سکونت مینمود چون تاب استماع سبّ خلفای راشدین را نداشت در گوشه متواری و در زاویه مخفی شد تا آنکه پادشاه صفوی بعراق

رجعت نمود و ثانیاً عید الله اوزبک امیر بخارا بقصد انتقام خون محمد خان و تملک ممالک خراسان بهرات تاخت و آن مدینه را مسخر ساخت . شمس الدین مذکور از زاویه اختفایر آمد و بعواطف و عنایات امیر بخارا اختصاص یافت و بصراحت شیعه اثنی عشریه را تکفیر نمود و محاربه ایشانرا از احم فرائض دینیه شمرد . چون اخبار خراسان و استیلا بر ثابویه اوزبکان در عراق مسموع اسمعیل شد ثانیاً بفتح بلاد شرقیه و اخضاع قبائل اوزبکیه عزیمت نمود و عنان فتوحات را بجانب باخ و هرات معطوف داشت . چون این خبر مسموع امرای اوزبکیه شد و در خود قدرت مقاومت ندیدند بجانب بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر گریختند .

و شمس الدین مذکور نیز چون اقامه خود را در هرات من بعد از جمله ممتنع دانست در موکب عید الله خان عزیمت بلاد توران نمود و در مدینه بخارا رحل اقامت بگشود .

علمای ما وراء النهر وجودش را مغتنم شمردند و بفضل و تقدّمش اعتراف کردند و از انهار معارفش مغترف گشتند و بتلذذ افتخار جستند تا آنکه او را در بلاد واسع و ممالک شاسعه تاتارستان بعدصیت و نفوذ قول و شهرت اسم و علو مقام حاصل شد . در این حال ضغینه مذهبیّه ثانیاً محرک

عرق عصیت او کشت و حب انتقام او را از عواقب اسلام غافل ساخت و قلم ظلم بر گرفت و در تصانیف خود کفر ایرانیان را با شنع عبارت ثبت نمود و چنانکه ذکر کردیم محاربه شیعه را افضل اقسام جهاد شمرد و بلاد ایران را دار الحرب خواند و امرا و ملوک تاتاریه را که بنهب و غارت متعود و بسبب انتقام خون محمد خان صدور چنین فتوایرا منتظر و مترصد بودند بر حرب شیعه تحریر و ترغیب کرد علمای شیعه نیز از علمای سنی کم نیامدند و اهل سنت و جماعت را بکمراهی و ضلالت منسوب داشتند بل قدم فراتر نهادند و بتکفیر اکابر مهاجرین ورد سابقین اولین و وجوب لعن و تبرای از خلفای را شدین فتوی نوشتند تا اینکه نار حرب و ضرب بین الامتین افروخته شد و بازار نهب و سلب بین الترك و الفرس رواج یافت چندانکه اسرای ایران را در اسواق بخارا و سمرقند مانند اغنام در معرض بیع و شری فروختند و اسرای ترك و تاتار را در بلاد ایران مانند اسیران دار الحرب تقسیم نمودند . بلاد واسعة عامره شرقیه خراب و ویران کشت و مدن عظیمه از قبیل جرجان و نسا و درون و ابیورد و مرو و شهرستان و غیرها که سالها اعظم عواصم و مرکز علوم و معارف بود قاعاً

صنفا شد . قری و قصبات جمیله عامره باطلال موحشه بآره تبدیل یافت و مراکز علم و مدنیت بمعارك جهل و هجیت مبدل شد . و چون غالباً قبائل ترکمانیه سکنه اصلیه دشت خاوران و بلاد خوارزمیه که در مذهب تسنن متصلب و راسخند واسطه عقد این نهب و سلب و سیف مسلول این حرب و ضرب بودند و امرای خراسان که بتشیع معروفند و بدسات و شجاعت موصوف غارات ایشانرا پاداش بمثل مینمودند بل برای خود نمائی در نزد رجال دولت ایران بر مراتب قلع و قمع و ردع و منع آنان میافزودند لذا عاقبت کار ترکمانیه بامور عجیبه مزعجه و حالات غریبه مدهشه منتهی شد . زیرا که غالباً قبائل ترکمان از زرع و حرث اراضی خود بسبب هجوم امرای خراسان محروم بودند و در غایت ضنك و تنگی معاش مینمودند شی خواب راحت نداشتند و روزی در ظل امنیت نیاسودند و ناچار بجهت مصاریف و تحصیل وجه معاش خود را در مهالك میافکندند و بنحو خفا و لصو صیت از حدود ایران تجاوز مینمودند که شاید اسیری بکنند آرند و از ثمن او وجه معاشی تحصیل کنند و اگر از بدبختی گرفتار خراسانیان میشدند بانواع بلایا و عذاب مبتلا میکشیدند بر خیر ازنده

شقه میگردند و بعضی را در حال حیوة پوست میکنند و گروهیرا دست و پامیبریدند و جمعی را بدهان مدافع مینهادند و سرهای ایشانرا پرازگاه بحضور شاهنشاه بطهران میفرستادند. تا اینکه اندک اندک قبائل ترکمانیه از شدت فقر و احتیاج از شیعه بسنی پرداختند و باسرونبه هم مذهبان و هم کیشان خود اقبال جستند و حدود بلخ و افغانستانز منسوب و مسلوب داشتند و اخیراً نهب و سلب بنفس بخارا اسرایت نمود و نکایت فتوای شمس الدین قهستانی و علمای بخارا بنفس ایشان راجع شد چندانکه میرزا شمس بخاری در تاریخ خود که در سنه (۱۲۷۶) هجریه تصنیف نموده و در پطرس برغ انطباع یافته نوشته است که در ایام سلطنت و امارت امیر حیدر ترکمانان اورکنج پیوسته دو هزار و سه هزار سوار بحدود بخارا تاخت میآوردند و اهالی آنحدود را بازن و فرزند اسیر نموده باورکنج میبردند بنوعی که در مدت سه سال قریب پنجاه هزار اسیر از اهالی بخارا در اورکنج مجتمع شد. و این اسرای بخاریرا که مورخ مذکور نوشته است ترکمانان در بلاد واسعه تاتار باسامی شیعه و ارامنه میفروختند و هرچه این مسکینان فریاد میکردند که ما مسلمانیم مشتریان قسی

القلب عمداً باور نمیفودند. حکیم بای زرکر سمرقندی در سنه (۱۳۰۸) هجریه که نکارنده مقیم آن بلد بود حکایت مینمود که یکی از این نخاسان ترکان و تجار اسیر فروش سالها با مادوست و آشنا بود و هر وقت بجهت بیع اسیر بسمرقند میآمد در خانه ما منزل مینمود و مادر ترحیب و تکریم او غایت سعی را مبذول و در ترفیه حالش کمال جهد را معمول میداشتیم و او پیوسته مرا بتوجه بلاد ترکمانیه و تفرج در ممالک خوارزمیه ترغیب مینمود و همواره میگفت چه بودی اگر وقتی ما را بقدم خود مفتخر فرمائی تا کما ینبغی از عهده خدمت بر آئیم و زحمات چندین ساله ترا پاداش کنیم ولیکن بعد مسافت مانع از اجابت این ضیافت میشد تا آنکه وقتی بضرورت بجانب آموی و چهار جوی مسافرت نمودم و یار دیرینه را در آن مدینه ملاقات کردم چون تاجر اسیر فروش مرادید باوجه بشوش اظهار تکریم و ترحیب نمود و بالحاح بقبیله خود دعوت کرد تا چار اجابت نمودم و در مصاحبت او بمنازل ترکمانیه که عبارت از الاجیقی چند است در خلال صحاری واسعه و قاعات رملیه شاسعه توجه کردم. چون وارد شدیم و روزی دویا سودیم مرا بهانه ضیافت بقبیله دیگر دعوت نمود و من بحسن ظنی

که باو داشتم قبول نمودم و اظهار سرور کردم . غافل که آنجادام آفت نهاده اندنه خوان ضیافت و کلیم ذلت کسترده اند نه بساط کرامت . بهر حال چون پس از طی مسافت بعیده و تحمل مشاق شدید بقبیله معهوده وارد شدیم و روزی چند اقامت کردیم خود بیبانه ضرورتی رجعت نمود بداین شرط که پس از اصلاح مهام خود بسرعت بازگردد و مرا بمدینه چهارجوی معاودت دهد . و حین وداع از غایت خداع از من همی معذرت خواست و بحیله و مکر بظاهر در پاس خاطر من توصیتهای و سفارشها کرد . چون یکدوروزی از غیبت او بگذشت وضع را دیگر گونه یافتم و سلوک و روش میزبانانرا متغیر مشاهده نمودم . معلوم شد که آن بیبهر مرا فروخته و کریخته است . ناله و فریاد برآوردم و کزیه وزاری کردم که والله خداداند و هرکسی از اهل سمرقند مرا شناسد که من آزادم نه بنده و مسلمانم نه شیعه هرچه بیشتر نالیدم ایشان در مراقبت و حراست من زیاده کوشیدند . عاقبت گفتند یاوه مکوی و خودرا بیهوده هلاک مکن آن مرد نزد ما امین است و گفته است که توبنده زاده اوئی و ترا بچهل تومان بما بیع شرعی فروخته و رفت اکنون باید این مبلغ را بدهی و آزاد کردی یا در

بند بند کی بمانی تا بمیری . و بالجمله قریب چهار سال در ربقة عبودیت و رقیّت بمنادم و این مدت را بخدمات فوق الطاقه آن قبائل و حشیه در غایت خواری و مذلت بسر بردم تا آنکه یکی از علمای کابل که باما سابقه معرفتی داشت بانحدود گذر کرد و بر حال من اطلاع یافت و بر پریشانی احوال من رحمت آورد و مرا از ایشان بخیرید و از قید رقیّت آزاد کرد . و خلاصه القول این هرج و مرج و قتل و ضرب و سلب و نهب تقریباً مدت چهار صد سال در بلاد مشرق سایر و دایر بود و طول اناة و کثرت صبر الهی موجب انتباه شیعه و سنی نشد . تا آنکه آفتاب سطوت دولت بهیة روسیه از آفاق ممالک شرقیه مشرق شد و عقاب اعلام قیصریه در فضایی ممالک و اسعه تاناریه خافق کشت و اخیراً عقد استقلال قبائل ترکمانیه در حوالی کولک تپه ببسات و شجاعت اسکوبل اف سردار باسل روسی انحلال یافت و عهد شراست و نخوت این قبائل و حشیه بصرامت عساکر دولت بهیة روسیه منقطع و منصرم شد . اکنون از فضل عدالت آن دولت ریاح فتن در آن ممالک فسیحه را کد شده و میاه امنیت در کافه آن اقطار و اسعه جاری گشته . دشت خونخوار خوارزم که کوئی هر گیاهش

از خون مظلومی رسته است اکنون مأمّن هر مظلوم است
 و صحرائی خاوران که وقتی در زیر هر خارش اسیری بسته
 بود الحال پناه هر ملبوف است . شر است طبع علمای ماوراء
 النهر برقت تبدیل یافته و نخوت و عجب ایشان برافت
 و ملایمت مبدل شده . نفوسی که منکرین خلفا را توانستند
 دید عند من ینکر النائب و المنوب عنه ساجد و راکنند
 و کسانی که اسمی جز اسم خود توانستند شنید عند من
 لا یعرف الفرع و الاصل خاضع و متواضع . و مرا از خاطر
 نمیروید که وقتی یکی از علمای سمرقند را دیدم که در حین
 مرور مویکب والی چنان برای تعظیم خم شد که نزدیک
 بود جبهه اش بزانو ملاصق شود و دستار کبیرش نثار نعل
 سمنند امیر روسی کرد . حال در خلوت بر هر قطره از
 قطرات مداد شمس الدین قهستانی نفرین کنند و روانش را که
 اکنون مسئول از دماء مسفوکة و اعراض مهتوکه و بلاد
 مخروبه و اسلاب منهوبه است بخواری مذکور دارند . این
 خلاصه آثار رد و تکفیری است که از قلم فقها صادر گردد
 و نتیجه اش جز ذلت و هوان اعقاب و اولاد و نفوس خود
 ایشان چیزی نباشد . و اگر ظالمین آنچه را حق جلّ جلاله
 از برای ایشان مقدر فرموده است میدانستند بجای تکفیر

و تفسیق دیگران بر سوء عواقب خود نوحه مینمودند و در
 موقع اندوه خوردن بر آنچه مسئول نیستند بر اعمال و خیمه
 خود که از آن مسئولند اندوه میخوردند . فاصبر علی
 مَا يَقُولُونَ وَذَرَهُمْ يُخَوِّضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي
 يُوعَدُونَ

﴿ و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند ﴾

باری خیال میکنید که عجب تر از این نخواهید دید
 خیر زیاده غریب تر از اینگونه استدلالها خواهید شنید
 و آن اینست که عیناً ذکر میشود . در حق کریم خان
 مصنف ارشاد العوام باز میگوید (در کتابی که ترك نشده
 از آن امری ذکر شده این است که میفرماید إِنَّ شَجَرَةَ
 الزَّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ و بعد بیانات دیگر میفرماید تا اینکه
 منتهی میشود باین ذکر ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ملتفت
 شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم
 مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب خود از
 بابت خفض جناح عبدائیم ذکر نموده (انتهی کلامه)
 اکنون تماشا بکنید که جهنمی بودن مصنف کتاب ارشاد
 العوام را چگونه استدلال میروود و چه دلیلهای محکم و متین

بر عصیان و طغیان او میآورد. و گویا این آیات شریفه هزار و دویست سال قبل در حق او نازل شده و بیان حال خسران مال او را کرده است. واقعا واضح تر از این دلیل و قوی تر از این حجج چه دلیل و حجت خواهد بود که اسمش کریم و هم در کتاب خویش خود را عبدائیم ذکر نموده است و کلمه کریم وائیم هم در قرآن مذکور است انہی

جواب

ارباب درایت دانند که اگر فهم بطون کلمات قرآنیہ و ادراک دقائق تأویلات کتب سماویہ و در یافت قرائن استعارات نبویہ چندان سهل و آسان بودی که هر نفسی بسہولت ادراک نماید و هر سمعی بشنیدن آن متلذذ شود کلمه مبارکہ لَا یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ مَعْنَى نَدَاثَتْ وَآيَةُ كَرِيمَةٌ وَتَعْيَاهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ لَازِمٌ نَبُوْدٌ وَهْمٌ بِرَأْوَالِي الْبَصَائِرِ پُوشِیْدَه نِیْسَبٌ كِه اُمَّةٌ هِدْیَ وُورَاثٌ مَعَارِفٌ حَضْرَتِ خَاتَمِ الْاَنْبِیَاءِ عَلَیْهِمْ وَاعِیْهِمْ اَزِی الْاَنْبِیَاءِ وَابْهَى الْبِهَاءِ دَقَائِقُ تَأْوِیْلِ رَا اَزِ خِصَائِصِ خُودِ دَانِسْتَه وَغَالِبًا اَزِ اَخْصِ خُوَاصِّ وَاصْحَابِ خُودِ نِیْزِ سْتَرِ فَرْمُودَه وَكَشْفِ وَاطْهَارِ اَنْرَا بَزْمَانِ ظُهُورِ مَوْعُودِ مَحْوَلِ دَاشْتَه اَنْدَ . وَهْمٌ دَانِسْتِی كِه حَضْرَتِ سَیِّدِ اَجَلِ

قدّس الله تربته فریفتگان ظواهر را بطفل رضیع و حضرت روح اعلی الله کلمته متوقفین در دین سابق را بچنین وضع تشبیه و تمثیل فرموده اند. در این صورت چه جای استغراب است که امثال جناب شیخ از فهم تأویل قرآن قاصر آیند و یا از استماع آن متعجب و مندهش گردند. و هرآینه حق جلّ جلاله در ادیان سابقه و امم عتیقه امثال این حوادث را ظاهر فرمود و در کتب سماویّه مرقوم و مسطور داشت تا امروز سبب قطع احتجاج ارباب لجاج گردد و ظلمت شبهت بانوار سراج و هاج زائل آید. مثلاً در اصحاح (۱۷) انجیل متی نظر فرما که چون تلامیذ حضرت روح از آنحضرت سؤال نمودند که کتبه و علمای یهود را عقیده این است که باید قبل از ظهور مسیح ایلیای نبی یعنی الیاس ظاهر شود و مقصودشان این بود که اگر تو آن مسیح موعودی پس چرا ایلیا از آسمان نازل نشد. و این اقتراح نظر باین بود که خداوند تبارک و تعالی در توراة مقدّس در اصحاح چهارم سفر ملاکی بصراحت وعده فرموده بود که قبل از ظهور موعود ایلیای نبی را نازل فرماید تا قلوب را بشارات قرب ظهور مستبشر نماید و لهذا چون تلامیذ حضرت عیسی علیه السلام خلق را بظهور مسیح موعود

دعوت می نمودند علمای یهود ایشانرا جواب میدادند که
 حاشا زیرا که اکبر علامات ظهور مسیح ظاهر نشده
 و ایلیای نبی که با آسمان صعود نمود نزول نفرموده چگونه
 مسیح ظاهر شود و وعود الهیه ناقص ماند . این بود که
 چون این مقال وجدال تکرار یافت لذا از حضرت عیسی
 علیه السلام سؤال نمودند که علمای بنی اسرائیل چنین
 میگویند و ما را در نزول ایلیای نبی مجاب و ملازم مینمایند
 آن حضرت در جواب فرمود بلی ایلیا خواهد آمد و همه
 امور را اصلاح خواهد فرمود و بشما میگویم که در این زمان
 نیز آمد و لکن او را نشناختند و هر چه خواستند بر او وارد
 آوردند . و مقصود آن حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام
 بود که قبل از قیام حضرت عیسی قیام فرمود و خلق را
 بقرب و ورود یوم موعود بشارت داد و لکن خلق جاهل
 که از معانی سما و ارض و شمس و قمر و هبوط و نزول بکلی
 غافل و زاهلند آن وجود مبارکرا نشناختند و از قبول دعوتش
 گریختند و دم مظهرش را بخواش فاحشه ریختند . اکنون
 ملاحظه فرما که چگونه علمای یهود از این تفسیر مثل جناب
 شیخ از تفسیر آیه کریمه ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ
 متعجب و مندهش نکردند و لسان با ستهزا و تمسخر نکشایند .

چنانکه الی یومنا هذا باین عقیده واهییه باقی و منتظرند
 و با آسمان متوجه و ناظر که کی ایلیا از آسمان نازل شود
 و مرد مرا بظهور مسیح بشارت دهد و من بعد مسیح
 موعود بر وفق آمال یهود ظهور فرماید و اهل عالم را بر
 قبول شریعت موسویّه که مؤید است بضروریات دینیّه
 مجبور نماید . و كذلك در اصحاح یازدهم همین انجیل متی پس
 از توصیف حضرت یحیی باینکه او اعظم است از جمیع
 مرسلین و انبیا میفرماید وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَقْبَلُوا فِهَذَا هُوَ
 إِيْلِيَا الْمُرْمَعُ أَنْ يَأْتِي . مِنْ لَهُ أُذُنَانِ لِلسَّمْعِ فَلْيَسْمَعِ . یعنی
 اگر قبول نمائید این یحیی همان ایلیا است که آمدن وی
 ضروری بود پس هر کس گوشهای شنوا دارد بشنود .
 حال در این آیه مبارکه بدقت نظر فرما که حضرت
 عیسی علیه السلام میفرماید هر کس گوش شنوا دارد بشنود
 بلی اگر گوش یهود قابل استماع این تفسیر بود هرگز
 زیاده از هزار و هشتصد سال غافل و جاهل نمیانندند
 این است که اکابر اولیا امر تبدیل گوش نموده اند شاید
 پس از تبدیل گوش بهوش آید و قابل استماع ندای
 سرش کردند و الا تا گوش اعراض بفروش نرسد و استماع

موقره باذن واعیه تبدیل نیابد باب ایراد بر کتب الهیه مسدود نکردد زیرا که هرگز ذوق اهل حق باذوق ارباب بطلان منطبق نیاید . و در فصل معرفت معجزات در تفسیر آیه مبارکه الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُرْسِلَ لِرَسُوْلٍ حَتّٰی يٰٓاْتِنَا بِقُرْبٰنٍ نَّكُلُّهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاؤَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنٰتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ عرض شد که بعینه یهود از استماع این آیه کریمه آنگونه تعجب و استغراب نمودند که جناب شیخ از مطالعه تفسیر آیه اِنَّ شَجْرَةَ الزَّقُوْمِ طَعَامُ الْاٰثِمِمْ وَاٰیةٌ ذُقْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْكَرِيْمُ . زیرا که چون ندای حضرت خاتم الانبیا ارتفاع یافت یهود بحضور مبارکش مشرف شدند و معروض داشتند که عادت الهیه باما چنین معهود بوده که پیغمبری ایمان نیاوریم مگر آنکه قربانی کند و آتشی فرود آید و آنرا بسوزاند . و این اقتراح یهود نظر بحکایت قربانی هابیل فرزند حضرت آدم و حادثه محاکمه الیاس نبی با انبیای وثنی بود چنانکه در فصل (۱۸) از کتاب ملوک اول از کتب عهد قدیم مذکور است که الیاس علیه السلام در حضور احاب ملک با پیغمبران بعل که از اوئان مدینه

سامره بود بر این معاهده کردند که هر یک ذبیحه ذبح کنند و بر مذبح نهند و از خداوند تبارک و تعالی مسئلت نمایند تا آتشی از غیب فرود آید و قربانی آنکه صادق است بسوزاند . و بالاخره چنانکه در کتاب مذکور است قربانی الیاس نبی مقبول و قربانی انبیای بعل رد شد و کذبشان بظهور این معجزه ثابت گشت . و بالجمله چون یهود این معجزه را از حضرت رسول طلیدند در جواب ایشان فرموده آینه پیغمبران پیش از من با بیّنات و با همین معجزه آمدند چرا ایشانرا کشتید اگر راست میگوئید که بظهور این معجزه ایمان میآورد . حال قدری در این جواب تفکر فرما که حضرت خاتم الانبیا چگونه یهود زمان خود را قتلۀ ایلیا ویا سایر انبیا شمرده و بکدام مناسبت ایشانرا باین فعل نسبت داده نه ایشان در زمان ایلیای نبی بودند و نه نبوت او را منکرند و نه ایلیای نبی باعتماد مسلمان و نصاری و یهود شهید شد که لامحاله نسبت قتل صادق آید و نه یهود از قبایل سامریه بودند که من حیث القومیۀ این نسبت مناسبت یابد . هزار و پانصد سال پیش سامریان الیاس نبی را رد کنند و پیغمبران خدا را بشهادت رسانند و بعد از هزار و پانصد سال یهود مدینه باین کنه متهم و مؤاخذ آیند آیا این اعجب است

یا آنکه حق جلّ جلاله در کتاب مستطاب ایقان نازل فرماید که مقصود از لفظ ائیم و کریم شخصی مخصوص باشد و اسم اللّه اعدای قائم آل محمد ببراءت و استهلالی باین لطافت و حلاوت در کتاب الله مذکور آید . بلی اگر از مکابرن سؤال نمائی که بچه دلیل باید از حضرت عیسی علیه السلام قبول نمود که مقصود از نزول ایلیا ظهور حضرت یحیی است و بکدام برهان توان از حضرت رسول مقبول داشت که یهود زمان آن حضرت منکرین الیاسند و قتله انبیا و بچه حجت باید از جمال اقدس ایهی مقبول نداشت که مقصود از آیه کریمه ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ذکر اسم اوّل معرض از جمال حضرت معبود است و اشعار بنام اللّه اعدای قائم موعود جوابی ندارند و اقامه برهانی نتوانند جز آنکه از طفولیت آن اسامی کریمه را از والدین خود بعزت مسموع داشته و آذانشان بآن متعود گشته و بقای مناصبشان بتعزیز آن اسامی مربوط است و حفظ مقامشان بتجلیل آن منوط و لکن باسامی مقدسه این ظهور اعظم هنوز اسماعشان متعود نشده و مناصبشان بتعزیز آن مربوط نکشته است . بل حاشا ثم حاشا این الارتباط و المناسبه كما شهد به القلم الاعلی در آن یافتن نان متصور است و در این

بندل جان مقدر . از عاقلی مثل شیخ الاسلام بعید است که خود را در مهلکه اندازد و از منافع تمدن بفواید تدین پردازد و وقت خود را در فهم کلمات انبیا ضایع کند و فواید جلیله خود را مانع شود و بسبب تصدیق بظهور حضرت موعود خود را مردود انام نماید و رسوای نزد خاص و عام سازد . هیئات هیئات این خفت و طیش وان شئت قل الجنون و الجنون فنون خاصّ ما اهل ایمان است که از عیش خوش گذشته و دین را بر دنیا مقدم داشته ایم و تقویم عماد دیانت و تعمیم شریعت انسانیت را از بلوغ بمناصب و وصول بزواتب و تکثیر مواد مکاسب لازمتر شمرده ایم

فَهَاتَ عَلَيْنَا فِي الْمَعَالِي نُفُوسُنَا

وَمَنْ خَطَبَ الْحَسَنَاءَ لَمْ يَغْلِهِ الْمَهْرُ

و مرا عجب آمد از این عبارت شیخ که نوشته است (کویا این آیات شریفه هزار و دوویست سال قبل در حق او نازل شده و بیان حال خسران مال او را کرده است) عجباً اگر ذکر حوادث هزار و دوویست سال بعد در قران شریف باشد کویا باعتقاد جناب شیخ منافی شأن قران است و مخالف احاطه علیه خاتم پیغمبران والا چه جای ذکر هزار

ودویست سال است و تعجب از بیان حال خسران مآل اهل ضلال . کرفتم علی فرض المحال این ظهور اعظم ظهور قائم . موعود نباشد آیانه هر وقت قائم موعود ظاهر شود ذکر حال اعدای او از قرآن مستفاد گردد . فتحتم هذا المبحث بذكر ماقاله أمير المؤمنين في وصفهم كما ورد في نهج البلاغة حيث قال عليه من النجيات اطيبها ومن الصلوات اتمها أشكو من معشر يعيشون ضلالاً ويموتون جهلاً ليس فيهم سئلهم أبو ربه من الكتاب إذا تلى حق تلاوته ولا أثنى يعاولاً أغلى ثمناً من الكتاب إذا حُرِفَ عن مواضعه . یعنی شکایت میکنم از گروهی که زندگانی میکنند در حال جهالت و میمیرند در عین کراهی و ضلالت . متاعی نزدشان کسادتر نیست از کتاب اگر بحق و راستی تلاوت شود و متاعی نزدشان رواج تر و کران بهتر نیست از کتاب اگر از مواضع خود تحریف یابد و بغير حق مفسر گردد

﴿ و نیز جناب شیخ در رساله^۱ اولی نوشته است ﴾

وقتی که از ايقان اینطور استدلالهای کودک فریب را تا باین مقامها مطالعه کردم دیگر اقبال یاری نکرد که باخر رسم . فقط اکنون بحث و مذاکره خود را تمام میکنم

بعبارتیکه خود صاحب ايقان ذکر و اعتراف کرده است و آن چنانکه آنفاً ذکر شد این است (در کتابی که ترك نشده از آن امری) این عبارت چنانکه میبینید صراحتاً دلالت دارد بلکه باواز بلند ندای میکند باینکه هیچ امری از قرآن شریف ترك نشده است یعنی آنچه متعلق با اعتقادات صحیح و اخلاق و اعمال مرضیه^۲ ناس است و هم از آنچه احتراز و اجتناب لازم است بالکلیه در آن مذکور است چنانکه خود مصنف ايقان هم تصدیق میفرماید . پس از جناب مؤلف سؤال میرود در صورتیکه این قسم قانون الهی داریم چه حاجت دارد بکسی که قانون تازه بیاورد و آن قانون از چگونگی او امر و احکام عبارت خواهد بود که ما آنرا نداریم (انتهی)

جواب

برارباب الباب مخفی نیست که آنچه در مباحث سابقه بپراهن واضح و ادله^۳ جلیه . برهن و مدلل داشتیم که ظهور قائم . موعود ظهور کلی شارعیت است و تجلی خاص ربوبیت که بظهور مبارکش سموات ادیان عتیقه . مطوی و پچیده شود و سماء رفیع دین بدیع مرفوع و مبسوط گردد . نه چنانکه

اطفال عهد و جهال وقت و فریفتگان اوهام و مغرورین باضغاث احلام کمان کرده اند که ظهور مبارکش ظهور نیابت است و قیام حضرتش قیام وصایت مارا مستغنی داشت از اینکه در این مقام در ابطال اوهام شیخ الاسلام ثانیاً متحمل زحمتی شویم . و سخافت رای و وهن ظنون اورا واضح و مکشوف داریم . لکن چون جناب شیخ بکمان خود در عدم لزوم تجدید شرائع دلیل محکمی یافته و غایت پهلوانی و بسالت را در این مبارزت بکار برده و بعبارت کتاب مستطاب ایقان در کاملیت قران متمسک گشته . و از خوف اینکه مبادا مستمعین فراموش کنند سابقاً هم بیاد داشتن آن وصیت فرموده اند . لهذا تکمیلاً للوجه و تئیماً للیثه و دحضاً لشبهاته و ایضاً لهفواته خدمت اولی البصائر معروض میدارم که از اینعبارت شیخ در کمال وضوح مطالبی چند که در مقام خود در غایت غرابت است مستفاد توانداشت (اول) اینکه نه تنها جناب شیخ از سائر کتب سماویّه بیخبر است و از میقات تجدید شرائع الهیه غیر مستحضر بل قران شریف را نیز که باسم او مفتخر است نخوانده و آیات این کتاب مجید را نیز که از قبل آن مغاشی یافته است تفهمیده . نظر فرمادر سوره مبارکه اعراف که در تجلیل

توراه و کمال شریعت موسویّه من جمیع الجهات میفرماید قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ . وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَنْوَاجِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ . وکذاک در سوره مبارکه انعام فرموده است ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ . ملاحظه فرما که در این آیات کریمه باعلی النداء بندا ببلغت الی عنان السماء و لکن ما بلغت الی الأذن السماء و السمع الموقر بخرافات اهل الشقاء ندا میفرماید که در توراة مقدّس آنچه لازمه هدايت و سعادت است ذکر شده و جمیع وسائل نجات و فلاح نازل گشته تفصیل هر چیز در آن مذکور است و شریعت الهیه کاملاً در آن مسطور . پس اگر بسبب اعتراف کتاب مستطاب ایقان باینکه قران شامل جمیع لوازم نجات و فلاح است محتاج بشریعت جدیده بهائیه نباشیم کذاک بسبب اعتراف قران که توراة جامع جمیع وسائل هدايت و سعادت است باید نیز تابع شریعت اسلامیة نکریم زیرا که آنگاه القانون العقلي

المعروف ترجیح بلا مرجح قبیح است و ارسالاً للمثل المشهور اجتماع شتا و صیف در سطح واحد غیر صحیح لهذا بنا بر این اصلی که جناب شیخ با کمال رشادت تأسیس فرموده اند باید تابعین ایشان ترك شریعت اسلامیّه کویند و متقهراً سبیل نجاتی از دیانت یهودیه جویند . چنانکه الی یومنا هذا عیناً همین ایراد را که جناب شیخ الاسلام بر اهل بها گرفته علمای یهود بر اهل اسلام میکیرند و میکویند که باعتراف قرآن در کتاب توراة امری واکذار نشده است که بقرآن احتیاج باشد و حضرت موسی در تبلیغ امر الله قصوریّه نفرموده است که محمد آنرا تکمیل نماید . عیب اینجا است که مکابرین از بس کوششان سنکین است جز بصوت خود را نمیشنوند و از بس مدارک وافهامشان ضعیف حسن و قبح کلام را تمیز نمیدهند (ثانی) آنکه جناب شیخ ملتفت نشده اند که اختلاف احکام در کتب و ادیان نظر بتغییر مقتضیات و قیّه است در دهور و اعصار نه اینکه العیاذ بالله حق جلّ جلاله در کتاب تکوین و تدوین افراط و تفریط فرموده باشد . فی المثل سابقاً کتابیرا ناقص و شریعتی را غیر کافیّه تنزیل و تشریح فرماید و بعد در ظهوری دیگر کافل و کامل نازل نماید چه بحکم عدالت الهیّه و تصریح آیه مبارکه مَافَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ

مِنْ شَيْءٍ هَيْجَاكَ حَقَّ جَلَّ جلاله در کتاب خلقت تفریط نفرموده و قومیرا بشریعت ناقصه و قوم دیگر را بشریعت کامله مخصوص نداشته و غیر از کتاب کامل و شرع کافل تنزیل و تشریح ننموده است . زیرا نزد ارباب بصارت مثل خلقت عالم مثل خلقت نفس واحده است . چنانکه شرائع و آداب طبیعیه بالنسبه بسنّ طفولیت و شباب و سنّ و قوف و انحطاط نظر بمقتضیات ظروف مختلف میشود کذلک شرائع ادبیّه بالنسبه بتقدمات عالم و اختلاف احوال امم متغیر و متجدّد میکردد . فی المثل اگر مؤدّب اطفال در مدارس ابتداییه کودکانرا ساعتی بالعب ریاضیه مشغول دارد . و مدرس مدارس کلیّه طلابرا از حرکات صبیانیّه ممنوع فرماید و بآدابی فوق عالم طفولیت امر نماید نتوان گفت که استاد اولّ در حقوق تلامیذ تقصیر نموده و یا شریعت تدریس ناقص بوده است زیرا که این اختلافات نظر باختلاف مقتضیات است نه راجع بکمال و نقص شرائع و مسنونات و این بالنسبه بشرائع و آداب بشریه است که شارع جائز الخطا است و متعدّد فکیف در شرائع دینیّه که شارع معصوم است و واحد پس اگر حضرت موسی علیه السلام امر بحفظ سبت فرماید و حضرت عیسی آنرا منخرق کند . و یا حضرت

رسول اذن جهاد دهد و جمال اقدس ایهی از مقاتله و محاربه منع نماید نه العیاذ باللّه از نقض اوّل است و کمال ثانی و یا از قساوت قلب سابق است و رافت تالی بل در جمیع اخیان نظر بتغییر مقتضیات وقتیه است و لوازم حفظ هیئت اجتماعیّه . و بناءً علی هذه المقدّمه معتقد ما اهل بها این است که جمیع شرائع الهیه کامل تشریح شده و جمیع کتب سماویه جامع نازل کشته و تغیر شرائع نظر بتغییر مقتضیات بوده *أَمَّا بِاللّٰهِ وَمَلٰئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ . لَا تَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ* (ناک) اینکه جناب شیخ نوشته اند آن کدام قوانین است که ما نداریم از این عبارت نه تنها مستفاد میشود که جناب ایشان از آیات قران مجید غافلند و از اندارات حضرت خاتم الانبیا و ائمه هدی بخیبر و ذاهل که بحکم حدیث متفق علیه *سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ وَلَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَسْمُهُ يُسْمُونَ بِالْإِيمَانِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى . فَفَقِهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ أَشْرُ الْفُقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ .* و هکذا کثیری از این قبیل اخبار نه در میان ایشان دینی باقی است و نه قانونی . باسم تنها خوشنودند که

میکوینند ما مسلمانیم و بکلام فارغی مسرور که ما از امت خاتم پیغمبرانیم . بل از این عبارت بخوبی معلوم و مستفاد میشود که در امور حاضره نیز بصیر نیستند و سوء حال و اختلال احوال و قرب زوال و اضمحلال امت بیچاره را نیز نمیفهمند . باید از جناب شیخ سؤال نمود که چه دارید و از رسوم و آداب حسنه در میان شما چه باقی مانده است . آیا ارکان اولیه دین شما قویم است . و یا مجالس قضا و حفظ حقوق فیما بین شما مستقیم . آیا باب هدایت خلق کما شرع النبی بر شما مفتوح است . و یا سعادت علو کلمه و نفوذ قول بشما ممنوح . نه قواعد تعمیم معارف در میان شما مشهود است و نه قانون تسویه حقوق در مذهب شما معهود . نه امور زواج فیما بین شما محترم است و نه قوانین متبادله بین الزوجات و الازواج منتظم . نه مقام امر و ملوک نزد شما محترم و محفوظ است و نه فقیر و صعلوک از ریاست شما مستفید و محظوظ . نه اجنبی از خوف تولى و تبرای امت مرحومه فارغ البال و مطمئن الخاطر است و نه داخلی از اطماع رؤسای معلومه محفوظ الحقوق و مرعی الجانب . و خلاصه القول چنانکه سابقاً عرض شد از ملت بیضا و شریعت غمراً جز آثار مدروسه و اعلام منکوسه و اسلاب منهوبه و قوانین

معیوبه و خرافات کثیره و آمال بعیده چیزی باقی نمانده است
 اگر از ما باور ندارید باری بکتاب خدا و احادیث ائمه هدی
 رجوع فرمائید تا برای العین ببینید که آنچه اینعبد معروض
 داشته و میدارد باجلی العبارة مسطور است و جمیع حالات
 امت مرحومه و شقای عاقبت ملت بیچاره بابلغ بیان مذکور
 و پس از ذکر مصائب علاج آنرا جز بظهور قائم موعود
 مقرر نفرموده اند و برای فرار از شدائد مترقبه پناهی جز
 شریعت مقدسه اش بیان ننموده اند . بلی اگر حق جل
 جلاله وقتی که میخواست شریعت جدیده تشریح فرماید
 با امثال بنده و جناب شیخ مشورت میفرمود . نیکو بود .
 البته بتغییر شریعت قدیمه خود راضی نمیشدیم و دین سابق
 خود را که اسماً بآن مفتخریم نه فعلاً از دست نمیدادیم
 و بهر حیل و وسیله بود اورا از تشریح دین جدید و نسخ
 دین قدیم ممنوع میداشتیم . ولیکن افسوس که او جلّت
 عظمته و جلّت قدرته در این مواقع با ماها مشورت نمیفرماید
 و با میال فارغه مانعین کرد و با احلام کاذبه ما که باسم ضروریات
 دینی مرتب داشته ایم اعتنا ننماید و وعید و تهدید
 ما مظاهر امر اورا از تشریح شرع جدید باز نمیدارد
 مَا كُلُّ مَا يَتَمَنَّى الْمَرْءُ يَدْرِكُهُ * تَجْرِي الرِّيحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السُّنُنُ

و هر آینه از آیات قران و احادیث رسول و اخبار اهل
 بیت طهارت مستفاد داشتی که اراده قاهره الهیه بر خلاف
 آمال و همیه و احلام صبیانیه کومه نظران بر این تعلق یافته
 بود که وجود مبارک قائم آل محمد را با کتاب جدید و شرع
 جدید و قضاوت سماویه و آیات الهیه ظاهر فرماید و عقائد
 قدیمه عتیقه و عواید فرسوده پوسیده را بظهور کریمش زایل
 و باطل نماید قُضِيَ الْأَمْرُ وَجَفَّ الْقَلَمُ
 کوش اگر کوش وی و ناله اگر ناله ما است
 آنچه البته بجائی نرسد فریاد است
 بلی جناب شیخ بحکم مثل مشهور (تاریشه در آب است
 امید ثمری هست) در رساله ثانیه خود نبوتی کرده اند
 و از امور آیه اخبار فرموده و بمردان خود بشارت داده اند
 که امر بایه منقرض خواهد شد و این نار مشتعله منطقی
 خواهد کشت . ولیکن این امل بعید را باین حبل طویل
 مربوط داشته اند که مریدان ایشان مدارس باز کنند و در
 نیمیم ممارف کوشند تا چشم و کوش خلق باز گردد
 و هوششان زیاد شود و فریفته بایه نشوند و از راه بیرون
 نروند . و ما را در این موقع جوابی نیست جز اینکه خدمت
 ایشان معروض داریم که آفرین بر این عقل دوراندیش

و نظر باریک بین قُلْ فَاتَّقِظُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَنظِرِينَ
ولکن جناب شیخ باید قدری ملتفت شوند که اگر تعمیم
معارف منهدم کنند باری بناهای عتیقه و اهیه را منهدم تواند
نمود نه بناهای جدیده متینه را. مثلاً اگر سیل علم جغرافی
جریان یابد مدینه جابلقا و جابرسا خراب گردد. و اگر آفتاب
معارف هیئت و فلکیات اشراق نماید ظلمت امکان صعود
و نزول از فلك ظاهری زایل شود. و اگر علوم طبیعی
تکمیل یابد عود و رجعت خاصه که مبنای عقاید عامه است
بطلانش ظاهر آید. و اگر علوم ادبیه منتشر گردد اعتماد بر
قواعد هزار سال و دو هزار سال پیش اندراس یابد. و اگر
نجات معارف دینیه معقوله فائح شود نتانت عقائد غیر
معقوله تعبدیه زوال گیرد. سپاس دارای عالم و معبود امرا
که بنای امر اعظم بر مال اوهام نهاده نشده است که
از جریان سیل معارف خائف باشیم و مشی اهل بها در ظلمت
عقائد و همیه تعبدیه نبوده است تا از اشراق شمس هوش
و درایت تزلزل یابیم. عجب در این است که افاضل اروپا
امت وحیده را از امم شرقیه که در تعمیم معارف ساعیند
فقط امت بایه را می شمارند و جناب شیخ زوال بایه را در
تعمیم معارف بریدان خود وعده میدهند. سُبْحَانَ مَنْ قَسَمَ

العُقُولِ وَالْأَحْلَامِ وَفَرَّقَ بَيْنَ الْمَدَارِكِ وَالْأَفْهَامِ

﴿ و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند ﴾
واقعا از حیزانصاف دور است که در این دور مدنیت
و انتشار معارف دینی و دنیوی و ترقیات فنون که بوسیله
اینها چه قدر کشفیات و اختراعات ظهور کرده بثروت
و سامان و رفاهت و معرفت نوع بنی انسان و قوت ملت
و توسیع دائره کسب و تجارت خدمت کرده است اذهان
و افکار خود ما را باین قسم خیالات و شبهات مشغول بکنیم
و بد این سبب از تحصیل فنون و علومیکه قطعات زمین را
فصل و جدا و دریاها را بدریاها آمیخت و از کوههای بلند
راهها کشود و آهن و فولاد را مانند روغن کداخت و مخبرات
و نقلیات را که سابق بر این در ظرف چندماه و چند هفته
بهازار زحمت و مشقت ممکن میشد در عرض یومی
و ساعتی و دقیقه آسانتر و سریعتر گردانید محروم بمائیم
و از این جهت منکوب و منهوب ملل متمدنه سیره باشیم.
دشمن دین و ملت است آنکسی که از تفهیم و تعلیم محتاج
ایه ناس اعراض و اغماض نموده از مالا یعنی بحت نماید
و باعث تفرقه و تجزئه ملت گردد... والسلام علی من اتبع
الهدی (عبد السلام)

جواب

اگر این اوقات مثل قرون ماضیه و سائل استطلاع احوال و استعلام اخبار صعوبتی داشت و اسباب تنزل و هبوط ملل اسلامیة خفائی و مجهولیتی هر کس این مقاله اخیرة جناب شیخ را میدید و نوحه و ندبه ایشانرا بر فقدان مالکیت و مدنیت می شنید کجا مینمود که البتہ طائفه بایه ممالک قفقازیة را تسلیم دولت بهیة روسیه نموده اند و شیخ بچاره و امت بینوارا ظالماً و عدواناً منکوب و منسوب ملل متمدنه داشته اند . و یا آنکه اختلافات هزار و دو بیست ساله مذاهب اسلامیة و اشتعال نار حروب داخلیه و خارجیه از نتایج ظهور بایه است و دماء مسفوکه بین المسلمین و النصراری او بین اهل التسنن و التشیع بزدمه امت بهائیه . از سابق گذشتیم گویا اکنون طائفه بایه مسلمین را از تمدن و تقدّم منع میکنند و جناب شیخ را از تأسیس مدارس و انشاء مجالس و تصنیف کتب و تألیف صحف و تعلیم اطفال و تهذیب اخلاق رجال باز میدارند . ایکاش یکی از قبل این عبددر غایت احترام خدمت جناب شیخ عبد السلام معروض میداشت که یاسیدی شیخ اگر اسلاف شما در کسب معارف و علوم و تکمیل

صنائع و فنون تهاونی کرده اند کناه بایه چیست و اگر اجداد شما بسبب ظلم بر خلق اعقاب خود را از نعمت استقلال محروم داشته اند تقصیر بهائیه چه . سنه الله بر این جاری شده است که هر ملتی که بلذات دنیا مشغول کردند و روی از فضائل علییه و دینییه مصروف دارند و حقوق عباد را پایمال ظلم و استبداد نمایند و اختلاف عقائد را وسیله القاء دسائس و مفساد سازند حق جلّ جلاله نعمت استقلال را از ایشان مأخوذ و لباس کرامت را از ایشان مسلوب دارد و حکومت ارض را بملوک عادل و ریاست ملک را بامرای فاضل عطا فرماید **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ** .

یاسیدی شیخ این شکایت شما از کیست و این نوحه تلخ و آه سرد از چه کی شما تأسیس مدرسه فرموده اید که بایه مانع شوند و چه وقت شما ایجاد صنعتی نموده اید که این طایفه ضائع نمایند راه مدنیت باز است و طریق تقدم مفتوح . از این متمدنین که شما در فضائل ایشان شاهنامه میخوانید کاش همین یک هنر را میآموختید که حریت عقائد را بر کل ملل بالمساوات ممنوح میدارند و ادیانرا کلیه محترم می شمارند و وقت عزیز را که ممکن است در تکشیر علم و تعمیر بلاد مصروف داشت در تقنین بین الحلق و تکفیر

عباد صرف نمی‌نمایند اگر همین یک نکته را فهمیده بودید
لا اقل از شمایز اثری از آثار باهره ظاهر شده بود تخصم
در حق شما مجال طعن نیابد وَمَثَلُ الْقَرَعَاءِ الَّتِي تَفْتَخِرُ بِشَعْرِ
جَارَتِهَا بِرِشْمَا مَنْطَبِقِ نِيَابِد . کویا شیخ بیچاره کمان کرده است
که بشکایت از بایه می‌تواند عرض خود را از لوث قصور
در علم و مدنیت مطهر دارد و یابلس و لعن که کار جاهل
عاجز است خلق را از طلب دین و اهتمام بدیانت ممنوع
سازد . والا در موقع مناظره دینیه چه جای مغالطه
بتقدمت مدنیه است و اکتشافات علیه و صنایع . بلی
لا شک تمدن و حضارت امری ممدوح است که بدون آن
هیأت جامعه محفوظ نماند و نوع انسان در لوازم معیشت
تقدم نیابد . ولیکن جهال وقت مناقب و مآثر دیانت را
فراموش نموده اند . زیرا که تاریخ نخوانند و از دین جز
اسمی ندانند و از قرآن غیر از خطی نشناسند . حالات مال
ماضیه و عادات امم غابره در متون صحیف مسطور است
و آنچه را حق جل جلاله از اعمال فضیحه و عادات قبیحه آنان
بظهور ادیان محو فرموده است امری غیر مستور . اگر
موهبت دیانت نبودی هنوز ام قوقاس و سکان سواحل بحر
اسود با کاله القمامیل موسوم بودند . و اگر شرائع الهیه

ظاهر نشدی هنوز اهالی سوریه احفاد متمدنین فینیقیه
اولاد خود را بآنش در حال حیوة قربانی اوئان می‌نمودند .
اگر موهبت ظهور رسل نبودی هنوز مصریان عابد عجل
ابیس بودند و ساجد تمساح خسیس . و اگر فروغ دیانت نتافتی
الی یومنا هذا امت عربیه بنات خود را زنده مدفون
میساختند و عقیقات یونان عرض مصون را در جزیره قبرس
در سبیل اله جمال مهتوک میداشتند و اهالی هند احیارا
با اموات معاً میسوخند و اروپائیان از کهنه اوئان و ایرانیان
از عبده نیران طریق فلاح و نجات میا موختند . و این جمله
که ذکر شد جذوه است از نیران همیّت که بنزول امطار
دیانت اطفای یافته و از فضل ظهور مظاهر امر حضرت
احدیت اصلاح شده . و آنچه عالم بدان محتاج است از تکمیل
نقائص و اصلاح مفاسد و ازاله قبائح و محو فضائح اکثر است
از آنچه اصلاح شده و حق جل جلاله آنرا بظهور و قیام
روح الله النازل من السماء موکول و موقوف داشته تا بشارت
نبویه یزع الله به مالا یزع بالقرآن کاملاً متحقق گردد
و انوار مدنیت و حضارت حقیقیه در ظل کلمه الهیه بحکم
وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا جَمیع آفاق را روشن و منور
نماید . و حال آنکه نزد اهل بصیرت دیانت و مدنیت حقیقت

واحد است که باختلاف اسم مختلف نکرده و سعادت و نجات
 ابدي جز بفهم این نکته معقول نباشد و متحقق نشود . زیرا
 دین هبارت از قانونی است کافل حفظ و ترقی هیئت جامعه
 انسانیت و خلافت و سلطنت قوه منفذۀ این قانون است در
 میان امت . و حفظ و رعایت ایند ورتبه کافل حصول حضارت
 ممدوحه است و وصول بمدنیّت محموده . و از فهم این نکته بخوبی
 مستفاد گردد که . اگر جناب شیخ را شعوری لائق و ادراکی
 فائق بودی هر آینه میفهمیدی که اساس حضارت و تمدن
 ممدوحه شرائع الهیه است و سعادت و شقای امم منوط باتباع
 و عدم اتباع کتب سماویّه . جمیع شرائع من غیر استئنا بر دورکن
 عدل و احسان مبني است که اس اساس تمدین عالم است
 و کافۀ ادیان من غیر تفاوت بر مجازات و مکافات مبتنی است
 که مأخذ سعادت و شقای امم است . خاصه شریعت مقدسه
 بهائیه که تعمیم علوم و معارف را از فروض حتمیه مقرر
 داشته و اشتغال باقتراف و مکاسب را از واجبات دینیه تا اهل
 بها مثل اهل اسلام از صد نود و هشت بیعلم و خط نمائند
 و باب بیکاری و بطالت را وسعت ندهند و هر نفسی بشغلی
 نافع و حرفتی لائق مشغول گردد و وعده لکل امرئ یومئذ
 شان بغيره تحقق پذیرد . عالم را وطن واحد و ناس را

اوراق شجره واحده مقرر فرمود تا نظر مجانبت و بیگانگی
 زائل شود و عداوتها می مکنونه در صدور احزاب بحبت
 ووداد مبدل گردد . اطاعت ملوک و امرا و احترام ارباب
 فضل و علمارا واجب داشت تا مقام اکابر از تعرض اصغر
 مصون ماند و ابواب فساد بعد الاصلاح مسدود گردد .
 معاملات و عبادات را مفترق داشت تا تطبیق قوانین قضا
 بامقتضیات وقت سهولت یابد و حفظ هیئت اجتماعیه بر وفق
 قوانین تشریحیه متمکن شود . باب تأویل کتابرا مسدود
 فرمود و اعتماد بر احادیث و اخبار لسانیّه را منع نمود تا ابواب
 ادله ظنیّه و اعتماد بر آراء اجتهادیه مسدود شود و شریعت
 الهیه ملعب هر آخوند و ملا نکرده . جنک و حرب را ممنوع
 داشت تا جناب شیخ الاسلام از هجوم بایه محفوظ ماند
 و برای تکمیل فنون علمیه و تحصیل مآرب مدنیّه مطمئن
 الخاطر و فارغ البال باشند . حمل سلاحرا بدون اذن دولت
 حرام فرمود تا مبادا جناب شیخ از رؤیت بابی مسلح قلبش
 مضطرب شود و فکرش مشوش گردد و از خرق جبال
 و توصیل بحار و تسهیل وسائط نقل و اخبار بازماند . و خلاصه
 القول جمیع احکام این ظهور اعظم مبني بر اساس مدنیّت است
 و ملائم با حفظ جامعه انسانیت ندانستم کدام حکم این

امر مانع از تحصیل و تکمیل مدنیت است که جناب شیخ باین نلخی شکایت میکنند و بسبب سقوط امت در هاویۀ ذلت بایه را دشمن دین و ملت می‌شمارند .

بلی آنچه الی الحال مسموع کشته و در خلال جرائد سیاره بنظر رسیده است این است که جمع کثیری از فلاسفۀ اروپا و متطرفین از قطعۀ بیضا دیانت اسلامیۀ را منافی تمدن اروپه میدانند و سبب سقوط و هبوط ملل شرقیه را در هاویۀ ذلت و شقا تمسک بشریعت غمرا و ملت بیضا می‌شمارند . و از حکایات مشهوره که صوتش کالرعد القاصف در جمیع آفاق پیچید این است که مستر کلادستون رئیس وزارت انکستان در مجلس وزاری دولت و قروم ملت قرآن شریف را بدست گرفت و بایشان خطاب نمود که (تا این کتاب در عالم باقی است محال است که تمدن در عالم شیوع گیرد و ممالک شرقیه از شرور همجیت و توحش نجات یابد) و این فقره که دین اسلام منافی تمدن است چندان اهمیت یافت که اخیراً در اذهان کثیری از اکابر مسلمین که بسرعت فریفته اعراض دنیویه میشوند نیز رسوخ کلی گرفت تا اینکه اخیراً جمعی از کبار کتاب ملت و فصحای قوم از قبیل عبد الله الندیم الادریسی و غیره قیام بمقاومت نمودند و در منع

رسوخ این اعتقاد در اذهان ساده دلان و اثبات محاسن احکام اسلامیۀ و موافقت آن با قوانین مدنیۀ مقالات رنانه و رسائل شهره نوشتند و چاره نشد و یوماً فیوم این عقیده در اذهان بیخبران از حقیقت ادیان ثابت تر و راسختر گشت . تا این سنه که جمعی از کبار کتاب وقت و افاضل عهد از قبیل عبد الله بن القائد عمرو من اهل الجزائر و محمد افندی مسعود صاحب جریده (منفیس) من اهل مصر و الشیخ علی یوسف صاحب جریده مشهوره (المؤید) و محمود افندی اسعد المستشار الشرعی فی نظارة المالیه در آستانه علیۀ با بعضی از افاضل اروپا متفق شدند از قبیل مسیو جوبار و مسیو مرسیه من مدنیۀ القسطنطینیۀ فی الجزائر و مسیو بودان فی الآستانه و القس الفاضل لوازون یاسنت در پاریس و مسیو فاندربرج استاد الشریعۀ فی مدرسه دلفت بهولنده و بریاست اوچین کلافل مجله علیۀ (الاتحاد الاسلامی) را تشکیل نمودند و بلغت عربی و فرانسوی مکتوب و مطبوع و منتشر داشتند . و این جریده علیۀ را ماهی دو مرتبه صادر مینمودند و بجمیع مدارس کلیه ارسال میداشتند که شاید این شبهه را که دین اسلام منافی تمدن است از اذهان خارج کنند و قلوب رمیده از اسلام و مسلمین را

بمجت تالیف نمایند . ولیکن افسوس که اعداد این جریده بهفت وهشت بالغ نشده بود که سردر نقاب خفا فرد برد وشمع نوافروخته این انجمن غیر متناسبه الاعضاء از هبوب عواصف تباین اهو بسرعت منطفي وخاموش کشت . لاراد لقضائه ولا مانع لحکمه . آری

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور

کوشش بیفایده است وسمه برابروي کور

وبرخی دیگر از متطرفین وطبیعیین خاصه از تبعیه دروین ومعتقدین بنشوء وارثقا که عددشان در غایت کثرت است در این عقیده غلو نموده مطلق شرائع وادیان وهر کونه ساطه وریاستی را منافی مدنیت وحریت میدانند و هیئت هر حکومتی را اعم از اینکه دینیه باشد ویاملکیه الد اعدای انسانیت می شمارند . وبالجمله چون بر این مقدمات استحضار یافتی اگر قدری در مناظراتی که در این مسئله تمدن فیما بین جناب شیخ وحضرت مناظر ایشان وقوع یافته است تأمل فرمائی عجایبی در غایت غرابت مشاهده نمائی وبعد مراتب ادب وشعور دو مناظر را که آن یک تاجری از تجار اهل بها است واین یک شیخ الاسلام وقاضی القضاة ملت بیضا کالبعء بین الارض والسما ملاحظه فرمائی .

واجمال آن این است که چون مناظر مذکور مشاهده نموده که ایرادات جناب شیخ در مسئله تمدن بهیچ وجه برطایفه بایه وارد نیست وانحطاط ملل اسلامیة مطلقا باهل بها راجع نه در غایت دقت در سراپای این مسئله نظر نموده که آیا بایه در مدت ششصد سال علوم ومعارفرا مابین مسلمین انحطاط داده اند . آیا بایه ملت اسلامرا بهفتاد ودو فرقه منقسم کرده اند . آیا بایه نار حروب اهلیه را فیما بین ملل شرقیه افروخته اند . آیا بایه ممالک فسیحه اندلس وهندو تانارستان وقفقازیه را بملل متمدنه تسلیم کرده اند . آیا بایه قواعد ظلم واستبداد را بدول جائره شرقیه تعلیم داده اند حاشا وكلا هیمیک از این امور راجع بایه نیست . ثانیا جناب مناظر در امور حالیه ناظر ومتفکر گشته که آیا حروب بایه مسلمین را از فتح مدارس وتاسیس مجالس منع میکند . آیا هجوم بایه حواس جناب شیخ را مشغول میدارد آیا تعلیمی از تعالیم این دین منافی تقدّمات علیّه است ویا حکمی از احکام این امر مخالف قواعد وقوانین مدنیّه . حاشا وكلا این هم نیست . زیرا طائفه که تعلیم اطفال ذکورا واناثا از فرائض دینیّه ایشان است وجدال ونزاع از محرّمات حتمیه این چنین طائفه مامون الجانبدن ومطمئن العواقب .

باز ملاحظه کرده است که آیا جناب شیخ باین شدت
بیشعور است که این مطالب را نمیفهمد و بایندرجه قلیل
الادراک که این مسائل را نمیداند که تأخر مسلمان راجع ببابیه
نیست و مانع از توسعه معارف شریعت بهاییه نه . حاشا
والف حاشا که دکان مهد از تجویز اینچنین اقترار بند و مجانین
عهد از عدم ادراک این امور بدیهیه بجانب تاجه رشد بجانب
شیخ عبد السلام که باعتقاد جمعی عالمی عامل است و فاضلی
کامل و باعتقاد این عبد مبارزی باسل است و مناظری قوی
الدلائل که معلوم نبودن نام مبشر حضرت خلیل را از ادله
بطلان این امر جلیل می شمارد و اخبار کهنه مصر را بر امر
محتملی مثل ظهور حضرت موسی از ادله ظنیّه جمال اقدس
ابهی محسوب میدارد . قائم موعود را بتفلیس احضار
میفرماید . و وجوب هجرت و اجتهاد را انکار مینماید .
دلیلیت شهادت را منکر میشود و مقتولین در محبت یزید
و سایر اشقیارادر صف شهیدان صفین و کربلا مینشانند .
در تفریق بین نداء الحق و نداء الباطل اظهار عجز میکند و باین
عجز افتخار مینماید و نام آنرا دلیل و برهان مینهد . و اخیراً
بنغمه منکرین سابقین تغنی میکند و آیات الهیه را اساطیر
ولین میخواند .

باری از مقصد دور نیفتیم هر چه جناب مناظر خواسته اند
که محلی صحیح از برای کلام شیخ الاسلام بیابند که بچه
جهت در مسئله تأخر مسلمان در امر مدنیت از بابیه شکایت
نموده است و تفحص و تفتیش از ظهور قائم موعود را که
اهم فرائض دینیه است (مالا یعنی) نامیده راهی نیافته
و وجه درستی ندیده اند الا اینکه جناب شیخ نیز مانند فقه
اشتراکیه و شیعه دروینده مطلق دیانترا منافی مدنیت
میدانند و تمسک بشرائع را مانع از وصول بمقاصد و مآرب
نفسانیه می شمارند . ولیکن حفظ مرکز و منصب و خوف
از اکبر دین و دولت ایشانرا مانع شده است که باین عقیده
تجاهر نمایند و پرده از وجه مقصود بردارند . و لهذا روی
تقریراً بزجر اهل بها که معاون و ناصر جز حق جل و علا
ندارند مصروف داشته و عقیده خود را در ضمن معارضه
ورد بابیه که مقبول طباع عامه و جهال است اظهار نموده اند
و مقصود اصلی ایشان این است که کسی حرفی از دین
و آیین نکوید و سخنی از انبیا و مرسلین نراند و جمیعاً
حواس خود را مصروف تمدن دارند و همت را در طلب
حریت بکارند تا کاوهای ایشان مثل کاوهای اروپا شیر
دهند و نبات الموتی در کوچه و بازار مهتوک الحجاب

ومسلوب النقباء كرده‌ش كنند . و خلاصه القول چون جناب مناظر اين مطلب را از عبارت جناب شيخ مستفاد داشته در غايت ادب و لطافت در جواب ايشان مطالبی نوشته اند كه اجمال آن اين است كه حيف است جناب شيخ الاسلام باقوال دهريه و منكرين شرايع متشبهت كردند و بعمقائد بيدنيان و معاندين انبيا متمسك شوند و حال آنكه تمدني كه اساسش بر تدن مبني نباشد بالمال باختلال راجع است و عاقبت با نهادم آيل چنانكه افاضل اروپا كه اكنون رافع اعلام مدنيتند بد اين نکته ملتفت شده اند كه اگر امانت و ديانت نباشد حضارت و مدنيت استقرار نيابد و نتيجۀ از آن حاصل نكردد . و چون قوانين اصليۀ ديانت را ملل و قبائل با آنچه اكنون در دست دارند تغيير داده و از صراط مستقيم منحرف داشته اند اگر صاحب و مالك و موجود او كه بر عرش يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يَرِيْدُ جالس است اراده نمايد كه حقيقت آنرا ظاهر فرمايد كرا يارا و قدر تست كه لَمْ وَجِمَ كُوَيْدُ و بچون و چرا لب كشايد . و بالجملة حضرت مناظر مذكور در اين مقامات بياناتي فرموده است كه اگر مشام معارض از روايح منتنه غرض مزكوم نبودي هر آيه از رقت و لطافت آن نفحات قلبي مطهر و فؤادي منور و روحي

معطر استشمام نمودي . و نكارنده در اين مقام تذكاراً لحضرت و تزئيناً لهذه الاوراق بذكر عبارتي از ايشان مبادرت مينمايد و عيناً جواب جناب شيخ را نيز مذكور ميدارد تا اهل ادب فرق آداب مناظرين را در يابند و مكنونات قلب هريكر از كلام و عبارات ايشان مستفاد دارند

﴿ و هذه عبارات المناظر الهائي بعينها ﴾

واينكه نوشته اند (آن قانون عبارت از چگونه او امر و احكام خواهد بود كه ما آنرا نداريم) اين قانون همان او امر و احكام الهي است كه در هر عهد و عصر در كتب سماويه نازل شده و عباد خود را بواسطۀ تمسك بآن برضوان خلوص و تقى و جنان قرب و لقارسانيده و متمردين و مبعضين از اين فضل محرومند و در حجيم اعراض و ايراد متهور . از حق ميطلبيم كه آنجناب هم باجراي اين قانون الهي كه مراد جميع انبيا و مرسلين است موفق شوند و از نسيم رحمت و عنايت رحماني كه از رضوان قدس الطاف در هبوب است محروم نمانند . چه نيكو گفته اند در اين مقام

وعند هبوب الناشرات على الحمى * تمل غصون البان لالشجر الصلاد
بذكرش هر چه بياني در خروش است * دلي داند در اين معنى كه كوش است

ایچناب اهل عالم هنوز از عالم خود و آنچه در او هستند
 بیخبرند چگونه میتوانند در اراده و احکام الهیه ایرادی وارد
 آورند . مثل اینها مثل فردی از افراد رعایای سلطان مقتدر
 محیطی است که در شهری از شهرها ساکن و بخود مشغول
 و از امور حکومتی و مملکت داری غافل باشد و بشود که
 حاکم جدیدی از نزد آن سلطان حقیقی آمده و امر جدید
 بدیعی آورده و خلق را باراده او دعوت مینماید و او امر
 او را اجرا میفرماید در اینوقت او بگوید اراده سلطان
 عبث است او امر سلطان همان است که مادر دست داریم
 دیگر چه حاجتست بحاکم جدید و امر تازه از حیث انصاف
 دور است حال که وقت کرمی بازار است و رواج دادوستد
 تجار کسی باین حرفها کوش دهد که حاکم جدیدی آمده
 و امر بدیعی آورده حال ملاحظه نماید که آن حاکم و نفوسی
 که مطلع بر امور و اجرا آتند بل عقلا و بزرگان باین شخص
 چکونند و چگونه رفتار نمایند . آیا او را در زمره انسان
 حساس مدرک محسوب میدارند و یا کوشی بهذیان او
 میدهند . لا والله بلکه ترجماً میگویند ای بیچاره او امر
 و احکام سلطان حقیقی را جمیع اعظام و اکابر که هر یک

هزاران اعوان و خدم مثل تو دارند اگر بخواهند رد نمایند
 خود را باطل و مقهور مشاهده کنند . چنانکه در ازمنه
 قدیمه دیدی که شداد و نمرود و فراعنه و یهود و رومانیه
 و صقلاب و قریش و احزاب با آنهمه سطوت و غرور در
 معارضه حق جلّ جلاله عاجز و مقهور شدند بل زایل
 و معدوم گشتند تا چه رسیدتو که غیر مذکور و در صحیفه
 معدومین مسطور . ای بیچاره همین او امر و قوانین است
 که سبب ترقه حال قبایل و ترقی صنائع و معارف و فضائل
 کشته و موجب حفظ و حراست و راحت و امنیت شده .
 اگر نظر عنایت او دقیقه صرتفع شود جمیع این معارف
 و صنائع و تجارت و زراعت مختل و متزعزع گردد . ملک
 ملک او است و حکم حکم او و اراده اراده او له الامر
 و الحکم والیه ترجع الامور (انتهی کلامه)

از این عبارات حضرت مناظر بخوبی مستفاد میشود
 که حضرات و مدنیّت را از امور مرغوبه محسوب داشته
 و لکن استقرار قوایم و استقامت دعائم آنها بتمسک بشرائع
 الهیه منوط دانسته و بقا و دوام مدنیّت و خصارت را بخشیه
 الله مربوط گرفته و چنانکه سابقاً از عقائد اهل بها معلوم
 شد که مظاهر امر الله را مظاهر حقیقت واحد و کل را

در حکم یکذات و یکروح و یک نفس میدانند کذلک در این مقام جناب مناظر شرایع الهیه را در حکم شریعت واحده دانسته و اختلافات احکامرا نظر بتجدد ظهور و مقتضیات وقت شمرده است . و اگر در این آیه شریفه که در سوره شوری نازل شده است تأمل فرمائی بر مقصود جناب مناظر ملتفت کردی قال الله تبارک و تعالی شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ یعنی حق جل جلاله برای شما تشریح فرمود از دین آنچه را بنوح وصیت فرموده بود و آنچه بتو وحی فرمودیم و بآبراهیم و موسی و عیسی وصیت نمودیم این است که دین را بپا دارید و در آن تفرقه و اختلاف ننمائید (الی آخر الآیه) حال ملاحظه فرما که خداوند تبارک و تعالی در این آیه مبارکه با کمال اختلافی که بحسب ظاهر در احکام ادیان یهودیه و نصرانیه و اسلامیّه موجود است کل را دین واحد خوانده بل دین اسلامرا عین دین حضرت نوح شمرده و آبراهیم و موسی و عیسی و حضرت رسول الله را

باقامه حقیقت واحده که آن عبارت از اجرای امر و اراده الهیه است امر فرموده . و از این جمله حسن تمثیل جناب مناظر را توانی فهمید که حق جل جلاله را سلطان مقتدر مطلق التصرف و دین را عبارت از اراده و امر آن سلطان و مظاهر امر الله را عبارت از ولایة امر و منفذین اراده او دانسته است که نه بتعدد مظاهر حقیقت واحده مقدسه متعدد میشود و نه باختلاف احکام دین الهی مختلف میگردد و نه غیر او جلّ و عزّ اخدی قادر بر تجدید ظهور و تشریح شرائع میباشد و لا معنی للتّوحيّد إلاّ الإِعترافُ بِهَذَا الأَمْرِ السَّيِّدِ وَالْباقِي شَرِكُ الْمُشْرِكِينَ وَأَوْهَامُ الْمُرِيْبِينَ .

و بالجمله چون بر مطالب مناظر جناب شیخ مطلع شدی اکنون در جواب جناب شیخ که در رساله ثانیه نوشته اند قدری تأمل فرماتا فرق مدارک طرفین را مشاهده فرمائی و مقدار آداب و اخلاق و فصاحت و بلاغت هر یکرا ادراک نمائی . و جواب جناب شیخ در خصوص مطلب اوّل که چون قوانین الهیه که در دست داشته اند تغییر داده اند لهذا مقتن آن اراده فرموده است که حقیقت آنرا ظاهر فرماید اینست که ذیلاً

مرقوم می شود

﴿ وهذه عبارات الشيخ في جواب حضرة المناظر ﴾

الله اکبر کبیراً کبیراً حاشا احدی باین مرتبه اهل عناد در میان قوم ثمود وعاد وشداد هم یافت شود . ای بیچاره در این عبارات شما کسی نمیتواند که حرفی جز از ادعا و مکابره بیابد . ادعایم ادعا بازم ادعا . میگویند که ماقانون الهی را تغییر داده ایم و از صراط مستقیم منحرف کرده ایم . سؤال میرود که بچه دلیل و ثبوت این ادعای کذب را مینمائی . کدام قانون الهی است که ماتعیر داده ایم این زعم فاسد شما است . و بر فرض تغییر دادن البته هیچکس شکی نخواهد کرد در اینکه درجه عصیان مادون و اهون از درجه شرك و کفر ختائیان و راپونیان است که باصنام منخوته مصنوعه پرستش میکنند . در این صورت بر ذمت همت مدعی شما الزم و فرض حتمی است که کلیم خود را بان سامان بکشد که شاید آنقدر نفوس ضاله را هدایت نماید نه اینکه ما اسلامیانرا که حقائق دینیه و قواعد شرعیة ایشان حالا در میان اروپائیان هم ممدوح و مستعمل است صید کرد ترا سعی نماید . و علاوه آن مالک و صاحب و حاکم کدام است که بر عرش یَفْعَلُ مَا بَشَاءُ جالس است . اگر مرادت مولای

خودتان است سهو و غلط کرده ای جز از خداوند یکتا کسی بر آن اوصاف مذکوره در عالم موجود نیست . و اگر خود خدا را اراده کرده ای صحیح گفته ای هیچکس را قدرت سؤال و ایراد در اراده او ندارد لَا یُسْتَلُّ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْتَلُّونَ . ولیکن آن اراده خداوندی بواسطه که در عالم شهود ظاهر شده است . اگر واسطه مولایت را میدانی اینهم غلط و ادعای بزرگ است بدون دلیل و برهان مسلم نمیگردد چنانکه سابقاً عرض کرده و حالا تکرار میکنم که مادامی که مظهریت مولای خود را با بینات باهره اثبات نکرده ای جمیع اقوال و ادعاهای شما نزد ارباب علم از جمله اساطیر اولین محسوب است . و علاوه در باره این عبارت بنده زهی بی انصافی است که باین قسم خیالات و شبهات مشغول باشیم الخ . میگوید (اگر مقصود شما از خیالات و شبهات اوامر الهیه و مطالب کتب مقدسه صمدانیه است این اعتراض را بر جمیع انبیا و کتب نازل بر ایشان نموده اید نه تنها باین امر بدیع منیع (انتهی) خیر آقایی مناظر مراد بنده اوامر الهیه و مطالب کتب مقدسه نبوده و نخواهد بود اینگونه جسارت از حقیر دور است که اوامر حقیقی الهی را و مطالب کتب یزدانی را خیالی بنامیم بلکه مقصودم

امر خود تراشیده و مطالبت ساخته شماها است که بدون دلیل و برهان بمیدان آورده و عوام الناس را مشتبه کرده بضاللت انداخته اید و اینگونه جواب بلا صواب را برای خودتان دلیل و بلکه قاعده کلیه اتخاذ نموده اید که هر وقت بشما کسی ایرادی میکند جواب می دهید که این قسم اعتراضها را در حق سابقین و سالفین از انبیا هم کرده اند اما شما غافل هستید از اینکه اینطور جواب را برا در کاذب شما هم میتواند بدهد در آنصورت بچه دلیل با و غلبه خواهید کرد چنانکه در این باره سابقاً و تفصیلاً ذکر کرده ایم مبدا بعد از این عذر نامقبول را بزبان بیاورید اگر چه بغیر از این دلیلی و بهانه هم ندارید بشما اطمینان تمام میدهم که هیچکس باور نخواهد کرد

زشتیت پیدا شد و رسوائت * سر نکون افتادی از بلائیت ﴿ و اخیراً جناب شیخ در جواب مناظر خود این مسئله را ﴾
(باین کلام ختم فرموده است)

اگر گفته شمار استست یعنی این قانون عبارت از همان قوانین و احکام سماوی قبل است بحمد الله و المنة همان قانون الهی موجود است چنانچه خود شما اقرار کردید تحصیل حاصل و ایجاد موجود و اظهار مآظهر محال

و ممتنع است . و آنکه از حق سؤال میکنی که مرا توفیق بدهد باجرای این قانون امید ندارم که ایندعای شما باجابت برسد زیرا که خداوند عالم در قران شریف إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ فرموده است (انتهی)

جواب

اگر چه جواب ایرادات جناب شیخ بعبارات واضحه و براهین جلیه مفصلاً مبسوطاً عرض شد و احتیاج بتکرار نیست و مقصود نکارنده از ذکر عبارات جناب شیخ و مناظر ایشان کما اشرنا الیه سابقاً این بود که اهل بصارت در مراتب علم و فضل و ادب و فصاحت متناظرین که این یک تاجری از تجارت بهائیه و آن یک فاضلی از علمای ملت اسلامیة بل شیخ الاسلام و قاضی القضاة ممالک قفقازیه است نظر نمایند و فرق بین الحق و الباطل را از آثار هر یک کالفرق بین الشمس و الظل مشاهده فرمایند . و لکن بحکم (هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ تَضَوَّعُ) ثانیاً علی سبیل الاختصار جواب ایرادات ایشانرا عرض مینمائیم و مقاله نایسه را باینمقام باختتام میرسانیم . اما اینکه جناب شیخ منکر شده اند که قوانین اسلامرا تغییر داده اند این مسئله معلومی است

که اگر هر امتی از امم عتیقه ملتفت میشدند که احکام
اصلیه دین خود را که عزت و مجدت و نفوذ قول و علو
کلمه ایشان بآن منوط است تغییر داده و از طریق حق
منحرف شده اند البته جاهل نمیاندند و از انبیا معروض
نمیشدند و لکن جناب شیخ اگر عرض ما را مسموع و قول
ما را مقبول نمیدانند لامحاله بآیات قران و انذارات خاتم
پیغمبران که لفظاً و تقلیداً بآن معترفند نظر فرمایند شاید باین
مسئله ملتفت شوند و خود و امت بیچاره را که در شرفه
زوال و اضحلال و ذلت و هوان و سوء مآلند نجات بخشند .
و این عبد سابقاً از آیات کریمه و احادیث صحیحه مقبوله عند
اهل السنة و الشیعه انقدر معروض داشت که اگر مستمع
اهل انصاف باشد او را کفایت مینماید . یاسیدی الشیخ آیه
مبارکه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتوبوا ما بانفسهم کلام
بابیه نیست و آیه کریمه و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی
الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون از مقاله بهائیه نه حدیث
صحیح یحل بامتی فی آخر الزمان بلاء شدید من سلطانهم لم
یسْمَعْ بلاء اشد منه قوی تر انذار حضرت خاتم النبیین است
و خبر موثوق السند سیاتی علی امتی زمان لا یبقی من

القرآن الا رسمه و لا من الإسلام الا اسمهُ اعظم تخویفات
سید المرسلین . سابقاً عرض شده و اکنون هم معروض
میدارم که جمیع حالات امت اسلام و مراتب تأخر
و انحطاط و جهالت و ذلت و هوانی که عارض ایشان است
در آیات قران و احادیث صحیحه بصراحت وارد شده
و اصلاح آنرا که جناب شیخ از راه تمدن تصور فرموده اند
در نفس قران و احادیث بظهور قائم موعود و ایمان بآن
حضرت منوط و موکول داشته . و لکن باین شدت معارضه
و لجاجی که رؤسا و اکابر امت بآن قیام نموده اند محال است
که قوماً مثل یهود و مجوس گرفتار ذلت و هوان ابدی نمایند
و مصداق آیه کریمه و احلوا قومهم دار البوار نگردانند .
و این هم که نوشته اند (و بر فرض تغییر دادن البته هیچکس
شکی نخواهد کرد در اینکه درجه عصیان مادون و اهون
از درجه شرك و کفر ختائیان و راپونیان است) ناشی از
بیعلمی و عدم اطلاع از حقائق قران و حدیث است .
و اکنون این عبد معروض نمیدارد که چه ملامتی عند الله اعدل
و اتقی است و کدام اضل و اطغی . زیرا که معرفت این
حقائق موکول بعلم الله تبارک و تعالی است نه باهوا و آمال

اهل هوس و هووی . ولکن اگر نفسی بانذارات الهیه و بشارات نبویه رجوع نماید میبیند که خدا و رسول هرگز امت چین و راپونرا بخطاب حینئذ تَنْزِلُ اللَّعْنَةُ عَلَیْكُمْ مخاطب نفرموده و بکلمه فُقَهَائِهِمْ شَرَّارُ خَلْقِ اللَّهِ موصوف نداشته اند .
عجبا از امتی که فاتحه کتاب اعمالشان بقتل سید اهل عالم حسین بن علی مفتوح گردد و خاتمه دفتر اطوارشان بشهادت قائم آل محمد مختوم آید (یا أُمَّةً عَجَبَتْ مِنْ فِعْلِهَا الْأُمَّةُ) و لعمر الله بر ما اهل بها بسی دشوار است و بغایت ناگوار که ببینیم اغصان دوحه اسلامیه بسبب بعد از مشرب عذب حیره خشکیده و از بوستان امر الله مقلوع و مقطوع کشته و بجای آن نهالهای اتم بعیده و ملل عتیقه کشته شده و نضرت و طراوت یافته . ولکن چه باید کرد که قضاء الله بر این جاری شده که نزدیکان بسبب کبر و غرور از حضرت احدیت دور کردند و بعیدان بجهت تواضع و خضوع بمقره عزت نزدیک آیند . لَارَادَ لِقَضَائِهِ وَلَا مَانِعَ لِفَضْلِهِ . انْظُرْ فِيمَا رَوَاهُ الْمَجْلِسِيُّ فِي غَيْبَةِ الْبَحَارِيِّ بَابِ سِيرِ الْقَائِمِ وَخَصَائِصِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَيَدْخُلُ فِي سُنَّتِهِ

عَبْدَةُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ . یعنی حضرت ابی عبد الله علیه السلام میفرمود که چون قائم آل محمد خروج فرماید هر آینه از این امر بیرون رود آنکه خود را از اهل آن میندازد و در شریعت او عبده شمس داخل شوند و پرستندگان ماه بقبول امرش افتخار جویند در اینصورت جناب شیخ هیچ شک نفرمایند که قضاء مبرم الهی امت چین و راپونرا از شرك و نیت نجات خواهد بخشید و اشخاصی را که از غایت جهل هیچ نخوانده خود را عالم و فاضل میندازند از موهبت و فضل خود ممنوع و محروم خواهد فرمود .

و اما اینکه جناب شیخ نوشته اند (مادامی که مظهریت مولای خود ترا با بینات باهره اثبات نکرده ای جمیع اقاویل و ادعاهای شما نزد ارباب علم از جمله اساطیر اولین محسوب است) شاهدی است ناطق که از بینه و برهان هیچ نفهمیده اند و در ادراک معانی آیات و بینات بتقلید آبا و امهات اکتفا نموده اند . آیا جناب شیخ در اثبات دین خود در مقابل نصاری و یهود چه برهانی در دست دارند که اهل بها در مقابل جناب شیخ از ایمان مثل آن عاجزند . و اگر چه مادر مقاله اولی در بیان ادله و براهین حجت را تمام نمودیم و براهین این ظهور اعظم را که اکمل و اتم از حجج و براهین ظهورات قبل است واضح

و مکشوف داشتیم معذک اکمالاً للحجّه و تکمیلاً للینه در این مقام نیز از جناب شیخ سؤال مینمائیم که مقصود شما از ینّه و برهان چیست . اگر آیات کتاب و وحی سماوی را حجت میدانید مانیز در حجیت آن سخن نداریم و کتاب الله را اعظم ادله و اکل بینات و حجت بالغه و معجزه کافیه میشناسیم . ولکن در صورتیکه از ابن العرب و متربی در قریش سی جزو از قرآنرا میتوان قبول نمود که کلمات الله است چگونه از ابن العجمی که درس نخوانده و در مدرسه داخل نشده و از بیت علم و فقاها و ولادت نیافته و باعتراف اعدای حضرتش امی صرف بوده اضعاف قرآنرا قبول نمائیم و خود را بلا وجه در معرض اعراض و انکار ظاهر سازیم .! اگر حضرت خاتم الانبیا علیه وآله اطیب التحیه و الثناء در مقام تعجیز فأتوا بسورة من مثله فرمود نقطه اولی عز اسمہ الاعلی در مقام اعجاز فأتوا بآیه من مثله فرموده و جمیع اهل عالم را بتحدی بیک آیه عاجز و مقهور داشته . و سبب همان است که در مقاله اولی معروض داشتیم که العیاذ بالله قدرت از حق جلّ و علا سلب نشده و اوراسنه و نوم اخذ نموده و وعود خود را فراموش فرموده که کاذبی تواند باسم او

کلامی ملفق دارد و شرعی مختلق سازد و آن کلام در عالم منتشر گردد و آن شریعت در خلق نفوذ یابد تعالی الله عمّا یقول الظالمون علواً کثیراً . و مرا عجب آمد از اینکه جناب شیخ کاهی در طی رساله خود بآیه کریمه (لا یأتیه الباطل من ین یدیه ولا من خلفه) استشهاد نموده اند و این قدر ملتفت نشده اند که این آیه مبارکه اعظم شاهد حقیقت این امر اعظم است . چه اگر العیاذ بالله کجا توهم الشیخ این امر مبارک حق نباشد کذب قران ثابت گردد . زیرا که حق جلّ جلاله در این آیه کریمه میفرماید که باطل از پیش روی قران بر نیاید و از بعد نیز ظاهر نشود . چنانکه فی الحقیقه از وفات حضرت خاتم الانبیا الی طلوع شمس جمال نقطه اولی با کمال عناد و لجاج معاندین اسلام احدی از حکما و علما و اکابر اهل تألیف و انشا قدرت نیافت که ولو صفحه باشد باسم اینکه این کلام الله است انشا کند و در عالم باقی گذارد . با اینکه جمعی که اسامی ایشان در کتب تاریخیه مذکور است مدعی مقام شاریت شدند و خود را بنبوت و رسالت والوهیت و امثالها موسوم داشتند ولی در کمال سرعت و مدوم شدند و بانندک لطمه مفقود گشتند نه اتمی

از ایشان ظاهر کشت و نه کتابی از ایشان باقی ماند
 وَكَلِمَةٌ مَبْرُوكَةٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ
 واضح و مدلل شد . حال اگر فرض شود که این امر مبارك
 حق نباشد آیا معاندین و منکرین اسلام را نمی رسد که در
 مقابل مسلمین بگویند که العیاذ بالله اینک باطل از عقب
 قرآن بر آمد و از خلف او ظهور یافت و در جمیع اقطار
 ارض منتشر شد و کذب قرآن واضح و مدلل کشت .
 كَذَلِكَ يُخْرِبُونَ بِيَوْمِهِمْ بِأَيِّدِيهِمْ وَلَا يَشْعُرُونَ . كَذَلِكَ
 يَهْدِمُونَ أَرْكَانَ دِينِهِمْ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ . پس چاره نیست جز
 اینکه کتاب مقدس بیان و کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح
 مقدسه را کتاب الهی و تنزیل سماوی دانیم و اعتراف نمائیم
 که نفسی جز حق جلّ جلاله قادر بر تنزیل آیات نیست
 واحدی جز مظاهر امر الله قادر بر تشریح شرائع نه تا کلمه
 مبارکه لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ صادق آید
 و حجت بر جمیع خلق بالغ شود .

و اگر مقصود جناب شیخ از بینات معجزات و آیات اقتراحیه
 است که فی المثل کسی بمظهر امر الله بگوید اگر تو از جانب
 خدائی این سنک را ناطق دار و یا این مرده را احیاء فرما و یا چشمه

جاری کن و یا با آسمان صاعد شو و یا آنکه مثل جناب شیخ در
 تفلیس بنشینند و صاحب امر را بخدمت خود احضار فرماید
 تا هر چه دلخواه اوست اظهار نماید و بشیخ عزیز زحمت مسافرت
 ندهد دانستی که قرآن شریف بالکل مبطل این احلام است بل
 و انجیل مقدس نیز مزیل این اوهام . و بالجملة بآیات واضحیه غیر
 مأوله ما ثابت نمودیم که هرگز حضرت خاتم الانبیا در
 مقابل اقتراحات اعدا اظهار معجزه نفرمود بل و عده اظهار هم
 نمود ولیکن در این ظهور اعظم اجانب بر معجزات کریمه اش
 اعتراف کردند و بظهور خوارق عادات از وجود مبارکش
 شهادت دادند . چنانکه شهادتهای برخی از ایشان از اکابر
 ارباب فضل و علم که هنوز در حال حیاتند در طی مقالات
 ماضیه ذکر شد . و این از خصائص این ظهور اعظم اعلی
 است که در ادیان سابقه دیده نشده و از اوصاف مخصوصه
 جمال اقدس ابهی است که در مظاهر امر الله از قبل مشهود
 نکشته .

و اگر مقصود جناب شیخ از بینات بشارات سابقه
 و اخبارات کتب مقدسه است مثل اینکه اخبار ظهور
 مسیح در توراة و اخبار ظهور حضرت رسول در انجیل
 و اخبار ظهور قائم موعود در قرآن و حدیث وارد شده

باشد در این مسئله هم سابقاً ثابت و مبرهن نمودیم که هرگز خبر هیچ ظهوری باین صراحت در کتب سابقین وارد نشده و عهد هیچیک از مظاهر امر الله باین متانت از اتم قبل مأخوذ نگشته . و هم سابقاً ذکر شد که چون اصلاح عالم و اتفاق اتم فی علم الله منوط بر ورود یوم الله الاعظم بود لذا حق جل جلاله عهد آنرا در جمیع کتب مقدسه من حیث الزمان و المكان و العلام و الاثار بلسان انبیا و مرسلین در غایت صراحت مأخوذ داشته و زمان و مکان و ادله و برهان صاحب امر را مؤرخاً و معیناً و موضحاً تعیین فرموده بخوبی که اگر نفسی من غیر غرض در کتب مذکوره نظر نماید پس از ذکر حدود و احکام جز بشارات ورود یوم الله و یوم الملكوت ذکر نمی کند و در حدائق صحف و اوراق غیر از تغنیات طیور قدس در فراق مالک یوم التلاق نشیمنی نشود .

و اگر مقصود جناب شیخ از بینات نفوذ کله و سرعت انتشار دین است هرگز در هیچ ظهوری این نفوذ قول و علو کله . و سرعت انتشار ذکر دیده نشده است که با وجود منع شدید اصحاب بطش و سطوت و مقاومت فوق العاده ارباب جاه و شوکت در نصف قرن ذکرش آفاق را

مطبق دارد و در جمیع ملل نفوذ یابد و فی المثل سرعت نفوذش جناب شیخ را بتصنیف رساله رذیه مجبور سازد و اینقدر ملتفت نشود که اینهمه شکوه و شکایات و تصنیف رسائل و انشاء مقالات نزد عقلا دلیل سرعت انتشار و نفوذ است نه برهان انعدام و شدوذ . بلی بعض از جهال که از تاریخ بی اطلاعند و از کیفیت نشر ادیان بیخبر گمان میکنند که فی المثل چون حضرت عیسی علیه السلام ظهور فرمود فوراً جمیع اهل عالم یکباره امر مبارکش را قبول نمودند و یا چون حضرت خاتم الانبیا قائم شد یکدفعه تمام اتم باعتناق امرش افتخار جستند . اگر میدانستند که امر مبارک حضرت مسیح در مدت صد سال اول چندان اهمیت نیافت که مورخین ذکرش را در تواریخ مذکور دارند و امر حضرت رسول چندان نافذ نبود که در مدت یک قرن ده نفس از اهل بلاد قفقاز بقبول دینش افتخار جویند باین نکته ملتفت میشدند و معنی نفوذ قول و سرعت انتشار دین الله را میفهمیدند . آری کلمه الله در ظهور مبارک عیسوی در آن اقطار نافذ شد و لی پس از سیصد سال آنهم بمعاضدت قیصره رومانیه و ذکر حضرت رسول بان ممالک بلوغ یافت لیکن پس از صدسال آنهم بلسان سیوف خلفای امویّه

باري نمیدانم جناب شیخ در دین خود چه بینۀ در دست دارند که در نزد اهل بها مفقود است و متمسک ایشان چه که نزد ما غیر موجود

این جهان بر آفتاب و نور ماه * توبهشته سر فرورده بجاه که اگر حق است کو آروشنی * سرزچه بردارو بنکرای دنی جمله عالم شرق و غرب آن نوریافت * تا تو در چاهی نخواهد برتو تافت در سنه (۱۳۰۹) هجریه که حضرت (نبیل اکبر) فاضل قاضی قدس الله تربته بعشق آباد ورود فرمود نکارنده این اوراق نیز مقیم آن بلد بود. چون مرحوم ملا محمد قاضی سابق عشق آباد در ایام شباب و تحصیل صیت فضائل حضرت نبیل را مسموع داشته بود زیاده از حد اظهار اشتیاق بملاقات آن حضرت مینمود تا اینکه شبی از لیالی رمضان المبارک سنه مذکور در بیت جناب یحیی بیک که از اعیان ملت نخیمه اسلامیة اند واز مستخدمین دولت بهیة روسیه اتفاق ملاقات افتاد. محفل حافل بود و مجلسی مشحون از عالم و جاهل صدر محفل بوجوه مسلمین و نصاری آراسته و عامه در ذیل مجلس بر صفت مساجد و جوامع نشسته . جناب آقا سید ابراهیم قراباغی که حال قاضی عشق آبادند و ایشان نیز تازه از مشهد مقدس وارد شده بودند در حالتی که آثار

حقد و انقباض از وجانش لائح بود و امارات اضطراب و التهاب از حرکات و سکناتش واضح بلا سابقه ذکر از اختلافات دینیه افتتاح باب مناظرت فرمود و عیناً باین عبارت حضرت نبیل و این عبد را مخاطب داشته سؤال نمود که این امر تازه که شما آورده اید دلیل و برهان آن چیست من استدلال بآیات قران و احادیث را قبول ندارم و از شما دلیلی عقلي بر اثبات صحت این امر میطلبم . حضرت فاضل از استماع این کلام متحیر شد و اینعبد را نیز حیرت فرو گرفت که عجبا در حینی که جناب سید خود را از افاضل ملت اسلامیة میدانند و از سلاله عترت نبویه می شمارد چون است که قران شریف را که فصل الخطاب اختلافات دینیه است و حجت بالغه الهیه در این مقام وقتی ننمید و با استدلال بان راضی نمیشود . و بالجمله چون ملاحظه نمودم که مقصود جناب سید مجادله و اخطام است نه افهام و استفهام و مجادل را دلیل الزامی باید و جهالش را مقابله بمثل ظاهر مینماید روی بایشان کردم و در جواب معروض داشتم که یاسیدی ادله مظاهر امر الله مشابه است و بر این حقیقت ادیان مماثل اینک کیتان معظم جناب الکسندر تومانسکی روسی در این

مخفل حاضرند و حقیقت دین اسلام را منکر جناب شما نخست حقیقت دین اسلام را بدلیل عقلي چنانکه از ما میطلبید برای ایشان ثابت فرمائید تا ما بآن مطلع گردیم و عیناً همان برهان را بل اتم واجلی بر اثبات حقیقت این ظهور اقدس اعلی اقامه نمایم . جناب سید از استماع این مقال مبہوت شد و چون قدرت بر استدلال نداشت اظهار ضجرت و ملالت نمود و صاحب بیت بحسن خوئی که بدان موصوفند نار خشونت و رعوت او را بزلال رقت و ملاطفت و لبشاشت و ملائمت منطفي میفرمود تا مجلس انفضایافت و هر کس بسوئی شتافت . و مقصود از ذکر این حکایت این است که ارباب نباهت ملتفت شوند که اگر مکابرين معنی بینہ و برهانرا میدانستند و قدری در براهین حقیقت دینی که بان تقلیداً معتقدند تفکر می نمودند بر اتمیت برهان این ظهور اعظم معترف میشدند و از ماء معین بیان و ایقان معترف میکشند . وَلَطَالَ مَا أَفْحَمَتْ هَذِهِ الْآيَةُ الْمُبَارَكَةُ النَّازِلَةُ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى جُنُودَ الضَّالِّينَ الْمُكَذِّبِينَ

(قُلْ بِأَيِّ حُجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلُ هَاتُوا بِهَا يَا مَلَأَ الْكَافِرِينَ)

و چون بر مسئله ادله و براهین و قوف حاصل شد

اکنون قدری در این عبارت جناب آخوند زاده تأمل فرما که نوشته اند (و اینگونه جواب بلا صواب را برای خودتان دلیل و بلکه قاعده کلیه اتخاذ کرده اید که هر وقت کسی بشما ایرادی میکند جواب می دهید که این قسم اعتراضها را در حق سابقین و سالفین از انبیاء کرده اند اما شما غافل هستید از اینکه اینطور جواب را برادر کاذب شما می تواند بدهد در این صورت بچه دلیل با و غلبه خواهید کرد چنانکه در این باره سابقاً و تفصیلاً ذکر کرده ایم (الی آخر کلامه) از این عبارت جناب شیخ بصراحت مستفاد میشود که نتوانسته اند انکار نمایند که شبهات ایشان عیناً همان شبهاتی است که بر ادران ایشان سابقاً در رد انبیا و مرسلین گفته اند و لکن تکلم بکلمات کفار سابقین و احیاء سنن مکذبین اولین را باین دلیل جایز و مستحسن شمرده اند که سابقاً فرض و توهم نموده بودند . و آن اینست که فرض نموده بودند دو نفس ظاهر کردند یکی حق و دیگری باطل یکی در مکه و دیگری در هند . و پس از این فرض ثانیاً فرض نموده بودند که آن باطل نیز عیناً بکلمات آن یکی که حق است تکلم نماید و بادلّه او متمسک شود و پس از این دو فرض موهوم اظهار تحمیر نموده بودند

و نوحه بیچارگی سروده بودند که مامسکینان ما بیچارگان
 ما فقیران بدرگاه کدام بشتایم با کدام استطاعت سفر کنیم
 چگونه میان حق و باطل تمیز دهیم (الی آخر فروضه المضحکه
 التي ذکرناها فیما مضی من هذه المقالة) و ما نیز سابقاً جواب
 آنرا معروض داشتیم که یا شیخنا الجلیل باطل بحق مشابه
 نتواند شد و مدعی کاذب بادل و براهین مدعی صادق
 متمسک نتواند کشت والاّ دلالت آن دلیل ساقط خواهد
 شد و حقیقت شخص اول که ثابت الحقیقه فرض نموده
 بودید باطل خواهد کشت کتاب الله در میانه ما و شما حاکم
 است و میزان الله بین الحق و الباطل ممیز و فاصل چه جای
 فرض موهومات است و تمسک بشبهات . حق جل جلاله
 در کتابی که وصف او (فیه تَبْیَانُ كُلِّ شَیْءٍ) است جمیع
 علامات و امارات و آثار و اطوار حق و باطل را نازل فرموده
 و حضرت رسول و ائمه هدی علیه السلام بمجملات آنرا مبین
 و معضلات آنرا مفسر داشته اند و بعبارة اوضح جمیع دقائق
 و حقائق یوم ظهور را من حیث الزمان و المكان و الدلیل
 و البرهان مبین نموده اند تا امروز شما سرگردان ننمایید
 و نوحه بیچارگی نخوانید و بشبهات کفار قبل متمسک نشوید
 و عوائد و سنن هالکین پیش را احیا نکنید . و بالجمله چون

جواب جناب شیخ سابقاً گفته شد و بطلان این فرض
 موهوم کما ینبغی واضح و معلوم کشت جواب ایشان در این
 مقام واضح تر و معلومتر خواهد بود . زیرا که بمحض توهمی
 و فرضی که شاید باطلی عیناً بهمین ادله متمسک شود هیچ
 قانونی جایز نیست که انسان کلمات کفار قبل را اعاده کند
 و سنن مکذبین سلف را احیا نماید و در سبیل هالکین
 سالک شود . و من نمیدانم جناب شیخ چه قدر اهالی آنحدود را
 احمق و جاهل تصور نموده است که بدون مبالغت نوشتن این
 گونه کلمات جرئت نموده و غرس این اوها مرا در عقول
 و افهام آسان شمرده . و حال اینکه این عبد در اوقات عبور از
 ممالک قفقازیه اکثر اهالی آنحدود را بانوار فراست و نباهت
 منور مشاهده نمود و بفضائل حسن ادراک و کیاست
 موصوف و معروف دید . و کجا نمی رود که در این قرب
 مبارک . قرن نورانیت و انسانیت . قرن علم و فضل و معرفت .
 قرن اشراق شمس حقیقت . قرن زوال ظلمت تقلید و تبعیت .
 این اضالیل در اذهان رسوخ یابد که باید متقهراً بحالت امم
 هالکه رجوع نمود و بشبهات ملل عتیقه متمسک شد .
 و خلاصه القول ما بحکم کلمه مبارکه حضرت روح تُعْرِفُ
 الْأَشْجَارَ مِنْ أَثَرِهَا وَ بِنَصِّ آيَةِ كَرِيمَةٍ قُرْآنَ كَذَلِكَ نَقُلُ الَّذِينَ

كَفَرُوا مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ هـر شجريرا از ثمر آن
ميشناسيم و قلوب حيه و ميتد را بكماتي كه منبعث از آن
قلوب است تميز ميدهيم . جمال اقدس ابهي عز اسمه
الاقدس الاعلى بپراهين و حجج انبياي قبل ظاهر و معرض
از جمالش بشبهات سابقين ناطق . چه جاي شبهه مي ماند كه او
برابر مرسلين سابقين است . و اين برادر مكذبين اولين .
آن موعود يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ است . و اين
مقصود از كَذَلِكَ نَسَلَكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ . آري خار
از هر جا بر آيد خار است و كل از هر سو برويد كل و اِنْ
تَعَدَّدَتِ الْأَسْمَاءُ وَتَغَيَّرَتِ السُّبُلُ .

و انسا را خنده مي آيد از مطالعه اين عبارت جناب
آخوندزاده كه چون حضرت مناظر در حق ايشان دعا
فرموده و از حق جل جلاله توفيق ايشانرا بر اجراي اين
قانوني كه مقصود جميع انبيا و مرسلين است مسئلت نموده .
جناب آخوند زاده را اضطراب فرو گرفته و دهشت
احاطه کرده چندان كه از كثرت علم و شدت اطلاع بعلم
لغت فرق قبول عمل و استجاب دعا را نفهميده و گمان
كرده است كه معنی آیه كَرِيمَةً اِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ

اين است كه حق جل جلاله دعاي خير متقي را مستجاب
نميفرمايد . و اين عين عبارت جناب شيخ است كه در جواب
دعاي حضرت مناظر نوشته است (و آنكه از حق سؤال
ميكني كه مرا توفيق بدهد باجراي اين قانون اميد ندارم كه
اين دعاي شما باجابت برسد . زيرا كه خداوند عالم در قران
شريف اِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ فرموده است) و اين
عبارت بر مقدار علم آخوند زاده دلالت ميكند . چه اگر
فرق قبول عمل و اجابت دعا را ميدانست . ميفهميد كه
بسا هست كه حق جل جلاله نه دعاي اتقيا را بل دعاي
انبيارا نيز مستجاب نميفرمايد . و لكن اعمال اتقيا و انبيارا
هرگز رد نميمايد . چنانچه دعاي حضرت ابراهيم و اغفر لاني
انه كان من الضالين مستجاب نشد . و حضرت خاتم الانبيا
بخطاب اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ مخاطب
آمد . و لكن اعمال اين وجودات مقدسه بل مؤمنين بايشان
البتة در محضر اقدس مقبول است و بسعادت رضا موصول .
و جناب آخوند زاده ملتفت نيستند كه اگر جنات مناظر
در باره ايشان دعا نموده نظر باین است كه از حق جل جلاله
مأمورند كه در حق اعداي خود دعا كنند و خير

ایشانرا مسئلت نمایند و کلمه لغنی و عبارت سوئی بر لسان
 نرانند تا عاقبت امت بهائیه مانند فرق و شیخ اسلامیّه که
 لعن غذایی یومیّه ایشان شده و عداوت و بغض و دشمنی ملل
 از ارکان دینی ایشان کشته است بمنافرت از اهل عالم منتهی
 نشود و بمعانیت و مجانبت از امم نینجامد و بعون الله تعالی
 نجات محبت و ووداد از جمیع آفاق فائز شود و بتعلیمات قلم
 اعلی نفثات حقد و عناد از کافه اطراف زائل آید تا عالم جنّت
 ابری گردد و جهان روضه غنا شود و ما ذلک علی الله
 بعزیز و ههنا نختم المقالة الثانية ونسئل من الله تبارک و تعالی
 فی خاتمة القول ان یؤیدنا و حضرة الشیخ علی مایحّب و یرضی
 و یقدر لنا ولهم خیر الآخرة و الا ولی

خاتمة

بر متصفّحین این اوراق پوشیدنمانند که در آغاز ترتیب
 این کتاب چنین مقرر شد که خاتمه را بذکر مطالب غیر
 مرتبطه جناب شیخ باصل دلیل و برهان مخصوص داریم
 و بعبارة اوضح آنچه را دلیل نیست و ایشان دلیل پنداشته و یا
 مرتبط باحتجاج نیست و ایشان مرتبط انکاشته اند و اوضح

و مکشوف سازیم و لکن چون اکثر این گونه مطالب
 بحکم ارتباط کلام در مقالات سابقه مذکور شد و جواب
 شبهات ایشان بعبارات و اوضحة ظاهر المعنی مبسوطاً مرقوم
 گشت . اکنون این مقال را بذکر جواب بعض مطالب
 جناب شیخ مخصوص میداریم که در طی مقالات سابقه
 ذکر نشده و از قلم ساقط گشته و ابداء ملاحظاتی در آن
 نرفته تا کلام از هر جهت تمام آید و کتاب بر وجه مرام
 باختتام رسد . و چون هریک از این مطالب جناب شیخ
 بمکانی است از غرائب که تا کنون در مصنفات احدی هر
 قدر قلیل العلم باشد دیده نشده و الی حال از هیچ کاتبی ولو
 بهر درجه مکابر باشد ملحوظ و مشهود نکشته عنوان هر
 مطلبی را بلفظ (و من الغرائب) مخصوص میداریم تا فصول
 ممتاز آید و نفس عنوان موجب جلب نظر و دقت ناظر
 و متصفح گردد و من الله التوفیق

﴿ فاحصه این غرائب ﴾

که دلالت و اوضحه بر مقدار فهم و ادراک جناب شیخ
 دارد و بصوت بلند انسانرا بر مراتب علم و فضل ایشان
 آگاه مینماید اینست که باوجود اینکه کتاب مستطاب
 ایقازرا خوانده و باعتقاد خود فهمیده معذک شك نموده اند

که معتقد اهل بها در حق حضرت باب اعظم نقطه اولی عز اسمہ الاعلی چیست و لهذا در رساله اولی استفسار نموده اند که آیا طائفه بایه مقام ایشانرا مقام نبوت و رسالت میدانند و یا مقام امامت و زیات و یا مقام قائمیت و مهدویت باوجود اینکه در این کتاب مستطاب بافصح خطاب تصریح فرموده اند باینکه آن حضرت قائم موعودند که حق جل جلاله در قران مجید بظهور مبارکش اعلام و اخبار فرموده و حضرت خاتم الانبیا برود مسعودش بشارت داده . و اینکه ظهور قائم موعود ظهور مقام ربوبیت و شاریت است نه ظهور مقام وصایت و تابعیت . و اگر شخص هر قدر بلید و قلیل الادراک باشد و همه عبارات این کتاب مستطابرا نفهمد لامحاله از احادیثی که در این کتاب مقدس وارد شده و بان استدلال فرموده اند بایست این قدر بفهمد که این طایفه آن حضرترا قائم موعود میدانند و ظهور مبارکش را ظهور مهدی مذکور در اخبار و نصوص می شمارند . آیا ممکن است که نفسی استدلال بحديث إذا ظهر القائم لعنه أهل الشرق والغرب را در کتاب ایقان شریف بیند و نفهمند بایه چه اعتقادی در حق آن حضرت

دارند و آیاتمتصور است که شخصی حدیث *إِنَّ فِي قَائِمِنَا أَرْبَعُ* *عَلَامَاتٍ مِنْ أَرْبَعَةِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ* را در این سفر مجید بخواند و باز هم نداند که اهل بهامقام آن حضرت را چه مقامی می شمارند . و اگر جناب شیخ بگویند که این احادیث را ندیده اند زیرا که (اقبالشان یاری بخواندن آن نمود) اعتذاری باطل است و تعلیلی منجمل . زیرا که رد دلیلی نادیده کار عامی جاهل است و حکم ببطالان حجتي ناخوانده شأن هازل شامل . همانا رباب دانش بیاد دارند آنچه را جناب شیخ در باره احادیث وارده از طریق اهل بیت طهارت نوشته بود و از این معلوم میشود که احادیث وارده در کتاب مستطاب ایقان را دیده اند که حکم بصعوبت فهم صحت و سقم آن نموده اند . و الا نخوانده و نفهمیده چنین حکمی کردن غایت تلاعب بادین مبین است و نهایت تهاون با وعود حضرت رب العالمین . و اعجب این است که چون جناب مناظر ایشان جواب این مسئله را بوضوح و کداشته و عنان سخن را بجواب شبهات ایشان معطوف داشته جناب شیخ بجان کرده اند که عدم تعرض مناظر در تعیین مقام حضرت باب نشان عجز از جواب است لهذا مجال مجادلت را فسیح و مرسخ شناعت و وقاحت را وسیع شناخته نایاً دوسه صفحه در مقام تشنیع و تقریب

پرداخته اند . و بعض عبارات جناب شیخ این است که تذکاراً لخصرتہ در این مقام ثبت میشود تا ارباب فضل مقدار فصاحت و بلاغت ایشانرا ببینند و منکرین فصاحت کتاب مستطاب ایقازرا بشناسند

(و این عین عبارات شیخ است)

چرا در بیان ادعای مدعیان تعال کرده خود شانرا بچپ و راست میاندازید و از جاده مستقیم کزیز میدهید و عوض اینکه در رد ایرادات مادللی و برهانی بیارید کاهی نصیحت و کاهی ملامت کردنرا جسارت میکنید . یقین بدانید تشبث باین حشایش ارضی هرگز آنجنابرا از غرق و هلاکت نجات نخواهد داد فقط جبل المتین باید و برهان قوی بکار آید هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین . مطمئن باشید از اینکه باین جواب کزیرانه (یقۀ) خود شانرا هرگز از چنک خصم قوی خلاص نخواهند کرد اکنون باز مقصود خودرا با کمال وضوح تکرار و اعاده میکنم و حکماً جواب مین را مطالبه مینمایم (انہی)

باری این عبد چون بر مقدار مدرک عالی جناب شیخ ملتفت شد و حکماً جواب طلبیدن ایشانرا ملاحظه نمود امتثالاً لحکمہ العالی در فاتحہ مقاله اولی بمبارات ظاهر المعنی

قبل از شروع بذکر ادله و براهین اعتقادات این طایفه را در حق نقطه اولی و جمال اقدس ابھی جل ذکرها و عز اسمها مرقوم و معروض داشت و مقام این دو ظهور مقدس را بروفق مصطلحات اهل تشیع و اهل تسنن بل و بروفق معتقدات یهود و نصاری مبین و معلوم نمود تا کریبان مناظر ضعیف از چنک شیخ قوی مستخلص کردد شاید این قوترا جناب شیخ در تعمیم تمدن بکار برد و بحر خزر را ببحر محیط متصل فرماید و کره ارض را بکره قمر تقریب نماید و ملت بیچاره را که بایه بذل رقیت مبتلا کرده اند از عبودیت ملل متمدنه نجات بخشد

(و من الغرائب)

اینکه چون مناظر سر قوم جناب شیخ را باین عبارت متذکر داشته اند که از مطالعه رساله جناب شیخ مستفاد شد که مقصود ایشان استفاده و استفهام نیست بل مقصودشان اظهار علم و فضل است و اینکه خودرا در عداد معارضین این امر اعظم محسوب دارند و حال آنکه باید جناب شیخ ملتفت باشند و بدانند که اکنون زیاده از پنجاه سال است که از ظهور این امر گذشته و رسائل ردیۀ عدیده در معارضه ورد آن نوشته شده چندان که رساله جناب شیخ در

عرض آن ناپید است و بعضی از آن موجود و حاضر اگر میل دارند بفرمایند تا فرستاده شود و مقصود جناب مناظر از این عبارت این بوده که جناب شیخ ملتفت شوند که هرگز رسائل ردیه موجب توقیف و منع نفوذ کلمه الهیه نبوده است چنانکه در عرض این پنجاه سال رسائل کثیره نوشتند و این امر از نفوذ ممنوع نشد . و بالجمله در جواب این عبارات مناظر جناب شیخ مطالبی نوشته اند . از جمله نوشته اند که (آثار قلیه بنده در راه دیانت و ملت دیر کاهی است موجود و منتشر است) و مقصودشان این است که فضل ایشان ظاهر است احتیاج باظهار فضل بنوشتن رساله رد بایه ندارند . و نگارنده این اوراق در این مقام سخنی ندارد لکن اینقدر معروض میدارد که آثار قلمی که یکنفر و ثنی را موحد و یا یکنفس یهودی و زردشتی را مؤمن نماید جز تضییع مداد و قلم چیزی نباشد . آثار قرآن و ایقان را دیدیدیم که نفوس کثیره را از شرک بتوحید و از کفر بایمان هدایت فرمودولی این اثر را از آثار افلام دیگران ندیدیم و نشنیدیم قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . و هم در جواب این عبارت

مناظر خود در صفحه یازدهم رساله مطبوعه نوشته اند .
(و هذا عين عباراته)

اما مظهر الهیه بودن مدعیان شمارا تصدیق نمیکنیم و بتصدیق کردن برهانی و دلیلی و آیاتی و بیناتی چه ظاهری و چه باطنی ندارم . محض اصطلاحی چند تازه و خشکه میشنوم که در هیچ دین و مذهب گفته و شنیده نشده است امر اعظم . امر الهی . قلم عزّ جمال قدمیه . هیاکل قدسیه و غیره چه معنی دارد از این تفنّن و لفاظی چه ثمر زاید . قلم عزّ جمال قدمیه یعنی چه . اگر این عباره بیکی از زبانهای اجنبی ترجمه گردد در آنوقت میبینید که چه قدری بی معنی و بی حقیقت و بی روح است . چرا این قلم عزّ جمال قدمیه با آثار ظاهریه خود مارا ساکت و قانع نمیفرمایند و از راه راست کریز میدهند و یا بقوت روحانیت باطنی پرتوی از انوار هدایت بقلوب تاریک ما نمایان کند که بصراط مستقیم بایی و یا بهائی سالك باشیم . اینقدر تطویل مقال لا طائل و تکرار پند و نصیحت ناقابل هیچ عاقل خیر را فائده نمی بخشد و مانند قلندران و نقالان با نقل عجوز کان مشغول شدن و بعبارة کونیند و نقل کنند کوران زمانرا فریب دادن و خاطر ایشانرا باین قسم حکایه خوش و مارا تحقیر

نودن فقط بمنظر مزور میزید نه مناظر حقیقت طلب را
(الی اخر کلامه عافاه الله)

جواب

یا ایها الناظر فی هذا الكتاب اعلم هداك الله وایانا الی
محجة العلم وطریق الصواب که جناب شیخ در این مقام دو
ایراد بر مناظر خود وارد آورده اند که هر یک در محل خود
در غایت غرابتست و بعید از منهج ارباب علم و درایت
(ایراد اول) اینکه این الفاظی که جناب مناظر در رساله
خود نوشته اند از قبیل امر اعظم و امر الهی و قلم عز
جمال قدمیه و هیا کل قدسیه و غیرها الفاظی است که جناب
شیخ در سایر ادیان و مذاهب ندیده اند . و اکنون این عبد
نمیگوید که بحکم قاعده (عَدَمُ الْوَجْدَانِ لَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ
الْوُجُودِ) ندیدن جناب شیخ دلیل نبودن نیست . بل
معروض میدارد که معنی دین جدید و ظهور بدیع این است
که جمیع اشیا بسبب او حله بدیعه پوشد و آداب و عوائد
و مصطلحات و عقائد جمیعاً صورت جدیده گیرد . چنانکه در
کتب مقدسه تورا و انجیل ابدأ در اسماء یوم قیامت جز یوم
الله و یوم الرب و یوم الملکوت اسمی دیگر مذکور نبوده

و قبل از ظهور حضرت رسول الفاظ صاخه . و قارعه .
و حاقه . و كذلك غاشیه . و ساهره . و كذلك لفظ خاتم
النیین . و حور العین . و أَنَهَارٍ مِنْ لَبَنٍ وَأَنَهَارٍ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى
لَذَّةً لِلشَّارِبِينَ . و کثیر من امثالها ابدأ مسموع یهود و نصاری
نکشته . و الی یومنا هذا باین الفاظ بهمان کونه نظر میکنند
که جناب شیخ با امر الهی و امر اعظم و هیا کل مقدسه .
و من نمیدانم امری را که در قران بلفظ (أَتَى أَمْرُ اللَّهِ
فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ) تعظیم فرموده است اگر مؤمن بهائی آنرا
امر اعظم بنویسد چه کنایه کرده است . و قلیرا که حق جل
جلاله در سوره مبارکه (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ) بآن قسم
یاد فرموده اگر کاتب قلم اعلی . یا قلم قدم . و یا قلم عز جمال
قدم . بنکارد چه معصیتی مرتکب شده و اگر ابدان مظاهر
امر الله را که شعرة ازان از صد هزار مثل ماها اعز و اعلی
است نفسی اعراش الهیه و یا هیا کل قدسیه بگوید چه
خلافی کرده . و بالجمله چون جناب شیخ نتوانسته اند که من
حیث القانون ایرادی بر این الفاظ وارد آورند و بعبارة
اوضح بقوانین لغویه غلط بودن عبارات مناظر خود را ثابت
کنند باین حیل واهی متمسک گشته اند (که اگر این الفاظ را

یکی از لغات اجنبیه فی المثل مثل روسی ویا فرانسووی ویا انگلیسی و امثالها ترجمه نمایند آنوقت بمعنی و بیروح بودن آن ظاهر میشود) . و این انتقاد را جناب شیخ از کتاب یکی از دعاة تمدن که در تقبیح انشآت مسلمین نوشته است اتحال نموده وَ كَالْبَيْغَاءِ الَّتِي تَحْكِي الصَّوْتِ وَلَا تَعْرِفُ الْمَعْنَى از خود باین سوی نقل و تحویل فرموده اند . غافل که امروز یومی نیست که حقائق در ستر تدلیس و تمویه مستور ماند و آنچه را خود بآن فریفته و مفتونند نزد ارباب عقول سلیمه نیز مطبوع و مقبول آید . زیرا فصاحت از اوصاف لفظیة کلام و عبارت از حسن ترتیب الفاظی است که راجع ببلغت کاتب و خطیب باشد نه از اوصاف معنویة کلام است که بمعنی بودن آن از ترجمه بلغت غیر واضح آید . چه فصاحت کلام را بیانین بجاو کلام از ضعف تالیف و تنافر کلمات با فصاحت مفردات آن تعریف نموده اند و فصاحت لفظ مفرد را عبارت از سلامت آن از تنافر حروف و مخالفت قیاس لغوی دانسته اند و از این جمله بخوبی مستفاد میشود که صحت و سقم الفاظ و فصاحت و رکاکت کلام راجع بنفس آن لغت است دخلی بترجمه بلغت غیر ندارد و از ترجمه معلوم نمیشود . و اگر فی المثل مترجمی نتواند عبارتیرا از لغتی

بلغتی دیگر بنحو فصیح ترجمه نماید ویا آنکه عبارتی ممکن نباشد که بلغت دیگر بنحو مطبوع ترجمه شود این ملامت راجع بمترجم است نه بصاحب عبارت اولی و این نقص از لغت مترجم الیها است نه از لغت مترجم منها . زیرا صنعت (حسن الترجمة) از صنائع صعبة بدیعیة است که هر کاتبی بآن قدرت نیابد و هر فصیحی در ترجمه هر عبارتی بحسن الترجمة متمکن نکردد . چه بسا واقع شده که ترتیب الفاظ در موضعی بغایت فصیح و شیرین و مطبوع شده و ترجمه آن در لغت دیگر بنهایت غیر فصیح و بیزه و نامطبوع . و اگر نفسی بترجمهای توراة و انجیل و قرآن و غیرها نظر نماید هر آینه بر صحت این قول ملتفت شود و بر عدم ارتباط صحت و سقم و سلامت و رکاکت کلام بترجمه بسایر لغات شهادت دهد . و چون سابقاً عرض شد که محال است نفسی که غرض او مجادله و مکاره و ستر حقائق است بادلّه حلیه اکتفا نماید و بخطای خود معترف گردد لهذا تا این مسئله بر ارباب استعداد کما یذنبی واضح و مکشوف شود در غایت خضوع از جناب شیخ رجا مینمایم که آیه کریمه الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ را بلسان فارسی ترجمه نمایند و هكذا آیه شریفه يَا أَيُّهَا الْمَرْمِلُ

قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ
 الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا . وهچنین آیات مبارکات وَالنَّازِعَاتِ غَرْفًا
 وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا وَالسَّاجِدَاتِ سَجًّا فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا فَالْمُدَبِّرَاتِ
 أَمْرًا يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاحِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ . وكذلك این آیات
 کریمات را وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا فَالْمُغِيرَاتِ
 صُبْحًا فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا فَوْسَطُنَّ بِهِ جَمْعًا . إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ
 لَكَنُودٌ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ . واین عبد مثل جناب شیخ
 نمیویسد که حکماً جواب میطلبم بل در نهایت ادب رجا دارد
 و در غایه خضوع استدعا مینماید که جناب شیخ چون حسب
 لله این مناظرات را بمیان آورده اند زحمت کشیده این آیات
 مذکور را بلسان فارسی ترجمه فرمایند تا مردم آن محدود
 مراتب بمعنی بودن و بیروح بودن ترجمه کلام طرفین را
 ملتفت شوند و بر صحت و سقم این ایرادی که جناب شیخ
 از دیگری آموخته و بما فروخته اند آگاه کردند شاید
 خود جناب شیخ نیز در ضمن ملتفت شوند که اصل این ایراد
 که بمعنی بودن کلام از ترجمه آن مستفاد میشود بجهت
 مقاومت قرآن شریف ایجاد شده است و بی بصران آنرا
 پیشاشت و سرور مقبول میدارند و طوطی صفت من غیر

شعور نقل میکنند . و حال آنکه ما ثابت و مدلل داشتیم که
 عدم امکان ترجمه عبارتی از لسانی بلسان دیگر یا از قصور
 مترجم است در صناعت حسن ترجمه و یا از قصور بعض
 لغات است در مزایای لفظیه . و ابداً لازم نیست و شرط
 فصاحت و بلاغت کلام نبوده است که ممکن باشد فصاحت
 و بلاغت آن بلسانی دیگر بترجمه انتقال یابد و روحانیت
 زبانی از زبان دیگر مستفاد گردد . چنانکه همین آیات
 شریفه که ترجمه آنرا از جناب شیخ رجا نموده ایم در لسان
 عربی در غایت حسن نظم و سلاست و رقت و فصاحت
 و بلاغت است و ترجمه آن بهر لسانی که باشد در نهایت قبح
 ترکیب است و رکاکت . و این جمله ارباب نباهت را کفایت
 است و اهل بنان و بیان را قانون صحیح کتابت و خطابت
 (ایراد ثانی) جناب شیخ این است که چرا این ظهور یا آثار
 ظاهریه و یا بقوت باطنیه ایشانرا هدایت ننماید و براه بانی
 و یابهای مستقیم نمیدارد . و اینعبد که بلاد و اسعه را سیاحت
 کرده و با علما و افاضل ملل و ادیان معاشرت نموده و کتب
 دینی و مناظرات علمیّه هر مذهبی را بنظر دقت و امعان
 منظور و ملحوظ داشته هرگز ندیده است نفسی که خود را
 از اهل علم میداند و لو هر قدر قلیل العلم و فاقد الشعور

باشد استدلال بنفی نماید و عدم اذعان خود را دلیل بطلان مدعی مقام شاریت شمارد . چه این بدان میماند که نفسی بگوید اگر حضرت موسی هادی بود چرا اهل مصر را جمیعاً هدایت نمود . و یا حضرت عیسی چرا علمای یهود را بسبیل حق مستقیم نفرمود . و یا حضرت رسول با آثار ظاهریه و یا قوت باطنیه روحانیه چرا اینهمه نفوس را الی یومنا هذادر ضلالت و اکذاشت و بسبیل حق مسلمانی مستقیم نداشت . بل عیناً بدین میماند که کسی بگوید اگر خداوند هادی است چرا با قوت و قدرت ذاتیه هر کافر را هدایت نمیفرماید و اگر وهاب و مغنی است چرا برافت و رحمت الهیه هر فقیر را غنی نمیاید . آیا چه مزیتی در شیخ تفلیس موجود است و در کشیش پاریس مفقود که باید حکماً آنرا جمال اقدس اهبی بقوت باطنیه بطریقه بهائیه . هدایت فرماید . و لکن این را ضرر نیست اگر حضرت خاتم الانبیا با قوت باطنیه و ظاهریه در مدت هزار و سیصد سال در ضلالت و اکذارد . و مرا عجب میاید از اینکه حضرت شیخ الاسلام باین قوت قریحه و شدت عارضه و سلامت ذوق و حسن احتجاج که انحطاط امم اسلامیه را در امور علمیه و صناعیه از معاصی بایه میدانند و عدم اذعان خود را برهان بطلاق امر داعی الی الله می شمارد

چرا مبحث ادله و براهین خود را بیش از این وسعت نداده و فی المثل بروشنی روز و تاریکی شب و سیاهی اهل زنج و سفیدی مردم افرنج و سکون اججار و جریان انهار و برودت ماء و حرارت نار و کثیر من امثالها بر صحت قول خود و تکذیب امر الله استدلال نفرموده زیرا که مجال ایرادات غیر مربوطه وسیع است و میدان انتقادات بارده غیر وارده فسیح . بلی آیه مبارکه إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ سَبَب تَخْصِصِ بَعْضِي رَا بَهْدَايْتِ معلوم میدارد و حدیث إِذْ خَرَجَ الْقَائِمُ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ خَرَجَ بِرُخِي رَا از این امر اعظم واضح مینماید . و لکن عیب اینجا است که اگر نفسی سبب این توقف و تردد را خدمت جناب شیخ معروض دارد و خالصاً لوجه الله ایشانرا بتلاوت قران شریف و دقت و امعان در ایقان مجید تشویق نماید و ایشانرا بشواهد و امثال چنانکه داب دیرینه اصحاب مقال و قدمای رجال بوده متنبه گرداند میرنجند که چرا بایه ناصح واقع شده اند و چرا بشواهد و امثال تکلم نموده اند و چرا در مقابل شدت انکار منکرین یا مفتریات مفترین قنم یاد کرده اند . و اینقدر ملتفت نیستند

که بهائی بچاره که برادر خود را در شرفه هلاک میکنند و او را مانند امم قدیمه و ملل عتیقه از احاطه سیل بلائی عاجل بالکل غافل و ذاهل مینگرد جز اینکه او را نصیحت کند چکنند و غیر از اینکه نصیح خالص خود را بقسم مؤکد دارد چه چاره نماید (وَالنُّصْحُ أَغْلَى مَا يُبَاعُ وَيُؤْتَى) و اگر بصیری در کتب مقدسه تورا و انجیل و قرآن نظر نماید میبیند که در کتب مذکوره جمیعاً مواضع و نصائح و قصص و حکایات و حلف و یمین وارد شده و لکن بقدری که در قرآن شریف قسم و یمین و تکرار قصص، ماضین و نصیح و انذار متکبرین وارد شده در هیچ کتاب از کتب متقدمین و متأخرین موجود و مشهود نیست لهذا اگر حضرت مناظر در طی کلام خود کاهی قسم یاد کرده و یا نصیحی نموده و یا بشواهد و امثال تکلم فرموده باید جناب شیخ عفو فرماید زیرا بقرآن شریف اقتدا کرده و در طریق سلف مشی نموده

إِنْ كَانَ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ * فَلْيَشْهَدِ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِي
(ومن الغرائب)

که هم دلالت واضح بر مقدار مدارک جناب شیخ دارد این است که با آنکه بزعم خود کتاب مقدس ایتقاراً

خواننده و فهمیده اند کمان کرده اند که این امر اعظم مذهبی است از مذاهب اسلامیة از قبیل زیدیه و یا اسماعیلیه و کیسانیه و امثالها و از این بخوبی مستفاد میشود که ایشان نه تنها کتاب مستطاب ایقان را نفهمیده اند بل فرق فیما بین ادیان و مذاهب را هم ندانسته اند چه اگر میدانستند که سه چیز که عبارت است از تعدد شارع و تعدد کتب سماویه و اختلاف صور و ارکان اعمال دینی ادیان را از یکدیگر مفروز و ممتاز میدارد میفهمیدند که این امر اعظم عبارت از دینی از ادیان الهیه است نه مذهبی از مذاهب اسلامیة . اگر نزول تصدیق رسالت حضرت خاتم الانبیا در ایقان این امر را مذهبی از مذاهب اسلامیة مقرر دارد پس باید بسبب نزول تصدیق حضرت عیسی در قرآن هم اسلام مذهبی از مذاهب نصرانیة باشد و بسبب نزول تصدیق حضرت موسی در انجیل دیانت نصرانیة مذهبی از مذاهب دین یهود شمرده شود و هکذا رشته نکوس و تقهقر تا بدوره اولی منتهی آید و خطای این وهم و پستی این نظر محتاج بزیاذه بسط و تطویل نباشد . بلی چنانکه در تفسیر آیه کریمه شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ

وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ بَيَانِ نُمُودِيمِ اِكْرَافِ نَفْسِ مَوْحِدِي جَمِيعِ اَنْبِيَا
 وَمُرْسَلِيْنَ رَا مَظَاهِرَ حَقِيْقَتِ وَاحِدَةٍ شَمَارِدِ وَاَدِيَا زَاكِلِ عَلٰى
 حَدِّ سِوَا اَبْوَابِ جَنَّتِ وَاحِدَةٍ تَقَدِّمِ وَسَعَادَتِ شَنَسَادِ اَوْ
 مِيْتَوَانِدِ بَفَهْمِدِ كِهْ اَيْنِ اَمْرِ اعْظَمِ حَقِيْقَتِ مَقْدَسَةِ دِيَانَتِ
 اِسْلَامِيَهْ اِسْتِ كِهْ بَظُهْوَرِ مَبَارِكِ قَائِمِ مَوْعُوْدِ خَالِيْ اَزْ شِوَابِ
 بَدْعِ وَاَهْوَاءِ مَذْهَبِيَهْ تَجَلِيْ نَمُوْدِهْ وَبَشَارَتِ يَظْهَرُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ
 جَدِيْدِ وَكِتَابِ جَدِيْدِ وَقَضَاءِ جَدِيْدِ مِنَ السَّمَاءِ بِاَبَشَارَتِ يَمِيْمِ
 الدِّينِ وَيَنْفُخُ الرُّوْحَ فِي الْاِسْلَامِ وَبَشَارَتِ يُعِزُّ اللهُ بِهِ
 الْاِسْلَامَ بَعْدَ ذَلِكِ وَيُحْيِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ بِتَمَامِهَا مَتَحَقِّقِ كَشْتِهْ .
 وَلَكِنْ جَنَابِ شَيْخِ اَزْ اَيْنِ مَشْرَبِ كِهْ مِنْهَلِ عَذْبِ تَوْحِيْدِ
 حَقِيْقِيْ اِسْتِ بَسِيَّارِ دُوْرِنِدِ وَچِنَانِكِهْ هَرْدُوْ رَسَالَةُ اِيْشَانِ
 شَهَادَتِ مِيْدِهْدِ اَزْ فَهْمِ اَيْنِ مَسْئَلَةُ غَامِضَهْ بَسِيْ مَهْجُوْرِ .
 وَاَكْرَ خَوْفِ تَطْوِيْلِ نَبُوْدِيْ عِبَارَاتِ صَفْحَهٗ (۳۴ و ۳۵) رَسَالَةُ
 مَطْبُوْعَهْ اِيْشَانِ رَا مَرْقُوْمِ مِيْدَاشْتَمِ تَا مَطَالَعَهْ كَنْنَنْدِ كَانِ اَيْنِ
 اَوْرَاقِ بَرِ مَرَاتِبِ حَسَنِ نَظْرِ وَذَوْقِ اِيْشَانِ آ كَاهِ كَرْدَنْدِ وَبَرِ
 مَرَاتِبِ اِطْلَاعِ وَانصَافِ اِيْشَانِ شَهَادَتِ دِهَنْدِ كِهْ چِكُوْنِهْ اَيْنِ
 اَمْرِ اعْظَمِ رَا مَذْهَبِيْ اَزْ مَذَاهِبِ اِسْلَامِيَهْ تَصَوُّرِ نَمُوْدِهْ
 وَمَسْجُوْبِيْ رَا كِهْ وَجُوْدِ مَبَارَكِشِ دَائِمًا مَحَاطِ بِاَمْوَاجِ آتَشِيْنِ

بِلَايَايِ لَا تَحْصِيْ اِسْتِ بِجَلُوْسِ دَرِ مَدِيْنَةُ مَنُوْرَةُ عَكَا وَخَوْشِ
 كَدْرَانِيْ وَكَامْرَانِيْ مَلَامَتِ فَرْمُوْدِهْ .
 هَمْ يَحْسُدُوْنِيْ عَلٰى مَوْتِيْ فَوَا اِسْفِيْ * حَقِّ عَلِ الْمَوْتِ لَا اَخْلُوْ مِنْ الْحَمْدِ
 ﴿ وَاَزْ مَوَاضِعِيْ كِهْ مَقْتَضِيْ دَقَّتِ نَظْرِ اِسْتِ ﴾
 مَسْئَلَةُ مَوَازِيْنِ اَرْبَعَهْ اِسْتِ كِهْ فِيمَا بَيْنِ شَيْخِ وَمَنَاظِرِ شَانِ
 مَحَلِّ اِخْتِلَافِ كَشْتِهْ وَدَرِ مَعْرِفَتِ صَحَّتِ وَسَقَمِ اَنْ
 اعَاصِيْرِ مَجَادَلَتِ وَاَمْوَاجِ مَخَاصِمَتِ مَتَصَادِمِ وَمَتَلَاظِمِ شَدِهْ
 وَجَنَابِ شَيْخِ كَمَا هُوْ مَعْهُوْدِ مِنْهْ وَمِنْ اِمْتَالِهْ اَزْ غَمَامِ كَلَامِ رَعُوْدِ
 وَبُرُوْقِ تَقْرِيعِ وَتَشْنِيْعِ وَزَجْرِ وَتَوْبِيْخِ رَا بَشَدَتِ نَازِلِ وَهَاطِلِ
 دَاشْتِهْ وَبَا وَهَامِ بَرَقْهَا خَلْبُ وَغَمَامُهَا جَهَامُ خُوْدِرَا غَالِبِ
 وَمَنْصُوْرِ اَنْكَاشْتِهْ . وَاَكْرَ چِهْ تَقْرِيرِ اَيْنِ مَنَاظِرَتِ بَايَسْتِيْ دَرِ
 ضَمَنِ دَلِيْلِ تَقْرِيرِ دَرِ مَقَالَةُ اَوْلٰى مَرْقُوْمِ اَيْدِ وَلَكِنْ چُوْنِ
 دَرِ اَنْ مَوْضِعِ نَظْرِ بَتَسْلَسَلِ مَقَالِ وَاَرْتِبَاطِ كَلَامِ مَوْقِعِ ذِكْرِ
 نِيَاْفَتِ دَرِ اَيْنِ مَقَامِ بَذَكْرِ اَنْ مِيْپَرْدَازِيْمِ وَاَزْ قَرَاةِ كَرَامِ
 مَعْدَرَتِ مِيْطَلِيْمِ . وَاَجْمَالِ مَادَارِ بَيْنِ الْمَنَاظِرِيْنِ اَيْنِ اِسْتِ كِهْ
 چُوْنِ جَنَابِ شَيْخِ دَرِ رَسَالَةُ اَوْلٰى نُوْشْتِهْ بُوْدَنْدِ (كِهْ اَكْرَ
 مَقْصُوْدِ اَزْ غَلْبِهْ وَسُلْطَنَتِ غَلْبِهْ وَتَسَاْطُ مَعْنُوِيْ بَاشَدِ كِهْ بَمَرْوُزِ
 اَيَّامِ وَتَجَدُّدِ خَلْقِ وَاَزْمَانِ بَظُهْوَرِ اَيْدِ حَقِيْقَتِ دِيَانَتِ عِبَدَةُ
 اَوْثَانِ لَازِمِ اَيْدِ وَاَلْخَالِ اَنْ بَطْلَانِ هَذَا الدِّينِ اَظْهَرَ مِنْ

الشمس واین من الأمس) و جناب مناظر در جواب مرقوم داشته بودند که مذاهب و ثنیه وضع الهی نیست بل وضع علما و حکمای یونان و رومان و امثال ایشان است که باغراض سیاسیّه و یا فوائد علمیّه وضع نموده و نشر داده اند و آنرا هم در ظلّ کلمه توحید و معرفت الهیّه که کتب انبیایی حقّ است موضوع و منتشر داشته اند. و مقصود حضرت مناظر این است که ادیان کل بوضع الهی و اعتماد بوحی سماویّه تشریح شده باین معنی که ادیان موجوده کل بر این نهج تأسیس یافته است که شخصی از افراد امت باذن الله تعالی قیام نموده و بتوسط کتابی که نسبت آنرا بخداوند تبارک و تعالی داده و وحی سماوی دانسته است شریعتی و دیانتی تشریح فرموده و آن شریعت بقوت غالبه سماویّه نافذ شده و الی امد معلوم موجب انتظام حال آن امت گشته بخلاف عبادت اوئان و تعظیم تمائیل که از امور مخترعه مذهبیّه است که یا صور و تمائیل انبیا و رؤسای ادیان است که تذکاراً لهم در معابد گذاشته و عبادت مینمایند چنانکه در دیانات بودیه و برهمنیه و غیرها موجود و مشهود است و یا صور و تمائیل اجرام فلکیّه است که بتوهم استفاضه و کسب فوائد در معابد مینهادند و عبادت مینموده اند چنانکه از دین صابئین در

کتب مذکور و مسطور م و متانت و اتقان قول حضرت مناظر را کسی تواند فهمید که بر کیفیت تشریح ادیان اصلیّه آگاه باشد و موجبات انشقاق مذاهب مختلفه و اسباب دخول بدع و عبادات باطله را در دین الهی کما ینبغي بداند. و ما سابقاً کیفیت انشقاق مذاهب مختلفه را از ادیان الهیّه مفصلاً مرقوم داشتیم و سبب دخول عبادات باطله را در عبادات اصلیّه واضح نمودیم تا هر کسی فرق فیما بین دین و مذهب را بفهمد و ادیان را که بوضع الهی و اعتماد بوحی سماوی تأسیس یافته است از مذاهب که سبب حدوث آن اغراض سیاسیّه و یا اختلاف آراء اجتهادیّه بوده است تمیز دهد و ظهور دیانت جدیده الهیّه را بمذاهب مختلفه که بوجهی بیکدیگر مماثل و مشابه نیست اشتباه نکند. و بالجمله حضرت مناظر پس از ذکر این قول برای اینکه جناب شیخ را باصل دلیل دین که موجب زوال شک و حصول یقین است متنبّه و متوجه دارند چنین مرقوم داشته اند که موازینی که جمیع اهل عالم در معارف و علوم و ادراک حقائق و فنون بآن متمسکند چهار میزان است (میزان اول) حس است و این میزان نزد اکثر فرق خصوصاً فلاسفه اروپا امروز میزان مسلم است یعنی مدرکات حسیّه صحیحش تمام است و حیثش

لا كلام (میزان ثانی) ادله عقلیه و قیاسات منطقیه است که
بنظر استدلال معبر میدارند و حکمای سلف و خلف از
فلاسفه و مشائین و سوفسطائیه و متکلمین این میزان را در
معارف راجعه بعوالم وجوب و امکان موثوق به و معتبر
میشمارند . (میزان ثالث) میزان نقل است که علمای ادیان
بان متمسکند چنانکه فی المثل علمای یهود بنصوص تورا
و علمای نصاری بعبارات انجیل و علمای اسلام بآیات قرآن
واحادیث استدلال مینمایند (میزان رابع) الهام است که مستند
وحید اشراقیه و صوفیه ملت اسلام است که آنرا واردات غیبیه
مینامند و بکشف و شهود تعبیر مینمایند . و چون انسان بصیر
بنظر دقیق ملاحظه کند جمیع این موازین اربعه را مختل و معتدل
مشاهد نماید و در امر دین و معرفت مظاهر امر حضرت ربّ
العالمین بالخصوص قابل اعتنا و اعتبار نشمارد . چه در صورتیکه
حسّ بصر که اقوی حواس ظاهره است نقطه جواله را
دائره بیند و سراب را آب انکارد و اجرام کبیره فلکیه را
صغیر و ارض متحرّک را ساکن و کرات مرکزیه را متحرّک
شمارد الی کثیر من امثالها البته این چنین ادراکی جائز الخطا
باشد و موجب قطع و یقین نکرده . و همچنین است حکم
دو میزان ثانی که عبارت از ادله عقلیه و قیاسات منطقیه باشد

چه در صورتیکه با وجود اتحاد مدرک دائماً و سائل خلاف
در هر مسئله فیما حکما و فلاسفه استحکام داشت و دلایل
عقلیه موجب زوال اختلافات علیه نشد البته رجای حصول
یقین و اطمینان قلب از آن مسلوب گردد و قاعده موثوق
بها در معرفت مسائل دینیه نشود بل بسابود که سالها باده
عقلیه بر اثبات امری استدلال مینمودند بعد باز بهمان ادله
مسئله ثابته را نفی میکردند مانند حرکت و سکون ارض
و عدد افلاک و تنهایی و عدم تنهایی ابعاد عالم و اثبات و نفی
جوهر فرده الی کثیر من امثالها و بالا جمال میتوان گفت
بای استدلالیان چوبین بود * بای چوبین سخت بی تمکین بود
و كذلك این حکم جاری است در ادله نقلیه زیرا که ادراک
منقول نیز موکول بهمان موازین عقلیه است و چون مدرک
اول مشوب باشد البته بطریق اولی مدرک ثانی که بآن
منوط است مختل گردد . و اما میزان رابع که میزان الهام باشد
و آنرا عرفا واردات قلبیه مینامند میزان مجهولی است که
هرگز اعتماد را نشاید و موجب قطع و یقین نشود چه باقرار
عرفا و ساوس شیطانیه نیز از خواطر قلبیه است و باعتقاد
صاحب این مخطورات از الهامات روحیه این است که
مشایخ طرق و اقطاب صوفیه نیز در مشاهدات خود متیقن

نشندند و بعینها باختلافاتی که متمسکین باده عقلیه و تقلیه گرفتار شدند ایشان نیز مبتلا و گرفتار گشتند. و چون اختلال موازین اربعه ثابت و مدلل شد سبب حدوث مذاهب مختلفه از قبیل عبادت اوئان و وضع تمائیل در معابد و علت بطلان آن معلوم گردد و عدم انطباق آن بر ادیان الهیه واضح و مکشوف شود. زیرا مؤسسین این مذاهب که حکمای یونان و روم و هند و چین بوده اند بسبب تمسک بهمین موازین باطله و مدارک ناقصه که ذکر شد عبادات مبتدعه را اختراع نمودند و بکمان انتفاع از تمائیل وضع اوئانرا در معابد جایز دانستند نه بسبب اعتماد بروحی سماوی که میزان اهل الله است و تمسک بوضع الهی که متمسک و معتمد علیه عباد الله. زیرا که میزان اهل الله و معتمد علیه عقلا و ارباب دانش از عباد الله بصارت قلبیه و احساسات وجدانیه است که بعقل کلی الهی معبر است و این میزان حقیقی الهی است و مستفاد از وحی سماوی که مؤسس آن انبیای عظام بوده اند و کتب ایشان کتب سماویه است که خالق عالم را از تیه جهالت و هوی نجات میدهد و برضوان علم و هدای هدایت مینماید و آن کتب صحف و تورا و زبور و انجیل و قرآن و بیان و ایتقان و سایر آیات منزله از قلم رحمان است و لهذا

آنچه در این کتب الهیه نازل شده از اصول دیانت و طرق معرفت هیجوقت تغییر ننموده و نخواهد نموده و از عالم محو نشده و نخواهد شد. و خلاصه القول این مطلب حضرت مناظر بود که خلاصه و مختصر آن ذکر شد اکنون ملاحظه فرمایند که جناب شیخ الاسلام معظم پس از آنکه کلام ایشانرا ناقصاً و مقتضیاً در رساله خود ایراد فرموده چه نوشته اند

﴿ و این عین عبارات رساله جناب شیخ ﴾

(است که در صفحه ٢٥ مرقوم داشته اند)

یقیناً ارباب معرفت و صاحبان بصیرت هر کسیکه بمقابله این مرید که درست دقت بفرماید و تطبیق بمعارضه مانماید متفکر خواهد ماند در اینکه آیا این خرافات و خیالات از او در حالت نوم صادر شده است و یادر حالت بیداری زیرا که بحث و ایراد ماجیست و جواب او کدام. بنده میگویم که اگر مراد از غلبه محض غلبه باطنی باشد بت پرستان این زمان که لامحاله درختا و زاپون هستند میتوانند بگویند که دین ما هزاران هزار سال است قوام و دوام دارد و نفوس ما هم از نفوس نصاری و یهود و اسلام فرداً فرداً بغایت بسیار است این نیست مگر بقوت

همان غلبه باطنی و معنوی که در نفس نفیس مؤسس مابود که حقایق کلمات او یوماً فیوماً مؤثر افتاده تا باین درجه رسیده در این صورت حقیقت مذهب و حق لازم آید و حال اینکه بطلان این دین از آفتاب روشنتر است . او در جواب آنها باعجاب میگوید (سبحان الله این مطلب ملاحظه نشده است که مذاهب اصنامی با سلوب و ترتیب ادیان الهی و ملت وحی نیست مؤسس آنها حکمای قدیم و مؤسس اینها انبیای عظیم بوده اند) انصاف بدهید هیچ این جواب را ربطی و نسبتی ولو جزئی باشد بسؤال و بحث مادارد یانه . من مکر ولو اشاره بوده باشد درجائی گفته ام که مذاهب اصنامی با سلوب ادیان الهی است که شما میگوئید نیستند . من مکر گفته ام که مؤسس دین بت پرستان از انبیای عظام است شما میگوئید که خیر مؤسس آن حکمای قدیم است . موضوع نزاع در خصوص غلبه تام است . ما میگوئیم که مراد از غلبه غلبه تامه است که ظاهراً و باطناً میبایست پیدا و موجود باشد شما میگوئید خیر محض غلبه معنوی مراد است که برور ایام و تجدد از زمان بمحصول آید . بنده میگویم اگر چنین است این نوع غلبه را صاحبان مذاهب باطله هم میتوانند ادعا بکنند خصوصاً عبده او ثان

که دوام دین و کثرت متدینین از همه موقین ادیان الهی افزون است . شما جواب میدهید خیر مؤسس دین ایشان حکما و مؤسس دین ما اینها است این جواب بی معنی و بی ربط را نه اینکه تنها قارئان و سامعان باهوش حتی مردمان روستائی و صحرائی هم باقیههه خواهند خندید . و اینکه موازین ادراکات را بچهار قسم منقسم میکنی و همه را مختل و مشوش میشماری یعنی میزان حس و عقل و نقل و الهام را کلاً معیوب و مدخول انکاشته اند این زعم و وهم شمارا حیف است که بنظر ارباب بصیرت حواله بکنم بل بنظر کودکان ممیز باهوش حواله مینایم و ایشان بلا شبهه ساده و کشاده از جناب مناظر مزور سؤال خواهند کرد که حالا که شما میزان عقل و نقل و ادراک حواس و الهامات خداوند یرا الیوم معیوب و مختل دانستید پس جناب شما بواسطه کدام دلیل که دخل بعقل و نقل نباشد بمقام مناظره آمده اید و اگر میزان حس مختل و نامعتبر است شما بواسطه چه چیز دانستید که شعله جواله نقطه است دائره نیست و یا آنچه کلاماً مینماید آب نیست سراب است و آنچه شما را بگفتن این است و نیست و ادار مینماید چیست . و اگر میزان نقل مختل است چرا از قران و انجیل بزعم خود شاهد میآورید . ای بیچاره میزان الله چه معنی

دارد گفته اهل الله مکر داخل نقل و الهام نیست . عجیباً این سوالات را اگر یک طفل ممیز باشمور بجناب مناظر مزور بدهد چه جواب خواهد گفت . بیچاره از اضطراب و تزلزل قلبی خودشان هیچ نمیداند چه طور دست و پازند که خود را از دام خجالت و مغلوبیت خلاص بکنند (الی آخر کلامه عافاه الله)

جواب

اکنون این عبد لازم نمیداند که جواب جناب شیخ را در خصوص دیانات بودیه و برهمیه و صابئیه مرقوم دارد و بطلان و همایشانرا که کمان کرده اند اصلاً این ادیان بر وضع عبادت اوئان تشکیل یافته است واضح و معلوم نماید زیرا که سابقاً در دو مقام این مسئله را کما ینبغی مبرهن و مکشوف داشتیم و اقوال مورخین را در مبدأ دیانات صابئین نقل نمودیم و آیه مبارکه لِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مُنْشِكًا رَا از سوره حج برای ارباب بصارت تلاوت نمودیم که این آیه مبارکه اگر کوشهائی که مصداق وَفِي آذَانِهِمْ وَقُرْآءَتُهُمْ بِشْنُود بصراحت بر صحت مبدأ جمیع ادیان موجوده فریاد مینماید و سخافت کلام جناب شیخ الاسلام را که نوشته اند (و حال

اینکه بطلان این دین از آفتاب روشن تر است) واضح و مدلل میدارد چه این آیه مبارکه بصراحت مینماید که جمیع ائمه بلا استثنا شرائع و مناسکی را که اکنون بآن ناسک و عاملند حق جل جلاله وضع و تشریح فرموده و تاریخ شهادت میدهد که عبادات باطله لازماً بتوسط امثال جناب شیخ در دیانات الهیه داخل شده . ایکاش برید نسیم رادر محضر شیخ فہیم راه بودی تا از جانب این عبد معروض داشتی که یایها الشیخ الجلیل این ادیان که شما آنها را باسم بت پرستان میخوانند اسامی آنها دین پرستان نیست و هیچ نقسی بر نخواستہ است که دین بت پرستی احداث نماید و ان دین باقی ماند . اسامی این ادیان دیانت صابئیه و دیانت بودیه و دیانت برهمیه است . همچنانکه حضرت رسول علیه السلام قیام فرمود و شریعت اسلام را بادعای وحی سماوی تشریح نمود کذلک شارعین ادیان مذکورہ قیام نمودند و شرائع صابئیه و بودیه و برهمیه را بوحی سماوی تشریح کردند و بعد بطول زمان فقہای جہلہ آن ملل صور و رسوم این شارعین را محض احترام و تذکر در معابد نهادند و عبادت این صور را که بت و وثن همان است در میان ملت شائع داشتند . و بت مصحف بود است و بود اول شارع الهی است که در میان

امت صیینه قیام نمود و شریعتی معلوم تشریح فرمود، نمیدانم اکنون باین عبارت واضحه میتوانید مقصود کلام جناب مناظر بهائی را ادراک فرمائید که نوشته است (مذاهب اصنامی باسلوب و ترتیب ادیان الهیه نیست) یا بازم ادراک نمیتوانید کرد و بجای کلام معقول کودکان وضعفاء العقول را بحجایت خواهید خواند و در مقام دلیل و برهان هجر و هذیان خواهید نوشت . اینکه شما ویا مؤرخین برهمیه و بودیه و صابئین را بت پرست مینامید بعینه چنان است که نصاری را خواج پرست مینخوانید . اگر احترام و عبادت صلیب موجب بطلان دیانت مقدسه مسیحیه تواند شد احترام و عبادت رسوم و تمائیل نیز موجب بطلان دیانت اصلیه بودیه و برهمیه و صابئیه تواند گشت . جناب شیخ میکوسند که مقصود از غلبه که در ظهور قائم و عده داده شده است غلبه تامه ظاهریه و باطنیه است که میبایست در ظهور آنحضرت پیدا بشود نه غلبه باطنیه روحانیه که بتدریج حاصل شود چنانکه بایه کمان کرده اند (چرا) بدلیل اینکه اگر مقصود غلبه دینی تدریجی باشد بت پرستان چین و ژاپون میتوانند بگویند این غلبه باطنی تدریجی در دین ما هم پیدا شد اکنون این عبد از اهل دانش سؤال مینماید که

اگر مقصود از غلبه غلبه ظاهریه و تدریجیه هر دو باشد آیات پرستان چین و ژاپون نمیتوانند بگویند که این غلبه نیز در دین ما پیدا شد آیا زردشتیان نمیکویند که دین ما بغلبه تامه ظاهریه و باطنیه بر عالم غلبه یافت در این صورت جناب شیخ این ملل را چه جواب خواهند گفت و امتیاز دین خود را بر سایر ادیان بچه برهان مبرهن خواهند داشت . و مادر مبحث سابق واضح نمودیم که ابداً هیچ برهانی ندارند جز آنکه همان کلام فارغ را تکرار نمایند که (والحال ان بطلان هذا الدین اظهر من الشمس واین من الامس) و اینقدر بحمد الله شعور و ادراک مفقود است که نمیتوانند بفهمند که همین قسم که جناب شیخ بطلان سایر ادیان را از افتاب روشنتر میدانند اهالی آن ادیان دین جناب شیخ را واضح البطلان می شمردند (كَلِمًا دَخَلَتْ أُمَّةً لَعْنَتٌ اخْتِهَا) باری چون این مسئله در سابق مستوفی و مدلل واضح و معلوم شد در این مقام بتکرار کلام نمیر دازیم بگذار جناب شیخ کودکان و روستائیانرا بتصدیق و معاونت خود بطلبند و بقیهقهه بخندند لَقَدْ صَحَّ فِيهِمُ الْمَثَلُ السَّائِرُ (وَشَرُّ الْاِبْلِيَّةِ مَا يُضْحِكُ) وَاطْبَقَ عَلَيْهِمْ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا .

اکنون سخن در موازین اربعه است که فیما بین المناظرین محلّ مشاجرت گشته و اعاصیر حدت فقاقت هیجان یافته . جناب شیخ تعجب نموده اند که آیا حضرت مناظر در خواب بوده که بنکارش این عبارات جرأت نموده . کلامی صحیح و مطایبی متین است . اگر حضرت مناظر بیدار بود ادراک مینمود که مسئلهء غامضهء راکه عقول اعظم فلاسفه در هر عصر از فهم آن عاجز آمده در جواب مَنِ لَأَشَانُ لَهُ فِي الْعِلْمِ نُوَيْسِدُ و بصیرت فؤادی راکه بِحُكْمِ الْمُؤْمِنِ يُنْظَرُ بِنُورِ اللَّهِ خَاصَّةً اصحاب انبیا و مرسلین است عَمَّنْ هُوَ بَعِيدٌ عَنْهُمْ بِمَرَاكِحٍ نَطْلُبُ .

(دیری است که بالغین عالم فرموده اند)

(چونکه با کودک سروکارت فتاد * بس زبان کودکی باید کشاد)
باری اگرچه از جملهء محالات است که تا انسان در عالمی وارد نشده است بتواند بچشم اهل آن عالم نظر نماید و لهذا بالغین در وصف این نظر و این ادراک و این ذوق (مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَذَرِ) فرموده اند و بعبارة اوضح تبیین این حال را برای غیر اهل آن محال دانسته اند و لکن

معدنك كله اگر انسان بصیر در کیفیت ایمان طبقه اولی از مؤمنین تدبّر نماید میتواند بر مقصود حضرت مناظر آگاه گردد چه هرگز بطرس رسول و سایر رسل از حضرت عیسی علیه السلام و حضرت امیر وزید بن رواحه و ابو بکر و عمر و سایر صحابه از حضرت خاتم الانبیا علیه اطیب التحیه واثنا در اول ایمان و اذعان آیتی و معجزهء که دلیل حسی است نطییدند و عبارات تورا و انجیل که از ادلهء لفظیه است ایمان نیاوردند و پیراهین فلسفیه و قوانین حکمیه و قیاسات منطقیه بر صحت دعوت نبویه استدلال نمودند و بواردات قلبیه و خلصات صوفیه و مشقات ریاضات تمسک نجستند بل فقط بنور فؤاد و بصارت قلبیه چنانکه حضرت مناظر تصریح نموده است مظهر امر الله را شناختند و بصدق قولش اعتراف نمودند و باین قوت که اعظم قوای عالم است بر قبایل و امم غلبه یافتند . و اگرچه تا اطمینان قلب حاصل نشود در جمیع فنون دلیلیت دلیل ساقط گردد معدنك از سوق کلام بل صریح عبارت حضرت مناظر مستفاد میشود که ایشان در معرفت مظاهر امر الله میزانیّت این موازین اربعه را انکار نموده اند . اکنون بانصاف در این موازین اربعه نظر کنیم و میزانیّت هر بکرادر معرفت

مظاهر امر الله بسنجیم (میزان اول) حواس ظاهره است و این معلوم است که چون خطای حسّ ظاهری در بعض موارد مسلم شد حجیت آن نزد اهل علم ساقط گردد چه میزان مسلم آن است که هرگز خطا نکند ولیکن چون جناب شیخ براسم مغالطه و مجادله موصوفند لهذا از ایشان سؤال میشود که نه شما اعتقاد دارید که انبیا علیهم السلام معجزات ظاهره و خوارق عادات باهره اظهار فرمودند و نه شما در آن بحث که دلیلیت شهادت و حجیت قتل فی سبیل الله را انکار نمودید و مقتولین طمع و دنائت را در صف اصحاب بلایا و شهادت نشانید اعتراف کرده‌اید که معارضین انبیا و ائمه هم غایت اعتقاد و اعتماد را بعقاید خود داشتند و بسبب ثبوت و رسوخ عقاید باطله رایت جانفشانی و فدا کاری می‌افراشتند در اینصورت که کفار باعتقاد شما معجزات محسوسه دیدند و این حس و این رؤیت موجب اطمینان قلب ایشان نشد چه اطمینانی باحساسات ظاهریه و ادراکات حسیه باقی میماند آیا چشم کافر و مؤمن هر دو وجه منور حضرت خیر البشر را نمیدید و کوش معرض و مقبل هر دو نعمه آیات الهیه را نمیشنید . ولیکن یالله از این میزان مخالف و ترازوی غیر منصف که کفه از آن در

آسمان بود و کفه دیگر در زمین . چه این همه نور یزدانی میدید و آن یکسره ظلمت نفسانی این رحمت و نعمت و هدایت مشاهده مینمود و آن تفرقه و زلت و ضلالت این نعمه طیور علین میشنید و آن طنطنه اساطیر اولین فنعیم ماقیل کربدیدی حسّ حیوان شاهرا * پس بدیدی کاو و خر الله را (و اما میزان ثانی) که معبر است بادلّه عقلیه و قیاسات منطقیّه اختلال و عدم کفایت آن اظهر است از میزان حسّ خصوصاً در معرفت مظاهر امر الله چه در صورتیکه اختلال این میزان در معارف فلکیّه و طبیعیّه ظاهر شد و بطلان اکثر معتقدات فلاسفه ساف مکشوف و واضح گشت چه اعتباری در آن باقی میماند . و اگر نفسی در عقاید فلاسفه یونان و مصر نظر نماید میتواند بر مقصود حضرت مناظر و عدم کفایت براهین عقلیه واقف آید . چه این فلاسفه عظام که بعد صیت و سمو مقامشان بشرق و غرب بالغ شده و ادله عقلیه و قیاسات منطقیّه از ایشان بوراث بحکمای اسلام و نصاری انتقال یافته است یکنفس از آنها در ظهور حضرت عیسی و ظهور حضرت خاتم الانبیا بتوسط این ادله و قیاسات نتوانست خود را از عقائده سخیفه و ثنیّه نجات بخشد و بایمان بحضرت عیسی و یا حضرت

خاتم الانبیا فائز آید . بل این حکما و فلاسفه اقوی مانع نفوذ امر حضرت عیسی علیه السلام بودند و کتب عدیده در رد آن حضرت و مقاومت امر الله تصنیف نمودند . چندانکه بولس رسول در فقره هشتم از اصحاب دویم نامه کولسیان اهل ایمان را وصیت فرموده که کسی شمارا بفلسفه نفریبد و بعلوم حکمیّه که فیما بین ناس متداول است بدام خود نکشد . و از این جمله که عرض شد معلوم و واضح گشت که هرگز این قیاسات میزان معرفت حق نبوده و سبب هدایت نفسی نشده و لقد احسن من قال

اندر این بحث از خرده بین بدی * فخر رازی رازدان دین بدی (و اما میزان ثالث) که عبارت از ادله نقلیه است و مفاهیم خطایه اختلاش از سایر موازین اوضح است و افتضاحش در معرفت حقائق اصرح . چه این ادله زیاده از هزار و هشتصد سال است که یهود را از معرفت حضرت عیسی و حضرت رسول محروم داشته بل بالضرورة و العیان همین میزان مختل البیان است که موجب خسران عموم اهالی ادیان گشته . چه اگر از یهود فی المثل مستفسر شوی که چرا امر حضرت عیسی علیه السلام را تصدیق نکردید روشن و واضح جواب میدهند که بسبب اینکه ظهور آن

حضرت مخالف نصوص تورا و وقوع یافت . و اگر از مجوس پرسید که چرا ظهورات مقدسه موسی و عیسی و خاتم الانبیا را کردن ننهادید ساده و کشاده میگویند که این ظهورات منافی صحف ابراهیم متحقق شد و اگر از نصاری جو یا شوی که بچه سبب باین وثوق و اطمینان امر خاتم پیغمبرانرا تکذیب نمودید فوراً بلا تردد اظهار میدارند که ظهور محمد منافی انجیل است و مخالف نصوص صریحه این کتاب جلیل . اکنون سوق اسلام است و دور میزان داری علمای اعلام . اگر عقلای امت مرحومه از تجربتهای امم مر قومه منتهی نکردند و در معرفت ادیان بحبل این میزان ظاهر الخسران آویزند معلوم است که ربحشان چه باشد و انجامشان بکجا منتهی گردد . و بالجمله چون موجبات ضلالت امم اولی معلوم شد که تمسک بهمین ادله نقلیه بوده معنی حدیث شریف را توانی فهمید که سابقاً از مجاهد غیث بحار از فضیل بن یسار روایت نمودیم إِنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهَلَةِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ . فَقُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ . قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ آتَى النَّاسَ وَهُمْ يُعْبَدُونَ

الْحِجَارَةَ وَالصُّخُورَ وَالْعِيدَانَ وَالْخَشَبَ الْمَنْحُوتَةَ . وَإِنْ قَائِمًا إِذَا قَامَ آتَى النَّاسَ وَكَلَّمَهُمْ تَيَّأُولُ عَلَيْهِ كِتَابُ اللَّهِ وَيَتَجَبَّرُ عَلَيْهِ بِهِ . ثُمَّ قَالَ أَمَّا وَاللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَذَابُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَالْقَرُّ . یعنی فضیل بن یسار از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت نمود که از آن حضرت شنیدم که میفرمود چون قائم ماقیام فرماید او را از جهال خلق پیش آید مصائب و شدائدی سخت ترو دشوارتر از آنچه رسول خدا را از جهال جاهلیت پیش آمد . کفتم چرا . فرمود بسبب اینکه زمانی که رسول خدا ظهور فرمود وقتی بود که مردم سنگها و چوبهای تراشیده شده را میپرستیدند و چون قائم مظهر فرماید وقتی باشد که هر یک قرآن را بر ضد او تأویل کنند و بکتاب الله بزد او احتجاج نمایند . یعنی معارضین و معاندین حضرت رسول مردمان امی عامی بودند ولیکن معاندین و معارضین قائم موعود فقها و علما خواهند بود . و این نکته در غایت وضوح و ظهور است که معارضه مردمان امی جاهل آسانتر است از معارضه مردمان عالم فاضل که گاهی آیات قرآن را محرفاً بر ضد امرش تفسیر کنند و وقتی بضروریات دینیه حضرتش را تکفیر

نمایند و زمانی تصدیق نکردن فلاسفه و حکما را دلیل بطلان امرش دانند و هنگامی خرق جبال و وصل بحار را از اطاعت او امرش اهم و الزم شمردند و از همه بهتر و خوشتر آنکه حضرتش را در عین بلا و مسجون بیجوس در بیت و خوش گذرانی ملوم و متهم دارند و بیانا تشریح بجهت اینکه مخالف تفاسیر نصاری است مردود و غیر مقبول شمارند و از اینهم شیرین تر و با مزه تر آنکه او را بشر فیایی بحضور خود مأمور دارند و خود را از مسافرت و طلب حق معاف و معذور شناسند و اگر اطاعت نمود قلم بردارند و برد و تکفیر احبابش فتوی نکارند . و هم حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود ولیکن قسم بخدا که عدل حضرت قائم در خانه ایشان در آید آنگونه که سرما و کرما در بیوت داخل شود . یعنی از نفوذ و غلبه امر مبارکش مانع نتوانند شد و لو بهر حيله در آویزند و در پناه هر شبهه کویزند و یا بمقاومت بر خیزند و بظلم خون مظلومان را ریزند عاقبت امر مبارکش غالب آید و عدل الهی هر نفسی را بروفق اعمالش پاداش بخشد . و بالجمله از آنچه ذکر نمودیم واضح و مبرهن شد که میزان ادله نقلیه میزان مختلی است که عالمی را گمراه کرده و ترازوی ناقصی است که در سوق معارف

مایه زیان و دام خسران اهل جهان کشته .

(ولقد احسن من قال .)

چون بوصل اورسیدی ای فضول * جهل باشد جستن قول رسول
(واما میزان چهارم) که عبارتست از الهامات صوفیه
و واردات قلبیه فی الحقیقه چنانکه حضرت مناظر مرقوم
داشته اند میزان مجهولی است که کمان ندارم عقلایی هیچ
امتی چه در معارف عمومیه و چه در معرفت انبیا و معارف
دینیّه بآن اعتماد نمایند و هرگز معقول نیست که حق جل
جلاله تأسیس دیانت را بآراء اهل ریاضت محول فرماید .
واحکام عبادات و معاملات را که ترقی امم و انتظام عالم بآن
مربوط است باوهام و افکار صوفیه موکول نماید .
ویالله از میزانی که اساس آن از ریاضات شاقه غیر مأثوره
و عبادات باطله غیر مشروعه باشد و حاصل آن بطالت
و کسالت و انزوا و خود و خمول امت گردد . و عدم اعتبار این
میزان امر ظاهری است که محتاج بتکلف استدلال نیست
و شایسته تطویل مقال نه خاصه در صورتیکه این کبار
مشایخ و اقطاب طرق نیز متفق نباشند و هر یک افکار خود را
الهامات حقیقه و افکار سایر مشایخ را وساوس شیطانیه
شمارند در اینصورت چه اعتباری برای این میزان باقی

خواهد ماند و ممیز ایندو که این یک شیطانی است و آن یک
رحمانی چه خواهد بود .

و خلاصه القول چون مراتب تأثیر و اعتبار موازین
اربعه معلوم شد اکنون در این کلام حضرت شیخ الاسلام
نظر فرما که بر سبیل استنکار و استغراب نوشته اند (ای
بیچاره میزان الله چه معنی دارد) و كذلك مرقوم داشته اند
(شما بکدام دلیل بمقام مناظره آمده اید) و حال آنکه
حضرت مناظر شیخ بکمال صراحت نوشته اند که میزان
صحیح امر الله است که بتوسط مظاهر امر مثل حضرت
موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیا و نقطه اولی
و جمال اقدس ابعسی ظاهر شده و موجب حصول یقین در
افتداه مصدقین و مؤمنین بایشان کشته . نه اختلافی در این
موازین الهیه موجود و نه اختلافی در اصول و مبانی ایشان
مشهود آنچه با این میزان الهی سنجیده شود و منطبق آید
راجح و مقبول است و آنچه با آن منطبق نیاید مرجوح
و مردود . یا اولی البصائر النیره و القلوب المدرکه حق جل
جلاله در قران مجید در سوره حدید میفرماید لَقَدْ أَرْسَلْنَا
رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ

بالتسبیط . ملاحظه فرمائید که خداوند جلّ و علا در غایت صراحت . فرموده است که ما با پیغمبران کتاب و میزان نازل فرمودیم تا سبب استقامت امت گردد و جناب شیخ در کمال وقاحت مینویسد (ای بیچاره میزان الله چه معنی دارد) آیا جناب شیخ الاسلام در یومی از ایام تفکر نموده که این میزانی که خداوند با انبیا نازل فرموده است چه میزانی بوده . حاشا وکلا . چه اگر بدین معنی ملتفت شده بود هرگز بنوشتن این عبارت جسارت نمی نمود . و این نکته بر ارباب بصارت واضح است که میزانی که حق جل جلاله با انبیا نازل فرمود میزان حواس ظاهره نبود چه این حواس با انسان آفریده شده است نه با انبیا نازل گشته و كذلك ظاهر است که این میزان قیاسات منطقیه و قوانین عقلیه نبوده . چه هرگز هیچ رسولي کتاب منطق تصنیف فرمود و بامت خود ترتیب قضایا و اخذ نتائج بنحوی که نزد فلاسفه مقرر است تعلیم نمود . و همچنین در غایت وضوح است که مقصود بشارات سابقین و اخبار اولین نیست . زیرا که آن بشارات بانبی سابق وارد شده نه بانبی لاحق و كذلك واضح و ظاهر است که این میزان خلسات صوفیه و واردات قلبیه مشایخ نیست چه ذکر بی اشاره باین

خرافات در کتب انبیا دیده نشده و حرفی و کلمه بر مظاهر امر الله در اعتبار این افکار نازل نگشته . کدام نبی ظاهر شد که بامت خود آداب مراقبه آموزد و معرفت خود را بریاضات شاقه محول فرماید . در این صورت کالشمس فی وسط السماء ظاهر است که مقصود از میزانی که با انبیا علیهم السلام نازل شد همان روح قدسی است که بعقل کلی الهی معبر است و یا امر الله النازل من السماء مفسر . و لعمري الله اگر مراقلمی در صلابت چون حدید بودی و اصابعی مانند پولاد قوی و شدید و لسانی افصح از فصیحای عالم و بیانی المبح از بلغای امم بازم نتوانستی نکاشت و کما ینبغی معلوم داشت که معترضین علی الله چه مایه از مشرب عذب الهی دورند و از فهم ظواهر آیات قرآن مهجور که این آیات صریحه را در قرآن می بینند و این ایرادات رکیکه را مینویسند فاعتبروا یا اولی الابصار . جناب شیخ نوشته اند اگر میزان نقل مختل است چرا شما بانجیل و قرآن استدلال مینمائید . بلی یا حضرة الشیخ بجهت اینکه با میزان الله که ظهور قائم موعود باشد منطبق است . این مسئله واضحی است که اگر یهودی در ردّ حضرت عیسی بعبارات توراة استدلال نماید خطا کرده است و بالعکس اگر نصرانی در اثبات

حقیقت امر آنحضرت بعبارات توراہ مستدل گردد براه صواب رفته زیرا که میزان الله ظهور حضرت مسیح است که مثبت قول نصرانی است نه یہودیے و كذلك اگر نصاری در ردّ حضرت رسول بعبارات انجیل استدلال نمایند خاطی اند و بالعکس اگر مسلم بعبارات انجیل مستدل گردد مصیب زیرا که میزان صحیح ظهور حضرت خاتم الانبیا است و آن مثبت قول مسلم است نه نصرانی . و همچنین است امر قائم موعود که مؤمن بآن حضرت میتواند بعبارات توراہ و انجیل و قرآن استدلال نماید و معرض از آنحضرت نمیتواند زیرا میزان الله که نفس ظهور باشد مثبت قول مقبل است نه معرض و مرجح استدلال مؤمن است نه منکر . و این میزان الهی هرگز از عالم قطع نشده است و نخواهد شد و متمسک بآن هرگز خسران نیافته است و نخواهد یافت هو العروة الوثقی والحبل الممدود فی جمیع القرون والأزمان وهو المیزان الذي اخبر الله تعالى عنه بقوله **وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ** . یا حضرت الشیخ کرقم از فہم این مسائل دورید آیا قرآن شریف را ہم نخواندہاید کہ بندای جهانگیر میفرماید **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** آیا ایمان و علم و عرفان

جز از یقین و اطمینان قلب است آیا هیچ فرمودہ است **أَلَا بِالْأَدْلَةِ الْحَسِبِيَّةِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** . آیا هیچ وارد شدہ است **أَلَا بِالْقِيَاسَاتِ الْمُنْطَقِيَّةِ تَيَقَّنُ النَّفُوسُ** آیا در هیچ سورہ نازل کشتہ است **أَلَا بِالْبَشَارَاتِ الْفُظِيَّةِ تَسْتَنِيرُ الصُّدُورُ** . آیا در هیچ آیہ منصوص بودہ است **أَلَا بِالْهَامَاتِ الصُّوفِيَّةِ تَسْتَقِيمُ الْأُمُورُ** . و مفسرین قرآن بعضی لفظ ذکر الله را در آیہ مبارکہ بنفس قرآن تفسیر فرمودہ اند و بعضی عبارت از اذکار و صلوات و دعا و تضرّع بین یدی الله دانستہ اند و آئمہ ہدی سلام الله علیہم بقائم موعود تفسیر فرمودہ اند و در ہر صورت موازین اربعہ از موضوع آیہ مبارکہ خارج است و صحت قول حضرت مناظر ثابت و واضح . و بالجملة شما خواه کودکانرا بمعاونت خوانید و یار و ستائیا را در محفل ضحک و قہقہہ نشانید ماجز نفس مظهر امر الله و کتاب اورا دلیل و حجت ندانیم و جز تمسک باین حبل ممدود و عروہ وثقی چیز را موجب نیک بختی و سعادت نشماریم پیش آنخورد شید کوبس روشن است * در حقیقت ہر دلیل رهنماست و ایس یصح فی الاذهان شیء * اذا احتاج النهار الى دليل (ومن الغرایب)

کہ ہم دلالت واضحہ دارد بر اینکه جناب شیخ از کتاب

مستطاب ايقان هيچ نفهميده اند حتى مطالب ظاهره آنرا ادراك نموده اند اين است كه چون در رساله اولي چنانكه مشروحاً ذكر شد يكي از ايرادات ايشان اين بود كه چرا صاحب ايقان طائفة شيعه را مخصوصاً در اين كتاب مخاطب داشته اند وفي المثل بجاي يا ايها الناس كه بايد خطاب عام باشد يا ايها الفرس فرموده اند . و جناب مناظر ايشان در جواب فرموده بود كه چون سايل يكي از اعزّه سادات و اشراف ايران بوده لهذا كتاب مستطاب ايقان خطاب با ايشان نازل شده . و جناب شيخ در ردّ حضرت مناظر در صفحه (۴۵) رساله ثانيه مطبوعه خود عباراتي مرقوم داشته اند كه هم من حيث اللفظ از غرائب عبارات است و هم من حيث المطلب از عجائب انتقادات . و چون ذكر آن نيز سابقاً از قلم ساقط شده بود در اين موضع عيناً عبارات ايشانرا مرقوم ميفاريم تا مراتب علم و فضل ظاهري ايشان معلوم گردد و هم مبلغ اطلاعشان بر كتاب مستطاب ايقان واضح آيد

(و اين عين عبارات جناب شيخ است در صفحه چهل و پنجم)
باري بيايم بر سر اعتذار مناظر بر قارئين محترم البته معلوم كرديد كه مشهود له اين استشهاد فقره بود كه

صاحب ايقان آنرا از انجيل شريف نصاري نقل کرده بود و اخبار حضرت مسيح را بمعاني دلخواه خود تفسير و تأويل نموده شاهد آنرا از دعائي نذبه آورده بود . حال از جناب مناظر سؤال ميروود کدام سيد عزيز و محترم و چگونه شيعه و مخلص ائمه هدى است در عين مشهود له ترديدي بل محرف بودنش را اعتقادي نبوده باشد و آنرا كويا مسلم و مقبول دانسته شواهد آنرا از مولاي مناظر خواهش نمايد . و حال اينكه قران شريف بتحريف آن بصوت عالي ندا کرده است قبول آن ردّ اينرا لازم ميدهد و در صوت رد نه اينكه شيعه بلكه مسلم نميگردد . و علاوه چنانكه خود مناظر اعتراف نموده جواب سائل را بايد از همان قول و كتاب داد كه آنرا اعتقاد و تصديق نمايد نه اينكه از كتابي كه محرف ميشمارد . افسوس بر نظر مناظر كه يك چشمش براي ديدن نفع خود بينا و چشم ديگر از ديدن حقيقت كوروي نور است . واقعا اگر سائل چنين شخص محترم و محب آل طاهرين ميبود چرا صاحب ايقان احترام و اعتقاد آنرا منظور نفرمود و عوض اينكه شاهد و مشهود له را از قران شريف و احاديث منيف نبوي و ائمه طاهرين آورد مشهود له را از مسليات سائل پنداشته شاهد را از

قول دیگری می‌آورد . فرضاً اگر سائل بمولای جناب مناظر ایراد بکند که بنده همان مشهود له را قائل نیستم که تا شاهدش را قبول بکنم چه جواب خواهد داد (انتهی کلامه)

جواب

اگر نفسی از صفحه (۶۸) الی صفحه (۷۴) کتاب مستطاب ایتانرا که مطبوع و منتشر است مطالعه نماید بر مقدار ادراک و بصیرت و فهم و درایت جناب شیخ کما ینبغی مطلع و آگاه گردد . زیرا که تفسیر آیه مبارکه *يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَمَعْنَاهُ حَقِيقِي* تحریف و بطلان اوهام جهال اسلام که کمان کرده اند علمای یهود و نصاری عبارات کتب مقدسه تورا و انجیل را تغییر داده و بجای کلیات اصلیه سماویه عبارات دیگر نوشته اند . بکمال وضوح در صفحات مرقومه در کتاب مستطاب ایتان نازل شده . و بصراحت فرموده اند که تحریف غیر محو است و مقصود از تحریف این است که علمای یهود آیات تورا را بمیل و هوای نفس خود تفسیر می‌نمودند و از معانی اصلیه صحیحه مصروف و محرف می‌داشتند . چنانکه در این کتاب این عبد نیز دو عبارت از بیانات مبارکه امیر المؤمنین علیه

السلام را نقل نمود که آن حضرت بصراحت اخبار فرموده‌اند که جهال اسلام قرآن شریف را تحریف خواهند نمود یعنی آیات مبارکه این کتاب مجید را بهوای نفسانیه خود تفسیر خواهند کرد چنانکه معانی حقیقه مقصوده بر خلق مجهول ماند و اگر نفسی (چنانکه امروز میبینی) آیات کتاب را غیر محرف تفسیر کند مردود خلق شود و کسی اوراجای و مأوی ندهد . و خلاصه القول مسئله تحریف کتب مقدسه و بطلان اوهام فقهای اسلام در کتاب مقدس ایتان مفصلاً مبسوطاً نازل شده و صحت کتب سماویه مبرهن و مدلل گشته است . و از این جمله واضح و مدلل میشود که قبول کتب مقدسه مقتضی رد قرآن شریف نیست بل رد کتب مقدسه موجب جهل بمعانی حقیقه قرآن است و برهان ضعف ایمان و ایتان . و لکن جناب شیخ با اینکه ایتان شریف را خوانده اند کمان کرده اند که این مسئله سؤال نشده و بیانش در کتابیکه هیچ چیز در او ترک نشده است متروک مانده . لهذا وکاله از جانب سید محترمی که ایتان در جوابش نازل شده فرض سؤالی نموده اند و بعد از فرض سؤال متحیر مانده اند که صاحب ایتان چه جواب خواهند فرمود و واثق شده اند که البته جوابی نخواهد بود . و همین یکی

بر آنچه جناب شیخ از ایقان فهمیده اند دلالت میکند و مقدار نور بصر و نورانیت بصیرت ایشانرا معلوم میدارد . و گمان نمیرود که اگر کتاب مقدس ایقان بر یکی از عوام تلاوت شود این مسئله تحریف کتب مقدسه که آیا مذکور است یا مذکور نیست بر او مجهول ماند . و این در غایت وضوح است که اگر جناب شیخ ایقانرا فهمیده بودند در اصل دلیل و برهان عدم تغییر کتب مقدسه گفتگو مینمودند . باین معنی که آیا این ادله و براهینی که جمال اقدس اجدی بر عدم تغییر عبارات کتب سماویّه بان استدلال فرموده اند صحیح است یا نیست . دلیلیت دارد یا ندارد . نه اینکه گمان کنند که ذکر این مسئله متروک مانده . و بعد فرض سوّالی نمایند و بتوهم اینکه البته جوابی ندارد خود را مسرور فرمایند (لَبِیکَ عَلَی الْإِسْلَامِ مَنْ کَانَ بِأَکْبَارِ) . ولیکن جای عجب نیست چه نفسی که اینقدر از معرفت لغت بی بهره باشد که در این چند سطر بجای لفظ (مُسْتَشْهَدٌ مِنْهُ) در عبارت (مشهود له) نویسد باید او را معاف داشت اگر عبارات کتاب آسمانی را بخواند و معانی آنرا نفهمد . زیرا بر مطلقین بر علوم ادبیّه مخفی نیست که اگر نفسی بعبارتی از عبارات انجیل استشهاد نماید آن عبارت را شاهد گویند و کتاب

انجیل را مُسْتَشْهَدٌ مِنْهُ نه مشهود له چنانکه جناب شیخ نوشته اند و مقدار علم و حسن انشای خود را معلوم داشته اند . بلی اگر این لفظ در یکموضع از عبارات حضرت شیخ واقع شده بود میتوانستیم بر این حمل نماییم که غلط ناسخ است نه مصنف و لکن چه باید کرد که در پنج موضع وارد شده و باب حمل و تأویل من جمیع الجهات مسدود مانده . و لعمر الله این عبد دوست نمیدارد که در صفحات کتب علمیه چیزی نکارد که در آن اهانت نفسی باشد . ولیکن چه باید کرد که جناب شیخ خود این بابرا مفتوح داشته اند و بحکم (الْبَادِیُّ أَظْلَمُ) خود در رساله اولی و ثانیه رایت این مکالمات را افراشته اند . و اگر انسان در این مواضع سکوت کند و دقائق اغراض فاسده مغرضین را مکشوف ندارد اهل دانش خورده گیرند و حمل بر جهل کاتب نمایند . و لذا نخست این عبد معذرت میطلبد و بعد المعذره خدمت اولی الالباب معروض میدارد که جناب شیخ در باره مناظر خود مرقوم داشته است که یکچشم او باز است بجهت اینکه برای نفع خود عبارات انجیل استدلال نموده و چشم دیگر کور بجهت اینکه محرف بودن آنرا ندیده . و این عبد معروض میدارد که حضرت مناظر بصریح آیه مبارکه لَا مَبْدَلَ

لكلمات الله که جمع مضاف و بتصریح جمیع علمای عربیت مفید
عموم است کتب سماویہ را بلا استثنا مصون از تغییر و تبدیل
دانسته و تحریف را چنانکہ حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام
بان شہادت داده اند عبارت از تفسیر کلمات الله بہواہی
نفسانیہ شناخته است تا بقانونی کہ فیما بین اهل علم مقرر
است تصدیق بجمیع آیات کتاب نموده باشد و بقبول آیه
ورد آیه دیگر موسوم نکردد . ولکن جناب شیخ کہ
آیه یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ را دیدہ و نفہمیدہ و از رویت
و فہم لامُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ محروم مانده اند آیا خود اقرب
بتثیل مذکور نخواہند بود و خود را مصداق آیه مبارکہ
اَفْتَوْمُنُونَ بَعْضَ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ نخواہند نمود
بل کسی کہ در ايقان شریف استدلال بایات انجیل را
بیند و از رویت ادلہ صحت این کتاب مقدس کہ بلا
فاصلہ ذکر شدہ است محروم ماند آیا او بشخص یکچشم
اشبہ نباشد و مثل مشہور الأَعْوَرُ يَرَى الْعَالَمَ بَعِينَهُ برا و منطبق
نیاید . جناب شیخ نوشتہ اند کہ (فرضاً اگر سائل بمولای
جناب مناظر ایراد بکند کہ بندہ همان مشہود لہ را) یعنی
انجیل را) قائل نیستم کہ تا شہادتش را قبول بکنم چہ جواب

خواہد داد) عَافَاكَ اللهُ يَا حَضْرَةَ الشَّيْخِ . جواب میفرماید
بہمان دلیل کہ در قران شریف نیز بان استشہاد شدہ است
آيَا آيَةٌ مَبَارَكَةٌ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا
عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ رَا نَحْوَانِدَهُ آيَا آيَةٌ كَرِيمَةٌ
و مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ را ندیدہ اید و با
این حدّ از بصیرت مناظر خود را يك چشم شمرده اید .
اگر جایز است بر محمد صلی الله علیہ وآلہ وسلم کہ بایات
انجیل استدلال فرماید بر قائم ال محمد چراروا نباشد و اگر
باعتماد شما کتاب محرف استشہاد را نشاید این ایراد بر قران
چرا وارد نیاید . آیا پیاس خاطر شیخ حکم مظاهر امر الله در
این موارد مختلف است و یا شتا و صیف باعتبار ایشان در سطح
واحد مجتمع . و اعجب از ہمہ این است کہ جناب شیخ با اینکه
کتاب انجیل را باعتبار فاسد خود محرف دانسته و استدلال
بانرا باطل شمرده است در مواضع عدیدہ رسالہ مطبوعہ
آنرا بلفظ (شریف) و لفظ (مقدس) وصف نموده است
آیا انسان بصیر از این عبارت راجحہ تملق و تزویر استشہام نمینماید
و از جناب شیخ کہ بلا حق مناظر خود را منافق و مزور
خواندہ است سؤال نمیکند کہ یا حضرت الشیخ اگر باعتبار

شما انجیل محرف و غیر مقبول است چرا آنرا شریف دانسته
اید و مقدس شمرده اید . آیا کمان کرده اید که این مراتب
بر افاضل نصاری مجهول میماند و این تملق و ریاء ظاهری
جراحات هزار ساله را اصلاح مینماید . هیهات هیهات
(وَلَنْ يُصْلِحَ الْعَطَّارُ مَا أَفْسَدَ الدَّهْرُ) اگر اهل بها کتاب
انجیل را شریف و مقدس گویند خالی از شوائب نفاق و تملق
وریا است . زیرا کتب سماویة را مطلقاً مصون از تغییر
و تبدیل میدانند و کلام الهی را بلا استثنا محفوظ از محو
و تصرف می شمارند . ولکن آن کسی که کتابها را مصحف
و باطل داند و استدلال با آنرا جایز شمارد مع ذلك آنرا
شریف و مقدس نکارد این عین خدعه و ریاء باشد و قائل
آن در نزد ارباب بصیرت بمنافق و صرائی موسوم گردد
فَلْيَتَذَكَّرْ هَذَا النُّخْبَابَ الْجَدِيلِ حَيْثُ قَالَ فِي الْأَنْجِيلِ . يَا مُرَائِي
أَخْرِجِ الْخَشَبَةَ مِنْ عَيْنِكَ أَوْ لَا لَتُبْصِرَ جَيْدًا وَتُخْرَجَ الْقَدَى
مِنْ عَيْنِ أَخِيكَ . و بالجمله اهل بها کتاب الهی را دلیل باقی
و حجت بالغه میدانند که تا ظهور دیگر باید خلق باحکام آن
عامل کردند و بنصوص آن محاسب شوند و از ینایع آن
مستفیض آیند تا حجت الهیة از خلق قطع نشود و حبل

متین الهی مقطوع و منقسم نکردد و نفسی را بین یدی الله
عذری نماند . و لهذا حق جلّ جلاله کتابرا در کنف حفظ
خورد محفوظ داشته و در پناه صون و حراست خود مصون
و محروس فرموده تا اگر مبطلی قصد تغییر آنرا نماید و یا
معانیدی بمقاومت آن برخیزد حق جلّ جلاله که قدرت
و قوت و قاهریت او مسلم کلّ ادیان است بقدرت غالبه کید
اورا ظاهر فرماید و اثر اورا محو و زائل کند و لا معنی
للحقّ الاّ الباقي الثابت و لا معنی للباطل الاّ الزاهق الزائل
و این است مقصود از آیه مبارکه لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ
و مفهوم از کلمه تامه اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ .
و اگر نفسی بخواهد مقدار رحمت و رأفت و انصاف و دیانت
جناب شیخ را خوب بفهمد در این یکی نظر نماید که جناب
شیخ بدون اینکه بشناسند آن سید محترم کی است که سؤال
نموده و کتاب مقدس ایقان در جواب سؤالات او نازل
شده و قبل از آنکه بفهمند که آیا او پس از نزول ایقان
تصدیق نمود یا نمود و اقبال جست یا باعراض اوّل باقی ماند
معذک فلم بر گرفته و نه تنها بر نفی سیادت او بل بر کفر او
فتوی نوشته اند و از حوزه اسلام خارج داشته اند تا معنی

صیانت بیت رسالت واضح شود و سبب اینکه در مدت هزار و سیصد سال این عائله شریفه در موقع قتل و نهب و سبی اشرار بوده اند واضح آید. چه امری ظاهر است که در این مدت مدیده هیچ وقت دماء طاهره اهل البیت مسفوک نشد الا بعد از آنکه فقهای عظام ایشانرا از حوزه اسلام خارج شمردند. و نسبت ایشانرا از بیت نبوت مقطوع و دفع ایشانرا لازم دانستند حتی اینکه یکی از السنه طاهره از هل بیت طهارت امت را باین شعر مخاطب داشت

يَا أُمَّ السُّوءِ لَا سَقِيًّا لِرَبِّعِكُمْ * يَا أُمَّةً عَجَبَتْ مِنْ فِعْلِهَا الْأُمَّةُ

و دیگری چنین فرمود

يَا بَاعَةَ الْخَمْرِ كُفُّوْا أَلَا بِالْكُم * عَنْ مَعْشَرٍ بِيَعِهِمْ يَوْمَ الْفِئَاءِ دَمٌ
محمد تقی نامی از تجار اصفهان حکایت نمود که چون در سنه (۱۲۹۶) هجریه حادثه شهادت نورین نیرین الحسن و الحسین قدس الله تربهما وقوع یافت بعد از ظهر یوم ۲۳ شهر ربیع الاول که یوم شهادت بود برای شغلی از اشغال تجارت بقریه خلفا که مسکن نصاری است رقم و عموم اهالی را از این حادثه کبری غمگین و محزون یاقم در این اثنا فتاتی از اجانب از من پرسید که سبب قتل این دو سید جلیل چه

بود. کفتم بسبب اینکه از طایفه بایه بودند. کفت دانم بایه بودند فائده قتل ایشان چه بود. نه از ذریه پیغمبر شما بودند و بکارم اخلاق و محاسن اطوار اشتهار داشتند. کفتم قتل ایشانرا علمای ماموجب حصول ثواب میدانند و مایه تقرب حضرت رب الارباب می شمارند. چون این عبارت را مسموع داشت متعجبانه در من نظری نمود و کفت ویل لکم ایها الامه العجیبه اگر قتل ذریه نبویه از حسنات شماست پس سیئات شما چه باشد. این بکفت و روی بر تافت و در غایه سرعت بجانب منزل خود شتافت.

و جناب شیخ از این قییل عبارات که دال بر حسن ذوق ایشان است بسیار دارند نظر فرمادر صفحه (۶۳) رساله مطبوعه ایشان تا ملاحظه فرمائی که بچه تشبیهات بارده که عدم انطباق آن لا محاله بر هر ذی حسی واضح است این ظهور اعظم را بظهور مانی نقاش تشبیه نموده و وجود اقدس را که در سخن اعظم منفی و محبوس است جلوس مبارکشرا در عکابانزوای مانی در مغارهای جبال تمثیل فرموده و از ذکر کیفیت قتل مانی بعد از هزار و ششصد سال تقریبا چه لنتها برده. ولیکن افسوس که سایر مکذبین در این فضل بر جناب شیخ سبقت جسته اند و انزوای

حضرت رسول را در غار حرا با نزوای مانی در مغارها تشبیه نموده و تمسک بفصاحت را مثل تمسک مانی بحسن رسم که هر دو از صنائع بشریه است از یکقیل شمرده اند تا معنی آیه مبارکه تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ که در باره معترضین بر مظاهر امر الله نازل شده است واضح و معلوم آید وصحت حدیث نبوی که مخاطباً للامة الاسلامیه فرمود لَتَسْلُكُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شَبْرًا فَبَشْرًا وَذِرَاعًا فَذِرَاعًا واضح و روشن و هویدا گردد.

و خلاصه القول اکنون در این مقام کتاب را بانجام میریم و خامه و نامه را درود میگوئیم زیرا جواب جمیع شبهات جناب شیخ الاسلام بحمد الله تبارک و تعالی در غایت وضوح و اتقان انجام یافت و تالیف این کتاب با وجود موانع کثیره که برخی از آن عوارض انفراد و مسافرت است و عوائق امراض و ضعف بنیت بدون رجوع بمسوده و باطله غالباً چنانکه عادت اهل تصنیف و تالیف است در مدت شش شهر قمری صورت اختتام گرفت و عبارات رساله اولای جناب شیخ را که اصل و مبنای جمیع شبهات بل کرامات ایشان است بتمامها من دون تغییر حرف او اسقاط کلمه در این

کتاب متسلسلاً مرقوم داشت . و از رساله ثانیه ایشان آنچه مبین غوامض و مفصل بحملات رساله اولی و یا شبهه تازه و ایراد جدیدی بود نیز عیناً نقل نمود و هر یکرا احلاً و الزاماً جوابی وافی کافی مرقوم داشت . و با وجود غموض مسائل ودقت دلایل جانب سهولت و سلاست عبارت را و انکذاشت و از نکارش عبارات مغلقه و بیانات مبهمه علی قدر المقدور اجتناب نمود انگونه که عالم از آن بهره برد و عامی از فهم آن عاجز نیاید . تا آنکه بعون الله تعالی و حسن تأییده شبهه از شبهات مندرجه در هر دو رساله حضرت شیخ باقی نماند که بدون جواب گذارد و باین عبارت واضح برهان حل آنرا معروض ندارد . الا در مواردی که تفحّات معطره ورد طری در مشام ایشان تأثیر سمّ قتال نموده خلافاً لما هو معهود من اهل العلم کاهی لعن و طعن و تکفیر فرموده و کاهی شعر طاوس و شغال سروده اند . و این عبد بر حسب اوامر نازله از قلم اعلی از معارضه بمثل اجتناب نمود و جواب آنرا بدعای خیر مبدل داشت . زیرا که حق جلّ جلاله در فطرت عباد خود خوی زشت باقی نکذاشته و السنه و قلوبشانرا از سب و لعن و عداوت و بغض خلق منزّه و مطهر داشته . و فی الحقیقه اگر ارباب بصیرت بدقت

نكروند مي بينند كه معرضين از اين ظهور اعظم را چاره
 نمانده است جز آنكه يا قلم ظلم بر كيرند و دفتر مفتریات
 سابقين را از سر كيرند . اكر كذب واقترأ موجب فلاح
 ونجاح كاذب كردد . ويا بدأ من سب ولعن آويزند ودر پناه
 طعن و قدح كرزند . اكر سباب وشتيمه اهل لعنت را سود
 بخشد . ولكن هيات كه شبهه دليل كردد ورايت كذب
 راجح شود و جنود لعن و تكفير ناجح آيد (درخت مقل
 نه خرما دهد نه شفتالود) فلتحم الكلام ونودع المحابر
 والاقلام فقد طال بنا المقال وكثر الاحتجاج والاستدلال
 ودعتنا الغيرة على الحق الى منازلة الرجال وابطال سفاسف
 الاقوال . ونسئل الله تعالى في خاتمة القول ان يثبت اقدامنا
 في دينه ويشرح صدورنا في امره ويسدد آرائنا في خدمته
 ويوحد كلمتنا في نصرته وينور قلوبنا بالتوجه الى وجهه الباقي
 بعد فناء الاشياء وغصنه الثابت من الدوحة المباركة العلياء
 مشرق عزه ومجده ومطلع ميثاقه وعهده لازالت السنة
 الاخير هاتمة بذكره وطيور القدس مفردة بثناؤه وحمده
 ويجعل كتابنا هذا جنة تنزه فيها وتفرج في ارجائها ارباب
 البصائر والابصار وروضة تهتز منها قلوب الأختيار والابرار
 انه هو اللطيف الخبير وبحسن الاجابة حقيق جدير .

وقد فرغ من تأليفه وتتميقه مؤلفه الفقير الى الله العليّ الكبير
 ابو الفضل محمد بن محمدرضا الجرفادقاني في مدينة
 القاهرة المعزية حاضرة البلاد المصرية في
 ليلة عيد الفطر المبارك غرة شوال
 المكرم سنة (١٣١٥) من
 الهجرة النبوية على
 صاحبها زكى الصلاة
 واتم التحية
 آمين